حق اليقين

محمد باقر مجلسي

حق الیقین

محمد باقر مجلسی

فی تروک النبی ع

انچه فرمود مصطفی و نکرد پنج بود ای پسر نکو دریاب

ختنه و بر والدین و اذان وام دادن طهارت از پی خواب

بسم الله ای عزیز بنا یست ضم کنی با سوره که میشمرم بنده پیش و پس

ویل است و اقسمین و تکاثر و لم یکن انگاه الذی عبس تبت است و بس

یکشنبه دوشنبه سه شنبه

یک شش کر غره مه بود میدان که باشد بیست و نه انماه آسان

چهارشنبه پنجشنبه جمعه شنبه

چیجش افتد مه ار سی روز باشد تجارب کرده اند این را حکیمان

فتحه سر و ضمه ور و کسره زیر
نصب دو کسر رفع دو ور جر دو زیر
صبح یس ظهر عم عصر
واقعه مغرب عشاء الملک
فتح خوان

۲۰۷

یا علی

یا علی

یا محمد

نصر من الله و فتح قريب و بشر المؤمنين

هذا كتاب حق اليقين من تاليفات مولانا محمد باقر مجلسی رحمه الله

۲۳۷۱۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العليم القدير الذي ليس كمثله شيء وهو السميع البصير والصلوة على اشرف العارفين وفخر النبيين محمد و عترته الطاهرين الذين فازوا بالقدح المعلى من الفضل والعلم واليقين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين **اما بعد** چنین گوید خامه شکسته زبان و بیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الاكرمين بر متصفحان صحايف تحقيق و صفايح الواح طالبان منهاج حق و يقين مستور و مخفی نيست كه چون بدلايل عقليه و نقليه ظاهر و هويدا گرديده كه خصوصيات اين جهان فانی را عبث بنا نفرموده اند و انسان را كه چشم و چراغ و علت غائی آفرینش است برای معرفت و عبادت خلق كرده است كه باين دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمايند و بلذات فانيه اين دار غرور مغرور نگردند بواسطه اين دو حبل متين خود را بسعادات ابدی رسانند و از آيات و اخبار بسيار معلوم است كه عبادات بدون معرفت كه ايمان عبارت از آنست صحيح و مقبول نيست پس در ابتدای تكليف واجبست تحصيل ايمان و اكثر خلق از اين معنی غافلند و اركان دين را ... اند و ... امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقيق در آن نظر نكرده اند و بمحض تقليد اكتفا نموده اند و قدم اندر كشاكش ... يقين نگذاشته اند اگر چه اين فقير در كتب مبسوطه عربی و فارسی اين مطالب عاليه را ببيانات وافيه و دلايل كافيه ايراد نموده ام اما اكثر خلق يا باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دين يا قلت بضاعت يا وفور اشتغال باطله يا عدم قابليت ادراك آنها از آنها انتفاع بسزای نمی يابند لهذا فقير اراده نمود كه در اين رساله مختصره كافيه عمده آن مطالب عاليه را بعبارتهای قريب بافهام ايراد نمايد بتوفيق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام رسيد و مسمی بحق اليقين گرديد و چون از بركات عهد و ايمن و زمان امن و امان ايام سلطنت فرجام دولت عظمی و سلطنت كبری اعلیحضرت شاهنشاه ملايك سپاه ظل الله سيد و سرور سلاطين جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فيوضات سبحانی وارث ملك سليمانی ملجأ سلاطين كامكار ملاذ خواقين جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعله جانسوز هالكان جور و بيداد ممهد اساس عدل و تمكين مشيد بنای اوامر شرع مبين سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل فائز بدرجه عليه ترفع درجات من نشاء مصداق آيه كريمه يختص برحمته من يشاء اعنی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاكرمين الشاه سلطان حسين بهادر خان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمين و شيع المؤمنين بقيامه الی ظهور دولت خاتم الوصيين صلوات الله عليه و آله و علی آبائه الطيبين بود بنظر الهام منظر اشرف رسانيد كه مقبول طبع اقدس گرديد و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار عايد شود چون ايمان عبارت است از تصديق بوجود حق تعالی و صفات كماليه و تنزيهيه و اقرار بحقيه انبياء كه از جانب حق تعالی برای تكميل خلايق بر ايشان مبعوث گرديده اند خصوصا پيغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از فروع و اصول دين بتفصيل و آنچه ضروريست باجمال و اقرار بحقيت جميع اوصياء پيغمبر خصوصا دوازده امام كه اوصياء پيغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبيحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقيق اين مطالب عاليه در چند باب ميشود

باب اول در اقرار بتوحيد حق تعالی و صفات كماليه او است و در آن چند فصل است

فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از هر چيز هويداتر است كه هر كه فكر ميكند در خلق آسمانها و زمين و آفتاب و ماه و ستاره ها و بادها و ابرها و بارانها و كوهها و درياها و حيوانات و خلقت بدن

و روح

و روح خود و غرايب صنعی كه در هر يك از اينها بكار برده يقين ميداند كه اينها را صانعی هست و رسيده اند كه كسيكه اينها را آفريده مثل اينها نيست و كامل بالذات است و هيچ گونه نقص در ذات و صفات او نيست و اين دليل اجماليست كه برای اكثر خلق كافيست و از دلايل تفصيليه ... اكتفا مينمايم **دليل اول** آنكه هر مفهومی كه آدمی تعقل ... آنست كه نظر بذات و بودن او محال است و وجود گويند يا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او ... و بايد كه بودن و نبودن هر دو بذات او روا است پس اگر علتی بهم رسانند موجود ميشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئيم شك نيست كه در عالم موجود ... هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممكنات و واجب الوجود در ميان آنها نباشد پس همه را باهم كه ملاحظه كنی بمنزله يك شخص ... بر مجموع اينها روا است هم چنانچه زيد بی علت محال است كه موجود شود زيرا كه ترجيح بلا مرجح می آيد و آن ببديهه عقل محالست هم چنين موجود شدن اين مجموع بدون علتی كه خارج از اينها باشد محالست و آن علت بايد موجود باشد زيرا كه بديهی است كه چيزی كه خود موجود نباشد علت وجود ديگری نميتواند بود و موجودی كه خارج از جميع ممكنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد كه واجب الوجود البته موجود است اگر گويند كه هر يك از اجزای علت وجود ديگريست الی غير النهايه و علت مجموع مجموع علل اجزاست جواب گوئيم كه هر يك بشرط وجود علت واجبست وجودش اما قطع نظر از علتش ممكن است هرگاه واجب الوجود نباشد پس ترجيح بلا مرجح لازم می آيد **دليل دويم** بعضی از محققين گفته اند هم چنانكه تواتر در محسوسات افاده علم ميكند از برای آنكه محالست عادة كه اين عدد كثير اتفاق كنند بر كذب يا صدق و همه غلط كنند پس هرگاه جميع انبيا و اوصيا و اولياء و عقلا اتفاق كنند بر وجود صانع عالم و حدوث او و آنكه او كامل است من جميع الجهات و نقص بر او روا نيست البته يقين را علم بهم ميرسد كه اين حق است و اين جماعت بسيار اتفاق بر كذب نكرده اند و با اين عقول كامله اتفاق بر غلط نكرده اند ايضا اتفاق ايشان دليل بر اينست كه اين مطلب يا بديهی اند يا اگر نظری اند دلايل آنها واضح است بحيثيتی كه راه خطا بر آنها نيست و اين دليل در نهايت متانتست **دليل سيم** معجزاتيست كه از پيغمبران و اوصياء ايشان ظاهر گرديده مانند عصا اژدها كردن و دريا را شكافتن و مرده را زنده كردن و كور را روشن كردن و ماه را بدو نيم كردن و آب بسيار از ميان انگشتان يا از سنگ كوچك جاری ساختن و امثال اينها چه بر هر عاقلی ظاهر است كه اينها فوق طاقت بشر است پس بايد كه خدائی باشد كه اينها را برای اظهار حقيت ايشان بر دست ايشان جاری گرداند و عوام بلكه اكثر خواص را دليل اجمالی كه از تفكر در غرايب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر ميگردد و حق تعالی در اكثر قرآن مجيد اشاره بآن فرموده كافيست بلكه علم بوجود صانع عالم بديهی است و همه عقول بر آن مفطورند چنانچه حق تعالی فرموده است كه اگر از كافران سؤال كنی كه كی آفريده است آسمانها و زمين را هر اينه گويند كه خدا آفريده است و باز فرموده است أفی الله شك فاطر السموات والارض آيا در خدا شكی هست كه آفريننده آسمانها و زمين است ايضا فرموده است كه دين حق فطرت خدا است كه مردم را بر آن مفطور و مخلوق كرده است لهذا پيغمبران كه مبعوث گرديدند مردم را امر بتوحيد و يگانه پرستی و گفتن كلمه لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصانع و مؤيد اين معنی اينست كه همه خلق در وقت الجا و اضطرار كه دست ايشان از وسايل ظاهره كوتاه ميگردد البته پناه بصانع خود ميبرند و اقرار مينمايند كه خدا يگانه دارند چنانچه اين مضمون در احاديث معتبره وارد شده است يكی از عارفان گفته است كه اكثر كفار و جهال اگر چه در ظاهر حال منكر وجود مبدأ اند اما باطنا بحقيت و ثبوت وجودش مقر و معترفند لهذا اختلاف در وجود مبدأ از هيچ عاقل معتد به مروی نيست و توضيح كلام در اين مرام آنكه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی از آن بزرگتر و بزرگوارتر است كه بكنه ذاتش محاط عقل غير گردد اما بواسطه رابطه اضافی كه ميان مالك و عبيد متحقق است بجهت علاقه افاضه رحمت بينهايت كه لا يزال از ينابيع علم و قدرت و مجاری حكمت و اراده پيوسته جاری و رواست جبلت و طبيعت مخلوقات مفطور است بر انقياد و قبول صانع و از اين جهت در هنگام صدمات و وقوع وقايع و وقت اضطرار بی سبق رويه رو باستعانت و فزع بدرگاه دارنده خود می آورند بتوجه طبيعی كه تأمل و تكلفی در آن نيست و از اين جهت اين حالت مظهر استجابت دعا ميباشد چنانچه كريمه امن يجيب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است و استغاثات حيوانات عجم در گاه عروض خوف و كثرت ايشان در حال استيلای وهم و هراس بحقيقت از اين قبيل است و لهذا طوايف مختلفه كه در هر عهد و اوان و در هر زمين از اديان بوده اند خلافی در وجود مبدأ از هيچ عاقلی مروی نيست بلكه محل خلاف احوال و اوصاف او است و فخر الرازی از شخصی نقل كرده است كه در بعضی از ازمنه خشك سالی عظيم و قحط شديد بهم رسيد مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا كردند و دعای ايشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از كوهها رفتم آهوئی را مشاهده كردم كه از شدت عطش بسوی غديری آب ميدويد چون بغدير رسيد آن را خشك ديد حيران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر كرد و سر را حركت داد ناگاه ابری پديد آمد و اندك بارانی بارid كه غدير مملو گرديد و آهو آب خورد و سيراب شد و بر گرديد و صاحب رساله اخوان الصفا نقل كرده است كه مكرر ديده اند كه حيوانات در سالهای خشك سر بسوی آسمان بلند ميكنند و طلب باران ميكنند از صيادی نقل كرده اند كه گفت گاو كوهی را ديدم كه بچه خود را شير ميداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گريخت من بچه او را گرفتم چون نظر كرد بچه بدست من ديد مضطرب شد و رو باسمان كرد چنانكه گويا استغاثه بحق تعالی ميكند ناگاه گودالی پيش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش آمد و او را برد و آنچه از احاديث شريفه در اين باب وارد شده ذكر آنها در اين مقام مناسب نيست پس معلوم شد كه وجود مبدأ در وضوح و ظهور بمرتبه ايست كه بر حيوانات عجم نيز مخفی نيست **فصل دويم** آنكه حق تعالی قديم و ازلی و ابديست و عدم او محالست هميشه بوده است و هميشه

خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد محدث و فنا پذیر خواهد بود و واجب لوجود صانع عالم نخواهد بود و باید دانست
که وجود او واجب است لازم ذات اوست محال است که از او منفک شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل ترین جمیع الجهات است عجز و نقص
و فنا بر او محال
ایضاً انکه حق تعالی قادر مختار است و هیچ ممکن
قدرت و نیروی نیست چنان نیست که زیاده بر انچه افریده
تواند افرید
قدرت خلق انها نبوده و اگر خواهد اضعافا انچه افرید
تواند افرید
اشیاء را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و انچه کند بارادهٔ و اختیار میکند مجبور نیست در کارها چنان نیست که ذاتی او بود و اشیاء یا قدیم
او باشد مانند سوختن آتش و هم ممکن نیست اگر اراده حق تعالی بایجاد و تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق بامور متجدد گیرد و دلیل بر این مضامین انست که مذکور شد اتفاق کرده
اند ارباب عقول بر اقوال مختلفه بر انکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چنین اموری باید بنحوی باشد که در مقدمهٔ آن شبهه نیست فصل
چهارم انکه خداوند عالم غالب است بر همه معلومات یعنی در علم او و یا شیاء پیش از وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها و
در ازل مبدا است انچه در ابد الاباد بر هم میرسد جمیع اشیاء مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد متقال کوهها و ریگ بیابان
و نفسهای جانوران نزد علم او هویدا است زیرا که خالق هر چیز او است یا بواسطه یا بی واسطه و هر که را اراده و اختیار او زروی حکمت چیزی را افریند البته
بران چیز و صفات و احوال آن علم دارد بانداز مقدمهٔ نهایت ظهور دارد بذکر انکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساوی است بذکر انکه هم چنانکه
همهٔ ممکنات اثر وجود او بند علم انها و جمیع کمالات انها با و منتهی میشود و کسیکه همهٔ علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد جناب مقدس
او اشاره بهمه کاینات در کسر کلمهٔ قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همهٔ اشیاء را آنکسی که هر چیز را افریده
است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و در همه شامل مستجمع موجودات حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب
کمال او میرساند و او دانا است بخفای امور و کسیکه نیک تامل کند در عجایب صنع خالق عالم در افتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه انها با قوانین
حکمت در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال ان و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضا انها بیکدیگر و الوان و اوزان
تعدیه و تنمیه و ادراکات حواس خمسهٔ ظاهره و باطنه که چندین هزار رسائل حکما در انها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعضی از ان
اعشار انها پی برده اند بعین الیقین میدانند که چنین خدای قدیم بی انتها موجود است و از هیچ امری عاجز نیست و از هیچ چیز بر هم چیز قادر است و البته
کوچکترین اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم او ازلی ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد خواب و
بیتابی که مقدمهٔ خوابست در او محال است زیرا که انها همه عجز و نقص است او کامل من جمیع الجهات است چنانچه در انسخه و هر گاه عموم علم و قدرت و
تنزه و از کتاب مورد صحیحه ثابت شد بحجهٔ حقیقت پیغمبران و اوصیا ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدلائل عقلیه نیست لهذا در این مقام کلام را بسط ندادیم پنجم انکه
حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم باینکه شنیدنی است از ازها و اینکه دیدنی است انکه او را الت شنیدن بر هم چیز قادر است و اینه
انکه او را الت دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر
خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از برطرف شدن انها همیدانند بهمان
نحو که در وقت وجود انها میدانند و این در وصف بعلم بر میگردد چون حق تعالی خود را باین در وصف ستوده خداوند را بذکر کرده اند شاید همکنان
ان باشند که در ضمن اینها در بر حکما میشود که خداوند عالم بجزئیات نمیداند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و
مبصرات است این دو وصف را از مطلق علم مختص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این دو
لغت را ورای صفت علم میدانند و ذکر ان ثمره ندارد ششم انکه حق تعالی حی است یعنی زنده است مراد از حیوة صفتیست که ازان ذاتی و
توانائی پیدا چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیوة نیز او را خواهد بود اما حیوة در ممکنات بعارض شدن صفوی میباشد
و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجود عارض او کرده در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد لهذا مهم
انکه حق تعالی مرید است یعنی کارها را او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون از اراده و اختیار صادر میشود مثل
سوختن آتش و فرو دامدن سنگ از هوا و از مافعلی که باختیار شود اول نصوان فعل میکنیم و بعد ازان فائده ازبرای ان تحمل میکنیم وان محرک ما
میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس ان فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی
دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود ان میشود در انوقت لهذا متکلمین امامیه گفته اند که اراده بعلم بر
میگردد و علم باصلح از اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است

وازبرای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی بارادهٔ و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در ان افعال مجبور نیست شتم
انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات میفرماید در جسم بی نکه او را عضو و دهانی باشد مزبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد
سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی بحی و زنده بایجاد نوشتن میکند در الواح اسمعها
و ملائکه میخوانند و جمیع اورند ایجاد انها در قلوب ملائکه و انبیا او وصیا میفرماید تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل
است و حادث است زیرا که انچه کمال حق تعالی است علم بان معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چیز هر خواهد و این در وصف فعل
و عین ذات و این صفات زاید بر ذات نیست و هم حادث اند و علم حق تعالی بانها قدیم است و این غیر کلام نفسی که اشاعره قایلند باطل است نهم
قرآن مجید و سایر کتب اسمانیست هم حادث اند و علم حق تعالی بانها قدیم است و این غیر کلام نفسی که اشاعره قایلند باطل است نهم باید
دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست چنین اموری باید بنحوی باشد که در مقدمهٔ آن شبهه نیست و دروغ مصلحت امیز
که در ارواست باعتبار ارتکاب عمل قبیحی است و این از عجز نیست بلکه از علم است که قادر نیستیم که مفسدهٔ کلام راست ادفع کنیم و خدا بهر موصوف میشود و بانچه اجماع
بر این و ارباب عقول متفقا است بر انکه حق تعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه مشحونست بان و از جمله ضروریات دینیست دهم
انکه صفات کمالیهٔ الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را وصف و وجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات
چنانچه در ماذابی هست و صفت قدرت موجود نیست که عارض ان ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس او قایم مقام ان صفتست و هم چنین در
سایر صفات کمالیهٔ ذات قایم مقام هر است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد باقدیم خواهد بود یا حادث
و هر دو محالست و نیز اگر اگوئی قدیم باشد تعدد قدما لازم اید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس ان نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم اید
که واجب لوجود محل حوادث باشد و ان محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم اید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و ان نقص
و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین هم فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد اثنیٰه و من اثنیٰه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف
کند خدا را بصفاتی زائد بر ذات او را قرین کرده و هر که قرین کرد خدا را باصفات دو خدا گردانیده و هر که دو خدا گردانید خدا را متجزی و ذات
خدا قابل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو ها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول الدین
خدا است و کمال شناختن خدا انست که او را یگانه دانند و کمال یگانه دانستن او انست که صفات زاید و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده
اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیاتی و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو وصف تغییر میدهند
کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی چون بعضی از این
صفات ببعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات ذات هستند در عداد انها خلاف کرده اند و هم بر میگردد بانچه مذکور شد باب دوم
در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در ان چند بحث است اول انستکه او یگانه است و شریکی ندارد نه در خدائی و نه در خلق و نه در
چنانچه مجوس بزدان و اهریمن و نور و ظلمت قایل شده اند و در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند و در پرستیدن
و سجده کردن و این مطلب با اخبار جمیع انبیا و ضروری جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببداهت عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال
انها در دنیا و معاد الهی میسر نمیشود مگر باعتقاد بوحدت خداوند خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع انها گردد چون تواند
بود که احوال اسمانها و زمین و کارخانهٔ ایجاد باین وسعت بدون الهٔ منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط ان با
جزای یکدیگر بمنزلهٔ یک شخص است و هم چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس در یک بدن باشد تجویز نمیکند که دو الهٔ در عالم باشد محقق دوانی
گفته است که اگر کسی را دیده بصر و اعتبار بکشاید در کوه سر و پای عالم را زنده صحیح انکه عالم روحانیست یا نه این نکته عالم جسمانیست همه را یک سلسله
مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بنالی خود مرتبط چنانچه بیند اری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این
امر تناسب و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از مثل لحظهٔ صنایع صناع متعدده منتشر نمیشود و هوش در این معنی منکشف کردد که با
وجود انکه بحقیقت موجود هم یکیست چند نزد محققان اهل دانش و بینائش مقرر است که موثر حقیقی در همه شیا جز واحد احد نیست بواسطهٔ انکه
مصنوعات مختلف است و بینی منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میکردد و از ملاحظهٔ این معنی واخفات ان منقطن هوشمند را معلوم
کردد که این چنین صنعت و حدت و انتظام کدخدائی عالم واقع است بجز بوحدت صانع ان نمیتوان بود چنانچه منصوص ایات کریمهٔ لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
مبنی از است و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که از شی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق
دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع بدیهی و ظاهر است که همگی در پی دلیل او نمیدانند و تمهید یک دلیل قویم برای
مستفیضه بر این معنی واقع است و اکثر نفوس بنوعی از مبدا اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت اهرمن ازلی و ابدی است

وقلیلی از ایشان بظاهر اظهار تابعیت قدم هم زده و میکنند و در باطن اگر اندک تأملی کنند از غان بوحدت مینمایند و نرهانی و اهمیه ایشان زاهر جاهلی بشنود بطلان انها را بالبداهه مشاهده کند ذکر انها موجب تطویل کلام است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اگر خدای یکی میبود یا بایست کتابها او نبی نمود نما باید و این هر دو انها نیست قاطع زبر اکه واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک خدا صد بایست و چون خدا ظاهر است برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند که اگر العیاذ بالله خدای یکی میبود و انتر بایست پیغمبر برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب که بدل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و اما آنکه بنها که جادی چند ند که نفع و ضرر کار ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از ان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی ان ضروری دین اسلام است **دوم** انکه خدای تعالی مرکب نیست و جسم جوهر و عرض نیست او را مکانی و جهتی نیست یا بایدا نست که موجود یا متحیز است یا بسیط و مرکب است بسیط انست که اجزا نداشته باشد یا در خارج مانند ذی کم مرکبست از عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط انست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج باجزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاج ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهتی نیست زیرا که هر چه در مکان و جهتی باشد یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از تجلی بمحلی بر او محال است زیرا که این لوازم جسم جسم نیست **سیم** انکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و صدگ ندارد که با او معارضه تواند کرد و در افریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و لعضادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول و ائمه هدی را افریده و خلق عالم را بایشان گذاشته کفر است و خالق و هم چیز بغیر افعال بندگان او ست **چهارم** انستکه صانع عالم دیگی نیست و بدیده سر ابزار ک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در اخرت و این ضروری دین شیعه است و با ان احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است اما دوست باذر ک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بینند او را بدیدها بمشاهده دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و بباید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خدای عالم بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان که اشرف مکونات است و افضل عالم فرموده است که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته ایم تو را چنانچه سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که و ما قدروا الله حق قدره یعنی ندانستند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در اخبار وارد شده است که بعضی از بندگان او را بدیدها ادراک کنند و نمیکنند چنانچه بدیده سر ابنچه بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و مجسوس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** انستکه جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند مردمان نسیان و خواب و بیتابی و بیتابی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و اشامیدن و جماع کردن و محل هیچ یک از مقولات عشر نیست برا که اضافات باین عوارض هم دلیل عجز و نقص و احتیاج میبرا ست و مجمل سخن در این باب انست که اینها از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر انها حادث باشد حق تعالی پیش از عدم و ضد ان صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از او منفک شوند بعد از ان ناقص خواهد بود در هیچ لحظه نقص بر او روا نیست اگر اینها حادث میشود و صفت نقص باشد عرض و ضد ان محال خواهد بود و اینها نه صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالقی و رازقی و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق بوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم او نقص لازم اید بلکه اینها صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و ان قدیم است و هر گاه از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقض حق تعالی باشد مثل انکه هر گاه مصلحت در ایجاد دیدن در این روز دیگر بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است موجب نقص است و هم چنین زیاده انوا نکر کردن هر گاه خلاف مصلحت باشد بعمل اورد نقص او خواهد بود نه کمال و چنانچه گفته اند که صفت ذات است که حق تعالی بان موصوف گردد و بضدان موصوف نتواند بود صفت فعل است که بعد از ان موصوف نتواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهیچ چیز تعالی گردش است بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و هم چنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز را هیچ وجه با و نسبت نتوان داد دوم مثل خالقی میتواند گفت که خدا هفت اسمان افریده و زیاده از هفت سمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است و زید را خالق گردد پسر او را خلق نکرده و بزنده گردن مطوف گردیده و بیمار بندن موصوف گردید و یکبر را غنی و دیگر را فقیر گردانیده هیچ یک از انها موجب تغیر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خبرت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است

هر چیز را

هر چیز را در حور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از ان عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا اشتباه از بابت باران رحمت که چون میبارد بر هر چیز بیک نحو میبارد و اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین کل و سنبل میروید و در یک زمین خار بهمقدار ظاهر میکرداند و در یک زمین اشجار و اثمار و در دیگری ابها و انها را بعمل میاورد و یک خانه را اباد ان میکرداند و دیگر را برا و بران و همه از یک بار انست هر چیه هست از قامت ناساز بی اندام ماست و ورنه نشر شریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست **ششم** انکه جناب حق تعالی را نامهای بسیاریست چنانکه فرموده و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را بانامهای نیکو بخوانید و در ان نامها و اسماء بسیار در ایات و اخبار وارد شده است و احوط انستکه خدا را بغیر نامها که در ایات و اخبار وارد شده است نخوانند حق انستکه نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق ند و حادث اند و بعضی از ایشان قائل شده اند که نامها خدا عین اوست و این سخن بهیچ دانی شبیه نیست و در اخبار وارد شده است که هر که بان قول قائل شود کافر است و هر که غیر خدا را بهمین نامها که خدا بر خود نام نهاده است و هر که عبادت کند باخدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذا نیرا که این نامها را اطلاق میکنند بمعنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند باخدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذا نیرا که این نامها را اطلاق میکنند خدا را بهمانکی پرستیده است **هفتم** انکه حق تعالی باجزا متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و اگر جزوی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خدا است یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و عین کفر است و انچه بعضی از صوفیه میگویند که حضرتعالی عین اشیاء است تا انکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند عارض ذات حق شده اند یا انکه خدا در غارف حلول میکند و یا او متحد میشود همه اقوال عین کفر و زندقه است و هم چنین انچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حضرتعالی در رسولی خدا و ائمه هدی حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصوت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ایشان تبرا کرده اند و بر ایشان لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند حضرتعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس او ست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر معدودی قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما انچه اتفاقی ارباب ملل است انستکه حسن و قبح افعال عقلیست هم از حسن انستکه فاعل فاعل جوش از طرف ازل منتها هست و بغیر حضرتعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل ادیانست و ایات و اخبار کدلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار فریب بیست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب براورده ام بادلیه عقلیه جواب شبهه فلاسفه در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود بقدیمی غیر از حضرتعالی کافر است **باب سیم** در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حضرتعالی و در ان چند مبحث است **مبحث اول** انکه مذهب امامیه انستکه حسن و قبح افعال عقلیست هم از حسن انستکه فاعل فاعل اگر ان فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح انستکه فاعل فاعل را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از ورود شدن شارع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح باثواب و مذمت باعقاب گردد و ان جهت را گاه هست بیدیهه عقل هم کس میداند مانند نیکوی راست کفتن که نفع رساندن و قبایح دروغ گفتن که ضرر رساندن و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند استنکه ضرر بکسی رساندن با قدرت عینکه نفع رساندن که علم بحسن و قبح انها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم انها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح انها را میدانند مثل حسن روزه روز اخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماشوال و اشاعره از اهل سنه میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه اشارع امر کرد حسن میشود و هر چه نهی از ان کرد قبیح میشود پس اگر مرد امرد زنا را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از ایات و اخبار بسیار ظاهر است **مبحث دوم** انکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک ان نیست یا محتاجست بان فعل قبیح یا قادر بر ترک ان ندارد اما بعبث ان فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می اید و بنابر دوم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنابر هیچ یک از سفاهت و هر یک از جهل لعم محالست پس فعل قبیح از او صادر نتواند شد **مبحث سیم** انکه حضتعالی بندگان را بر افعالی که اختیار ایشان نیست تکلیف نمیکند بان نه بر فعل انها و نه بر ترک انها و بندگان در فعل خود مختار ند فاعل فعل خود ند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله بان قول قائل ند و اشاعره که اکثر اهل سنه اند میگویند که فاعل افعال بنده خدا ست و بندگان مطلقا در انها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در ان فعل مجبور ند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن ان فعل میباشد اما ان اراده مطلقا خلق در وجود ان فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه **وجه اول** انکه ابدیهه عقل و وجدان خود میبابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ما ست و حرکتی که باختیار خود میکنیم و هم چنین فرق میکنیم میان انکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر افکند و اگر هیچ فعل با اختیار نباشد میان این افعال ما **وجه دوم** انکه حضتعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر ان کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر ان

نموده است پس اکر افعال عباد باختیار ایشان بوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل انکه کسی در پای غلام خود را بسته بزند و بکوید برو و فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا نیاوردی یا کوید که با سمان برو و زند که چرا نرفتی و دانسته که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسیکه کفر و معصیت را بر دست دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد در جهنم بسوزاند و نحو در بسیاری جای از قرآن مجید منهی فرماید که خدا ظالم کننده نیست بر بندکان **وجه سیم** انکه حقتعالی در بسیاری جای از قرآن مدح مقربان بارکاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درکاه عزت نموده است بر کفر و معصیت پس اکر ایشان فاعل حقیقی نباشند مدح و ذم ایشان سفیه و بی خردی خواهد بود و بر خدا محال است و بیانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است کما ایشان را بخود واکذاشته باشند بلکه امریست مابین این دو امر و اکثر کفته اند مراد است که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده بارادهٔ خود کرده است اما اسباب آن همه از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است از جانب خدا است و امر بین الامرین در حدیث وارد شده است اینست **مؤلف کوید** حق اینست که مذهب حقتعالی در اعمال عبید زیاده از اینست زیرا که هذا بان خاصه و توفیقات خدا برای کسیکه مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنهٔ او و بخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و اکذاشتن او بخود بخیل است در فعل معاصی تا هیچ بحد کی نرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل بانرک مانند آنانی که دو غلام را شنیده باشد و هر دو را ببیند فعل امور سازد مثل انکه بهرام و بکوید که فرود برو و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اکر هر دو یکی بکند و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار است و انکه نکرده است مستحق تازیانه است و اکر یک غلام فرمان بردار است و خدمتکاری کرده است او را دوست تر صد دارد بعد از انکه بهرام در ان تکلیف کرد و حجت را تمام کرد و از انعامهای مبطلهٔ مهر بانها نمیکند و ناکید میکند که فرمان برد ان خدمت را بکن و شب و روز برای او طعام میفرستند و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فرد ا این غلام خدمت را نمیکند و او نمیکند اکر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند کسی او را ملامت نمیکند زیرا که این غلام نه در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو کار باختیار خود کرده اند و حجت قاطع بر حقتعالی در اجابت خلق حقتعالی در اعمال عباد از ایات و اخبار معلوم میشود هذا بن مسئله نباید کرد و غوص نباید کرد در ان مسئله نباید کرد زیرا که مکلف از مزبله کردانند بطاعت و دور کردانند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید ببندکان میکردد و نفع و تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول نفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره کفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد اینست که ایجاد اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حقتعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد اینست که میباید افعال الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر از فکر در این مسئله ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث نبوة و اسئله در ان چند مقصد است **اول** انکه امامیه را اعتقاد اینست که بعثت پیغمبران بر حقتعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و بنصوص متواتره و وارد است بر انکه جمیع انبیا از اول عمرها تا اخر عمر معصوم اند از کناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و کمی لبنه جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه انست که جایز نیست و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین کفته اند که سهو و شبهه الهی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حقتعالی انبیا را بر سهو کذارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلعم در نماز عصر یا عصر سهو کرد و در رکعت دوم تشهد اول سلام کفت چون بخاطر الحضرت آورد ند بر خواست و دو رکعت دیکر کزد و کفته اند برای شفقت بر امت چنین کرد که اکر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیکران کمان خلافی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم بودن پیغمبر ترک کناه مجبور نیست و لیکن حقتعالی لطفی چند نسبت باو میکند کد او باختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوهٔ عقل و فطانت و ذکاء و کمال اهتمام در طاعت حقتعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه ان باخلاق حسنه بمرتبه که محبت جناب قدس الهی در دل او مستقر کردد و از دیدار شهوات نفسانی و خیالات جسمانی و هوائی باید پیوسته مشغول مطالعه جمال حق و جلال و عظمت الهی کردد دل او و جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته حضور او منظور نظر پرور دکار خود داند و غیر از خود را محبوب او دانست بر کردد خاطرش نکردد و اکر او را خیال معصیتی در خاطر کذارد بلاحظهٔ جلال الهی نکذارد که بر امون ان

کردد

کردد و ایضاً شرم کند از انکه حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او کردد و باین سبب معصیت از او صادر نشود شده اکر چنان باشد که جمعی کمان کرده اند که حقتعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر اینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک ان ثوابی نخواهد داشت و بیانکه ایراد بکه موهم صدور معصیت است از انبیاء کم منتهی خطای ایشان است ما و لیست باز نکاب مکروه و ترک اولی چون نسبت بجلال مرتبهٔ ایشان بزرکست بمعصیت نموده اند و وجوه دیکر دارد که در جهان الغلوب ذکر کرده ام و انچه در رفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیاء کم منتهی خطای ایشانست اکثر از موضوعان و مفتریان سنیان است که از کتب بهمو برداشته اند برای انکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و چکی از ناصبان متبعه نبی انها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بوده انها از طرق اهل بیت بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام این رساله کنجایش ذکر انها ندارد پس ما انها را عتماد و اعتقاد نباید کرد **مقصد دوم** طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بحض دعوی او را نمیتوان کرد چنانکه کفته اند: ای بسا ابلیس آدم روی هست؛ پس بهر دستی نباید داد دست؛ چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه برتبه حاکم باید اطاعت من کنید بحض کفتن او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند نامه ای یا پیغامی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل است زیرا که معجزه فعلیست که بشر از انسان بان عاجز باشد بر خلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اکر فعلی باشد که از بشر ظاهر شود ان معجزه نیست مثل صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اکر فعل خدا باشد نموافق عادت باشد ان معجزه نیست مثل انکه کویند در وقت طلوع افتاب معجزهٔ من انست که افتاب الحال طلوع میکند و اکر مقارن دعوی پیغمبری نباشد ان را کرامت کویند نه معجزه مثل ائمهٔ حضرات مریم و هر کاه شخصی دعوی پیغمبری کند و کوید که خدا مرا برای راست من و دنیای خلایق فرستاده است دلیل من این است که حقتعالی باشاره من ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت ان امر واقع شود ما البته میدانیم که ان راست میکوید زیرا که خدا بر هم چنین قادر است و علمش هم چنین احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اکر این مرد کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را واجب است پس خدا الغرای هم بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد ثالث برصدق پیغمبر کند و اکر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمهٔ کذاب دعوی پیغمبری با و کفتند که محمد برای کوری دعا کرد در وشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد ان چشم روشنش کور شد کفتند که محمد ابن عبد الله زاد چاهی که خشک شده بود انداخت ان چاه پر اب شد ملعون در چاه کم ابی اب دهن انداخت خشک شد و این معجزهٔ مکذبه خواهند **مقصد سیم** باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت بانها محتاجند و باید بصفات کمال موصوف باشند مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوهٔ رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار و دیکران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و زهد و اعراض از دنیا و رغبت صلحاء و علماء و اهل دین باشد و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و کج خلقی و جبن از امراضی که موجب تقرب خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و کنکی و امثال اینها و از قبایح دنیه کذائل تا نباشد و شبهه نداشته باشد و پدر او قرشی نباشد بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل حولائی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن مهر و دیدار ان پیغمبر را کذاشته اند چه رسول بوده اند هیچ مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما باید دانست که ما بین پیغمبران کرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما از روی دلیل ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر ان قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر ع و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف نمیکند و توقف در این باب اولی است **مقصد چهارم** علما امامیه اتفاق کرده اند بر انکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین افضلند از جمیع ملائکه و بر این مضمون اخبار بسیار است و ادلهٔ عقلیه نیز بسیار کفته است و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عقاید انبیاء کم ثابت نیست و شبهه نیست که پیغمبر ما از همه راست باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیا ایشان برحق اند و انچه در قرآن مجید و اقع شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس علیهم السلام اقرار بنبوت و حقیقت ایشان و اجبست هر که از یکی از ایشان کند کافر است و نفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ع و ایشان اولوا العزم مینامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیشرانست و افضل از همه حضرت رسالت است و بعد از ان حضرت ابراهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه ذکر کرده اند کذشته ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل ان هست که در خواب بر او نازل شود و بعضی کفته اند رسول انست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی

مقصد دوم

مقصد سیم

بعضی کفته اند

انستکه برکسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول انستکه کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی انستکه حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث
معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسمند پیغمبری بوده که خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در
خواب میدیده است و صدای ملک میشنیده و در بیداری ملک را نمیدیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر
دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم عم بود و پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدا میشنیده و ملک را میدیده است و بر وحی مبعوث بوده
است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس عم و انکه در خواب بر بیند و صدا بشنود و ملک را در بیداری نیز بیند و خود صاحب شریعت باشد
او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی انستکه در خواب می بیند اما صدای ملک میشنود اما ملک نمی بیند و رسول انستکه
صدا میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود و او را نمی بیند بدانکه خلاف کرده
اند که ایا پیغمبری از جن مبعوث شده یانه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث کردید و ان ثابت نیست و توقف
در این باب اولی است **مقصد پنجم** در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او انست
که دعوی نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری همه ارباب ملل و نحل میدانند که او
دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات انحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق انحضرت معجزه بود و معجزات انحضرت دو
نوع است اول قران مجید است و او متواترترین معجزات انحضرتست که تا روز قیامت باقیست و در هر زمان که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه
او از جنس ان فنی بود که در انزمان شایعتر بود و اهل انزمان دران ماهرتر بودند تا انکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت
موسی عم چون مدار بر سحر بود حق تعالی با و عصا و ید بیضا و امثال انها را داد که قوم او از اتیان بمثل انها عاجز شدند بدانکه دران جنس
ماهر بودند و در زمانیکه حضرت عیسی عم مبعوث بود چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت
معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را اورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و
در زمانیکه حضرت رسالت پناه محمد صلعم مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می اوردند و
بر کعبه می اویختند و بان فخر میکردند حضرت قران مجید را اورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قران بیاورید ایشان عاجز
شدند و نتوانستند اوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قران بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یکسوره مثل این قران بیاورید و ایشان
متوجه شدند و اتفاق کردند که مثل سوره کوچکی بیاورند نیاوردند با ان حرصی که در تکذیب انحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و
کشته شدن و اسیر شدن کردند و اینها از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر میبودند البته می اوردند با وفور فصحاء در میان عرب و علماء و
دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از ان تا حال با انکه در همه اعصار دشمنان انحضرت اضعاف دوستان انحضرت بوده اند و نیاوردند
و نتوانستند اوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر انحضرت پیغمبر نبود حقتعالی چنین امری بر زبان او جاری نمیکرد
والا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال الخلق و انواع قبایح لازم می امد و ان قبیح است و بر حقتعالی اتیان بقبیح محالست و در وجه اعجاز قران مجید خلاف
است که ایا از غایت فصاحت و بلاغتست یا انکه هر گاه اراده معارضه میکردند حقتعالی صرف قلوب ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند
نمود و اگر چه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق انستکه اعجاز از چندین وجه بود **وجه اول** از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر عجمی
که قرائت میشود امتیاز انرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از ان که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد
و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت ان نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای
مفاخرت بر کعبه مشرفه می اویخت و چون ایه و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی نازل شد همه از بیم رسوائی در شب امدند و نوشتهای خود را
بر کرفته پنهان کردند **وجه دوم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب
شبیه باین اسلوب غریب نمییابد و جمیع بلغای انزمان از غرابت ان متعجب و حیران بودند **وجه سیم** عدم اختلاف چنانچه حقتعالی فرموده
است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قران از نزد غیر خدا میبود هر اینه مییافتند در او اختلاف بسیار زیرا که از بشر
هر گاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا و
قتیکه انشا کننده این سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران ایه ایه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندکان منافق و دشمنان او باشند
و دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست اگر یک بیت غالیست بیت
دیگر واهیست اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و غزل است و کلامیکه از اول تا اخر همه در اعلا درجات بلاغت بوده باشد
و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسیکه هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست **وجه چهارم**

ازجهة

از جهة اشتمال بر معارف ربانی زیرا که دران وقت در میان عرب خصوصا در اهل مکه علم بر طرف شده بود و انحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علما
اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننموده که طلب علم کند و انچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند
در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده و امریکه مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا دران نیست و ببرکت انحضرت طایفه عرب که بعد
فهم و علم و ادب مشهور افاق بودند از نور علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق مقبول ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان
محتاج بایشان شدند **وجه پنجم** از جهة اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق انچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند
در هر سوره اضعاف ان بیان شده و شریعت قانون چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام
و حلال و حرام مقرر کردانیده که در هر باب هر چند علما در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی اله السلام مقرر گردیده زمان و عقلا جهان
تفکر نمایند خدشه دران نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از انچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی اله السلم مقرر گردیده نمیتوانند
ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیمتر نمیباشد **وجه ششم** از جهت اشتمال بر قصص انبیا سالفه و قرون ماضیه
که در انزمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بحساب خصوصا
اهل کتاب نتوانستند که تکذیب انحضرت نمایند و هیچ جزوی از اجزاء ان قصه ها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود خبث انرا بر ایشان ظاهر کردانید
مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی عم و انچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت کردانید مانند قصه سنکسار
و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که بتفصیل در حیوة القلوب ایراد نموده ام **وجه هفتم** از جهت خواص سور و ایات کریمه انستکه جمیع دردهای
جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در ایات و سور فرقانی هست
و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قران حمید را در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر از شبهات نفسانی زیاده
از انستکه صاحب انکار ان نماید یا عاقلی ابجال تامل باشد **وجه هشتم** از جهت اشتمال قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حقتعالی را بر انها اطلاع
نیست و انها زیاده بر انست که احصا توان نمود و ان بر دو قسم است **قسم اول** انستکه در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است باینکه کافران و منافقان
در خانهای خود میگفتند و یا با یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خواطر انها خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب انحضرت نمیکردند
و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند که میگفتند در این ساعت جبرئیل بان حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار
است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام **قسم دوم** انستکه در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است بامور ایندهٔ که غیر خدا را بر انها اطلاعی نیست پیش از
وقوع انها مگر بوحی و الهام الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از مدت بهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی
در میان ایشان بهم نرسیده است و در هر شهری و دیار دلیل ترین اهل روزگارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل
اسلام و خبر دادن دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه مشرفه و بر گشتن انحضرت بسوی بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم
و خبر دادن از غلبه رومیان بر کبران عجم و خبر دادن سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد انحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل انها خصر را نیز گفته اند و خبر دادن
از عدم ازدواجی یهودان امر کرا و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب مذکور است **قسم اول** در بیان مجملی است از سایر معجزات انحضرت بدانکه حقتعالی هیچ
پیغمبری را معجزه عطا نکرده مگر انکه مثل او را و زیاده بر ان با انحضرت عطا کرده است و معجزات انحضرت بر احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در
سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات انحضرت چند قسم است و بعضی از ان معجزات بدن شریف انحضرتست و ان بیست و چهار معجزه است **معجزه اول** انکه
پیوسته نور از جبین نور انیش ساطع بود و چون ماه شعشاع جبین مبین انمعدن انوار بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتها
منورش مانند شمع روشنی میداد **معجزه دوم** بوی خوش انجناب بود چنانچه هر وقت انجناب از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از ان راه میرفت
میدانست که حضرت از ان راه رفته است از عطر او و از عرق انجناب جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلوابی بنزد
انحضرت اوردند و کفی در دهان مبارک کرد و مضمضه نمود و در دلو ریخت ان اب از مشک خوش بوتر شد **معجزه سیم** انکه چون در افتاب می ایستاد
یا راه میرفت او را سایه نبود **معجزه چهارم** انکه با هر که انجناب راه میرفت هر چند او بلند بود حضرت یکسر و گردن از او بلندتر مینمود **معجزه پنجم** انکه
پیوسته ابر در افتاب بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد **معجزه ششم** انکه مرغی از بالای سرش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه
و غیر انها بر انحضرت نمی نشست **معجزه هفتم** انکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید **معجزه هشتم** انکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب
قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت
میدانست **معجزه نهم** انکه هر کز بوی بد بمشام انحضرت نمیرسید **دهم** انکه اب دهان بهر چاهی می افکند دران برکت بهم میرسید و اب ان ملیح بهر صاحب
دردی که میمالید شفا مییافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید دران برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه

بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی
سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم
آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری میشد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم
آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیره متولد شد
و در ولادت از پا بزیر آمد نه از سر چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از او لایح و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس روی بکعبه بسجده افتاد
چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حقتعالی و برسالت خود پس نوری از او ساطع گردید که مشرق و
مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد از آن میآمد و کسی آنرا نمی
دید بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد معجزه بیستم آنکه هر چهارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در
قوه کسی بآن حضرت مقاومت نمیتوانست نمود بیست و دویم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت
خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را میجنبانید بیست و سیم آنکه بر زمین نرم راه میرفت
جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با تواضع
و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافری و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر
خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر آنحضرت پس چند قسم است قسم اول معجزات ولادت با سعادت
آنحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمان منع کردند و باین سبب
شهب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در
عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست
و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر آن ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که آنرا می
پرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکیست که نزدیک کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود که می پرستیدند در آنشب خاموش
شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آنشب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر
پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیاء پیغمبران در هنگام و
لادت وافر السعادة آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت
حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت بآبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای
فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان
عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت آنحضرت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد
و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عد و احصا است و
برخی در حیوة القلوب مذکور است قسم دویم معجزاتیست که متعلق بامور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول از آنها شق قمر بود که حق
تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از
آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی بدو نیم شد چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند
که ماه را در آنشب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس دویم برگردانیدن
آفتابست خاصه و عامه بسندهای بسیار از سماء عمیس و غیر آن روایت کرده اند که روزی حضرت رسول ص حضرت امیر المؤمنین ع را برای
کاری فرستاده بود بعد از آنکه حضرت رسول ص از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر المؤمنین مراجعت نمود و حضرت رسول ص سر مبارک خود را در
دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آنجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود
که یا علی نماز کرده عرض کرد نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک تو را در زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوند اعلی در طاعت تو و طاعت
رسول تو بود آفتاب را برابر او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر بر
گشت و حضرت نماز کرد پس باز افتاد بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص واقع شد سیم ریختن
ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت ع از آسمان پنجم
صواعق و عقوباتی که بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد ششم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد مانند ناله کردن

در بیان معجزات ولادت با سعادت آنحضرت

اول

چوب

چوب خرمائی که حضرت بر آن پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت
و بر رو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و کشتن درختان
خرما برای مسلمانان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از حد عد و احصاء
است قسم سیم از معجزات سخن گفتن حیواناتست بآنحضرت مانند سخن گفتن آهوان و شیر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب
عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنجناب و از این نوع بسیار است قسم چهارم مستجاب
شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنستکه حصر توان کرد قسم پنجم
از معجزات استیلاء آنجنابست بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنجناب چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها
شد و آثارش بر مردم ظاهر گشت قسم ششم استیلای آنجنابست بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جنیان بر آنجناب چنانکه قرآن مجید بر آن
ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم هفتم خبر دادن از امور
پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن
اهل بیت رسالت ص و شهید شدن جناب امیر المؤمنین ع و حسین ع و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاه عجم و بقای دولت نصاری و
خبر دادن از شهادت امام رضا ع و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ کردن امیر المؤمنین ع
با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر و بیرون نمودن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع
شد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان
در جنگ تبوک و از شهادت حبیب بن عدی و از مالیکه عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه
صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردم میکه بنزد آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمودند و کم سخنی از آنجناب صادر
میشد که از معجزه خالی باشد و کسیکه تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید هشتم از اقسام معجزات در بیان معراج
حضرت رسالت پناه ص است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران کافر است و خلافیکه بعضی
از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری یا جسم
بود یا بروح تنها بود یا ببدن با روح با هم و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شعبه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان
کرده اند بیکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنستکه حقتعالی حضرت رسول ص را در یک
شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلا سیر فرمود و عجائب خلق سموات را بآنحضرت نمود
و رازهای نهانی و معارف متناهی بر آنحضرت القاء فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حقتعالی قیام نمود و با ارواح انبیاء ع با
اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه
عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب و در میان قدماء علماء شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ
طوسی و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز
واقع شده باشد چنانکه جمعی قائل شده اند که معراج مکرر واقع شد ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده
اند که حقتعالی حضرت رسول ص را صد و بیست و چهار مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق ع منقولست که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند
معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است
حضرت رسول ص را هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرتست باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان
و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرفست از جمیع مخلوقات
از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که امیر المؤمنین ع افضل از آن جناب بود
کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه از معجزات آنحضرت آن بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه
عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر
هم میزدند و صفیر میکشیدند و بر میجستند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از
هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها آورده است کسیکه در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند

در بیان معراج آنحضرت

در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت

که بمرانب شتی از انعام بلکه ندرتا چنین کروبی الجناب بهم رسید باجمیع اخلاق حسنه واطوار حمیده از علم وحلم وحیا وکرم وعفت وسخاوت وتنجاع
ومروت وسایر صفات کمال که علماء خاصه وعامه کما بهادر باب نوشته اند وعشری از اعشار انرا احصا نکرده اند وبعجز اعتراف نموده اند وقلیلی
ازانرا در کتاب جوهر القلوب ایراد نموده اند ایضا اجماع امامیه منعقد است بر انکه پدران بزرگوار رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم ع بلکه همه انبیا واوصیا بوده اند وهیچ یک کافر نبوده اند واز زکه کافر بود پدر حضرت ابراهیم ع نبود بلکه
عموی او بود چون اورا تربیت کرده بود واز اینرو میگفت بلکه پدرش تارخ بود ومسلمان بود واحادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول
بر تقیه است وعبد الله وامنه هر دو مسلمان بودند وعبد المطلب اوصیا حضرت ابراهیم ع بود وهمچنین پدرانش تا اسماعیل ع همه اوصیاء
بودند وحضرت ابوطالب پدر امیر المؤمنین ع بعد از عبد المطلب صی او بود وهرگز بت نپرستیده بود وکافر نبود ولیکن ایمان خود را برای مصلحت
از قوم خود مخفی میداشت کمال غایت حضرت رسول ص برای او بکند واعانت الجناب بیشتر نموده اند وکتب واودایع وکتب ابراهیم واسماعیل ع
وسایر انبیاء واوصیا نزد او بود وبحضرت رسول ص در وقت مردن تسلیم کرد ودر آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است
که مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان داشتند وکفر را اظهار کردند برای تقیه پس حضرت عالی ثواب ایشان را مضاعف کرد اند وبدین
مضامین احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است واسلام ابوطالب واجداد الحضرت از ضروریات دین شیعه است ودر احادیث
معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد باید که اعتقاد کرد که جدات الجناب ومادران ائمه ع همه عفائف
ومحجبات مکرمات بوده اند والوده بتهمتی نبوده اند در هنگامیکه نطفه ایشان را اباء ایشان در رحم انها قرار کرفته مسلمان بوده اند اما
لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهر بانو نوه مادر علی بن الحسین ع ومادرهای اکثر ائمه ع که کنیزان بوده اند نه زنان که در وقت
کفر نطفه ایشان در رحم انها نبوده بخلاف پدران واجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب انسان بوده باید که هرگز کافر نبوده
باشند واین مضامین از ادله عقلیه ونقلیه ظاهره مبرهن است اما اکثر منقطن ومتعرض نشده اند والله الموفق وهشتم هشتم خلاف
است که الحضرت بر ملائکه مبعوث بوده یا نه ووقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که هشتاق ولایت الجناب واوصیا او را
از جمیع ملائکه کرفته اند جمیع ملائکه مطیع ومنقاد ایشان اند وملائکه از انوار مقدسه ایشان اند نزیه وتقدیس وتسبیح حضرت عالی را میکنند
وهیچ ملکی برای امری بزمین نمی اید مکر انکه اول بخدمت امام ع می اید وبعد ازان پی انکار میرود وجبرئیل بهر خصت داخل خوانه حضرت
رسول نمیشد چون داخل میشده مانند بندکان بادب در خدمت الجناب مینشست وهم خلاف است که حضرت رسالت پناه از بعثت تا آخر بعمر
عمل منکر بانه بعضی بر انند که بشر بعثی متعبد نبوده وبعضی کفته اند بوده وبعضی توقف کرده اند وفرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی کفته
اند بشرع نوح ع عمل میکرد وبعضی کفته اند بشریعت ابراهیم ع وبعضی بشرع موسی ع وبعضی بشرع عیسی ع وبعضی همه شرایع وحی نزد ظهور
الستکه بعد از بعثت الجناب تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نموده وشریعت الجناب ناسخ جمیع شرایع بوده ودلهذا الجناب سوال میکرد
تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرموده وهرکز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیکردید ودر حکم سنکسار زنا کار که خبر از نوریه داد برای
اتمام حجت بر یهود وتکذیب قول ایشان بود واظهار علم خود بکتب ایشان واثبات واشعاری بر مناسبت ایشان دارد ومحمول بر اصول دانست
که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوه واجب براو ودر حرمت زکوه ست وتصدقات ست خلاف است هشتم
واجب بودن اداء دین کسیکه بمیرد وفقیر باشد نهم انکه کفته اند که الحضرت سیر وبیاز را میل نمیفرمود وبعضی کفته اند که حرام بود
براو دهم انکه در پهلو نکیه کرده طعام میل نمیفرمود وبعضی کفته اند که بر الحضرت حرام بود یازدهم بعضی کفته اند خط نوشتن و
شعر کفتن بر الحضرت محرام بوده وثابت نیست دوازدهم زوال در روزه برای الحضرت جایز بوده ودیکران حرام است ووصال است
که در روز روزه بدارد ودر میان افطار نکند یا افطار را تاسحر تاخیر نماید یا قصد سیزدهم بر الحضرت زیاده از چهار زن بعقد
دایم جایز بوده ودیکران حرام است چهاردهم بر الحضرت حلال میشد زنی که خود را باو ببخشید بدون عقد پانزدهم انکه ازواج
زنان الحضرت خواه دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد در حال حیوة الحضرت وبعد از وفات هردو بر دیکران حرام بود شانزدهم
حرام بود که الحضرت را بنام ندا کنند یا محمد یا احمد بکویند وهفدهم نیز در قرآن در هیچ موضع الحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها
النبی یا ایها الرسول ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود هردو را که صدا را در سخن کفتن بلند تر از صدای ان
حضرت کنند هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها الحضرت را ندا کنند وخصایص دیکر که ذکر کرده اند که اکثر انها نزد فقیر ثابت نیست
وذکر انها مناسب این رساله نیست لهذا حواله بکتاب جوهر القلوب نمودیم باب پنجم در امامت ومراد از امام کسیکه مقتدا و پیشوا
امت باشد در جمیع امور دین ودنیا بعنی که بیغمبر میکرد وجائشینی پیغمبر بر سبیل استقلال در دوران چند مقصد است مقصد اول

الهی بشریعت خود عمل مینمود وبعد از چهل سال رسولشد تا ماموشد که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچند وجه وجه اول انکه عامه وخاصه
روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم ع در میان آب وکل بود احادیث بسیار وارد شده است که روح الجناب را در عالم ارواح بروح
انبیا مبعوث کردانیدند وهمه باو ایمان اوردند وملائکه شبیح وتقدیس الهی را از ارواح مقدسه او واهل او اموختند وجه دویم انکه امیر
المؤمنین ع در خطبه قاصعه فرمود که خدا نهم مقرر فرمود که حضرت محمد در هنکامیکه اورا از شیر باز کردند تا نزد یک بان برزکتر ملکی از
ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال ومحاسن اخلاق اهل عالم در شب روز وهمچنین است معجز پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود را
از ملک فرا نکرفت وجه سیم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که خدا تعالی حضرت ابراهیم را بنده خواص خود کردانید پیش از انکه او را پیغمبر
کردانند ورسول کردانید پیش از انکه او را خلیل کردانید او را خلیل کردانید پیش از انکه امام کردانند ودر حدیث صحیح وارد شده است که نبی است
که در خواب میبیند مانند خواب ابراهیم ع ومانند الهام میشود رسول خدا ص پیش از انکه جبرئیل ع وحی بیاورد ازین جهت معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است وجه چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم از اول سن تا اخر سن مؤیدند بروح القدس که ایشان را تعلیم ودستدید مینماید وازسهو وخطا ونسیان نکاه میدارد وجه پنجم بنص قرآن
واحادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول ص افضل انبیاء است وهر فضیلتی وکرامتی که بهر پیغمبری داده اند بالاتر ازان عطا
کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی در کهواره پیغمبر باشد وحضرت یحیی در سن صبی بشرف نبوة فایز کردد وحضرت رسالت پناه در
تا چهل سال خلعت نبوة نپوشد احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنکام ولادت
آثار علم وکمال ظاهر میشده وحضرت قائم مدکور کی در دامن پدر از مسائل مشکله غامضه جواب فرمود وحضرت جواد ع در سن نه سالکی در سن
روز سی هزار مسئله غریبه بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت ص از ایشان کمتر باشد وجه ششم خلافت که حضرتعالی
چرا الحضرت را امی نامید اکثر کفته اند برای ان بود که الحضرت خط وسواد نداشت ودر اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه
است داده شده است ودر این خلافی نیست که الحضرت پیش از بعثت خط وسواد از کسی نموده بود چنانچه نقش قرآن بران دلالت کرده است وخلافی
در اینست که ایا بعد از بعثت متوانست خواند ونوشت یا نه حق انستکه قادر بود بر خواندن ونوشتن چنانچه بوحی الهی هر چیز را میدانست
وبقدرت الهی کارهائی که دیکران از ان عاجز بودند میتوانست امّا برای مصلحت خود نه نوشت ووحی را دیکران مینوشتند وغالب اوقات
دیکران را امر بخواندن نامها میفرمود واز حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص نامه را نمیخواند ونه مینوشت وبسند معتبر منقولست که شخصی
از امام محمد تقی ع پرسید که چرا حضرت رسول را امی نامیدند الجناب فرمود که سفیان چه میکویند کفت میکویند تو را که نمیتوانست چیزی
نوشت فرمود که دروغ میکویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که نمیخواند ونمینوشت بهفتاد وسه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای انکه از
اهل مکه است وبلد نام مکه ام القری است وام القری الحضرت را خصایص بسیار بود که دیکران در انها با حضرت شریک نبودند خاصه اول
انکه نماز شب نماز فریضه الحضرت واجب بود دقیقه قربانی بر الحضرت واجب بود سیم بعضی کفته اند که مسواک بر الحضرت واجب بود چهارم
مشورت کردن با اصحاب بعضی کفته اند بر الحضرت واجب بود پنجم هر بکه میدید باو نمیتوانست ایستاد انکار کند ششم محرم کردانیدن زنا
که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوه واجب براو ودر حرمت زکوه ست وتصدقات ست خلافست هشتم
واجب بودن اداء دین کسیکه بمیرد وفقیر باشد نهم انکه کفته اند که الحضرت سیر وبیاز را میل نمیفرمود وبعضی کفته اند که حرام بود
براو دهم انکه در پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود وبعضی کفته اند که بر الحضرت حرام بود یازدهم بعضی کفته اند خط نوشتن و
شعر کفتن بر الحضرت محرام بوده وثابت نیست دوازدهم زوال در روزه برای الحضرت جایز بوده ودیکران حرام است ووصال است
که در روز روزه بدارد ودر میان افطار نکند یا افطار را تاسحر تاخیر نماید یا قصد سیزدهم بر الحضرت زیاده از چهار زن بعقد
دایم جایز بوده ودیکران حرام است چهاردهم بر الحضرت حلال میشد زنی که خود را باو ببخشید بدون عقد پانزدهم انکه ازواج
زنان الحضرت خواه دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد در حال حیوة الحضرت وبعد از وفات هردو بر دیکران حرام بود شانزدهم
حرام بود که الحضرت را بنام ندا کنند یا محمد یا احمد بکویند وهفدهم نیز در قرآن در هیچ موضع الحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها
النبی یا ایها الرسول ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود هردو را که صدا را در سخن کفتن بلند تر از صدای ان
حضرت کنند هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها الحضرت را ندا کنند وخصایص دیکر که ذکر کرده اند که اکثر انها نزد فقیر ثابت نیست
وذکر انها مناسب این رساله نیست لهذا حواله بکتاب جوهر القلوب نمودیم باب پنجم در امامت ومراد از امام کسیکه مقتدا و پیشوا
امت باشد در جمیع امور دین ودنیا بعنی که بیغمبر میکرد وجائشینی پیغمبر بر سبیل استقلال در دوران چند مقصد است مقصد اول

در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند در انکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجبست یا نه و بر تقدیر وجوب بر خلق و واجبست یا بر امت ایضاً خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمر ندارد و لیکن فرقه ناجیه امامیه بر ان اتفاق کرده اند انستکه واجبست بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام عقلا بچند وجه **وجه اول** انکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم در انتظار امور دین و دنیای ایشان نا چار استکه از رئیسی در سر کرده که در امور مختلفه ایشان را بر اه راست هدایت نماید در رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالبه ایشان از اکه بالضرور در معاملات و معاشرات ایشان در میابند بر وجه حق وصواب از ایشان بکنند و هر معقول بر اینه عنی مفطور اند و چنین کسی یا نبی است یا امام یا جانشین او است خصوصا بعد از حضرت رسالت ص که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست **وجه دوم** انکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا واجبست بر عقلا ایضا اصلح بر حق تعالی واجبست و شک نیست در انکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که اخبار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نباشد منحصر است بر امام **وجه سوم** انکه چون بعثت حضرت رسول ص مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت انی برای ایشان کتابی اورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و ادابی و سنن در هر امری حق خوردن و اشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن ان برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام و اقعه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در ازمنه دراز جمع قلیلی ظاهر از غان کرده اند که اکثر انها نیز در باطن موافق بوده اند پس هیچ عاقل بجوز این نمیکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را تا تمام بگذارند و حافظی برای این ملت شریعت و کتاب و سنت که مصئون و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب بجمل غامض ذو وجوه و محامیل در میان ایشان بگذارند که هنوز ان کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و لیکن در ان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بجوئی فهمد و مفسری از برای ان تعیین نفرماید یا انکه از هزار یک احکام ضروریه در ظاهر ان نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نه مسلمانی چند انکه هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کردانند که هر یک ملحی را که خواهند برای خود تعیین نمایند و ان جاهل یا طل هر امر که رود هد محابا بر ان جمع کنند و خود مانند خرد کل مانده باشد و از این و از ان بر سد نا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر گاه بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی از برخدا و رسول روا نمیدارد و خداوند بان لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا در این امت پیغمبری بان مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشنوند پیغمبر بزرگوار کدان ازارها بر یک شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چگونه شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و دهها نکته دیگر هیچ بنها رمیشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسر ان تعیین نمیکند و وصیت برای ایشان نمیکند و ضابطی برای مرتدکان خود تعیین نمینماید پیغمبر اخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر دین بان عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **وجه چهارم** انکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حضرت در جمیع انبیاء از ادم تا خاتم ان بود که نا خلیفه از برای ایشان تعیین نمیکرد ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و ست حضرت رسالت در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که بخارج از مدینه مشرفه منفرد میبودند این بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود در جمیع بلاد و قری اسلام نیز حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در اینصورت اکبری و سفری که منتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت **پنجم** انکه مرتبه امامت چنانکه در اسبق تقریر یافت جلیل تر نیست اگر امام را مردم باختیار خود نتوانند کرد باید که مردم نبی را نیز باختیار خود نتوانند کرد و این باطل است باتفاق ایضاً بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند کرد و عقل هیچ صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای سوق فرقه باحکومتی تعیین مینماید و در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و بغیر مهد هند پس بر ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند ایضاً عصمت در ان شرط نیست چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر جفعه بر ان مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر ان ندارد و اما آیاتیکه دلالت میکند بر انکه امام از جانب حضرت منصوبست بسیار است ما در این رساله بچند ان اکتفا مینمائیم **اول** آیه **والیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی** یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در انکه امام از معظم ارکان دینست و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حضرت نصب امام از برای امت کرده باشد یا انکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این ایه شریفه بعد از نصب امیر المومنین ع در غدیر خم نازل شد **دلیل دوم** در ایه کریمه **وقالوا لو لا نزل القران علی رجل من القریتین عظیم** اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که بعنی گفتار قریش میکنند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو

مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید مغیره که در مکه بود و عروه بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که ایا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار را یعنی پیغمبری نزد هر کس خواهند بدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب درجات بسیار تا انکه بعضی بدیگری محتاج باشند و بعضی از ایشان از بکار های خود بدارند و بهمین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال انکه رحمت پروردگار بهتر است از انچه ایشان جمع میکنند از مال فانیه دنیا یعنی هر گاه ما قسمت اموال و ذخایر دنیا را که نزد ما قدر و اعتباری ندارد بایشان نگذاردیم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را بهمین وضعت شان باختیار ایشان گذاریم و هر گاه دانستیکه مرتبه امامت نظیر درجه نبوتست و بعد از نبوت هیچ نعمت و رجحانی با امامت نمیرسد پس باید که امر انرا نیز باختیار مردم بگذارد و خود نصب تعیین نماید و اینمعنی ظاهر است و بر کسی مخفی نیست **دلیل سیم** حق تعالی میفرماید که **وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون** یعنی پروردگار تو می افریند هر چرا میخواهد و بر میگزیند هر کرا میخواهد نبوده ایشان را اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان را شریک او میگردانند و دلالت این ایه نیز ظاهر است بر انکه برگزیننده برای امور دین و دنیای خدا است نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه در رد انها نازل شد که گفته اند خدا چرا پیغمبر را باید بکری نداد **دلیل چهارم** ایات بسیار است که دلالت میکند بر انکه خدا هیچ چیز را در قران مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هیچ چیز را تفصیل ندادیم تفصیل دادن و کار تر و کار خشک نیست مگر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هر گاه متعلم همه چیز را در قران مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد **پنجم** حفظ کم فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و انها که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول غام است باید که اطاعت اولی الامر نیز بر سبیل شمول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم می اید که حق تعالی امر بچیزی چند از انها کند که منهی عنه باشد و معصوم غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند **مقصد دوم** در بیان شرایط امامت است که حق تعالی نصب کرده است و بانفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب **شرط اول** انکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا علم و الا تفضیل مفضول بر فاضل مرجوح لازم می اید و ان بحسب عقل قبیح است اما بحسب نقل نعم میفرماید الله یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ایا کسیکه هدایت میکند بسوی حق نعم سزاوار تر است بانکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیتواند یافت مگر انکه دیگری او را هدایت کند پس چیست شما را که نمیفهمید چگونه حکم میکنید به بجز نیز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی ایا مساوی میباشند با هم انها که صاحب علم و دانائی اند و انها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم و اهل قران اگر نمیدانید و چون حضرت خطاب کرد بملائکه که انی جاعل فی الارض خلیفة بدستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند ایا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حضرت ایشان را تعلیم ادم نمود و بیان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوار تر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت و امامت است چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق نعم فرمود که او را تفضیل داد بر ایشان بعلم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعتست **دوم** از شرایط امامت عصمتست و باجماع علماء امامیه منعقد است بر انکه امام نباید مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع کناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضا امام امین خدا است بر دین و دنیای مردم پس هر گاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بقول خدا که فرموده است **اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون** یعنی ایا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با انکه کتاب خدا را میخوانید ایا عقل ندارید و بعبارت این امر را نمیفهمید و باز فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید حضرت بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است کسیکه مستحق ابعد امتها باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا چون حضرت حق تعالی خطاب کرد بابراهیم که من کردانیدم تو را امام از برای مردم خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریه من نیز امام قرار ده حضرت فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی مشمار است بر نفس خود و در وقتی از اوقات عمر خود که معصیت

کنند تا او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد ایضا عمده فائده در نصب امام آنستکه حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد
هرگاه معصیت و خطا از او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر شود او ظاهر سازد پس آن امام کل خواهد
بود و آن نیز امام است و واجبست که اطاعت امام بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت نکنند یک امر هم باید واجب
باشد که هم حرام ایشان هم از منکر بر ایشان واجبست که نکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود
و اگر وجوب اطاعت در حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او
هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید تا منتهی شود با امام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل
معلوم میشود و **شرط سیم** از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن بنصوصی که بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله
علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و سنیان بهیچیک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را اشکالیان ذکر کرده مانند
و گفته اند باید صفاتیکه در پیغمبر مذکور شد در او باشد بانکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد و
از عیوبیکه موجب نفرت خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دناءت نفس و دناءت
صنعت مانند جولائی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة و الدین ره در بعضی از رسائلش
گفته است که در امام هشت شرط معتبر است **شرط اول** معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد **شرط دوم**
انکه عالم باشد بهر چه در امامت بان محتاجست از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان
دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود **سیم** شجاعت برای دفع دشمنان و فتنها و برانداختن اهل
باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سر کرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** انکه در جمیع
صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول
لازم آید و آن قبیح است عقلا **پنجم** انکه پاک باشد از عیوبیکه باعث نفرت مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در
خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دناءت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب و پدران او و خواه در فرع مانند
صنعتهای پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند **ششم** انکه قرب و منزلت او نزد حقتعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت
و اطاعت او از همه کس بیشتر باشد **هفتم** انکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از ان عاجز باشند تا انکه در وقت ضرورت دلیل حقیت
او باشد **هشتم** انکه امامت و عام باشد امامت منحصر باو باشد و الا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع
و احادیث متواتره اولیست **مقصد سیم** در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره وارد میشود و انها در احادیث
مانند است و در کتب جلاء القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده است
که امام زاده را علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا
بشهادتین بلند میکند محتلم نمیشود و خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و بعضی ابخره واقع
میشود و گاهی نگاه میکند و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او میاید
و زمین را موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد چون زره حضرت رسول ص را میپوشد بر قامتش درست میآید و هر کس دیگر که بپوشد
خواه دراز و خواه کوتاه باشد بر او از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت کرده
است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است
و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید که مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول ص دائمی باشد و بول و غائط او را
کسی نمیبیند و زمین موکلست بانچه از او بیرون آید فرو ببرد که بو بمردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و اولیست بمردم از جان ایشان
که باید او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار اینحالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق
تر و مهربانتر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را باو امر میکند خود زیاده
از دیگران بان عمل مینماید و انچه مردم را از آن نهی میکند پیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای او مستجابست حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند
هر اینه بدو نیم میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول ص با اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان بزیر آمده و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان
اهل بیت تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد
جامعه که نامه ایست که طول آن هفتاد ذراعست و در عرض پوست گوسفندی و جمیع هرچه بان احتیاج میشود بنی آدم در آن نوشته است حتی حکمیکه

فرزند

فرزند آدم بان محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حد و در غرامتها
هست حتی ارش خراشیکه در بدن کسی بکنند و گناهیکه تعزیر ان یک تازیانه است یا نیم تازیانه یا ثلث تازیانه است و از حضرت رسول ص املاء فرموده
و امیر المؤمنین ع بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه ع نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای
این او را با آنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه ع را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان
امت عارض شد حقتعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت و در آنکتاب
خبرهای آینده است تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرموده که میان امام و حقتعالی عمودی از نور هست که در آن عمود احوال بندگان خدا را می بیند
آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت **خصلت اول**
آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول ص نص بر خلافت امیر المؤمنین ع کرد **دوم** آنکه هر چه از او پرسند جواب بگوید
میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید **سیم** خبر میدهد مردم را بآینده **چهارم** آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت
خود جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از
برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است مرده زنده میکردند چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق ع ابو
بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حقتعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا
ص و ائمه هدی ع عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی میکرده اند بلکه در یکروز و کمتر چندین مرتبه بدور
دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند توریه و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی ع همه در نزد ایشان
بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی ع و پیراهن ابراهیم ع و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط
و سایر آثار انبیاء نزد ایشان بود و اکنون همه نزد صاحب الامر ع است و حقتعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان
و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حقتعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف برخیا میدانست
که بان اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان ع حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را
میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القاء میکرد و گاهی بالهام حقتعالی در دل ایشان نقش میشد
و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که در طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که
در هر آن و ساعت از دریای علم نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند
و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور در آن سال در آن شب مقرر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشانست و هر علمی که از
آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که بهر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میدانند
و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میشود و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است
و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول ص بحضرت امیر ع رسیده و نزد سایر ائمه مضبوط است و
صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علماء گذشته همه در آن مضبوط است و از اجفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد
ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول ص در آن مضبوط است و از اجفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر او را خواهد گشود و از احادیث معتبره
بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول ص و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان ع را رخصت میدهند
که بآسمان عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور او هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس
بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و
ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول ص و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان ع و درها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و
آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حقتعالی و حضرت رسالت پناه ص در هنگام وفات جمیع علوم خود را با میر المؤمنین
تسلیم کرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود چون مرا غسل دهی و کفن
و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد و همچنین
هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام دفن و کفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا
از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید
بنحویکه اکثر مردم مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا ع در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی ع در خراسان حاضر شد و بتفصیل در

جلاء العیون ایراد نموده ام ودر احادیث متواتره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه خلق شده است وبدنها ودلهای ایشان
از طینت عرش افریده شده است چون خضم میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر کند که شربت ابی از زیر عرش بر میدارد ونوزیده امام میاورد
که او مباشا مدوان از اب قیق تر است واز مسک نرم تر است واز عسل شیرین تر است واز شیر سفید تر است واز برف سرد تر است پس امر میکند او را بالجماع
ونطفهٔ امام از ان اب منعقد میشود چون چهل روز میگذرد در رحم روح هر اوده میشود بروایتی که بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود
ومیفهمد پس ملکی بر بازوی او منویسد بن ابن ابرا وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم ودر شکم مادر دو خضم
میکند ونلاوت سوره انا انزلناه وسایر ایات مینماید چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پای بر زمین میاید وبفصیح میکند
ودستها را بر زمین میگذارد وسر بجانب اسمان میکند وصدا بکلمهٔ شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش مروکوفش همان ابزار را
نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش برحق که ترا برای امر عظیمی خلق کرده ام تو مبر کرده میشی از خلق من ومحل راز نهی و
صندوقی علم نهی و امین برو حی من وخلیفهٔ نهی در زمین من من از برای تو وهر که دوست میدارد نوزا واجب کرده ام رحمت خود را
باو وبغرت وجلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در کردار نیاروزی او را فراخ کرده ام
چون ندای منادی تمام شود اینه شهد الله الا اخر در جواب منادی بخواند پس در انوقت خضم علوم اولین واخرین را باو عطا کند ومسحی
ان شود که روح القدس در شب قدر وغیران او را زیارت کند چون بر تبهٔ جلیل امامت فایز کردد حق تعالی در کردهر شهری ومناری وعلمی از نور برای
او بلند کند که اعمال بندکان خدا در ان به بینند وبر رابهی در انشبی که منزل شود نوری در انخانه ساطع کردد که پدر ومادرش انرا مشاهده نمایند
چون بر میان اید دو کی بقبله کند وسه مرتبه عطسه کند انکشت بحمد بلند کند وناف بریده وختنه کرده بیاید ودندانها پش همه دوبیده باشد
وبان شبانه روز نور زیادی فاقد ظلا از دشتهای وساطع باشد در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است
ودر خانهای ایشان مکرر نازل میشوند وحضرت صادق ع فرموده که ملائکه با طفال ما مهربان تر اند از ما ودست در حضرت بیاشیء از باشیها
خانهٔ خود وفرموده که بسیار تکبیر کرده اند بر اینها ملائکه وبسیار میباشد که ما پرهای ایشان را بر می چینیم وجمع میکنیم وتعویذ با طفال خود میبندیم
وایشان حجت خدایند بر جمیع جن وانواع جنیان بحدیث ایشان میاموزند وحلال وحرام واحکام دین خود را از ایشان فرا میکرند ائمه ایشان
خدمات مهمه دارند ودر برسالتها مبعوث میشوند ویکی جن بصورت ازدهای عظیمی در مسجد کوفه بحدیث حضرت امیر المومنین ع امد رد وشیکه
انحضرت بر منبر بود وبلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن
خلیفه کرده بودی واو در انوقت فوت شده چه میفرمائی در حضرت او را بجای پدر خود خلیفه کردانیدند اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل
اکثر خلق بان منقاد نمیشود چه رسد بغیر احوال وخفایای سر ایشان انچه میدانند وثابت شنیدن انها ندارد مکر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مومنی
کامل که خضم دل او را امتحان کرده باشد وبنور ایمان منور کردانیده باشد ودر اخبار وارد شده است که ما را اشهر بک خدا مکرد انید ودر بکار
از برای ما فاعل شوید وغیر انها ایجاد فضایل وکمالات از برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود خضم فرموده است قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بکوای محمد اکر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردکار
من هر اینه اخر شود دریا پیش از انکه تمام شود کلمات پروردکارم چند بیاورند بمثل اندریا مداد ودر اخبار وارد شده است
که ما ایم کلمات پروردکار که فضایل ما را احصا نتوان کردن چنانکه کفته اند کتاب فضل ثواب بحر کرانی نیست که تر کیبی سر انکشت وصفحه بستهای

مقصد چهارم

در طریق شناختن امام است وان بچند وجه میتواند شد **وجه اول** که از همه ظاهر تر واسان تر است وضا
لطف وحکمت اقتضا نموده است که چنانچه خدا در نصب حضرت رسول است ثم بر امامت احدی از امت ونص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهید
شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوصند بامامت از جانب خدا ورسول واز امام سابق **وجه دوم** فضل بودن امام است
از جمیع امت یا از جمیکه مدعی امامت بوده اند وباجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست **وجه سیم** معجزه که مقارن دعوی امامت باشد
وانچه ستیاد عوی میکنند که امامت بنیابت معدود فلیلی حاصل میشود که چه یک کس باشد چنانچه ابو بکر بیعت عمر خلیفه شد وبعضی
کفته اند میباید بیکمکس بیعت کنند چنانچه عمر در شوری باجماع پنج نفر تکفتند واین زیاده از پنج نفر نکفته اند واین امریست که هیچ عاقل منصف بخود بر
این نمیکند که با وجود اغراض باطله وخیالات فاسدهٔ خلق همینکه پنج نفر بایک نفر یا جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین ودنیا
اطاعت او بکنند واکر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اکر چنان مخالفت کنند علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین ع باشند
بر مردم اطاعت بزرکوار بلند واجب باشد وقتل حسین بن علی جد کوشهٔ رسول خدا سید جوانان بهشت برای مخالفتان ظالم جاهر فاسق شارب الخمر با انواع عیوب از استر حابن بلکه واجب باشد وچنین بیعتی که خفیه در سقیفهٔ بنی ساعده با نفاق چند منافق دشمن امیر المومنین ع

واقع شود بدون حضور حضرت امیر المومنین وحسنین واحدا از بنی هاشم وبدون خبر سلمان وابوذر ومقداد وعمار وزبیر واسامه وسایر صحابه
واقع شود انرا اجماع نام کنند وبجز امیر المومنین عم وسایر صحابه ذاکشند ویبیعت وردند واین اتفاق اهل حل وعقد نام کنند ودر کتابهای خود
نویسند با عقل عاقلی بخود نمیکند که خضم را باسند عامهٔ دین ودنیا ذاکه نابی نبیه نبوتست برچنین بازیچه بنا کذارد واکر تیسه در دهی خواهند
تعیین نمایند تا اکثر اهل ان قریه بر کبیی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند ونفصیل این اتفاق بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که
تعیین امام منوط بیکی از ان سه امر است که مذکور شد وهر یک از ان سه امر دلیل باهر وبرهان متواتر از ثقات ومعتمدین
روات شیعه است اما میکه علم بصدق وصلاح ودیانت ایشان دارد بر ما ثابت شده است وبعین الیقین حقیقتها را میداند بر مجالفان
حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبرهٔ ایشان را بر ایشان حجت کردانیم لهذا علماء ما ره پیوسته از احادیث کتب معتبرهٔ ایشان حجت اورده اند بر ایشان
پس کرما اخبار کتب خود را بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد واکر ایشان حدیث موضوعهٔ کتب خود را که در زمان اسپیلاء خلفاء
جور وصافقان صحابه برای جمع منصب ومال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول انها لازم خواهد بود پس باید کرما از احادیثی که
متواتر ومقبول الطرفین است یا از کتب معتبرهٔ ایشان مذکور باشد بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم وایشان را بر ان باید کرد از احادیثی که متواتر
است یا از کتب معتبرهٔ ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعهٔ که مخصوص کتب ایشانست وبلکه چیزی از غلماء ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع
استدلال کنند وچون از شدت نصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده وبر فضایل اهل بیت ومطاعن دشمنان
خلفاء ایشان بوده است در زمان ایشان متروک کشته بعضی از ان کتب معتبرهٔ متداول میان ایشان ایراد مینمائیم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری
وصحیح مسلم که ثانی قرآن مجید میدانند وجامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم علماء ایشانست وموطای مالک وسنن نسائی وجامع ترمذی وسنن ابی داود
سجستانی است ودر ان کتاب جمع کرده اند مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علماء ایشانست ومجیدی ودیکران شرحها بر ان نوشته اند والحال در جمیع بلاد
ایشان متداولست ومحققان ایشان بحواشی بر او کتابش میکویند که من این حدیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هر کاه حدیث را بایشان نسبت دهم چنانستکه بخط
نسبت داده ام وکتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علماء ایشانست وکتابش در میان ایشان متداولست وکتاب فتح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه
که از اعاظم علماء ایشانست وکتاب رضوة السیوطی که از مشاهیر فضلاء ایشانست وتفسیر ثعلبی که مدار اتفاسیر ایشان بر نقل از انست وتفسیر فخر رازی
که امام ایشانست وتفسیر کشاف ونیشابوری وبیضاوی وواحدی امثال انها از کتبی که نزد ما موجود است ونزد ایشان متداول ومعتمد است ولفاظ
اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب بر ادمووده ام وبدانکه مذهب فرقهٔ ناجیه انستکه خلیفه بواسطه بعد از حضرت رسالت پناه بنص
خدا ورسول ج علی بن ابیطالب وسنیان میکویند که مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول ص نصب کرده اند وخلیفه اول اوست وابو بکر عمر را بعد از
خود خلیفه کرد وخلیفه دویم اوست وعمر در وقت مردن در شوری میباشش کس قرار داد واهل الشوری عثمان را داخل ان شش نفر کرد ونکذاشت
یا امیر المومنین کشته شود وبنا بنا چار او را بعثمان بیعت کنند زیرا که امیر المومنین عمر را بعثمان وزبیر وطلحه وعبد الرحمن بن عوف وسعید ابی وقاص
ضم کرد وکفت اکر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد واکر اختلاف کنند اکر یک طرف بیشتر باشد کثرت را بکشند واکر مساوی باشد ودو نفر یک
کس را اختیار کنند ودو نفر دیکر بر ان سه نفر برکه عبد الرحمن در میان انها ساکت اختیار کنند سه نفر دیکر اکر اتفاق نکنند انها را بکشند وچون بر دو
امدند حضرت امیر فرمود که تند بهر خود را برای محروم کردن تمام کردن زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است وعثمان داماد عبد الرحمن است که این سه
نفر از هم جدا نمیشوند تا بنزد او نشستند طلحه ونزبیر با من باشند چون عبد الرحمن در ان طرف باید با من کشتن شوم یا با یکی از انها بیعت کنم واخر
چنانشد در روز شوری بعد از انکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد وهر یک اقرار نمودند وبا وجود ان عبد الرحمن بحضرت امیر اویس
کفت با تو بیعت میکنم بشرط یکه عمل کنی بکتاب وسنت وسیرت ابو بکر وعمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا وسنت رسول ص عمل میکنم ونیستم بشیخین عمل
نمیکنم وبرای ان سخن را کفت که میدانست که حضرت سیرت ان دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان کفت او قبول
کرد پس عبد الرحمن وسعد هر دو با عثمان بیعت کردند ومردم نیز بحر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بحضرت بدین عمر ملعون وچون فنون
وظلمها او بدعتهای عثمان از حد کذشت صحابه اتفاق کردند او را کشتند وبر خلیفه برحق امیر المومنین عم بیعت کردند لهذا حضرت را خلیفه
چهارم میدانند وقول دیکر بعضی از منافقان بحوش امدند خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از رسول ص عباس عم انحضرت دعوی خلافت کرد
واو خلیفه است وبطلان این قول بسیی ظاهر است واصحاب از بحر الله منفرض شده اند وکسی نمانده است وبا ثبات خلافت حضرت امیر المومنین عم
بطلان این قول نیز ظاهر است **مقصد پنجم** در بیان بعضی از فضایل امیر المومنین عم میکنند **اول** آیه قرانی هذا آیه
انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بعضی نیست صاحب خبیر واولی باموری شما مکر
خدا ورسول او وانها کسانیان اورده اند انها که بر پا میدارند نماز را ومیدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع عبادت عامه وخاصه انفاق کرده اند

بر انکه این آیه در شان انحضرت نازل شده است حمد در جوامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که ما مدام بخدمت حضرت
رسول ص رفتیم چون خانه بنی خدا و رسول کرده ایم مردم از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند
پس همقسم این آیه را فرستاد و بلال از برای نماز ظهر ایشان گفت و مردم بر خواستند و مشغول نماز شدند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود بودند
و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی ع در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل بر رسول خدا خبر داد که علی ع در رکوع این انگشتر را
بمن داد حضرت رسول این آیه را بانچه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیر خود انکرده است که در روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث
نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله حاضر شد و گفت یا ایها الناس منم ابوذر بغفاری شنیدم از رسول خدا ص باین دو گوش و الا هر دو کور شود و این
دو چشم و الا هر دو کور شود که میفرمود علی قاید پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذول است
هر که او را یاری نکند بدستیکه من نماز ظهر را در روزها با رسول خدا ص نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی باو چیزی نداد سائل
دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا ص و کسی بمن چیزی نداد و علی ع در رکوع بود پس اشاره
کرد بسوی سائل با انگشت کوچک دست راستش و بیرون آمد انگشتر را از دان دست میکرد و سائل امد و انگشتر را از انگشت انحضرت گرفت و حضرت
رسول ص هنوز در نماز بود و انرا مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا
سینه مرا کشاده گردان و اسان گردان برای من کار مرا و بکشا گرهی از زبان من که نفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که ان
هارون پشت محکم گردان بان بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب کردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم کردیم
بازوی تو را ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و اسپیل الی بدیکم خداوندا من محمد پیغمبر تو و برگزیده تو پس بکشای برای من سینه مرا و اسان
کن برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن انحضرت تمام نشده بود که
جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس بن ابیر ابو انحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و محدث خجندی
و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نظری و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه
از سدی و مجاهد و حسن بصری و عکرمه ابن ابی حکم و غالب بن عبد الله و مقاتل بن حیان و قتیبة بن الربیعه و عباد بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و
جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او نظم او رده اند و الحق وجه دلالتش بر امامت انحضرت استکه انما کلمه حصر است و ولی در لغت
بچند معنی امده است یا اولی و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخر نزدیکند بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که در ابن آیه مراد نیست
زیرا که یا دوست مؤمنان بخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوفند باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یا دوست بلکه یاری کنند
چنانچه خصمه فرموده است که وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محبی یا دوستند مؤمنانند چنانچه فرموده است نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بلکه بعضی از کفار محب و یا دوست بعضی از مؤمنان میباشند اگر گویند آیه بلفظ جمع آورده شده چگونه مخصوص انحضرت باشد جواب گوییم
که در عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیاریست یا انکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در
احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه نیز در این آیه داخلند و هر امامی در وقت امامت البته واجب فی ذمته میگردد و صاحب کشاف گفته مراد
از این آیه هر چند انحضرت است امّا بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت انحضرت بکنند و مؤید اینست که این آیه در شان انحضرت مزبور نازل شده است
انکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمر بن خطاب روایت کرده اند که حضرت رسول ص لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین ع را امیر ان لشکر گردانید پس جمعی
حضرت فتح کردیک کنیز را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را آیه بعنف خوش نیامد چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول ص
برسند این حضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که مسلمانان چون از جنگ بر میگشتند اول بخدمت انحضرت میامدند و سلام میکردند و بعد
از ان بمجالهای خود میرفتند چون بخدمت انحضرت رسیدند سلام کردند یکی از این چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت روی از او
گردانید دویم برخاست و همان سخن را گفت باز حضرت روی گردانید سیم نیز گفت و حضرت روی از او گردانید چون چهارم نیز گفت حضرت روی باو نمود
کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود سه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی بدستیکه علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمنست بعد
از من و ابن عبد البر و استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول ص بعلی بن ابیطالب ع گفت که تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم
شد که ولایت امریست که مخصوص باو بوده است و ولی که در این آیه است در شان اوست و از فقره اول در حدیث اول معلوم است که اختصاص بحضرت دارد
جناب بوده و دیگری را نبوده و ایضا تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیوة باین
بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی بعد ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود و دیگر انکه آیه گریه با آیها الذین آمنوا اتقوا الله و
کونوا مع الصادقین یعنی ای کسی که ایمان اورده اید بپرهیزید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان در هر چنین خصوصا در دعوی ایمان

بگذارد

بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه انکه ببدن و جسد با ایشان باشند پس اگر ان مخالفت و منافقت
و معنی امامت همین است و چون خطابهای قران مجید عام است و شامل جمیع امت و هر زمانست با نفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین
صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله ایشانند و الا لازم اید که هر بریات راست بگوید متابعت او واجب باشد و این
با نفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و ان معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب تعیین
ایشان و با نفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام معصوم نیستند پس حقیت مذاهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد بانکه سیوطی در تفسیر
منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر ع روایت کرده است که مراد از صادقین در ایه حضرت علی بن ابیطالب ع است و از ابو هیثم بن
محمد تغلبی مرکوبی در کتاب شرف النبی از اصبغ بن نباته از حضرت باقر ع روایت کرده است که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده اند که فرمود صادقون ما ائمه و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که صادقون ال محمد اند و در بعضی از روایات وارد شده است
که مراد از صادقین انها بند که خدا فرموده است و در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند انرا در انچه عهد کردند با خدا پس بعضی از ایشان وفا
امین ثابت قدم بودند و با دشمنان دین قتال بکنند و نکریزند تا کشته شوند و متابعت انحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا
بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکرده اند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست
از یاری حضرت رسول بر ندارند و وفا باین عهد کردند و انها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و انکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین ع بود
و از جنگ نکریختند مانند ابو بکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من انکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده ام عهد خود را با خدا بتبدیل کردنی و در واسندالال در این آیه
نقل میکنم برای سند الال بیمه تا بکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای عامه و اول اسنکه فخر رازی که امام مشایخست در تفسیرش ذکر
کرده است که خصمه در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشید پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن باچیزی مشروطست بوجود
انچیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماعی بر باطل نکنند و این دلیل است بر انکه اجماع حجت است و این مخصوص
زمان حضرت رسول نیست زیرا که بنوا مر ثابت شده است که خطابهای قران متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ ایه شامل جمیع اوقاتست
هست و تخصیص به بعضی از زمنه که از ایه معلوم نیست موجب تعطیل حکم ایه است و ایضا خصمه امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی هست
که تواند بود که متقی نباشد و خطا بنهد و خطا بنهد را واجب نباشد پس باید که هر که او را بیند که خطا بنهد و اجب است که پرهیز کند کسیرا که خصمه
او را خطا واجب باشد و انها بند که خدا او را حکم کرده است بان که صادقان باشید باید که صادقان موجود باشند پس بر انکه در ان زمان خطا بنهد
افتد و پرهیز کند صادق او را که مانع باشد او را از خطا و ایه بعد در هر زمانها هست پس باید که معصوص نیز در همه زمانها بوده باشد و ما ایرا دمیکنیم
دارایم اما میگوئیم که معصوص جمیع امتست و شیعه میگویند که یک شخص از امتست و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود باید که ما
بشناسیم که اشخاص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا انجا که ترجمه کلام پیشوای اهل ضلالتست و خصمه بر دست
و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت انصاف چنین جواب مستغنی کننده که عصبیت و عناد خود را ظاهر کرد ایشده و اگر چه بهیچ عاقل ضعیف
این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه او را جواب میگوئیم اول انکه هر گاه تصریح کردند در هر زمان احتجاج بمعصوص است
برای تحفظ از خطا هیچ عاقل نخواهد گفت که ملت حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته است احدی را ممکن باشد که
علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در مسئله مخالف نکرده است خصوصا با این نسبت از اولها و اکابر دین امت بهر سیده است همین
فاضل که دعوی میکند که نجاری از هیچ علماء پیشتر است معلوم نیست که در مسئله مذهب فاسد او را چند جا مسائل ساقط و فرض محال
هر دو را بهم بیند و از هر کدام بشنود از کجا معلوم شود که اعتقاد و اقعی خود را باز کرده باشد که ثقه کرده باشند چنانکه در مذهب فاسد خود
و ایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرهست در تحقق اجماع و دویم بر تقدیر تسلیم
که چنین اجماعی ممکنست و علم بتحقق ان بهم میتوانند رسانید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود سیم انکه ظاهر ایه بلکه
صریح اینستکه مامور بن بکونوا مع الصادقین غیر صادقین باشند و این ظاهر میشود که عین بکدیگر باشند چنانکه در فخر مذهب شیعه گفته
که اگر مبنی مبنا بنیست ما بدانیم که کیست مثل انست که اهل کتاب گویند که نبوة رسول باطل است زیرا که اگر حق بود با بنست ما او را بشناسیم و حقیت
او را بدانیم یا یهود گویند که اگر علیه بغیر بود با بست که ما حقیت او را بدانیم و حقش انستکه این راجع بقصور ایشانست باید نصب یار کنار کرد اند

بعد از این

ورجوع بدلالت واخبار واقرار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود اگر استکبار نکنند حق بر ایشان ظاهر گردیده و مظنون بظن صادق انستند حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حب دنیا و متابعت هوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجهی هست که در دعوی اجماع کفتید بر علمای قدما نمیتوانیم دلیل بیاوریم جواب میگوئیم که ایشان اجماع را با عتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از انها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار اتفاق کنند که معصوم در میان انها داخل نباشد حجت نمیدانند نباید که چنانچه بر هر یک خطا غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و غلط بدخول معصوم نمیشود در اقوال علما و شیعه در اعصار ائمه ع و هر چند بان ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوم انکه از شیخ صدید مفید سؤال کردند از تفسیر ابن ابیر که گوید و انکه در شان کی نازل شده است شیخ سدید قدس الله روحه در جواب فرمود که این ابیر جلیلة الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده حکمش در اولاد اجداد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و ان سیاق ابیر نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این ابیر مدح امر کرده است که منافقین کنند صادقان را و از ایشان جدا شوند و باید انها را کند اکرده و امر فرموده اند غیر انها باشند که با انها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشید و منافقین خود بکنید پس گوئیم مراد از صادقان با جمیع ذات است که پیوسته با بعضی از ایشان اول باطل است زیرا که هر مؤمنی با عتبار ایمان صادق است و در ان دعوی راست کو است پس لازم اید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محال است و اگر بعضی از ایشان مراد است با بعضی معهود و معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا انکه بعضی غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید که اجماع علما معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و اثبات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر اجماع که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق احدی بغیر اجماع محقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول الله یعنین ایشان را محال نشده و بنا بر دوم که بعضی غیر معهودی مراد باشد پس باید که بعد از ان البته یعین و مخصص ان بعض بشود والا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان بان نتوانند شد و این محال است و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد نص بر غیر ایشان پس ثابت شد که ایشان مراد ند اما دلیل عقلی زیرا که در قرآن مجید صادقان را با وصفا چند سنوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین ع ان اوصاف مجتمع نگردیده است زیرا که فرموده است لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیکی نیست انکه بگردانند روهای خود را بجانب مشرق و مغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الاخر والملئکة والکتاب والنبیین و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران و انی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین و فی الرقاب یعنی عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان یا محبت عطا با محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول الله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و بسافران که بخواند خود نتواند رفت و بگدایان سؤال کننده و ازاد کردن بندکان و اقام الصلوة و ایتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی الباساء والضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و بر پا دارندگان نماز را دارند و فضیلت باذان و شرائط و اداکنند زکوة را و انها که وفا میکنند بعهدها خود که با خدا و با مردم کرده اند و انها که صبر میکنند بر فقر و بد حالی و در کمر فرد و در وازار و در وقت جهاد و دشمنان دین اینان راستکو گفته اند و صادقند در دعوای ایمان و وفا بعهود و اینان بر هیز کاران پس شیخ علیه الرحمة گفته است که الله تعالی در این ابیر شش جمع کرده است این خصلتها را و پیغمبر شهادت داده است برای کسیکه انها را دارا و کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق و بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس بنا بر اولی که با این ابیر مضم میکنیم مفاد شان این میشود که متابعت کنید صادقان را که این خصلتها را در ایشان مجتمع و کامل کرده اند و مراد و میان صحابه حضرت رسول الله بغیر از حضرت امیر المؤمنین کسی را نمیشناسیم که این خصلتها را دارا و مجتمع باشد پس باید که مراد از صادقین در ابیر اولی و باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در ابیر مخصص بامری دون امری نشده است و اما بنا بیان اجماع و کمال این اوصاف در الحضرت استند که در اول آیه بایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در انکه الحضرت پیش از همه کس ایمان اورده بانها و باخبار متواتره میان خاصه و عامه الحضرت اول کسی بود از مردان که اجابت بدعوت حضرت رسالت کرد چنانکه حضرت رسول بحضرت فاطمه فرمود که نیز فیج نمودم بکسیکه از همه صحابه قدیم‌تر اسلام اورده باشد از همه پیشتر است علم او و منواتر است که حضرت امیر المؤمنین میفرمود منم بنده خاص خدا و برادر پیغمبر او و نکفته است

ابن حضرت را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مکر دروغ کو و افترا کننده و نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود خداوندا من فرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد تو را پیش از من و میفرمود در روزیکه سخن نخواهد راند بالحضرت رسید که پا میکوبند که علی دروغ میکوید من که دروغ نمیکویم و بخدا دروغ نمیکویم و حال انکه من اول کسیم ام که خدا را عبادت کرده ام با رسول او و پیش از همه کس باو ایمان اورده ام و نصدیق او کرده ام و یاری او نموده ام و امام حسن مجتبی فرموده در صبح انشبی که حضرت امیر المؤمنین از دنیا رفت که در این شب کسی از دنیا نرفته است که پیشینیان تو را و پیشی نکرفته اند و بعد کسی را نخواهند دید که فضایل و کمالات و مکارم اخلاق تو را دارا باشد و این بیت از ابیات است و لیس الله بمنکر ان یجمع العالم فی واحد و قصد فاتر فرموده بنصوص ثابت و احادیث الحضرت در این صفت ذهمه دو پیش است و خدا در سوره هل اتی میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی میخورانند طعام را با کرسنکی و محبت ان را از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و انفاق کرده اند مفسر و راویان عامه و خاصه بر انکه این ابیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی انهائی که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و اشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردکار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در اخرت شیخ کفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این ابیه در شان امیر المؤمنین ع نازل شده و خلافی نیست در انکه الحضرت بکار بد خود جمع کثیری از غلامان را ازاد کرد که احصا نتوان کرد و وقوف نمود مزارع و بساتین و بناهای بسیار را که نیست حق برئست خود احیا کرده بود پس حضتم بعد از ان بر یاد اشتن نماز و دادن زکوة فرمود و این نیز در شان الحضرت بدلالت ایة انما ولیکم الله نکه انفاق کرده اند هل نقل بر انکه چون الحضرت در حال رکوع زکوة داد این ابیه نازل شده مؤلف کوید که نتواند بود که شیخ این ابیه را اهمل بر انمیخ کرده باشد بانکه او والی الزکوة فلانی کوفته باشد بقرینه این ابیه و قرینه انکه مثال سابق بعد از این ابیه مذکور شده و ناسپاس و لی است از تالید پس شیخ کفته است که بعد از این حضتم فرموده وفای بعهد او هیچ کس از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند مکر الحضرت که کسی احتمال نمیدهد که نقض کرده باشد عهد او را که با حضرت رسول کرده در یاری جانفشانی و حمایت الحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حضتم صبر و بلاها و شدائد و جنکها از فرمود و معلوم است که کسی غیر الحضرت در جنکها و شدتها صبر نکرد و اوست که با تفاق دوست و دشمن در هیچ جنکی پشت نکرد و نکریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از انکه حضتم جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق و راست کویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی ان صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم صادق و مجتمع باشد و امیر المؤمنین ع است و غیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و شریفها و دست بهر از کرعرب لفظ جمع بر واحد اطلاق میکنند در کوئیکه خواهند اشاره بر نعت و علو منزلت او کنند و کاهست بلفظ جمع مبادرت نماید برای اشاره بانکه جمع دیکر تبا او در این امر شریک نکنند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که ائمه ع در این مرتبه و در این صفات جلیله با الحضرت شریک نکنند مؤلف کوید که ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر از ان نبود پس یک درهم را بانهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را شب و یک درهم را روز تصدق کرد پس این ابیه در شان او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار الی اخر انچه در کلام شیخ مفید کذشت و از زید بن وثاب روایت کرده است که در شان هیچکس ایات قرآن انقدر نازل نشده که در شان حضرت علی ع نازل شد سیم در احادیث بسیار از طرق موالف مخالف تفسیر ایات صدق و صدیق بالحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در منثور و دیکران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حضتم والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون یعنی انکسیکه راست را اورد و تصدیق بان کرد ایشانند پرهیزکاران کرد ایشانند پرهیزکاران کفته اند انکسیکه صدق را اورد حضرت رسول ص است و انکه تصدیق بان کرد علی ابن ابی طالب است و بنا بر این موصول در اول صدق مقرر است و کوفیان از اهل عربیت بجهت حذف موصول کرده اند باز حضتم فرموده است والذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد حنبل و جمع دیکران از ابن عباس روایت کرده اند که این ابیه در شان امیر المؤمنین ع نازل شده است در روایت دیکر ابن عباس کفت که در شان علی ع نازل شده است و جعفر از ثقات است یعنی انها که ایمان اورده اند بخدا و رسولان او ایشانند صدیقان راست کویان و تصدیق کنندکان و کواهان پیغمبران بر انکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند زیرا که ایشانند مزد ایشان بر تصدیق حضرت رسول ص و نور ایشان بر صراط و باز حضتم فرموده است و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی انها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با انهائند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در رجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت و خاصه عامه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابیطالب ع صدیق این امت است و نخزازی و ثعلبی و احمد ابن حنبل در مسند و ابن شهر اشوب در فردوس و ابن معاذ لی و دیکران از حضرت

رسول ص روایت کرده اند که صدیقان سه نفر اند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و خزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابیطالب که او افضل ایشان است و ثعلبی بسند به پکرد روایت کرده است که سبقت کنندگان امتها سه نفر اند که کافر نبودند یکی چشم زدن علی بن ابیطالب و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون پس ایشان صدیقان و علی بن ابیطالب افضل است از ایشان و حافظ ابو نعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنید کما امیر المؤمنین ع میفرمود که منم صدیق اکبر نمیگوید این بعض از بعد از من مگر دروغ گوئی و هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیقون در لغت و عرف مراد فی معصوا ست با مرد بان و صاحب صحاح گفته است که صدیق ذو ایم الصدیق است و کسیست که صدیق کند گفتار خود را بکردار خود و خفتم بفتح همزه ابو بان و صف کرده است و در شان حضرت او پس گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف فرموده است یوسف ایها الصدیق و کسیکه مصداق این ابوبان و صاحب این صفات باشد البته با امامت و خلافت احق است از کسیکه بهره از اینها نداشته باشد و او را با فراصدیق چگونه شاید چنانکه برعکس نهند نام زنگی کافور چهار رخ فتم میفرماید ان من کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسیکه بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود دا شته باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسیست که چنین نباشد انکه بر بینه است حضرت رسول ص است و در شاهد خلاف است و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین ع است که گواه بر حقیت الحضرت است و ابن ابی الحدید معتزلی سنبو طی مرد در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباده ابن عبد الله و عبید الله ابی الحارث رو ذبحی حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که کسی از قریش نیست مگر انکه بالا یا زیر او به درجه مدح او نازل نشده است پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شده فرمود که در شان من هود نخوانده ابن ابه دا که رسول خدا ص بر تبه است از جانب پروردگار خود و من گواه او یم و تحریر از پی چون ابن روایت را ذکر کرده است گفته است که خفتم از برای خلافت ابن گواه فرموده است که او از نست یعنی مخصوص او نست و بمنزله پاره تن او نست و بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول ص باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی بی فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد و نیز از که تفضیل مفضول قبیح است بیضا دلالت بر عصمت الحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هر گاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود یتلوه ایه ایضا انت منذر و لکل قوم هاد یعنی بسی تو یا محمد ص مکرر میدانند ابن کرده از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر کرو بی هستی و کسیکه در شان او نفکر میکند میباید که معنی اول ظاهر تر است و بران احادیث مستفیضه از طرق شیعه و از دشده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی بردة اسلمی روایت کرده اند که دو کس حضرت رسول ص را بر وضو طلبیدند چون از وضو فارغ شد دست علی ع را گرفت و بسینه خود چسبانید پس گفت انما انت منذر پس دست بر سینه برا سکینه علی ع گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت تو بی منذر بخش خلایق تو و علامت راه هدایت و امیر شاریان قرآن گواهی میدهد هم که تو چنانید و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع بسند ابن عباس روایت کرده است که چون ابن آیه نازل شد حضرت رسول ص دست مبارک خود را بر دوش مبارک حضرت امیر ع گذاشت و گفت تو بی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان بعد از من تعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول ص روایت کرده است که حضرت فرموده منذر علی هادی یا علی بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان بعد از یکه از حضرت امیر ع روایت کرده است که گفته یعنی حضرت همردی از بنی هاشم و علو است که خود را اراده فرموده چنانچه تعلبی بعد از انکه ابن دو روایت را بسند از حضرت امیر ع روایت کرده است گفته یعنی حضرت همردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله ابن احمد ابن حنبل نیز در مسنده خود روایت کرده است ابن حدیث را و ابن ابکر بهه نیز ابن تفسیر که ددر روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر انچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حضرت حق یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نمایند مردم را بدین حق و طریق بندگی و فکاهد در مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه عقل نیز این را شاهد عدل است والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله شعر من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از جمله مردم کسیست که میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربان بر بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که ابن آیه در شان موالی مؤمنان نازل شده در شبی که کفار فرش انفاق کردند بر فناء حضرت رسول ص و الحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار رود و کفار در بدر او را نشب کردند که حضرت بر امدند و انتظار صبح میکشیدند و امر خفتم شد که حضرت امیر المؤمنین ع را در جای خواب خود بخوابانند که کفار گمان کنند که حضرت رسولست و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول ص این بشارت را امیر داد شاد شده و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سرور عالمیان میکند سجده شکر بجا اورد و بر فراش الحضرت خوابید و صد و شصت شمشیر بر هنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در انوقت ابن آیه کریمه نازل شده نزول ابن آیه در شان الحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر خود بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر و نیشابوری و ثعلبی

حافظ ابو نعیم در نزول ایات و احمد در مسنده و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا در ما در این رساله بچندین واسطه و ابو نعیم اکتفا بنیم ایم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که ابن آیه در شان علی ع نازل شده در شبیکه حضرت رسول ص بغار رفت و علی ابن ابیطالب در فراش الحضرت خوابید و اضطرار روایت کرده است که چون حضرت رسول ص اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را در مکه گذاشت که فرضها الحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد الحضرت بود بایشان رد کند و در شبیکه خواست بغار رود مشرکان بخانه الحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابیطالب را که بر فراش الحضرت بخوابد و فرمود بر خضر می سبزی که من بر خود میپوشم تو نیز بپوش و در میان رخت خواب من بخواب از کوه خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر ع چنین کرد و خفتم وحی کرد بسوی جبرئیل ع و میکائیل که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را از دیگری کوتاه تر است کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچ یک از دو ان طول زندگانی خود بر ندا شتند و اختیار طول حیوة دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد اینک زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین امدند و جبرئیل نزد یک سر حیوة پرود حضرت امیر ع نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند بر ملائکه پس خفتم این آیه را بر حضرت فرستاد در کرو فیکه متوجه مدینه طیبه بود در شان علی ع و حافظ ابو نعیم نیز نزول ابن آیه را در شان الحضرت میداند از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است خفتم مگر انکه بر طرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک کردنی و بنا بر این نیز دلالت بر امامت و خلافت احادیث معتبره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و در جمیع صحاح عامه و نفاسیر معتبره ایشان مذکور شده چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که این آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول ص در خانه من بود و فاطمه جزی برای حضرت او در حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه الحضرت بود و در زیر ش عبای خیبری کسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول ص بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین ع امدند و همه نشستند و مشغول جزیره خوردن شدند در این وقت خفتم این آیه را فرستاد پس حضرت رسول ص عبای خیبری را بالای ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل حجره کردم و گفتم من نیز با شما یم یا رسول الله و مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل نمانکرد یضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب حرج او را بجنبل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا ما دم گفت کدر باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسیکه محبوب ترین مردمان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد الحضرت بحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ص ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردنی پس من خواستم داخل شوم گفت دور شو بعضا نزول ایه را در شان ایشان از عبد الله ابن جعفر طیار روایت کرده است و انکه زینب وجیه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة ابن اسقع روایت کرده است انکه حضرت فرمود اهل بیت من احقند یعنی سزاوارتر ند بخلافت و هر چیزی و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت ابن آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و در الخانه نزول به حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین و عبا بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در کن از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردنی و در جامع الاصول گفته است بر واثلة ذکر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه اسئلت عاکرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول نفرمود و گفت عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر و ابن ابی سلمه همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول ص بیرون امد و عبای ملون سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عبا کرد و ابن آیه را خواند و ثعلبی نیز ابن حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علماء ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد اینست که ابن آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار انکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین ابن نمیره از زید ابن ارقم پرسید که ایا زنان الحضرت از اهل بیت او منند زید گفت نی بخدا زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاق گفت بخانه پدر شمیرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان او منند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس ابن مالک گفت چون ایة تطهیر در شان اهل بیت نازل شد تا نزدیک بشش ماه

حسین
حسن

حضرت رسولؐ چون نماز پیشین بخانه یا مادر در خانهٔ فاطمهؑ می ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و این آیه تطهیر را تلاوت میفرمود تا اخر آیه و خاصهٔ و عامه نظر بآن از ابو سعید خدری و انس ابن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة ابن اسقع و غیرایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شده پس باخبار متواتره لما الاصة عامه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج تن است و زنان حضرت رسولؐ و خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک همگی معصومند و بر انکه اراده ایجابیه بمعنی اطاعت میکنند اقول ازاده که بعد ازان مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حضرت فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر انکه هرگاه اراده کند چیزی را انکه بگوید مر ازا پس ان میباشد و بهم میرسد و چون اراده بمعنی عزم است و ان در حضرت محال است که نباشد و این سابقه بتصریح است در انکه اراده الهی مخلف ازمراد او نمیکند سیم ازاده بمعنی تکلیف است و این معنی در این آیه احتمال ندارد و بچند وجه اول انکه انما با نافاده اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف شاق با اهل بیت ندارد بلکه جمیع تکالیف حتی تکالیف شاقه باین امر حضرت فرموده است من نبا فریده ام جن و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند دقیم انکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود نه حضرت رسولؐ ایشان را مخصوص کرد اینها و عبادت بر روی ایشان بوشانیده فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس این مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه مخرز ازی با ان تعصب کفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع کنا هان را از شما زایل کرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک کنا هان باشد که کفار و فساق هم مورد ان شریکند چه ما تجی فی چند اشیر نفی و چه کر ابتی در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعا و استدعاء آنحضرت نازل شد و البته حضرت استدعا نمودند ها بجس بود نه از اراده که متبع حصول نباشد اگر اینه بمعنی مراد نباشد البته متضمن بر رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم انکه اگر اینه بمعنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او در اینه یعنی که همه کردان داخلند و انکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان زنان است خطاب بزنان آنحضرت شده است پس در این آیه ضمیر یا ایشان مخاطب باشند با طلسب بچند وجه اول انکه تغییر ضمیر مؤنث بمضمر مذکر دلیل است بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسیکه تتبع آیات قرانی مینماید میداند که در این آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصهٔ ذکور مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره بهترین مثل این واقع شده که در میان انها خطاب با زنان شده است و با ازاله مخاطبه ایشان شاه است با انکه در اینجا مناسب نام تمام هست اگر کسی تدبر کند در این تغییر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت با آنحضرت محشور شوید بلکه معاشرت شما با شتر چرا شما مثل ایشان تمیز نمیشوید و ظهارت و نزاهت و رغبات و اداب معاشرت با انکه میباد اکسی توهم کند که زنان با این اختصاص بهرکاه این منع اعلا از ایشان صادر شود ممکنست که از اهل بیت هم مثل انها العیاذ بالله صادر شود و از برای بیان طهارت و ذیل عصمت ایشان این ابه زاده میان داخل کرده باشند و این دو وجه که بخاطر فقیر رسیده نسبت بوجوه همکه مفسران در ربط و نظم میکویند واضح تر و اسان تر است دقیم انکه اگر اینچنین صورتی داشته باشد و فی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید ابن ثابت نقل کرده که بعد از انکه قران را جمع کردیم ایه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را خزیمة ابن ثابت یا فهیم و ملحق کردیم پس ممکنست که ایات بسیار دیکر افتاده باشد و سابق و لاحق این ایه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق عم منقولست که در سورهٔ احزاب ضعف مرد ان و زنان قریش بسیار بود و بزرک تر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف زدند سیم انکه معلوم نیست که نظم قران موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از ایات فلان مدنیست و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیکر نازل شده باشد و در اینوضع داخل شده باشد الحاق کرده باشند چهارم انکه هرکاه باحادیث صحیحه و متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این ایه مخصوص اهل بیت است اکر چه ربط ایات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیکر ایشان زاد و کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله کنجایش ذکر انها ندارد و هرکاه شفعت و حبس از ایشان زایل کردانیده باشد باید جمیع افراد شان منتفی کردد خصوصا هرکاه بعد از مباهله نازل شده باشد که فریضه واضحه بر عموم است پس باید از جمیع کنا هان مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند و اکر کویند دلالت بر عصمت ایشان نمیکند که خیثم و همینکه عصمت بالجمله بهم رسید کافیست زیرا که کسی را امت قابل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبیست که از ایشان جایز نمیدانند تا انکه هرجا که در قران مجید ازاده بابن صیغه وارد شده مراد از ان حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله لیبین لکم و یرید الله لیغفر لکم و یرید الله ان یخفف عنکم و یرید ان یتوب علیکم و یرید لواکلام الله و یرید الشیطان ان یضلکم و مثل این بسیار است و هرکاه عصمت ثابت شد ما مامت را بر ان ثابت میشود و در رجال ایشان بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد نیز اکه با تفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم اینه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر

حضرت عیسی بعد از انچه آمده است بسوی تو از علم پس بکو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بکردانیم لعنت خدا را بر دروغ کویان و از احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این ایه در شان آل عبا نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیکران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون این ایه مبارکه نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبیده و کفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و نیز مکرر مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسولؐ بامداد بیامد و بر او عبای ملونی بود پس حسن امد او را داخل عبا کرد پس حسین امد او را داخل عبا کرد پس فاطمه امد او را داخل عبا کرد پس علی امد او را داخل عبا کرد پس از ان ابه را خواند حافظ ابو نعیم و دیکران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران امدند و خصم ابن ایه از فرستادهٔ رسول خدا امد با علی و فاطمه و حسن و حسین پس با ایشان کفت هرکاه من دعا کنم شما امین بکویید پس اهل نجران ابا کردند از مباهله و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسولؐ نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله کفتند مهلت ده ما را تا برکردیم و فکری بکنیم و روز دیکر بیائیم چون با یکدیکر خلوت کردند کفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی کفت بخدا سوکند که دانسته ای که پیغمبر مرسل است و در باب غلبه بر ما حجت قاطعه برای شما اورده بخدا سوکند که مباهله نکردند هیچ کروهی با پیغمبر خود که بر نیامده و کوشت ایشان بر نرسته شود و اکر مباهله کنید همین ساعت همکی هلاک میشوید و اکر البته الفت با دین خود دارید و میخواهید از ان جدا نشوید پس با او صلح کنید و بلاد خود بروید پس امدند نزد رسولؐ و آنحضرت با مداد بیرون امده بود و حضرت امام حسین را در بر داشت و دست حضرت امام حسنؑ کرفته بود و حضرت فاطمهؑ در پشت سر او میرفت و امیر المؤمنینؑ از پشت سر فاطمه میرفت و حضرت رسولؐ با ایشان میفرمود که هرکاه من دعا کنم شما امین بکویید پس اسقف نجرانی کفت ای کروه نصاری من مجی بینم روی چند ان را که اکر خدا خواهد کوهها را از جای خود بکند بابن روها میکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان کفتند ای ابا القاسم رای تو در فرازکردن است که با تو مباهله نکنیم و تو را بر دین خود بکذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود هرکاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما انچه از برای مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود پس با شما جنک میکنم کفتند ما را طاقت جنک عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنک نکنی و ما را از دین خود بر نکردانی بشرط انکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره عادیه قلهم بدهیم پس حضرت با ایشان بر این نحو صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن اوحتمه شده بود بر اهل نجران و اکر مباهله میکردند همکی مسخ میشدند بصورة بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان اتش میشد و هرایینه خداوند عالم مستاصل میکرد نجران و اهل ان را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از انکه شاکرد و تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و تغلب در تفسیر زمخشری همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در اخر کفته است که چون حضرت ایشان را از اخل عبا کرد کفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و مضمون قصهٔ مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیرایشان هرچند در بعضی از خصوصیات ان اختلاف کرده اند و خلافی نیست در اینکه مباهله نازل عبا شده و غیر از ایشان کسی را داخل عبا نبوده و علی ای الحاد لالت میکند بر حقیت رسولؐ و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع ال عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثناء بوجوه شتی اول انکه حضرت رسولؐ اکر و ثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت بابن جرات اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر کوهی که ظن حقیت ایشان داشتند با احتمال حقیت ایشان میدادند بدین امر نمیشود و دوم انکه خبر داد که اکر با من مباهله کنید عذاب حتمتم بر شما نازل میشود و مباهله میشود و در تخلف مباهله اکر جزم بحقیت خود نمیداشت بهمه لغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با انکه با تفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت افضل عقلاء هر زمانی بود سیم انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اکر علم بحقیت آنحضرت نداشتند با بیشتر روا از نفرین آنحضرت و معتقد نبودند از اهل بیت آنحضرت نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود نکنند چنانچه برای ایشان غیر از اقدام بر حروب مهلکه میشود زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب بدر میاوردند و با بیست مدلت و خواری جزیه را اختیار نمیکنند چهارم انکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیکر را منع از مباهله مینمودند و مذکور میساختند که خفیت و برها ظاهر کردید و معلوم شد بر ما که ان پیغمبر موعود اینست و بان سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از این قضیه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت رسالتمآب اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر ازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است ذکر شان کفته است که اکر کوئی دعوت کردن خصم بمباهله برای ان بود که ظاهر شود که او کاذب است پاخصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان جواب کویم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از انکه خود بنفسه الی مباهله نماید زیرا که اکر با من مباهله کنید عذاب حتمتم بر شما نازل میشود و مباهله میشود و در تخلف مباهله اکر جزم بحقیت خود نمیداشت بهمه لغه نمیشد و زیرا که اعز خود و پاره های جکر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود

در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا نمود بمجرد بنهائی و دلالت کردن بر انکه اعتماد تمام بر دروغ کوبودن خصم خود داشت که خواست خصم
او با اعز و احبّاش هلاک شوند و مخصوص گردانیدند برای مباهله بیشتر زنان را از مردان زیرا که ایشان عزیزترین اهلند و بدل بیش از دیگران می
چسبند و بسا باشد که ادعی خود را در معرض هلاک درآرد برای انکه اسیب بایشان نرسد و باین سبب زنجنگها زنان و فرزندان را با خود میبرند
که انگیزند و بایهمت خدا بتمام ذرایع مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است
که این دلیلیست که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هر گاه معلوم شد که ایشان احبّ الخلق
بوده اند نزد الحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان و بعد از آن چه بر هر عاقل منصف بین ظاهر است که محبّت الحضرت از باب دیگر ان از جمله
روابط بشریّت نبود بلکه هر گز نزد خدا محبوب تر بود الحضرت او را بیشتر و دوست میداشت و چون چنین نباشد و حال انکه در آیات و اخبار بسیار مدح
محبّت اولاد و آباء و عشایر و بد بودن محبّت دنیا وارد شده است پس چگونه الحضرت معلوم بود که خویشان نزدیکتر از خود و دوستر بسبب انکه دوست
خدا نبود و دور از رغبت میکرد بجهت انکه خدا ایشان را دوست میداشت و مقدار و احترام ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین
در وصف الحضرت فرموده است و والی من نابک الاقربین و عادی بک الابعدین و هر گاه ایشان محبوب تر بخلق باشند نزد خدا و بهترین امت
باشند نقدیم دیگران بر ایشان نزد عقلاء قبیح خواهد بود مشتهم فخر رازی که از علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که
شبهه از این بر استدلال میکند که علی این ابیطالب از جمیع پیغمبران بغیر از پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که خدمتی
فرموده است بمحمد بنفسها که خود را و نفسها شمارا و مراد از نفسها نفس محمد نیست زیرا که دعوت ادعای مغایرت میکند و ادعی خود را بمحمد
پس باید مراد دیگری باشد و با تفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسیکه بانفسنا تغییر کرده باشند بغیر علی این ابیطالب نبود پس معلوم
شد که خدمتی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی محال است پس باید که مجاز باشد و این متقرر است در اصول که حمل لفظ
نفس بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوی در جمیع امور و مشترک در جمیع کمالات مگر انچه بدلیل بدر رود و
انچه باجماع پیرون رفته است پیغمبر است که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر علیه السلام
گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر انکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب
افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در انجا جوابی نداشت و جوابی که در باب پیغمبران گفته است بنا بر بطلان ظاهر است زیرا که شیعه بر
اجماع را قبول ندارند میگویند اگر گویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده اند
مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علماء شیعه و الغلط از انست که حضرت امیر و سایر ائمه افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه
بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از قبیل وضوح داشتن است این فاضل که امام المشککین میگوید او را نقض
نتوانستند کرد پس امامت حضرت امیر علیه السلام نیز بان دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعتست و ان
غیر پیغمبر نیست پس باید الحضرت امام باشد ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلام امامت اقطع نظر از انکه بترجیح مرجوح قبیح است
و اگر مانند معتصبی مناقشه کند و گوید که ممکنست دعوت نفس مراد باشد مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بجنید و جه جواب میتوان گفت
و ما در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اوّل انکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از مجاز در بکر است و در میان عرب و عجم شایعست که میگویند که
تو بمنزلهٔ جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام بغیر در روایات بسیار از طرق خاصّه و عامّه وارد شده است چنانچه در صحاح عامّه منقولست که حضرت
رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین عم گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در دوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی
بمنزلهٔ سر من است از بدن من و بروایت دیگر بمنزلهٔ روح منست از بدن من بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز بگذید و زکوة بدهید با انکه منفر شوید
بگو شما مرد را که بمنزلهٔ نفس منست یعنی علی عم و از این باب حادیث بسیار است و اینها همه قرینهٔ این مجاز است دوّم انکه این آیه کریمه بر هر تقدیر
دلالت میکند بر فضیلت و امامت الحضرت زیرا که مدّعی که خدمتی صیغهٔ متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار دخول مخاطبان است یا از برای تعظیم
که در اینصورت امامت شایعست یا از برای دخول در امت و بنا بر دو احتمال اخر نقیض کلام این خواهد بود که ندع ابناءنا و ندع ابنائکم و شک
نیست در انکه احتمال اوّل اظهر احتمالات است و این نزد و احتمال ندارد اوّل انکه مراد ان باشد که بجوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس
خود را دوّم انکه هر یک از ما و شما ابناء و نسا و انفس جانبین را بجوانیم اوّل اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بان نموده اند
و اگرچه اکثر وجوه دخول در ما تحتمل فیه ندارد و اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد امّا جمعیت ابناء و نسا و انفس محتمل است که از برای تعظیم
باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابناءنا و ابنائکم که عادهٔ ابناء از برای دعا بانیا لفظی نباشد چون

عطف

عطف بر ضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار مرجوح است مثل اهل عربیت یا اعتبار آن باشد که ابتداء نظر بظاهر حال محتمل بود که انها صلاحیت دارند که
در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی و چون نیافتند کسیرا که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان ایجماعت را آوردند و تعیین خصوص ان
جماعت قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و فهمیدن جمعیت ضمیر ابناءنا و نسائنا و انفسنا هم احتمالات دارد بغیر احتمال سیم و ان دو اول نیز نهایة
بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس الشخص باشد که متصدّی
مباهله شده است معلوم است که متصدّی مباهله از اینجانب حضرت رسول صلعم بود و با تفاق رواة آیات و اقوال حضرت امیر المؤمنین در مباهله داخل
بود پس دخول الحضرت بصوت خواهد بود نصای میتوانستند گفت که چرا او را آورده و حال انکه در شرط ما داخل نبود مگر انکه گویند که الحضرت
از برای شدّ اختصاص و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با انکه در اینمقام نهایت بعید دارد
در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر بما نیشان نیشتر خواهد داشت اما وجه دوّم میگوئیم که اگر امت باصحابه در داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر یک خاص
بودن از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر انکه گوئیم حاضر کردن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم ان بود که اعتماد بر
خود ندارد و کذا بر کروه انبوه را با خود اورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند پاذ در این باب اعتماد بدیگر عامر دم کرده است چون
خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود و نسبت بهمه و امیر المؤمنین را آورد برای انکه امام و پیشوای و مقتدای ایشان بود و ایضا
ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه چنانچه دختر پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس باین اسباب الحضرت را از میان ساير امت خود و صحابه اختصاص باین
امر داد و هر دو را نجانب خود و ساير امت مباهله حاضر شدند چنانچه اجماع نیز بر کرده جمیع نصای بود ند از جانب همه حاضر شده بودند
پس باین وجه نیز اصرح خواهد بود و در مقصود ما و افوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر تحابت فضل الحضرت میکند
بسبب انکه هر گاه در مباهله جمیع امت و صحابه کسیکه اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر الحضرت و در وجه اولاد الحضرت نبوده باشد همین
دلیل خواهد بود بر انکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارد بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان معنی ولو افاید نه بایشان نمیرساند با انکه ایمعنی مؤید
باخبار معتبرهٔ جانبین بوده باشد چنانچه ذاهبی و غیری و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات و فی معین است که معتد بر کم شایع نباشد و اینمعنی
زاد در مقام اظهار تحابت محبّت و اختصاص دینی استعمال منعماید جواب گوئیم هر چند این احادیث که سابقا بان اشاره کردیم اکثرد لالت میکنند بر
انکه محض همین معنی مراد نیست امّا مادامنا فشه در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در اینمقام حصول
اینمعنی کافیست بتقریری که مکرّر مذکور شد ثمّ رفعها اذن و اقیمه یعنی ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرانی و حقایق دینیا و اگر شیئی
که حفظ کنند و نگاهدارند است خاصّه و عامّه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین عم نازل شد چنانچه ثعلبی در
تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و احمد در اسباب نزول و طبری در خصایص و ابو اسحاق ثعلبی در مناقب و ابن مردویه در
مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصّه و عامّه از حضرت امیر المؤمنین عم و ابن عباس و بریدهٔ اسلمی و ضحاک و جماعت دیگر روایت کرده اند و بعضی باین
لفظ است که حضرت امیر المؤمنین عم گفت که رسول خدا صم مرا در بر کرفت و گفت مرکرده است مرا بر در و دکار من که مرا در آغوش تو نهد الحمد لله تو نهاد
خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردکار خود نمایم در حق تو و تو نیز اسرار و اداست که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس ابن آیه نازل شد
بروایت دیگر فرموده که چون ابن آیه نازل شد حضرت رسول صم فرمود که ابن را کوشهای نوکر داند و خدا استجابت کرد دعای مرا
پس حضرت امیر فرموده که بعد از ان آیچه از الحضرت شنیدم هر کز فراموش نکردم چون بود که فراموش کنم بعد از دعای الحضرت زمخشری و محب الدین
تا تحایه نصب نشان ابن روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن و اعیه کوشیست که از شان او ان باشد که هر چیز را
بشنود حفظ کند و ضایع نکرداند بترک عمل بان پس ابن روایت اخبر از روایت کرده است که او کوئی که چرا اذن را بلفظ مفرد و نکره اذا کرده
است جواب کوئیم که از برای اشعار باینست که حفظ کننده بسیار کم است و سزاوار نیست مردم را بر ابن امر و از برای دلالت بر اینست که هر یک کوش که حفظ
کند بس است و نزد خدا بمنزلهٔ کروه بسیاری است و پر والی نیست بجماعتی بکر هر چند تمام عالم را بر کند تمام شد کلام زمخشری و حضرتم بر قلم او جاری
کرده و اعتراف کرده است که فایدهٔ بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین عم بعمل امده است و او ست حافظ علوم الهی چون تواند
بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام محتاج او بودند از او استفسار نمودند و حضرتم فرموده است هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون باسرار آیات و ادله که سابقا مذکور شده و مؤید انکه الحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قول ابن حجر ناصبی در صواعق
محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر عم فرمود بخدا سوکند که هیچ آیه نازل نشده مکر انکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل
شده است و بر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردکار من دلی فهمنده و زبانی کویا ایضا کفته است که ابن سعد و دیکران
روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی فرموده که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیه نیست مکر انکه میدانم که در شب نازل شده یا در

روز رواد رصحرا نازلشد یاد رکوه وگفته است ابن ابی نجاود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول ص بعالم قدس ارتحال نمود علی ع بیعت ابوبکر حاضر نشد فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس بهمان نهج قرآن را بترتیبی که نازلشده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اکنون قرآنرا بمی یابم فهم که علم در نجا هست و روایت کرده است طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا ص که علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند ایضا روایت کرده است از حضرت رسول ص در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزد یکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن نمیگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدانید که من در میان شما کتاب پرودگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس در دست علی نا گوفته و بلند کرده گفت این علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه رفتار میکنید با ایشان و مادر این باب بسیار سخن گفته ایم و عذر خود را کرده ایم **مؤلف گوید** که هرگاه چنین منصفی که در اکثر احادیث متوقف است از نهایت تعصب ابن احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت خلافت الحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول ص فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر ع را گرفت و فرماید که ابن با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریحست در آنکه لفظ و معنی قرآن با او و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت و میدهد و مثابعت او روا نیست و بغیر از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه رفتار ایشان کرده اید هرگاه قایل گردد باینحدیث تامل نماید بر نصب نوزده نفر امت بر خلاف قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و ان کافیست برای اولویت بامامت **و اما** قوله تعالی الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی تا آنکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی خواهد بود که برای ایشان خداوند مهربان دوستی او تعلیم کننده است که یعنی ایشانرا دوست میدارد و دوستی ایشانرا در دل بندگان مؤمن می اندازد از اهل اسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء ابن عازب که رسول خدا ص خطاب کرد با علی ع که بگو خداوندا بگردان از برای من در نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مؤمنان محبت و مودت پس چشمهای ابن ابزار فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء ابن عازب روایت کرده است ایضا بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که ابن آیه در شان حضرت امیر ع نازلشده یعنی محبت او در دلهای مؤمنان می فکند ایضا روایت کرده است که رسول خدا با علی ع گفت که سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند تو را آنچه سؤال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل ابن آیه را آورد ایضا ابن عباس روایت کرده است که رسول ص ابن آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از ابن واقعه تعجب نمودند گفتند ما گمان نمیکردیم که چنین محبت میکنند فوران چهار دیگ از دوستی مؤمنان ما اهل بیت بخصوص نازلشده است و بعضی از مفسرین در شان ما و بعضی در باب حلال و حرام است و بعضی در باب فرائض و احکام است بدستیکه حضرت پیغمبر ص این آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول ابن آیه در شان الحضرت اکثر محدثین و مفسرین روایت کرده اند مانند ثعلبی در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و صاحب کشاف در تفسیر خود و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که در ابن باب وارد شده است و ما در اینرساله اشاره باین احادیث نمائیم و معلوم است که ابن موقتی که بعد از دعای الحضرت نازلشده باشد مخصوص او نبوده باشد غیر ان موقت نیست که مشابه مؤمنان باشد در نگردانند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بغیر ان کفر و نفاق حاصل میشود و ان لوازم اما ملست ایضا صالحات جمع محرف بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت الحضرت میکند و عصمت ملزوم اما مست ایضا اگر الغنیا بالله از او فشفی ضاز میشد بعض او کیف روم بود از الجهنه و ان منافی وجوب مودت و موقت بدانکه مراد موقت غالبه و مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان دین و ایمان است بلکه مراد استمرار و دوام است که اگر بعضی عطا کن تا بجهنت محبتنا و برهم مؤمنان واجب باشد محبت او دلیل ایمان ایشان باشد است که در و مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد ابن حنبل ذکر روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی ایضا از مسند و صحاح روایت کرده است که حضرت رسول خدا ص فرمود که هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طائفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول ص با حضرت امیر ع گفت دوست نمیدارد تو را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد تو را مگر منافقی و حضرت

امیر ع خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت فرمود که هرکه دوست دارد علی را بتحقیق که مرا دوست داشته است و هرکه علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هرکه علی را ازار کند بتحقیق که مرا ازار کرده است و هرکه مرا ازار کند بتحقیق که خدا را ازار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول ص مگر ببغض علی ع تا انجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر ع که حضرت رسول ص دست حسن و حسین را گرفت و فرمود که هرکه مرا دوست دارد و دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد بامن خواهد بود در درجه من در روز قیامت ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است که گفت ما کروه انصار میشناختیم منافقان را ببغض علی ع و در حدیث صحیح ترمذی آمده است که حضرت امیر ع گفت سوگند یاد میکنم بخداوندی که دانه را شکافته است و گیاهها را روانیده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول ص روایت کرده است که چون عمر و اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مرا ازار کردی عمر و گفت پناه میبرم بخدا از انکه ترا ازار کنم حضرت فرمود که هرکه علی را ازار کند مرا ازار کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر ع بیمن رفته بود چون برگشت با اصحاب خود گفت که حضرت امیر جاریه بر را از خمس خود گرفته است چون بحضرت رسول ص بگوشتابید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول ص ابستخبار از او پس درشتید پس غضبناک شده بیرون آمد فرمود چرا عجلت شده است جمعی گفته اند با علی دشمنی میکنند یا عیب میکنند هرکه علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از منست و من از اویم و او از طینت من خلق شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهتر از ابراهیم پس ابن ابیراخواند ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم ای بریده مکن نمیدانی که حوض علی در خم بنا ده از ان جاریه است که او را بر داشته است ابن مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده اند که حضرت فرمود بدستیکه خدا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد رض معلوم است که محبت انسه نفر برای ان بود که در هیچ حال از حضرت امیر جدا نشدند ایضا ابن حجر بچند سند از حضرت رسول ص روایت کرده است که هرکه علی را ازار کند مرا ازار کرده است ایضا از الحضرت روایت کرده است که هرکه علی را اسب کند مرا اسب کرده است ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هرکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هرکه علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هرکه مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت خداوندا محبوبترین خلق خود را بسوی من بفرست تا با من این مرغ بریان را بخورد پس علی آمد و با او خورد ایضا از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که خداوند عهد کرد با من در باره علی و گفت تو بیرق هدایت و پیشوای دوستان منی و نور کسانی که ایمان آورده اند و او کلمه ایست که من بر او ملزم کرده ام پرهیزگاران را و هرکه بعد از من بر او ثابت بماند من ضامن بهشت برای او هستم و هرکه در عهد خود وفا کرده است تو بیرد و فا بعهد خود کرده است تو محبت تو بیرد خشم او را با من و ایمان بگناه ما دام که آفتاب طلوع و غروب کند احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی ابن ابیطالب ع هرگز جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب بسیار از مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول ص که محبت علی حسنه ایست که با ان ضرر نمیرساند سیئه و بغض علی سیئه ایست که نفع نمی بخشد با ان حسنه و ایضا از الحضرت روایت کرده اند که محبت علی کفاها ن را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد و هر دینی در نزد خدا روایت کرده است از عباده ابن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی ابن ابیطالب ع پس هرکه را میدیدیم که الحضرت را دوست نمیدارد میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار در این باب از طرق مختلفه و موالف ما فوق حد و احصا است و از سیاق اخبار بر هر عاقل بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت باشد که قوی امامت باشد و لازم دارد امامت را یا مراد که ممتاز بودن شخص در میان امت باشد بانکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت بدگی و دخول بهشت جاودانی و محبتش خدا و رسول باشد و دشمنی او علامت نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدگی و دخول جهنم و دشمنی خدا و رسول باشد همینقدر اندبود مگر انکه پیشوای و خلیفه خدا و جانشین رسول باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم ارکان اسلام و ایمان باشد و اینمقدار بدون مرتبه جلیله که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هرچند محبت ایشان از جمله ایمان مورث قوت ایمان است و ان محبت ایمان بر هیچکدام چنان نیست که محبت امیر ع چنانست و بغض ایشان ندارد جمله معصیت اگرچه بزرگ باشد اما نهایتش استکه اگر اظهار کنند کفر کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدگی نیست پس معلوم شد که ولایت الحضرت تالی شهادتین است و هم چنانچه باظهار توحید و رسالت از ایمان بدر میرود نه با انکار و لایت بلکه مراد محبت الحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میرود نه اگر کسی گوید بنا بر انچه گفتید لازم اید که در تبعه الحضرت تا الان در تبعه نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بان مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار بنبوت افضل است و ان اصلست اما

چون اقرار بامامت لازم دارد و اقرار بنبوت را لازم ندارد و اقرار بامامت دو اقرار بامامت از جمله اجزاء ایمانست از این جهت اقرار بامامت موجب
نجاتست و اقرار بنبوت تنهائی موجب نجاة نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلا هر جا که
حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرفست از اقرار برسالت اما لازم ندارد
اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اقرار بوجود صانع و توحید او را و اقرار بهر دو بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت بانها ضم
نشود و اقرار بولایت امیرالمؤمنین و امامت و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه معصومین را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات
دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و بسبب او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلا
ز عقوبا است **یازدهم** لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و أتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی
نیست نیکی بآنکه برهید خانها را و داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسیست که پرهیزکاری نماید و داخل شود خانها را از درهای آنها
و بپرهیزید از خدا و عذاب و شاید رستگار شوید محققان و مفسران گفته اند مراد آنست که امور دنیا و آخرت را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت
را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمه هدی صلوات الله علیهم چنانچه از امام محمد باقر ع منقولست که آل محمد ابواب علم خدایند و
اند بسوی او و دعوت کنندگانند بسوی او و کشانندگانند بسوی بهشت و دلالت کنندگانند براه بهشت تا روز قیامت و مؤید اینست آنچه در جامع الاصول
ترمذی از صحیح مسلم روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده اند که حضرت رسول ص
فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فلیأتها من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده اند و مضمون همه اینست که منم شهر علم و حکمت و علی
درگاه آنست پس هر که علم و حکمت خواهد بسوی اندرگاه میباید و این حدیث از احادیث متواتره است و شک و شبهه را در او راهی نیست بمقتضای این
کریمه باید طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفتست و با امری چند است از قضایا
و احکام که اجرای آنها موقوفست بعلم پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگری عین خطا است و بدانکه این حدیث یک
دلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آنحضرت از آفتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از اعاظم علماء مخالفین است در کتاب استیعاب
روایت کرده است که حضرت رسول ص در حق صحابه فرموده است اقضاکم علی ابن ابیطالب یعنی داناترین شما بعلم و قضا و حکم علی ابن ابیطالب است و
ایضا از ابن عباس روایت کرده اند که عمر گفت که اعلم ما بقضایا و احکام علی ابن ابیطالب است و گفته که از عطاء پرسیدند که آیا از صحابه محمد ص دانا
تر از علی بود کسی گفت نه والله کسی را ندانم و عطاء از اکابر علما و محدثین ایشانست و ایضا از ابن عباس روایت کرده که گفت
بخدا سوگند که داده شد بعلی ابن ابیطالب ع نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بوده و از سعید ابن
مسیب روایت کرده که عمر گفت بخدا پناه میبرم از مسئله مشکلی که مرا حاضر شود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد
و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ع اعلم صحابه است اما ... در آن نزاعی نیست که او در اصل
خلقت در غایت ذکا و فطانت و استعداد علم و حرص در طلب علم بوده و رسول خدا اعلم علما و افضل فضلا در غایت حرص و ترتیب و ارشاد او بوده
و او در طفولیت در حجره تربیت آنحضرت بوده و در بزرگی داماد او بوده و در همه اوقات در خدمت او میرفت و هرگز او را از خدمت مانعی نبود و معلو
است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج کمال و فضل میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت
آنحضرت رسیده در اوقات هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمیبود معلوم است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر و العلم
فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش در سنگست که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند کلوخ است که باندک سببی بر طرف
میشود پس از این مجمل ثابت شد که علی ع اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده آنست که در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بودم در خدمت رسول خدا و هرگاه سؤال میکردم عطا میفرمود یعنی جواب میگفت
و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی ع فرمود که مرا نسبت بحضرت رسالت منزلتی بود که احدی از
خلق را نبود و میرفتم در سحر بلندگی یعنی در در خانه او و میگفتم السلام علیک یا رسول الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة
روایت کرده از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت رسول خدا امیرالمؤمنین را بجنگی فرستاد دیدم که دستهای خود را بلند کرده بود و دعا میفرمود
که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر اختصاص و شدت ملاقات آن دو بزرگوار میکند با یکدیگر و اهتما
حضرت رسالت در تربیت آنحضرت بسیار است و پس فخر رازی گفته که اما تفضیل او بجهت دلیل میشود اول و تعیها اذن واعیة در شان علی نازل
شده و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم **دلیل دویم** آنکه حضرت رسول ص فرمود که اقضاکم علی و قضا
محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود **سیم** آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمو

د آنحضرت

و آنحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویلست پس گفته است و امثال این قضایا و خطایا اغیر علی ع را
بسیار میبود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند
حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل تورات بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان
اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در
شان کی آمده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و
نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو در این علم اما شیعه
انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خود اند و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه
فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگردان اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد آنحضرتست و اما علم فقه در این علم
بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان او فرموده اقضاکم علی و از جمله علم فصاحتست و معلوم است که هیچ یک از فصحایی که بعد از او بوده اند باندکی
از درجه او نرسیده اند و از جمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نموده و از جمله علم تصفیه باطنست
و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی میشود پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالمست در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون
ثابت شد که او اعلمست از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حقتعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون
ایضا فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس از این دو آیه کریمه با سایر آیاتیکه گذشت معلوم شد
که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علمست و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست **دوازدهم**
فان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذاء او از رسول پس خدا یا
ور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین امیرالمؤمنین است در شواهد
التنزیل از حضرت باقر ع روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ص دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ
ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود
که صالح مؤمنان علی ع است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی ابن ابیطالب ع است و مراد بمولی اینجا یاور است
زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه اول
آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد ص را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین یعنی علی ع و معلوم است
که نصرت محمد ص اعظم مراتب طاعاتست دوم آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و این منصبیست بسیار بلند تمام شد کلام
رازی و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنین در آن زمان منحصر در آنحضرت
بود و این خود معلوم است که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صالح با عصمت خواهد بود یا صالحیت امامت یا صالحیت هر امری از امو
خیر که از جمله آنها امامتست و این معنی بنهایت وضوح دارد و اگر از جمیع آیات تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست **سیزدهم**
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین
الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان
از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در
نزد خدا و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای
خود و جانهای خود بزرگ تر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان
خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روا
کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد ابن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی ابن ابیطالب ع و عباس و طلحه ابن شیبه در هنگامیکه ایشان
مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید آن در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت
زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم در مسجد میخوابم حضرت امیر گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز
میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد ابن کعب قرظی
و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد ابن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس
منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم او و سقایة حاج و عمارة مسجد الحرام با منست پس حقتعالی این آیه را فرستاد ایضا روایت

کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس ابن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس
گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسول صم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم و امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه در
امین کرده تو را امین نکرده است پس حضرت امیر ع حاضر شد و ایشان اینسخنان از مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و
من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه فرمودند بنزد حضرت رسول صم و اینسخنان از ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و
برگشتند پس بعد از چند روز ابن ابزاده ابو نازلشده و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند بن طریق
از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازلشده از شعبی روایت کرده اند که در مفاخرت علی و عباس و
شیبه نازل شد ا حق ما یتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از برید و دیگران روایت کرده است که روزی شیبه عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس
علی بر ایشان گذشت و فرمود بچه چیز تفاخر میکنید عباس گفت حذا افضلنی بمن داده است که بدیگری نداده است و ان اب داد ن حاجیانست
شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین ع گفت که خدا بمن داده است در طوفیت ایخه شما را داده است گفتند کدام
است که بشما داده شده است فرمود شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان آورید بخدا و رسول او پس عباس عضبناک برخواست و دامن خود را بر زمین
میکشید بشکایه امد بنزد رسول خدا ص و گفت نمی بینی که علی بر ما چه سخنی گفت حضرت فرمود علی را بطلبند چون حاضر شد فرمود که
باعث چه شد که چنین سخنی بر عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرفی خود را بدو شیئی گفتم هر که خواهد بغضب اید و هر که خواهد اضحی شود
پس جبرئیل نازلشده گفت یا محمد پروردگار ت سلام میرساند و میفرماید ابن ابا ابن ابزا ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه
گفت ما راضی شدیم و مؤید انکه ابن ابات در شان حضرتست اسنکه حفصه در اینجا فرموده است اینشانند فائزون و سبقتی از علمای عامه در
کتاب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که ارام سلمه زوجه حضرت رسول صم پرسید ند از حال علی ع گفت شنیدم از حضرت
رسول صم که میگفت بدرستیکه علی ع و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت در غیر ایشان مؤلف گفته شد که چون بنقل و الف مخالف
معلوم شد که ابن ابات در شان حضرت امیر ع نازلشده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از ابن ابات بموسی که مناط فخر
و فضل و فوز سعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و با تفاق کل المحدثین در ابن صفات بر هیچ صحابه بحسب ان و زنیه سبقت داشت چنانچه
ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و جابر و ابو سعید خدری و زید ابن ارقم که علی ع اول کسیست که اسلام
اورد و هیچ اجماعت تفضیل بیشتر هند از ابن بر سایر صحابه و از محمد ابن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول او اورد ابن علی
بوده و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان او بوده و بعد از او خدیجه ایضا گفته است و ابت شده است بسند بسیار از سلمان که رسول خدا
گفت که اول شما بر او اردشدن بر من در حوض کوثر کسیست که پیش از همه بر من ایمان اورده است او علی ع است و گفته است که ابن در روایات
بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی ع را بچهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود اول عرب بود که با رسول الله
نماز کرد و در هر چنگی علم حضرت رسول صم با او بود در روز احد هر که غیر او بود در گریخت و ثابت قدم ماند و حضرت رسول صم را غسل داد و
او را داخل قبر کرد و ابو الطفیل عامری در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابو ذر و ابو ایوب انصاری روایت کرده اند که رسول
خدا ص فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی ع هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بر روایت دیگر پیش از انکه بشری مسلمان شود
و در فردوس روایت کرده است که اول کسیکه با من نماز کرد علی ع بود و سبق ایمان الحضرت متواتر است و عبید الله ابن احمد ابن حنبل در مسنده
خود بسندها بسیار سبق ایمان الحضرت را ذکر کرده و ذکر انها موجب تطویلست و احادیث بعد از این نیز خواهد امد و کمال ایمان الحضرت بر
هر که بهتر از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع از ابن عباس روایت کرده است که خدا نقر فرستاده
است سوره ٔ از قرآن را مکر انکه علی ع امیر و شریف انسوره است و بتحقیق که حفصه عتاب کرده است اصحاب محمد را در مواضع بسیار از قرآن و نکفته
از برای علی مکر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که بجهل از مردم میگفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب با اصحاب محمد ص است حذیفه گفت هر جا
ابن خطاب در قرآن وارد شده است لبیک لبیک برای علیست و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرموده که نازل نشده
یا ایها الذین امنوا در بهیچ ایه مکر انکه علی سر کرده و امیر انست و بر روایت دیگر مکر انکه علی سید و امیر و شریف ایه است و بر روایت دیگر مکر انکه
علی در پس و فی ایدان ایه است و بر روایت دیگر سید و شریف ایه است و ابن مضایمن را حافظ و دیگران بسندها بسیار از اعمش و مجاهد و ابن میسره
و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد از انسنکه کسیکه ایمان اورد داخل مؤمنان نیست و انکه عمل بان ابه پیش از همه کرده است
و انکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ او دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین امنوا
نیست مکر انکه سابقه ٔ ان از برای علیست زیرا که او سبقت کرد بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست انکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی

و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندها بسیار روایت کرده اند که مثنا علی و ولید ابن عقبه برادر مادر عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت
امیر گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من والله زبانم از تو کشاده تر و نیزه ام تند تر و در جنگ شجاع تر حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق
پس حفصه تصدیق گفتار حضرت را فرستاد ا فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی ایا کسیکه مؤمن باشد مانند کسیست که فاسق باشد
مساوی نیستند پس فرمود اما انها که ایمان اوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشتها بکیفیه ما و ایوی ایمی مؤمنانست بسبب انچه کردند
از ایمان و اعمال صالحه و اما انها که فاسق بودند پس ما وای ایشان جهنم است و بسندها بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و
غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی از ابن ابیطالبست و فاسق ولید ابن عقبه است و در دلالت ابن ابه بر کمال ایمان الحضرت شکی نیست بلکه دلالت
بر عصمت الحضرت میکند چه در بر ابر فاسق واقع شده و جزم بدوخ جنت او شده است و اکر در ابن سخن و در دلالت بر فضل ایمان الحضرت ما را
در اینمقام کافیست دلیل چهارم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی انها که ایمان اورده اند و عمل شایسته
کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله
عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزاء ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای قامتست که جاری میشود در زیر انها نهرها که
همیشه بدان باد در انها خواهند بود خدا از ایشان راضیست از ایشان و ایشان راضی اند خدا ابن از برای کسیست که ترسد از پروردگار خود بدانکه
در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که ابن ایات در شان حضرت امیر ع و شیعیان الحضرت نازلشده است چنانچه خاطب
ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون ابن ایه نازلشد حضرت رسول صم بحضرت امیر ع گفت که مصداق
ابن ایه تویی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند امد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند امد دشمنان تو
غضبناک و غلاف کردن را بضا بسند خود از ابا رافع روایت کرده است که حضرت امیر ع فرموده که ما اهل بیتیم که کسیرا با ما قیاس نمیتوان کرد
مردی بنزد ابن عباس رفت و ابن سخن را بر سبیل استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مکر علی مثل پیغمبر نیست دوانکه او را بدیکران قیاس نمیتوان
کرد پس گفت ابن ایه در شان حضرت علی ع نازلشده است که او لئک هم خیر البریه و ابو القاسم حکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است ان بزید ابن
شراحیل کاتب امیر المؤمنین ع گفت که شنیدم از الحضرت که فرمود در سول خدام فیض روح شده و حالیکه بوسینه من تکیه کرده بود پس رو
انخالت گفت یا علی شنیده ٔ قول خدا را که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من
و شما در نزد حوض کوثر است هر گاه جمع شوند امتها برای حساب خواهند دید شما را با روی سفید و روایتی ایضا از ابن عباس روایت کرده
که ابن ایه در شان علی و اهل بیت او نازلشده است و ابن مردویه و سایر محدثین عامه بطرق متعدده اینمضمون را روایت کرده اند و مؤید ابن انستکه
فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است و هر که ابا کند کافر
است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در باب ذوالثدیه فرمود که میکشد او را بهترین خلق و روایت دیگر انکه بدترین
کشتکان زیر اسمان و زمین است و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از یزید رشک روایت کرده که کفت روزی بنزد عایشه پرسیدکی کشت ایشان را یعنی خوارج را
گفتم علی کشت ایشان را کفت ما نمیتوانم مکر انکه در نفس من نشست بر علی انکه خفر ابکویم شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود میکشد ایشان را
بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میفرمود حق با علیست علی با حق است و ایضا از مسروق روایت کرده است که کفت عایشه را سوکند دادم
که انچه شنیده ٔ در باب ایشان بکو کفت شنیدم از رسول خدا میفرمود که ایشان بدترین خلق و خلیفه اند و میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیفه او
و بزرکترین ایشان نزد خدا از همه فرقه و وسیله و در بعضی روایت چنین است که میکشد ایشان را بهترین خلق و کسیکه در قیامت وسیله او نزدیکتر
خدا از همه کس فرشته نیست و در بعضی روایت میکشد ایشان را اقربترین ابن امت و از مسند ابن حنبل نیز مثل روایت و سیم روایت کرده است پس از ابن
احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که الحضرت و شیعیانش بهترین خلایقند پس اولی و احق است بامامت و نماسبقت الحضرت در
جمیع احتجاج بیشتر از حد و بیرون شمشیر از تشبا حید کردن ا قیامت روشنی مجتمع شده ای مؤمنان و طلب جاودانی نمودن منافقانست و بعد از ابن مجملی بیان خواهد
شد و ایزدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده ام الکتاب یعنی بکو یا محمد بس است خدا کواه میان من و شما و انکه نزد او ست علم کتاب
یعنی قرآن یا لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که مراد بان کسیکه نزد او ست علم کتاب امیر المؤمنین است و نور الدین
او ست چنانچه خاصه و عامه روایت کرده اند از شعبی که کفت هیچ کس اعلم نیست بکتاب خدا بعد از رسول خدا ص از علی بن ابی طالب ع و عاصم از ابو عبد الرحمن
سلمی روایت کرده است که کفت ندیدکسیرا که قرائت کند قرائتی بهتر از قرائت علی و ایضا ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که کفتا کر
کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم کفتم علی از تو اعلم بنود کفت بنزد او رفتم یعنی چون او اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی
بسند خود از عبد الله ابن عطاء روایت کرده است که کفت در خدمت امام محمد باقر ع در مسجد نشسته بودم پسر عبید الله ابن سلام را دیدم که

در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر ع گفتم شیعیان گمان میکنند که انکسیکه علم کتاب نزد او بود عبد الله ابن سلام است حضرت فرمود که حضرت امیر ع نبود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد حنفیه روایت کرده که من عنده علم الکتاب علی ع بود سیوطی روایت کرده است که از ابن جریر پرسیدند که من عنده علم الکتاب یا عبد الله ابن سلام است گفت چگونه او باشد و حال اینکه این سوره در مکه نازل شده و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که المحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است ردیکران و حقنعم میفرماید که هیچ تردیدی نیست مکر انکه علم ان در فراست پس المحضرت اعلم از جمیع امت بلکه انبیاء نیز خواهد بود پس ابن آیه را در سر جمعه دلالت بر فضیلت و امامت المحضرت میکند اول از جمعه اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دویم از جمعه انکه المحضرت را در شهادت بر حقیت رسوم قرین خود کرد و اینرا از این مرتبه بالا مرتبه نباشد سیم اکتفا بشهادت المحضرت بنهائی دلالت میکند بر عصمت المحضرت زیرا که شهادت غیر معصوم بیک کواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانکه گذشت **شانزدهم** آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت پناه سؤالهای بسیار میفرمودند و سبب ملال المحضرت میکردید حقنعم باین سبب زیرا که امتحان اصحابه کند ظاهر کردد که کدام یك در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرکاه یکار رسول خدا سخن کوئید پیش از ان کفتن صدقه بکنید پس کسیکه از اصحابه داده روز دکه بیضاوی و سایر مفسران کفته اند از تنکدستی و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر ع بانفاق موالف و مخالف تا انکه آیه منسوخ شد و حقنعم فرموده اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون یعنی ای یاران پیش از انکه پیش از حرف کفتن یار رحمت خدا بدهید چون نکردید خدا شما را بخشید پس بر پادارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول را و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که معانیات این آیات متوجه بعضی اصحابه شد بغیر المحضرت که عمل بان امر نمود با نفاق مفسران و حافظ ابو نعیم و سایر مفسران از مجاهد روایت کرده اند که حضرت امیر ع فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بان نکرده است کسی پیش از من و عمل نخواهد کرد احدی بعد از من آن آیه نجوی است و من یکدینار داشتم و بده درهم فروختم و هرکاه خواستم راز خود بکویم یکدرهم صدقه میدادم تا انکه آیه منسوخ شد و کرد روایت بیکرد از ابن عباس روایت کرده است که چون ابن آیه نازل شد مردم ترك کردند از کفتن با المحضرت و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر ع تصدق کرد و راز کفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان کفتند که علی ابن کار را از انکرد مکر برای انکه کار پیغمبر خدا و اوامر او را بجا بدانکه اختصاص المحضرت بابن فضیلت منقبت عظیمیست از مناقب ان حضرت و از اینجا معلوم میشود که انچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفا جوائزشان بذل اموال عظیمه در ازاء دین کرده اند محض افتراست و معلوم است که اکر لعنتهای بامزه بین مردم داشتند دریغ نمیورزیدند از انکه یکدیکر را نثار مقصد کنند نا موردابن معانیات نکردند **هفدهم** و الغصة و القبیل لله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنك زنید در ریسمان خدا همکی و نیز اکنده مشوید بحبل خدا کنایه است از چیزی که حقنعم سبب نجات ابن امت کرداند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسوم اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان ابن تغلب از امام جعفر صادق که فرموده ما نحن حبل الله که حقنعم در ابن آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز ابن مضمون را از ابو حفص صایغ از المحضرت روایت کرده است و ایضا از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسوخدام فرمود ایها الناس من در میان شما دو جل کذاشته ام که اکر متمسك شوید بانها هرکز کمراه نخواهید شد بعد از من یکی بزرك تر از دیکری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از اسمان بزمین و عترت من اهل بیت من بدرستیکه این دو تا از یکدیکر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند **هیجدهم** قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بکو یا محمد ص اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسیکه متابعت من کرده است حاذب بسیار از اهل بیت منقولست که مراد انکسیست که پیش از همه کس متابعت المحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب است و ابن مردویه از محمد ثان عامه از حضرت باقر ع نیز روایت کرده است و بر روایت دیکر از امام محمد باقر ع منقولست که مراد ال محمد ص است و ایضا حقنعم فرموده است هو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا انکسیست که تقویت کرده است تو را بای خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره جابان وارد شده است که مراد بمؤمنین علیست یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین

جاری

جاری کرده است بنا بر اول آنستکه عمده و سرکرده انها علیست یا مراد بمؤمنان انهایند که ایمان بعلی اورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده که است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریك لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و ایضا ابن حقنعم فرموده است هو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر ان از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن خبیر از ابو الحمراء خادم حضرت رسوخ روایت کرده است که از المحضرت شنیدم که کفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی نصرته بعلی یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بسند از اما محمد باقر ع روایت کرده است که ابن آیه در شان علی ع نازل شده است یا ایها النبی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین یعنی ای پیغمبر ترا کفایت بس است خدا و انکه متابعت تو کرده از مؤمنان و او علیست که پیش از همه کس او را متابعت کرده و عن محدث حنبلی کفته است و علیست که سر کرده مؤمنانست مؤلف کوید که ازین آیات و اخبار منقوله الطرفین مبرهن کردید که حضرت امیر ع مخصوص است بمتابعت حقیقی و باری کامل و اقعی حضرت رسوخ و همین بس است زیرا ای استحقاق تقدیم المحضرت و ایضا ظاهر شد که متعین برای خلافت بعد از حضرت رسوخ مخصوص المحضرت نیست پس امامت مخصوص اوست **نوزدهم** و قفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را تا جواب سؤال کرده بشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیکر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شهر اوبه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی ع و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده است که در روز قیامت تا انکه سؤال میکنند از هیچ چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و انفاقش که از کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر کفتاری پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی ع کذاشت و کفت علامت محبت ما اهل بیت اینست هرکز او را دوست دارند مارا دوست داشته است و هرکز او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این آیه آنست که کفت **ولستهم** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث خاصه و عامه معنی اینست که بکو یا محمد ص من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مکر مودت خویشان من و هرکه اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد میکردانیم از برای او و در ان نیکی و ثواب خود را و در جای دیکر فرموده است قل ما سالتکم من اجر فهو لکم یعنی بکو یا محمد ص ای سؤال میکنم از ان پس از برای شما است و نفعش بشما عاید میکردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده که قربی در ابن آیه قرباء ال محمد ص است و ابو جمرة ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسوخ بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار المحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خراجها وارد میشود در اموال ما هرچکی که میفرمائی در و است پس ابن آیه نازل شد و ابو جمرة ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که افتراف حسنه مودت ال محمد ص است و بر روایت خاصه و عامه از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که در خطبه خود فرمود که ما ان اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است در ابن آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن عباس روایت کرده است که چون ابن آیه نازل شد صحابه کفتند یا رسول الله کیستند انها که ما مور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم ذریه ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس بهمین مضمون روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسوخدام فرمود که حقنعم پیغمبران را از درختها متفرق خلق کرده است و من و علی از یکدرخت خلق شده ایم من اصل اندرختم و علی فرع اوست و حسن و حسین میوه‌های انند هرکه در بکشاخی از شاخهای ان چنك زند نجات یابد و هرکه از ان مثل بجانب بکرکند در جهنم افتد اکر بندهٔ عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال تا انکه مثل مشك پوسیده شود و محبت ما را در دل بابد خدا او را بر ورد در جهنم نداردپس ابن آیه را خواند حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید ابن ارقم روایت کرده است که رسوخدام بسوخانه فاطمه ع رفت و فاطمه و حسن و حسین در خانه بودند پس در کشاده در را کرفت و کفت من جنکم با هرکه با شما جنك کند و صلح با هرکه با شما صلح کند و ایضا ابن مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که رسوخدام نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین ع و ایشان را کفت و از بجا بر روایت کرده است که رسول خدا ص در بر ابر او بود پس کفت یا علی بزد یك من بیا پس من دست او را بدست کرفت و کفت من دوستم با هرکه با تو دوست باشد و با هرکه با تو دشمن باشد و تو از یکدرخت خلق شده ایم من اصل اندرختم و تو فرع ابن و حسن و حسین شاخهای انند هرکه بیك شاخ ان بچسبد خدا او را داخل بهشت کرداند و ثعلبی در تفسیر و علمای منطق الطیر روایت کرده است که هزهر هزادی که میکند میکوید خدا و ندا لعنت کن بر دشمنان ال محمد ص و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جزء ابن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدام فرمود که هرکه بر محبت ال محمد ص بمیرد شهید مرده است و هرکه بر محبت ال محمد بمیرد امرزیده مرده است

وهر که بر محبت ال محمد بمیرد توبه کرده مرده است وهر که بر محبت ال محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است وهر که بر محبت ال محمد بمیرد بشارت
دهند او را بملک موت ومنکر ونکیر بیهشت وهر که بر محبت ال محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانهٔ داماد برند هر که بر محبت ال محمد
بمیرد از قبرش بسوی بهشت گشاده گردد ودر بگشایند هر که بر محبت ال محمد بمیرد حفظهٔ ملائکه را بار حمت بزیارت فرا رو بفرستند هر که بر محبت ال محمد بمیرد
بر سنت وجماعت مرده است هر که بر شمنی ال محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که ناامید است از رحمت
حفظهٔ هر که بر شمنی ال محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض ال محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند
ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم خطبه خواند وفرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم وابن عم علی ابن ابیطالب
دوست او نیست مگر مؤمن ودشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست ودوست منست دوست او دشمن منست وهر که دشمن من باشد جزاء او جهنم
است ودر تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جناب حفظهٔ امد بحضرت رسول صلعم گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما بر چه امر مبعوث
گشتید گفتند بر ولایت نو وولایت علی ع واحادیث باین مطلب یاد از انست که احصا نتوان نمود ودر تفسیر ثعلبی گفته است که الی محمد انها بندکه
امر ایشان با محضرت راجع میشود وهر که ابل شد ن امرش با محضرت بیشتر است ایشان ال محضرت بند وشک نیست که علی وفاطمه وحسن وحسین
تعلق بهمان ایشان والمحضرت اشد تعلقات بود وابن ماند معلوم متوانر است پس واجبست که ایشان ال باشند وایضا خلاف کرده اند در ال
بعضی گفته اند قارب محضرت وبعضی گفته اند لمت او اکر جل بر قرابت کنیم ایشان الند واکر جل کنیم بر امتی که قبول دعوت محضرت کرده اند ایشان الند
پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان الند والفاظ دخول ایشان مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده اند که چون ابن آیه نازل شد گفتند
یا رسول الله کیستند ابن قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان فرمود علی وفاطمه ودو پسر ایشان پس ثابت شد که ابن چهار نفر اقارب پیغمبر اند
پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم ودلیل بر ابن چند چیز است اول نزول ابن آیه در شان ایشان دوم انکه چون ثابت شده است که
رسول خدا صلعم فاطمه را دوست میداشت وکفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا انچه او را ایذا میکند وثابت شده است بنقل متواتر از محمد ص
که دوست میداشت علی وحسن وحسین را پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که حفظهٔ فرموده است که فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ وابن آیات همه دلالت میکنند
بر وجوب ناشی ومنابعت محضرت سیم انکه دعا کردن از برای ال منصب عظیمی ست واز اینجهة خاتمه تشهد کرده اند دعا را در نمازها واین تعظیم در حق
غیر ال وارد نشده است پس ابنها همه دلالت کردند بر ان که محبت ال محمد واجبست وابضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که در اقتراف حسنه مودت
ال محمد است وتعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسولصلعم بفاطمه کفت بنزد او وزوج او ابن عم مرا ودو پسر مرا چون ایشان را او در عبا
بر در کی ایشان انداخت پس دست را بر داشت بر کی ایشان وکفت خدا وندا انها ال محمد اند پس بکردان صلوات وبرکات خود را بر ال محمد بدستیکه
تو حمید مجید کام سلمه کفت من عبا را بر داشتم که در داخل شوم با ایشان از دست من کشید وکفت غایت تو بخیر است بایشان وبکران الذین
امنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب یعنی انها که ایمان اورده اند واعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشان است وتبکی بازکشت ایشان
باخر ت ازابن عباس روایت کرده است که طوبی درخلیست که اصلش در خانهٔ علیست در بهشت ودر خانهٔ هر مؤمن شاخی از اندر خلست وابضا از
جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که از حضرت رسولصلعم سؤال کردند از طوبی فرمود درخلیست در بهشت که اصلش در خانهٔ منست وفرعش
بر اهل بهشت منزه دیکر از انحضرت پرسیدند حضرت فرمود که در خلیست در بهشت که اصلش در خانهٔ علیست وفرعش بر اهل بهشت پوشیده ند
که شما بکر نشنیده فرمودید که اصلش در خانهٔ منست وباز دیکر فرمودید که اصلش در خانهٔ علیست فرمود که خانهٔ من وخانهٔ علی در بهشت یکیست ودر
مکانست ودانکه ابانیکه امامیه از متکلمان روایت کرده اند در شان حضرت امیر وسایر اهل بیت دنیا است ودر کتاب جوهر القلوب باسناد
نموده ام ودر اینرساله بهمین اکتفا مینماید **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است در بیان انکه دلالت بر امامت وخلافت وفضیلت
وجلالت انحضرت میکنند ومعایب ومثالب اعدای انحضرت ودر ان چند فصل است **فصل اول** در حدیث غدیر خم است ونصر صریح امامت کردن
امیر در حضرت رسولصلعم بر حضرت امیر وامامت انحضرت نمودند بدانکه قصهٔ غدیر از متواترات است وکسیکه انکار متواتر نماید انکار توانر وجود
مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه ومدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه ومدینه متواتر است وتا حال اثر امسجد باقیست
واهل ان محل واطراف ونواحی ان همه این قصه را نقل میکنند از پدران خود ومحل قیام حضرت رسولصلعم را نشان میدهند همچنانکه حجة الوداع
وسایر غزوات حضرت رسولصلعم متواتر است نزول انحضرت در غدیر از میان منزله جلیله از منازل امیر المؤمنین ع واصحاب خود را جمع کردن
وخطبه خواندن متواتر است وکسی در ابن امور خلاف نکرده است وخلاف نکرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه وخطبه ودلالت بر خلافت
است وچون احادیث باین مطلب یاد از انست که در ابن مختصر ان را احصا نتوان نمود مجملی از ابن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور

ابراد مینمایم سید ابن طاوس در کتاب اقبال کفته است که نصر حضرت رسولصلعم بر حضرت امیر ع در روز غدیر با مامت از ان واضح تر است که احتیاج
ببیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در ابن باب تصانیف کرده اند واحادیث باین مطلب را ایراد نموده اند از انجمله مسعود
ابن ناصر بحستانی نیست که از ثقات علماء مخالفات در کتاب لایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از نصد وبیست نفر از صحابه روایت
کرده است ومحمد ابن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب دعلی الخرقوصیه بهفتاد وپنج طریق روایت کرده است وابو القاسم حسکانی بطریق بسیار
روایت کرده است وابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد وپنج طریق روایت کرده است پس نقصیل ابن قصه را از مؤلف کتاب النشر والطی
نقل کرده است واو از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از احمد بن حنبل که حضرت رسولصلعم خطبه خواند وفرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم وابن عم علی ابن ابیطالب
من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از انجا که
ایشان وزنهای او مادران ایشانند وخویشان بعضی بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان ومهاجران پس صحابه کفتند چیست
انولایه یکی که شما بان اخبار میدهی ما را بانچنانهای ما فرمود که شنیدید واطاعت کردید زیاده خواهید ونخواهید ما کفتیم شنیدیم واطاعت کردیم پس
حفظهٔ ابن آیه را فرستاد که واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما وپیمانیکه محکم
کردیم بر شما در وقتیکه کفتید شنیدیم واطاعت کردیم وانها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خلافت حضرت رسولصلعم برای حجة الوداع پس
جبرئیل نازل شد وکفت پروردکار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم وپیشوای ایشان باشد حضرت انقدر کریزد نمیداند
ترسیده کفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت وکفر نزدیکست وبغضب شتر خواهی مخالفی ایشان را بدین در اورد ما اطاعت من کردند
پس حال ایشان چه کونه خواهد بود وکار بکر بر ابر ایشان مسلط کردانم پس جبرئیل بالا رفت وپیش از حج وداع حضرت رسولصلعم حضرت امیر ع را
بدین فرستاده بود ودر مکه بالحضرت ملحق کردید ودر ی علی ع در نزدیک مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع
انکشتر خود را باو داد پس ابنها نازلشد چنانکه در شان ایشان نازل کشت پس حضرت رسولصلعم الله اکبر کفت وابن را بر ما خوانند
وکفت برخیزید تا ببینیم کراین صفاتیکه خدا فرموده است چون حضرت رسولصلعم داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون
میرفت پرسید از کجا می ای کفت از نزد امیر دیدم که نماز میکند ابن انکشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر کفت وبجانب حضرت امیر ع
روانه شد وکفت امرزنجه کار خیر کرده علی تصدق انکشتر را ذکر کرد حضرت مرتبه سیم الله اکبر کفت پس منافقان بیکدیکر نظر کردند وکفتند
دل ما ناب از ما ابی مینماید ودکه او بر ما مسلط باشد مردم وسؤال میکنیم که او را بدیکری بدل کند چون ابنخن را بحضرت رسولصلعم اظهار کردند
حفظهٔ ابن آیه را فرستاد فلما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ومضمون ابن آیه بنابر ابن تفسیر انست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات
ما کویند انها که اعتقاد بقیامت ندارند وبنیاد فرا جی غیر ابن قرآن نیابد لکن ذکر علی را از ان بکویا محمد ص نمیتواند بود از برای من انکه بدل کنم
او را از پیش خود مناسب نمیکنم مکر انچه وحی کرده است بسوی من بدستیکه من میترسم اکر معصیت کنم پروردکار خود را از عذاب روز بزرک پس
جبرئیل عمامه وکفت یا محمد نمام کن امر خلافت علی را او حضرت فرمود ای جبرئیل یا شتابکند بدیکها منافقان از ابن باب پس جبرئیل بالا رفت
وبروایت غیر هذه حضرت رسولصلعم در منا بر منبر بالا مده وکفتاری کرده مردمان من بعد از خود در میانه شما دو چیز میکذارم اکر متابعت انها
بکنید هرکز کمراه نشوید کتاب خدا واهل بیت من بدستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داده مرا که انها از هم جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند
مانند ابن دو انکشت ودر سبابه خود را بنکذ بکر چسبانید وهرکز چنک زدند را نها بخدا باید وهرکه مخالفت انها کند هلاک میشود ایها الناس
ایا من تبلیغ رسالت خود را کردم کفتند بلی یا رسول الله فرمود خداوندا کواه باش وچون ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد الله نور
سوره اذا جاء را فرستاد وحضرت فرمود که ابن خبر مرک منست که بمن داده اند چون دلالت میکند بر انکه کار دین را تمام کردم باید متوجه عالم
قدس شد پس در منا داخل مسجد خیف شده فرمود که ندا کنند هر کس را که حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند وفرمود ایها الناس من در
میان شما دو چیز بزرک سنکین میکذارم یکی بزرک تر است از یکی ان یکی کتاب خداست که یکطرف ان بدست خداست وطرف دیکر ان بدست شما
پس چنک زنید بدان وکوچک نوان عترت منست که اهل بیت منند وبمخفیق که خبر داده مرا خداوند صاحب لطف ودانایی که ابن دو تا از یکدیکر
جدا نمیشوند تا در کوثر بمن وارد شوند مانند ابن دو انکشت من وجمع کرد میان دو انکشت شهادت خود ونکویم مانند ابن دو تا وجمع کرد
میان انکشت میانه وانکشت شهادت که یکی بر دیکری زیاده باشد پس کروهی از منافقان جمع شدند وکفتند محمد میخواهد که امامت را در
میان اهل بیت خود برقرار دهد پس چهار ده نفر ایشان از شام مردم بیرون رفتند داخل کعبه شدند نامه در میانه خود نوشتند وبا یکدیکر عهد
کردند که اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حفظهٔ ابن آیات فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون
انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی یا محکم کردند خود را پس ما نیز محکم میکنیم کار خود را بلکه کمان میکنند که ما نمی

شنویم سزا بلکه بشنویم و بدانیم و از ملائکه نزد ما بشنوند و بنویسند کفتها و کردهای ایشان را حدیثه دیگر حدیث خود کفت پس
رخصت داد رسول خدا صلعم مردم را که باز کردند و ملحق بمدینه شوند چون بصحنان رسیدند حفصه امر کرد حضرت رسول را که اما مت علی ع را
علانیه بمردم بکوید پس در جحفه فرود آمد چون مردم بجاهای خود قرار کرفتند جبرئیل ع نازل شد و کفت اما مت علی را اظهار کرد ان حضرت
کفت پروردکارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند اکر این امر را ظاهر کردانم خواهند کفت دعا بد پیرعش کرد و مسعودی ابن ناصر سجستانی ذکر
و کلابت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم کفت که اباما من اولی بنفسهم بمؤمنان از نفسهای ایشان
کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست او را دوست دار و دشمن دار هر که
او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا سوکند که اطاعت و دوستی بر کردن
مردم واجب شد پس در روایت اول کفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردکار تو و اکر نکنی
پس نرسانیده رسالت او را و خدا نکاه میدارد تو را از شر مردم حدیفه کفت وقتی این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و مواجه شده کرم
بود که اکر کوشش را بر زمین میکذاشتند زیر سر میکردند پس مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که در زیر درختان
خار را بر بندد و سنکها را بروی یکدیکر بکذارند بشکل منبر بعد فرمود تا سوی الله ص پس ساختند منبری و جامه بر روی آن فکندند و جناب رسول
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا انکه کفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بینه کی کواهی میدهم از
برای او بجذاوندی و اداء میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از نزد انکه اکر نکنم بلاء عظیمی بر من نازل کرد و وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک تا اخر آیه پس کفت ای کروه مردم من تعبیر نکردم و در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای شما سبب نزول
این آیه را بدرستیکه جبرئیل بر من مکرر نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی ابن
ابیطالب ع برادر من است و خلیفه منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر صفات شما و بینکه بزبانهای خود آنچه در دلهای
شما است بعضی از شما منافقان جمعی هستند که کمان میکنند که از پیغمبر عیب میکنند و میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو یا محمد او کوش نیکیست از برای
شما ایمان بخدا و ایمان بمن و او را بر ای خدا و ایمان بمؤمنان پس بجناب فرمود که کویند کانرا که خواهم نام ببرم میتوانم کفت و بدانید که خشم
غضب کرده است علی از برای شما و لی صاحیار و امام میکرد واجب کرده است اطاعت و بر بهشت او را و نافرمانان و صحرانشینان و شهریان
و هر عجمی و عربی و بزرکان و کوچک و سفید و سیاه و بر هر که اقرار نیکند خدا را در پس او محکمش بر هر دو است و کفتارش بر هر دو نافذ است
و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای کروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل
کنید بها تا هلاک نشوید متشابهات آنرا پس تفسیر نکند آنرا مکر علی ع ای کروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان
من که از صلب او بهم میرسند نقل کوچک نزدند قرآن نقل بزرک است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند حلال نیست مکر بر مؤمنان
آنرا برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را کرفت و با لا برد و بکذاشت چنانچه سفیدی زیر بغل هر دو ظاهر شد بعد دست او را
دست او را بلند کرد و کفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه کفتند خدا و رسول او پس کفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا
دوست کن با هر که با او دوستی میکند دشمن کن با هر که با او دشمنی میکند و یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا کردار هر که او را واکذارد
بد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت امامت و وحی نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مکر انکه ابتدا باو کرده
است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مکر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مکر از برای او و در تبه هر پیغمبری از صلب خود فرق است و در تبه
من از صلب علیست دشمن نمیدارد علی را مکر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مکر منجی و پرهیزکار و سوکند مخصوص خدا علی را نازل نشده است و تفسیر
انسکه سوکند یاد میکنم بعصر و زمانست که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مکر آنهائکه ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کردند و
وصیت کردند بکدیکر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد او مست و وصیت کردند بکدیکر را بصبر بر محنها و شدتها و وصیت کردند
قائم آل محمد ای کروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است ان نور امامت منست که در علیست و در
امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد کرفت و حکمها را اهل بیت ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران
کذشته اند من هر کسم و طریقه ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس کواه شدند

پیش از

پیش از شما اکثر کذشتکان منهم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی او از پس بعد از
من علی و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند بحق و بآن دستور میدهند پس شنیدکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما
علی بعد از من بشما نمیفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که محتاج کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت
میکنم از برای خدا و علی بیعت میکیرد از برای من و من بیعت میکنم از برای او از جانب خدا قال تعالی من نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه
الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضرر شرم باو عاید میکردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است
بزودی خدا مزد بزرک باو عطا میکند ای کروه مردم شما زیاده از اینید که همه با کف خود با من مصالحه کنید بلکه خدا امر کرده است
کسانرا بزبانهای شما اقرار بکردم کما اعتقاد کرده اید با مامان علی ع و امامان که بعد از من میباشند که از نسل من و نسل او بند چنانچه کفتم که ذریه من از صلب
او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانید پس بکوشید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بآنچه خدا بسوی ما رسانیدکه بما از جانب خدا بیعت میکند با تو
در این امر کفهای ما و زبانها و دستهای ما بر اعتقاد زنده کانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر انجا از دنیا مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل
نمیکنیم و شک و ریبی ندادیم زاد خدا نوز از شر هر مزم حدیفه کفت وقتی این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و مواجه شده کرم
بود که اکر کوشش را بر زمین میکذاشتند زیر سر میکردند پس مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که در زیر درختان
خار را بر بندد و سنکها را بروی یکدیکر بکذارند بشکل منبر بعد فرمود تا سوی الله ص پس ساختند منبری و جامه بر روی آن فکندند و جناب رسول
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا انکه کفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بینه کی کواهی میدهم از
برای او بجذاوندی و اداء میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از نزد انکه اکر نکنم بلاء عظیمی بر من نازل کرد و وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک تا اخر آیه پس کفت ای کروه مردم من تعبیر نکردم و در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای شما سبب نزول
این آیه را بدرستیکه جبرئیل بر من مکرر نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی ابن
ابیطالب ع برادر من است و خلیفه منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر صفات شما و بینکه بزبانهای خود آنچه در دلهای
شما است بعضی از شما منافقان جمعی هستند که کمان میکنند که از پیغمبر عیب میکنند و میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو یا محمد او کوش نیکیست از برای
شما ایمان بخدا و ایمان بمن و او را بر ای خدا و ایمان بمؤمنان پس بجناب فرمود که کویند کانرا که خواهم نام ببرم میتوانم کفت و بدانید که خشم
غضب کرده است علی از برای شما و لی صاحیار و امام میکرد واجب کرده است اطاعت و بر بهشت او را و نافرمانان و صحرانشینان و شهریان
و هر عجمی و عربی و بزرکان و کوچک و سفید و سیاه و بر هر که اقرار نیکند خدا را در پس او محکمش بر هر دو است و کفتارش بر هر دو نافذ است
و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای کروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل
کنید بها تا هلاک نشوید متشابهات آنرا پس تفسیر نکند آنرا مکر علی ع ای کروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان
من که از صلب او بهم میرسند نقل کوچک نزدند قرآن نقل بزرک است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند حلال نیست مکر بر مؤمنان
آنرا برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را کرفت و با لا برد و بکذاشت چنانچه سفیدی زیر بغل هر دو ظاهر شد بعد
دست او را بلند کرد و کفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه کفتند خدا و رسول او پس کفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا
دوست کن با هر که با او دوستی میکند دشمن کن با هر که با او دشمنی میکند و یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا کردار هر که او را واکذارد
بد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت امامت و وحی نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مکر انکه ابتدا باو کرده
است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مکر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مکر از برای او و در تبه هر پیغمبری از صلب خود فرق است و در تبه
من از صلب علیست دشمن نمیدارد علی را مکر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مکر منجی و پرهیزکار و سوکند مخصوص خدا علی را نازل نشده است و تفسیر
انسکه سوکند یاد میکنم بعصر و زمانست که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مکر آنهائکه ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کردند و
وصیت کردند بکدیکر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد او مست و وصیت کردند بکدیکر را بصبر بر محنها و شدتها و وصیت کردند
قائم آل محمد ای کروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است ان نور امامت منست که در علیست و در
امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد کرفت و حکمها را اهل بیت ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران
کذشته اند من هر کسم و طریقه ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس کواه شدند

امد و مبالغه کرد انجناب فرمودای جبرئیل میترسم که تکذیبم کنند و سخن مرا در حق علی ع قبول نکنند پس باز کرد و بغدیر خم رسید که یک فرسخی پیش ازجحفه است جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدای تعالی سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر و مشهود که فی علی نازل شده است و در انوقت اول قافله فرود آمده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجناب رسالت پناه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سابر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی را بر بالای بنزی بردند اول کسیکه بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجرای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و منعصبانشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نمیتوانند کرد مجملی از این واقعه را چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر اتباع و اکابرش دران ناز نشسته است و مردم زیاد در چنین وقوفی در چنین جائی فرود آورده اند تکفیا باینقدر طلب که ایشان مینمایند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از بحور و کثیری از صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور میشود اگر اهل انصاف باشند کفایت میکند و الا هیچ چیز کفایت نمیکند و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را یاد داد پس گفت یا ایها الناس من بشرم نزدیک است که رسول خدا بسوی من بیاید و من اورا اجابت کنم و بر دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول انها کتاب خدا که در ان هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را یاد شما میدهم و در حق اهل بیت من دو مرتبه این فقره مکرر فرمود پس حصین ابن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید ایا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل بیت او هستند و لیکن اهل بیت انجا انهایند که بعد از انجناب صدقه بر ایشان حرام است مانند ال علی و ال عقیل و ال جعفر و ال عباس گفت بر اینها هم صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زید بن ارقم روایت کرده است ایها الناس که من بشرم نزدیک است که رسول خدا بسوی من بیاید و اجابت کنم و من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم اول کتاب خدا در ان هدایت و نور هست هر که چنگ زند بان و عمل کند بان بر هدایت است و هر که مخالفت کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که در ان ریسمانی خدا است هر که متابعت کند بر هدایت است و هر که ترک کند از ضلالت است و اهل بیت من گفتند که کیستند اهل بیت او زنان او نیستند گفت نه بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد طلاقش میکند پدر و مادر و برادرش و خویشان و اهل بیت او خویشان و عصبه او بند که حرام است بر ایشان صدقه مؤلف گوید که معنی اهل بیت اساسا بقا بیان کردیم که مخصوص ال عبا است و انچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد و با انکه منتهی مطلب ما هست نیز اگر خلفاء ثلثه البته خاندان و خویشان انجناب کنیز داشتند و ما امت نکرده و هیچ احدی بر خلاف آنحضرت نشنیده و اگر کسی دعوی کرده باشد قائل ان بان منقرض شده اند و با نقائی مذهب حوصله بازدید نمیدهد و ما امت باشد نازده فی امت تفسیر و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منست اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید بعد از من هر یک از انها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است که ان ریسمانیست کشیده از اسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت منند بدستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من ایند و باین معانی در دیگران نیز اینمضمون از اسناد گها بسیار روایت کرده اند و در انجا نوشته ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود و صحیح ترمذی از زید ابن ارقم روایت کرده اند و عبد الله ابن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء ابن عازب که گفت با رسول خدا ام بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود امدیم و ندا کرده شد در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را برای جناب رسالت مآب پاک کردند پس نماز ظهر را با ما گزارد پس دست علی را گرفت و گفت ایا نمی دانید که من اولی ام بهر مؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت ایا نمیدانید که من اولی ام بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوست کسی باش که با علی دوستی کند دشمن کن هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب که گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و در روایت دیگر زاد که رسول خدا ما را در روز غدیر خم در وادی که امرا در ان جمع میکنند پس نماز ظهر را گزارد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر دو درخت انداخته بود که افتاب ادیت با حضرت نوشاند پس فرمود که ایا گواهی نمیدهید که من اولا بهر مؤمنی از نفسهای ایشانم گفتند بلی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند احمد حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر ع کارکسی را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد انانرا بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید بسی نفر از صحابه بر دران مجمع شهادت بر مضمون اینحدیث تا عاد من عاداه دادند و در مسند احمد حنبل از مسندهای ابیها

از جماعت کثیری از صحابه اینمضمون را روایت کرده اند و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر خم متفرق شدند مردم و دو کس از انحضرت اخبارا کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و نکبه داد بر دست علی ع و گفت ایها الناس هر که من کردیدم بخلقی که از من کردید بدا انکه کمان کردم که هیچ فجره زاد شمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن خدا علی ع را کردانیده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او ایستست چنانچه من از او و اضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستهارا بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم کریه و قضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دو شنیم بزرا ای انکه مبادا بخواطر بزرگوران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسولش پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابو هریره و جابر و براء ابن عازب و زید ابن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء ابن عازب و زید ابن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحو نکه سابقا گذشت پس گفته است بعد از ان عمر علی ع را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب فاتر العقبی فی مناقب علی ع از عمر ابن الخطاب روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی ع یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا اخر ایه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس و ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده اند و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن ابن ابی لیلی روایت کرده است زید بن ثابت که گفت رسول خدا علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او فتح را روزی کرد و در روز احد او را باز داشته اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت تو برادر و وصی منی در میان اهل بیت من و قرضهای مرا ادا میکنی و بر عهده تو است که با هر که با تو صلح نماید صلح کنم و با هر که با تو جنگ کند جنگ کنم و با هر که با تو دشمنی میکند دشمنی کنم و گفت با او تو ولی هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت با او تو ولی انکه در شان او نازل شده است و آذان فی الناس بالحج الاکبر و تو این ایات را بر مردم خواندی و گفت با او گفت تو ولی کل مسلمان من خواهی گردید و گفت پس حضرت گفتند چرا امیکنی یا رسول الله گفت خبر امر جبرئیل که اصحاب من تو را ظلم خواهند کرد و مانع حوا و خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و سلم تو ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان و فتنی ذاهل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسیکه ایشانرا خواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد پس از ان شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج ناامید شده باشند پس در انوقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را بایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیر کجا ایشان انتقام از باطل خواهش خواهد شد مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس کریه حضرت ساکن شده فرمود بشارت باد شما را بفرج نزدیک که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او سخت حکیم دانا بداستیکه فرج خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل منند از ایشان رجس و پلیدی را دور گردان ایشانرا پاک گردانیده خداوندا ایشانرا محافظت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشانرا و ذلیل مکن ایشانرا و خلیفه من باشی در میان ایشان بداستیکه بر انچه بخواهی قادری و در روز نفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی ع و از حضرت صادق ع روایت کرده است که این چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی چون این روایت را زلشه دستگیر علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه و علی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از صفیا ابن عتبه پرسیدند از تفسیر قول خدای عز و جل که سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است بر ای کافران و انرا دفع کننده نیست از جانب خداوند یکه صاحب معارج است ابن ابید در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که از پدرانش روایت کرد که چون حضرت رسول صلوم بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شده خبر بشهرها رسید حارث ابن نعمان فهری امد نزد حضرت رسول صلوم در وقتیکه

الخضرت در میان صحابه بود و از نافه خود فرو دامد و ناقه را خوابانید و پیش رابست و بخدمت حضرت رسالت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو و امر کردی ما را که حج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما برتری دادی و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند بآنکه نیست خدائی بحق الا او که این از جانب خداست پس روانه شد حارث رو بر احلهٔ خود گفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما ببار یا بر ما دردی دردناک بیاور هنوز بر احلهٔ خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت پس حضرت این آیه را فرستاد و خشکانی نیز که از مشاهیر علمای مخالفین است باین حدیث در کتاب خود از خدا الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم خشکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را گفت پس حضرت رسالت صلعم فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار بر رسالت من و ولایت علی ع و بروایت بکر فرمود الله اکبر الله اکبر بر کامل کردن دین ما اخوانه و ابن آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که کافران ناامید شدند ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق و ابن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما کرده بودند چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا اخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است ما این آیه را در روز عید قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر و روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول صلعم فرود آمد بغدیر خم و صدا بلند کرد از برای اویولایت جبرئیل بر الحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ابصار روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندها ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی حجه است رسول خدا صلعم گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و دولابی روایت کرده است از ابن عباس و از ابن عباس یا ابا رافع یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس تا اخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه زیاد روایت کرده نرهند و تنها و سندها ایچ یک بیتا است و همه ذکر کرده اند ابن عقده حافظ در کتاب جلد و بیتا ای از سندها صحیح و احسن و صحاح جمهره از کتب مشهوره لغت گفته است خم اسم موضعیست که در انجا موضع نصب کرد رسول خدا ابو علی ع و اکثر از باب مناقب نقل کرده اند که کتاب عقده در کتاب فی لا یبث حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابه و محمد ابن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیان ثابت که بامر رسول خدا در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مدکور است و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از انچه رسید بعلی ع هر کس خود را بدروغ ابو علی ع ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نصب آنحضرت را شنیده بودند و خود را دانسته است گرفت و از ابو سعید بسیار روایت کرده است که شیطان بصورت مردی پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول صلعم آمد و گفت چه بسیار کم است کسیکه متابعت نوکند در انچه گفتی در حق ابو علی ع پس حضرت ابن آیه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد شیطان بر مردم گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند بروز محمد ع در مسجد خیف گفت انچه گفت و در انجا گفت هر چه گفت و اگر زنده بر گردد تا کید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در انستکه او را اهلاک کنیم پیش از انکه داخل مدینه شود چون شب شد چهار ده نفر از منافقان در عقبه رکابین آنحضرت نشستند که او را اهلاک کنند و ان عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت با انجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز شام کرد بار کرد و راه افتاد حضرت پیش افتاد و حضرت در پی ناقه میشد و صوت بر ناقه شنید و دید که ابو سفیان بر ناقه ابو علی ع سوار شده و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد الحضر الحضر تا که ابا محمد صلعم ابن جماعه در کمین تو نشسته اند که تو را بخبر اهلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه گفت که شنیدی انچه من شنیدم گفتم بلی یا رسول الله گفت بپندار کن چون بنزد ایشان رسیدند ناگاه دیدند ایشان را با نامها ایشان و نامهای پدران ایشان چون

ندای

ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل فافل شدند و شتر ها خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشران ایشان رسیده شناخت که شتران کدام جماعتست چون از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بسر دنیا گشته شود نگذارند که امر خلافت با اهل بیت او بر سد پس بعد ازان چنین فصلی نسبت بمن میکنند چون ابن را شنیدند بحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که ابن را اراده نکرده اند پس خضم ابن آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفته است انچه باو نسبت داده اند و البته گفته اند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بان نرسیده اند و کاری و مجادله از ایشان نمیشد غایة گفته اند که مرا از انستکه قصد کردند که شتر آنحضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند عیبی نتوانستند کرد در دین اسلام را مگر انکه غنی کردانید ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد خدا ایشان را عذابی در دناک در دنیا و اخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که گفت عقبه مسجی بود بهر شبی و حضرت مرا و عمار را طلبید و امر کرد که مهار ناقه را بکشیم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر کوه دنکاه ران چهار ده منافق دیدیم که خود را بر ناقه حضرت زده بودند از عقب ناقه مدند و دیدیم که ناقه را انداخته و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد و گفت باش بر تو نیابی نیست پس خدا ناقه را سخن آورد و بتر تا عربی ظاهر کننده فصیح و عرض کرد بخدا سوگند یاد رسول الله صلعم که حرکت نمیدهم دست از نجار دست و پا از جای پا تا تو بر پشت من چون دیدم که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر برکشیدیم و رو با ایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از انچه اراده کرده بودند پس بزیر آمدیم ساطع شد حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و ابو عبیدة جراح و معویة ابن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة ابن شعبه و اوس ابن حدثان و ابو هریره و ابو طلحة انصاری مولف گوید که حدیث حذیفه اگرچه فوائد بسیار دارد اما دیباچه طولانیست مناسب بنزر رساله نیست و سایر احادیث را در باب نهم دیباچه و انچه اراده نمودیم از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتاب از او دیدم که احادیث غدیر را در ان جمع کرده بود و جلد بزرگی بود و کتاب دیگر که در ان طرق حدیث طیر را جمع کرده بود و از ابو المعالی جوینی نقل کرده است که او تعجب میکرده و میگفته در دکان صحاف کتابی دیدم که در و اثبات حدیث غدیر را در ان جمع کرده بودند و بر دیباچش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از ان جلد بیست و نهم است و بسیاری از علماء مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت کرده اند پس اکنون بعون الله نعم اثبات دلالت ان بامامت مینمایم بدو امر اول انکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد و هر چه کند مذموم است دویم انکه در اینمقام اینمعنی مراد است اول انکه ما معنی الفاظ را باطلان اکابر عربیت و بیان ایشان میدانیم و هم اینمعنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول خضم که ما و یکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم انست که اثر جهنم اولیست بشما و بنصاری در مخشری و سایر مفسران در ابن آیه باینمعنی را گفته اند و انفاق کرده اند مفسران در قول خضم و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون مراد انستکه ایشان والی و احقند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند باینکه موالی بمعنی مستحق میشود و اکابر بلغاء و شعراء در اشعار خود باینمعنی استعمال کرده اند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری در زاهر اینمعنی را گفته است و از جمله انها اولی بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر واقع شده است و ان اسمیست که بر جماعتی دلالت میکند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و بارود و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسیکه بپیمانی با دیگری بسته باشد و آزاد شده و کسیکه انعام بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بان نماید مولی و ولی ان امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر اینها محمول میشود و از جمله حدیث اینست که هر زنی که نکاح کند بغیر خصت مولی خود نکاح او باطل است و بر واثبت بکر و لیها او را رد شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است که در آیه انت مولینا یعنی انای تمامی ما و مانیدکان تو ایم با تو و مانی با مولی امور ما و اما دویم که مراد اولی در اینمقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمایم اول انکه نزاد اشاره و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که در اینرو وصفت در انحضرت بنود اول ظاهر است و ثانی از برای انکه انحضرت هم سوگند احدی نمیشد که با و تعرض بیابد و بعضی از معانی هشت که هیچکس ادعا نمیکند که مراد نیست زیرا که بی فائده باطل است مانند آزاد کننده و مالک

وهمسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه
کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بان پس برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی
باین اهتمام جمع کند و همچنین اگر مراد ولای عتق بود تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و
ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی این احتمال است پس میباید که مراد ولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی
امامت است این وجهی است که سید مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد **اول** آنکه اکثر مخالفین مانند قوشجی
و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار آنستکه مراد ناصر محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع
کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و این حکم
را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست که حضرت امیر المؤمنین ع را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که
من او را میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتد به نبود مگر آنکه مراد بان نوعی از محبت و نصرت باشد که امر را نسبت برعایا می
باشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست
میدارد ایشان را بجهة ایمان پس باز مدعای ما ثابت است **دوم** آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقعه هر عاقلی
که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست
شخصی را بگیرد که اقرب اقارب و مخصوص ترین خلق باشد باو بگوید هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از آن دعا
کند یاور او را و لعنت کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از
رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت او **سیم** آنکه هرگاه پادشاه
نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بیمعاونی بگوید که هر که من یاور اویم فلان یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه
کس میاید و از آن مرد ضعیف اگر اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید که
آنشخص که حضرت رسول ص این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد
و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد **وجه دویم** از وجوهیکه دلالت میکند
بر آنکه مولی مراد بمولی اولی بتصرف و امام است آنستکه در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام
فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است
میداند که آن سؤال اول قرینه واضحه است بر آنکه مراد بمولی اولیست که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی
از احوال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف مطلق افاده عموم میکند که قرینه بر خصوص وقتی و حالی نبود
باشد و الا الفاظ در کلام لازم میاید خصوصا در اینجا که انفسکم مذکور شده و آدمی را هست که هر تصرف مشروع که خواهد بشود پس
هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان
بعمل آورد و ایشان را باو اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که آنچه حضرت اول از ایشان سؤال نمود و طلب
اقرار ایشان فرمود آن معنیست که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران
اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنستکه بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که اولی است نبی بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و
دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان
و حکم او نافذتر باشد از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد بر ایشان از جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت
ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند نزد و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد جان خود را وقایه او گردانند در جنگها
و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بان
بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویتست
که حضرت رسول ص داشت از برای حضرت امیر ع و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشجی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه این
است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویتست بچندین وجه **اول** آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست
عامه و امامت کبری نمود تمشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار
موجب هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانتست خصوصا با وجود آنچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینه منافقان

حاضر بود

حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای آن اعوان و لعن کردن بر کسیکه تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعاها
مخصوص امرا و اصحاب ولایتست و مناسب احاد رعیت نیست **دویم** آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامتست زیرا که اگر
معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسیکه علم بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالاة بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی
از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آنشخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد **سیم** آنکه اگر مراد
بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد
چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسیکه موالاة و نصرت او کند باول
انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است **وجه سیم** آنستکه از اخبار خاصه و عامه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم
در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است
که این آیه در روز عید غدیر نازل شد و این دلیلست بر آنکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال
دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم متمم آنها باشد آن امامتست که بان تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بان قبول
میشود اعمال مسلمین **وجه چهارم** آنستکه در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه کریمه گفته است که این آیه
نازل شد در فضل علی ع و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را
ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن عباس است
و براء ابن عازب و محمد ابن علی و ثعلبی در تفسیر و خسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد
و این صریحست در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف
حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه بشود با آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیلست بر آنکه آن امری
که مامور بتبلیغ آن گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بان برای مردم تا روز قیامت
حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان
در لفظ مولی گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بان باقی میماند آنچه حضرت رسول ص تبلیغ آن
نموده بود از احکام دین و ایمان بان منتظم میگردد امور مسلمانان و از جهة کینها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنها بود
از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان **وجه پنجم** آنستکه اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص
صریح در این واقعه نزد کسیکه اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر اینکه
مراد بمولی معنی است که متضمن امامتست خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه
نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که من از میان شما بروم بان قراین دیگر که
سابقا مذکور شد **وجه ششم** آنستکه از نظم و نثر آن جماعتیکه در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند
از این کلام مانند حسان ابن ثابت که در کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول ص مرخص شد و در این باب قصیده گفت و حضرت
او را تحسین کردند و سایر شعراء صحابه و تابعین مثل حارث ابن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت
و امثال این بسیار است و این اقوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب دارم از بیشرمی علماء مخالفین که در مقامات دیگر بنقل
یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایماء و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع
حیا را از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدینا الی سبیل الرشاد **فصل دویم** در حدیث
منزلتست و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و ما به الاشتراک همه آنستکه حضرت رسول ص در مواطن بسیار بحضرت امیر ع فرمود که
انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری
نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و
صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد ابن ابی وقاص که حضرت رسول ص در غزوه تبوک علی ع را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله ص
مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول ص فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت
غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و در صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این روایت را و از مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث

از سعد بمن رسید خواستم که مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا ص شنیدی پس انگشتهای
خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از حدیث صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است که معویة ابن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص را
امیر کرد و گفت چه مانع است تو را از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده ام
هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا
که باو گفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی ع گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق
مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم که در روز خیبر
میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او خدا و رسول را همه ما گردن کشیدیم
که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او
مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها
اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست گفته است که حضرت امیر ع در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن
حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول ص او را برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت
و گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است این حدیث را جماعه بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات
و صحیح ترین آنهاست روایت کرده است آنرا از رسول خدا ص سعد ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را از ابن عباس
و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر ابن عبد الله و جماعه بسیار که ذکر آنها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر علی ع روایت کرده است
از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا ص با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت
تو برادر منی و صاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این
حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ
کامل از محمد ابن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر ابن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا ص با علی گفت تو اول مسلمانی در اسلام و اول
مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی ابن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد ابن
ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر ابن سمره و مالک ابن الحویرث و براء ابن عازب و زید ابن
ارقم و ابو رافع و عبد الله ابن اوفی و برادرش زید و ابو شریحه و حذیفة ابن اسید و انس ابن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل ابن
ابیطالب و حبیش ابن جناده و معویة ابن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید ابن المسیب و امام محمد باقر ع و حبیب ابن ابی ثابت و فاطمه بنت
علی ع و شرحبیل ابن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول ص روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری و شرح صحیح بخاری گفته
است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول ص این سخن را با حضرت امیر ع گفت حضرت امیر دو مرتبه
گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء ابن عازب و زید ابن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی ع گفت یا من میباید در مدینه
بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر ع این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که
از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر
آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی ع و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر ابن عبد الله و براء ابن عازب
و زید ابن ارقم و ابو سعید خدری و انس ابن مالک و جابر ابن سمره و حبیش ابن جناده و معویة و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق
آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول ص باو گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو
بخیر راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علماء و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده گفته است
دلیل آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول ص بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی ع نقل کرده است که گفت واجعل لی
وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا ص فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام
که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب او و منازل هرون را از موسی
پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری

او هم

او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک
کرده بود آنها را که آیا در میان شما کسی هست بغیر من که رسول خدا باو گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی گفتند نه و صاحب صواعق
محرقه با آن تعصب و عناد تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش نموده است و کدام متواتر از این واضح تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان
از جماعت بسیار از صحابه نقل کرده اند که ایشان قول هر یک از ایشان را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان
ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین هر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث
متواتره شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام اما وجه استدلال باین حدیث که متواتر است بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزله عموم
است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این حدیث صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی مثل اگر کسی بگوید که فلان
مرد بمنزله منست مگر آنکه بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر خود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت میکند بر آنکه جمیع
نسبتهائی که میان موسی و هرون بود میان او و آنحضرت بوده باشد مگر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانکه فرمود
اخلفنی فی قومی پس هرگاه موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر المؤمنین ع ثابت باشد و این غیر معنی
پیغمبریست که استثنا شده است و اگر گویند گاه باشد که خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح
است در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود یا آنکه خلافت ظاهر لفظ است دویم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع
امت موسی پس باید که امیر المؤمنین ع نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول عقلا قبیح است چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول ص در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب منزلت بود مخصوص بود در وقایع متباینه نمیفرمود مثلا آنکه در
مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن خانه آنحضرت و در تسمیه امام حسن و امام حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مبشر این
را فرمود در استخلاف مدینه و در نصب غدیر پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور و بلکه متواتر است
که آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در این امت نیز واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار وارد شده است که
لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند دو تای
کفش که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده که اگر آنها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما هم
خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز باشد مثل آن و در این امت
امری که شبیه بآن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و
مؤیدش آنست که خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین ع را از برای بیعت ابو بکر لعین بمسجد آوردند رو بقبر آنحضرت کرد
و این آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم که گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای فرزند
مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند پنجم آنکه جمعی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی
منتقل شد باولاد هرون پس باید امام حسن و امام حسین ع که باتفاق خاصه و عامه مسمی بنام پسران هارونند خلیفه های حضرت رسول الله ص
باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشد باقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها علماء مخالفین که این را ذکر کرده اند محمد شهرستانیست
که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هارون چون موسی گفت اشرکه فی امری پس
هارون وصی موسی بود چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هارون بر سبیل
استقرار زیرا که وصایت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در غزوه تبوک حضرت امیر المؤمنین ع را خلیفه کرد بر مدینه
و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر
نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان
ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر از سنیت در کفر که عین نقص است و شایبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین
خطا است و نزد هیچ عاقلی و نزد هیچ عاقل روا نیست و الله الهادی الی سواء السبیل **فصل سیم** در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا
و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس ابن مالک که نزد
حضرت رسول مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را
بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفت که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست
که انس با علی گفت که طلب آمرزش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول

روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان هدیه کرده نان کذا شنه برای حضرت رسول بهدیه آورد و چون نزد او حضرت کذا شنه فرمود
خداوندا بیاور بسوی من دوستترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی عم آمد و صدا خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم
علی است فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و آن مرغ عهار را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن معالی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق
این حدیث را روایت کرده است و از جمله راویان آنها انسند که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون
نزد او آن حضرت کذا شنه فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را تا با تو بخورد با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا او را مردی
از انصار کردان پس علی عم آمد و در را هشت کوبید گفتم کیست گفت منم علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجیست حضرت برگشت چون بحدمت
حضرت رسول فهم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا او را مردی
بگردان او را مردی از انصار پس باز علی آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجیست برگشت چون بحضرت رسول فهم برگشتم باز
این سخن را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت سه مرتبه فرمود در را بکشا چون در را کشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود
بسوی من بنشین پس نشست و آن مرغ را تناول نمودند و بر روایت دیگر او و ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر را داخل شد حضرت رسول فهم فرمود خدا
دیروز دعای من سه مرتبه از خدا طلبید که محبوبترین خلق خود را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اکرم مرتبه سیم نمی دگر خدا را بتو
نمیخواندم که تو را بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت با من گفت چرا چنین کردی گفت
میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بر روایت دیگر فرمود مکرر دیده ام انصار علی را فاضل تر از
اوهست و عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر عم بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبه بود و هیچ
انکار این بحقیت آن نمودند حضرت امیر عم از انس کواهی طلبید گفت در خاطر دارم نمانده است حضرت فرمود اکر دروغ کوئی مبتلا بشوی به برصی که
نتوانی پنهان کردن از مردم بعمامه بستن و بعد از انکه دراو پیشی بهم رسید مکرر میکفت کبفرین علیست و ابن مردویه رضا فی از ابوذر و اثبا
از کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ عراز نزد آنحضرت کذا شنند حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید اقای مسلمانان و امام
و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر عم آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم بنا بسند خود از ابن
سنابق از ابن عباس روایت کرده است که کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده
است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بلاذری در انساب و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه
و طبری در کتاب الولایه و ابن السبع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد ابن حنبل در فضایل و قطربی در اخصائص و روایت کرده اند و روایت
نموده اند از محمد ثان محمد ابن اسمعیل و محمد ابن یحیی الذهلی و ماذنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بن ابی شیبه و مالک و اسحق ابن عبد الله ابن ابی طلحه و
عبد الملک ابن عمیر و مسعود ابن کدام و داود ابن علی از عبد الله ابن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام امیر و ابن
بطه در انابه بدو طریق روایت کرده است و ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها ئی
تصنیف کرده است و بیش از پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا روایت کرده اند با ان عدا و نیکه
اکثر ایشان با امیر المومنین عم داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون این حدیث ثابت شده لیلست بر امامت آنحضرت زیرا
که محبت خدا و رسول معنی ندارد و بغیر از انکه در اتصاف بصفات ثواب و وفور طاعة و انصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است
که حضرت منزه است از انکه محل حوادث باشد و بغیر و انفعال و زوال مقدس و منیا باشد و ایضا معلوم است که ثواب ادن حضرت و اکرام
او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل
بر عالم قبیح است و حضرت در بسیاری جای از قرآن مجید بنا بنعت فرموده است مثل قوله نعم قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
یعنی بکو یا محمد اکر هستید انکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و قوله نعم ان اکرمکم عند
الله اتقیکم بدرستیکه کرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است انهارا که جهاد میکنند
بمالهای خود و جانهای خود بر انهائی که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرک و فرموده است که مساوی نیستند انهائی که انفاق کرده اند و قتال
کرده اند پیش از فتح مکه با انهائی که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است من یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنکینی ذره از خیر
ثواب آنرا می بیند و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیئ قلیلا ما تذکرون یعنی مساوی
نیستند کور و بینا و انهائی که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند تا بدرکردار بسیار کم متذکر میشوند حق را و معلوم است که
کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید بهمین منوال است با نهضوح و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول از افضل محبت فرائض و بهترین

نیست پس کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از اینحکم بهر دو دست باجماع و بفرینه انکه حضرت
خود قائل این قولست و با ثبوت افضلیت احق بود بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شده متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این
دلیل کرده اند اول انکه کاه باشد مراد احب خلق الله باشد زیرا که خود را انجا جاری ساخته اند و بقطعی بیجزد اشته میدانند که اینخلاف
ظاهر و متبادر از لفظ است و ثانیا اهل عربیت مقررست که حذف متعلقات و اطلاق از فیود دلیل عمومست و اکر در کلام جواب مراعات
فید احبیت نیست و در کتب دیکر ای در روایات فید اکل مطلقا مذکور نیست با انکه احبیت و اکل با یکدیکر مناسبت دارد پس مطلق اکل
میشود با اعتبار فطرا صحفاف است این باطل است زیرا که معلوم است که در زمان صحابه بر پیشان تر از انحضرت بسیار بوده و شیخ مفید از این
اعتراض جواب مبتنی فرموده که است که اکر ایمعنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس این چرا اینقدر سعی منکرد و حضرت را بر منکرد ایند
و خود را مستحق سخط حضرت رسول منیکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت رسول از این فهم کرد و فرمود کهر کس قوم
خود را دوست میدارد با انکه مکرد رمیان انصار از او بهتری هست و اکر ان مراد بود باید حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که
تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اکر این احتمال هیبود چکونه حضرت بر امیر عم این حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری
و انها چرا قبول این میکردند باید در جواب کویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب ما مت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس
سره و باید کوئیم که اکر این دلیل افضلیت نمیبود انحضرت چرا از برای دعا نه انصاف کنان شهادت منکرد تا مستحق نفرین حضرت امیر عم شود و
پیش کردد دقیقه انکه ممکنست حضرت در انوقت احب و افضل خلق باشد و بعد از ان بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب هما نست که این
مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ استکه و اجب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول و جمیع احوال و از منه حتی بر سایر انبیاء و
اوصیاء عم و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاری است خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا
جواب کفته اند که این حرف اجماع مرکبست زیرا که مجموع امت مردد ند میان او قول اول تفضیل انحضرت بر همه در جمیع احوال او قول دوم
تفضیل دیکری بر او در جمیع احوال او وقات و این احتمال کذب تو کفی هیچیک از امت بان قایل نیستند و میدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود
که امیر عم بر ابوبکر اجر بیشتر از دهشت او رده بود و فرینه اکبر بر انستکه حضرت با ان سخاوت و مروت و فتوت انس و غیر او را در حاضر ان شریک نکرد
و حصه بایشان نداد با انکه طعام بهشت مردد نیا بغیر معصومین زاد و انیست خوردن و بنا بر این افضلیت انحضرت در انواقعه مضاعف
میکردد و دلیل بر عصمت و امامت هرد و میشوانند شده و فیه منقبتست که در غرض خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیبر کفت البته میدهم امیر لشکر را که دوست دارد خدا و رسول او خدا بر دست او فتح خواهد
کرد عمر کفت من دوست نداشتم امارت را مکر در انروز و خود را بنظر انحضرت در آوردم با میدانکه از برای این امر ابطلبد پس حضرت رسول فهم
علی عم را طلبید و علم را با و داد و کفت برو و رو بقفب مکن تا فتح شود پس علی عم کفت یا رسول الله بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود قتال کن تا کواهی بدهند بوحدانیت
خدا و رسالت من هر کاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مکر بحق و حسابشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح
بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه ابن الاکوع که علی عم با حضرت رسول بخیبر رفت از برای انکه دیده مبتلا کشته بود و درد
منیکرد چون حضرت رسول با مداد بلشکر روانه شدند حضرت امیر با خود کفت که حضرت رسول بحبتک خبیر رفت از برای انکه دیده مبتلا کشته بود و درد
امر دیده بالحضرت ملحق شد چون انشب شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول فرمود کفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد کرفت علم را مردیکه دوست
میدارد او را خدا و رسول او یا کفت دوست میدارد خدا و رسول او خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناکاه دیدکه علی عم پیدا شد و امید نداشتیم
که او را بیابیم پس مردم کفتند علی امد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و این در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل ابن
سعد روایت کرده اند که رسول خدا در روز خیبر کفت البته میدهم فردا علم را بمردیکه خدا فتح کند بر دست های او و دوست دارد خدا و رسول او را
و دوست دارد او خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که یا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همکی صحابه با مداد بخدمت
انحضرت آمدند و هر یک امیدوار داشتند که با و بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی آنهر ابیطالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله ص
چشمها او درد میکند پس علی عم را طلبید و در دیده ها او رمید بود پس آب دهان مبارک در دیده ها او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا
یافت چنانکه کویا هرکز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی عم کفت یا رسول الله با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود با نی
رو انه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را با نچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا
سوکند که اکر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موکه در بیابان عرب بسیار معتبر است و در روایت سعد ابن ابی

وقاصر که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شده ثعلبی در تفسیر قول حضرت وَهَدَیْنَاکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا روایت کرده است که
حضرت رسول صلعم اهل خیبر را محاصره نمود تا انکه بر صحابه کوسنکی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ خیبر فرستاد
چون مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش کر بخندند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بدلی و اصحابش نسبت میدادند به
او را بترس و نامردی و حضرت او را نزد خود نشانید و گفت که سنک و خود و سر همرد و تا مرد ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش کر بخت پس تا زمان علم را برداشت
و رفت شکست یافت و برگشت و چون این خبر بحضرت رسول صلعم رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردیکه دوست میدارد خدا و رسول را
و دوست میدارند خدا و رسول او را بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی عم در آن وقت رمد شکر بود چون روز دیگر شد کرز دن کشیدند بسوی
ابابکر و عمر و بر گردانیدند از نزد حضرت هر یک امید وار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلعم ابن اکوع را فرستاد و علی عم را طلبید و بزودی
حاضر شد بر شتری سوار بود و بنزد یک حضرت رسول صلعم رسید شتر را خوابانید و دیدگهای خود را از شدت وجع بقطعه از بر سر خود بست بود
گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزد یک حضرت رسول صلعم او دم فرمود چشمهایش بدرد آنگاه مدد و دیدهایم بهر سبب فرمود نزد یک من بیا
چون نزد یک مذاب دهان مبارک را در دیدگها انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در چشمه بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داد
و روانه کرد و ابن مغازلی از بوهریره روایت کرده است که چون علی عم علم را بدست مجرب گرفت بسرعت روانه شد و من از خلف او بر فتم و در هیچ
موضع توقف نکرد تا علم را در زیر قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن ابیطالب پس روی
باصحاب خود کرد و گفت بخدائی که توریت را بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و هر آیات ثعلبی و دیگران حضرت خلافت
پناه علم نصرت شیم را گرفت و حمله از عوالی بوشیده بود چون بپای قلعه خیبر اهد رحب بعثات رو زنگها کنده شده از قلعه بیرون آمد و خود مطلای
بر سر کذا شته بود و سنک بزرگ را سوراخ کرده بر بالای خود بر سر کذا شته بود و درع مجوف اندر حضرت امیر شروع بر جز کرد و پیش رفت و رو بدشمن
در نهاد ایشان رو نهاد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنک و خود و سر همرد را بدو نیم کرد و تمام شهر بر زد ندا نهای او نشست چون یهود
اینحالة را مشاهده کردند بقلعه کرختند و در قلعه را بستند و ان در وازه بود از یکقطعه سنک و در زمان تنش سور اخی بود حضرت دست مجز
نمود و در را بیرون انداخت که چهل کام دور افتاد و چهل نفر خواستند که او را حرکت دهند نتوانستند حرکت دادن در از عظمت و سنکینی بمرتبه بود که او را
چهل نفر می بستند و چهل نفر میکشودند و غرائب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بدیع تر از آن است که محدثان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده
روایت کرده اند و بعضی از ارباب کشف بحور الغلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل بر مقصود ما در اینمقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول
نسبت باو حضرت و آنکه جمعیکه غاصب خلافت او حضرت بودند در این جنک کریختند و با ان منقصت زرگی بیشرمی باز آمدند این منزلت عظمی
و منقبت کبری بود ند و جمیع اینها را بخاری و مسلم و مرهبک بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق و بسیار
ثعلبی بچند این طریق و محمد ابن جریر طبری و واقدی و محمد ابن سعد و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ ابو نعیم در خلیة و اشهری
کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی عم و عمرو عبد الله ابن عمر و سهل ابن سعد و سلمة ابن اکوع و ابو سعید
خدری و جابر انصاری و غیرایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر داد و ایشان نرکیختند و بعضی عثمان را نیز گفته اند و قطعا
حسنا ابن ثابت که در اینوقعه بامر حضرت رسول صلعم در مدح حضرت مرتضوی مشهور است و مجملا نکه اصل عزوی خبر متواتر است ابن خصوصیات نیز متواتر
است اما استدلال بابن قصه بر امامت و خلافت حضرت پس بدو وجه مبین میتوان نمود که هیچ غافل منصف انکار نتواند نمود **وجه اول**
انکه بر هر غافلی معلوم است که اکرام اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان از ایزدان شریک میدانند تا حضرت هر اینه صحابه را ان چنین
که اکثر ایشان داشتند و خاصه خود را عزیز میداشتند انقدر ارزو نمیکردند که علم تا زمانیکه ایشان داده شود و انقدر حسد بر حضرت در این باب
نمیبردند و شعراء در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر عم در مناقب خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را
محبتی است که هر کز مخالفت ایشان را اختیار نمیتواند نمود و خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نمیتواند مراد محبت خدا و رسول حضرت انستکه در
همه امور و جمیع احوال در جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانکه مکرر مذکور شد
و اکر بوجه دیکر تقریر کنیم و کوئیم که مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان هست و اختصاص
بوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که هر صفت موجبی تضاف بان مستلزم است کذا از اینجهة او را دوست ندارد و اکر ان
مراد بهم نتوانیم کرد ان شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیمی هست برای حضرت پس تقدیم غیر بر او حضرت ترجیح مرجوح است و بحکم
حکیم علیم محالست **وجه دوم** انکه بعد از اندک تاملی بر غافلی مخفی نماند که هر کاه اول علم را بابوبکر و بعد از ان بعمر داده شد و ایشان کر نخته

باشند از کریختن ایشان ارزنده باشد بعد از ان بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید
انشخص مخصوص بهمه ان صفات باشد و اتصافات را که منهزم شده نباشد پس اکر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم
که از اهل مکه نباشد و قرشی نباشد باینکه این دو صفت در انها که پیشتر علم را کرفته بودند خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو
بکر و عمر دوست خدا نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در انکه اینها منافق و دشمن خلافت و اما منت بلکه منافی
ایمانست و چون نتواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال انکه حضرت فرموده است اَلَّذِینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ یعنی ایمان
کامل ایمان آورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است از محبت مشرکان ببتها و ایضا فرموده است که اکر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا
خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حضرت هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد چنانکه حضرت فرموده است بدرستیکه حضرت دوست
میدارد انها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندکان را و دوست میدارد متطهرین را پس معقول نیست که هیچ
جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که باشد بکر میباید که ایشان مرضی باشند و منازیر هیزکاران و منازنوکل
کنندکان و منازمحسنین و منازمقسطین زیرا که حضرت در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را منسوب بانچه اعتقاد کرده است کو ایشان بکی از
انچه اعتقاد میبوند با ایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جمله اعتقاد کنند که خدا عقد محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل انکه این
ظالمین و کافرین و فرح کنندکان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و زهد نجاوزکنندکان و افشا کنندکان در زمین و کفاران و اثم و مختال
فخوز را مثال ایشان از جمله اعتقد کرده است که او بر نبذ را بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و هر آیات ثعلبی و دیکران حضرت خلافت
امت دارد و هر کاه انها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در انحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شده و ممکن است که این
دو دلیل را بسه دلیل تمام بر کردانیم بانکه بکوئیم اکر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت انحضرت چنان که
ذاتی و اکر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر خطر مرتبه معارضان انحضرت از جهاتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حضرت فرموده است
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله
و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای کروهی که ایمان آورده اید هر کاه مرتد شوید و بر کردانید از شما
از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا کروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندکان این فضل خدا است میدهد بهر کرا خواهد
و خدا واسع العطا و دانا است و ابن حدیث کذشته ظاهر میشود که این کروه که الله نعم اوصافهم ایشان را در این ایه کریمه مذکور ساخت حضرت امیر
المؤمنین و اصحاب انحضرت بند کانی طهر و زیرو معونه و خواص لهر و ان جنک کردند بر اکثر اوصافیکه حضرت رسول الله امیر المؤمنین را بانها و
صف فرموده موافقست بلکه اکثر اوصاف ایه کریمه خصوصا بایشان میچسپند و قطع نظر از انکه معلوم است که این اوصاف در غیر انحضرت مجتمع نمیشود
از اینها بمرتبه در انحضرت کامل بود که کمی قدرت بر انکار ان نمیتوانند نمود و در طرف عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که ابن
ایه در ابی هذا یه در شان انحضرت نازل شده است و مؤید باینست که صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی و مسلم از امیر المؤمنین عم
روایت کرده اند که مرحوم در جنک حدیبیه بر کرامد ند بسوی ما جماعتی از روسا و سرکردکان مشرکان و کفتند ما مد ند بسوی شما جماعتی از پسران
ما و غلامان ما و از خدمت ما کریخته اند بنزد شما اکر بسوی ما و پس حضرت رسول الله غضبناک شد و کفت بکروه قریش ترک کنید مخالفت امر خدا را
و اکر نمیخواهید فرستاد خدا بسوی شما کروهی را که کردنهای شما را بشمشیر بزنند و انها را کروهی اند که الله نعم امتحان کرده است دلهای ایشان را بر
پرهیزکاری پس بعضی از صحابه کفتند کیستند یا رسول الله انجماعت فرمود از جمله ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل و ابن
من وچون کارها بانجا رسید که متعلق بمجید میبایست انحضرت بود در سفرها امیر المؤمنین متوجه انها میشد و اوقات نعل خود را داده بود که امیر المؤمنین
پینه کند و مشغول آن کار بود و عبد الله ابن حنبل در مسند انحدیث را بطرق بسیار روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که فرمود ای
کروه قریش ترک ایشخص نکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی را که امتحان کرده باشد خدا اول و آخر ایمان کسی را بترند کردن تهای شما را
از برای من کفتند یا رسول الله ابوبکر است کفت نه کفتند عمر است کفت نه ولیکن انست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیکر ابو سعید خدری
روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود در روضات شما کسی هست که بر تنزیل قتال خواهد کرد مثل انکه من بر تاویل قتال کردم ابوبکر کفت منم
فرمود نه ولیکن انست که نعل مرا پینه میکند سیم احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب ایراد شده است و جامع الاصول از صحیح ترمذی
از براء ابن عازب روایت کرده که حضرت رسول صلعم دو لشکر فرستاد بسوی من و در یکی علی را بر انها امیر کرد و در دیکری خالد ابن ولید را و فرمود اکر کار
بکار زار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس علی عم بکفلعه را فتح کرد و از غنائم ان قلعه جاریه بر اق را از برای خود برداشت و خالد شکایت علی را

و برداشتن جاریه را در نامه نوشته بمن داد که از برای رسول خدا آورده‌ام و چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می‌بینید در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او و من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر اینکه نامه را آورده‌ام و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این زیادتی هست که حضرت فرمود حصه علی در آن خمس زیاده از آن جاریه است که برداشته است و ابن ابی الحدید از ابن قتیبه این را روایت کرده است و گفت خالد به صحابه گفت بروید و علی را مذمت بکنید پس سه نفر ایشان گفتند حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت کرد و گفت علی جاریه را از غنیمت برای خود برداشته است پس حضرت رسالت بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر فرمود علی را از برای من بگذارید بدرستیکه علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مومنست بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است و پس ابن ابی الحدید گفته که احمد بن حنبل این حدیث را در مسند خود بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده‌اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود من از علی ام و علی از منست و نمیرساند از جانب رسالت من مگر علی و این حدیث صریحست در خلافت نزد کسیکه اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که چون علی ع قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو یا علی آنچه در باب نصارای عیسی گفتند هر آینه سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروه نگذری مگر آنکه خاک پای تو را بردارند و بقیه آب دست تو را بگیرند و با آنها طلب شفا نمایند ولیکن بس است تو را اینکه تو از منی و من از تو ام و تو وارث منی و من وارث تو ام و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود و تو پیش از همه کس در کوثر بر من وارد خواهی شد و بر کوثر جانشین من خواهی بود و اول کسیکه حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسیکه داخل بهشت میشود بعد از من تو خواهی بود و شیعیان تو بر منبرها از نور خواهند بود با رویهای نورانی و سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده‌های مرا عمل خواهی کرد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر ع سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من با ایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب ترین خلایق نزد بهترین پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند

فصل چهارم

در بیان اختصاص حضرت امیر ع است بحضرت رسول ص در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است

مطلب اول

اخوتست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول برادری قرار داد در میان صحابه حضرت امیر گریان بنزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله ص برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص با علی ع گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را بشوری قرار داد در میان علی ع و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر ع با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری در میان او و خود قرار داده باشد در وقتیکه مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده‌اند که علی ع میگفت که منم بنده خدا و برادر رسول او و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوئی و قصه مواخات متواتر است و ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول برادر کردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسیکه در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانکه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن ابن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر کردانید و حضرت امیر ع را با کسی برادر نکرد حضرت امیر ع گریان شد حضرت رسول فرمود من تو را از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از او ام و او از من بمنزله هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریح است در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیر و شبیهی که شایسته برادری او باشد نبود پس باید که امامت و ریاست نیز شبیه بآنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بود نه بدیع

هزار سال پیش از آنکه خدا آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خداست

مطلب دویم

آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا ص گفت صاحب سر من علی ابن ابی طالبست و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده‌اند که در روز فتح طایف حضرت رسول با علی ع راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة است روایت کرده‌اند مردم گفتند که راز او دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند احمد ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده است که حضرت رسول در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایتی خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند رو از او گردانید و باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود

مطلب سیم

آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درها از آن بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ ابن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا ص امر میکند شما را که درها را مسدود کنید مگر در خانه علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون این سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و فرمود بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد ابن حنبل و ابو علی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی و پنج نفر از صحابه روایت کرده‌اند و ابن حجر و ابن اثیر در نهایه گفته‌اند که چون ندا کردند از مسجد بیرون روند و درها را ببندند بغیر رسول و علی بیرون رفتند در مسجد و رختها خود را میکشیدند و درها خود را مسدود کردند و در این زمان نیز علامت در خانه علی هست که در مسجد مفتوح بود و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده‌اند از ابن عباس که حضرت فرمود درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی را و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده که حضرت رسول بعلی ع فرمود حلال نیست احدی را که جنب داخل مسجد شود بغیر از من و تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که ما فوق آن متصور نیست

چهارم

آنکه خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول خواست که بتهای کفار قریش را از بام کعبه بزیر اورد و بشکند حضرت امیر المؤمنین ع را بدوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر اورد چنانچه ابن حنبل در مسند و ابو علی موصلی و صاحب تاریخ بغدادی و زعفرانی در فضایل و خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعتی بسیار از جابر انصاری روایت کرده‌اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم و کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند و حضرت رسول امر کرد که همه را بروی در انداختند و بر بالای کعبه بتی گذاشته بودند که آن را هبل میگفتند و چون نظر حضرت بر آن بت افتاد فرمود یا علی یا میباید که تو بردوش من بالا روی و یا من بردوش تو بالا روم و هبل را از بام کعبه بیندازیم و علی ع گفت یا رسول الله بلکه تو بر دوش من بالا رو و گفت چون حضرت رسالت بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس تبسم نمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد و چون برخواست بحق آنخدا وند که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را بگیرم میتوانستم گرفت و پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و الحق این نوسینده این کرامات از همه عظیمتر است و تا کسی در جلالت همدوش نبوت نباشد پا بر دوش پیغمبر نمیتواند گذاشت زهی نقش پائی که بر دوش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند و در کتب مخالفان مذکور است که هر گاه حضرت رسول الله اراده برخواستن میکرد دست علی را میگرفت و هر گاه می‌نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسالت عطسه میکرد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا بلند کند ذکر ترا و حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند کرداند و چون حضرت رسالت غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با او سخن بگوید و از عایشه روایت کرده‌اند که گفت دیدم رسول خدا را که علی ع را در بر گرفته میبوسید و میگفت پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون علی ع حاضر نبود میفرمود کجا است محبوب خدا و محبوب رسول خدا و ابن حجر در جزو اول از خلافت از عایشه روایت کرده و بسند‌ها بسیار از صحاح عامه روایت کرده‌اند که حضرت رسول فرمود علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند دین مرا از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که رسول خدا در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را تزویج علی نمود و با او فرمود که ترا تزویج میکنم بمردیکه سید و بزرگ خلایق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلام او بیشتر است از همه صحابه و حلم او و علم او بیشتر است و اسما بنت عمیس گفت دیدم که رو میکرد رسول خدا دو بر کوید خدا را بیک

غدار و مکار و خائن و گناه کار میداند پس چگونه راضی باما مت و بیعت ایشان شده و ایضاً شهرهٔ کرا ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر
مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت و سنت و هرگاه امیر المؤمنین عمر و عباس در آن مبرا نباشند کی اجماع محقق شد چنانچه صاحب جامع الا
صول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول و عباس مدتند بنزد یک پدرم ابوبکر و طلب میراث خود میکردند
و پدرم گفت که من از رسول خدا شنیدم که گفت میراث از ما پیغمبران نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است آل محمد از آن نمیخورند و کاذیکه پیغمبر
کرده من غیر آن نمیکنم و چون حاصل صدقه بمدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و چون حاصل خیبر و فدک آمد عمر ضبط کرد و با ایشان نداد و گفت گردد
روایت بکر وارد شده که فاطمه از رده شد از ابوبکر و از اتملعون هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن
کرد و ابوبکر را برای نماز آگاه خبر نکرد پس عایشه گفت علی را و در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود و چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از
او گردید و رغبتها و نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس در هری از زراوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد
گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت نکرد چون علی که روی مردم از او گردید بصرف و میل کرد بصلح
با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا تنها و کسی را با خود میا و او را برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با
ابوبکر گفت که تنها نزد ایشان مرو و ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با مزچه میتوانند کرد پس آمد بخانهٔ علی و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند
پس حضرت امیر برخواست خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بکرید افتاد و حضرت ساکت
شد و ابوبکر برخواست خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا موجبه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بصرف و رد بیعت کرد پس هر قبیله
در اینحدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدهٔ شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نبود و هرگاه اجماع منعقد نشده حضرت ایشان در اینمدت
در فروج و اموال و ادیان مسلمانان مختار جبر و غصب بود و اگر در آخر مختار شاه باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قتال اعوان و کثرت
اعادی بوده و اجماع و بیعت چنین در حق هر پادشاه جابری ظالم فاجری محقق میشود و نتیجه اینخن انشاء الله نفع در مطاعن مذکوره خواهد شد
و احمد ابن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی عم نامه نوشت که مضمونش این
است اما بعد حسد برده جز و است نه جز وان در دست و بل جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت بر نگشت باحدی بعد از رسول خدا مگر انکه
حسد بر او و تعدی کرد بی بر او ما داستیم ابوبکر از نوادر نظر خشم الود تو و سخنان ناهموار تو و اهمای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا
تر امیکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا انکه بیعت کردی زور کراهت تا اخر نامه مشتمل و پس حضرت امیر علیه السلام در جواب
نوشت که امد بنزد من نامه تو بود در انجا نوشته بود که حسد بردم ابوبکر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر
نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول صلعم از دنیا رفت و امت و اختلاف کردند فرایش گفتند میباید امیر ما
باشد و ایضاً گفتند میباید امیر ما باشد فرایش گفتند محمد از ما است و ما سزاوار تریم بخلافت از شما پس ایضاً از شما و سلطنت را بقرایش
گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت الحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند بدو تو ابوسفیان بنزد
من آمد و گفت تو احق باین امر از غیر تو و من یاری میکنم تر ابر هر که مخالفت نوکند و اگر خواهی پر کنیم مدینه را از سوار و پیاده کان بر سر پسر ابو
قحافه و من قبول نکردم از ترس انکه فتنه در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن الجعد بدا ذکلینه روایت کرده است که چون علی عم خواست بجانب
بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثناء و صلوات فرمود بدستیکه چون حضرت پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته
متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوار تر بودیم از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از انکه کلمهٔ مسلمانان
پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان از بین ما و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز مزاز نکو فته بود بدانک ضعفی
فاسد میشد و بدانک تا ملی متعرض میشد پس کروهی متولی امر خلافت شدند که تنها بانها تمام در انجا مجتمع بودند و بدا رجوع فتنه
و ایضاً بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام گفت خداوندا تو جزاده قریش را که حق مرا از من منع کردند و بر من غصب کردند
امر مرا و بر روایت دیگر فرموده که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و اجماع کردند بر منازعت من امری را که من
اولی بودم بان از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کنده معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست
نمیداشتند و از ایشان منازعی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد الحضرت را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح مسلم از ابوسلمه روایت کرده است که ما منافقان را بمشناختیم مگر ببغض علی و در اساس عامه
نقل کرده است که رسول خدا صلعم گفت هرکه علی را دوست دارد دوست او مرا دوست داشته است و دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و هرکه علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هرکه مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و خدا هم میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ

دیگر داود دعا بسیار از برای هر دو گروه دیگر انزار دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بخود یکه دعا از برای فاطمه میکرد و
ایضاً روایت کرده اند که رسول خدا خطاب فرمود بدیگر وه ثقیف در وقتیکه بنزد یک الحضرت آمدند که با مسلمان میشویم بها میفرستم بسوی
شما مردی را که از نفس خود شما را خواهد آزمود و مالهای شما را خواهد گرفت و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و عمر گفت بخدا سوگند من از روی
خواهش امارت نکردم و امارت را پیش کردم که شاید بکوید بایست پس رسول گردد و مرتبه فرمود و این
است مؤلف کوید آن بی ایمان چون بخدا اعتقاد نداشته از ستم دروغ پرواند اشته زیرا که اینخبر را مؤکد بهمین در جنگ خیبر کرد مواطن
دیگر گفته و البته یکی باد و باز یاده در دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته بر وا از این ندا شته که مردم از محوای حال و دانند که او در دروغ
میکوید و از هر حریص تر بود بامارت اگر کوید مرادش این بود که اهلبیت این امر را در خود نمیدیده اند این را نیست اما بایست که در مواطن
متعدده نه بنزد یک و دور نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که عمر و ابوبکر لعنهما الله حضرت فاطمه
صلوات الله علیها را خواستکاری کردند حضرت رسول اعتراض فرمود و فرمود امر او باخداست و علی عم خواستکاری کرد و با و فرمود خدا
بتو عطا فرماید و احادیث در باب خصائص امیر المؤمنین با سید المرسلین زیاده از انست که در اینرسالها احصا توان نمود تهرعا قلی که اندک
بهره از انصاف داشته باشد بداند که هرگاه پادشاه یا امیر یکه بکی از اقارب خود را بپوسته مورد عنایت خود کرداند و در امور کلیه و جزئیه
با و توسل جوید و او را محرم اسرار خود کرداند و در هر احوال در مجامع امت مدح از کند البته او را از برای خلافت خود مهیا کرده و این اولیتست برای ما
و نیابت او از انکه صریح بکوید و جا نشین منست خصوصاً هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم باشد که محبت او تابع محبت خداست و متتبع
بر امور دینیه بود و رابطه بشریه در بینست پس اینها اولاً دلالت بر امامت خلافت میکند فصل پنجم در بیان انکه خوف همیشه با علیست و علی از خوف
جدا نمیشود و منافی خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که حضرت رسول فرموده که بعد از من فتنه خواهد بود و چون ظاهر شود بر شما باد
بملازمت علی که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر نیز روایت کرده است که رسول خدا فرموده هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده
است و هرکه از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابوایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلعم بفاطمه فرمود او کوید بنی که علی
بر ا الهی نمیرود و مردم بر او نمیرند دیگر نو با علی بر و و مردم را بکذار زیرا که او بر اه راست داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر غفاری
روایت کرده است که حضرت رسول فرموده که علی با حق است حق با علیست و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد یک من آیند و همین مضمون
را از هم سلمه روایت کرده است و ایضاً از عایشه روایت کرده است که حضرت رسول فرموده هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده
است که حضرت رسول فرموده که علی با حق است حق با علیست و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد یک من آیند و همین مضمون را از ابن عباس
کرده نه کفته که بودن الحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باسناد کامل دارد بنابر این حجر
ناصبی در صواعق محرقه از طبرانی ازام سلمه روایت کرده است که کفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود علی با قرانست و قران با علیست
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد یک من آیند و این مرد و پیرایه مضمون را بطرق متعدده از عایشه و ام سلمه روایت کرده است و مؤلف
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که هرمود خدا رحمت کند علی را
پس فرمود خدا و ند حق را با او بکرداند هرجا که او بکردد و کسانی از مخالفان قدری نکارا بیضا بان ندارد و هرگاه منصف باین احادیث ثابت
شده امامت ان حضرت ثابت میشود بچندین وجه اول انکه دلالت بر عصمت الحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامتست دوم انکه
دلالت بر فضیلت الحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیحست عقلاً سیم انکه از احادیث متواتره و خطبه مشهوره امیر المؤمنین که خاصه و عامه
روایت کرده اند معلوم است که الحضرت هرکز قصدی بر خلافت خلفاء ثلاثه نکرد و همیشه ایشان را نسبت بظلم و تعدی میداد و از سم ایشان
شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف الحضرت با شند مخالف خو خواهند بود و ظالم و جائر و کافر خواهند بود و شکایات ان حضرت از ایشان
اگرچه احتیاج باثبات نیست اما چند روایت از صحاح ایشان ایراد مینمایم در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی
داود روایت کرده اند از مالک ابن اوس که روزی علی و عباس مدتند بنزد یک عمر و طلب میراث پیغمبر میکردند عمر کفت با ایشان که چون رسول
خدا از دنیا رفت ابوبکر کفت من وصی رسولم امد تو و طلب میراث زن و فرزند میکردی و ابوبکر کفت که رسول صلعم کفت که ما کروه پیغمبران
میراث نمیکذاریم و انچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دانستید بدروغ کو و کناه کار و مکار و خیانت کننده و دانستید و خدا میداند
که او راست کو و نیکو کار و تابع حق بود و چون ابوبکر مرد من کفتم وصی رسول و ابوبکرم شما مرا دروغ کو و مکار و کناه کار و خائن دانستید
خدا میداند که من راستکو و نیکو کار و تابع حق و امر کننده بخیر و نهی کننده از شر و عمل کننده بحق بوده ام و منکوبیده میراث را تا مدت
سه سال پس از انحدیث که بنج صحاح ایشان وارد شده باعتراف امام ایشان معلوم میشود که امیر المؤمنین علیه السلام در دعوی منافی بعین دروغ

لعنهم الله فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم وکسیکه خدا او را در دنیا و اخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد شکی امامت
وخلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت حضرت بر سایر صحابه زیاده بر انکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
گفته از اعاظم علماء مخالفانست گفته است که قول بتفضیل امیر المؤمنین ع قولیست قدیم و بسیاری از صحابه و تابعین قائل بان بوده اند از
جمله صحابه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و یاسر و جابر ابن عبد الله و ابی ابن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل ابن حنیف و ابو الهیثم
و ابن یتهان و خزیمه ابن ثابت و ابو الطفیل و عباس و بنی العباس و بنی هاشم و بنی المطلب کافه و زبیر نیز اول قائل بوده و بعد از ان برگشت
و از بنی امیه خالد ابن سعید ابن العاص و عمر ابن عبد العزیز و جمعی قائل بوده اند و بقلیلی که از اعاظم مفسرین اثبات نقل کرده که ابن ابه
در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین و ابن جریر نیز همین
را نصوص اعوان محمد رازی در تفسیر خود آیات کرده اند که اهل بیت رسول صد و پنج چیز با الخصوص مساوی اند او لا در سلام که الله تعالی فرموده است
السلام علیک ایها النبی و فرموده است سلام علی ال یاسین و در صلوات بر ایشان در تشهد و در ظهار فت که فرموده است طه یعنی ای
طاهر و ای هادی و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در خبر صدقه و در محبت که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی و ابن ابی الحدید گفته اما فضایل الخصوص از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود ان معترض ذکر و بیان آن شده سماجتست و بعد از
گفتن چیکوم در ثنای مردیکه اعدایش اقرار و اتفاق و اذعان بفضلش کرده باشند خصمانش انکار و کتمان نتوانستند کرد و معلوم است که
اعدایش که بفی امیه اند با اینکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و جهد در اطفاء نورش نمودند و مردم را از روایت احادیثی که دلالت بر فضیلت
و منقبت او کند منع نمودند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بزبان جاری کردانند و هر چند ایشان در این امر سعی بلیغ نمودند نام
او بلند تر شده و فضایل او رفیع تر شده مانند مشک که هر چند از پنهان کنند بویش پنهان نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود
و مثل نور دروشن که اگر بیل چشم از او بپوشند چندین چشم دیگر بینند چگونیم در شان کسیکه همه فضایل او بوجوهی کوی سبقت زمیدان همه مکارم او ربوده
و بعد از او هر که بفضیلتی از فضیلت او اشتهار یافته از او یافته و بپوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا
شناسیست هر که خدا را شناخته از او شناخته است و لوای معرفت در ساحت هدایت او افراخته و راه خدا از شمع کلام او روشن گشته
و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته و مغز او که اهل بوجوه عقل و ادیان نظر و عقل در این فن استاد مردم اند شاگرد او بوده
اشاعره نیز غاشیه بردوش ابن تلمیذ و پیرو هوادار ابن سرکوبند چنانکه استاد ایشان ابو الحسن اشعریست و شاگرد ابو علی جبائیست که یکی
از مشایخ معتزله است و استاد واصل ابن عطا است و شاگرد ابو هاشم ابن عبد الله ابن محمد ابن الحنفیه است و شاگرد پدر و پدر شاگرد
امیر المؤمنین است و اما مبرد با نسبتی که با ایشان با الخصوص ظاهر است از جمله علوم علم تفسیر او است که تمامی از الخصوص ماخوذ است و ابن
عباس که استاد مفسرین است و اکثر ابن علم از او ماخوذ است شاگرد الخصوص است و از او پرسیدند که علم تو با علم خمسة چیست گفت مثل قطره
باران است بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال مقصوفه و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو
میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وقت فخر میکرده اند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باو منعقد خود با الخصوص میرساند و از جمله علوم علم نحو و صرفست همه کس میداند که اختراع ابن علم او کرده و ابو الاسود دئلی
استاد ابن علم بتعلیم او نداد بن ابن علم کرده است و اصول و قواعد از بیان فرموده است و از انجمله استکه اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و
کلمه منقسم بمعرب و مبنی و اعراب مختص است بمرفوع و منصوب و مجرور و مجزوم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور راست و همین
قوانین نزد یکست که معجزه باشد اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمایند میدانند که با وجود جلالت قدر و رفعت بکار رسیدن
و مشاورتش از کدام مشرف دمیده اما شجاعتش شجاعت کدشنکانرا از پا در آورده مردم بر ده و نام اینده کانرا بر زبانهای مردم افسرده و مقاماتش
در حروب مشهور و معروفست و مذکور است و شجاعت عمر کمتر کسی نخفته و از هیچ لشکری نترسیده هر گز خصمی در برابرش نمانده
که از او نجات یافته باشد مگر در ایمان آوردن و هر گز ضربتی نزده که محتاج بضربت دیگر باشد و شجاعتی که او میکرد فوشش افتخار میکردند
با اینکه کشتنش چنانکه بعد از انکه الخصوص عمر و ابن عبد ود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش اینست اگر کشنده
عمرو دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را غاری کشنده او را
تنگی نیست و پیدا شاه مکه بود و شجاعی که خطه در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود و در معرکه یکبخت خونخوار بوده بود بداد

شده بود عبد الله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبد الله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم بگویم زنان کثت معویه گفت عوکی شجاعت
میکند گفت مکر انکار و شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی ابن ابی طالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی تو او پدر تو ابد
چپ خود کشته بود دست راستش بیکار مانده طلب پدری میتوی بکار ماند طلب پدری میتوی مجملا اینکه هر شجاعی در عشری و مفرد او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند
و اما قوت و زور و شر ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس ثبوت او نبوده با تفاق در جبر آنجا کند و چندین کس نتوانستند که حرکتش دهند
و سنگ عظیمی از سر چاهی برگرفت که تمام لشکر از بحر بکین عاجز بودند اما صحاوی در وجود شان مشهور تر است که نابدید گفت دو نهار دو زه می
گرفت و شبها بکر سنگی میکند اینقدر قوت خود را بدید بکران مبدا دوسوء هل اتی باین سبب نازل شده اینکه الذین ینفقون اموالهم باللیل
والنهار سرا و علانیة در شان او امده مجملا بیست که بران نخلستان از بهر بدست خود آب میکشیده اتفاقا که دست حوض بر شتر مجروح میشود اجرت
نقل میکرده و خود از کسی کمک نمیگرفته و گفته اند که الخصوص سخای ناس بوده و در سخاوت وجود بحدی بوده که خدا خواسته و پسندیده
و هر گز بسائلی نه نگفته حتی انکه منافقی از خدمت الخصوص در گذشته بود بنزد معویه رفت که فرموده است طه آیه یعنی ای
سخی در تمام عیب در منقصت و معویه گفت از پیش بخیل تر بن مردم امده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال انکه اگر خانه از طلا و
خانه از کاه داشته باشد طلا از اینشتر بتصدق میدهد تا هیچ از ان تمام نماند و ست که خانهای اموال را تصدق میکنند تا انکه جاروب
بر جایش نماند میکذارد او ست که بمالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاقی گفته ام که هر گز رجوع ندارد
و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسیکه با او بدی
میکرد او را قصد قتل میکرد و ما دخان و شیعیانش را عیب و نقص نمودند مردم را از روایت احادیثی که دلالت بر فضیلت او کند منع نمودند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بزبان جاری کردانند و هر چند ایشان در این امر سعی بلیغ نمودند نام
او بلند تر شده و فضایل او رفیع تر شده مانند مشک که هر چند از پنهان کنند بویش پنهان نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود
و مثل نور دروشن که اگر بیل چشم از او بپوشند چندین چشم دیگر بینند چگونیم در شان کسیکه همه فضایل او بوجوهی کوی سبقت زمیدان همه مکارم او ربوده
و بعد از او هر که بفضیلتی از فضیلت او اشتهار یافته از او یافته و بپوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا
شناسیست هر که خدا را شناخته از او شناخته است و لوای معرفت در ساحت هدایت او افراخته و راه خدا از شمع کلام او روشن گشته
و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته و مغز او که اهل بوجوه عقل و ادیان نظر و عقل در این فن استاد مردم اند شاگرد او بوده
اشاعره نیز غاشیه بردوش ابن تلمیذ و پیرو هوادار ابن سرکوبند چنانکه استاد ایشان ابو الحسن اشعریست و شاگرد ابو علی جبائیست که یکی
از مشایخ معتزله است و استاد واصل ابن عطا است و شاگرد ابو هاشم ابن عبد الله ابن محمد ابن الحنفیه است و شاگرد پدر و پدر شاگرد
امیر المؤمنین است و اما مبرد با نسبتی که با ایشان با الخصوص ظاهر است از جمله علوم علم تفسیر او است که تمامی از الخصوص ماخوذ است و ابن
عباس که استاد مفسرین است و اکثر ابن علم از او ماخوذ است شاگرد الخصوص است و از او پرسیدند که علم تو با علم خمسة چیست گفت مثل قطره
باران است بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال مقصوفه و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو
میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وقت فخر میکرده اند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باو منعقد خود با الخصوص میرساند و از جمله علوم علم نحو و صرفست همه کس میداند که اختراع ابن علم او کرده و ابو الاسود دئلی
استاد ابن علم بتعلیم او نداد بن ابن علم کرده است و اصول و قواعد از بیان فرموده است و از انجمله استکه اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و
کلمه منقسم بمعرب و مبنی و اعراب مختص است بمرفوع و منصوب و مجرور و مجزوم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور راست و همین
قوانین نزد یکست که معجزه باشد اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمایند میدانند که با وجود جلالت قدر و رفعت بکار رسیدن
و مشاورتش از کدام مشرف دمیده اما شجاعتش شجاعت کدشنکانرا از پا در آورده مردم بر ده و نام اینده کانرا بر زبانهای مردم افسرده و مقاماتش
در حروب مشهور و معروفست و مذکور است و شجاعت عمر کمتر کسی نخفته و از هیچ لشکری نترسیده هر گز خصمی در برابرش نمانده
که از او نجات یافته باشد مگر در ایمان آوردن و هر گز ضربتی نزده که محتاج بضربت دیگر باشد و شجاعتی که او میکرد فوشش افتخار میکردند
با اینکه کشتنش چنانکه بعد از انکه الخصوص عمر و ابن عبد ود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش اینست اگر کشنده
عمرو دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را غاری کشنده او را
تنگی نیست و پیدا شاه مکه بود و شجاعی که خطه در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود و در معرکه یکبخت خونخوار بوده بود بداد

قوت وزور ش از همه بیشتر بود از همه بلاد اسلام سوی شام که در دست معویه بود اموال پیش او میامد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اشا
در عبادت عبد ناس بود و تمام زش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه کس فزون تر مردم از حضرت نماز شب و اقامت نوافل را موخذ و شفع
و وتر بفین در زاه دین از شعل او افزو خذ چه نوان کفت در عبادت کسیکه یکشبه از ان اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین
قطعی بر اتش کسترده بود ند و بوان نماز میکرد ند و تیر از راست و چپ او میکذشت و در پیش و پس زمین میامد و هیچ یرو امیکرد نا از رد
خود فار غشده و پیشانی نور انیش از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده بود و اکر مناجات و دعوات ش را تامل کنی و از ان تعظیم و اجلا
الهی که در اتها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص در اشته و از کدام دل بر خاسته
امده و بر کدام زبان جاری کردیده و از علی ابن الحسین ع که عبادت ش بنهایت رسیده بتو پر میدهند که عبادت تو با عبادت جدت چو نشد
کفت چنانکه عبادت جد با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قران او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت
رسوص تمام قران را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از حضرت اول کسیکه قران را جمع کرد و نوشت او بود و اکر رجوع بکتب قرائت
کنی میبینی که اسناد ان قرائت همه شا کردان او بیده و قرائت همه منتهی باو ست و همه مبنا باو میبرند و امام ای ندیده بر ایش از همه ثواب بر دیده
از همه صحیح تر بتو رود که همه موهر بان از خلفاء و امراء رجوع باو میبرند عمر را او از اهل الک نکه داشت و عثمان را مخالف فرا اورد و این بلیه که داشت
اکر اطاعت ای او میکرد خانه خود را از این ورطه بدر میبرد و انکه دشمنانش کفتند که او صاحب ای نبود سبب ان بود که موافق شریعت
مبین و مخالف حکم دین نبود چنانکه خود فرمود اکر نه رعایت تقوی بود من از همه بر ترک تر بودم و خلفای دیکر برای خود هر چه اصلاح میدیدند
عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسیکه در اکثر امور در رعایت دین تکلف دنیا پیش نظام تر از کسیست که بر ای دین
نداشته باشد اما سیاست حکومت و حکم الهی سیاستش بغایت بود و در رعایت خویشان خود نمیبود تا بدیکران چه رسد و این معلومست از
انچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و انچه بیان نمودیم خصایص تر ابیت و واضح شد که در همه انها او بر همه مقدم بود و امام همه عالمست
و چه توان کفت از وصف کسیکه کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد دملت و را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در
معبد خود مینکارند و جمعی از ملوک ترک و ال بویه برای تبرک صورت الخضر تر ابر شمشیرها خود از جمله ظفر و نصرت نکاشته و با خود
میداشتند و حکومت در دشمان مرد یکه همه کس میخواهد که از او دنباله رو باشد حتی مردانکی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرک خود
میدانند و خود را منسوب باو میکردانند تا حدیکه در کوه زاحمد اسمان در شان او در حضور حضرت رسوص شنیدند که ملائکه ملأ اعلی
میکفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و چکونیم در شان کسیکه پدر ش ابوطالب است سید بطحا و شیخ ابطح و پیش و پس مکه کفته اند که کست
فقیری که پاره نانی بزرک باشد و ابوطالب با کمال فقر بتو او مشکل حفظ و تربیت حضرت رسوص بود از او ان صغر تا ایام کبر و الخضر را
از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود تا او در حیوة بود الخضر تا زو طن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او در دنیا
حقنعم امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیکر تو را در اینجا ظاهر و دیده نماند و الخضر تا باید بدین بان رفعت شان پدر عرش خاتم النبیین و سید
الاولین و الاخرین و برادر ش جعفر طیار با ملائکه اخیار دو جناح اش سید الشهداء عالمیان و پسر انش سید شبابا اهل الجنان پدر انش پدران
رسول الله ص و مادر انش مادران خیر خلق الله کوشت و خونش از کوشت و خون او مفرون و نور روحش با نور او و متصل و مضموم پیش از خلق او
تا صلب عبد المطلب و بعد از صلب عبد المطلب بصلب عبد الله و ابوطالب از هم جدا شده اند و دو سید عالم بهم رسیده اند اول منذر و ثانی
هادی و چکونیم در شان کسیکه بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان اورده و فضیلتی هم کس مشغول عبادت احجار نبوده و بهیچکس
بر او در توجید الهی سبقت نداشته مکر رسول خدا ص که در سبقت در عالم افراشته اکثر اهل ایجاب بر انند که از او از همه کس پیشتر نبی را بعث
پیغمبر کرده و با و ایمان اورده و خلاف این نکفته مکر اندکی و شاذ در این نمونه مکر دو کس نا بکی و الخضر تو خود فرموده است انا الصدیق الاکبر و
انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کسیکه تتبع احادیث نماید اینچه کفته شد بقین او میکردد و اینچه ما
در اینمقام ذکر نموده ایم کیست از فضایل الخضر تر و اکر شرح مناقب و تفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرک غیر این کتاب تا اینجا ترجمه
کلام مجلی از ابن ابی الحدید بود و اکر چه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او اجرا نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت
تر بین مناقب استکه دشمنان بان شهادت میدهند زیرا که این کرا جی با این اهتمام که در ذکر مناقب ان ولی خدا مینماید باز از نمنافق جاهل
چند بزار در خلاف مقدمه میدانند و عداوتی از این بالاتر نمیباشد و از همه عریب تر است با انکه خود او اقرار میکند که او احق و اولی بود
بخلافت میکوید خود متعرض خلافت نشد و مرد مرا در ضلالت و کجی کذاشت و ترک دنیا کرد و با انکه خود نقل کرده است شکایتها
را که حضرت از ایشان میکرد و میفرمود که غصب حق مرا کردند قطع رحم من کردند اکر خود با ایشان کذاشته بود و خلاف ایشان بجی

بود چرا چنین بزرکواری عاقبت برای خود میشد و این افترا ها در حق ایشان میکفت و ایضا جهلا فتخدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست
مکر منصب بی نبوتست یا حطام دنیا فانیست که کسی دست ازان بردارد و بدیکری که اهلیت ندا شته باشد واکذارد پس بر هر عاقلی مانند
افتاب روشن و واضح است که هر کسی بان جهات و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیکری که بهره از این جهات ندا شته باشد خلافت را
منصرف شود اکر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایة قبایح که در خلافت اینچنین کسی تفویض نمایند و مردمان کمال عقل را دارند
که با ید اطاعت او را بکنند اکر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت کذاشته اند و از روی تعصب عناد دست از ان
خلیفه بر داشته اند و اطاعت عجل سامری نموده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که
مخالفان در کتب معتبره اشهار نموده اند و اکثر نص صریح است بر امامت و ایشان تغافل و تجاهل از انها نموده اند و چون ذکر همه مناقب
این رساله نیست از کسی باید کی اکتفا نمائیم تغلبی که از مشاهیر مفسران عامه است و اثبات کرده است از ابو الجحاف خادم حضرت رسوص که
حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از ابو ذر و اثبات کرده
است که حضرت رسوص بعلی ع کفت که مردم از دو زخها مختلفند و من تو از بلند ترین دو زخیم و صاحب شکوة از احمد بن حنبل و اثبات کرده است که
حضرت رسوص با علی ع کفت که در تو مثل دو شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را
دوست داشتند تا انکه منزلتی برای او اثبات کردند که او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امر فرمود که دو
مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند ازام سلمه روایت کرده
است که حضرت رسوص فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است اکر حضرت
امیر ع در مقام مفاخرت در اید و خواهد فضایل و مناقب خود را بشمارد بان مرتبه فصاحت که خدا با و عطا کرده و او را مخصوص کرد
بلیغ رسالت در هنکامیکه عشیره خود را در مکه جمع کرد و کفت هر که اول بمن ایمان اورد و صی و خلیفه منست و اول علی ع ایمان اورد
و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند اندکی از بسیار
و قلیلی از اظهار اد در حق بکری روایت نکرده اند من اندکی از اظهار را نقل میکنم روایت کرده اند ظهار از علمای حدیث که در حق الخضرت
متهم نیستند که شیعه باشند اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند تو اکر روایتی که ایشان نقل کنند نفس بان مطمئن نمی
کردد و مثل روایت دیکران نیست پس بیست و پنج حدیث روایت کرده و ما در اینجا بعضی از انرا بمضمون بیان میکنیم اق ل استکه حافظ ابو نعیم
در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسوص با علی ع با علی ع سیکه خدا تو امرمن ساخته است و نیافتی
که تو نیافته نکرده است سند کانرا بنبی میکه محجوب نباشد بسوی او از او در نیافته اند تو نیکو کار ان نیست نزد خدا و ان زهد در دنیا ساخت کردا
بنده است تو اکه خیری از دنیا بتو نمیکند و دنیا چیزی از تو نمیکند و بخشیده است تو محبت مساکین را پس کردانیده است تو را کدا ضی هستی
کد انها اتباع تو باشند و انها راضی ند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل انرا از ابو ذر کرده است پس خوشا حال کسیکه تو را دوست دارد و
تصدیق تو کند و وای بر کسیکه تو را دشمن دارد و تکذیب تو کند و قریب انرا مسند احمد حدیث ثقیف که سابقا مذکور شد روایت کرده است
که حضرت رسوص بکرده ثقیف کفت مسلمان میشوید یا نه فرستم مردی را که از نفس با کفت عدیل نفس منست و از روی عمر زا نقل کرده است
چنانکه کذشت و کفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مرا جبرئیل فرستم که بمنزله جان منست ابوذر کفت من در اینحالت
در حجره خود بودم دیدم که عمار امد و دست بر پشت من کذاشت که بر رو دست کف و را یافتم و از من پرسید که کرا کمان داری که اراده کرده کفتم
تو را بخدا و اهل تو امیخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی ع سیم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسوص کفت
بد سیکه خدا عهد کرد در باب علی بسوی من بعهدیکه من کفتم پروردکارا بیان کن انرا برای من کفت بشنوید بد سیکه علی علم امت من است
است و امام اولیای منست و نور کسیست که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم کردانیدم متقیان را اشاره است بانکه کویند لا الله الا الله
التقوی هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت داده است او را بانکه پس کفتم پروردکارا
من او را بشارت دادم کفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت و امم اکر مرا عذاب کند بکناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اکر تمام
کند انچه مرا بان وعده داده است پس او سزاوار تر است با نکه بکند پس حضرت رسوص کفت من دعا کردم از برای او و کفتم خداوندا جلا

بعد دلش را و بهار او را ایمان بجو دکر دان خدا فرمود کردم اما مخصوص کردانیده ام به بلیه و امتحانیکه احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحنست و مردم را بان امتحان خواهم کرد وایضا حافظ ابو نعیم بسند خود بکر از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود بدرستیکه پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایتست و منار ایمانست و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست در بیان امت علم دار منست و بدرستی علی خواهد بود کلید های خزینهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلعم که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابرهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی مولف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی ادم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابرهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر انکه علی مساوی این پیغمبران است در این صفات و شک نیست که اینها افضل از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضلست پس علی باید افضل از ایشان باشد پنجم حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بر روش زندگانی من و بمیرد بر روش مردن من و چنگ زند در شاخی از یاقوت سرخ که خدا انرا بدست خود خلق کرده است بانکه گفت باش ان نیز هم رسید پس باید که متمسک شود بولایت علی ع ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در پسین روز عرفه بیرون امد و فرمود بدرستیکه حقتعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را امرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را امرزید من بحق میگویم و رعایت خویشی نمیکنم بدرستیکه سعادتمند کل سعادتمند حق سعادتمند کسیست که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم حدیث احمد بن حنبل است که در کتاب فضایل و مسند روایت کرده که حضرت رسول گفت اول کسیرا که در قیامت طلبند منم پس می ایستم در جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری طلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و میدهند بدست او علم مرا که لوا الحمد است و ادم هر که بعد از واست همه در زیر ان علمند پس با علی خطاب کند که پس تو یا علی با علم من میانه تا میایستی میان من و ابرهیم پس حله بر تو میپوشانند و منادی از عرش ندا کند که یا محمد نیکو پدریست پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست برادر تو علی و بشارت باد ترا یا علی که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ ابو نعیم در حلیه از انس ابن مالک روایت کرده که روزی رسول خدا صلعم بمن فرمود که ای برای من وضو حاضر کن چون کردم برخواست و وضو ساخت و نماز کرد و فرمود اول کسیکه از این در داخل شود امام متقیانست و سید مسلمانانست و یعسوب مومنانست یعنی پادشاه ایشانست و کشاننده دست و پا و روسفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا مردی از انصار گردان و دعا خود را پنهان کردم پس علی ع امد و حضرت برخواست شاد و خندان و دست در گردن او کرد و جبین مبارکش با بو سید و عرق از روی پاک میکرد و علی گفت یا رسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نکرده فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و ندای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه در ان اختلاف کنند نهم انکه حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده است از عایشه که حضرت رسالت فرمود بطلبید از برای من سید عرب را یعنی علی ع و من گفتم مگر تو سید عرب نیستی فرمود من سید جمیع فرزندان ادمم و علی سید عرب و عجم است و چون علی امد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر امری که اگر متمسک شوید بان هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله فرمود او علیست پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بکرامت من بدرستیکه جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا انچه گفتم بشما دهم حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده است که روزی علی ع امد و حضرت رسول الله فرمود مرحبا ای سید مومنان و امام متقیان و صحابه گفتند بعلی که شکر تو چگونه است برای این نعمت فرمود حمد میکنم خدا را بر انچه بمن عطا کرده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر ان یازدهم در حلیه روایت کرده است از حضرت رسول الله صلعم فرمود هر که خواهد زندگانی کند بر روش زندگی من و بمیرد بر روش مردن من و ساکن شود در بهشت عدن که پروردگار من بمن عطا کرده است پس باید که موالات کند با علی و دوستی کند با دوستان او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستیکه ایشان عترت منند و از طینت من افریده شده اند و علم و فهم مرا بایشان داده اند پس وای بر انها که تکذیب ایشان کنند بعد از من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا و خدا شفاعت مرا بایشان نرساند هرگز دوازدهم احمد در مسند و صاحب کتاب فضایل و فردوس الاخبار روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که بودیم من و علی یک نور نزد الله تعالی پیش از انکه ادم را خلق کند بچهارده هزار سال و پس چون ادم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را

بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی ع در فردوس الاخبار یاد کرده است پس ما منتقل شدیم بصلبها تا رسیدیم بصلب عبد المطلب پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسالت خطاب کرد بعلی که نظر کردن بروی تو عبادتست و تو سیدی در دنیا و اخرت و هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خدا است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و دشمن من دشمن خدا است و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد چهاردهم احمد روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا فرمود کیست که از برای من ابی بیارد مردم همه امتناع کردند و علی ع مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و امد بر سر چاه عمیق و فرو رفت بقعر چاه و پس الله تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که مهیا شوید برای یاری حضرت محمد ص و برادرش علی با گروهی ملائکه پس از اسمان بزیر امدند با قلقله و صدای که هر که میشنید میترسید و چون نزدیک ان چاه رسیدند همه ملائکه بر علی ع سلام کردند برای اکرام و اجلال او و احمد این حدیث را بسند دیگر روایت کرده است از انس و در اخرش یاد کرده که حضرت رسالت فرمود یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت برای تو خواهند اورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که حضرت رسالت خطبه خواند و در ان خطبه فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بتحقیق که دوست نمیدارد او را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا عذاب کند او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اول انکه او متکای منست در پیش خدا تا انکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دوم انکه لوای حمد در دست او خواهد بود و ادم و جمیع فرزندانش در زیر ان علم خواهند بود سیم انکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان ما است اب خواهد داد از امت من چهارم انکه او عورت مرا خواهد پوشانید و مرا دفن خواهد کرد پنجم انکه بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش برانها با تو منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان اورده بخدا و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده تری بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا که تزویج کردی مرا بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسیکه اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی امد انچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و زن تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتیکه قران نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از انکه این احادیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرفند از انحضرت چون می بینند که حضرت امیر از برای تحدیث بنعمتهای خدا بر خود در خطبهها فضائل و کمالات خود را ذکر میکند انحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر اینرا میگفته اند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبر زیاده از انست که اینرا قبول کند و زید ابن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسیکه اینمنزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و انحضرت در شان او امثال اینها گفته باشد اگر با اسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با انکه انحضرت هرگز در گفتار و کردار اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه بیشتر بود تا انکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از انحضرت صادر میشد از باب جوششی بود که در سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم ظاهر مینمود و اه سردی بود که از دل پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود که غافلانرا که اقرار بفضل او نداشتند از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگر [illegible] ان فی ذلک لذکری [illegible]

احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که ختم چشم و گوش و دل مخالفان ابی
بند و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریبست که ایشان با این فضیلت این احادیث را نقل کنند و تصدیق
صحت آنها میکنند و قبول میکنند که صدیق این فضائل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکنند و
اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکنند و استشهاد میکنند باین
اینکه صریحست در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست مع ذلک آنها را خلیفه میدانند و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند
و آنها را انسب با امام و واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء عجاب و با آنکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی
توانند انکار صحت آنها کرد زیرا که اکثر از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب
ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشانست که یکی از
چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین
مشهور ایشانست و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتبی که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان
نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر
ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر ما وارند حدیث موضوعی چند است
که مطلقا در کتب ما اثری از آن نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسیکه استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیثی
که در این مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریحست در
خلافت و ریاست کبری و کسیکه عدیل نفس رسول باشد و غیر نبی باشد و حدیث ابتلاء صریحست در امامت و غصب خلافت در چندین موضع
و کسیکه متصف بصفات مشهوره انبیاء باشد و همه در تحت لوای او باشند و در جوارش مینار رسول خدا ص و ابراهیم ع باشد و عبث هر شقی لئیم که
چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث صنف نور متصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند
خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست
امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیاء دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته
که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریقه عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید
از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که اداء رسالت از جانب رسول
و صلوات او را با ایشان شنوانید یعنی اظهار او شنوند باعتبار عصمت یقین داشتند که فرموده آنحضرتست و گویا صدای او را شنیده اند و ایضا
چون بمنزله نفس و جان اوست پس صدای او بمنزله صدای اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام است و ثمره امامتست و در حدیث
نهم سید و سرور بودن جمیع عرب و محبت او باعث هدایت گردید بالاتر از نبیه امامتست و دهم صریحست در امامت بحهائیکه مذکور شد
و یازدهم صریحست در امامت و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و همچنین دلالت
میکند که افضل است از سایر خلق بغیر از حضرت رسول که حجت کامل است بر امامت بتقریریکه مذکور شد و حدیث آخر صریحست در آنکه حضرت
رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حضرت ترک خواهش رسولش نمیکرد تا آنحضرت مکرر این امر را
از خدا نشنیده بود بر مردم اظهار نمینمود و سایر اختصاص بحسب جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او و تفضیل مفضول و عقلا قبیح است
اگر متعصبی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اینها همه با هم مورث علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسیکه تعصب
و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فصل
هشتم در بیان مطاعن جماعتیکه غصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق
منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول امور عظیمه که رو میداد بعظماء
صحابه تفویض مینمود و هیچ امر را بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت را بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت
که حضرت پیغمبر باید که ادا نمیکند رسالت تو را مگر تو یا کسیکه از تو باشد پس حضرت امیر ع رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را بر گردانید
و آیات را در موسم با اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امر را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حضرت اول امر کرد که با ابوبکر بدهد
بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبین مخالفین

نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست گرچه فایده
او برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب این بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست نقض عهد این دو کار قبیله او نشکند
حرفیست بی اصل در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست
و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد
و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که
فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است ایضا اگر سبب این بود بایست وقتیکه ابوبکر خایب و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی
مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل ع نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب
تو مگر کسیکه از تو باشد و از همه غریبتر آنست که نیابت پیشنمازی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان
هر فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را با امیرالمؤمنین بامر خدا منشاء فضیلت نمیدانند
طعن دویم آنکه حضرت رسول اسامة بن زید را امیر لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند
و ابوبکر و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسیکه تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن
شدند و بنابراین احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از مخالفان خالی گردد و خلافت
بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد
العزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن که رسول خدا ص در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و
انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر و عمر و عبیده ابن جراح و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر بودند امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان
موضعی که پدر او در آنجا شهید شده بود و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه سبک
میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا شما را
شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باینحال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود
برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از مردم بپرسم حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض
بر حضرت غالب شد پس اسامه برخواست که متوجه رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز
مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسیرا که از او تخلف کند تا او بیرون نرود و مکرر این امر فرمود پس اسامه علم را بر سر خود
بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و
سردارهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی را فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان
ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را برد در خانه حضرت نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال نمود ابو
بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد ابن اسحق و زهری و هلال ابن عامر و اکثر مورخین و
محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت
من و لشکریکه با منند ترا ولی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر
بیرخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر خواست خود را
خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که رسول خدا مرا بر او امیر کرد و مرا عزل
کرده و دعوی امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود
که حضرت رسول ص فرمود که روانه کنید اسامه را خدا لعنت کند کسیرا که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما که امتثال
امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را
در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب حکایات بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار
ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهه دلیل است بر بطلان خلافت آنها غاصب خلافه اول آنکه حضرت رسول اسامه را بر ایشان امیر کرده است
و معزول نکرد تا بعد و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه
باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت
خلیفه دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هرکه از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن

باخلاف جمع نمیشوم پس نگذاشتند که ایشان تولی و اعراض از امر حضرت رسول کردند و هر که چنین کند و من نیست بگفته خدای تعالی و یقولون آمنا بالله
و بالرسول و اطعنا ثم تتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند بخدا و پیغمبر ایمان آوردیم و اطاعت ایشان کرده
ایم و باوجود این فرقه از ایشان روگردانند و اطاعت نمیکنند بعد از این و اینجماعت و من نیستند چهارم دروغیان چوگه او با عمرو
سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات و
مشاهیر محدثین منقول است نقل مینمائیم و بعد از ان بر هر چه از اجراء ان روایات بنگذرد که مخالف این مذکور و مشهور است برطرف خواهد
افتاد مینمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بان متمسک شده اند در خلافت ان منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان
شیخ طبرسی در احتجاج باسناد صحیح روایت کرده است و از ابان متواتر که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول
شدید شد انصار اطلبیده تکیه کرد بر علی و عباس و از خانه بیرون آمد و نکیه داد بر دو تن از شتوهای مسجد و خطبه خواند و صحبت در
باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر انکه خلیفه در امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ
میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر گاه ایشان را ضایع کنید خدا او را ضایع کند پس در حق انصار صحبت نمود که رعایت ایشان بکنید و بعد
از ان اسامه را طلبیده و مبالغه نمود در بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت در اخر خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون
برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسیکه مساعدت کرد در رفتن ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح بودند و در میان لشکر فرود
امدند و مرض حضرت شدید شد و سعد ابن عباده نیز بیمار شد و چون حالت او وخیم شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت
نمود و رود از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر بعسکر رسید اکثر ممد ینه برگشتند و مدینه بهم برامد پس ابوبکر با فاده
سوار بود و برود مسجد امد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگاه محمد مرده است پس این امیر الخواند
و ما محمد الا رسول قد خلت یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او و رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود قهقرا از دین برخواهید گشت
و کسیکه از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد ابن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بودند که با او بیعت کنند
چون این خبر بعمر رسید با ابوبکر و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابو عبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند
و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منادی ندا میکرد که ای جماعت انصار ما باین امر انصار گفتند مبادا که
ابوبکر یا انصار گفت من شما را میخوانم بیکی از دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندید هر ام برای خلافت عمر و ابو عبیده با بوبکر گفتند
سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شدی و تو صاحب غار بودی و تو اخی رسول خدا باین امر انصار گفتند منبر پیغمبر غالب شود
بر این امر که بگذرانیم شما باشید و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری نوارد هید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار هر
دو را ذکر کرد و گفت مهاجران امراء باشند و شما وزراء باشید جناب بن مندذ انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید
که مهاجران در خانه شما در ریزه خوار شما باشند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر ابا ما رانت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از
ایشان امیری عمر گفت هیهات و شمشیرها در بیغ دارند و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی خواهند
بانکه خلاف بالجا باشد یعنی باشد که پیغمبر از ایشان است لکن میتوانند منازعت کنند با ما و حال انکه ما خویشان و عشیره او ئیم مگر کسیکه خواهد خود را
بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند با اصحاب ران قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها را اطاعت کرده اند هر که در قول من نمیکند شمشیر بر بینی
او میزنم پس ابو عبیده او بر خواست و سخن بسیار گفت بشیر ابن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را برای سعد
میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کند بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران باو
سبب خلاف بهم رسید و مدتها انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت بیائید با عمر و ابو عبیده دو شیخ قریشند با هر کدام خواهید بیعت
کنید عمر و ابو عبیده باو گفتند تو اطمه که با هم کرده بودند گفتند ما با و جود تو اختیار خلاف نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر
گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم اوردند و سعد نزدیک شد که زیر پای
مردم هلاک شود گفت مرا کشیدید عمر گفت بکشید سعد خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست بر ریش عمر چسبید گفت ای پسر صهاک حبشیه
نرسان و گریبان دریدند کلاهها و شیر غران در محل امنی اگر نیکو از پدرم کم نکند ندان دو دهانت نگذارم ابوبکر گفت هسته باش ای عمر کار نرفق
و مدارا فاضتر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله اگر قوه بر خاستن بدنت نداشتم هر اینه میشنیدی ندای مرا که صدای اکثر شما از او
اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند و ملحق شوید بکرو و هیچکه در میان ایشان ذلیل خواهید و تابع دنبکران خواهید بود بالجمله بر مردم خراب هم برسانید ای
الخ رنج مرا از محل بیرون ببرید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بمن بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم

ناهر بکر که در کنانه دارم بگوئید نام و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و تشهیر کار بروم نامد پس قوم گفتند ان داشته باشد پس من با شما
مقاتله میکنم یا هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بعد از سوگند که اگر جن و انس جمع شوند با شما و عاصیه بیعت نکنم تا نزد پیر رود کار خود
روم چون ابوبکر ابرا با ایشان گفتند عمر گفت البته باید از او بیعت گرفت بشیر پسر سعد گفت او تا کرده است از بیعت و بلجاجت فتاده است و بیعت
نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند و او را
دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر عمر بحکم ایشان قابل نبود و اگر ما و را میافت البته با ایشان جنگ میکرد و بیوسته بر ایشان
بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از حضور عمر ایمن نبود دوست بشام و در الجامرد و با ابو عبیده بیعت نکرد و سبب موتش ان بود که در
شب تیری بر او زدند او را اکشنده و تهمت بر جن نهادند که جن او را اکشته و بعضی گفته اند که جعاله برای محمد ابن مسلمه انصاری فرستاد تا او سعد را
کشت و از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که مغیره ابن شعبه او را اکشت و سایر انصار و جمیکه در مدینه بودند بیعت کردند حضرت امیر المؤمنین
در باب احوال مشئوم بهمرسانیدن و تعطیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم ابن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم که چون حضرت رسول را اعلی علیین حمل نمودند
مردم کردند ابتخاب کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده امدند و مخاصمه کردند با انصار و محبوب که علی با ایشان بگوید ایشان گفتند حجت ایشان ان بود که ای گروه
انصار قریش احقند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر از شما زیرا که خدا در قران ایشان را پیش از انصار ذکر کرده
است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلعم فرموده که امامان از قریشند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر ع او را مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود و نزدیک بود که حضرت صحبت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو
گفت جبرئیل پس هر چه میکه حضرت میخواست بشود جبرئیل میکرد انیده دان حضرت اظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شدند مرا
طلبیدند با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین ع و مادر عقب صف بنشیم و برادرم را نزد جره بود و جبرئیل چهارم او را گرفت
که نماز اندید پس نخست ملائکه نماز کردند بر او تنها تنها و بعد از ایشان صحابه را که دسته دسته میامدند و نماز میکردند و حضرت را دفن میکردند
تا اخر ایها میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا انکه همه اجزان و انصار اهل شدند صلوات فرستادند و رفتند نماز جعفری همان
نماز بود که اول کرده شد اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر نکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین عمر را
با نچه از نماز فارغ کردند رو فینکه مشغول بغسل بود گفتم الحال بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که نیکدست با او بیعت کنند و با
هر دو دست بیعت میکنند حضرت فرمود که با سلمان دانستیکه اول کسیکه با او بیعت کرد در رو فینکه بر منبر حضرت رسول نشست با الاوف کی بود
گفتم نه ولیکن در ستیفه اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر ابن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ ابن جبل حضرت فرمود که او را
نمیکوئی اول کسیرا میکوئیم که در منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم که در پیرا که نکیه بر عصا خود کرده بود و در میاد و چشمش علت
سجده بود و بسیار متعبد بنیه و چون ابوبکر بر منبر نشست او را با الاوف دیدم گفت الحمد لله ممردم نا مرا در ایمکان دیدند دست را بکتاف او بست
زار زار گریه کرد و با او بیعت کرد پس گفت این در و بست شل و زار دم پیران منبر فرود امد از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود
گفتم نه ولیکن سخن او مرا بدامد و چنین منهوم شد که شما نه منکر بودید وفات حضرت رسول را فرمود که او شیطان بود و خبر داد مرا رسول خدا ع که ابلیس
و سرکردگان اصحاب ش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد با مر خدا و خبر داد مردم را که من اولایم با ایشان از جانب خدا
ایشان را امر کرد ایشان را که حاضر ابغائبان برسانند پس اتباع ان لعین و متمردان اصحاب او با و گفتند که این امت مرحومه و معصومه نیز امارت ابر ایشان
دستی نخواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین شد و برگشت و حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود
که چون من از دنیا بروم مردم در ظل تبوع ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس میگویند خواهند امد اول کسیکه بر منبر من با و بیعت کند شیطان
خواهد بود بصورت مردیکه معتبر باشد چنین خواهد گفت پس پیرو خواهند رفت شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند
کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای بزرگ ما تو ئی که ادم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود
گمراه نشدند نه شما میگفتید که من برایشان زالمی نبودم دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حضرت فرموده است ولقد
صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی
از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی ع فاطمه را بر درازگوش سوار کرد و دست حسنین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران
و انصار رفت و حجت امامت و خلافت خود را بایشان اورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست
چهار نفر پس فرمود که روز است بنکوشید سرکها خود را بر اشید و اسلحه خود را برداشته و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید بروجهی
یعنی تا کشته شوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار نفر هیچکس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و برواریت دیگر

بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز بغیر از این چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند و با
او بیعت نمیکنند در خانه نشست و مشغول جمع کردن قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و
چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفتند من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم تا قرآن را جمع کنم
مگر از برای نماز پس چند روز صبر کردند حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد و بیرون آورد بسوی مسجد و در روایتی
که ابوبکر و عمر با صحابه در مسجد بودند پس ندا کرد با واز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد
از آن مجموع قرآن را در این جامه جمع کرده ام و هیچ آیه نازل نشده است مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت
نگوئید که ما از این غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خود دعوت نکردم
عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان
من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی بن ابیطالب تا بیعت نکند تا او بیعت نکند ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت
خلیفه رسول الله را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر و جمعیکه بر دور او بودند همه میدانند که خدا و رسول
غیر من کسی را خلیفه نکردند باز ابوبکر فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان
ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم الجماعه بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من
سلام کنند مرا امیر المؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا امر کرده است حضرت فرمودند که بلی بحق و راستی از جانب
خدا و رسول است و امیر مؤمنان است و سید مسلمین است و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان
خود را ببهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این خبر بعمر رسید ... و ساکت گردیدند پس در آن شب با حضرت امیر و فاطمه و حسنین از برای
اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول رفت و از ایشان یاری طلبید بغیر از چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت کرا میفرستی که علی و این چند نفر را
از برای بیعت بیاورند همه بیعت کرده اند بغیر اینها ابوبکر گفت کی را بفرستم عمر گفت قنفذ را میفرستم که او مرد درشت غلیظ بی شرمی است از طلقا
بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند حضرت رخصت نمیدهند
که ما داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ بجا
ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد گفت ما را با زنان چکار است و امر کرد جمعی را که بروند و بیاورند که هیزم بردارند
و خود نیز برداشت و بر در خانه اهل بیت گذاشتند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین با سایر اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد یا علی بیرون
بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات می افکنیم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه
خانه شما را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی داخل شوی ... بر نگشت و آتش طلبید بر در خانه انداخت فاطمه
فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد پدر بزرگوار
خود را که بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیر بی تاب شد و گریبان او را گرفت بر زمین زد و بینی و گردنش را
شکست و خواست آن ملعون را بکشد بخاطرش آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر کرده بود بصبر در مقاتله ایشان فرموده بود
برداشت و گفت بحق آن خدا که محمد را گرامی داشت بپیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیر الهی و عهدی که حضرت رسول
در این باب با من کرده بود میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد و لشکر بکمک طلبید آن منافقان هجوم آوردند و داخل
خانه شدند حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر حضرت را برداشت ترسید که شمشیر را بکشد بیرون آید یکی را زنده
نگذارد و بپیش ابابکر رفت و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت که علی را اذن بیرون آمدن مده بخانه اش بریز و اگر مانع شود آتش
در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بی رخصت هجوم آوردند شمشیر را از دست آنحضرت گرفتند ریسمان در گلوی حق جوی آن
مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت
و خواستند بر او زنند حضرت را قسم دادند و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد بسوی قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود او را بزن
و او را بیرون دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه بدر خانه آمد مانع شد قنفذ در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که پهلوی
او زد که پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد باز مانع میشد تا آنکه تازیانه را بر بازوی
مبارکش زد که استخوانش شکست و بهمین ضربتها شهید شد چون از دنیا رفت بازویش مانند دملج ورم کرده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون
کشیدند تا نزد ابوبکر آوردند عمر با شمشیر برهنه بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد ولید و ابوعبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه

و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مسلح و مکمل بودند و ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت
داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه و یا رسول الله میگفت تو بودی و از میان ما رفتی
و ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند من دیدم که ابوبکر و آنها که بر دور او بودند همه گریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را
کاری بسبب زنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی را نزد ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر در دست من میبود شما
بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمیشکستند من جماعت
شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند بیعت را شکستند چون نظر ابوبکر بر آنحضرت افتاد فریاد زد که دست
از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت و بکدام حق و بکدام منزلت مردم را بر بیعت خود
میخوانی تو دیروز با امر خدا و رسول خدا بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید
کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود پس کشنده خواهید بود بنده خالص خدا را و برادر رسول او را ابوبکر گفت بلی و بروایت
عباس عمر گفت بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود گردانید
گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بر صحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر که در حق من
چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون
ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوش خود و در خاطر داریم اما
شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا
و خلافت و پیغمبری را از برای ما جمع نکرده است علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله
من نیز شنیدم پس ابوعبیده و سالم مولی حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر با صحیفه که در میان
خانه کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد این حدیث را دروغ وضع کردید ابوبکر گفت تو
چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید
از حضرت رسول ص که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت
رسول گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
اگر چنین کنند من چکنم فرمود اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت
که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان در راه خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من
غصب کردند باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت اما آنچه تکذیب قول شما میکند و افترائی که بر حضرت رسول ص
بستید این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا
حسد میبرند مردم بر آنچه خدا عطا کرده است بایشان از فضل خود پس بتحقیق که عطا کردیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان
ملک پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت
یا علی چه فرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم بازدارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد
حضرت رسالت و آنچه ترا با آن وصیت کرده است بیاد آور پس سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم بحق آن خدا که جانم بدست قدرت اوست اگر
دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشیدم و میزدم تا حق غالب شود آیا برادر رسول و وصی
و خلیفه او را در امت و پدر فرزندانش را با این مذلت میکشید ... پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخا
پس ابوذر برخواست و گفت ای امتیکه بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حقتعالی میفرماید ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم و آل محمد ص اولاد نوح اند آل ابراهیم اند و برگزیده
سلالة اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند ایشان مانند آسمان بلند
محل رحمت الهیند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه محل علوم
حقند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلقند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد ص خاتم انبیا
و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قائد غر محجلین است و او صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد ص و وارث علم
او و اولی باس مؤمنین از انفس ایشان چنانکه حقتعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم

اولی بعضی و کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و بعضی اولی اند ببعضی در کتاب
خدا پس بود رد کفت مقدم داشتید هر که را خدا مقدم داشته است و مؤخر را نباید هر که را خدا مؤخر داشته است و ولایت و وراثت
پیغمبر را بکسی باید داد که خدا باو داده است پس در این وقت عمر برخواست و کفت چه عجب بر بالای این منبر نشسته علی تا بود و مقام
مخاطب است و دیگری بر بالای منبر پیغمبر تو نشسته است و بوی میخ زند کر تا تو بیعت کنند یا از منبر بزیر نیا بفرما کر کردنش را بزنیم و حسنین علیهما السلام
سر بهم بزدکوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند کریستند و صدا بلند کردند کر یا جدا یا رسول الله حضرت امیر علیه السلام ایشانرا
خوجسبا نید فرمود کر نهر مکنید بخدا سوکند که ایشانرا قدر و قتل پدر شما نمیدانند از آن لیلة و بیقدا تر زند کر این جرئت تواند کرد پس
ایمن بر بیرد رسول خدا صلعم و کفت ای ابو بکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر کفت ما را بسخن زنان چکار است و کفت و را از مسجد
بیرون کردند پس بر دیه اسلمی برخواست و کفت تو با برادر و رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و نزاد در میان قریش میشنیدم
بان صفا کر هر کس میداند یا رسول خدا نکفت بتو و ابو بکر کر بوید بسنوی علی و سلام کنید بر او و ما را در تحت فرمان شما بوسید بد
کر را مر خدا و رسول است کفت بلی ابو بکر کفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان کفت از برای اهل من پیغمبر بعد از من سخن و خلافت جمع میشود بر تو کفت
بخدا سوکند کر اینرا رسول خدا نکفته است و الله کر زبان شهر کر تو امیر المؤمنین باشی من همیشه نام عمر کفت کر او را از زندان مدینه بیرون کردند
پس عمر کفت ای پسر ابو طالب خیز و بیعت کن خضر کفت او نکند چه خواهی کرد عمر کفت کردنت را میزنم خضر سه مرتبه این سخن را کفت و اینجوابرا
شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست خضر را کرفت و بی انکه خضر دست بکشاید ابو بکر دست خود را از کردن و بر دوی
دست خضر کذاشت و بر او ایستاد بن عباس چون عمر کفت کردنت را میزنم خضر فرمود بخدا سوکند ای پسر صهاك تو قادر نیستی و تو اینرا بر
وضعیفتری از انکه اینکار را تو انی کرد پس خالد ملعون برجست شمشیر کشید و کفت و الله اکر بیعت نکنی میکشم ترا خضر برخواست و کریبان
خالد را کرفت او را تکانی داد کر بر پیشت افتاد و شمشیر از دستش بر زمین افتاد کفت چون خضر را بمسجد او رند رسمان در کردنش
کردند و زنهار بکشید کر مرا بکشند و این خطا نیست کر هرمزان بموسی کفت از برای چه میکشید قوم او کوساله را پس بیرا کفتند بیعت کن
او با کرد و عمر و خالد و مغیره باجمع بکر شمشیرها از دست و کرفتند شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان کفت پس مرا کرفتند
و کردن مرا فشردند تا سلعفر کردن من بجهد بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و امیر المؤمنین علیه السلام و فا
جعفر بجبر بیعت کردیم و شکر امتناع دیکر از ظاهر بیشتر بود و چون بیعت کردم کفت ای پسر صهاك بخدا سوکند که اکر طاعتها نبود
که تو را اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتی کر شمشیر بر دست من باشد من جبرئیل را مردی نزار خوب میدانم ولیکن طاعتی چند
تو را اعانه کرده اند کر بقوت ایشان حمله ضعیفی بر عمر و غضب کرد و کفت تو صهاك را میبینی کر بیست کر من نام او را نشوانم برد صهاك
کفتند حبشی بود ارجدم عبد المطلب او زنا کار بود و زنا کرد با وجد تو یقیل پس خطاب بدو تو از اکرم و سید عبد المطلب ها کو ا بجد تو بخشید
و بعد از آن کر بر عمر بود تو غلام جد ما است پس ابو بکر دیکر باره ایشان را اصلاح کرد و دست از بکد بکر برداشتند سلیم کفت من بسلما کفتم تو با ابو بکر بیعت کردی هیچ
تکفتی سلما کفت بعد از بیعت کفتم هلاك شدم و ملعون شدم بد نافیا مت نا امید باشید چه کردم بد با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار
کردم بد و افتراق و اختلاف در امت این امت را اختیار دست راست پیغمبر خود را بر دست کرد خلافت را از معدنش بیرون کرد بد عمر
کفت حالا کر تو را خلافت بیعت کردم بد هر چیز خواهید بکوئید من کفتم شنیدم از رسول خدا کر میکفت هر تو و صاحب تو ابو بکر کر با او
و بیعت کردی مثل کناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر کفت هر چیز خواهی بکو اما مت بیعت کرد
و بنده ان شدند بانکه خلافت با و برسد من کفتم کواهی میدهم کر در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام کر بکدر از دهها بجهنم سیام
تو و نسب تو و صفت تو است کفت اینجا خواهی بکو خدا و رسول خلافت را از اهل بیتی کر شما ایشانرا کر فته بودید بغیر از خدا من کفتم
کواهی میدهم کر خضر رسول صلعم شبانه در نقیع بر این ابیقبیس عذابا احدا و لا یعذب عذابا احدا و لا یوثق وثاقا احدا کر ابن ابرد روشان است یعنی
عذاب و بند او از همه کفار شدید تر است پس عمر کفت ساکت شو خدا اصدا بابکر را ی غلام فوزندزن کند بد پس خضر امیر علیه السلام کفت ضم
میدهم تو را ای سلمان کر ساکت شوی سلمان کفت بخدا سوکند کر خضر امیر علیه السلام را بسکوت امر نمیکرد هر اینه کر دوشان او را از لشده
بود و هر حدیث کر از خضر رسول صلعم در حق او و ابو بکر شنیدید بوم میکفتم چنین عمر دید کر ساکت شدم کفتند ازبرای چه ساکت شدی کفتم
او را چنین چون بود و مقدار بیعت کردند سخنی نکفتند عمر کفت ای سلمان ترا ساکت نمیشوی جنا نکد و مصاحبت بیعت کردند هیچ
نکفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشانرا زیاد از انها نیست بود ذکر کفتای عمر را پاسخ نمیکنی کفت انجنبال محمد و تعظیم ایشان

حذا الصحیح

خدا لعنت کند لعنت کرده سنت کنی را کر ایشانرا دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشانرا ظلم از ایشان بکیرد و کر هر را بر ایشان
مسلط کرداند و این امت از پیش پشت از دین بر کردانند عمر کفت امین خدا لعنت کنی را کر سم در حق ایشان کند ایشانرا در خلاف حق بنود
و ایشان و شیعه ایشان مردم در این امر مبتلای بودند بود کفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول صلعم حضرت امیر علیه السلام
کفت ما در ان حق نیستیم خلاف خصوص تو و ابو بکر و زیاده پسر زن خورده عکس است عمر کفت الحال کر بیعت کردی دست از این سخن
بردار و غائله مردم بما صاحب را ضی شدند و بتو راضی نشدند کناه من چیست حضرت فرمود لیکن خدا و رسول راضی نیستند کر عمر پس نشان
باد تو را و مصاحبت را و انها کر منابعت معاونت شما کردند بعضب خدا و عذاب خواری او و ای بر تو ای پسر خطاب بعد از چه کرده و چه عذر
از برای خود و مصاحبت خود مهیا کرده ابو بکر کفت ای عمر الحال کار او بیعت کردن ما از شر فتنه او ایمن شدیم بکذار هر چه خواهد بکوید حضرت
فرمود بپرهیز رسول خدا صلعم و کفت ای ابو بکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر کفت ما را بسخن زنان چکار است و کفت او را از مسجد
بیرون کردند پس بر دیه اسلمی برخواست و کفت تو با برادر و رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و نزاد در میان قریش میشنیدم
بان صفا کر هر کس میداند یا رسول خدا نکفت بتو و ابو بکر کر بوید بسنوی علی و سلام کنید بر او و ما را در تحت فرمان شما بوسید بد
کر را مر خدا و رسول است کفت بلی ابو بکر کفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان کفت از برای اهل من پیغمبر بعد از من سخن و خلافت جمع میشود بر تو کفت
بخدا سوکند که اینرا رسول خدا نکفته است و الله کر زبان شهر کر تو امیر المؤمنین باشی من همیشه نام عمر کفت کر او را از زندان مدینه بیرون کردند
پس عمر کفت ای پسر ابو طالب خیز و بیعت کن خضر کفت او نکند چه خواهی کرد عمر کفت کردنت را میزنم خضر سه مرتبه این سخن را کفت و اینجوابرا
شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست خضر را کرفت و بی انکه خضر دست بکشاید ابو بکر دست خود را از کردن و بر دوی
دست خضر کذاشت و بر او ایستاد بن عباس چون عمر کفت کردنت را میزنم خضر فرمود بخدا سوکند ای پسر صهاك تو قادر نیستی و تو اینرا بر
وضعیفتری از انکه اینکار را تو انی کرد پس خالد ملعون برجست شمشیر کشید و کفت و الله اکر بیعت نکنی میکشم ترا خضر برخواست و کریبان
خالد را کرفت او را تکانی داد کر بر پیشت افتاد و شمشیر از دستش بر زمین افتاد کفت چون خضر را بمسجد او رند رسمان در کردنش
کردند و زنهار بکشید کر مرا بکشند و این خطا نیست کر هرمزان بموسی کفت از برای چه میکشید قوم او کوساله را پس بیرا کفتند بیعت کن
او با کرد و عمر و خالد و مغیره باجمع بکر شمشیرها از دست و کرفتند شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان کفت پس مرا کرفتند
و کردن مرا فشردند تا سلعفر کردن من بجهد بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و امیر المؤمنین علیه السلام و فا
جعفر بجبر بیعت کردیم و شکر امتناع دیکر از ظاهر بیشتر بود و چون بیعت کرد کفت ای پسر صهاك بخدا سوکند که اکر طاعتها نبود
که تو را اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتی کر شمشیر بر دست من باشد من جبرئیل را مردی نزار خوب میدانم ولیکن طاعتی چند
تو را اعانه کرده اند کر بقوت ایشان حمله ضعیفی بر عمر و غضب کرد و کفت تو صهاك را میبینی کر بیست کر من نام او را نشوانم برد صهاك
کفتند حبشی بود ارجدم عبد المطلب او زنا کار بود و زنا کرد با وجد تو یقیل پس خطاب بدو تو از اکرم و سید عبد المطلب ها کو ا بجد تو بخشید
و بعد از آن کر بر عمر بود تو غلام جد ما است پس ابو بکر دیکر باره ایشان را اصلاح کرد و دست از بکد بکر برداشتند سلیم کفت من بسلما کفتم تو با ابو بکر بیعت کردی هیچ
تکفتی سلما کفت بعد از بیعت کفتم هلاك شدم و ملعون شدم بد نافیا مت نا امید باشید چه کردم بد با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار
کردم بد و افتراق و اختلاف در امت این امت را اختیار دست راست پیغمبر خود را بر دست کرد خلافت را از معدنش بیرون کرد بد عمر
کفت حالا کر تو را خلافت بیعت کردم بد هر چیز خواهید بکوئید من کفتم شنیدم از رسول خدا کر میکفت هر تو و صاحب تو ابو بکر کر با او
و بیعت کردی مثل کناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر کفت هر چیز خواهی بکو اما مت بیعت کرد
و بنده ان شدند بانکه خلافت با و برسد من کفتم کواهی میدهم کر در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام کر بکدر از دهها بجهنم سیام
تو و نسب تو و صفت تو است کفت اینجا خواهی بکو خدا و رسول خلافت را از اهل بیتی کر شما ایشانرا کر فته بودید بغیر از خدا من کفتم
کواهی میدهم کر خضر رسول صلعم شبانه در نقیع بر این ابیقبیس عذابا احدا و لا یعذب عذابا احدا و لا یوثق وثاقا احدا کر ابن ابرد روشان است یعنی
عذاب و بند او از همه کفار شدید تر است پس عمر کفت ساکت شو خدا اصدا بابکر را ی غلام فوزندزن کند بد پس خضر امیر علیه السلام کفت ضم
میدهم تو را ای سلمان کر ساکت شوی سلمان کفت بخدا سوکند که خضر امیر علیه السلام را بسکوت امر نمیکرد هر اینه کر دوشان او را از لشده
بود و هر حدیث کر از خضر رسول صلعم در حق او و ابو بکر شنیدید بوم میکفتم چنین عمر دید کر ساکت شدم کفتند ازبرای چه ساکت شدی کفتم
او را چنین چون بود و مقدار بیعت کردند سخنی نکفتند عمر کفت ای سلمان ترا ساکت نمیشوی جنا نکد و مصاحبت بیعت کردند هیچ
نکفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشانرا زیاد از انها نیست بود ذکر کفتای عمر را پاسخ نمیکنی کفت انجنبال محمد و تعظیم ایشان
مسلط کرداند و این امت از پیش پشت از دین بر کردانند عمر کفت امین خدا لعنت کنی را کر سم در حق ایشان کند ایشانرا در خلاف حق بنود
و ایشان و شیعه ایشان مردم در این امر مبتلای بودند بود کفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول صلعم حضرت امیر علیه السلام
کفت ما در ان حق نیستیم خلاف خصوص تو و ابو بکر و زیاده پسر زن خورده عکس است عمر کفت الحال کر بیعت کردی دست از این سخن
بردار و غائله مردم بما صاحب را ضی شدند و بتو راضی نشدند کناه من چیست حضرت فرمود لیکن خدا و رسول راضی نیستند کر عمر پس نشان
باد تو را و مصاحبت را و انها کر منابعت معاونت شما کردند بعضب خدا و عذاب خواری او و ای بر تو ای پسر خطاب بعد از چه کرده و چه عذر
از برای خود و مصاحبت خود مهیا کرده ابو بکر کفت ای عمر الحال کار او بیعت کردن ما از شر فتنه او ایمن شدیم بکذار هر چه خواهد بکوید حضرت
فرمود بپرهیز رسول خدا صلعم و کفت ای ابو بکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر کفت ما را بسخن زنان چکار است و کفت او را از مسجد
بیرون کردند پس بر دیه اسلمی برخواست و کفت تو با برادر و رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و نزاد در میان قریش میشنیدم
بان صفا کر هر کس میداند یا رسول خدا نکفت بتو و ابو بکر کر بوید بسنوی علی و سلام کنید بر او و ما را در تحت فرمان شما بوسید بد
کر را مر خدا و رسول است کفت بلی ابو بکر کفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان کفت از برای اهل من پیغمبر بعد از من سخن و خلافت جمع میشود بر تو کفت
بخدا سوکند که اینرا رسول خدا نکفته است و الله کر زبان شهر کر تو امیر المؤمنین باشی من همیشه نام عمر کفت کر او را از زندان مدینه بیرون کردند
پس عمر کفت ای پسر ابو طالب خیز و بیعت کن خضر کفت او نکند چه خواهی کرد عمر کفت کردنت را میزنم خضر سه مرتبه این سخن را کفت و اینجوابرا
شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست خضر را کرفت و بی انکه خضر دست بکشاید ابو بکر دست خود را از کردن و بر دوی
دست خضر کذاشت و بر او ایستاد بن عباس چون عمر کفت کردنت را میزنم خضر فرمود بخدا سوکند ای پسر صهاك تو قادر نیستی و تو اینرا بر
وضعیفتری از انکه اینکار را تو انی کرد پس خالد ملعون برجست شمشیر کشید و کفت و الله اکر بیعت نکنی میکشم ترا خضر برخواست و کریبان
خالد را کرفت او را تکانی داد کر بر پیشت افتاد و شمشیر از دستش بر زمین افتاد کفت چون خضر را بمسجد او رند رسمان در کردنش
کردند و زنهار بکشید کر مرا بکشند و این خطا نیست کر هرمزان بموسی کفت از برای چه میکشید قوم او کوساله را پس بیرا کفتند بیعت کن
او با کرد و عمر و خالد و مغیره باجمع بکر شمشیرها از دست و کرفتند شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان کفت پس مرا کرفتند
و کردن مرا فشردند تا سلعفر کردن من بجهد بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و امیر المؤمنین علیه السلام و فا
جعفر بجبر بیعت کردیم و شکر امتناع دیکر از ظاهر بیشتر بود و چون بیعت کرد کفت ای پسر صهاك بخدا سوکند که اکر طاعتها نبود
که تو را اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتی کر شمشیر بر دست من باشد من جبرئیل را مردی نزار خوب میدانم ولیکن طاعتی چند
تو را اعانه کرده اند کر بقوت ایشان حمله ضعیفی بر عمر و غضب کرد و کفت تو صهاك را میبینی کر بیست کر من نام او را نشوانم برد صهاك
کفتند حبشی بود ارجدم عبد المطلب او زنا کار بود و زنا کرد با وجد تو یقیل پس خطاب بدو تو از اکرم و سید عبد المطلب ها کو ا بجد تو بخشید
و بعد از آن کر بر عمر بود تو غلام جد ما است پس ابو بکر دیکر باره ایشان را اصلاح کرد و دست از بکد بکر برداشتند سلیم کفت من بسلما کفتم تو با ابو بکر بیعت کردی هیچ
تکفتی سلما کفت بعد از بیعت کفتم هلاك شدم و ملعون شدم بد نافیا مت نا امید باشید چه کردم بد با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار
کردم بد و افتراق و اختلاف در امت این امت را اختیار دست راست پیغمبر خود را بر دست کرد خلافت را از معدنش بیرون کرد بد عمر
کفت حالا کر تو را خلافت بیعت کردم بد هر چیز خواهید بکوئید من کفتم شنیدم از رسول خدا کر میکفت هر تو و صاحب تو ابو بکر کر با او
و بیعت کردی مثل کناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر کفت هر چیز خواهی بکو اما مت بیعت کرد
و بنده ان شدند بانکه خلافت با و برسد من کفتم کواهی میدهم کر در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام کر بکدر از دهها بجهنم سیام
تو و نسب تو و صفت تو است کفت اینجا خواهی بکو خدا و رسول خلافت را از اهل بیتی کر شما ایشانرا کر فته بودید بغیر از خدا من کفتم
کواهی میدهم کر خضر رسول صلعم شبانه در نقیع بر این ابیقبیس عذابا احدا و لا یعذب عذابا احدا و لا یوثق وثاقا احدا کر ابن ابرد روشان است یعنی
عذاب و بند او از همه کفار شدید تر است پس عمر کفت ساکت شو خدا اصدا بابکر را ی غلام فوزندزن کند بد پس خضر امیر علیه السلام کفت ضم
میدهم تو را ای سلمان کر ساکت شوی سلمان کفت بخدا سوکند که خضر امیر علیه السلام را بسکوت امر نمیکرد هر اینه کر دوشان او را از لشده
بود و هر حدیث کر از خضر رسول صلعم در حق او و ابو بکر شنیدید بوم میکفتم چنین عمر دید کر ساکت شدم کفتند ازبرای چه ساکت شدی کفتم
او را چنین چون بود و مقدار بیعت کردند سخنی نکفتند عمر کفت ای سلمان ترا ساکت نمیشوی جنا نکد و مصاحبت بیعت کردند هیچ
نکفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشانرا زیاد از انها نیست بود ذکر کفتای عمر را پاسخ نمیکنی کفت انجنبال محمد و تعظیم ایشان

و از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند صدای آنحضرت است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس در
کرد ترا مردی و این حدیث را از طرق خاصه از حضرت صادق ع و از طرق عامه از زید ابن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر
و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد ابن سعید ابن العاص که از بنی امیه
بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم ابن التیهان و سهل ابن حنیف و عثمان ابن حنیف
و ذو الشهادتین خزیمه ابن ثابت و ابی ابن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر سر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند
میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حقتعالی فرموده است خود را بدست خود
بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر ع روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین
ترک کردی حقی که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول ص که میفرمود علی ع با حق است و حق با علی است هر سو
که میل کند و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای تو را در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا
سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت بایشان از باب نمکی در میان طعام و از باب سرمه که در چشم کشند و
… با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان نزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من
با ایشان قتال کنم و دفع ضرر ایشان را از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خدا است زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بر تو
… خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرون از موسی و امت من بعد از من با تو بمنزله هرون
و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد
کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت رسول بعالم اعلی ملحق شد و مشغول غسل
و تکفین او شدم سوگند خوردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست حسنین ع را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل
بدر و انصار که … کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که در غایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند
از ایشان مگر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید ساکت باشید زیرا که آنچه میدانید از کینهائی که در سینه های ایشان
هست … بغض و عداوت که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت و اما همه با هم بروید بنزد او و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت
رسول شنیده اید … ایشان تا حجت بر او تمام تر شود و او را عذری نماند حال ایشان بحضرت رسالت … ملاقات کنند
… جمعه که آن شقی بر منبر نبی صلی الله علیه و آله بالا رفت همه بدور منبر او جمع شدند و اول کسی از مهاجران سخن گفت
خالد ابن سعید بود … از بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای
گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستیکه علی ع امیر المؤمنین است بعد از من و خلیفه من است در میان
شما باین وصیت کرده مرا پروردگار من اگر حفظ نکنید وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام
خود و مضطرب شود بر شما امر دین شما و بد اشرار شما والی شما خواهند شد بدرستیکه اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر
امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره
من و بهره کاملی از مرافقت من قرار ده که بان دریابند نور … رستگاری آخرت را و خداوندا هر که در حق ایشان بخلافت من
کند و اهل بیت من … محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و گفت …
… قبایح اعمال … سخنان بسیار گفت در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطان است که حقتعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل
شیطان است … بانسان گفت کافر شو پس کافر شد گفت من بیزارم از تو بدرستیکه عاقبت هر دو ایشان خواهد بود که در جهنم خواهند بود
همیشه اینست جزای ستمکاران پس سلمان گفت من برخواستم و اول … گفتم کردید و نکردید ندانید چکردید پس بعربی گفت ای
ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از کی خواهی پرسید هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر خواهی
آورد در تقدیم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و از تو قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است
و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفتار او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده
… کردید عهد او را و شکستید عقدها را که رسول خدا او را بر شما امیر کرده که شما را از مدینه
بیرون برد که این فتنه را نکنید تا واضح شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید … و در این زودی عمر تو باخر خواهد رسید

و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا روز … بر گردن و این وبال عظیم را با خود بر بتحقیق آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما
دیدیم تو نیز دیدی و اینها ترا مانع نشد از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی
کردید و دست از قرابت رسول بر داشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و
اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید اکنون که چنین کردید هر که زور بیشتر رساند خلافت را متصرف خواهد
شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول ص فرمود که خلافت بعد از من
از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین ع پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای
فانی فروختید و سنتهای امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بر گردیدند و وبال کار خود را خواهید چشید
و جزاء اعمال خود را خواهید دید و خدا ستمکننده نیست به بندگان خود پس مقداد برخواست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که
بعد … حضرت رسول ص ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده حضرت رسول ص و امیر بود داخل کرد و او را بر شما ها
امیر کرد و این خیال بخاطر شما ها نرسد و باز دیگر شما ها را در زیر علم معلم شقاق و نفاق عمرو ابن العاص داخل کرد در غزوه ذات
السلاسل و این منافقی بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد چنین منافقی را بر شما ها امیر کرد و سایر منافقان عمرو
شما را چاوش این لشکر کرد و از چاوشی بچه کار ترقی کردی بخلافت بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب ع است حق را
باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطر تو رفته است
آنکه رسول خدا امر کرد ما ها را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او بامارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مؤمنان
و کشنده قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش و ای گروه مسلمانان
بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیشتر از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول الله بهتر
میتوانند کرد و خیر خواه تر اند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید صاحب خود را که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود
و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبکاران ندا
و گفت من شهر علم و حکمتم و علی درگاه آن شهر است هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ
امر بشما محتاج نیست با این سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید حق او را بغاصب میدهید بئس
للظالمین بدلا پس ابی ابن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است حق را باهلش رد کن و نصایح
بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا تنها قبول کرد و کسی دیگر با من نطلبید پس من
شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا ص که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشان اند امامان که بایشان اقتدا
باید کرد و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ پس ابو الهیثم برخواست و گفت شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را
بر پا داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را بر پا نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن بر پا داشت که مردم بدانند
که مولای هر کسی که پیغمبر مولای او است علی است و بسیار … سؤال کردند از آنحضرت فرمود که بگوئید که علی ولی مؤمنان است
بعد از من و خیر خواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود
در روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل ابن حنیف برخواست و بعد از حمد و صلوة گفت ای گروه قریش گواه باشید که من
گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در اینمکان یعنی در مابین قبر و منبر و دست علی را گرفته بود و میگفت ایها الناس این
علی امام شما است بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و ادا کننده دین من است و وفا کننده بعهد من و اول کسیست
و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید
از او و یاری او نکند و او را پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول ص که اهل بیت من ستاره های زمینند پس بر ایشان
تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشان اند والیان من بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو فرمود
علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت نماید با خدا و رسول او و خیانت
منمائید امانتهای خود را و حال آنکه میدانید حق را پس ابو ایوب برخواست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل
بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان آنچه را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیدید آنچه برادران ما شنیده اند

کرد در مقاماتی متعدده میگفت که اهل بیت من اطاعتان شما نیند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امر بر من و شما کاراست و کشنده
کافر است هر کار و اذا کار خدا و رسول او را و اما میکذارد و هر کار او را بار میکند خدا او را بار می میکند پس تو بر کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی
که خدا تواب رحیم است حضرت صادق ع فرمود که پس ابو بکر ساکت خاند بر منبر و نتوانست جواب بکو بد پس گفت من والی شما شدم و هنوز از شما
از شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید پس عمر گفت بر بپا شو از منبر ای امی فرزند ابو طالب که نه تو قوت سخن داری و نه
که خدا تو را بر این مقام بازداشته و الله من میخواهم تو را خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر آمد
و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و ناسزا گفتند و چون داخل مسجد شدند چون زنها دانستند که ابن خطاب ابن لیلی بالهزار کس آمد
و گفتند بنشانید بخدا سوگند که بوهاشم بطمع افتاده اند که خلافت را منصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ ابن جبل با هزار کس آمد
و ابی لشکر بیارامدند تا جمعا هزار مرد جمع شدند و پسران عمر و دیگران بایشان بیامدند تا داخل مسجد حضرت
رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن بگوید بشمشیر های خود فاز امیترسانم یا بجمعیت خود میخواهید فاز ایر کنید
پس خالد ابن سعید بر خواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیر های خود فاز امیترسانی یا بجمعیت خود میخواهید فاز ایر کنید
بخدا سوگند که شمشیر های ما تیز تر است از شمشیر های شما و ما با وجود قلت عدد از شما بشمشیر بزیر اگر جمعیت خدا در میان ما است بخدا
سوگند که اگر نه ان بود که امام ما را منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر بکشیدیم و جمعها بشکستیم تا عدد
خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر عرور مود بنشینای خالد خدا داناست سعی تو اندر زیاده بدن تو را جزای نیکو خواهد داد پس او بنشست و سلمان
بر خواست و گفت الله اکبر الله اکبر بشنیدم از رسول خدا ص و اگر بشنیدی باشم گوشهای من کر شوند که سمعت و وعی خواهد بود که بر او
من و پسرعم من در مسجد بنشسته باشد با نفری چند از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از دشمنان اهل بیتم او را در میان خواهند گرفت از اراده
کشتن او و اصحاب او خواهند خود و من شک ندارم که شما انها باشید پس عمر بر خاست که بر او حمله کند حضرت امیر بجست و گریبان او را گرفت
و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نو نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیش شده هر اینه تو
منهزم کردی باو دشمنی که از است پس باصحاب خود خطاب بعمر و فرمود بر کرد بخدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که
بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشوکه دو برادرم موسی و هرون داخل شدند و قبیله که اصحاب موسی باو گفتند بر تو
و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمیایم و الله که داخل نخواهم شد مگر بزاجی یا تو در سوی خدا یا از برای قضیه
که بر مردم مشتبه شود و حکم بخود دان میکنم نزد برای چیزی که رسول خدا در میان امر مردم نصب کرده باشد یا نه که مردم
در حرف بگذارند بدانکه این عمل و فعلی است از انکه از طرف معتبر شیعه در این قضیه ها بله وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب
سیر و احادیث معتبره مخالف بین متفرق و اردخواهد شد و بعضی از انها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته که
در وایات در قصه ثقیفه مختلف است و انچه شیعه میکویند جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت تا انکه
او را باکراه اوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد ابن سعید و عباس عم رسول
و پسرها او و ابو سفیان ابن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت
شمشیر بزیر را بکیرید و بر سنگ بزنید شمشیرها را کرفتند بر سنگ زدند و شکستند هم زبیر را بجبر بردند تا بیعت کرد ند و کسی
بغیر از علی نماند و از برای غایت حضرت فاطمه بر در خانه او ورد ندو بعضی گفته اند که بر در ان ورد ندتا ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری
بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد گفتند هم ایشانرا بانبعضی از ایشان که با غیر علی
بیعت نمیکنیم و مثل این در کتب کرده است علی ابن عبد البر کیم مغربی و ابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که
علی بعد از وفات حضرت رسول صم میگفت که اکو چهل نفر از اصحاب عزم میبا فتم همه را میکردم ایزا نقض مرام در کتاب صفین و بسیاری
از اهل سیر نقل کرده اند و ایضا کثیر محدثین عامه و اعیان و معتبرایشان میکویند است که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت ابو بکر
تا ششماه و ملازم منزل خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه ع از دنیا رفت و عنانعالم از احت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت
رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه وفات یافت
روی مردم از او برکردید و از خانه او بیرون فتادند پس بیعت کرد و مدتی بعد چون فاطمه بعد از یکشش ماه بود **مؤلف کوید**
که از جمله غرایب است که تا امروز فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال انکه عبارت
صحیحین صریح است در انکه تا اعوام میبا فت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون مردم از او کردید مضطر شد بیعت کرد ابن ابی

الحدید ذکر کتاب ثقیفه احمد ابن عبد العزیز جوهری که بسوسنه او را توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون ابا بکر بیعت کردند
زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد علی ع نزد میکردند و او در خانه فاطمه ع بود و مشورت میکردند در امور خود بیکدیکر و مصلحت میکردند
پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی نزد ما محبوبتر نیست از پدر تو و بعد از پدر تو
احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو و سوکند که اجتماع مردم نزد تو جمعیت کنند ما را نزد تو بسوزانم پس حضرت فاطمه ع بر در خانه رفت و ایستاد و فرمود
ای بندکان خدا سوکند که از خانه من بیرون نیائید و نصرت امیر را ترک نکنید مکر انکه بیعت کنید و بنا ابو بکر بیعت کردند و نکذاشتند
احدی از اهل بیت او اهل سوابق را مکر انکه بازند و پسر انت بدر خانه ایشان رفتند و خواستند که ایشان را جمع کنند از برای قتال با مضاحبان
رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مکر چهار نفر یا پنج نفر او را فراموش نکنم از همه چیز را فراموش نمیکنم که نابایدم کفتن در وقتی که میخواست تو را از خانه بدر اورد کرا کر چهل نفر همراه ما قسم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر و یارانش
از کتاب جوهری و ابن کره ماست که سلمان و ابو ذر و انصار میخواستند بعد از رسوم با علی بیعت کنند و سلمان کفت که اختیار از دست
کردید که با نصاف ندادید ما خطا کردید که بعد از من که علی باشد ندادید و بر و انید بکو کفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید
و اکر با ایشان میدادید و کر بر شما اختلاف نمیکردند و بر فاهیت نمیکردند کانی نمیکردید و ایضا جوهری و ابن کره ماست از ابی الاسود
که غضبکی دند مرا بی حیدا زنها جران در بیعت ابو بکر و بغضب امد علی و زبیر در داخل خانه فاطمه شدند با ضلاح بین عمر امد با کوهی
کر یکی از انها اسید ابن حضیر بود و سلمه ابن سلامه بن وقش بود و ناد زدو ایشان را اخذ اسوکند دادند که نکردو هیچ او زدند و شمشیر ها
علی و زبیر را کرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون اورد و کشید تا بیعت کردند پس ابو بکر ایشان را خطبه
خواند و عذر خواست از زدم که بیعت من امری بود فلته و اقعشد و بی تامل و خدا از شر ان نکاهداشت و نمیسید که فتنه بشود و بخدا
سوکند که من هیچ رو زحرص بر خلافت نداشتم و امر بزا بر کردن مرا ندانستند که من طاقت ندارم و از دست من بر نمیاید و میخواستم که تو
ترین مردم بجای من بهمیود و از این معقوله عذرها خواستم و مهاجر ا قبول کردند و در و ایت بکو کفته است که ثابت بن قیس بن
شماس نزد ما بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند بو ایت بکر عبد الرحمن ابن عوف نیز با انها بود و محمد سلمه نیز با انها همراه بود و اسید
ابن حضیر از شکست و بازار کتاب جوهری از سلمه ابن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی ع و زبیر با کوهی از بنی هاشم
در خانه فاطمه بودند پس عمر امد بسوی ایشان و کفت بخدا ای که جانم در دست و سست بیرون بیائید بسوی بیعت یا خانه را با شما
میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون امد مردی از انصار بر کرفت با زبار ابر لیید و شمشیر از دست بر افتاد و ابو بکر بر منبر
صدا زد که شمشیر او را بسنک بزنید و بشکنید بسنک زدند و شکستند پس ابو بکر کفت بکذارید بخدا سوکند که دروازه ها را بر شما
کشاده است که دروازه دیکر است که سعد ابن ابی وقاص نا ایشان بود و در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی
بیعت کنند و عمر امد که اتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون امد و خواست فاطمه ع بیرون امد میکوید و فریاد میکرد و با زبر کوهی
روایت کرده است که از عبد الله ابن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر کفت بجواب بعضی شما از بجوابی که عبد الله الحسن کفت
در وقتی که از حال ابن و کیع از او سوال کردند کفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و خبر بپیغمبر مرسل بود و مردم غضب ابو بکر را بر
دو نفر از انها بودند تا نیز غضب الهی از برای غضب او ایضا جوهری از امام محمد باقر ع روایت کرده است که ابن عباس کفت از عمر پرسیدم
که کفت صاحبتا و لای ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا مکر انکه نزد شیدم او را و ندیدم کفتم کدام است نها کفت نزد شیدم از کی سال او
و محبت و با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید کفته است اما امتناع علی از بیعت ابو بکر تا انکار او را بعنف بیرون اوردند باضطراب
که مذکور شد محدثین و ارباب سیر و تواریخ روایت کرده اند و شیخ ابو بکر احمد جوهری در ابن باب از رجال حدیث نقل کرده و هم نقل کرده اند
و ما مونند و غیر و نیز نقل کرده اند که احصانمیتوانمود و ایضا روایت کرده جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل ابن مجاهد از شعبی
که ابو بکر بعمر کفت کجا است خالد ابن ولید کفت خاضر است ابو بکر کفت هرو برو بدو علی و زبیر را بیاور بدتا بیعت کنند پس عمر
داخل خانه شد و خالد بر در خانه بود ایستاد عمر زبیر کفت این شمشیر چیست کفت اینها را مهیا کرده ام برای بیعت علی ع و در خانه اجماع
بسیار بودند نا مقدد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زبیر سنکی کرد در خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را
کرفت و بخانه بند و بیرون اورد و بدست خالد داد و با خالد اجماعت بسیار بودند که ابو بکر بعد و نشسته بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر

گفت بخیر و بیعت کن حضرت استماع نمود دست حضرت را کرفت و کشید مدتست خالد را دوست داری و با منافقان هجو او ورد زبان میکشید انها را تعنیف شدید مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند بحضرت فاطمه بنات النبی از بنی هاشم و غیرایشان بیرون امدند و صدای و لوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابو بکر را گفت خوش زود غارت ورید بخانه اهل بیت رسول خدا بخذا سوکند کنا او حرف نخواهم زد تا خدا را املاقان کم و چون علی و زبیر بیعت کردند ابن قنفذ و دستش ابو بکر امد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه را دشنام شد ابن ابی الحدید بعد از انکه ابن روایت را نقل کرده ما میکوئیم راست کفتند راست است که صحیح نزد من است که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و صحبت کرد کدام نها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب از جمله کناهان صغیره بود و مرتکب شدند و لیکن ان نبود که او را کافر میدانند و دعا بر جرم او بکنند ابن ابی الحدید کفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استا خود میخواندم انجا بر اکه هبة ابن اسود نیز حوالهٔ هوج نقیب خبر رسول الله کرد و او نرسید و نزد از شکمش سقط شد و با بر سینهٔ حضرت رسول صلعم در روز فتح مکه خون و اوساخ دهان بر او انداخت نقیب کفت همکاه رسول خدا ام خواهد با مباح کرد از برای من سایند نقیب کفت من اینرا نمیپسندم و مباح نمیکردم لکن کسی را که فاطمه نرنجاند و فرزند او اهلاک کرد ابن ابی الحدید کفت نقیب کفتم که من اینرا از تو روایت میکنم که فاطمه را نرنجانید و فرزندش محسن نام از او ساقط شد و نفیه کرد و کفت صحیح و بطلان نمیدهیم بلکه از من روایت میکرد که من در اینباب توقف دارم و نه از ابن ابی الحدید و ابن بیعت ثقیفه را همان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد جریر طبری که معتمد بر من و موثق بین است روایت کرده است که عمر امد با اسید حضیر و سلمة ابن اسلم و جماعتی بدر خانه علی و کفت بیرون ایا نه و الا خانه بر شما میسوزانم و ابن خانه در کنار عزاز نزد سلمة روایت کرده است که کفت من از انها بودم که با عمر هیزم بر میداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم و قتی که علی و اصحاب از امتناع نمودند از بیعت و عمر فاطمه کفت بیرون کو هر که در این خانه است و الا میسوزانم خانه را با هر که در اینخانه است و در اوقت علی عم و فاطمه و حسنین و جماعتی از صحابه در اخانه بودند فاطمه کفت با خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی کفت بلی و الله تا بیرون ایند و بیعت کنند ابن عبد ربه کوید از مشاهیر ثقات است کفته است که علی ع و عباس در خانه فاطمه ع نشسته بودند ابو بکر بعمر کفت که با کند از امد با ابتا قال لکن عمر انتبری برداشت و امد که خانه را بسوزاند فاطمه کفت ای پسر خطاب امده خانه مرا بسوزانی کفت بلی باز ابن ابی الحدید بقصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از انچه سابقا ذکر کردیم نحو بیان کرده است تا انجا که کفته است بنو هاشم در خانه علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود ابو بکر و عمر و جمعی دیکر بر در خانه امدند عمر هیزم طلبید و کفت بخدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می ایید یا خانه را با هر که در اوست میسوزانم کفتند فاطمه در اینخانه است کفت هر چند که او باشد میسوزانم پس هیزم بیاوردند و بیعت کردند مکر علی که کفت سوکند یاد کرده ام که تا او را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و کفت من فوق محیا تو و بد کردار تر از شما ندیده ام جنازهٔ رسول خدا را در میان ما کذاشتید و بکار و مصلحت خود متوجه کار خلافت شدید پدرم غدیر خم ابو بکر را امد کفت علی را که تخلف و بیعت کرده است چنین در خانه میکذارد ابو بکر قنفذ را کفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و کفت خلیفهٔ رسول الله ترا امیطلبد حضرت کفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چه اخبار او زود ابو بکر را امیر المومنین ترا امیطلبد چه ابن زود کفت سبحان الله بر او دعوی میکند که از او نشنیده چه قنفذ ابن را سالها او را در بازار ابو بکر دیده پس عمر بر خاست و جمعی با خود برداشت بدر خانه فاطمه ع امد و در را کوبید چون حضرت فاطمه ع صدای ایشان را شنید کوش بدر نشد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدا کریه الحضرت را شنیدند کریان بر کشتند و نزد بیت بوکریستند و بعضی شکافته و بعضی های ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی فاند تا علی را و او و دو پسر ابو بکر را بسیار بیرون بیاورند و کفتند بیعت کن کفت اکر نکنم چه خواهید کرد کفتند بخدا سوکند کردن ترا امیزنیم علی کفت پس بخدا و برادر رسول خدا بلی و برادر رسول خدا ابو بکر سکوت بود و سخن نمیکفت عمر کفت با ابو بکر کردن زدن او چرا امر نمیکنی کفت من او را کواه نمیکیرم بر ناقاطمه و علی و او و سنت پس علی ع نزد مرقد مطهر حضرت رسول صلعم رفت و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی پس عمر با ابو بکر کفت که نه با ابو بکر با خانه فاطمه کرو او را بغضب اوریم چون امد و در خضت طلبید فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بحضرت امیر ع امد و استدعا کردند که او در خضت طلبد حضرت امیر از حضرت فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و چون بدر رفت و حضرت اندا خشند و چون داخل شد حضرت فاطمه روی از ایشان کردانید بجانب بوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر کفت ای جلیله رسول خدا من مقصر نبودم و ابن سخنان را از خود نمیکویم بلکه کاشکی ده کاشکی صد کس بودند مردم من بسیار بودند و بعد از وفات و بعد از انکه ما را کمان داری که من ترا شناسم حق ترا از تو و میراث ترا از حضرت رسول صلعم نشناسم ای دختر رسول خدا صلعم خدا کواه کرده ام انبیا میراث ندارند یا ما میراث نکذارند صدق است فاطمه کفت کدام حدیث از رسول خدا نقل کنم با اقرار میکنید کفتند بلی و هو کنا سمعنا هم شما را بخدا کرد انیدند بدا از انحضرت که کفت رضای فاطمه رضای منست و سخط فاطمه سخط منست هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که را راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کرده است و هر که بخشم او در فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم اورده کفتند بلی ایشانرا شنیدیم از رسول خدا فاطمه کفت پس من خدا و ملائکه را کواه میکیرم شما مرا بخشم او رنجانید و مرا خوشنود نکردانیدید و اکر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد با او و ابو بکر کفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو یا فاطمه پس ابو بکر از انقدر کریست چون نفس بزد بود هلاک شود فاطمه کفت بخدا که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر کفت من ترا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس کریان بیرون امد ابو بکر یا مردم کفت شما را میرک میکذارم خود خوشحال میخوابید و مرا با بخال میکذارید مرا حاجتی نیست بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا کفتند ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستهتم نمیشود بدون تو و اکر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابو بکر کفت اکر نفوس این بود را نکه میبینم که عروق اسلام سست شود هر اینه بکشتی پا بیعت شما نمیخواهیدم و دیکر از فاطمه پس علی ع بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد و بعد از یکدو هفته و پنج شب نمانده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در اینها تعصب است و اینکه کرده اند که چون ابو بکر علی را از برای بیعت طلبید قبول نکرد عمر اهل و اشتر او را که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه را در خانه یافت و ملاقات کرد و کفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی کفت اری و این قوی تر است از انچه پدر تو اورده است پس علی امد بیعت کرد و ابراهیم ابن سعد الثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر ع بیعت با ابو بکر نکرد

کردو ایشانرا قبول نکردند و کفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اکر پدر عم تو پیش از این سخن را میکفت ما از او و پدر تو عدول نمیکردیم علی کفت من سخن رسول خدا را مرده در خانه میکذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت میامدم فاطمه کفت انچه علی کرد خوب کرد و انها کاری کردند که خدا جزای ایشانرا خواهد داد محمد بن مسلم ابن قتیبه که از اعاظم علما و موثقین عامه است قصهٔ ثقیفه را در تاریخ خود بنحوی که کذشت مبسوط تر از ان و ابتر کرده است تا انکه کفته است چون خبر بابو بکر رسید که بنی تخلف از بیعت کرده اند و در خانهٔ علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و انها را طلبید چون ایا کردند با عمر هیزم طلبید و کفت بخدائی که جان عمر در دست اوست و سنت یا بیرون می ایید یا خانه را با هر که در اوست میسوزانم مردم کفتند فاطمه در اینخانه است کفت هر چند که او باشد میسوزانم پس هیزم بیاوردند و بیعت کردند مکو علی که کفت سوکند یاد کرده ام که تا او را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و کفت من فوق محیا تو و بد کردار تر از شما ندیده ام جنازهٔ رسول خدا را در میان ما کذاشتید و بکار و مصلحت خود متوجه غاصبت خلافت شدید پدرم غدیر خم ابو بکر را امد کفت علی را که تخلف و بیعت کرده است چنین در خانه میکذارد ابو بکر قنفذ را کفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و کفت خلیفهٔ رسول الله ترا امیطلبد حضرت کفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چه اخبار او زود ابو بکر را امیر المومنین ترا امیطلبد چه ابن زود کفت سبحان الله بر او دعوی میکند که از او نشنیده چه قنفذ ابن را سالها او را در بازار ابو بکر دیده پس عمر بر خاست و جمعی با خود برداشت بدر خانه فاطمه ع امد و در را کوبید چون حضرت فاطمه ع صدای ایشان را شنید کوش بدر نشد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدا کریه الحضرت را شنیدند کریان بر کشتند و نزد بیت بوکریستند و بعضی شکافته و بعضی های ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی فاند تا علی را و او و دو پسر ابو بکر را بسیار بیرون بیاورند و کفتند بیعت کن کفت اکر نکنم چه خواهید کرد کفتند بخدا سوکند کردن ترا امیزنیم علی کفت پس بخدا و برادر رسول خدا بلی و برادر رسول خدا ابو بکر سکوت بود و سخن نمیکفت عمر کفت با ابو بکر کردن زدن او چرا امر نمیکنی کفت من او را کواه نمیکیرم بر ناقاطمه و علی و او و سنت پس علی ع نزد مرقد مطهر حضرت رسول صلعم رفت و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی پس عمر با ابو بکر کفت که نه با ابو بکر با خانه فاطمه کرو او را بغضب اوریم چون امد و در خضت طلبید فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بحضرت امیر ع امد و استدعا کردند که او در خضت طلبد حضرت امیر از حضرت فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و چون بدر رفت و حضرت اندا خشند و چون داخل شد حضرت فاطمه روی از ایشان کردانید بجانب بوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر کفت ای جلیله رسول خدا من مقصر نبودم و این سخنان را از خود نمیکویم بلکه کاشکی ده کاشکی صد کس بودند مردم من بسیار بودند و بعد از وفات و بعد از انکه ما را کمان داری که من ترا شناسم حق ترا از تو و میراث ترا از حضرت رسول صلعم نشناسم ای دختر رسول خدا صلعم خدا کواه کرده ام انبیا میراث ندارند یا ما میراث نکذارند صدق است فاطمه کفت که من حدیثی از رسول خدا نقل کنم با اقرار میکنید کفتند بلی و هو کنا سمعنا هم شما را بخدا کرد انیدند بدا از انحضرت که کفت رضای فاطمه رضای منست و سخط فاطمه سخط منست هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که را راضی کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کرده است و هر که بخشم او در فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم اورده کفتند بلی ایشانرا شنیدیم از رسول خدا فاطمه کفت پس من خدا و ملائکه را کواه میکیرم شما مرا بخشم او رنجانید و مرا خوشنود نکردانیدید و اکر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد با او و ابو بکر کفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو یا فاطمه پس ابو بکر از انقدر کریست چون نفس بزد بود هلاک شود فاطمه کفت بخدا که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر کفت من ترا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس کریان بیرون امد ابو بکر یا مردم کفت شما را میرک میکذارم خود خوشحال میخوابید و مرا با بخال میکذارید مرا حاجتی نیست بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا کفتند ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستهتم نمیشود بدون تو و اکر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابو بکر کفت اکر نفوس این بود را نکه میبینم که عروق اسلام سست شود هر اینه بکشتی پا بیعت شما نمیخواهیدم و دیکر از فاطمه پس علی ع بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد و بعد از یکدو هفته و پنج شب نمانده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در اینها تعصب است و اینکه کرده اند که چون ابو بکر علی را از برای بیعت طلبید قبول نکرد عمر اهل و اشتر او را که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه را در خانه یافت و ملاقات کرد و کفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی کفت اری و این قوی تر است از انچه پدر تو اورده است پس علی امد بیعت کرد و ابراهیم ابن سعد الثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر ع بیعت با ابو بکر نکرد

تا آنکه دید که دود از خانه‌اش بلند شد ایضاً بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را
فرستاد و گفت بیاور او را با نهایت عنف و شدت چون او را آورد گذشت میان ایشان سخنی پس علی بعمر گفت که بدوش شیری را که نصفش
از تو باشد بخدا سوگند که حرص تو بر این نیست مگر آنکه فردا تو را بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت
کرده است که بیعت نکرد علی ع مگر بعد از شش ماه و جرات نمی‌نمودند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه و ایضاً ابراهیم روایت
کرده است که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند ما بیعت نکنیم ما بیعت نمیکنیم مگر با آنکه حضرت رسول با بریده
گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر فرمود که ایشان مرا مخیر کردند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و میان آنکه
بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین بر نگردند و ایضاً از عدی بن
حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس رقت نکردم رحم نکردم که بر علی کردم در وقتیکه گریبان او را کشیدند و نزد ابوبکر آوردند و ابوبکر
با او گفت بیعت کن علی ع گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را میبرم پس علی ع سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش
پس دست را نگشود و بلند نکرد و باین بیعت راضی شد **مؤلف گوید** که ای طالب حق بیقین بدانکه دلیل عمده مخالفان
بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و تعریف کرده اجماع را
که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور دین در یکوقت و در این اجماع سخن بسیار است **اول** آنکه در تحقق
خود چنانکه خلاف در این مسئله کرده‌اند **دوم** آنکه تحقیق چنین امری ممکن است یا محال **سیم** بر تقدیر امکان آیا متحقق شده
است و امری تا حال **چهارم** آنکه بر تقدیر تحقق دلیل بر حجیت میشود یانه **پنجم** آنکه بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که بحد تواتر
برسد یانه و در هر یک از اینها اشاعره منازعه بسیار کرده‌اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع اینها
خواهد بود و اینها که باین موافق‌اند نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و باز خلاف کرده‌اند
در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده‌اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده‌اند در آنکه
اجماع مذهبهای حجت است یا مستند میباید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده‌اند قیاس فقهیست که میل کرده‌اند
ریاست بر دین و دنیا از نماز و آن بوجوه بسیار باطل است **وجه اول** آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه
اثبات کرده‌اند که نماز او بفرموده حضرت رسول نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با ضعف تکیه بر حضرت امیر
یا عباس یا فضل بن عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه
روایت کرده است که حضرت رسول ص در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول ص و مردم
نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او **دوم** آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت و ظاهریه اهل سنت و جمهور
معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن قائم نموده‌اند **سیم** بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علتی در اصل
بوده باشد و فرع مشابه اصل باشد در آن علت و در اینجا مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که امامت نماز از بهر که
نیکوکار و بدکردار جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و نسب و شرایط دیگر شرط میدانند و ایضاً امامت
جماعت ملک مراست دین دار علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور و عیب در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست
در امور دین و دنیا است از علم بسیار و شرایط بسیار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در گل
میماندند و استعانت از حضرت امیر و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از اهل اعتبار گفتند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار
کرده چرا ما او را برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده‌اند
امامت را بحکومت عامه بر دین و دنیا و ایضاً اگر این دلیل امامت بودی چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند در سقیفه …
اگر قیاس باشد در مسائل فروع حجت است نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع امور معارضه میکنیم بخلیفه کردن حضرت
رسول حضرت امیر را در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد و هرگاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه در جمیع بلاد خواهد
بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این قویتر از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت در دین و دنیا بود بخلاف امامت نماز **چهارم**
آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقاً با ابوبکر
بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل
بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه

با او موافقت

با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد معلوم نیست بیعت بخت
نصر و شداد و عمرو و مسیلمه کذاب با این سوابق نشده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر
المؤمنین ع بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت
هرگز داخل نشدند چنانچه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که
رسول خدا از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عام نمودند و تخلف کردند
از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضاً عبد البر و ابن حجر در کتاب اصابه گفته‌اند که سعد با هیچ
یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند برای آنکه قوم او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه
او و چون خلافت بعمر رسید روزی او را دید گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو و سعد گفت حرام است بودن
من در شهری که تو امیر آن باشی و از مدینه بشام رفت و قبیله بسیار در نواحی دمشق است و هر هفته نزد جماعتی میبود روزی
از قبیله بقبیله دیگر میرفت یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته که سعد بیعت
نکرد با ابوبکر و رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ
گفته که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن اسلم بکشتن سعد هر یک تیری انداختند بر او و کشته شد پس بوهم انداختند
که او را جن کشته‌اند و این شعر مشهور را بر زبان جن وضع کرده‌اند و تظلم امیرالمؤمنین ع تا آخر حیاتش متواتر است و اینجا مختصر در جواب
معاویه نوشته صبر بحسب و آنکه باختیار خود بیعت نکرد **ششم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق
آن چرا در این مدت بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند
و ایضاً دانستی که اکثر ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده‌اند اتفاق اهل زمان بر یک امر در یکوقت زیرا که اگر در یکوقت نباشد ممکن است
که منعقد نشود زیرا موافق اخوان رای بر کردی یک باشد پس اجماع نباشد عمر و ابوبکر چه قایل میکند و از جمله غرایب است که اکثر متاخرین
ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده‌اند که متمسک باجماع چنین رسوائی
موجب فضیحت است از اجماع برداشته‌اند و گفته‌اند هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع
جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیل بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت
امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کرده‌اند بهمین در امامت
مثل عقد عمر برای امامت ابوبکر و عقد عبد الرحمن برای عثمان و شرط نکردند اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع
امت و علماء شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق کرده‌اند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح
مقاصد گفته اگر دلیل خلافت ابوبکر چیست اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد توقفی بود چنانکه روایت
کرده‌اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت آیا راضی شدید که فرزند از عبد مناف و راضی شدیم که قیم و والی شما باشد پر میکنم
مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتب مخالفان مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و فرستاد
ابوبکر و عمر و ابوعبیده را بسوی علی ع و رسالت لطیفی است که ثقات بسندها بسیار نقل کرده‌اند مشتمل است بر سخنهای
بسیار از جانبین و اندکی غلظتی از عمر روایت کرده‌اند که چون علی آمد بیعت کرد و چون برخواست گفت که خدا شما را دور
امری که مرا از ذکر کرد و شما را یاد کرد … و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد شد بر خلافت ابوبکر …
خودش و بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای غافل متدین نظر کن که شیطان لعین فضلا
ایشان را چگونه مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته‌اند خود را ببلای بدتر گرفتار کرده‌اند باین مثابه که کسی …
بگیرد و خود را بکیفیت نداند هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت کدام است از اخبار سقیفه معلوم است که بنای
بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود
او را خلیفه کند از کجا معلوم شد هرگاه باعتبار علم بیعت جماعت متحقق شود عدم انکار چون معلوم میشود و هرگاه ایشان
بیعت یک شخص را کافی میدانستند و تحقق اجماع امامت چرا امت معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چند … بلکه
میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفا به بیعت آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است
که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع …

بیت جدا ست باعتبار احکام متواتر انی تارک فیکم الثقلین در حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدة تعصب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح دل منست و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و ائمه از فرزندان او امینهای پروردگار منند و بیمانی اند کشیده شده میان او و میان خلق او و هر که پیمان خدا زیر پا بنهد و ایشان را بخفت خلاف کند ذمه خدا از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و عجبا از انکه جمعی از فضلا باد عوای علم و فطانت و انصاف و دیانت کف نفاق بر ایشان نمایند و بحقوق ایشان بر خلق باطاعة عامه خلق با انکه بدلیل شخصی ناکسی بیعت کند هر چند عامه اهل ضلال و علم و صلاح در کفر او متفق باشند و اکثر بکتب صحاح شهادت دهند که در زمان عمر می نماز عمر میطپید شهادت دشمن را قبول نمیکنند و در حق امامت بدیهی تر اند و با این سبب بدلیل و امید عنید ذاکرند فوان مجید را بر پای ان کرده اند خلیفة خدا و حجة الاطاعة خلق میدانند اکر میخواهی در قیامت بنا بر مضمون یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی رو در وبال او و شریک او و با شی لخبادری جهنما مرا نکه هر کاه با حادیث سابقه و افراد مشاهیر علما عامه معلوم شد که در زمان حیات که افلش شش ماهست نواع بر وعیا حضرت امیر و ابو بکر و عمر در خلافت و اخضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را بسبب بخود و سستم میدانستند باید قابل شوند بانکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قابل شوند بانکه در این مدت بر باطل بود و خلافت امام خود بود و از روی غضب انکار امامت امام خود میکرد پس یکی از ایشان باید که اهلیت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحة این حدیث که حضرت رسول صم فرموده که خوبا علیست و علی با حق است و حق با او میکردد هر جا که بکردد و غزالی از ان تعصب در کتاب احیا العلوم کفته است که هر کز صاحب بصیرتی در علم از امثال بخطا نداده در هیچ امری و در جمیع صحاح اصول خود ذکر و روایت کرده اند که علی ع بعد از پیغمبر بیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امتست چنانکه زمخشری کفته است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از یحیی ابن سعید حنبلی نقل کرده است که من حاضر بودم نزد اسمعیل ابن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی از مذاهب اهل کوفه طلب داشت و نزد اسمعیل امد اسمعیل از او پرسید باعز خود چیزی طلب خود را از او کرفتی کفت نزد شدم از او کرفتن طلب خود را از او بکیر حال بنی امیه و سب صحابه بر علانیه بخوبی و بیمی کرفتن طلب خود را فراموش کردم اسمعیل کفت نها چه کناه دارند الله کناه را نه و انکشتو و جرئت ندارد ایشان را بر این فضیحتها مکر صاحب امر بود کفت صاحب امر کیست کفت علی ع امر دارد و ی استبعادا کفتا و ایشان را جرات بر این امر داده است اسمعیل کفت بلی و الله امر کرد کفت اکر علی ع محق بود در این امر پس ما جرات عظمی با مامت ابو بکر و عمر داشته باشیم و اکر مبطل بود کجا او را امام ظاهر روا کفت هیهات اسمعیل ابن علی را بشنید برجست و کفش بوشید و کفت خدا لعنت کند اسمعیل را لولا ذاکر جواب اینهمسئله را داند و داخل خانه شد یعنی هر کاه ذاهل کفر شقاق و نفاق بیقین بداند که اجماع عمده رجال ایشان بر خلاف ای خود ظاهر شده است و اجماع که مستند ایشان است اثبات نمیکند عمدا تستحق ع امامت انها را بلکه کفر و نفاق ایشان را بر ما معلوم شد باخبار ما و ایشان که عرضه سوختن خانه اهل بیت بر سالت ص نمود با مر ابو بکر با بوصای او و انخانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در انخانه بودند و استخفاف و تهدید بدعای ایشان نمود و ایشان را بحشم او زدند بلکه ایشان زدند تا انکه اولا مسقط محفوفه بقبر ابن جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه نوشانیدند بلکه ناز نانه و در و سر شکم شریفه او زدند تا انکه او را مجروح کردند و فرزندان او سقط و از ایشان اورده او زدند تا فرق و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابن که حضرت رسول ص فرموده است تو از دختران عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ص و آسیه زن فرعون و باز از ترمذی از جمیع ابن عمیر روایت کرده است که کفت با عمه ام نزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوبتر بود نسبوی رسول خدا ص کفت فاطمه ع کفت از مردان کی محبوبتر بود نسبوی او کفت شوهرش و از بودن او نیز اینهمه نوا روایت کرده اند و در جمیع صحاح ایشان حدیث بقدر ین شهاب روایت کرده است که حضرت رسول ص فرموده که فاطمه پاره تن منست هر که او را رنجه کند و هر که او را بغضب اندازد مرا بغضب اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرموده فاطمه بهترین زنان بهشت منست و بروایت عایشه بهترین زنان عالمیان است با زنان ابن امت و ابتر بروایت مذکور غایشه روایت کرده است که کفت هیچ کس را که شبیه تر باشد بسوال خدا از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و بحضرت میامد الحضرت برو میخواست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول ص بعلی و فاطمه و حسنین ع کفت من با هر که

با هر که شما با او بجنکید و صلح با هر که شما با او صلح کنید و با ازترمذی روایت کرده است از حذیفه که کفت شما در زمان خود بده که بروم بخدمت رسول خدا و شما را مغرر با الخضرت بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای شما و بین خدمت الحضرت رفتم و شما را مغرر کردم حضرت را اکرام و بجای فارغ شد از بی الحضرت روانه شدم بخوصدا مرا شنید کفت حذیفه کفتم بلی کفت چه حاجت داری خدا ترا و شما را مغرر تو را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بر زمین نیامده بود و از پروردکار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه علیها بضعه من زنان اهل بهشت است و حسن و حسین ع سیدان جوانان اهل بهشتند و بشارت روایت کرده است که حضرت فرموده که حذیفه برای شما نقل کند تصدیق او بکنید و بعد از رسول خدا ص روایت کرده است که حسن و حسین و کوشوان عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و موطا روایت کرده است از براء که دیدم رسول خدا ص حسن ابن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میکفت خدا وندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست بدار و از جمیع صحاح روایت کرده است از ابن عمر که حضرت رسول ص حسن و حسین ع را بدید کفت خدا وندا من ایشان را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از حضرت رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبتر است کفت حسن و حسین و میکفت بفاطمه که بطلب زنهای من و پسرها ایشان را بسوی من بفرست و میکفت و ایضا از ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول ص دست ذکر دن امام حسن کرد و کفت خدا وندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار او را و هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز بهمضمون تو ایضا روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول ص حسن و حسین را بزانهای خود نشانیده بود و میکفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خدا وندا من اینها را دوست میدارم تو ایشانرا دوست دار و دوستان ایشان را نیز و ایضا ترمذی روایت کرده که حضرت رسول ص فرموده که حسنین ع از منند و من از حسینم خدا وند دوست دار کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی از اسباط و ایضا ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول ص که حسنین و سیدا مهر جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که حسنین در دنیا و آخرت فرزندان منند و احادیث صحاح اهل اینباد در این باب بسیار است که ذکر همه آنها موجب تطویل است و از مواردی که حضرت امیر ع ایذاء حضرت رسولست و ایذاء رسول ایذای خداست و خدا بتعالی فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده پس معلوم شد که آنها که ایشان را دشمن میدارند ملعونند در دنیا و اخرت و محارب خدا و رسولند و اهل کفر و شقاق و نفاقند چکونه ضلالت ظاهر نباشد چه امر مضیقه عظمی و داهیه کبری که در غصب فدک از ابو بکر و عمر اهل بیت سالک واضح شد و اول از طرق شیعه مجمل انرا روایت میکنم و بعد از ان کتب معتبره مخالفان موید بدان را ایراد مینمایم نا معلوم شود که قضایای این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیه فاطمه الفاء است که چون ابو بکر غصب خلافت حضرت امیر نمود و از مهاجران و انصار بجز بیعت قوم کاری نکرد طمع کرد و فدک را که اهل بیت بکبر کرمیاد از بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند چون شنید که هر کاه فرات و فضیلت و نصر خدا و رسول با ایشان باشد چه جای که عمت میل منافقان از ایشان بجانب انظالمان شود ان خواهد بود که دست ایشان از ما تهی نباشد انکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف کردند و هر کاه فیلسوف از مال تهی باشد ممکن است که بعضی از نرم بسوی ایشان مایل کردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد و با این سبب در اول حال در دو فیلسوف صحیفه ملعونه را مبنی و شنند این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند که ذاکره انبیا میراث نمیکذارند هر چه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بنصرف حضرت رسول ص در آمده بود و زنها که چون فرخ خبیر بر دست حضرت امیر ع جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی ان دانستند که با مقاومت انحضرت نتوانند و با ما دند و جنک تسلیم کردند و با ان کوهیچ نازلشد که چون جنک کردند بعد از ان با پیغامبر نازلشد و آتِ ذَا الْقُرْبٰی حَقَّهٗ یعنی بده بخویشان خود حق او را و انحضرت از جبرئیل پرسید کرد ا الفربی کیست و حق او چیست کفت ذا الفربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت فدک را با مر خدا بفاطمه ذاکر انرا و وزنهاده او نباشد و فرمود که اینها بجنک کرفته نشده و مخصوص ملکست و با مر خدا بتو دادم بکیر اینها را از تو و فرزندان تو ست تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی بر او قرار کرفت فرستاده و وکلاء حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن باب بوبه و شیخ طوسی و دیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعتها از اکثر مهاجران و انصار کرفت کسی را نزد حضرت فاطمه

از فدک بیرون کرد و حضرت فاطمه ع بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث پدرم رسول خدا ص را از من و بچه جهة وکیل مرا از فدک
بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر خدا او را بمن داده ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت ام ایمن را آورد ام ایمن گفت
ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم و با آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم نمیدانی
که حضرت رسول ص گفت ام ایمن از اهل بهشت است ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود
که حق ذی القربی را بده پس رسول ص فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر ع نیز آمد بهمین نحو گواهی داد و بروایتی
حسنین نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه نوشت در باب فدک و بفاطمه ع داد پس عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر
گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی ع برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و فاطمه
گریان شد و بیرون رفت و در روایتی دیگر حضرت امیر نیز نزد ابوبکر آمد در وقتیکه مهاجر و انصار نزد او مجتمع بودند و گفت ای ابوبکر
چرا منع کردی فاطمه را از میراثیکه از رسول خدا ص باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول ص او مالک و متصرف بود
ابوبکر گفت این فیء همه مسلمانانست اگر فاطمه شهود بگذراند که رسول خدا باو داده و مخصوص او کرده است باو میدهیم
والا او را در آن حقی نیست حضرت امیر ع گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود
پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند و بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از که گواهی خواهی
گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدک از فاطمه گواهی طلبیدی با آنکه در دست او بود در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف
بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج
با تو نداریم اگر گواهان عادل گواهی دهند والا او و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی
فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق
غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند که العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی
کرد ابوبکر گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت
چرا فرمود زیرا که رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه رد کردی حکم خدا و حکم
رسول را که فدک را بفاطمه داده بود و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی
داد که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را از او گرفتی که غنیمه مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است
و قسم بر مدعی علیه رد کردی قول رسول خدا را و برعکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد و گفتند
تصدیق سخن حضرت امیر کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه ع بمسجد آمد طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت
روزگار و جفای منافقان غدار و بعد از آن ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید گفت دیدی امروز
علی با ما چکرد اگر بار دیگر در مجلسی چنین معارضه با ما میکند کار ما را بر هم میزند درین چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آنست
که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از کی می آید عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم
گفت هر چه میخواهید بدارید اگر چه بقتل علی ع باشد گفتند ما همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت
در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردن او را بزن گفت چنین باشد
اسما بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان خالص اهل بیت بود این سخنان را شنید و نتوانست علانیه
این سخن را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی ع و فاطمه ع و سلام مرا بایشان برسان و در دم در این آیه را بخوان که مؤمن آل
فرعون بموسی پیغام کرد ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند درباب
تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیر خواهانم و اسما گفت اگر منفطن نشوند پس مکرر بخوان پس جاریه آمد
و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیر ع فرمود که خاتون خود را سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد اراده ایشان بعمل آید
و بروایتی دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند پس ناکثان و قاسطان و مارقان که جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر ع برخاست و مهیای
نماز شد بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنهائی بعمل آورد و خالد بن ولید شمشیر بسته در پهلوی
ایشان چون ابوبکر بتشهد نشست از اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه گمان کردند مردم که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد بسوی

خالد

خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد
چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردن ترا بزنم حضرت فرمود آیا میکردی گفت بلی بخدا سوگند که اگر پیش از سلام
منع نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدای کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را
بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و گریبان عمر را گرفت و کشید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر
الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتریم و کم عددتریم و داخل خانه خود شد و بروایتی دیگر در نماز صبح بود و
تشهد را طول داد و فکر میکرد تا نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایتی ابوذر حضرت خالد را با انگشت سبابه و میانین گرفت
و فشاری داد او نعره زد نزدیک بود که جانش بلب رسد و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت
پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر یک [illegible]
که خالد را خلاص کن حضرت نگاه نمیکرد بایشان و میکوبید که او از زمین بر نمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کن عباس آمد بحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان حضرت از آن سنگدل دست برداشت عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و
در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر ع بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار و آنرا
درج نموده چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید خواست فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از برای تو اسباب خلافت
صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی که در جنگها گردنکشان عرب برای تو ذلیل کردیم و فکر
او نمیدانی که علی ابن ابی طالب است که بر هر کار قریش را کشته است و سلسله‌ها از آن [illegible]
هند باو بر ما مکن ابوبکر گفت بعمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افسونها بردار بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من کند
بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنها است
و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل
عرب را کینها در دل دارند که اگر اینها نبود فی الحال خلافت با او برگشته بود آیا فراموش کردی روز احد که همه گریختیم و او تنها
شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بخاک هلاک انداخت و بعد از آن خالد را محرور و تا او متعرض ما نشود متعرض او
مشو مولف گوید اگرچه اکثر سنیان خواسته‌اند که عزم ابوبکر را بقتل امیر المومنین ع اخفا کنند و صریحا در اکثر کتب خود روایت
نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و از قرینه واضحست که صدور آن از نیات شنیعه
در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسید که آیا حقیقت قصه خالد امر ابوبکر و عمر
او را بقتل علی ابوجعفر گفت گروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد
ابوحنیفه و از او سوال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید جایز است بیرون رفتن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث نوعی
گفت جایز است چنانچه ابوبکر گفت آنچه گفت پس گفت چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت بتو نبایست که از این سوال کنی او مکرر پرسید
زفر گفت بیرون کنید او را که از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود پس ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی نقیب گفت
من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه
و حسن بن صالح ابن حی و ابوبکر ابن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع دیگر از فقها عامه روایت کرده است و گفته از سفیان
و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در اینکه ابوبکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل مدینه گفتند قصوری
ندارد که از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردی را بکشند چون علی که مردم را از بیعت ابوبکر منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و بعضی
هم از ترس شناعت علت این عمل روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن
پیش از سلام گفتن یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد
از آن نقل کرده است که کسی از ابویوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود ابویوسف جواب
نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است والله که اگر علی راضی ببیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش هم شهادت
میدهند که رسول خدا فرمود که علی از اهل جنت است پس چگونه در روضین از این بیشتر عیبی باشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر
علی ببیعت راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطل کردن
اشقیا برای عذر گفته‌اند و از اخفای سایر جماعت علما سخن گفتن را علم قطعی هم میرسد که سبب این چنین امر شنیعی بوده است

که از خوف و فضیحه اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتوانند کرد که کسیکه امر مقبل حسین بزرگواری نماید قابل بخلافت و امامت دارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثیکه از طرق عامه بر غصب فدک واقع شده است از انجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه است که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتوانند شد و ابن ابی الحدید که از اعظم علمای عامه است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر بعثمان بن حنیف نوشته

فصل اول

در انچه وارد شده است که از اخبار و سیر که از دهها تمامی اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و اوثان ایشان و جمیع انچه را اثبات میکنیم در این فصل از کتاب یقینا بوکر احمد بن عبد الرحمن جوهری میدانند و این ابوبکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الاوراق ثقه و صاحب رغبت که شمار کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او مصنفان و غیر مصنفان او را و این به سند ابن حنبل روایت کرده است و سید بن طاوس از طریق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچند بن سند روایت کرده است و این اثیر در نهایه اکثر الفاظ را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی را انکار نمیتواند کرد و خطبه ایست اموالانی لمت و قریب بده جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از ان که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمائیم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر انکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را بر سر کرد و روانه شد تا اکره هی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش می پیچید از حیا و وقار و شرم از رفتار حضرت رسالت علیه و علیها السلام هیچ فرق نمیتوان است کرد تا در مسجد بنزد ابوبکر لعین امد و او در میان کره هی از مهاجر و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوز کشید که خروش از مردم بر خواست و صدای گریه زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثناء الهی کرد بنحویکه همگی حیران شدند پس درود و سلام بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای ان حضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس خفقانی روح مقدس او را قبض کرد از روی الاف و رحمت و عبرت کردار رحمت و اخرت را از برای او پسندید و از زیب دنیا او را اجتبا نمود بملاقات انکه ابرار و خوشنود پروردگار عقار و مجاورین خدا و ندجبار صلوات فرستند بر پدرم که پیغمبر او و امین او و سفیر او و برگزیده او و مستر از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب خود باهل مجلس فرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر و نواهی خدا شید و حاملان دین و وحی او و پندگیرندگان خدا و نده شد و خدا شما را امین کرده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید خدا را عهدی در میان شما هست که فوق عهد است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت او بند پس مقابل قرآن را بالغ و خود ذکر و علل اوامر و نواهی حقنعم را بیان کرد پس از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در انچه بان شما را امر کرده است یا نهی از ان کرده است پس بدستی که بمنبر سندار خدا مکرما پر گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میگویم انچه میکنم در ان نجاوز از حد و عدل از حق نمینمایم پس انرا خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسول مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او عنایت شما و حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان رحیم بود اگر کذب او را ثابت دارید و دیده منت نپوشید شما و من دختر او یم مرد ان شما و برادر او پدر عزیز منش مرد ان شما و چه بناکوبزرگواری است که این نسبتها را با و دادم پس رسالت خدا را بشمار سانید و بنوبت خود را ظاهر کرده اند با مشرکان طوبق معارضه رسول داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و بتهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را بر بیع بی در بیع شکافت و راه حجت بر ایشان بست بحکمه و موعظه نیکو و جمعیتهای ایشان را پراکنده کرد تا صبح دین از ظلمت شب کفر و ضلالت طالع گردید و چهره دین بجمال احوال زیور و جمال تمام نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند تا عوت شیطان و راه زنان دین را لال گشتند و از زلال اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق گشوده شد و کلمه خلاص تمام و دین اسلام عام گردید و شما ای بقیه کفره و شرار بر کنار گودال اجهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس ربشما طمع نمیتوانست داشت و پای نزدیک بر سر تکبر شما نمیگذاشت و هلاک و استیصال شما را اشتر از اب خوردن و اتش بودن می پنداشت بنعمتهای مزوج بیوند و سر کین شتر را میکوبید و پوست بر بالک درخت را قوت میکردید و بهانه مذلت و خواری بر میبریدید و میترسیدند که در شما از دو در شما بر اینند پس حقتعالی شما را از این همه اللهمد لتها یکه نجات داد و بعد از ان که از ارها کشتید و نیلهای گوناگون و بزرگ مبذول گردید و بعد از ان از انکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که اتش حربی افروخته حقنعم اتش ان را با لطف

خود فرو نشانید هر بار که شجاعی از شیطان ظاهر شد با فتنه عظیمی از مشرکان هوکشود برادر دش علی ذا در کام اژدهای اتش و از جنگ رو نگردانید تا فرو جرات ایشان را با مال قدم شجاعت خود کوبانید و سرهای ایشان را در زیر پاهای خود بند و اتش فتنه ایشان را با اب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعب افکند در اعلاء دین حقنعم و اهتمام مبهود و امر خدا و ترویج ملت بود بر سلوک خدا و ازا و جدا نمیشد هیچ حال و سید اولیای خدا بود و دامن برزده بود در طاعت خدا و خیر خواه خلق بود در ایمشفقهما نکند و در تحصیل رضای خدا و دین الله شما در دفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد امنی متنعم بودید و از برای منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه میفرمودید و چون جنگجو و مبارز حاضر بکر بودید در هنگام قتال ثبات بدل شما زاده میکرد چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانه پیغمبر اختیار کرد و او را از نکاه بر کندن کافران مرظاهر شده در سینهها شما اخاذ کفر و شقاق و هو بدا کردید و شما اثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جاهلیت در بعضی از دلها مدتها کمان کرانها بسته بودند و پیدا شد کمزمانی چند که از همه کس ذلیل تر بودند و شرار اهل ضلال و بصدا امد و محو لان را مدد و عرصهها شما و شبطان سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و بدکه همه استخبار او کردید و چشم بر غرور دنیا دوختید و گفت رخیر بند سبکبار و رهنما شید و شما از انعضب او بر اهل خود بدکه عصبیت کنید پس بشره بکری داغ ملکت کذا شنیدید یعنی خلافت کحوض بکری بر بنای خود کردید و حوض بکر بر اینخانه خود بردید هنوز از عهد پیغمبر شما فدک زنده بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید بدکه از فتنه نرسیدیم در عبر فتنه افتاده بدد و جهنم محیط است بکافران همانا چه در واست از شما تدبیر امر امت و چگونه بشما درست میشود امر ملک و شبطان شما را بکدام جانب میبرد و حال انکه کتاب خدا در میان شما است امر ان ظاهر است و احکام ان واضح است و نشانهای او پیدا است و اوامر و نواهی ان لاینحل و هو بدا است ندا خیتید انرا بر پشت سر خود یا رغبت بغیر ان نمیدارید بدل بئس للظالمین بدلا حکمی که مخالف باشد و حقنعم بفرمایند که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و در اخرت از زیانکاران خواهد بود پس تقدیر کرد بدکه خلافت باطل خود را بر وحکم کرد بدا نکاه شروع کرد بدا فرو خش انش فتنها و پیدا کردن بدعتها هر صدائی که از شبطان کراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انرا در دین حق افزود نشانید بدو سنتهای پیغمبر کوبنده را محو کردید و بر شما ظاهر است حق من مکر و حیله میخواهید که اثار دین را محو کنید و اهنشر هستهٔ میخواهید و لباس دینرا کنوا ز شریعت زایل کنید و کینهای قدیمی را فراموش کنید و دلهای اهل بیت او تدارک کنید و مناصبه میکنیم بر بعضی از شما مانند کسیکه بکارد و نیزه او را زیان ناره کند و جاده مذاکره نا شنوا و ای حال انها انند کمان میکنند کرا از پدر خود میراث نمیبرم پس ایه را خواند که مفهوم ش اینست یا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای کروهیکه صاحب یقین اند یا نمیدانند حقیقت سر را بلکه ذاتند بنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند افتاب تابان ای کروهها جران یا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه مرا با در کتاب خدا که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب فتر انی بر خدا بسته یا با عمد اترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پشت خود میاندازید پس را که میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و از انجمله حکایت زکریا انجا که گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء یعنی پروردگارا مرا بخش و لیتی که میراث ببرد از من و از ال یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولا بندد بعضی در کتاب خدا پس حضرت بایات میراث را که حقتعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میکوید مرا بهره و میراثی نیست زیدم و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست یا مخصوص کرده است خدا شما را بایات میراث و منع کرده است پدرم از انها بر من و میکوید من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و یا این سبب من از او میراث نمیبرم یا شما را نا زیده بعام و خاص فرمان از پدرم و پسر عم چون فاطمه بدکه ان منافقان صدگاه بر نیامده خطا کرد یا بوبکر که بگیرند فدک را امروز بر میخاضه و منازعی ما در روز حشر نزد اله ملاقات کنند و در مقام حساب از تو سوال کنند پس بنکو حاکمی که اینست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت و در قیامت زیان کار خواهید شد و ندامت فایده ندارد و هر خبر را قراری کاهی هست و بعد از این خواهید دانست ان کرکیست انکه می اید بسوا و عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب با نصار نمود و کفتای کروه شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در کر فتن خصم میکنید و این چه تغافلیست در ستمیکه در حق شما میرود و نمیابید یا بایدم که رسول خدا است نکفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش در عایت کنند خوش رود راضی بید عتها شدید و دست از حمایت پیغمبر خود بر داشتید حال انکه طائف اینحرمان را طلب میکنم زاریدن شما را و فوت بر یاری شما و اکر میکوید که محمد فوت شد این مطلبی بود که ان از اسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و سنارها اسبان تیره کردید

وحرمتها ضایع شد و ازان عظیم‌تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب نمیشود که شما از دین برگردید حضرت
رسولی که کذشت سنت پیش از او رسولان یا اکر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید کشت و هرکه از دین برکردد بخدا هیچ
ضرر بهیچ‌کس نمیرساند و بزودی خواهد داد حضرتعالی جزای شکر کنندکان را ای فرزندان فبله یا باسم میراث بدست ما از من بکیرند
شما بینید و شنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحهٔ کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما این نصرت خود دعوت کنم
اجابت ننمایید تا ثمرهٔ آنرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانکی و معروف بودید بصلاح
و فرزانکی یا قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها بقتلها کشیدید هرلشکر یکه میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم برنمیداشتید
تا آنکه حضرتعالی ببرکت شما اسبای سلاح بکردش و رود و خبرات بام نجات یافتید و آتش کفر و ضلالت و نظام دین محکم شد اکنون چرا
حیران شده اید بعد از بینا و مشرف شده اید بعد از ایمان پس اینرا خواهند که مضمون این بیت که ابا مقاتله نمیکنید باکروهیکه
نکث عهد کرده اند از دین برکشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند اینان در اول حال ابتداء قتال باشما کردند یا شما
از ایشان پس خدا سزاوار است بانکه از او بترسید اکر ایمان دارید دیده اید که اینجنان در انمنافقان اثری نکرده فرمود که می بینم که بجا
نعم و راحت مبدل کرده اید و کسیرا که خواست بخلافت دور کرده اید و از شدت برراحت مایل کردیده اید و انحصار علم دین در کاوی
شما کرده بودند زدهان بیرون افکنید بدین اکر کافر شوید شما و هرکه در زمین است خدائی بنیاز است از عالمیان و میداند که عذر
خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینهٔ من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت بر شما تمام کرده در
قیامت عذری نداشته باشید پس بکیرید و بدهید حوض را باعار ابدی و بغضب خدا و عقاب دوزخ اخذ نمی‌یابند و میدانند انچه میکنند
و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازکشت ایشان بکجا خواهد بود و من بخدا نکه کفار مینمود شما را از عذاب شدید نمی
بکنند انچه میخواهید ما میکنیم انچه حق میدانیم شما منتظر باشید و ما انتظار میکشیم روزیرا که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر کفت ای
دختر رسول خدا بدرستیکه تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را کاه نسبت بید
بد دست نزد زنان دیکر و برادر شوهرت نزد زنان دیکر او را اختیار کرد و بر هر خویشی او را یاری او نمود در هر امر عظیمی و دوستی
دارد شما را مکر هر کاه تمنکدود شمن بمیدارد مکر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزهٔ رسول بید و بنکان و بر کزیدکان و راه
نمایان مائید پیروی خیر و سعادت و جنت و نوبتی بر کزیدکان زنان و دختر بهترین پیغمبران راست کوئی در کفتار خود سبقت ادبی
بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیکرداند بخدا سوکند که من از رای رسول خدا نجاوز و نکرده ام و انچه کرده ام
باذن او کرده ام و خدا را کواه میکیرم که شنیدم از رسول خدا که کفت ما کروه انبیا میراث نمیکذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار
و نیست میراث ما مکر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و انچه طعمهٔ ما است ولی مرا خلافت بعد از ما در ان حکم میکند بحکم خود و من چنانرا
حکم کردم که انچه تواند ما طالب میکنید فرمان سپاس و اسلحه شوکه مسلمانان با کفار قتال کنند و اینرا با نفاق مسلمانان کرده ام و در
در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه ندارم انچه خواهی بکیر تو سیدهٔ امت پدر خوکی و شجرهٔ طیبهٔ از
برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما ذر اموال مسلمانان مخالفت کفتن ترا
نمیتوانم کرد حضرت فرمود سبحان الله هرکز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیرو آیات و سوره‌ای میبود آیا باطل
مکری که میکنید افتراء بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیوة
او اینک کتاب خدا حاکم عادل بیننا میان ما و شما میراث پیغمبر و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و
اناث در کتاب الهی مرتب بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امر بر شما پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر انچه وصف
میکنید پس ابوبکر کفت خدا راست کفته و رسول خدا راست کفته و تو کرد خانواده‌ای راست میکوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت
و رهبری و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق کفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند
ایشان بکردن من اند اختند خلافت را و با نفاق ایشان کوفتم انچه کوفتم از برای خود نکوفتم و ایشان کواه منند پس حضرت فاطمه
بار دیکر بمردم خطاب کرد کرد ای کروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میپرید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا
بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما زاه خمرا از دلهای شما بسته است و کوشها و چشمهای شما را کرفته
است و کورتها و چشمهای شما را کرفته است و بد تا ویلی کرده اید و بدترین امور داه نمائی نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار
نموده اید و بزودی بار شر اکران و عاقبت خسران خواهید یافت در وقتیکه پرده از پیش دیدها کشوده شود و عذابها که

در مکمن غیب است نزد شما هویدا کردد و ظاهر شود و از برای شما از پروردکار انچه کمان نداشته باشید در انوقت زیانکار میشوند
اهل بطالت و ضلالت کی بجانب مرقد منور حضرت رسالت رو کرده اند و شعری چند از زبر و در خوانده که مضمون آنها اینست
بعد از زفتن تو فتنه‌ها بسیار و نمودکه اکر تو میبودی آنها روی نمینمود و ما بی تو کلستانیم بی باران سرو برکش همه پژمرده از سموم
جفای بدکاران کواه حال ما باش و دل ما را بخار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبری را از زحمت قریب و متزلزلی بود بغیر از ما ظاهر کردند
مردانی چند کینهای سینهای خود را چون زهری در خاک پنهان شده کردند برما کروهی و سبک شمردند حق ما را چون
ندیدند ما را بر خاستند کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان کرباد و روشنی نابینم بر تو نازل میشد از جانب
کتاب جبرئیل با یات قرآن مونس تو بود پس تو نا پیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را امیر دیده میبافت چون رفتی
و جمال خود را از ما بپوشیدی ما مبتلا شدیم ببلا اینکه قبیح اند و هنائی از خلایق بمثل ان مبتلا نشده بودند از عجم و نه از عرب پس حضرت
فاطمه بجانب خانه برکردید و حضرت امیر انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف فرازکرفت از زوجی مصلحی خطاهای شجاعانه
درشت باسید و صبا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خاتمان در خانه کز بخنده و بعد از انکه شجاعان دهر را
بر خاک هلاک افکنده مغلوب این نامردان کردیده اینک پسر او بخافه نظلم و جبر خشیده بدیدار معیشت فوز انام را از من میکیرد
و با واز بلند با من مخاصمه و لجاج میکنند و اعضای مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها پوشیده
اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه ناوکی و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و خشمناک برکشتم خود را ذلیل کردی و روکرد دست از سطوت
خود برداشتی کوکان مبلند و میرنند و توانجای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر
صبح و شامی محل اعتماد من مردها و ومن نشسته شکایت من بسوی منست و مخاصمه من بسوی پروردکار منست خدایا و قوهٔ
تو از همه بیشتر است عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و
الم خود را فرو نشان ای دختر برکزیدهٔ عالمیان وای بانمانده ذریهٔ پیغمبری من سستی در امر دین خود نکردم و انچه جانب خدا مامور
بودم بعمل آوردم و انچه مقدور بود از طلب حق خود دران تقصیر نکردم روکردانی تو و اولاد تو اخذ اضغانست و انکه کفیل امر تست
مامولست و انچه حضرتعالی مهتا کرده است را خرت بهتر است از انچه این اشقیاء از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن
حضرت فاطمه کفت خدا بس است مرا و نیکو وکیلیست از برای من و ساکت شده و لب کوبیده را بنهفام مخفی بعضی از امور صبر و راست
اول دفع شبهه چند که ممکن است در خاطرها خطور کند اکر کسی کوید که اعتراض حضرت فاطمه با حضرت امیر علیه السلام با وجود عصمت هردو
چه صورت دارد جواب کوئیم اینکه اعتراض محمول بر مصلحت است از برای انکه مردم بدانند که حضرت امیر علیه السلام در امر خلافت برضای خود
نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در زمان بسیاری از معاندان با حضرت رسول شده و عرض میدادند و نادیب میکرد است
و از این قبیل است انچه از حضرت موسی صادر شد در وقتیکه بسوی قوم برکشت و ایشان عبادت کوساله کرده بودند الواح و سر او را کرفت
و ما نند عتابیکه حضرتعالی با حضرت هارون خواهد کرد که ایا تو کفتی بمردم که مرا و مادر مرا دوست بدارید و انکه مرا دشمن بدارید
و مثل این بسیار است اکر کویند که اینها الغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شد و خطبه خواند منافات با
تقدس و تنزه و زهد او نداشت و کمال معرفت حضرت را زیاد میکند و وجه جواب میتوان کفت اولا انکه حق مخصوص حضرت نبوت را از سلب
بکند دوما ایشان بکذارد بلکه ائمهٔ اعلام و اولاد کرام حضرت تا روز قیامت دران شریک بودند و مسامحه در این امر موجب
تضییع حقوق انها میشد و بر حضرت واجب بود که بقدر قوه در رد عدل تضییع حقوق ایشان سعی نماید دیکر انکه غرض حضرت
محض استرداد فدک نبود بلکه عمدهٔ غرض اظهار کفر و نفاق ان اعدای دین مبین بود که مردم ایشانرا بشناسند و بشوبلاف ایشان
فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و برغایبان تا روز قیامت برای شیعیا حجت بوده باشد چنانچه حضرت در اخر خطبه
اشعار بیان فرمود که با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد کفتم انچه کفتم برای انکه حجت اتمام کنم و همچنین منازعهٔ حضرت
امیر علیه السلام با ان متقلبان در باب خلافت و در کمدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت کردن چنانکه کذشت نه از جهه محبت دنیا
و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد اجماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود و دیکر بیان کفتار ابوبکر و عمر از اخبار یکه
در انواقعه ها بلد وارد شده است بحدیکه میتوان کفت اول انکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر
لدود منافق ظالم و غاصب و عاجی میدانستند در این واقعه نه زنان دوبزرکوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عناد نام میدانستند

وقف
وقف خاص صحیح شرعی

یکی از این دو فرقه باید محق باشند با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود
و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از طاعت سلطان بیرون
رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت
فاطمه از ابوبکر راضی نشده و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قایل باشد باید که قایل
شود که سیده نساء عالمیان و کسیکه او را خدا از هر رجسی پاک کردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ
ملحد و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابی داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سوال
کرد از ابوبکر که قسمت کند از برای او میراثش را از انچه رسول خدا مانده است و از انچه خدا باو بر کردانده است از انفال پس ابو
بکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیدهیم انچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین
بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از انچه خدا بحضرت
رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی
و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی از اینها را روایت کرده اند و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه
روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را مجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابو
بکر گفت که والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله که بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از
برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس
بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر و احدی از بنی هاشم در حیات
فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید که با خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب باشد
یا حضرت امیر با عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین علامت کفر و
نفاق است و کدام عداوت شدید تر میباشد از انچه در اینواقعه و غیر آن نسبت بانجناب کردند حتی انکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه
جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه فاطمه را شنید در باب فدک بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست
بهر سخنی این ارزوها کجا بود در عهد رسول خدا نبود این قصه از روباهیست که دم او گواهش بود و ملازم جمیع فتنها است
میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید از ضعیفان و یاری میخواهد از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او
زنان زناکار بود و اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن
رسیده است سخنان سفیهان شما و من سزاوار ترم که زبان نگاه دارم تا کسی مستحق ان نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه بر
گشت ابن ابی الحدید گفته است که من بنقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایها را باکی داشت نقیب گفت کنایه نیست صریحست مراد
علی ابن ابیطالب است من تعجب کردم و گفتم این سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هرچه میخواست گفت و میکرد و چون دید که
انصار از جا بر امدند ترسید که ایشان اعانت حضرت امیر نمایند بتهدید ایشان را ساکت و ساکن کردانید و نقیب گفت که ام طحال زن زنا
کاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند مؤلف گوید ای طالب حق در اینخبر تامل کن و انصاف بده که کسیکه نسبت بسید اوصیا و
پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب این مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان
این قسم سخنان گوید با اهلبیت خلافت دارد از اسلام بهره میدارد و هم انکه تکذیب حضرت فاطمه نمود با ثبوت عصمت انحضرت بنص
قول خدا و رسولش چنانچه در تحقیق ایه تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود فاطمه پاره تن منست
پس هر که او را بغضب اورد مرا بغضب اورده است و مرا ازار کرده است هر که او را ازار دهد چنانکه گذشت و این دلیل عصمت انحضرتست
زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامه حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در ان معصیت رضای خدا و رسول
نخواهد بود و اگر گویند که مراد انست که ازار کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت موجب
خوشحالی حضرت رسولست جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا اگر این مراد باشد فرقی میان انحضرت و
ساير مسلمانان نخواهد بود و در اینکلام مدحی و تشریفی برای انحضرت نخواهد بود و باتفاق اینکلام در مقام مدح و اختصاص
وارد شده است و ایضا تفریع ان بر پاره تن انحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریکند و

ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید هرگز
گمراه نمیشوید و در مشکوه و غیر ان از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است
هر که در ان سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از ان هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسنین
از اهل بیت انحضرتند پس هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار
از ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان کبیره و صغیره معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد
سیم انچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر از امیراث باشد محض کذب و افترا بود بچند جهت اول انکه مخالف ایات کریمه است در میراث
بردن حضرت یحیی از ذکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبریست جواب گوئیم که این باطل است بچند وجه اول انکه بحسب لغت و
عرف میراث که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا انکه در ایه قران است که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او
راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال
مناسب دارند به پیغمبری و علم چرا که بایشان نرسد و خوف داشته باشد از انکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد در مال
ممکن است که داند مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهه مضایقه داشته باشد و هم چنین مخالف میراث بردن سلیمان است
از داود بوجوهیکه مذکور شد و ایضا مخالف ایات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد و این
میراث و در کتب مشهوره ایشان در باب فرایض اینرا ذکر کرده اند دویم انکه ابوبکر شهادتیکه بر روایت داده است متضمن جر نفع
و منهم است در این باب از چند جهت یکی انکه میخواست این اموال در تصرف او باشد که بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند
چنانکه در جامع الاصول روایت کرده از ابی الطفیل که فاطمه امد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر کرد و ابوبکر گفت شنیدم از
پیغمبر که میگفت هرگاه خدا پیغمبر را طعمه بدهد بعد از ان کسیست که قیام بامر خلافت نماید بعد از او دیگر انکه از قراین مظنون بلکه معلوم
بود که میخواست اهل بیت را ضعیف گرداند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با و نتوانند کرد و همین از برای
تهمت کافیست و این اقوی است از جهتیکه ابوبکر لعین رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر
که میگویند تصدیق او کرده اند همه شریک در ان صدقه بوده اند و به عداوت اهل بیت معروف بوده اند و تهمت در ایشان نیز
ظاهر بود دویم انکه از اخبار متواتره معلوم است که امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در
صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا فرمود که ما
میراث نداریم انچه میماند از ما صدقه است پس او را دروغگو و مکار و خاین و گناه کار دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع
حقم حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکر مرا دروغگو و خاین و گناهکار دانستید خدا میداند که من راستگو و نیکو
کار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت
کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با ایه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که مکرر گذشت و هم چنین
انکار کردن حضرت فاطمه حقیت این روایت را حجت قاطعه است بر بطلان ان سیم انکه اگر این حدیث حق بود بایست که حضرت رسول این حکم
بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و بعلی که وصی و معدن علم او بود این حکم را بفهماند تا انکه از ردکردن او دعوی ناحق بکند
هیچ عاقلی تجویز نمیکند که سیده نساء عالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و جمیع
مهاجرین و انصار بیاید و این عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بکند بدعوی و مردم را تحریص و
تحریک بر قتال او بفرماید و این باعث ان شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را ظالم و غاصب دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را
لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امر میفرمود و بعد از وفات فاطمه کی
منازعه با عباس میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت با انکه هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسالت
صلی الله علیه و اله تجویز این مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر و خود و پاره تن
خود نمینماید پس این برهان قاطع است بر انکه اینحدیث محض افترا و کذب بوده چهارم از شواهد کذب این حدیث انستکه عادت ناس جاری
شده است بر انکه امریکه خلاف معهود و متعارف بین الناس است باشد بسیار روایت کنند و این معلوم است که سنت میراث در
جمیع اعصار از زمان ادم تا خاتم جاری بوده است و هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام تمام
دارند بضبط احوال انبیا و سیرت ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده که

امر عظیمی خلاف معتادی در پیچ کتابی از کتب انبیا از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر بر ننهاده باد و وسه منافق
ابوبکر بر این امر غریب مطلع شده و بکبار در این امر در عصر از اعصار سابقه نزاعی نشده که بان تقریب در تواریخ امم سابقه
نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان یا اسلحهٔ فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص داده اند یا او تخریص کند
که ثیاب فلان پیغمبر همین سینه پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر انها را فرا گرفته
اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و این از صحاح ایشان ظاهر میشود کسیکه این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که
مالک بن اوس نهر بصدد یا او کرد و این قول را انادر میدانند و در کتب صحاح استدلال کرده اند بر انکه بر و ایت یک صحابی عمل
میتوان کرد با نکه بر و ایت ابوبکر تنها این حدیث عمل کرده اند امار و ایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند
نزد او در میراث او شهادت طلبیدند از طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابی وقاص و ایشان از نهر بان شهادت دادند
و تمام شدن چنین بود و لیکن خدا شاهد است که امیر المؤمنین او را بی ثابت کرد و این نهر بدانش جاری شد
و مطلبش طعمه قتل الخضرت بود چنانکه در شورش و طعن ششم است که چون خلافت معطوف با بوبکر مستقر شد خالد بن ولید
را فرستاد بسوی قبیلهٔ بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب انکه حضرت رسول مالک ابن نویره را فرستاده بود که زکوة انها
جمع کند و چون خبر وفات الخضرت باو رسید دست از زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت
کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سبب ان بود که مالک از حضرت رسول سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در
ضمن تنها اصوتین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد بعلی چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیلهٔ بنی تمیم امد بسوی مدینه و
ابوبکر را بر منبر رسول خدا دید پیش امد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برد و حال انکه رسول خدا علی را وصی خود کرد و اینرا امر کرد مرا
بموالات او ابوبکر امر کرد او را از مسجد بیرون کنند فقد و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت
من این نیستم از انکه ذکر کارهای خانه اند از ذکر اصلاح تو انکرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در خانه شب زفجاش
جماعت کرد و اباب بر عامه خاندان ابن اثیر در کامل و غیر او و ابو بکر کرده اند که چون خالد وارد قبیلهٔ مالک شد اینان اذان گفتند و نماز
کردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند چون شب شد اما غدر از خالد ظاهر شد اینان احتیاط کردند و اسلحه با خود بر داشتند خالد
خالد گفتند اگر مسلمانید چرا اسلحه بر دارید اینان گفتند ما بنی مسلمانیم چرا اسلحه بر زمین گذاشته اید اینان اسلحه را بر بندند از
نا امام بندند پس چون اینان اسلحه را زمین گذاشتند و نشستند اینان را اسیر کردند و بستند خالد او را بفرمان داد گردن مالک را بزند
زنش گفت که مالک مرد شجاعی بود و بسیار مردان را کشته بود و بدست خود او را اسیر کرد و بستند و کشتند خالد از شنیدن این سخن
خواهش زن مالک را بخود قرار داد و در همان شب با او همبستر شد و بنوی ابوبکر برگشت و قصه را با و نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار
بلیغ کرد و سخن درشت گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب
و بر هنه با عمامه اش بسته کرده بود عمر نیزهای از سر شکستند و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمان را اینقدر کشتی و باز زنش
زنا کرده و الله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است
چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خونبهای بسیار دون امد و کنایهٔ
چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که ابوبکر خالد را شهادت میدادند که ان قوم اذان میگفتند و نماز میکردند
و بر او در مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر امد و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت تا مصالح خود را
برای اغراض نمیکنیم و بر و ایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خدا است و من مذر غلاف نمیکنم
شمشیر را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم
برای او معین کرده بودند تصرف نکرده و ضبط کرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصهٔ خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان
در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بصاحبان ایشان داد و اینان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون
خالد از دعوت کشتن او در میان بود پیش عمر امد و گفت بعوض کشتن مالک مرا عزل کرد و سعد ابن عباده را منصب کرد و سعد را
چنانچه گذشت و عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون مالک امد و گفت بوعده وفا کن و خالد را
بکش گفت من بخلاف تو بحضرت رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسلم فرا بنزد ابوبکر
اوردند فاذر محمد ابن جعفر ذر انها بود چون چشمش بضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت

که منتظمن امور مسلمین است تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است قتل و قابل خلافت نیست و اگر کویند که خلافت
عمر مبنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که فتح کند ذر ان باحیله و ان مکر یکه او داشت جواب کوئیم که چون امر خلافت در
سلطنت و مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که با این سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرات
اعتراض بر او نداشت و میرسد که خلافت بعد از او با امیر المؤمنین عمر برسد این سخن را گفت که انها را ابتر بندد تو نه پیر شوی شوم
اوجاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از حافظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است اگر عمر بمیرد من با علی
بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما گفته
است که اگر امیر المؤمنین بمیرد خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید با نکه بیعت ابوبکر فلته و بی خبر شد بهم
و تمام شدن چنین بود و لیکن خدا شر انرا دفع کرد پس معلوم شد که امیر المؤمنین او را بی ثابت کرد و این هر دو با نفاق و شهادت داده اند
و مطلبش طعمه قتل الخضرت بود چنانکه در حکم خدا و رسول کرد و در حق فاطمه و اهلبیت ع ان بود که منع کرد حق ذی القربی را از انها
را فرستاد بسوی قبیلهٔ بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب انکه حضرت رسول مالک ابن نویره را فرستاده بود که زکوة انها
جمع کند و چون خبر وفات الخضرت باو رسید دست از زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت
کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سبب ان بود که مالک از حضرت رسول سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در
ضمن تنها اصوتین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد بعلی چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیلهٔ بنی تمیم امد بسوی مدینه و
ابوبکر را بر منبر رسول خدا دید پیش امد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برد و حال انکه رسول خدا علی را وصی خود کرد و اینرا امر کرد مرا
بموالات او ابوبکر امر کرد او را از مسجد بیرون کنند فقد و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت
من این نیستم از انکه ذکر کارهای خانه اند از ذکر اصلاح تو انکرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در خانه شب زفجاش
جماعت کرد و اباب بر عامه خاندان ابن اثیر در کامل و غیر او و ابو بکر کرده اند که چون خالد وارد قبیلهٔ مالک شد اینان اذان گفتند و نماز
کردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند چون شب شد اما غدر از خالد ظاهر شد اینان احتیاط کردند و اسلحه با خود بر داشتند خالد
خالد گفتند اگر مسلمانید چرا اسلحه بر دارید اینان گفتند ما بنی مسلمانیم چرا اسلحه بر زمین گذاشته اید اینان اسلحه را بر بندند از
نا امام بندند پس چون اینان اسلحه را زمین گذاشتند و نشستند اینان را اسیر کردند و بستند خالد او را بفرمان داد گردن مالک را بزند
زنش گفت که مالک مرد شجاعی بود و بسیار مردان را کشته بود و بدست خود او را اسیر کرد و بستند و کشتند خالد از شنیدن این سخن
خواهش زن مالک را بخود قرار داد و در همان شب با او همبستر شد و بنوی ابوبکر برگشت و قصه را با و نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار
بلیغ کرد و سخن درشت گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب
و بر هنه با عمامه اش بسته کرده بود عمر نیزهای از سر شکستند و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمان را اینقدر کشتی و باز زنش
زنا کرده و الله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است
چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خونبهای بسیار دون امد و کنایهٔ
چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که ان قوم اذان میگفتند و نماز میکردند
و بر او در مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر امد و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت تا مصالح خود را
برای اغراض نمیکنیم و بر و ایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خدا است و من مذر غلاف نمیکنم
شمشیر را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم
برای او معین کرده بودند تصرف نکرده و ضبط کرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصهٔ خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان
در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بصاحبان ایشان داد و اینان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون
خالد از دعوت کشتن او در میان بود پیش عمر امد و گفت بعوض کشتن مالک مرا عزل کرد و سعد ابن عباده را منصب کرد و سعد را
چنانچه گذشت و عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون مالک امد و گفت بوعده وفا کن و خالد را
بکش گفت من بخلاف تو بحضرت رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسلم فرا بنزد ابوبکر
اوردند فاذر محمد ابن جعفر ذر انها بود چون چشمش بضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت

السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستاد خدا بر تو و اهل بیت تو اینها امت تو اند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران بوده و پدر و پدر و پدر و پدر
سوگند که کفایی فدا شیم بغیر انکه تخم محبت اهلبیت تو را در سینه خود کاشیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی دیدیم و پدر و پدر و پدر و پدر
و پدر و اینکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش یا مرهم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار بوحدانیت خدا داریم و رسالت تو او گفتند گناه شما انست که زکوة را نداده اید گفت اگر راست گویید مردان ما را مانده اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد برخاستند که او را بحصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مال نمیتواند شد و نیست شوهر من مگر کسیکه خبر دهد مرا که در هنگام ولادت من چه بود من که نشانه است در انبوه تو خصر امیر را حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادر تو را وضع حمل نزدیک شد گفت که خدایا وضع این حمل را بر من آسان بعد از آن اگر خواهی نگاهدار و اگر خواهی برداری چون متولد شد گفت هما شاعت بان کشوری و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفت چرا اهل الامن راضی بوگی زود باشد که ستد او لاد آدم را نکاح کند و ستدار زمی بوجود آید چون مادرت بینجهار ساله شد او را بر پاره سنگی نقش کرده در اتر همین دفن کردند و در روضه کبیر تر اسیر کردند تمام اهتمام توان بود که ان نوشته را ضبط نمائی تا انکه او را بر او بر روی خود بسنگی بعد از ان بمبالغه عثمان و دیگران لوح را کشودند بهمان عبارات که فرموده بود منقوش دیدند لیس خصر امیر را کوفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا بر او دش مدد او را بالخصوص تزویج نموده و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را ان بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را او در بند بکشتند زنش کرام تمیم دختر منهال بود و مقبل بن هبل زن او شده بود چنانچه مؤلف خود او را بر روی مالک انداخت مالک گفت وای بر شوم زن کشته شده ام مکرر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه و در تعریف اقیله ابن مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف مؤلف او را بنوافعه شنیدی بدانکه ابو بکر در انبوافعه از چند جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز شریک است اول انکه بیکناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ان عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذر نیکه از برای عمل شنیع میکوید انست که بسبب منع زکوة مرتد شدند جوابش انست که هم لشکر خالد تهمتها دادند که ایشان اقامه شهادتین نمودند و اذان کفتند و نماز کردند حال انکه خصر رسول فرمود که هر کس شهادتین بکوید و نماز کند مسلمان و ممنوع زکوة نکردند بلکه کفتند زکوة را بابو بکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم و بقتل و غارت ان عدد کثیر کما قال منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که تا و لاة اسلام منازعت ننمایند کرد و چون بر اکنده شدند خالد امد و ایشان را کرفت بعد و ممکن نیکه مذکور شد با انکه صاحب منهاج از خطائی نقل کرده است که فاتحان زکوة هر کاه با اصل دین قابل باشند کافر نیستند و بمجرد لغوی اطلاق کرده اند پس حکم کفار بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد ایشان و نسا ایشان جائز نیست و ایضا شارح و جزری بحث باغیان کفته است که ابتدا بقتل ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سؤال کند علة بغی ایشان را اکر علتی ان ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله ان از ایشان بکند و اکر شبهه باشد شبهه را دفع شبهه ایشان بکند و اکر هیچ یک از انها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت کند و اکر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که با ما باشما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اظهار ادر باب ایشان بعمل اورده باشد و از انجا عذر بغی اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اکر نه محض عصیت باشد چرا ابو بکر و دیکران با خبا متوانره نقض عهد و خدا و مخالفت نصوص انبیا و عصب حق خصر امیر عرو سیدة نسا و ردشهادت الهی و کواهی خصر رسالت پناهی بر کفار و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور ایشان کردند و عایشه معوذه و اعوان ایشان که با خصر امیر عمقاتله و محاربه نمودند و انقدر از اهل بیت طاهرین و ذریه طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حرب حربی و امثال این که بعضی کذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمینند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است و قال ابن نوبره بمحض اینکه کفته که ابو بکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نکفته که زکوة با و بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد بان اعمال قبیحه مستحق کیفر و ملامتی نبود بلکه با پاداش و مدح کنند و سبب بکویند و بعضی از ایشان که دیده اند که اینجا بعضی صورت عذر دیکر از برای او پیدا کردند و کفته اند مراد انست که کفتکو خالد نام خصر رسول را برده قال کفت صاحب شما کفته خالد کفت خصر صاحب ما حاست و صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد واو را کشت و بطلان این توجیه و جرح ظاهر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اکر واقع بود باز است خالد و بر ابو عمران عذر ابکوید ابو بکر نیز در و قتیکه عمر مبالغه در قصاص او میکرد باز است بکوید با انکه بر تقدیر و قوع این عبارت حین رد ارتداد او نیست و برای دفع حد و شبهه کافیست و بر تقدیر کرکه قاتل مرتد شاه باشد سایر قبیله چه کناه داشتند و زنان و فرزندان

واطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی بودند که اولادشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همرا و امثال کفار اسیر کردند و بکشند کی بمرد ادند تا بدون ترویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسانیدند مؤلف کوید بدانکه حال از دو شق بیرون نیست یا بانجماعت دفع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت بودند پس ابو بکر که بانجماعت کثیر از مسلمانان را بنکاه کشت و اسیر کرد و بکند کی مبتلا کرد و باعث این ناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندان اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اکر بانجماعت مرتد و مستحق انواع عقوبتها بودند پس عمر که بانجماعت کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بندة مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشانرا پس کرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم می اید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود با جمله عمر کرت دوم بر ابو بکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی انکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیکر انکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت نمود دیکر انکه ساعه فساعه قتلهای این زنان را باطل کرد و قصاص دیشان را معطل نمود و در این کار ها که عمر با او شریک بود و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است زیرا که وجه جمله اول انکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلاف قسم کرد دوم انکه بقتل شعل عباده راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکار یکی از عمر در این باب نموده از اده دینداری نبود بلکه برای ان بود که با او رجا هلیت اشنا و هم سوکند بود و الا با بنا عشر این باب ظلم خصر فاطمه و سایر اهلبیت بکار برد و از جمله عزا بیت انست که مال اعلی قوشجی در دفع تشنیع زنای خالد کفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هر زه و افترا را هیچ کس بغیر او نکفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اکر چنین بود باز در کد روغیره عمر او را تهدید سیاست میکرد و بعد از ان بکوید طعن همه ایشان است که در اخبار مستفیض بلکه متواتره از طرق عامه و خاصه شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استغفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبید و غیر ایشان روایت کرده اند که بر دار بدین شهادتین نمیدهم تا انکه خود را قابل امامت نمیداند و خصر امیر عمر از خود فاضل میداند و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو امامت شرط است کو این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اکر بدیهه بوده و ضبط خود نتوانست کردن پس شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقاله امام اباحه از است و اجازه نیست پس ابا بکر چرا کرد و اکر اجازه است عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و کفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بر من پوشانیده و حال انکه بخلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر باضطرار اجازه است پس معلوم شد که برای عثمان از انها مهمتر بوده پس فرق در یکی از این دو خلیفه البته کلام می اید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال ان محیل مکار و دقیقش که انها همه محض مکر و حیله و مواطئه با یکدیکر بوده تا مرتد ابن باطل محکم نکردند چنانچه از ان فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این همه شهرت انست که جاهل بوده با کثر احکام دین و تفاوت الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند طعن و ما در اینجا رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و امند که برادران یک کرو مادر کی باید نه تنها با مادری تنها با شد خواهی اهلبیت چنانچه از ابات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران کفته اند که اعم از ولد و لد است و از ابا بکر پرسیدند و ندانست چنانچه خاصه در خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است کفت برای خود میکویم اکر صواب باشد از خدا است و اکر خطا باشد از من و از شیطان است و خدا از ان بریست کلاله ما سوای ولد و لد است و بسیا خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مراد ش از شیطان عمر باشد و خطای یکرا نکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن کوید یا خود را در اتش مهیا داند و بر روایت دیکر اکر صواب کوید خطا کرده است و بر روایت یکر خصر رسول جمعی را دیدند که برای خود

تفسیر قرآن میکردند فرهوکه جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرکاه برای خود گویند در
کتاب الهی اختلاف بهم میرسد که رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است هرچه را اینان بگویند و هرچه را
نمیدانند بگویند که میدانند و انکار ید دوای ندانستن پرسیدند نه انهم روایات ایشانست و مخبر از بی کفایت است که عمر میگفت
کلاله فاسوا ولداست و روایت کرده است که چون او را از آن خبر دادند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسیست که فرزند ندارد تا
باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مؤلف گوید این عجبتر از آنست که شرم از حضرت رسول نکنند و سخن او را همدیگر
نسبت بدهند از ابوبکر شرم کنند از برای رعایت او و از برای خود بر گردند و اگر قول اول بی مستند بود و ای بر او که بی مستند بفهمد
کلام خدا کند و اگر مستند داشته باشد وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن ازان برگردد و انصار روایت کرده که در
وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر خضر رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در انست کلاله و
خلافت و ربا پس معلوم شد که انچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود و خواهش نفس خود میکفتند نه بی مستند و هم چنین در ربا
خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده مستند بدلیل و حجتی
نبوده اند و دلیل جهل ابوبکر همین بسنده باو و جواب انکه او را اسبوا سلاحهم میدانند و از جمله مخصوصات او مصاحف غار انحصر میدانند
در مدت بعثت انحصر زیاده از صد و چهل حدیث روایت نکرده است با انکه بسیاری از انها معلوم است که موضوعست مثل حدیث
میراث انبیا و اشباه ان و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است و در همه انکه اب که بمعنی کیاه و مرعا حیوانات
است و هرخری میداند او نمیدانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که او از او پرسیدند که کدام زمین مرا برمیدارد
و کدام آسمان بر من سایه می فکند اگر او در کتاب خدا سخن کوهی ستبر انکه در دنیا کفت بعوض دست داشت و دست چپش را
بریدند و مخبر از بی کفته است که بریدند دست چپ را و رمز نهیم اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم زنی مهر انش خود را از فرزند داده
خود خواست کفت در کلام خدا و رسول از برای جده نصیبی نمیابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد
او بسدس حکم کرد پنجم انکه اطاعت نکرد با نش سوزانیدند با انکه او توبه کرد و بعضی کفته اند در میان انش شهادتین با و از بلند
میکفت ناسوخت و قبول توبه نکردن و با نش عذاب کردن هرکز و بدعت بوده در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای
اسلام کرد و عدیی که بعضی کفته اند که او زندیق بود و بعضی از علماء کفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا که در
روایات از او و غیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث ندفع نمیشود و روایت نهی ان تعذیب با نش
نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است و ابو الحدید نیز روایت کرده است
لهذا انکه چوب انار موزن رخو شاهده کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود و انرا برای عذاب خود کرد تو قع داشت ناقض ذات
خواست و بال شنایع عمر انیز بان ضم کند و ایضا خواست فاکند با نهمک که با عمر کرده بود و با نمیدانست که بغیر عمر کسی طامع عود
حق با میر المؤمنین عم نمیتوانند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت
جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و کفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند
اما بعد انرا کفت بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش امد کفت بخوان چون خواند
ابوبکر کفت الله اکبر میرسید بکار که اکر مردم را بتغلب ستمکر مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان کفت بلی ابوبکر کفت خدا ترا جزای خیر
دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس و صیتها کرد و عمر را پس طلحه داخل شد و کفت ازخدا
بترس و عمر را بر مردم مسلط مکردان ابوبکر کفت مرا بخدا میترسانی کا کر خدا بپرسد خواهم کفت بهترین امت ترا بر ایشان خلیفه کردم و در
این تعیین چند بن خطا کرده اول انکه او را چه نسبت بود کدام و خلیفه برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که با عفا
ایشان خلیفه تعیین نکرده و نا سبی مخصص رسول بنص قرآن واجبست و دوم انکه کفت عمر بهترین امتست با انکه علی در میان امت بود و
باحادیث متواتره از بهترین امت بود چنانکه کذشت و نحو کفته است بخیرکم و علی منکم سیم انکه عثمان را چه نسبت بود که بین خصت
خلیفه ناحق تعیین کند چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل ضال بی باک بی باک بکند با بیست و اند منع و زجر کند که چرا چنین کردی
چه جای انکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب سلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی
الهی میکشید برای کامل نحو سخن نمیکفت اینجا هلان بی باک با از انحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیم بهرا برای خود تعیین
میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می اید که شفقت این امت زیاده از حضرت رسول صلعم باشد که در همه للعالمین

بودواو تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هرغافل از اطوار منافضه و اقوال متباینه میباید که در همه احوال عزم ایشان
اجرای صحیفه مهجوره و محروم کردن اهلبیت رسول خدا از خلافت بود و اقوال و افعال لیکه عامه و خاصه نقل کرده اند که در ایام حال از او ظاهر
شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیاریست و اینرساله کنجایش ذکر انها ندارد در دو بر دنیا قلیلی از بدایع و فضایح اعمال
و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب او بمنع فتن و معدان زیاده از انست که در کتب مبسوطه احصا
توانکرد فکیف اینرساله او در جمیع مطاعن ابوبکر شریکست بلکه خلافت ابوبکر شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او بقلیلی در
اینرساله اشاره مینمائیم اول کسی که در باب حدیث دوان قلم است و اشباه ان و این طعن شامل است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیرایشان
از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافی بود که در اسلام بهم رسید و بیست سی سال عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل کفته است
که اول مخالفتیکه در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلاف امتیکه در اسلام شد منع بود از کاغذ و قلم و این مضمون از جمله
متواتر انست که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی از ان انکار نکرده است و بخاری بان تصریح و هفت موضع از صحیحش بان دلالت نفاوی و مسلم
و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میانهاست که ابن عباس کفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و انقدر کریست
که اب دیده اش مثل سنکریزها اثر کرد و هر روایت بکر مانند مروارید قطرات عبرات بر کونهای روشن جاری بود کفتند کدام است روز پنجشنبه
کفت شدت درد جع و از ار رسول خدا امر بکفت کتفی بیاورید و هر روایت بکر کفت دوائی با لوح و دوائی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرکز
بعد از ان کمراه نشوید پس عمر کفت ان الرجل لیهجر یعنی هذیان میکوید و هر روایت بکر کفت رسول خدا هذیان میکوید و هر روایت بکر کفت
چه میشود اکر هذیان میکوید استفهام کنید که چه میکوید و هر روایت بکر دو بیماری بر او غالب شده است نزد ما کتاب خدا
هست بس است فاذا ابن عباس کفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و لحاظ انکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صدا ها بلند شد
بعضی کفتند کفته رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی کفتند کفته عمر است نیاورید و ردد دوات و قلم را و نزاع
بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و هر کرد و دید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس کفت مصیبت در تمام مصیبت در
و فتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف صدا ها که بلند کردند و محدثان صحیح
الاصول بنزد ابن احادیث را بهمین مضمون و زیاده در صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض کفته است که از فضلای شهر ها ایشانست
کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیع تر روایت کرده است عمر نافذ بصیرت مخفی نیست که امریکه حضرت خواهد و این محال شنک و وقت قلیلی
کفتی بنویسد جمیع شرایع منسوخ خواهد بود پس باید امر مجملی باشد که شامل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت آن نیست مکر انکه خلیفه
و جانشین غایم عادل معصوص تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسائل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر یک
طریقه بدارد و قرار اجتماع نازلشده لقطا و معنی بر ایشان بیان کند تا طریق ضلالت بالکلیه از ایشان مسدود کردد چنانچه در احادیث
ثقلین فرموده که کتاب خدا و اهلبیت خود را در میان شما میکذارم و هرکز از یکدیکر جدا نخواهند شد تا در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون
خصر نمیدانست که اظهار ابا و جود اتمام حجت نشنیده خواهند انکاشت خواست تا کید حجت او در انوقت بفرماید و نوشته حضرتی در میان
ایشان بکذارد که انکار نتوانند کرد و عمر انهم نمیدانست که ابوبکر او را منافقان دیکر او با منافقان باب کرده بود که ابن شهرها
در میان انداخت که مرض بر انحضرت غالب شده و هذیان میکوید حضرت دیدکران بیجا در حاضر حضرت انکار قول و میکنند منافقان
با او موافقت میکنند دانست که اکر در این باب اهتمام نفرماید و چیزی نوشته شود انها معلوم خواهد کفت هذیانا کفته و اعتبار ندارد و اکتفا
بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بی نمود و ایشانرا از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره منافقان را در حضور خود
مشاهده نمود نرسید از انکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید پدید شود و کار بکار زار منتهی شود و منافقان را الهی بیابند و اسلام
بالکلیه از میان برود چنانچه خضر امر را باین سبب مخفی کذاشت و امر بسیاری از اعمال را باعدا عوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهد یکه میشود
انوقت و انحا لست تعیین وصی و وصیت باحوال باز ماندکانست و جمیع امت بانمندکان انحضرت بودند چون توانند بود که احوال ایشان را
مهمل بکذارد و وصی او برای ایشان تعیین نکند و حال انکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول
خدا صلعم روایت کرده اند که کاه هست کذرنی بامر بی شصت سال اطاعت خدا میکند و در وقت مرک تقصیر در وصیت میکنند اشتر بر
ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که ادبی نباید یکشب تا دو شب او بکذرد مکر انکه وصیت او در زیر سر شن نهاده
و مؤید انچه مذکور شد انست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که کفت من در زاویه خانم با عمر بودم در بی دید که بر شتر خود
سوار است و نمیدانم مرد من از پی او در رفتم کفت ای پسر عباس من شکایت نمیکنم بتو از پسرعمت بعثی علی سؤال کردم از او که با من بیاید

قبول نکرد و همیشه او را باخود غضبناک میبینم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است گفتم تو هم سبب شر میدانی گفت گمان دارم که غضب و برای فوت خلافت از او گفتم سبب همین است و چنین میدانند که رسول خدا صلعم خلافت را برای وصیخواست گفت هرگاه خدا خواست که باو رشد خواست پیغمبر چیره فایده کرد رسول خدا صلعم امر برا خواست و خدا عیر از اخواست مگر هرچه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابو طالب مسلمان شود چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت رسول خدا صلعم خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای انکه امر اسلام برا کنده نشود پس رسول خدا صلعم دانست بخلاف در نفس من بود و نگفت و خدا انچه مقدر کرده بود شد و انصار روایت کرده است از ابن عباس که گفت من و اخلشد بن عمر در ایام خلافتش و از برای او یکصاع خرما بر دکه حضر بخنده و مجور در امر تکلیف نمود یکدانه برداشتم و همراه خود و رسوی او در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و نگفت داد در باش و همه خانه ایجا او رد پس گفت ز کجا میائی ای عبید الله گفتم از مسجد گفت پیرامت را برچه حال گذاشتی گمان کردم عبد الله جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکند گفت او را نمیگویم پرک شما اهلبیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول اب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبید الله از اسوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر گمان کنی که را بادر نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت با گمان میکند که رسول خدا صلعم نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از انچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در حق او کاهی سخن چند گفته میشد که اثبات صحتی نمیکرد و قطع عذری نمی نمود یعنی صریح نبود و کاهی از جهت مصلحتی که را او داشت سخنها مثل از حق بسوی باطل در باب او میکشند و در مرض موت خواست تصریح بامر اونکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و بجوخامه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف او بتاز و شور شر خواهند کرد پس رسول خدا صلعم دانست که من نا فهم گداوچیز در خاطر دارد ساکت شد و حضر صریح اسم او نکرد و خدا جاری کرد انچه مقدر شده بود تا انجا رسید ابن ابی الحدید بود ای طالب حق و یقین از این روایات معلوم شد که اول تا اخر رسول خدا صلعم تعیین امیر المؤمنین را میخواست و مینمود و این منافق و لدزنا مانع و ساعی در ابطال ان بوده و مینماید که دان لعین و قرین شیطان خود را از خدا و رسول اعلم میداند انست که عرب برا و خواهند شورید مرتداز او ابتر اکرامات و حسنا کرده اند بشومی تدبیر است و بوده که بعد از فوت حضرت رسالت تکذاشت که حق با میر المؤمنین برگردد که موافق طریق رسول خدا در میان امت سلوک نماید و عاقبت دادمردم را در عرض بیست و پنج سال کرد و سا و سر کرد هارا اموال بدیشان بدهند و حقوق و بهره ستانند از بیت المال کردانند و هرچه مصلحت نبیند بکنند و ست زحکم خدا بر ارند و لهذا چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین برگشت خواست که موافق فرموده خدا و سنت رسول عمل اورد و قسمت با تسویه نماید و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاورند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه یعنی زاده شد در شام تعیین کرد و بپا او تمهید کرد که اگر حق با میر المؤمنین عم برگردد او اطاعت نکند و عم لعنه الله میداند که او کافر و منافق و دشمن اهلبیت است که در فتنه صفین و خوارج و شهادت انحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول خون شهدا تمام در گردن او است چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و احبا متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنم که از اینجا قدمه کفر و نفاق و خطای و بجندین جهت لازم می اید و لهذا نکته است هجو و هذیان بحضرت رسول داده و حال انکه با نفاق خاصه و عامه انحضرت معصوف از انکه ذکر کلامش مخالفتی و اضطرابی باشد مخالف و اقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه بصحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه بمزاح و نه در حال رضا و نه در هنگام غضب چنانچه در فاضی عیاض در کتاب شفا بیان و کرمانی در شرح بخاری و نووی در صحیح مسلم بالبین نموده اند که الله تعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى یعنی حضرت در سالت سخن نمیگوید از روی خواهش خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است و توهم انکه سخن را باین نحو او اکردن نقائصی ادبی و بیحیائیست که دلیل کمتر نقاست که اینهمه هذیان بامیگوید یا او اکذاب است او اگر هذیان بامیگوید هرکس اندک حیا و ادبی داشته باشد با دنی کسی چنین سخن نمیگوید چه جناب خاتم انبیا که الله تعالی در قرآن عزیز همه جا بالقاب شریف نام مبارک انحضرت را برده مثل یا ایها النبی یا ایها الرسول و ایضا فرموده است لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مکروا بید خوانند انحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و در جای دیگر فرموده که صدای خود را بلند تر از صدای انحضرت مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن که لائق بن بیرهانی و عدم محبت او نسبت بانحضرت میکند که در چنین حالی مجنون و مثاثر نباشد و از برای اجرای اطاعت خود چنین نواهی و فینجند در میان خانه انحضرت که محل نزول ملائکه

ملئکه مقربین است برپا کند و بلکه در کلات بر شعف و شادی و شماتت و میکند که در اینحال فرصت بدست افتاده و اینچه میخواهد میکوید سیم انکه در حکم الهی کرد که در چند موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی انچه بیاورد از برای شما رسول بگیرید او را و عمل کنید و انچه نهی کند شما را از ان ترک کنید و باز ایستید و فرموده ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری انکه بوده باشد اینشانرا اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که در فرمان صحت و بیماری انحضرت هست و با انکه در بیماری از رسالت معزول است و نفرموده که در هنکام مرض اطاعت و مکنید و حرف او را مشنوید و در جاهای دیکر فرموده که حکم نکنند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم در روایت ابن ابی الحدید که عمر خود اعتراف کرده که حضرت رسول در انوقت خواست که باسم علی وصیت کند و من مانع شدم و ابن عبد مشافره و معارضه با انحضرت است الله تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و اخر و ابن ابی الحدید عن مشاقه و معاضه کند با رسول بعد از انکه حق و ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسول است و او را بکردار خود و اکذاریم و اخر بجهنم فرستیم و بد جائیست در جهنم از برای ایشان پنجم انکه انحضرت را از کردن بغضب او در مجدم که بان وسعت خلق کرده خداوند او را بانجلق عظیم و صفت عزه موده و او را رحمة للعالمین کفته و دوی از ایشان کردانیده و اعراض فرموده او ایشان را از نزد خود دور کردانیده و در ایات و احادیث بسیار است که از ان حضرت از خدا است و خدا فرموده است و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی انهاکه از ارد میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم فی الدنیا و الاخرة و لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه انهاکه ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده راشتم انکه در قول و حسبنا کتاب الله چند بن خطا کرد اول انکه اظهار جهل کرد در رسالت با نحطا او کرد نزد اکر انحضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل کرده انحضرت او کمیدانست و با او خواست صحبت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم انکه استنباط احکام از انها کرده اند با نصاد بر است نفر با و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و انچه مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم ایات و احکام از انها شده است و بعضی گفته اند محکم نزد ایات کر نمایند و ضوابط است و قریب بصد ایه شابه در ان هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول در ان هست و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر انها پس چکونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اکر کافی میبود چرا احتیاج بخود پیدا نمیشد و رجوع بدیکران نمیکرد و میکفت لولا علی لهلک عمر و مکرر فرار بجهل نمیکرد و میکفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در پس پرده ها ستم انکه اکر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را با هل بیت مقرون نمی کرد چنانکه کذشت حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیکر جدا نمیشوند تا از حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی نیست نه کتاب بتنهائی است و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که منم کلام الله ناطق و قطب محیی شهر ازی که از اعلمای مشهور شافعیه است و اهل حال او صوفیه است کفته است در مکاتیبی که داده بمن اهل نمیتوان رفت و کفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بر شد چه حاجت بان ماند که مریض کوید بدیکران که طب هست کار طبا نوشته اند فلان طبا مرا جعت نباید کرد و چرا این سخن خطا است بجهت انکه هر کس فهم کتب طب نمیتواند و استنباط از ان منوط بر جعت را باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هوایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه فطون دفائر چنانکه خضر امیر فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت انا اینجا کلام قطب بود که حقیقی بر فلک جاری کرده است و افیح ردتی بر امام جاهل باطل خود کرده است و چهارم انکه خود مخالف این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سفیفه کریختن از انکه مجهز و بغسل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند نفر دیکر بیکر و بدند بسوی سفیفه و مشغول نماز غصب خلافت شدند مردان ایشان عذر کمه میکویند برای ایشان است کرانحداد و فتنه نرسیدند اکر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بوده فتنه نخواهست شد و چون تست که فتنه خضر رسول میخواهد که نصب خلافت کند او را نسبت هذیان بامیدهند و چون خود بعین خلیفه ناحق میکنند صلاح امت است و ضرر راست و ایضا و فتی که ابابکر در سکران موت بود و عثمان را طلبید که نصر در خلافت عمر بکند و پیش از انکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از انکه شعور امد او را دعا

۱۰۳۱

کردچرا اورا نسبت بجهل بیان ندادبانکه هدیها ازجهه شتر یا واقرب بود وچرا کتابا لله رادرانجا نگفت ودرو قتیکه شوکران فرارداد چرا اینرا نگفت
پس عاقل خبیر از این قول واحوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا اخر ایشان از این اقوال مستفاد قضیه مطلقه بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت
از خلافت نبود واین اول قاروره نبود که در اسلام شکست ان شقی وبپوسند در مواطن متعدده معارضات مکرر و واضحه بکفته وکرده
المخضرت شود چنانکه بخاری ومسلم وابن الحدید وسایر مورخین ومحدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند
که هرکه از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند وهرکه از مشرکان بسوی مسلمانان بیاید پس دهند عمر در غضب شد وبنزد حضرت رفت
وگفت نورسوی خدا نی گفت بلی گفت ما مسلمانیم والها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود
انچه خدا امر ایشان امر کرده است ومکم وخدا امر اضایع نخواهد کرد وباری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد وطواف خواهیم
کرد چرا نشد حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک بر خواست وگفت کو تا وزیر مینیا فتم با اینها
جنگ میکردم وبنزد ابابکر امد وشکایت مذمت المخضرت کرد ابابکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد رسول خدا کلید کعبه را گرفت
حضرت فرمود عمر را بطلبید چون امد حضرت فرمود اینست انچه خدا امر را وعده داده بود ودر وقع نگفتم ودر بعضی از روایات نقل کرده اند که
عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک در پیغمبری ذکردم مکر در روز حدیبیه واین اخیا صبر بحست که عمر بگفته حضرت رسول اضی نشد
ودل تنك بود از حکم المخضر وحضنعالی میفرماید فلا وربك لا یومنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و
یسلموا تسلیما یعنی نه چنین بروردکار تست قسم که ایشان نجاوند تا انحکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود
هیچ حرجی وشکی در انچه تو حکم کرده ومنفاد کردند انقیادا کاملی پس معلوم شد که او مومن نبوده تا نکه شك در کفتار المخضرت کرد واعتراض کرد
کچرا کفته نوبعمل نیامد وظاهر میشود که حضرت از او دل تنك بود واو را شك کننده میدانست وانقدر خاطر خطیر المخباب از نجا نبوده بود که
در خاطر داشت ومتوهد اثبات صدق خود بران منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبیده وفرموده که انچه میکفتم این بود ویو نسبت دروغ بمن
داده بود وانجمله انها انست که در صحیح مسلم روایت کرده است وابن الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ازو نموده است که ابو هریره کفت دوری
من بحضرت رسول صلعم رفتم تا انکه در باغی از باغهای نضا المخضر را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد وگفت این نعل را ببر هرکه را در بیرون
این باغ ببینی که شهادت هد بالا الا الله ودر دل خود بقین بان داشته باشد پس بشارت ده او را بهشت ابو هریره گفت اول کسیکه را ملاقات
کردم عمر بود وگفت این نعلها چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول الله مرا بانها فرستاده که هرکه بینم ان بشارت را باو دهم پس بسینه عمر بسیش
من زده کفت من برکشتم فنادم وگفت برکرد ای ابو هریره پس برکشتم بخدمت حضرت رسول ومیکریستم وعمر از پی من می امد پس من رسول خدا گفت چه
میشود ترا ای ابو هریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت بدر ومادرم فدای تو باد ایا تو نعلهای خود را بابو هریره
داده که ان بشارت را بدهد گفت بلی گفت مکن این کار را زیرا که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بکذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بکذار
اعمال خیر بکنند اکرچه اتا در وضع تا اخر الحدیث ظاهر است چنانچه بر هر فاضل محققی نیست لیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی
حیائی وی در بی عمر میکند و در قول حضرت رسول که او بهشتی است و ابو هریره بیکناه را زود خفت سایند و اخر حدیث که او را مستند
خضر از برای مصلحی در ابن وقت ظاهر ایشخص فرمود و شاهد مصلحی تو ك معارضه و بحیائی انملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود
روایت کرده اند که چون عبد الله ابن ابی منافق مرد پسرش امد نزد رسول خدا و سوال نمود که حضرت پیراهن خود را عنایت فرماید که پدر خود را در ان
کفن کند حضرت باو عطا کرد باز الناس کی ذکه حضرت بر پدر او نماز کند عمر بر خواست وجامه حضرت را کرفت و پس کشید و کفت نماز منیکنی بر او وخدا انکه
نهی کرده است پس رد کرد انکه بر او نماز کنی پس رسول خدا تبسم کفت و رشوا زمن ای عمر چون بسیا مبا لغه کردی حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرد و فرمود
استغفر لهم او لا تستغفر لهم سبعین مرة واکر دانم که زیاده از هفتاد بار استغفار کنم خدا او را می امرزد زیاده خواهم کرد باز عمر کفت که او منافق است
حضرت بر او نماز کرد وبعد از ان آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر کفت من تعجب کردم از جرات یکه بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید بدرم تهجم
کردند از جرات عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول خدا از برای تالیف قلب پسر عبد الله بجبازة او حاضر شد عمر
کفت مکر خدا ترا نهی نکرده است از انکه بر فرار و یا بایستی حضرت جواب نکفت عمر اینخبر را بابو بکر اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که چه کفتم
من کفتم خدا و فدا یم کن شکستن از اتش و پر کردن قبر شرا از اتش و او را بسوزان با اتش جهنم حضرت فرمود که انملعون مصلحی حضرت تر ابر هم زند و او را حضرت
ظاهر شد امر یکه میخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر بر ظالب ادبی و بحیائی از او ظهور امود ازین مقدمه مستفاد میشود که
حرکتی و اینیست که حاضرین را کبر ند یا کرهبا نشن را از غضب بکیرند و شك نیست که ابن منضمن ابذاء و اهانه و استخفاف بالمخضر نیست که
اخراشن بر عالمیان واجبست و جزء اسلام است و ایضا انکار فعل المخضر کرد و خضر را نسبت بغلط و خطا دادن و ایضا در صحاح بخاری در دو

موضع نقل کرده است که چون خاطب ابی بلتعه خبر فتن حضرت رسول را بمکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر اورا داد که او نامه بزنی داده و در کفار
باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاده و نامه را کرفتند و اورد ند عمر کفت یا رسول الله ابن خیانت باخدا و رسول
و مومنان کرده است بکذار من کردنش را بزنم حضرت بخاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی کفت یا رسول الله من ایمان از نخهد ایمانی نکردم
چون عیالم در مکه بودند و کسی در انجا نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم بعمل خود ایشان را نکاه دارم حضرت فرمود
راست میکوید بکویید راست باو و مکو خیر را بزنم کفت بکذار کردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است شاید خطاب
کرده باشد اهل بدر را که هرچه خواهید بکنید بهشت بر شما واجب کردانیده ام واکرچه بعضی از مخالف و اثبات شعر است اما الزام بر مخالفان
میتوان کرد بعد از انکه حضرت نصدیق خاطب کرده باشد و عذر او را قبول کرده باشد و کفته باشد مکو بکذار ترای و مکر خیر باز دیکر بسبب
خیانت باو زیاده و از اراده زدن کردن او رد قول حضرت رسول است و مخالف صریح المخضر نیست و ایضا ابن ابی الحدید و فتح الباری
البخاری و اثبات کرده اند از مسند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که کفت ابو بکر امد بنزد رسول خدا و کفت یا رسول الله
من قبل از ان و از دی که شتم مرد خوش همیشد باشوی عی بدم که نماز نمیکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش چون ابو بکر رفت و او را در نماز دید
نخواست او را بکشد و برکشت پس حضرت بعمر کفت که برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید نکشت و برکشت پس علی را کفت برو و
او را بکش چون حضرت رفت او را ندید بدفنه بود پس حضرت رسول فرمود که اینهرد و اصحابش قران میخوانند و از چنبره کردنشان نمیکذرد و
از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از ان هرکز بدین برنکردند و این حدیث را بسیاری از محدثین ذکر کرده اند و ابن حجر کفته است که شاهد حقیت این حدیث
جابر و حذیفه ان هم نقل کرده اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از ان حضرت رسول فرمود که اکر این کشته میشد اول فتنه و اخر
فتنه بود یعنی دیکر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این کروهی بیرون خواهند امد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بدر رود و این
مضمون را بانحاظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد البر در عقد و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند و باین مضمون صحابه متعدد
کردند مردم را بر لشکای عبادت حضرت شتر خود را بابو بکر داد و امر کرد بقتل اولهان روش و روایت کرده اند و در اخرش حضرت فرمود
که اکر او کشته میشد در میان امت من هرکز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که انکشتن ابو بکر او را مخالف صریح بود و برای امر رسول خدا
و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از انکه صحابه او را بوصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از انکه
ابو بکر او را بوصف صلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از ان رسوا تر بود زیرا که بعد از انکه ابو بکر عذر نماز را کفت خضر
نپسندید و با امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر ها موجه را کفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز
قیامت هم چنانکه منع مردم از کتابت حدیث شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این ستم امور باعث اینها
نفاق باطنی او و مکر و تضاد میشد و مخالفت خدا و رسول و بغض و عداوت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهر تر نمیباشد چنانکه کفته اند
بکفتا باطنی او را بسنجها ای مادر بخطا انیفتد خطا دقیقه انکه انکار کرد امر را که بر هیچ عاقلی و قوع ان مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلعم معلوم شد ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که فلانی سوکند که رسول خدا
نمرده است و برخواهد کشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت شرك باو داده اند تا انکه ابو بکر حاضر شد و کفت یا نشنیده اید
ایه را که انك میت وانهم میتون و این ایه را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند
مرد و نیست محمد مکر رسولی که پیش از او رسولان کذشته اند پا پس اکر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد از پس پشت خود و هیچ
کشت عمر چون این ایات را شنید کفت کو یا این ایات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را این اثیر در نهایه و صاحب کامل و مخضر
در اساس اللغه روایت کرده اند که کهی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا انکه نقد جاهل بوده یا بان قرائن
و اثار یقینی کرجنین امری کذارض و سما دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد فرمود که علی با
همکی مدتست بعد از من فرمود که با علی مقاتله خواهی کرد بعد از من با ناکثان و قاسطا و مارقان و در حجة الوداع مکرر فرمود که
من زنده باك شده و در رضا شما شهادت و چیزی بزرك میکذارم و دکر وقتی که قلم و دوات طلبید تا شما را باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد
که در دست پاهای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از انست که بیانا بذکر دیا غرضش کرد و چیله بود که مبادا تا امد
ابو بکر مردم بالمخضر امر بیعت کنند و تمهید ایشان بباطل شود و این سخن از دیر ما ایذا خت تا ابو بکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید
اشاره باین کرده و جواب اعتراض مخالفان انیقضیل در بخاری امده موده ام سیم انکه حرام کردن جمع متعه و صنعه تسنا توانا انکه
حضرت رسول انها را معتبر فرموده بود و نقضیلش انست که خدا فی نیست عمر ما امت در انکه اصل متعه در زمان حضرت رسول

مقرر شد خلافی که کرده اند دران است که آیا انچه شد باحکمش ثابت است یا نه بیت اجماع کرده اند بر انکه حکمش ثابت است و نسخ نشد است
و در محکم متعه نازل شد این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح قفا سیر فخر رازی و تفسیر کشاف
کدا فاق کرده اند امامیه بر انکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روا بت کرده اند از خضر رسوم که چون خضر در عمره بمکه
آمد زینب کردند تا مکه پس شکایت کردند اصحاب خضر رسول از طول عمر و بت خضر فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری
و مسلم و صاحب جامع الاصول روا یاتی بسیار از قلیس و جابر و غیر ایشان روا بت کرده اند که خضر رسول خضر متعه را و در صحیح مسلم
از قتاده از ابی نضره روا بت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبد الله زبیر نهی میکرد ازان من ازین بجا بر نقل کردم گفت
ایخدا بت بر دست من جاری شد متعه کردیم در زمان رسول خدا صر چون عمر خلیفه شد گفت بدستیکه خدا حلال میکرد
از برای رسولش انچه را میخواست و بدستیکه قرآن رسمانزل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا امر کرده
شما را و نکاح زنان را نهم و فرار و بهیدا کویبا و قندز دمن نهر اکه زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد
و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و خضر امیر روا بت کرده اند که او گفت ان بوکر پسر خطاب هی کرد از متعه نا میکرد مکه اندکی از مردم
و فخر رازی در تفسیر انرا و روا بت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روا بت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد
و بعد از ان به نازل نشد که انرا نسخ کند و امر کرد ما بان رسول خدا صر و منعه کرد ما و مرد ما نوا از ان نهی نکرد بعد از ان گفت مردی
برای خود انچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانا نست که مشروعست و حکمش ثابت است و فقهای عامه خلافی که کرده اند در انکه
کدا نان اهر بهترین انواع حج است نافیه من تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت است در صحیح بخاری و مسلم و مزهلی و نسائی
و غیرهم احادیث بسیار روا بت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و خضر امام محمد باقر و دیگران روا بت کرده اند که چون
خضر رسول صلعم حج و داع شد هدی با خود برد و در مکه ان کسان بغیر رسول خدا و طلحه نیکوی شتر نا خود نبا و رده بودند و خضر امیر
چون در مکه خضر شها و نوشت که از ان راه بحج بیا بد چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام ببندد تا نند احرام رسول خدا صر و
خضر رسول خدا صر شتر نا خود را بنا و رده بود و خضر امیر را شریک خود کرد و بر ان هدی که با خود نبا و رده بود
و چون خضر امیر احرام خود را تابع احرام خضر رسول کرده بود و فرمود که تو نیز احرام خود بنا نی باش و خضر رسول صلعم شصت و سه شتر را
بدست مبارک خود نحر کرد و خضر امیر با قی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان ابن الحکم روا بت کرده که در عسفان نزاع شد
میان علی ع و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون خضر امیر ع انرا شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره تمتع
و گفت لبیک بعمره و حجه عثمان گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو تشهیر بخلاف من میکنی خضر رسول فرمود که من بدست او سنت
خضر رسول صلعم نمیدارم ازان برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روا بت کرده است که عمران ابن حصین بمن گفت که امروز بتو
حدیثی نقل میکنم شاید خدا نوا بان منتفع کرداند بعد از امروز بدا نکه رسول خدا صر امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی حجه
و آیه کرانازل شد که ابن حکم را نسخ کند و نهی از ابن نکرد تا وقتیکه مرد برای خود ازان رای خواست گفت که مراد ابن حصین
روا یاتی ببسیار از صحیح مسلم روا بت کرده است در جامع الاصول هم را بر او نموده و در بخاری الا نوار هم را با جوابهای
ایشان از ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره روا بت کرده اند که عمر بر منبر با واز بلند میگفت متعتان کانتا
علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بود در عهد رسول خدا و من حرام
میکنم بر هر دو و بکی حج تمتع و هر کرا نیابد بهره از شعور دانستن یا شد مبدانند که ابن عباز و نصر بحجت در شان
و صفا نده باخدا و رسول و در حکم ایشان نمودن بیرون داخل است در تحت آیه و من یشاقق الرسول الخ و کر نه حجه الوداع کدا نست و ایشان
حکم نکرده است با بچه خدا فرموده است و خدا فرموده که حکم نکنند با بچه خدا فرموده پس ایشانند کافران و ظالمان فاسقها
و بعضی از علما نقل کرده اند که متعه کردن عمر از و پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا استنباط کردی گفت از عمر گفت از عمر گفتند
عمر نهی کرد ازان و عقاب میکرد ازان گفت از برای خود بر منبر نهی کفت کرد و متعه در عهد رسول صلعم حلال بود و من حرام کردم و من

ابن را از او قبول کردم کرد ای ابن پیش خبنا کرده و طعن چها رم است که چون مغیره یعنی ابن شعبه از جمله رؤسای منافقان
کرد ند بر نوشتن صحیفه ملعونه و انکه با بکدیکر متفق باشند و انکه نگذارند که خلافت بیرون اهل بیت رسالت برود یکی از انها
مغیره ابن شعبه بود که سالها بر منبر سب حضرت میکرد چنانچه ابن ابی الحدید گفته که اصحاب ما گفته اند که بود که اصل اسلام مش ابن تمام
کرد نکتب ند کور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و او بمذاق عمرش ناخوش بود و شتر بخم و معاونت فاسقان چنین کسی را چرا فوق
او را بر مردم ظاهر نکنیم و بعد ازان اخبار روا یاتی که دران سبب امیر المؤمنین بر منبر کرد و مردم را بان امر میکرد و هم چنین عمر او
کرده است که ان لعین در اسلام وجاهلیت مشهور زنا بود پس در وسط شش عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده است
و اصل قصه طولی دارد و محل انرا در اینجا ذکر نمیکنم و ان چنانست که چون عمر لعنه الله مغیره ملعون را والی بصره کرد در بصره زنی بود ام جمیل
بنت الافقم او را اجمیل میگفتند و مغیره بخانه او پنهان نزد و میکرد چون اهل بصره بران مطلع شدند بسبب اعظم شمردند ابن را و طرق روایات
کرده که خانه ابی بکره و خانه مغیره نزدیک بیکدیکر بود و هر دو از زعفران و زنداشت که بسوی بیکدیکر مفتوح میشد و روزی ابو بکره در روزنه
خود نشسته بود و ناگاه بادی وزید و در روزنه را کشود ابو بکره خواست که در را ببندد نظرش بر مغیره افتاد دید که بادا بنرا
مفتوح نموده و در میان پای ام جمیل نشسته است و کون بیحجابانه پس ابو بکره با جماعتی گفت برخیزید چون نظر کردند گفت گواهی
گفتند بر چه چیز گفت نام الجمیل دختر افقم ایشان گفتند ما نزد ابد پیم اما روی و را نمیدیم پس ایشان صبر کردند و مشاهده
حرکات انها مینمودند تا فارغ شدند و چون برخواستند شناختند که ام جمیل است و روانوف مغیره متوجه مسجد شد کرد انرا نه انکه
مثل خود شهادت بجماعت بکند و ابو بکره آمد و ما بقی را بعمر نوشتند و مغیره نیز روی بعمر چند نوشت بعمر در ابن باب
و چون نوشتها بعمر رسید ابو موسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین علی ع بود و الی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان کجا بنه طلبید
را بن الحدید طلبیده و ابو الحدید از کتاب ابو الفرج اصفهانی روا یت کرده از عمر و ابن شیبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید
پس قول ابو بکره را طلبید و گفت با دیگر مغیره را و در میان انها ای ام جمیل گفت بلی والله میبینم انرا و مغیره گفت
لطیفی و بقی کرده و ابو بکره گفت تقضیه همینکم و امری که خدا خوار کند تو را بسبب و عمر گفت نه تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه
زدن دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید بقول همینکم و ابو بکره گفت بلی والله چنین شهادت میدهم و در ابن گفت رنگ عمر متغیر
شد و امیر المؤمنین فرمود در بیع تو لوسے مغیره رفت و بقضی گفتند اند عمر ابنرا گفت پس عمر نافع را طلبید و از او پرسید او گفت
گواهی میدهم بمثل گواهی ابو بکره و عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی که مانند که در زشهر دان دیگ فایده ندارد و نافع گفت چنین گواهی
کردیدم فایروز سوفار نشست پس تاثیر عظیم در عمر عارض شد امیر المؤمنین علی گفت که نصف عمر مغیره رفت و پس شبیل ابن معبد
طلبید که گواه سیم بود او هم چنین شهادت داد و امیر المؤمنین فرمود که سر بع عمر مغیره رفت و زنا عمر چنان متغیر شد که گویا
خاکستر بر رویش بپاشند و زبانش بکند و گواهی دادن او را داخل نشده بود و مغیره میکریست و زنها جون میرفت و استغاثه میکرد که دنیا
در بر او شفاعت کنند و عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با حدی سخن نگویند تا با حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست
و ابیشانرا طلبید و روسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد دید ایستاد گفت من مرد را میبینم که هرگز خدا خوار نخواهد
کرد بر زبان او مردی از مهاجران با ابن عباز گفت تعلیم او کرده که بنا بد شهادت را تمام گفت چون زیاد بیامد بدیوان مغیره رسید
و در شهادت حرکت میدهد و میبالید بخاطر بخشش رسید که او را بهمدیگر هم با بکدیگر مهابه عجز ناخود نامردی میان عرب و عجم معروف شد
بصدای بلند در شتی گفت چه گواهی نزد دشنای کهلوله عقاب کو بامدح و دم هردو را بن عباز هست و عبد الکریم راوی حدیث
گفت که چون ابو عثمان نقل در ابت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای انها کند چنان نعره زد که زمین لرزید شد
که من غش کنم پس از ان راوی ابن اخبار معلوم بیشود که ما عتیا جنیشی که میان عمر و ان فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت شود
و ان سه نفر بی گناه را حد نخشن زند و تعطیل حد الهی و سعی در ان کردن مطلقا بد است و اگر متضمن حد زدن چندین بی گناه باشد
ضیح نو شتیع زشت است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان بیشتر شهادت خود را بنا بک بخود نوشته بودند و ابن اختلافی
بجیله و هند بد عمر رسید و ابو الفرج اصفهانی گفته است که بجای او را دیدم که زد میکرد و میگفت او را دیدم که زنا میکرد و ابو بکره گفت نه بدم مغیره زنا کرد
ام جمیل را بر دا شته بود و خصیهای او را دیدم که زد میکرد و میگفت او را دیدم که زنا میکرد و ابو بکره گفت نه بدم مغیره زنا کرد
گفته است که عمر را گفته زنا دو مغیره شهادت زنا داد پس رفع حد از مغیره کرد پس از مدتی خوش آمد و گفته است بعد از انکه ابو بکره را حد
زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر باو گفت بکر حد بر زند حضرت امیر او را تحمی کرد از ان و فرمود که او را حد مزن

وقتیکه ابن زیاد را بمعاویه ملحق نمود
چرا مادوست داریم
همین شارح در
مقابل این فاضل بعض
کرده
کرده مغیره بن
شکایتها بر ابن
عباس

من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که زنا محصن ثابت شده بود و زنای مغیره از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان
توجیه دیگر کرده اند ابن سخن را و ابو الفرج گفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا ابطال
کنی من عمدا گریه ام که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا من در دنیا باشم و گفته است که چون گواهان را حد زد مغیره
گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا جانت را بگیرد و بروایتی بگیرد نفس گبر شوخ خدا خوار کند اما مکابره
کرد نهاد نزد ابن مکان بدند ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمدند بودند عمر مغیره را گفت ای
برنو یا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد هیچ و قبحی تو را نمی بینم مگر انکه منبر را هم کرا سنگسار
کنند بسبب تو و حصن امیر میفرمود که اگر یکی از مغیره ظفر یابم او را سنگسار خواهم کرد و هر گه تامل کند در این اخبار و ارد
شک نماند در انکه زنای مغیره نزد حصن امیر عمر ثابت بود و عمر را نسزد از برای غایه مغیره تعطیل حد الهی در خود و
واقامت حد بخود و ظلم بر تو بنگاهی چند کرد **پنجم** نسزد که محمد ازهری و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند
که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر کرده است پس خواهم کرد و بروایت
دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم کرد است پس زنی بر خاست و گفت خدا تو را رخصت نداده است که اینکار بکنی صفیرها بگوش کرد
قطار بی بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را میگیرید عمر گفت همه مردم دانا تر و فقیه تر از تو اند از عمر حتی زنان پرده نشین
در خانها و بر ابن ابی الحدید عمر گفت عجب میگویند از امامی که خطا کرد و زنی که حقرا یافت با امام شما معارضه کرد و بر او
غالب آمد و بر ابن قتیبه از روی فرزدق گفتای پسر خطاب خدا چیزها را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با او خطاب کرد که
مردم دانا تر و فقیه تر اند از تو ای عمر و از گفته خود بر گشت و از این و آیات نهایه جهل و بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی
که بامر حوض شان محدوده از او واقف باشند قابل بیت ما نیست عامه مسلمانان ند اند خصوصا و قتی که امر عالم بجمیع علوم در میان
امت باشد **ششم** که از اعظم جمیع طعنهاست و صحبت و معاندة خدا و رسول خدا و اکثر علمای امامیه بر او متفطن نشده اند
و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و ان انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و روایت کرده اند و صاحب
جامع الاصول نیز روایت کرده است فهم از شقیق و او نیز کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله مسعود و ابو موسی اشعری
پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و بگاه آب نیابد تیمم نخواهد کرد نه که نماز کند پس چه میگوید با آیه سورة مائده فلم تجدوا
فامموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند باینان تواهم رفت که اب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهد
کرد من گفتم از برای همین معنی گرا هشت دارید تیمم گفت بلی ابو موسی گفت پا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت مگر رسول خدا مرا برای
حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم و در ریگ خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد پس چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که بر
بود تو را که چنین کنی پس دستهای خود را بزمین زد و بر هم مالید و دستها و روی خود را مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد
بقول عمار و بخاری بر او بابی بگرا بهم فصلی تو را روایت کرده است و ایضا بسند بهمگور و روایت کرده است از شقیق ابن سلمه که گفت من نزد
ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت گر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی
گفت گر چه میگوی قول عمار را ابن مسعود گفت که ندیدی که عمر را ابن فانع نشد ابو موسی گفت قول عمار و انکدار ا بر را چه
نتوانست جواب گفتن عدنا موجه را ساقط کرد و ایضا بخاری از سعد ابن عبد الرحمن از یزید ش روایت کرده است که مردی
نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار ابن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری
بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس ذکر این حضرت رسول واقعه را کردیم حضرت فرمود تو را کافی
بود که چنین کنی و دستها را بزمین زد و فوکرد و و دستها را مسح کرد و بر او بابی مسلم چون عمار ابن یاسر گفت عمر گفت از خدا بترس
ای عمار پس عمار گفت ای امیر المؤمنین اگر خواهی من ترا نقل نکنم و به هیچ آیت نگویم که بر من روایت کنی بحق آنکه بر تو واجب
نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از انکه روایت بخاری و مسلم را و روایت کرده گفته است که در روایت بلی او چنین است
که عبد الرحمن گفت که من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در ماه مبارک بکاه با در ماه مبارک بسیار جنب میشویم و آب نمی یابیم عمر گفت که من با شما نماز
نمیکنم تا آب بیابیم عمار گفت یا امیر المؤمنین بخاطر نداری که من تو در صبان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدم نزد
حضرت رسول صلعم و عرض کردم و بگفتم تیمم را حضرت تعلیم من نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله بخدا نزد
تو نخواهم کرد عمر گفت ما تولیک گفتم خدایت و امیکذارم **مولف گوید** که این احادیث از صحاح ستة نقل شده و ایشان

انکار صحة اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا انکه عمر رد و نفی نکرد امر کردن سابل را در هنگام نبافتن آب
ترک نماز نکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم تمام نمیکنم تا اب بجهم رسد عالم بود یا انکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کرده
و متذکر این بود که حقتعالی بر رد او در رد و ابه تصریح نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت ان کردن با
جاهل بود و بمیدانست مزبوره خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث نیست انکار او حکم تیمم را تصریح
خواهد بود بر خدا و رسول و گمان انکار اینحکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر بغیر بخدا و رسول خواهد بود و کفری
از این متبیح تر و ظاهر تر نمیباشد اگر چنین باشد و غریب بنود و مدارا و بر این بود چنانکه حق علی خیر العمل را از ان نداخت و منع
در ان قلم نمود و سایر امور دیگر از او منوا نزاست بعضی گذشت و بعضی خواهد امد و اگر شود و بیم باشد که جاهل با اینحکم
باشد و بر او حد ثبت مطلع نشده باشد این دلیل خواهد بود بر نهایه جهالت و خلافت و بیدینی و گردن زدنش اولی
سال که در خدمت حضرت بوده چنین امر عام البلوائی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که تمام نماز نباشد و اکثر عوام دانند
واحتیاج بان بسیار واقع شود و ندانند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان را داشته
باشد و از غرایب اینست که در وقت مرگش گفتند جوا عبد الله پسر خود را خلیفه فرمیکند چگونه میدانست که او معارضه با حضرت
امیر علیه السلام نکرد و امامت و در بحضرت امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عدد که گفت ابن بود که کسیکه نداند چگونه طلاق
زن خود را نکوید قابل امامت نیست و اینا عشر جهل بچنین حکم را که میدانند و طلاق از جهان شیئی فرد هست بما نع امامت
او نگردد اینکه اند با انکه پیش بعد از تنبیه متذکر نشد و بر گشت و عمر بعد از مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع
بسایر صحابه بکنند و اگر جاهل باشد اینحکم را معلوم کنند و از اینجا معلوم میشود که اینجه عامه را اکثر مواضع بان متمسک میشود
که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای خود را باید دید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بینی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع
امت بود حکم کرد و فعل نکرد ماند که احدی از صحابه را و معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز نزدیک گفت او
میگوئی من اینجا نیز انکار و روایت نکنم گفته باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز نزدیک گفت او
نداشته باشند و امور و خلافت و سلطنت که میتوانستند انکار کردن **هفتم** نسبت که در رکوع نافع بسبب رکعتهای خطا
منکر شده و سایر صحابه او را تنبیه منکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ابر زن حکم
هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی بنسبت او از حکم خود بر گشت و در مناقب خوارزمی و ابن کرده است که در ایام خلافت
عمر از او سوال کرد او اعتراف کرد من بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در ایام حضرت امیر از او سوال کرد او اعتراف کرد
نمود چون مطلع شد گفت بر گردانید او را و او را مدبر در عمر و فرمود که امر کرده که ابتدا سنگسار کنند تو نزد من بزنا حضرت
فرمود تو را و سلطنت داری بر انچه در شکم اوست سلطنت نداری حضرت فرمود شاید که او را هدید کرده باشی و ترسانیده باشی
پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مکر نشنیدی که رسول خدا فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس و زدن
تا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر گفت ان زنها را کودند و گفت عاجز تند زنان از انکه مثل علی از ایشان متولد شود اگر
علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد ابن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی
عمر که زنا کرده است عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیده که رسول خدا صلعم فرموده قلم تکلیف برداشته
شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او بر داشت
و ابن قتیبه و قاضی القضاة و ابن ابی الحدید نیز نقل بقبول کرده اند و از ابن باب اخبار و وقایع بسیار است که ابن رساله گنجایش
ذکر انها ندارد **هشتم** بدعتها بسیار است که در دین خدا کرد برای خود بی مستند که بابراد قلیلی در اینجا اکتفا مینماید اول
نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا اورد و ند و دلیل بر بدعت بودن ان است که خود عمر
بان کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و بدید که بانفرادی شخصی
مسجد پر شده است گفت نعم البدعة خوب بدعتی بود که فاعل میکرد و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که
ابو سلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا صلعم در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر ان در ثانیه بر نمیگردد
رکعت نماز میکرد اول چهار رکعت نماز میکرد بحسن و طول که چه مقدار دانیکو و طولانی مینمیکرد در سه چهار رکعت نماز میکرد در ثانیه بر نمیگردد و
طول بیشتر و رکعت نماز میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدگهای من بخواب میرود و دل

بخواب نمیرود و روایت بکر مسلم روایت کرده است که عایشه گفته است که نماز انحضرت در خانه او در مضان و غیران سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در رمضان ساخت و بیرون آمد کرد ران حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که با تحصن آمدند کنند حصیر شکست و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد آیشان گردند که حصر خواب برده است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت عضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا انکه میترسم بر شما واجب بشود و از عهده بیرون نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز انست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت بهتر است و ایضا انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم نماز میکرد در رمضان اماکم و در کهلوی او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و شغول نماز شد و بجدان فرمود که چون شما آمدن کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب حادث شد تا از انحضرت در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار و نسبها ظاهر میشود که حصر رسول صلعم در رمضان مطلقا نافله را صاف میکردند و اکو میکرده اند یا نبی نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این عدم محصور او در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب کردانیدن و سنت نمودن کدام قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث صحاح وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش سوزی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا است و بهترین هدایتها هدایت محمد صلعم و بدترین امورها بدعتها است که تازه بهم میرسند و هر بدعتی ضلالت است و بجای دیگر مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و موجب سبب او در کجا عتی کرا لف او نداند کاری که من میکنم بخدا سوگند که من از همه بخدا و خوف و خشیت من و خدا از همه پیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی ابوداود و روایت کرده است که دینها را امور تازه بهم میرسند زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و بجمعی از عوام از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف حدیث عام و خاص است و این خصوص صریح مستفاد میشود که هر امری در کار دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما او نشده باشد بدعت است و حرام است و هر عملی که موجب عبادت و قرب سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و شریعت خواهد عمل مستقل باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع ملتفت شده باشد مثل نکر واجب یا بقصد سنت کنند یا سنت یا بیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی از اوقات عبادتی اختراع کنند مثل انکه طواف بعد الجماعت بکنند یا عملی خاص از عبادتی را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت و بکراست از عمر همه حرام است و اکو کسی بدعتی را اصلاح کند و بر پنج قسم منقسم کرد انکه شک نیست کرداخل بدعتهای عمر است و حرام است دوم انکه عیسی بدعتی کرده که شبهها کرد و بخبس احوال مردم کنند با انکه خضوعهای فرموده از آن و کفته است لا تجسسوا ابن ابی الحدید و در بکران روایت کرده اند که عمر شبی در آن عیسی میکشت زنانه صدائی شنید از دیوار با لا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود داشته ندکفت ای دشمن خدا کمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید تو مشغول معصیتی او کفت ای امیر کفت تعجیل مکن اکر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا تو را فرموده است که تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است که از در ها بخانها داخل شوید تو بی اذن داخل خانه شدی و فرموده است که تا سلام نکنید داخل خانها نشوید تو بدون سلام داخل شدی عمر کفت اکر ترا عفو کنم اختیار امر خواهی کرد کفت بلی والله بکر ابن کار را نخواهم کرد پس تو را عفو کردم سیم انکه طلاق متوالی را بدعت و جمع کردن سه طلاق را در زمان حضرت رسول صلعم و ابوبکر بعد از انکه سه سال از خلافت او کذشت سه طلاق حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بخندین طریق و عمر کرد که کفته است انست که مردم بر طلاق جرات نکنند اکو این عمل اجرای سه طلاق نمیشد تا بیت خدا کمر غلش هم چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم بمنکر عمر از اجرا نسبت کرد احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم انست که ایمه اهل بیت طرق متعدده منقولست که مقام ابراهیم در زمان انحضرت بر سر در خانه کعبه بود تا انکه اکثر اهل ایمان از انحضرت منحرف کردانیدند و با خود بشهر بردند و سیزده سال انحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا انکه اکثر اهل ایمان از انحضرت منحرف کردانیدند موافق کوئیل کرا کر بنیک تامل کنی میدانی که فتنهائی که در اسلام بهم رسید و ظلمها بیکبروا اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه عمر بنا نمود و بعد قبول در عطا

کردانند

دوم

سیم

چهارم

که بدانند که مقام در زمان جاهلیت در نجا بوده است منافق بیکر کفت من اندازه انرا بدانسته ام برداشته ام و نکاه داشته ام عمر انرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و همان موضع که در جاهلیت بود کذاشت و تا حال و امروز بهمان موضع است حضرت صاحب الامر بمکان اول بر خواهد کردانید و ابن بضعه از جمله مشهورات ابلکه متواتر است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت ابرهیم عم در آنجا بود کودر کذاشته اند و مقام جبرئیل میکویند و صاحب کشاف میکوید مقام نمرود است و کفته است عمر از مطلب بن ابی الحدید و از اعمش پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت در کجا بود کفت بلی و نشان او را دادم همان موضع را و ابن ابی الحدید کفته است که مورخان کفته اند که عمر اول کسی بود که انرا کردکرد نا فلهٔ رمضان بجماعت میکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه روبسد تفحص را سوزانیدند که نکنند میفرخت اول کسی بود که عسسی و شبکردی برا اختیار کرد و اول کسی بود که ثمانیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میکفتند ثمانیانه عمر ها بلش بلشیر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموالشان را کرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله انچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقاماتی نقل کرد بموضعی که الحال در انجا هست و بیشتر منقل بخانه کعبه بود و معاندان با حضرت رسالت پناه این واقعه را صحیح نمیدانند شد که سنت انحضرت نرا نشناسند بر طرف کنند و بدعت جاهلیت کفرا حیا کنند **پنجم** انکه بحیوا از حضرت رسول و حضرت امیر نشنیده بود که موالی و انصار را از عجم خواهند بود یا عجم عداوت میکردند و احکام مسلمانانرا بر ایشان جاری نمیکردند مقرر کرد که قریش دختر از عرب عجم نخواهند و عرب از عجم دختر بکیرند و قریش دختر بسیار بعرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند تا بین عرب نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب نمیرسد و بعضی از اوراد و احال انکه رسول خدا صلعم فرمود مسلمانان کفو یکدیکرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه میراث عربی را بعجم بدهند مکر عجمی که در مبادی عرب متولد شده باشد و این بضعه صریح بمخالفت قرآن مجید نازل ساخته **ششم** انکه در میراث عول و تعصیب قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و ببیانش طول داد و کر مناسب این رساله نیست این رساله تلخیص من التوم قرار داد آن صحیح زیاد کرد حنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که یکی از اموال و غنایم را بر سول خدا صلعم و ذوالقربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل قرار داد و هم چنین سابر مردم را بنفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیکران روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم با انصاف کفت در مقام تسلی کسانیکه بعد از من بکنز ابر شما ترجیح خواهند داد و کوشش صبر کنید تا در کوثر بمن برسید و ابن ابی الحدید و دیکران اعتراف کرده اند که اول کسی که ابن بدعتی اجاری کرد و صمت بالسویه را تغییر داد عمر لعنة الله بود و ابن معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشانرا کم کرد و اکثر فتنهای زمان حضرت امیر ع منفرع بر ابن بدعت شد و نیز اکر حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب انحضرت بان راضی نشدند مانند طلحه و زبیر فتنه بر پا شد و فتنهای دیکر بران متفرع کردید و اکر جانبرد نقضیل در صمت لبه حضرت امیر ع ناروان فتنهای عظیم را با منتهی میساخت کدانقد و هم در ادکان خلافتش بهم میرسید و باعث قوه ملوکیه و دیکران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است که اکو کوئی کرا بانکر بهتر صمت بالسویه کرد چنانچه حضرت امیر کرد و کسی انکار دیکر او نکرد چنانکه انکار حضرت امیر کردند جواب کویم که در زمان ابوبکر متصل بزمان حضرت رسول صلعم بود و بیشتر او عمل کرده و کسی را اعتراض نتوانست کرد بخلاف عمر که بسیار شد بنای کار را بر تفضیل کذاشت و مردم بان الفت کردند و صمت اول را فراموش کردند و اتمام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار کرفت و انها کم مظلوم شدند عادت بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بان طریقه محکم کشت و چون خلافت بحضرت امیر ع رسید خواست بر کردانند مردم بعادت زمان حضرت رسول صلعم بعد از انکه بلیت و سال با مر دیکر عادت کرده بودند و سنت را فراموش کرده بودند طول اقبول ان بر ایشان کران بود بحدیکه بیعت لازم را شکستند و بالحضرت خروج کردند و جمع دیکر را کرد عمر ایشانرا تفضیل میداد کراه کردند و با خود بشر بهاک کردند و سیرا انحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا انکه اکثر اهل ایمان از انحضرت منحرف کردانیدند موافق کوئیل کرا کر بنیک تامل کنی میدانی که فتنهائی که در اسلام بهم رسید و ظلمها بیکبروا اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه عمر بنا نمود و بعد قبول در عطا

انرا زبلیت کرد و بند بهر شوری انوا بیان او کرد و ناظهور قایم آل محمد هر ظلمی وجوری کرد بر اهل بیت و شیعتها ایشان واقع
میشود از ثمران شجرهٔ ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقتها و اثمرها و بر باها و همه در قضیهٔ شوری است کز اعظم
قبایح و اشنع فضایا است و مجمل ان قصه را طلحه حیناً بخبر ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان باز آرد نمود اند استکمل چو ابو لؤلؤ
عمر را زخم زد و جزم کرد که بهتهم و اصل خواهد شد فارغ نشد با یحرد در باب حرمان اهل بیت از خلافت و نقض مرتبهٔ ایشان از حیا
جبان خود کرده بود شرع کرد بتذکیر ایکری چند که شهرت با شند که بعد از او هر کرا مر خلافت بر ایشان مستقر نکرد و نزد
عوام محمود نوده باشد و کسی گمان جبلة نبرد با او را بیغرض دشنا سند اول مشورت کرد با اصحاب را بن نا بر کسی را ی خویش
امد و گفت عبد الله یکی خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب عرض میدانند و ایضاً امید است که او را بشوری نگذارند
بود و حق خود را مطالبه نکرد و گفت نه و الله از او لا رد خطاب و کس مرتکب این امر نمیشوند شد بس است عمر را
انچه کرد خلافت را بای اولاد خود فخیره نمیکنم و در جهان و مان هر دو محمل این امر نمیشود بعد از ان گفت بچشم که رسول خدا چون
از دنیا رفت از شش نفر راضی بود و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن ابن عوف بخاطر میرسد که خلافت
میان ایشان قرار دهم تا برای خود هر یکرا که خواهند اختیار کنند بعد از ان اینها را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی
ایشان و گفت هر یک از ایشان بامید خلافت امده اند و بوالبت ابن ابی الحدید گفت با همه شما طمع در خلافت دارند بعد از
چون و مرتبه اغاده ابن سخن کرد زبیر گفت چه مانع است از طمع خلافت تو خلافت کردی مادر ما فرش کز از تو نشستیم
نه در فضل نه در قرابت حضرت رسالت بعد از ان گفت بچه خواهید بگویم شما چگونه مرد میدید گفتند بگو گریگویم مگو گفت
ان ما بر تو اهی داشت گفت ما تو ای زبیر بد خوی و متکبر گاه راضی ناشی موسی و گاه راضی نباشی گاهی انسانی و گاهی
شیطانی گمان همست که اگر خلافت بتو رسد همان و زنی بلک جهان بلک جو خود را برد و بانی نهیدانم اگر خلیفه شوی و رای
که شیطان با شی امام مردم گی خواهد بود و با انکه تو با ابن صفت با شی بکار امت نمیپردازی و اما تو ای طلحه بچه حق رسول خدا
از زده او زنها رفت سبب کلمه کرد در جهان و مان محمل اینکار نمیشود اگر خلافت بتو رسد چو طلحه از خلافت خود مایوس شد و از انکه خلافت
از علی و عثمان بیرون نمرود و با منهای هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بخشیدم بعثمان زبیر چو عمه زاده حصهٔ خود را میر
برای حمیت قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی بخشیدم بعد از ان سعد ابن ابی وقاص بزبیر چون دانست که او خلافت را با و نمیرسد گفت
منهم از حصهٔ خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چو هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن گفت منهم از حصهٔ خود کدشتم و با
علی و عثمان کذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت منکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابا بکر و عمر حضرت هو من قبول
منکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و اینجا خود ذانم و را هم بان تعالی کبیر بعد از ان بچه من بخود عثمان گفت عثمان گفت ابن شرط
قبول کردم با ردیکر بعلی و عثمان گفت بچه ان شرط نا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول منکرد و علی ع قبول منکرد چو دید که علی ع
شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان زد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی ع فرمود و الله
که تو با او بیعت نکردی مکر همان امید که عمر با ابا بکر بیعت کرد خدا میان شما جدائی انداز د و حیا نکرد اکثر نقل کرده اند عدای
انحضرت مستحاب شد و میان ایشان فساد و عناد عمر تبه بهم رسید که هیچ یک با دیکری سخن نمیکفتند تا انکه مرگ در میان ایشان
حدائی انکند ابن بود کیفیت ابن قضیه بنحو یکه محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند
و بر غالی مخفی نتواند بود اشتمال ابن قضیه از همان شی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابا بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان
اول انکه کفت بس است عمر را انچه کرد در جهان و مان محمل اینکار نمیشود اگر ایشان حق و موافق امر الهی بود و حضرت رسالت قطعاً
و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز و استنکاف میکرد و از محمل ان منکر نمیشد و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعة
ایشان بود چرا در جهان خود محمل میبیند و بکدام مخیلهٔ خدا و رسول او ممسک شده حق را از صاحب حق کرفت اول برای ابا بکر و بعد
از او برای خود و دوم انکه او گفت که رسول خدا از همه ابن بقرا راضی بود از اینجهه که با بو خلافت نشد بعد از ان برای هر کس عیبی گفت
که با عث فساد ان منافی انست و اکثر انها اکر نباشند بلشک معصیت هستند پس با بن عم چو طلحه از خلافت خود مایوس شد و از انکه خلافت
از علی و عثمان بیرون نمرود و با منهای هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بخشیدم بعثمان زبیر چو عمه زاده حصهٔ خود را میر
برای حمیت قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی بخشیدم بعد از ان سعد ابن ابی وقاص بزبیر چون دانست که او خلافت را با و نمیرسد گفت
منهم از حصهٔ خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چو هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن گفت منهم از حصهٔ خود کدشتم و با
علی و عثمان کذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت منکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابا بکر و عمر حضرت هو من قبول
منکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و اینجا خود ذانم و را هم بان تعالی کبیر بعد از ان بچه من بخود عثمان گفت عثمان گفت ابن شرط
قبول کردم با ردیکر بعلی و عثمان گفت بچه ان شرط نا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول منکرد و علی ع قبول منکرد چو دید که علی ع
شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان زد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی ع فرمود و الله
که تو با او بیعت نکردی مکر همان امید که عمر با ابا بکر بیعت کرد خدا میان شما جدائی انداز د و حیا نکرد اکثر نقل کرده اند عدای
انحضرت مستحاب شد و میان ایشان فساد و عناد عمر تبه بهم رسید که هیچ یک با دیکری سخن نمیکفتند تا انکه مرگ در میان ایشان
حدائی انکند ابن بود کیفیت ابن قضیه بنحو یکه محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند
و بر غالی مخفی نتواند بود اشتمال ابن قضیه از همان شی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابا بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان
اول انکه کفت بس است عمر را انچه کرد در جهان و مان محمل اینکار نمیشود اگر ایشان حق و موافق امر الهی بود و حضرت رسالت قطعاً
و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز و استنکاف میکرد و از محمل ان منکر نمیشد و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعة
ایشان بود چرا در جهان خود محمل میبیند و بکدام مخیلهٔ خدا و رسول او ممسک شده حق را از صاحب حق کرفت اول برای ابا بکر و بعد
از او برای خود و دوم انکه او گفت که رسول خدا از همه ابن بقرا راضی بود از اینجهه که با بو خلافت نشد بعد از ان برای هر کس عیبی گفت
که با عث فساد ان منافی انست و اکثر انها اکر نباشند بلشک معصیت هستند پس با بن عم چو طلحه از خلافت خود مایوس شد و از انکه خلافت
از علی و عثمان بیرون نمرود و با منهای هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بخشیدم بعثمان زبیر چو عمه زاده حصهٔ خود را میر
برای حمیت قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی بخشیدم بعد از ان سعد ابن ابی وقاص بزبیر چون دانست که او خلافت را با و نمیرسد گفت
منهم از حصهٔ خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چو هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن گفت منهم از حصهٔ خود کدشتم و با
علی و عثمان کذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت منکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابا بکر و عمر حضرت هو من قبول

بزن و مسلمانان را بکذار تا هر کرا خواهند برای خود اختیار کنند چو عمر را دفن کردند ابو طلحه را بنجاه کس هم را شمشیرها بر هنه
برهم زدخانه اینهاند و حضرت امیر ع برو با مستعد بغضه مخالفت موالفت هم ترسید منقبت و مناقب غیر منتاهیه خود را بر ایشان
شمرد و هم نصیحت کرد ند و با یکدیکر مشورت کرد ند و کفتند اکر خلافت باو اراده شود هیچ کس را بر دیکری یارای نخواهد بود و
هم مسلمانان را تر امساوی خواهد کرد و با بن سبب بخلافت او راضی نشدند و چو طلحه از خلافت خود مایوس شد و از انکه خلافت
از علی و عثمان بیرون نمرود و با منهای هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بخشیدم بعثمان زبیر چو عمه زاده حصهٔ خود را میر
برای حمیت قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی بخشیدم بعد از ان سعد ابن ابی وقاص بزبیر چون دانست که او خلافت را با و نمیرسد گفت
منهم از حصهٔ خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چو هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن گفت منهم از حصهٔ خود کدشتم و با
علی و عثمان کذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت منکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابا بکر و عمر حضرت هو من قبول
منکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و اینجا خود ذانم و را هم بان تعالی کبیر بعد از ان بچه من بخود عثمان گفت عثمان گفت ابن شرط
قبول کردم با ردیکر بعلی و عثمان گفت بچه ان شرط نا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول منکرد و علی ع قبول منکرد چو دید که علی ع
شرط طریقهٔ شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان زد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی ع فرمود و الله
که تو با او بیعت نکردی مکر همان امید که عمر با ابا بکر بیعت کرد خدا میان شما جدائی انداز د و حیا نکرد اکثر نقل کرده اند عدای
انحضرت مستحاب شد و میان ایشان فساد و عناد عمر تبه بهم رسید که هیچ یک با دیکری سخن نمیکفتند تا انکه مرگ در میان ایشان
حدائی انکند ابن بود کیفیت ابن قضیه بنحو یکه محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند
و بر غالی مخفی نتواند بود اشتمال ابن قضیه از همان شی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابا بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان
اول انکه کفت بس است عمر را انچه کرد در جهان و مان محمل اینکار نمیشود اگر ایشان حق و موافق امر الهی بود و حضرت رسالت قطعاً
و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان احتراز و استنکاف میکرد و از محمل ان منکر نمیشد و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعة
ایشان بود چرا در جهان خود محمل میبیند و بکدام مخیلهٔ خدا و رسول او ممسک شده حق را از صاحب حق کرفت اول برای ابا بکر و بعد
از او برای خود و دوم انکه او گفت که رسول خدا از همه ابن بقرا راضی بود از اینجهه که با بو خلافت نشد بعد از ان برای هر کس عیبی گفت
که با عث فساد ان منافی انست و اکثر انها اکر نباشند بلشک معصیت هستند پس با بن عم چو طلحه از خلافت خود مایوس شد و از انکه خلافت
از علی و عثمان بیرون نمرود و با منهای هاشم عداوت داشت گفت من حصهٔ خود را بخشیدم بعثمان زبیر چو عمه زاده حصهٔ خود را میر
برای حمیت قرابت گفت من حصهٔ خود را بعلی بخشیدم بعد از ان سعد ابن ابی وقاص بزبیر چون دانست که او خلافت را با و نمیرسد گفت
منهم از حصهٔ خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چو هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن گفت منهم از حصهٔ خود کدشتم و با
علی و عثمان کذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت منکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقهٔ شیخین ابا بکر و عمر حضرت هو من قبول

کرده است خ

قرار میداد و اگر میکرد بر شما کواز انمیکشید زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که کاو میکند بقصابی که
انرا میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله عمر روایت کرده است که روزی پدرش نا عبد الله ابن عباس گفت میدانی چرا مرا
مانع شدی مرا از انکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت ان چیست عمر گفت کراهت داشتند
قریش از انکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و بکاره مردم را مانال کنید پس قریش از برای خود ندید بهتری را که
واختیار نمودند و توفیق یافتند و رای و سیاسی اختیار کردند ابن عباس گفت یا خلیفه غضب خود را از من دور میکرداند
که جواب این سخن را بشنوی عمر گفت بگو ایحه خواهی ابن عباس گفت ما انچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حقتعالی میفرماید
وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چیز را میخواهد واختیار میکند از برای ایشان
انچه خیر ایشان در است و دیگر میدانی که خدا گوید از خلقش از برای خلافت انرا که اختیار کرد او گوید قریش از برای خود اختیار
کرده خدا را اختیار کرده اند حق است و لاباطل است و انچه گفتی که عمر مانع شد و خلافت پس شقیع
حال انجا عتراف کرده است و گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی بسبب است که ایشان
نخواستند انچه را فرستاده است خدا پس خدا احباط کرده است عملهای ایشانرا و ثواب انها را باز طرف کرده است اما انچه
گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را مانال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقدر انچه خوشی میبردیم بتو انستیم که در دلهای
خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است که بگیر
و بیست کن ان مال مرحمت خود را برای انها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر گفت همواره اشراف بنی عباس و لهای بنی هاشم را برانگیخته و مکرات
بدر امر خلافت عشی که هر گز متصور نمیشود ابن عباس گفت بنا بر ان راه بروای پادشاه مومنان و لهای بنی هاشم را نسبت بقریش
و فریب داده بدر سنبی کرد لهای ایشان را از رسول خدا است که خدا پاک کرده و پاکیزه گردانیده است انرا از همه عیبها و نقصها
و ایشان خانه اراده اند که حق تعالی ظهور نظهیر از دریشان بایشان فرستاده است و اما انکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل
ما هست چگونه نمیباشد لیکن کسیکه خشم را عصب کرده باشند و در دست بکران بیفتد پس عمر گفت اما تو ای عبد الله
از تو سخنی ممیز سیده است که میخواهم بشنوم و مترس تو نزد من زایل شوی ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد ترا
ظاهر کنم و اگر حق باشد نباید از خود بر عمر گفت میشنوم که مکرر میگوئی ابن خلافت را از روی ظلم و حسد و ما گوئیم ابن عباس
گفت اما حسد پس شیطان حسد بر برادر م و او را از بهشت بیرون کرد و طاعون زدان امیم و حسد بر ما نسبت نمیبرند و تو میدانی
که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه با انچه میگویند عرب بر عجم که رسول خدا از ما است پس ما انیز برسانیم بر قریش انچه از ایشان
عمر گفت الحال بر خیز و بخانه خود برو و چون بر خواست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد گفت ای انکه میروی بد رستیکه من ترا حجت
از تو ساقط و شود و سخت از زغانه حق تو بر نمیدارم ابن عباس و بعقب گردانیده گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیم
هست بسبب حضرت رسول خدا ما همه را محتقر و غانه کنند همه را خود را حفظ کرده است و اگر انرا ضایع کنند همه را اشراف اظل کرده است
انیز اگفت و رفت پس عمر ناحاضران گفت مرحبا ابن عباس گفت هر گز نه بدیده ام او را که فاکهی مباحثه و معارضه کند مگر انکه او را
غالب میابد مولف گوید که از ابن اخبار منتاقضه بر عاقل چیز مخفی نمیماند که اتفاق نمیدانسته است که خلافت حق اهل
البیت المومنین است و باین و سایل و حیل سعی در ابطال حق او منکرده است و هر باب از ابن گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق
او مثل انکه گفت بنی هاشم در حسان و تمام محتمل ابن امر شوم هر گاه میدانی که حضرت امیر ع صاحب ابن حسنت و اگر خلیفه شود مردم
را براه خدا میبرد و هیچ شبه منکفتی لولا علمک بحال عمر پس چرا بعد از وفات او نمیدهی بشاید گفته بعضی از گناهان نوشود و اگو
منحوس اسبق و اصل محتمل نشوی چرا باین وجوه محتمل شدی و قدیم ترا کوری که از کجا که باعث اشراف نواحق او ای است منصرف گردد
و یکبی منتقل شود که باعث اشراف تو و بحسب دافع سر کبی از او و بهتر است و از غانه فضیحت کشته میشود و انکه گفت بنوت و خلافت
برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت و حضنم میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستیکه امر همه در دست خدا
و فرمود ماست لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و باین باب کذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که فاضل
امامت و خلافت نیستند سوای انکه معدن نبوت و ابواب علم و حکم و اعلام هدی و منار تقوی و راه تمامیان راه خدا بندچرا
در سایر انبیاء مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری نشان نافع خلافت اهل بیت
ایشان نشد و در پیغمبر اخر الزمان که اشرف پیغمبران است نافع شد و انکه اگر نبوت و خلافت هر دو باشد برای فاطمه

نمیماند محض عداوت و حسد و حجاب و دیانت است هر گاه خدا برای ایشان خلافت را پسندیده و شما را قابل ان ندانسته
باشد کسیرا تقصیری نخواهد بود و اما عذر کسی نافع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع
خلافت چرا باشد در حق انحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هر گاه چهل سال کافی نباشد باده چهل
سال در خلافت انحضرت چرا کافی نباشد و چرا اسن انحضرت برای حمل سنوح برانت و در غزوهٔ تبوک برای منزلهٔ هرونی و خلافت کی چند
سال پیش از ابن بود کی نبود و بعد از وفات رسول که چند سال بعد از ان بود کم بود و عذر دیگر که بجوانی ایشان محبت دارد هر گاه
حب خود ایشان را برای خدا باشد و مرد رسالت رسول خدا باشد چرا باید باشد پس معلوم شد که این خطاها مشتمل است بر خطاهای
بسیار اول انکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت طمع و منفاد
شدند و در روز شوری گفت اگر سالم زنده میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال انکه از او از قریش بود و این منافات
صریحست با خالفت نص و نفاق اما مقدمهٔ اولی پس ساقط است زیرا که اصل از عمر ابن میمون روایت کرده است که چون
عمر زخم خورد با و گفتند که اگر کسی را خلیفه نمیکردی نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر
خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت که سالم از اهل بهشت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم اگر
خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم محبش بخدا شدید است و سبد مرضوی زیدا و روی روایت کرده است
که بعضی گفتند که کسی را بعینه بکن گفت از صحابه حوف حرص بدنیا بر خلافت میبینم و من باین شش نفر میگذارم و رسول خدا از دنیا رفت
از ایشان راضی بود و بعد از ان گفت که اگر یکی از دو نفر زبیر یا سالم یا ابو عبیده خلافت یابد میگذاشتم و اعتماد نو او میکردم و قاضی
القضاة بغداد این دو روایت نقل کرده است و طعنی در ان نکرده است و اما مقدمهٔ دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و رواینه
کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریشند و در این امر تابع مسلمان ایشانند مسلمان ایشان و کافر ایشان
تابع کافر ایشانند و ایضا هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول او فود کرد بیوسنه این امر در قریش است و در شهری نمیکنند
با ایشان احدی مگر انکه خدا او را بر روی بهم مبتلا فکند دلزام کرد بن ابن زبان و نرمدی و عمر و ابن العاص و روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم گفت قریش را نباش مردم در خیر و شر تابع و فوق قیامت و قاضی القضاة در مغنی ابن روایت را نقل کرده است
که در دو روز سقیفه ابن روایت را کسی رد نکرد و هیچ شهادت بر حقیقت ان ندادند و بجدال استفاضه رسید پس معلوم شد که در این
تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم بفیض گفته خود کرده و هم بخالفت نصوص واقعه نموده و ایضا عذر دیگر ابن الخطاب
سالم بیدا کرده بود با انکه مجهول است معلوم هم هست زیرا که شدت حب بری بایست که مستلزم اجماع جمیع شرایط امامت
و قدرت بر تحمل باکران خلاف نباشد و اگر اینچنین شد و نباشد چرا وصف حضرت امیر ع در باب چهل طبرانی
متواتر باانکه او احب خلق است بسوی خدا چنانچه ثابت امامت او نباشد باانکه محبوب خدا بودن باکه تواست از محبت خدا بودن
و شدت محبت مستلزم بر فضیلت جمیع خلق بنیست و محبوبتر بودن هست پس چرا انچنین انحضرت نکرد و قطع نظر از بانی متکاثر
و نصوص متواتره دیگر که در بیضوا ذکا بر کفته اند که ابن عربیه واضحه ایست بر انکه شبهه روایت کرده اند که عهد کرده بودند
ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر انکه امامت از انکدام که باشد بر سد و اگر ابن بود حه معنی داشت از زکی و حجوبی ابن دو نفر
کردن که هیچ فضیلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که با نواع فضایل موصوف و معروف بودند بحدیکه
اول قسم خورد که بعد از فوت من محتلم نمیشوم و بعد از ان محتلم شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجت شوری که
مبنای خلافت گردد نتواند شد نهایتش انست که میتوانی بر مشروعیت اجتهاد باشد بتقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی
از چه راه بود و ایضا چرا خود کم خود را اگر خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران نکرد که
با مر بقتل و انها نفسهم و نهدید و توعید شود و اگر باجتهاد امر خود اکتفا نمیتوانست کرد بر خلافت او کردا لبته از فتنه و اشوب
اسلم بود و فی الحقیقه منشاء مقاتله جمل و صفین و نهروان هیچ امری نمیشود بی تعیین انکه ابن ابی الحدید او معاویه نقل کرده است
کرامر مسلما انرا بهیچ چیز بر اکنده نکرد و خواهشهای ایشانرا منقرض نکرد انید مگر شوری که عمر نهاد شش نفر قرار دادن و ابن عباس
ابن شد که هر باب از انها ذاعیه خلافت هم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابو بکر کرد ابن اختلافها بهم نمیرسید
و تمام کردن ابن فتنها و اباانکه بطمع انداخت معویه و عمر و ابن العاص و احاکم مصر کرده بود برای انکه عداوت ایشانرا نسبت
بامیر المومنین ع صبدا نست پس با ایشان دار برای انکه اگر روزی خلافت بانحضرت برگردد شاید انها اطاعت نکنند و حجت مجرح

شد و از خیانت او بر او سوء کرد و بدگفتن اصحاب محمد خبر خواه بکد یکر یا شبیه کردن نکنند در خلافت غالب بشوی عمر و مغیره چون ابن سخن
چون ابن سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند در وقتی که حضرت امیر علیه السلام بسر برادر بودند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر ابن
ابی جعفر ابن مکی هدانی نقل کرده است که محمد ابن سلیمان حاجب الحجاب مرتبه عالی ظریف ادیبی بوده و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بوده
انکار کرده بود و بغضب بلیغ مخصوص می نمود شبهه من از او سؤال کردم از احوال علی و عثمان گفت ابن عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی
بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دیگر در اختلاف و در امر امامت آن بود که عمر خلافت را شوری و قرار داد
قرار داد و نصر بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار کرفت که اهلیت خلافت در او هست و بالقوه میتواند ابن امر در خاطر
ابن امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر ابن و خته بودند و انتظار ابن امر میکشیدند تا انکه نزاع میان علی علیه السلام و عثمان
علی علیه السلام و عثمان قوی شد کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان
با و خواهد رسید باعتبار سابقه او انکه پسر عم ابو بکر بود و ابو بکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم
داشت با عمر و خبا ابو بکر بر در خلافت منازعه کرد و پیوسته با ین سبب سعی میکرد در تضعیف عثمان و شورا بنکه مرجع او
و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها از او منصرف کردد و زبیر بر در ابن باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست
و امید ابن و نفرد بخلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طبع ایشان قوی تر بود در نزاکه علی را ضایع کرده بودند و ابو بکر و عمر او را در نظر
مردم بعید کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و اینجا عنی که حضرات بعضی فضایل و جزئیهای او را از در حضرت
رسول صلعم دیده و شنیده بودند اکثر اینها مردده بودند و جماعه دیکر بعرضه آمده بودند که او را انشناخته بودند و از اقامه ساهر مسلما نا
مبدا نشسته بودند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مکر انکه پسر عم رسول و زوج بتول و یکا سبطین است و سابر مناقب و فضایل
او را فراموش کرده بودند و از برای تحصیل انفاق افتاده بود از بغض و نفرت و انحراف ایشان از تحصیل انفاق نکردن از برای هیچ یک از دیکران
انفاق نیفتاده بود و قریش و طلحه زبیر را دوست میداشتند بنا کاه اسباب بغض علی در ایشان نبود و او اخر ایام عثمان تالیف قلوب
قریش میکردند و ایشان را و عده عطا و افضال میدادند و هر روز بر مقدار مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند و زبیر
که عرض بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات خود و بعد از وفات نا فذ الحکم بود و مردم اقوال
و افعال او را جایی پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه را زاده اخذ خلافت کرد و بسیاجر بین بود بر ان و اکر اشره و شجاعان عرب
که با او بودند خلافت را در علی قرار نمیدادند با خضرات پسر بدند و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت ان خبر عظیم در خلافه
انحضرت کردند عایشه را بطرف بردند فتنه جنک جمل بر پا شد و جنک جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنک صفین و نزاکر و جنک
بصره بنود معویه جوان بر مخالفت نمیکرد و بر هم اهل شام انداخت که علی فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلما نان انکه طلحه و زبیر را
کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که موسی از اهل بهشت بود نمیدانکشد و از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد
صفین از فساد جمل متولد شد و وقوع ان بود و از فساد صفین و کراه شدن معویه ناشی شد هر فسادی و فتنی که جاری شده در دنیا
بنی امیه و فتنه عبد الله ابن زبیر بر پا شد و فروع از فروع قتل عثمان لعین بود زیرا که عبد الله دعوی کرد که چون عثمان بغیر قتل خود
بمیرد سزاوار خلافت است از برای من کرد و مروان ابن الحکم و جمیع بنی امیه این را میدانستند که سلسله ابن لهو و چکونه ببکدیکر
پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدرختی پیوسته است و از هر اشتی شعله او فروخته است و همه منتهی
میشود به شجره خبیثه شوری که عمر در بین فتنه و ضلالت عرض نمود و کفت عجب نیست از ابن بود که بعد کفتند که سعید ابن عاص معویه
و اکثر منافقین کرد اخل مؤلفة قلوبهم بودند و اشاره های جنک فروندان ایشان که بجبر ایمان تراز اظهار منکر نمیدند حاکم و والی کردی علی
و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا و لا بنی و حکومتی ندادی و جواب کفت اما علی نکبر شرف باده از است که از جانب من بتوا حکومت بکند
و اما ابن جماعه دیکر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد ایجاد بکنند پس کسی کرا از حکومت ایشان خایف باشد فساد
کنند و هر یک دعوای خلافتی او برای خود کنند چکونه فتنه سیصد روزه نشود که شش نفر زاده و مرتبه خلافت مساوی قرار داد از انکه
مسلما بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سابر بدعتهای بوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما
لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین شکستم انکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و اکر باخبار و اتفاق ثابته صحیحه
متفق علیها از جمله اهل بیت و از اسکونین اهل زمین و علمای حق و بامر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعتا حضرت امیر عم
بودند و عباس عم حضرت را در شوری داخل نکرد و جمعی که با قرار خودش معتوب بودند و معتقد نفاق و شقاق بودند حضرت

اخبرنا و مرجع این کار کرد و انکه در قضیه فدک امر جزوی بود متعلق بدیه دعوی شهادت جهار مرد معصوم را که خبر احد ثبت
حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند همه جرفع رد کرد و در باب امامت که زیاست
تمام امت و جمیع امور دین و دنیا و اخرت رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در این امر کرده بود و همه جز نفع مانع نشد اضلا لهفهم
انکار چه بحسب ظاهر خضرات امیر المؤمنین را داخل شوری کردانیدند یا نه فهمیدم از ابو جهمی نمود که البته خلافت از جانب انحضرت بکرد
و بعض او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او اکرچه در نهایت ظهور بود که طلحه یا وجود ان بعض نسبت بحضرت رسالت پناه عمر
عمر و عداوت امیر المؤمنین باعتبار ربط با بوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت هم چنین عبد الرحمن بن عوف و سعد وقاص و عثمان
و سابر شبهها منتفی شده ایشان جانب عثمان را نمیکذاشت و هم چنین سعد عبد الرحمن بن عوف و سعد وقاص و سابر شبهها منتفی شده
جانب عثمان را نمیکذاشت و هم چنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیکذاشت و ایشان
با وجود او و مخالفت انحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باعث اول عمر کاهی شیطان و کاهی انسان و اکر با ایشان میبود انحضرت نهایت قلد
و اکر در خدمت انحضرت اقامه میبود و کسی امید بود و بر نفع بری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر میشدند عبد
الرحمن و طلحه البته موافقت با و میکردند و چه بسا از این صورت خلافت بانحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید کفته اکر شعبی در کتاب
شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که چون امیر المؤمنین ع و عباس از مجلس عمر بر خواستند
در دروازه که بنای شوری کذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که امیر المؤمنین بعباس کفت که با ین تدبیر عمر خلافت از دست ما
بدر کرد و عباس کفت چون دانستی و نمودکه نشنیدی که میکفت در جانبی که عبد الرحمن بن عوف و در انجا نیست و سعد مخالف
عبد الرحمن نمیکند و بر اکر پسر عم اوست و عبد الرحمن نظر عثمان است و داماد اوست و هر کاه اینها در یک طرف جمع شوند اکر ان
دو نفر بکر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای انکه من تنها بهر دو بلکه بر یکی از انها نیز ندارم و با این سر ابن مطلب عمر ابن بود
که فهمانده بود که عبد الرحمن افضل از عثمان است و بخلاف کند کار او لا ایشان کار بوبکر بود و با فضلت نداشت چه جای عبد الرحمن
و بخلاف کند کار عمر و این مرض همیشه من خاطر ایشان او میکرد بدی عاقبت انحضرت را از اول با اخر با کرد و اکر نمیرد و ایشان را نخواهد مرد و
ایشان نفاق خواهند کرد که خلافت از قبا کرد انند و اکر یکنند جزای خود را از خواهند یافت و الله که من عنقریب با د شاهی را
و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم عدالت را میان مردم ظاهر کردانم و قیام تمام باحکام خدا و سنن رسول صلعم و اکر کسی کوید که هر کاه امیر المؤمنین
مبدا نشسته که خلافت با و نمیرسید چرا داخل شوری کرد اما جواب است که چون ابوبکر و عمر هر دو زاول این خلیفه کرده بودند که نبوت
و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میکفت در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اکر انحضرت داخل شوری نمیشد
هر کز احتمال خلافت بر بنی هاشم نمیدادند و حق با و بر نمیکشت و چون داخل شدند دانستند که احادیث موضوع و اخرجه اصل
بوده چنانکه ابن ابا بویه علیه الرحمه از انحضرت صناعه روایت کرده است که چون عمر لعنه الله نامه شوری را نوشت دو اول صحیفه نام
عثمان را نوشت و علی را در اخر همه نوشت و عباس بعلی کفت که تو ابعد از همه نوشته است و تو ابیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل
شوری مشو حضرت جواب او نکفت و چون با عثمان بیعت کردند عباس کفت نکفتم که چنین خواهند کرد حضرت فرمود ای عم داخل شدن من
سببی داشت که بر تو مخفی بود و شنیدی که عمر بر منبر مهیکفت که خدا برای اهل بیت نبوت خلافت را جمع نکرده است من خواستم که او بوتبا
خود نکذیب خود نکند و مردم بدانند که ایخدا و پیشه منکفت دروغ و باطل بود و ما صلا لایق خلافت را دیم پس عباس ساکت
شد و ایضا در امور افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بانها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اکر انحضرت داخل
در شوری نمیشد جبر میکردند او را به بیعت بکی از انها و ممکن بود که مردم توهم کنند که انحضرت بر رضا و رغبت ترک خلافت کرده است و بانها
بیعت کرده است بخلاف انکه داخل شده در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که مردم رضا و اختیار بر طرف شود
چنانچه طبری و ابن قتیبه روایت کرده که عبد الرحمن با انحضرت کفت بر تو جان خود را بهوی کشتن که کشته میشوی من نظر کردم با مردم و
ایشان کهوی را معادل عثمان نمیدانند پس علی بیرون ملکفت ایخه مقدر شده است خواهد شد در کرو و این نظری چنین است که چون
مردم با عثمان بیعت کردند و علی مصابقه کرد در دو بیعت عثمان ابن ابیرا خواند که در شان خود شور امثال او کرد بیعت شود و امر
نازل شد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا اخر و چون حضرت ابن مهدیدا شنید بر کشت و بیعت کرد و منفهم شود که مکر کردند و عجب
مکری کردند و سبب مرتضی از بلاد دوری کرد از معتبرین موجبین عامه است و ابیکره است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد
حضرت عم ایستاده بود نشست عبد الرحمن کفت بیعت کن و او کفتی که رفت را میبینم و در اثر زکسی بغیر از او و شمشیر ندارد پس علی

عضبنا لک بیرون رفتند اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بعبد کن و الا کجا میتوانیم بیرون کرد این لفظ حضرت را بعبد کردیم یا ابن الطول
وخصوصیت او بهم ظاهر شد که بعبد از روی صفا نبود و اجماع مخفی نشاند و چگونه شایسته اختیار میباشد باشد بقول وجهاء و عبد
کفته است که اول فکری که عبد الرحمن کرد آن بود که او خود را از منصب بدر کند که مردم او را بتعرض بدانند و هر چه بکوید قبول کنند
و فکر دیگر آنکه بر حضرت امیر عرض کرد خلافت بشرط که علم را شاید که حضرت با این شرط قبول نمیکند با نکه کفت بشرط آنکه بسیرت ابو بکر
و عمر عمل کنی و مبدا نست که حضرت سیرت ایشان را ابتداعه باطل میدانست و قبول این شرط نخواهد کرد و میتوانست حضرت
اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت
انها نیز باهم موافق نبود و با بیکدیگر واضح چنین امر باطل را از پیش برند **طعن پنجم** انکه در جمیع صور تا مرتبقبل انجناعت عمومی
یا عبد الرحمن با سابوا و لهای عثمان با بر چیزی قرار نکرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که با اینها مستحق قتل شوند
و امر او ورای ایشان عبد الرحمن و دیکران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول است که بر و بجواطاعت ایشان نموکه مخالفت ایشان
موجب قتل جمعی از مسلمین کردد نص قرآن قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود **طعن ششم** انکه در زمان ایشان مرتبقبل حضرت
امیر هم نمود بلکه امر بقتل نبود بکه برای انحضرت و اتباع او چنانچه در جمله تقسیم ظاهر شد با انکه بسند های صحیح از طرف مخالف و موافق
ثابت شده که حب ایمان و بغض او کفر است و حرب و حرب رسول خدا است و سلم او سلم انحضرت است **یازدهم** انکه بر تقدیر
وجوب اطاعت رای اجماع مخالفه ایشان قتل مسلمین بالخصوص ا بمعصوم نرکوار از کدام دلیل دلالت بر خصوص یعنین
افهمیدند که او سزاوار بقتل شوند **دوازدهم** انکه حضرت امیر را با ان منافیات و مقاوحه که بر و با صلاح
ایشان ثابت شد و اکثر کنشت که ارخوا و ازفرا جدا نمیشود و با مدینه علم و حکمت و ام حق و حب بر جمیع خلق است
با سابر منافیکه مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکنند کدام نعمت منافیات عار نبی بود و مبدا نست که عثمان کرعم زاده و
داماد ش بود نمیکذارد و با عراف خویش ضعیف لوای حب خویش بود و باین علت قابل خلافت نیست و دانی و زابر و رای
انحضرت نمیرسد و اما عثمان را بر فاجب دانست که او خلاف امر کند و از انکشند عناد کفر نفاق و ضلالت از این قبایح
نمیباشد **سیزدهم** انکه با نفاق مخالف و موالف حضرت امیر عمل نمود بر خلاف کتاب الهی نیست و هر کز از حق جدا نیست و سنت پیغمبر نجات و اعلم
امت است و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب خلافت کرحق مخصوص او بود باو نداد و بر خلاف سنت رسول بود چرا حضرت او را قبول کرد و او را نیز قبول نکرد و چرا با انکه او را قبول
کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت انحضرت راضی نشد و اکر مخالفت ان بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چنانچه
انکه عثمان چون با این شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان
اکر مجتهد بنود ند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبود ند زیرا که شرط اعظم نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری
خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اکر مجتهد بود ند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که اجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابا بکر و عمر
تجاوز نمایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اکر این شرط جایز است پس قابل شرط اجتهاد نیست و ایضا هر کاه با اجتهاد
مخالفت حضرت رسول کرد و اجیست منابعت و بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان میکویند و اجتهاد های ابا بکر و عمر
بان توجیه میکنند چرا مخالفان در و جاهل باطل جایز نباشد و وجود بکر انخطا و این قضیه هست که سابقا انها موجب
تطویل کلام است و اینجا مذکور شد برای غافل صدیر کافیست **طعن هفتم** انکه با بکر و اد خانه حضرت رسول
در فدک کرد او و اینرا در انخانه مقدسه حق کرفتند و ان جایز نبود بچند بن وجه **اول** انکه فدک در ملک عترت بغیر حق شرعی
جایز نیست **دوم** انکه نهی کرد حضرت از داخل شدن در خانه انحضرت بغیر اذن **سوم** انکه کلنکها نود در
انحضرت بر زمین زدند و حضرت نهی کرد از انکه صدا از انحضرت بلند کنند و حرف و من خصوصا انحضرت در حیات و بعد ابکی است
و در هر دو حال رعایت او واجب است و تضییع حق او جایز نیست که موضع فرح حضرت خالی از ان نیست که کاه او قات و فاقد بن ملکه
انحضرت باقی بود یا در حیات انحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه بعضی از سنیان او عا کرده اند و بنا بر اول خالی از ان
نیست که یا وقت وفات بن ملکه انحضرت باقی بود و حب انحضرت بمیراث بابکر ان رسیده یا صدقه بود اکر میراث بود چرا جایز
نبود ابا بکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در انجا اکر بعد از طلب رضا از ورثه و هیچ روایتی نقل نشده که از ورثه رخصت طلبیده
نباشند و با جبر بدفن و امثال ان از ایشان کرفته باشند و اکر صدقه نیا نیست کرا زهم مسلمانان حق او باشند یا رضای حاصل کرده

نباشند

باشند و اکر انتقال در حال حیات نبود نیا نیست حجتی در این باشند یا شاهد کرا غایشه بطلبند حیا نیا رخصت فاطمه طلبیدند و از برا انکه در نظر
عوام تشویر کنند و رسانند که بنزد یک غایشه و از او رخصت طلبیدند و بر عاقل جبر ظاهر است که رخصت غایشه فایده نداشت فکیف
نیز اکر اکر صد قه بود هم مسلمانان را و شریک بودند و رخصت غایشه تنها فایده نداشت و اکر میراث بود نصف دیکران پیش از
قسمت بدون رخصت سایرورثه حرام بود و اذن غایشه بتنهائی نفعی نداشت و روایت کرده اند که قضا این حسن و دیکر شیخین
بر مجلسی که ابو حنیفه با جماعه نشسته بودند مشغول افاده بودند با ابو حنیفه خوکفت و الله که تا ابو حنیفه را اخجل
و ملزم نکنم از اینجا نروم پس پیش رفت و سلام کرد و کفت ای ابو حنیفه من برادر دینی دارم و میکوید بهتر مردم بعد از رسول امت
المومنین علی است و من میکویم بهتر مردم بعد از او ابو بکر و بعد از او عمر برای من مثل بکو که حجت بر او تمام کنم ابو حنیفه کفت
بس است زیرا که ذمت و تحریر ایشان انکه هم خانه رسول خدا بودند دروغ او کدام حجت از این واضحتر میباشد فضل اکفت
من کفتم امیر را با برادرم و او کفت موضع قبر اکر از رخصت تو سوا بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن در موضعی که حق ایشان نبود
و اکر از ایشان بود که بخشیدند و سوم بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند پس ابو حنیفه
ساعتی سر بزیر افکند و کفت ایشا بای مهر خانهای خود کفته بودند فضل کفت من کفتم برادرم کفت نه تا رخصت هم زنان
نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه الله تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن و ابو حنیفه کفت بکو بمهر
دختران خود در انخانه مدفونند کفت من کفتم برادرم کفت که حضرت سوم کرا زدنیا رفت نزن داشت و مجموع زنهایا هشت
انخانه مهر سیدپس هر زنی یک حصه از نه حصه هشتیک مهر سید و ان بقدر شیری نبود چکونه چنانچه زنان دیکر را دفن کردند و
ایضا ایشان حضرت فاطمه را میراث ندادند و کفت رخصت رسول امیراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند
چون سخن بانجا رسید ابو حنیفه کفت و رکیبند انرا که خود را فضولی است و برادر دینی ندارد و انجا در کتب مسطور در دنا بت
حسب نسب عمر و ولد ان زنا بودن او مذکور است این رساله کنجایش ذکر انها ندارد **مطلب سیم** در بیان قلیل از مطاعن عثمان
و اعمال او که بعض مشهور کالشمس احتیاج بذکر او اشته باشد ذکری از انها اراده این رساله بوده منها **طعن اول** انکه اقارب
منافق کافر خبیث را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کرد و منها
چنانکه ولید بلید برادر مادر خود را والی کوفه کرد اینده و انواع فسوق و معاصی از ان بلند صادر شد و مدار کش بر شرب خمر
بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر مورخان عامه روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد
و در اثنای نماز با ایشان کفت هل ازیدکم اکر صحیحا بهمد زیاده کنم و صاحب استیعاب بعد از ان کفته که این قصه از مشهور ات است
و ثقات ایشان روایت کرده اند از اهل اخبار و یس کفته اند خلافی نیست میان اهل علم با و یل قرآن کریمه ان جاءکم فاسق
نبا فتبینوا و رشان ولید فاز لشده است و الله تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب صحیح الزاهب دیکر ان روایت
کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را استکبار کردند و او را بمدینه او و زدند و حضرت امیر المومنین او را حد شرب
خمر فرمود اکر چه عثمان راضی نبود و مروان ابن الحکم را در خلافت شریک خود کرد که هر جور و عدوانی که میخواست میکرد و عبد
الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان او را و بقرابا مدند و محمد ابی بکر را امیر کردند و پنهان نعبد الله نوشت
که محمد را بکش و ابن جماعت چون بمنابند سر و ریش ایشانرا بتراش و حبس کن و بعضی بر او زیاد بکش اهل مصر قاصد او را دنبال کردند
و بمدینه بر کشتند و باین اسباب و کشته شد لعنة الله **طعن دوازدهم** حکم ابن ابی العاص کرحضرت رسول او را از مدینه بیرون
کرد باعتبار کفر و نفاق و نسبتهای بد اکر از ان لعین بحضرت میرسید و نا انحضرت در حیات بود او را رخصت نمیداد بمدینه نیاید
و چون او در حیات رفت باعتبار او بنی که با عثمان داشت و اتفاق که در نفاق داشتند عثمان بنزد یک ابو بکر آمد و شفاعت او کرد ابو بکر
علیه اللعنة راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد
هر چند امیر المومنین و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه مردان نابا و سخن کفتند فایده نداشت و این عمل هم
مخالفت امر رسول بود و مخالفت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و هیچ او اقدی و ابن عبد البر و دیکران بطریق بسیار
روایت کرده اند **طعن سیزدهم** انکه ابو ذر رضی الله عنه کرا حدی از خاصه عامه در فضیلت سبقت اسلام و بزرکواری او شک ندارد
و در جمیع صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد و مذمت
منکر و در کوچهای مدینه میکشت و منکفت بشر الکافرین بعبا بر ایم عثمان یعنی او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد

وذر انجا بتر بجوراو وبعاویه وظلمها و بدعتها پدید پدید بر و انکار رمیکرد و فضایل و مناقب امیر المومنین را ناد میکرد و موضوعیکه هر جند
میخواست که او را بمال راضی کند بقبول نمیکرد و نزد یکشد که اهل شام را بر و بشورا ندیس ان لعین بعثمان نوشت که اگر ترا
احتیاجی بشام هست ابوذر را از انجا بیرون کن و عثمان باو نوشت که او را بمزبله بنی مسن فرستد برمرکبی زشت فاهوی
لیس ان لعین ان بوذر کوه را بر شتر مزشت و بی سوار کرد و مرد غلیظی عنیفی را بر و موکل کرد که شب و روز بر اند و نگذارد
که خوابکند و چون امروز بغیظش بیرضیعه قبا با ان عنف و زجر تمام بدینه را نها پیش محرج شد و چون او را بمزبله
عثمان او رد ندبنان از نهی منکر نباز نداشت و احادیثی که در طعن او و خویشان او از رسول شنیده بود بنقل کرد
و عثمان تکذیب او کرد و امیر المومنین مومود که ابوذر در دروغ نمیگوید و من شنیدم از رسول خدا که مومو اسمان آشنا نمیفکند
و زمین بر نداشته سخن گوینده راستگوتر یا شد از ابوذر و صحابه که حاضر بودند گواهی دادند که ما نیخواهیم از رسول خدا شنیده
بودیم و عثمان گفت بگویید چکنم با این دروغ گو زنم یا حبس کنم یا از بلاد لخراج کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را بر اکنده کند و
امیر المومنین مومو من میگوید در حق اینچنین مومن از فرعون و در حق موسی گفت پس خواندان امر را که مفسده نشان بیشتر اگر دروغ
میگوید بگناه دروغش بر خواست و اگر راست میگوید بگوید خواهد رسید بشما بعضی انها که شما را وعده میدهد بدرسید که خدا
هدایت نمیکند کسی را که دروغ گو و عاصی باشد پس عثمان لعین با بوذر خطاب کرد که خاک در دهان تو باد و امیر المومنین
مومو بلکه در دهان خواهد بود و اکثر نقل کرده اند که چون او را لعین کشته شده ها نشر ا بر ان خاک دیدند باعجاز از انحضرت
پس عثمان حکم کرد که کسی با ابوذر نشینند و با او سخن نگوید و بعد از خود او را طلبید و گفت و بلا دمن بیرون رو و
ابوذر گفت مرا بشام فرست که باکافران جهاد کنم گفت ترا بشام طلبیدم که ران ناحیه را فاسد کردی گفت پس مرا بعراق فرست گفت
میخواهی نزد جماعتی روی که اهل شبهه اند و طعن با امامان میکنند گفت مرا بمصر فرست راضی نشد و او را بربذه فرستاد که در شهور
بزبن جا ها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت و در ان غربت باحسن و مشقت عبادت میکرد و تا بحیث خدا واصل شد
و همه ابن ظلمها که بر ابوذر واقع شده بود حضرت رسالت او را خبر داده بود و فرموده که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد
و تنها داخل بهشت خواهی شد و کروهی از اهل عراق متولی غسل تو خواهند شد و چنانکه واقع شد و رسید کسی بخبر نخرسید
بوسد او بنود و دختر گفت ای پدر من چیکونه تنها با مر تو قیام نمایم ابوذر گفت بشارت جلیب من سوی خدا مرا خبر داده است که جماعتی از حاج عراق بیکهه من قیام خواهند نمود و چون فوت شوم جامه بروی من بکشند و برو بوسر راه و چنانستان بنیابند خبر
فوت مرا بانستان بگوید و چون دختر بسر راه آمد قافله حاج رسیدند و عبد الله بن مسعود مالک اشتر و جمعی همراه بودند تخبر خبر
فوت ابوذر بودند و بانستان بگفتند همه گریان شدند و متوجه غسل و کفن و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه لعنت کردند بر
کسیکه او را ظلم کرده و او را قهد بربذه اخراج نمود و ابن مسعود بود حنانکه مذکور خواهد شد و در وقت بیرون
کردن عثمان ابوذر را هانت نسبتا از عثمان و یاران او نسبت بحضرت امیر المومنین و افعشد سه بمشایعت او بیرون رفت و کسی
که مانند ابوذر کبیری از صحابه کبار و اهل سوابق که مرتبه دی و غیر در شان او وارد شده اند که در زهد و اسلام او بر کسی پوشیده نیست
را استکو نمی نپسندد و در زهد شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار که در صحاح جوزی روایت کرده اند که چنین سه نفر
روی از زمین نیستند ابوذر در بربذه و عیسی بن مریم در آسمان چهارم و خضر در دریا و در تاریخ بخاری مسطور است که
ابوذر غریب فوت شد و ابن مسعود از اهل بیت او بنها رفته او را از اهل اسلام نمیتوانستم چه جای انکه مستحق خلافت
باشد و چون امر انکه عبد الله بن مسعود اکبر از صحابه بود و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند
و ضیعه اشرا قطع کرد و دو مرتبه او را زر بکی بر ای انکه بر ابا ذر نماز کرد و جهل نادانه نرا و زر و بکی بر ای انکه مصحفش را
طلبید که با مصحف خود که بخر بقا و کم زیاد کرده بود موافق کرداند و او را بقدر دره زدند و استخوان پهلویش شکست
و سه روز بعد از ان رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت عثمان بعبادتش وقت و از او پرسید
از چه شکوه داری گفت از کناهان خود گفت چه میخواهی که گفت رحمت خدا گفت طبیب روایت بنیاورند گفت طبیب بیمار مرا کشته
گفت میخواهی ضیعه ترا که قطع کرده بودم او بروایت مقرر کم گفت نا محتاج بودم قطع کردم اکنون که مستغنی شدم بمن بخش گفت
از برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و گفتند که عثمان بر او نماز نکنند و اصل زدن
عثمان ابن مسعود را شهر نشانی در کتاب علل و نحل و صاحب روضة الاحباب در کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند
و شارح مقاصد دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند بیجمله زدن عمار است که از صحابه کبار است و کعبه حبیبه خاصه و عامه

مشکوک است

مشیر و است بذکر و فضایل و مناقب او جنانچه ابو عبد البر در استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر
انکه اگر خواهم در حق او سخنی بیتوانم گفت مگر عمار ابن یاسر که از حضرت رسول شنیدم که گفت عمار از ایمان حتی کف پاهای او
و بروایت دیگر تا بمست از کف پاهای او تا موهای سر او از ایمان و از خالد ابن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را
دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از حضرت رسول شنیدم بیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح تومذی از انس روایت کرده است که حضرت
فرمود که هشت مشتاقست بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هر که بخواهد
عمار مبغوض دارد مرا مبغوض دارد خدا را و در صحیح بخاری روایت شده است که ابو سعید خدری گفت که چون مسجد رسول خدا را بنا میکردند
ما اینت خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت و خشت بر میداشت حضرت رسول او را بر احوال مشاهده کرد بدست مبارک خود غبار
از او میبرخت و میگفت بیچاره عمار خواهد خواند او را باغی خواهد خواند او را بسوی بهشت و خواهد خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم
بخدا از فتنها و آنکه بعضی عمار را بحنانچه عثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند
است که جمعی از صحابه حضرت رسالت اتفاق نموده و ظلمهای عثمان را نوشتند و بمدینه فرستادند که اگر ترا این اعمال
نکند بر او شورش نمایند و عمار را دکند که با و برسانند چون او را دیدند بسطر خواندند انداختند عمار گفت ای امیر نامه اصحاب رسول خدا
میفرستند و تو نامل کرده بفهمی بدان که من خبر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود کرد سرها و پاهای او را بزدند بحدی که بیهوش شد و
بیهوش شد تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از و فوت شد چون بعد از نصف شب بهوش آمد ضو
ساخته و نماز قضا کرد و اینها جمیع کوفه در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت بوذر بعثمان رسید گفت خدا بوذر
عمار حاضر باشد گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوییم عثمان گفت تو کیان ایستی که من از خواجه یاد رئیس شهمان شده ام
گفت نه والله اینکمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد گفت برو کرد نش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بحدی که باد بود
و نامرد نده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوکند که هستا یکی کرکان و درندکان مرا خوشتر ازهستا یکی تو و بر خواست
و بیرون رفت و عثمان عزم اخراجش کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق بحدمت امیر المومنین رفتند و گفتند عمار را دراز
کرده ما تحمل کردیم و لکنون اخراج بلد رش میکنند کو اینکار کند بترسیم که از ما امیری برند که ما و اولاد و عشیرتمان شومی و
حضرت انبشانرا استمالت داده و فرمود صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم بیرون رفت بدل عثمان آمد و گفت در بعضی از کارها بانی نا ملا
میکنی و سخن خیر خواهانرا نمیشنوی پیش از این بوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه نمودی
نادر غریب فوت شد و ابن مسعود را مسلمانان نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار را داری از خدا بترس و از عمار
و دیگران بردار و عثمان لعین از این سخن در خشم شد و گفت اول ترا باید بیرون کرد که همه را تو ضایع میکنی و حضرت و مو تو را
حدان بنشست که تا من این سخن بگوئی و این کار تو انی کرد و اگر خواهی الله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بحدی
سوکند که فساد عمار و غیره از نشست و انبشان کمابغی ندانند کار ها میکنی که تا بحمی و روند و بزبان بحمی و روند و تو خوشتر بنشانند
پس بر خواست و بیرون رفت کسی که در این روایات تامل نماید میداند که کسی که ادب و اهانت و سنم و ضرب رافع سار در کسی
که حضرت رسالت در حق او انها را کفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی که حب ایمان و بغض او
کفر است سخنان کو بدا را ز اسلام و ایمان بهره فدارد و اینجا را ز اخبار معتبره خاصه عامه ظاهر ملتبوت است که عزه اسبانی عدو
عثمان لعین یا عمار بوکلا بنا امیر المومنین بود حنانچه ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که عثمان بمن گفت که پسر عمو تو در
خال من بمن چه کارها دارد و از من چه میخواهد گفتم کو امیکوی عمار ده تو بسیار ندانی گفت علی را کعتم نه والله من از و بغیر
خیر خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که از قول بیان مبدا رد و اینجا را بدل بکران میکوید و در ابن حال عمار رسید و پرسید چه میکفتید

که بعضی را شنیدم عثمان گفت هما است که شنیدی گفتا مظلوم کی خبر ندارد و ظالمی که خود را بنا داد می‌کند دروغ گفت تو
گفتا ارد و سنان و اتباع ایشانی نجذاسو کند که اکراه نرای بعضی امور و بتاشد تراادی بکیم که تلاف کذشته و مانع اینده باشد و عمار گفت اما دوستی
علما عزان عذری بخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی ندارد ی بلکه من بر تو حجت دارم و من تابع ستنم و تو تابع بدعت و عثمان گفت والله کذاز اعوا
شری و ما تاخیر و عمار گفت من خلاف این را از تو لیسم حذا شنیدم در دوره یکه از تمار خجفه مراجعت کرده بود و تو امدی و ذکری بتو و من
سینه و جنین میان انحضرتز ابو بسیدم و فرمود ا بعمار بخفیق که تو فا زاد و ست مهندار ی ما زاد و ست مهندار ایم و تو از اعوان اخیر یا تا عا
شری و عثمان گفت جنین بوی اما بعد از ان تغیر هوی و عمار دست بدعا بر داشت و گفت بارخدایا من بکو وسه سرشته گفت حذا و ند
تغیر بده هر که را تغیر داد و ابن حکما بن ابی العاص را بجند بن لیلست بر کفر و ظلم و فسوق عثمان و اول بدای عمار چند بار و بفر بن عمار بر وسه نار
و نسبت شر با فعان امیر المؤمنین ادن و اهل شر کفتن انحضرت و بغض و عداوت او کر خود عوی کرد او کرد روغ گفت فسق بلکه کفر است
و اکر در ست گفت بیقین کفر است زیرا که معلوم است که انحضرت با مومن و مسلم البتة بغض و عداوت نمیدارد و بغض و با انحضرت از کلام
خود ش مستفاد است و غیر نفاق و کفر نیست طعن ششم انکه جنس که مخصوص اهل بیت است و اموال بیت المال را سنا بر اموال
مسلما نان را بر اباو اجداد خود زیاده او خدا و ندار ده او جمله بر یار کسان که چنان را در خزانه خود زا با نشان داد و بجماعه صد هزار دینار
که نفر سبا بجسا ابن بر همان شصت هزار تومان است و قال ابو بقیه بمروان لعبن صد هزار دینار داد و بر وایت کلبی و شهر ستانی و نسبه
دینار داد که سی هزار تومان بوده باشد و بر وایت دیکر صد هزار دینار داد و کفت ابو بکر و عمر از ابن مال بخود بشان خود نمیدادند و من هم
نیز بخویشان خود نمیدهم و ایضا او ر وایت کرده که مال عظیمی از بصره او رده بودند همه را بکاسه مبنا اهل او لاد خود ضم کرد و هم
او ر وایت کرده که شش بستا از زکوة او رده بودند همه را بحارث بن الحکم داد و حکم ابن ابی العاص را والی بنی قضاعه کرد و بیست صد هزار دینار
و سیصد هم را باو داد و صد هزار دینار بسعید ابن العاص داد و مزدم طعن و ملامتش کردند و ر وایت کرده که سعد ابن العاص کلید ها
بیت المال را از مسجد انداخت و کفت من نکو خازن بیت المال نمیتوانم بود با ابن سلوک که ربط بدو سو خذا سیصد هزار دینار میدهد
و ابو مخنف ر وایت کرده است که عثمان لعبن نوشت بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که عبد الله بن خالد کر خویش عثمان بود
سیصد هزار دینار و هیچ یکی از جمعی کر فیقوا و بود ند صد هزار دینار بتا بعد هد او نوشته را و کر دروان مبلغها زا نداد و عثمان کفت
و خازن صبی هیچ چیز میکو نیم بکن عبد الله کفت من نکو خازن بیت المال نمیتوانم بود با ابن سلوک که ربط بدو سو خذا سیصد هزار دینار میدهد
بر مبنا و بخت و بر وایت نکو بیش او انداخت و کفتم یاد کردکه هر که متوجه این امر نشود و عثمان کلید ها بنا بل غلام خود زاد و ر وایت
ر وایت کرده است که بعد از اینها فعه زید ابن ثابت را و مودکه سیصد هزار دوهم از بیت المال را بزای عبد الله بن ارقم بر هم و کفت این
فرستاده که صرف عیال او و نای خود بکن عبد الله کفت مرا با بتمال حاجتی نیست و من برای انکه عثمان مرد بمن بد هد خدمت بیت المال
نکردم و بخدا سو کند که اکر ابن از مال مسلما نا نست کاو من نمیخورد نیست که مزدش سیصد هزار دوهم باشد و اکر از مال عثمانست
نمیخواهم که نقصان بار بر سنام کر او بیت المال را هر که خواهد بخرج بدهد و ابن ابی الحدید ر وایت کرده است که زهری کر جوهری زخزینه
پادشاه عجم نزد عمر او رند که چون افتاب بر ان مینا بید مثل منقل اتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال کفت که اینجوهر زا در مبا
مسلما نان قسمت کن کفت کمان دارم بر سر این بلا و فتنه عظیمی میا مسلما نان خاک شود خازن کفتا بن بلد جوهر زا بمن قسمت نمیتوان
کرد و کسی نیست که تواند زا بنعمده قسمتش برابر کند ابتر الجرد و شاید سال دیکر حقتم فحی مسلما نا نزا و وی کند کر کسی را اینقدر قدرت
بهم رسد که تواند ابتر اخرید کفت پس در بیت المال ضبط کن روان کو هر بود تا عمر کشته شد عثمان تزا بدختر خود زاد و ایضا الزن ابی الحدید
ر وایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر علیه السلام کفت ای امیر چیزی بکیر و موکر او حمال خطا با ست نه و الله هر کز بن زاد نیستم
فرمود و صاحب سبیستا و دیکران ر وایت کرده اند که بعد از کشتن عثمان ستر ن زا و ما ند و بعضی حمیا ن کفته اند که از عثمن بزکرد او هو
ذا هشتاد سه هزار دینار رسید که مجموع دو بیست جمل نه هزار دینار با شد که مبلغ اخیر بقریبا نزدیک بر نجا هزار
تومان با شد و در ابن باب اخبار و ر وایا ت بسیا ر است که اینرسا له کنجایش ذکر انها ندارد و کسیکه در اموال مسلما نان خصوصا خمس ذوی القربی
اینقدر ا نزای خود و اقارب خود تقلبتا بد که صرف فسق و فجور و اسراف و مبذیر و بیت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسر بیوتا بند
کی اهلیت خلافت عامه مسلما نان دارد با انکه خلافت ان شرط بیست که در او ل ابرا و افراد کرد تا که بطریقه ابا بکر و عمر عمل کند و اکر چه تفضیل
و عطا زا و بدعت کرد ا ما میخواست بکند در نظر عوام مشتبه بشود و جهال و اقعه زا فی الجمله در عایه بکند و خود کم تصرف مینمود و عثمان در شوی
فی الجمله در سیا بند که خیانه و شقاوه او بر عالمیان ظاهر شد تا انکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** انکه جمع کرد مر ابو بوا و

زید ابن ثابت و بیمن رای انکه عثمان بود و دشمن امیر المؤمنین بود و چون خواست مصاحف اهل بیت و مثالب اعدای ایشانرا از قرآن
بیندازد و او را برای جمع قرآن اختیار کرد و با این سبب فرمان حضرت امیر را بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با انکه علم خلق بود بکتاب و سنت
رسول بقول نکرد ند و چون عمر خلیفه شد انحضرت رسول امر ان بزرا خواهد از ان بزرا بخواهد باطل کند
حضرت نداد و فرمود مس نمیکنند ان مصحف را مکر مطهران از قرار ندان من و ظاهر نمیشوان نا فهم از اهل بیت من ظاهر شود و مرمل
بر خواندن و عمل نمودن بان بدارد و عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید ابن ثابت را امر کرد بجمع کردن او و مصحف حفصه را بکرد
که عبد الله ابن مسعود و بکران را شنید بجز کفر نمی‌شنود و بعضی کفته اند جوشانیده و بر بیاک بعد از ان سوخت تا کسی
بر انها اطلاع نهم نرسد و بکسبب که ابن مسعود و اهانت او ابن بود که راضی نمیشد که مصحف خود را با نشاید هد بان
و اهانت از او کر فتند و سوزاندند و مصحفی که الحال در میان است و منتهی بمصحف عثمانست نسخه ایست که از ان بزرا شاید
و چون انجنبر بعایشه رسید کفت افتلو احراق المصاحف یعنی بکشید بسبا سوزاننده مصحفها و ابن عمار از خجند ابن جهة مضمن
طعن و استحقا العراض ستا اول انکه رد کلام حقتم کردن کفر است چنانکه مزموم است فتؤمنون ببعض الکتاب و
تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی ایا ببعضی
از کتاب ایمان میاورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که اینکار کند مکر خواری عظیم در دنیا و در روز
قیامت بر میکردند بسوی بدترین عذاب ابن مضاف حال ان بدما است که در دنیا بخواری کشته شد و ایضا کر اهل شان ابی نزد
بعضی از ایات کر محو کرد و ایجنو حیحط اعمالهم است حیث حقتم فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
یعنی این بسبب ان است که نخواستند بخبر ا که خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشانرا و سوم انکه ظاهر
استحقا بکلام الهی و مصاحف بسیا نمود و استحقا بمصحف عثمن کفر است و استحقا عظیم تر و خوشایند بن و سوزانیدن
بیست چهارم انکه ترجیح قراءت زید ابن ثابت را جمله قراء قرآن بر ترجیح مرجوح و مضمن رد قول حضرت رسول است و زیرا که احادیث
بسیار صحاح خود ر وایت کرده اند که کفت شنیدم از هشام ابن الحکم در حیات حضرت رسول که او سوره فرقان میخواند بین کوش دادم قرا
او را بحروف بسیا خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او محاضه کنم لیکن صبر
تا سلام کفت در ای او را در کردن و پیچیدم و کفتم ابن قراءت را که خواندی از کی شنیدی کفت از رسول خدا کفتم دروغ میکوی من
از رسول خدا بخلاف بکر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت حضرت بردم و کفتم من سوره فرقان را بغیر ان نحو که صحیح خواندی بکر من از او شنیدم بودم حضرت فرمود
که چنین نازل شده است بدر ستیکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است صحیح انچه میسر باشد از ان بخوان کفته است ابن
حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکور و از ابی ابن کعب مثل انچه ذکر شد ر وایت کرده است و صحاح
بسیا دیکر موافقا بمضامین ر وایت کرده اند که ذکر کردن انها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر بیاک قرآن و بیان قرائت و وضع
او قراءت نزد بکر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دینست و اکر کوینده مراد قراءت سبعه مشهوره است ان باطل
زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خود اند ن مصحف عثمان بود که هفت مصحف بود و شت و بکیرا در مدینه کذاشت و شش مصحف
دیکر را باطراف بلاد فرستاد و چون رسم الخط نوشته بود و کلمات بنکه هشتم ابو الف بود القرا اند اخته بودند ابن همان اختلاف قراءت
در مصحف عثمان هم رسید و اختلاف در کمیت و کیفیت حروف و ادغام و اشباع ایشان و اردشده نزد ابن بن کعب و مصاحف کما بیش که
و قدوه ایشانست تصریح نموده است بانکه ابن سبعه از سبعه احرف قلیلست که در ر وایات و اردشده است و از اشتراک لفظ
سبعه بعضی از جهال ابن توهم کرده اند بدا نکه ابتر ا ما بر ایشان لزام منهما ثم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده
و در نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه ما عام ظاهر طاهر شیوکه قرآن بر حرف واحد است و از نزد خدا و احد نازل شده است و ان
مصحفی است که حضرت امیر او کرد و ایشان منزل نکرد ند و احادیث ایشان با موضوع است انها را وضع کرده اند ز برای انکه
نبا بد قرآن انحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند با انکه مراد از انها انست که چون قرآن جمع نشده بود

بجوز فرموده باشند که اینجه میدانند از بیان و سور در نماز و غیران بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت
میکنند بر انکه ابن مسعود و صنابعه قراءت اوفق است از زید بلکه دلالت میکنند بر انکه منابعت قرائت او واجبست و ترک
قراءة او جایز نیست چنانچه صاحب سنیعتا روایت کرده است که حضرت رسولصلعم فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید
یا ابن مسعود که در ابتدا
و بعد از آن معاذ ابن جبل و ابی ابن کعب و سالم مولای حذیفه را و فرمود و فرمود که هرکه خواهد قرآن را تازه بخواند بر وشی که نازل شده است بقراءة ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو بابل روایت کرده است که گفت شنیدم
از ابن مسعود که میگفت من از دهان پیغمبر ایشان نیفتاده و در کتاب هیچ سوره و آیه نیست مگر انکه میدانم
در چه جا نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی را سخن زیباتر از سخن او انکار کند از ابو طبیان روایت
شده که گفت ابن عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قرائت قرآن میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است
گفت بلکه قرائت اخر است جبرئیل هر سال یکمرتبه قرآن را بر رسولصلعم عرض میکرد و در سالیکه از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه
بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه نسخ شده و آنچه نسخ نشده در آن و ایضا روایت کرده است
که از علی سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خوانده است بحق خدا بحق خدا بحق خدا و از شقیق روایت
کرده است از ابو وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله ابن مسعود بر خاست و خطبه خواند و گفت
امر میکند مرا که قرائت زید ابن ثابت بخوانم بخدا بخدا بخدا جانم بدست اوست که من از دهان حضرت رسول هفتاد
سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی دو سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر
انکه میدانم در چه جا نازل شده و هیچ کس را نمیشناسم از من بکتاب خدا داناتر باشد بکتاب خدا
و شتر مرا نبرده و میتواند بسوی او بشتابد البته نبرده و میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من
در حلقها که اصحاب رسولصلعم در آنجا داخل بودند شدم و نشنیدم کسی را که بقول او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را
از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود اکمل مصاحف است و امر باخذ قرآن از او و از دو شاگرد او
ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر آنرا بعضی بابل داده در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را و ابو
کرده اند تفضیل مفضول و رد قول سولست و چون را سیبعا گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از خبکهای
حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او علاوه تحضر بوده است نه مناقب اهل بیت
و مثالب علای ایشان تا نوانند بیرون کرده و اجمل مصحفها که اعنیا نکرده اند سوزانیدند مصحف ابی ابن کعب و مصحف ابن
جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعددة چنانکه بعضی گذشت طعن عثمان
که از لفظ طعنها است نکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع مخالفان عدول بودند و اقوال افعال ایشان را حجت میدانند و تکفیر
عثمان کرده اند شهادت داده اند مثل عمار که بطرق بسیار و ابنکرده اند که مکرر میکفت که سه آیه در قرآن که او هی
بود کفر عثمان میدهد و من چهارم آنها را بیان نمیکنم و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هرکه حکم نکند
بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده که ایشان
ظالمانند و من کوا هی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان انامی
در میان مردم نداشت سوای کافر نما انکه معویه والی شد و اعتراض شد که عمرو ابن العاص و عمار پرسیدند که عثمان را
که کشت گفت خدا کشت ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو ابن العاص و عمار پرسیدند که عثمان را بر اعلی کشت گفت بلی خدا
علی کشت علیها او بو گفت تو با فلانان و بو گفت بودم و امر و زهر دو با ایشان قتال میکنیم گفت چرا او را کشتید گفت خواست
دین ما را تغییر دهد و ما کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود حینا که گذشت و حذیفه گفت بحمد الله که در کفر عثمان شک ندارم
انا شکی که زارم اینست که قاتل او کافری بود کافر را کشت یا مومنی بود او را بناحق کشت یا مومن بود او را بحق کشت
او کشت و ایضا حذیفه میگفت هرکه اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده روز قیامت کاهش بیشتر است از کفاه جمیع
که کوساله پرستیدند از زید ابن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر نمیدانید گفت بسه جهة اول آنکه از اسیار نهیت
و دولت غنیمت کرده و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل مجارب خدا و رسول کرده و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت
رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز ابن پیراهن کهنه نشده و بوذر بن اخضر را کهنه کرده و ایضا جمیع صحابه که در مدینه یا سکنهم

بودند

بودند راضی بقتل او شدند و سایر مردم بلاد که بمدینه نیامده بودند باجماع کردند بقتل او و بعضی که مرتکب شدند و بعضی اعانت کردند
و بعضی راضی بودند انکار نمودند و نمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها نبودند پس ستایش
که خلافه ابا بکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کار شنیعتر از کفر او و باعث بر کفیر کسی موجب قتل
باشد معلوم است که هرمومنی استحقاق خلافت و خلیفه واجب القتل یعنی ندارد و با اعتراف اینها بطلان اجماع خلافت
ابا بکر را که اکثر اینجماعت در این اجماع داخل بودند کثرت اینها علی اختلافی الاقوال ده هزار و یا پانزده هزار و یا بیشتر پنج هزار
کس بودند که بر هر قولی اضعافا انها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از روی حال خالی بودند یا اتفاق بر قتل او
یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه حینا نکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب
بغض و عداوت با حضرت امیر چون عثمان را اهانت کرده عالم را بر هم زد بعد وفتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه
اراده حج کرد هرچند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان
در میان جوالی باشد او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را بقتل میکفت بر سبیل مذمت یعنی بترس و از احمق تا بپرهیز
کفار با نشیه میکردند و اوامر و نواهی پیغمبر را و صاحب نهایه و سایر موزخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میکفت
اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید ابن پیر احمق را با اینمردم بد که فاتحه را خذا بکشد او را و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو
یعقوب یوسف نقل کرده است که گفت حرب بصره بر سر قتل عثمان که ایشان را اغرا بر آن میکرد عایشه بود و چون معویه را
بمدد طلبید گفت نا اوا طاعة خذا مینمود خذا هم رعایا و مینمود و بعد از انکه او بغیر یاد و حرفه دین خدا را از انکاه نکرد
خذا هم او را و اکذاشت و کسی را که حقنعه رعایا نکند من اعانت نمیکنم و اینجا مورد رهمان مثل است که ربل ابن کفره عمرو و مثل
اباذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر اینجا نیخ سابقا ذکر شد
مکرر بعد از شنیدنها و انهم بجبر و اکراه و اینجا بقول بنی امیه و نسبتهای افتوی بقتل او داده و بقول او بکران کراهت دارند نه راضی بود و کفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را بکشت و من با او بودم یعنی با خذا و ایضا چون که اتفاق بر قتل عثمان نمودند
و مباشر قتل او بودند اجماع بعینه بعد از ان اجماع بر خلافه حضرت امیر نمودند یا او بیعت نمودند و سنیها الحضرت را باجماع
خلیفه و واجب الطاعه میدانند چرا اجماعشان در اینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و ابن طعن مشتمل است بر چیزهای طعن
او برای اینست که با بکر ضم کردیم حضرت امیر را که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین
الفریقین است بظلم و فسق و چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات اینحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت دارد و ذکر انها موجب طول کلام است و ایضا شهادت اینحضرت با حقیت قتلش و مصابقه قتلش برای کفر و شقاوت
کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید و ابنکرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم بنیامد
و ایضا بر سبیل ندبه فرمود که راضی بقتل او بودم فرمودند که گفتند از روده شلوار کفت نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از ابن نجار
کفته است که از اینها ظاهر میشود که اینحضرت امر بقتل او و نهی از ایشان میکرد پس خونش در گردنش و مباح بود و مباح بود
خون او نزد اینحضرت و قبل است بر کفر او یا ظلمی و فسق عظیمی که موجب قتل او یا سند و راضی بودن بقتلش بر لان بر اسلام و
خوبی او نداری بلکه از اینجهة بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ذلت او کفر و ضلالة او و کشته
شدن چندین هزار کس خواهد شد و جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرکاه قتل یک کافر مستلزم این همه فساد و کفر
و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بان نتوان بود پس بنا و جود این مضابقه قتل او شتر اینحضرت را قتل او برهان قاطع است
بر اینکه ظلم و کفر عثمان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و اشوب بر اینحضرت بلکه زیاده
بر مضابقه قتلش اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار او داشت حینا نکه عامه روایت کرده اند که اینحضرت بعد از قتل
عثمان و استقرار بر سریر خلافت مورد و فی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع لامع و لاح بارق
و اعتدل المایل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار الجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و
عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی اقتاب خلافت از توی کوهان
طالع کردید و مراماتم از برج حق ساطع شد و کوکب اموات در فلک صابات درخشید و اموری که از منهاج حق مبدل
بباطل کرده بودند معتدل و راست کردید و حققتم موجی را بقومی بتبدیل نمودند و حق را بدلائل و ذکا و باطل او ند

بودند

وما منتظر تغییر و لنهای باطل بودیم چنانچه مرهم در رسالهای محظ منتظر باران خمه مبیا شند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت
رسالت قیام نمایند کانند از جانب خدا با مور خلق او و شناسند کانند موکل بر بندگان او و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه
ایشان را شناسد باینمان داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ایشان و ایشان او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه
گفته است که مراد او سه فقره اول انتقال خلافت بانحضرت و از فقره چهارم اعوجاج امور که در واخر زمان عثمان بود
و فقره پنجم اشاره است بقتل جناب سبحانی عثمان و شیعه او و بعده و شیعه او و بعد از ان گفته است که اگر کوئید با وجودیکه
انحضرت نیز از اطلاق گفته بود اینقدر سرور و حوشحالی از خلافت چیزی بود جواب کوئیم که طلاق از جهت جا و اعتبار از نهوی بود
و سرور از جهت امامت بن و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از ان گفته است با جابر است بمذهب معتزله که علی
منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در رسالخط و ابن عین مذهب شیعه است جواب کوئیم که انتظار و تغییر گفته نه
انتظار قتل پس نتواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اخر اعاتی که کرده بود و ابن موافق مذهب اصحاب است پس از ابن
کلمات شریعه حضرت امیر موافق ایخبر ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که انحضرت شاد و خوشحال بود و بعد از قتل او و
همین بس است از برای شفاوه او نقل کرده اند که در روز ما امیر بیمود کور کان علمانا و زاهد نفاق نموده محضر نوشتند که او
کر واجب است بغض علی بن ابی طالب اگر چه بقد جوی باشد بسبب انکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر زا بر ابن زا شتند که باین حکم
کند و در مال خود و اجد هذا امیر فرمود که محضر زا نمر شیخ زین الدین با نکو بودند نا رای و از ابن باب معلوم شود شیخ در پشت
ان محضر نوشت که رای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او داد هذا امیر زا نوشته او خوش امد محضر زا باطل و بر کرد و لهذا انکه
طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او بخون غسل و دفن او تمام زا برا و نکردند چنانکه مدائنی و مقتل
عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او
سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم زا از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی انکه مرد
و سه کس نکو از ملاء قاتش او زا میبردند که دفع کنند مردم مطلع شدند نعشش را سنگ باران کردند و بعد از سه روز محضرت
امیر عمردم زا از نماز منع کرد پس او را شب بر داشتند و بمقبره یهود برا در فن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن
کردند و محضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از انکه معویه
والی شد و فهود دهوا را بکرد و رمنا ابمقبره مقبره مسلمانان بود بر داشتند و با مر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن
کردند تا منصل بمقابر مسلمانان شد در تاریخ اعثم کوفی این معنی موجود است مذکور است که حضرت امیر فرمود که عثمان
دفن کردند و حال انکه سر و روی بود کرا و را در مزبله انداخته بودند و سکان بیکبای او را برده بودند پس او را بر داشته بردند و بخانه
دوئی کوچك کذاشتند که پاش او زان کذاشته بود و سرش بر روی او میچنبید و بر و ایت دیکر بران خانه میبردند و طوطی میکرد و حکیم
ابن جزام باجیر ابن مطعم برا و نماز کذارد و معلوم است که اکر حضرت امیر و سایر صحابه او را مسلمانان میدانستند نماز او نخلف
نمیکردند و سر و روی جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیکذاشتند که سك کربه او را بخورند و هر کرا نك اتصاف دارد میداند
که نمیتوان کرد مبنی اعتقاد بخلافت حضرت امیر و خلافت عثمان و اینها فعال البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلاف
و جدال که حضرت امیر ع منفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت انها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت انها است و فساد
و جز اکثر امیر عمد و ابدای عناد و اخراج او و تعدد صعارضه و انکار و اصرار امیر مفهود و در قتل عثمان و ترک نماز و دفن او کرد باعتقاد
ایشان انحضرت عیب و بود مذاهب و مسالهم نمیتوند و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده که ابن جوزی کرا از اکابر علمای عامه
است و رد بتقلید حضرت امیر ع کفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی پرسید از من هر چه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس ابن
بر خواست و سوال کرد که میکوئید مسلمان در مذابن فوت شد و علی ع از مدینه که بکاه و اهست دور بکشب از مدو او را بخفیه فهود
و نماز کشت کفت چنین و ابنکرده اند کفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزابل افتاده بود و علی ع در مدینه حاضر
بود و بر او نماز نکرد کفت سه شب زن کفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم میاید ابن جوزی کفت اکر بی اذن شوهر ان خانه بیرون
امد لعنت بر تو باد و اکر باذن او بیرون امد لعنت بر تو باد و باذن کفت عایشه باذن حضرت رسول بجنك علی الخانه بیرون رفت
تا بی اذن انحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال عثمان زیاده از انست که ابن سالم کنجایش ذکر
انها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور و اکثر انها را و در کتاب بحار الانوار ابو الموید ام و ابخبار او را شد از برای منصفه کافی است

وابن ابی الحدید بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه کفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد
و بسنتهای رسول الله نیز عمل نمود و لیکن ما ادعا نمیکنیم که اینها بمرتبه فسق برسید و باعث حبط اعمال او و نشد و از جمله کارها
صنعه مکفره بود و نیز اکر ما میدانیم که او امر بقتل نداده و از اهل بهشت است بسه وجه اول انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا
مطلع شد بر اهل بدر پس کفت هر چه خواهید بکنید کناهان شما را امرزیدم و عثمان اکر چه در بدر حاضر نبود اما از برای او سهمی
و قسمی از غنیمت بدر مانند حضرت رسول ضامن حصه غنیمت او و اجر شد و اجر کسیکه انکار او از اهل بیعت رضوان بود
که خدا از ایشان راضی بود زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونك تحت الشجره و اکر چه در وان بیعت حاضر نبود
و لیکن حضرت رسول او را در رسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای ان بود که او را در جوف فرمذکور شده بود که او را کشته
پس انحضرت دو زبر دست راست خود زد و کفت این دست عثمان است و از دست راست رسول خدا است و بیعت منکم
پس دست چپ خود را بر دست راست خود کذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است و جواب
انکه او از جمله ان ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشتند پس بر وجود دلاله نمیکند بر انکه او
امر نکرده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلاله نمیکند بر انکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره
نیست ابن سنحان و اهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میکوئیم از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا با نکه بنای این وجوه همه بر اخبار
چند است که وضع کرده اند و محظ منفرد نه بر و ایت نها و مکور مذکور شد که اجتماع بر و ایتی چند باید کرد که زیاده بر
مسلم باشند و هر دو ر و ایت کرده باشد چنانکه ما کر دیم نه بر و ایتی که مخصوص ایشان باشد و ما مقبول نداشته باشیم و عمل نمودن
ایشان که بخاری روایت کرده است تا صبحی چند از عبد الله ابن عمر روایت کرده اند و ابن عمر است که با امیر المومنین بیعت
نکرد و با وی و نمود و دشمن انحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر المومنین در روی
جمل در تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر ع با اهل بصره ملاقات کرد در خبات جمل
زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت امد ند حضرت فرمود خدا سوکند که شما هر دو با جمیع اهل عالم از اصحاب حضرت محمد ص و عالم
میدانید که اصحاب جمل الفرس کرد رسول خدا ص و خاتون امید است که افتر اکند بر انحضرت زبیر کفت حیکونه ما ملعونیم و حال انکه ما
از اهل بهشتیم حضرت فرمود اکر شما از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر کفت مکر نشنیده اید حدیث
سعید ابن عمرو ابن نفیل را که رو ایت کرد از رسول خدا ص که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که انحضرت
بعثمان نقل کرد در انام خلافت و زبیر کفت کمان داری که ایخدا بتهمت دروغ بر حضرت رسول ص ثبت حضرت فرمود که من چکونه توانم کرد
تا بکوئی که ابن جماعت کفتند با بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص و ابو عبیده ابن جراح
و سعید ابن عمرو ابن نفیل حضرت فرمود نه تا از اشهره کرده کیست کفت تو فی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت و
و ایخبر از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول نداریم زبیر کفت با کمان داری که دروغ بر حضرت رسول بستن است
حضرت فرمود که کمان ندارم و الله که یقین میدانم که افتر ایستن است بر انحضرت و بخدا سوکند که بعضی از انها تا کر نام بردی در تابوت
اند در دره در جاهی در اسفل درك جهنم و بر سر ایخاه سنکی هست که هر کاه خواهد که جهنم را بر افروزد و مشتعل کرداند استکر
از سر ایخاه بر میدارد و شنیدم ایخبر از رسول خدا ص و اکر نشنیده باشم خدا را بر من ظفر دهد هر دو خون مرا بر دست تو بر و بخدا کو
شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بر و بی سوی جهنم بر دیکن زبیر بر کشت بسوی اصحاب خود و میکفت بیت
و ایضا ایشان را صحاح خود از سعید عمرو و عبد الرحمن ابن عوف و ابنکرده اند هر دو از اهل عشره اند در ابن روایت متهم اند
با انکه اکثر متکلمین امامیه بر اهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا اکر چند عنهم معصوم از خبر دهد که عاقبت او
البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او ست بر فتح و خلاف نیست را نکه اکثر عشره معصوم نبوده اند و بانفاق از بعضی از ایشا
کبایر صادر شده ایضا اکر اینخبر را قبول کنیم جزا با بکر در روز سقیفه و غیران در مناقب خود را نتوانند و هم چنین عمر در هیچ مقام
اینرا ذکر نکرده و عثمان در کرو فتنه کار او محصور کردانیدند و او را شتند قتل او را بر ذمم ملتزم رجا مسمک
باین خبر نشدند و اکر این اصل مبدا شد از برای او نافع نبود و اجر هما را نکو کرد ساخت و ایضا اینخبر اکر واقع بود جواب خاص الذاشته
کرا کابر مهاجرین جرات بر قتل او کنند و بخواهی ایشان خصوصا حضرت سبطین او صیا را رضی میشد تا کرد مردم بر او اکر بقین دانستند که او از اهل
بهشت است بان قدرت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و جزا عوان و انصار او انبیا بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اکر چنین

لازم میاید کفر طائفه که با نفاق و حلال میدانست قتل او را و ایشان لازم میاید کفر عسکر طرفین در کرور و زحمل کافر باشند بنزاکه هیچ
از عشره در این طرف و بعضی در انظرف و هر یک قتل و نکوبرا حلال میدانستند و ایضا اگر اینخبر ثابت بود با بست عمر بداند که منافق
نیست پس چرا او حذیفه میپرسید کدا یار سول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میبینیم که خبر اهل بدر با محمول است بر ظاهر
چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام با ایشان داده اند و مغفرت شامل کناهان کذشته و اینده همه هست بالجمله
و بخصوص در زمان منهی و بنا بر اول لازم میاید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب
جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چندان فعل موذی بکفر هم باشد فانند استحقاق بمصحف مجید و ایضا خلاف اجماع و ضروری دین است و کسی
دعوا عصمت در اهل بدر نکرده است مکر در حضرت امیر و شیکی نیست کی غیر اخصش هر یک کناهان میشمد ند پس اعلام ایشان مورد
چنین مغفرت عامی را فراء بر فتح است و ان هیچ است و صد و رش از خضم محالست و بنا بر ثانی کی بخیر و بخصیص در ان رو د
بالتخصیص میکنند و خصت بصغایر و بهم میکنند مغفرت در کناهان کذشته و اینده و این بنا بر انکه محالف اجماع است فائده
نمی بخشد و کلا نمیکنند بر انکه اینخبر از ایشان صادر شده است و صغایر مکفره بوده است بالتخصیص میدانند مغفرت را بکناهان
کذشته و مراد باعمالوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست و در بدو کو اظهار و رضا از ایشان بسبب ان عمل نا بسنده پس فائده
از برای ایشان نمیکنند و اینها همه بر تقدیر نیست که تسلیم کنیم که عثمان در این عمل با اهل بدر شریکست و ان مبنی بر روایت
ضعیف ابن عمر است که حال شنا بقا مذکور شد و اما تمسک بیبعث لعلو بر تقدیر تسلیم صحت و اینه بیبعث حضرت رسول از رجا
او استدلال بان مادخولست از چند وجه **اول** انکه حضنه معانی کرد اینده رضا از دایره ایمان و ببعث هر دو نه بر ببعث نفس
و ایمان عثمان و احزاب و ممنوع است و احادیث دسیسه از اهل بیت دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکنند **دوم** انکه صیغ
نذارهم که الف لام المؤمنین برای استغراقست خصوصا انکه در این آیه بعد از این صفی چند مذکور شده است کرد که لام
برا اختصاص مجاعه خاصی میکنند و بنا بر انکه فرموده است بعد از اینکه بیر جلد از انست اینجا در دلهای ایشان است پس میکنند
و اطمینان ایشان نازل کرد اینده و ثواب دادن ایشان و اینکه بفتح نزدیک و فتحیکه بلا فاصله بعد از ببعث صلوات بود و فتح خیبر بود و رد
خدا ابو بکر و عمر را در ان جنک فرستاد و کرد بخندند و بغضب آمد رسول خدا و حضرت علی را و فتح نمود چنانچه کذشت پس این حضرت
مخصوص است بحکم آیه و انهنا که با او بود ند بودن عثمان با الحضرت معلوم نیست پس داخل بود نش در حکم آیه معلوم نیست
اینجوزا بعضی از محققان منکلمین بمتبعه کفته اند **سیم** انکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول ان عثمان و اضرابا و را مفادش
انستکه بحقیقی راضی شد خدا از مؤمنان در کرو فتیکه ببعث میکردند یا نود و زیر درخت و این کی دلالت نمیکند بر انکه رضا از
ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره
نخواهند شد و ایشان موافق مشهور و هزار و یا نصد نفر بودند و معلوم است که نسبتهای از ایشان مرتکب
محرمات و کناهر شدند و اکر افائی غلامی داشته باشد و بکرر کار خوبی بکند و اقا با و نکوید که من از تو راضی نشدم در کرو فتح
فلانکار کردی یا بسبب انکه فلانکار کردی در کرو زد بکرر نافرمانی عظیم بکند و از او در غضب شود و از او دور نشود بعد بکند
هیچ کس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بنا قض عهد نمیدهد خصوصا انکه در همین سوره قبل از این آیه بانذار فاصله
واقعشده است صبر بجست در انکه قبول این ببعث مشروط بوا نیست و ممکن است که این ببعث را بر هم زنند بنزاکه فرموده
اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّكَثَ فَاِنَّمَا یَنْكُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عٰهَدَ عَلَیْهُ
اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا یعنی بدرستیکه انهائکه ببعث میکنند با تو ببعث میکنند مکر با خدا دست خدا بالای دستهای
ایشانست پس هر که بشکند این ببعث را پس نیست مکر بر نفس خود یعنی ضرران بر خودش عاید میشود و هر که وفا کند بانچه
عهد کرده است با خدا بزودی خدا اعطا خواهد کرد او را مزدی بزرک پس معلوم شد که فایده این ببعث وفی با ایشان
میرسد و رضا خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف ان باشد از ایشان صادر نکرد و اول در جنک خیبر کرد ند
و بعد از ان معاذالله با اهل بیت پیغمبر او کرد ند و این باطل کرد ند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کرد ند
و باره از او را شهید کرد ند با این اعمال و بتحکم ان ببعث و خوشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما اینمطلب را اندك بسیطی داده ایم
برای انکه بعضی از مخالفان ابن ابی الحدید و اخبار را بر عوام شیعه مشتبه میکنند و کاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما
مطاعن عثمان پس اینها زیاده از انست که در این رساله کنجیده شود لهذا در این رساله کنجیدن قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد

بر جمیع انها مطلع کردد رجوع نماید بکتاب جلاء العیون و هم چنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عائشه و حفصه و خلفای بنی امیه
و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بان کتاب و سایر کتب اصحاب خود نیم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر را بعد از حضرت رسالت خلیفه داند و امامیه و اثنی
عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام را قائل شود حضرت امیر و امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد باقر
و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن عسکری و محمد بن الحسن المهدی ع را امام میدانند و حضرت
مهدی را زنده و غایب الکر خلق میدانند البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدل خواهد نمود
و مذهب حق و صواب امامیه اثنی عشریه است و شیعه بایشان منحصر است و کثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل
امامیه اثنی عشریه نیستند و شیعه بایشان منحصر فرقه ای نیستند از قبیل جناحیه فرقه ای از محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیکران نقل
کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد امامیه اند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین ع محمد ابن حنفیه را امیر و خلیفه
و بعضی کفته اند او مرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی کفته اند
او مرد و امامت باو کاه او رسید و فلهذا بطلان امامت ایشان نسبتا بوده الحمد لله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت
امام حسین یا امام زین العابدین قائل بامامت زید پسر امام زین العابدین ع شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر ع را بلا
فاصله خلیفه میدانند و بعضی بان سه خلیفه باطل نیز قائل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسماعیل پسر حضرت امام جعفر
صادق ع را امام میدانند و اسماعیل در زمان حضرت صادق فوت شد علی ما نبه جنازه او را بر داشتند و برا و نماز کردند و ایشانرا
چند فرقه اند بعضی کفته اند که اسماعیل فوت نشده حضرت صادق فوت شد و بعد از حضرت صادق امامت بعد از او بفرزند او محمد رسید
او کرم و بعد از حضرت امام کاظم بعضی کفته اند که اسماعیل در این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میکفتند که حضرت صادق ع
نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل افطحیه بعد از حضرت صادق عبد الله افطح پسر بزرک
الحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و بعد از سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانستند و بعد از او امام موسی ع
امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق ع زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میکفتند که حضرت امام
موسی ع زنده است و پنهان شده است او مهدی است و بعد از او امامان پسران او بوده اند و چند فرقه نادر دیکر نقل کرده اند
و از جمله این فرقها ناحال که هزار و صد و نه از هجرت بیش از سه فرقه نمانده است فامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر فرقها
منقرض و مستاصل کشته اند و از ایشان بغیر از امامی نمانده است فانند فطحیان از امامت محمد پسر حضرت صادق ع و فاطحیان از امامت
موسی پسر رفع و بحجفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب انها که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد بنزاکه مدعی
امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون انکه کسی باشد که
بتواند تکلیف الهی را بر ای ایشان بکند و مکلف بفعلیم او معلوم ایشان بوده باشد تکلیف محالا بطا مست و ان عقلا و نقلا
و اینهم جمیع امت اتفاق دارند بر انکه مذهب حق در میان امت میباید باشد دارو و قیامت و اینها باجماع مرکب جمیع امت منتفی
اند بر نفی ما عدا مذهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشد خواه منقرض شده
باشند بیچ طریق میتوان کرد طریقی اول و اطریق نقض است و ان دو بخواست یکی مجمل و دیکری مفصل اما مجمل چند قسم است قسم
اول انکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که کفت شنیدم از رسول خدا که کفت
بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه کفت که نشنیدم و او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند
و بکرر هم فرمود که پیوسته امر مردم حاضر بجا ر پیشوا دارد تا وقتیکه دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیکر و این کرده است
از جابر که کفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا شنیدم که میکفت که پیوسته این دین عزیز غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده
خلیفه و پدرم کفت که فرمود همه از قریش باشند و باز نشنیدم بکرر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام کفته است

وبازدر جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات است که از ان حضرت پرسیدند
که پس بعد از ان چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپا است تا والی اثنا عشر
باشند و دازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از غامر بن سعید ابن فاصر وایت کرده است که نوشتم بسوی جابر این همه که خبره مرا
بخبری که شنیده از رسول خدام پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدام در روز جمعه در پسینی که اسلمی از اسلمان ضایر کرد که
پیوسته این دین برپا است تا قیامت یو یا شود بر ایشان دوازده خلیفه فرخواهند بود از قریش و در روایت بکر تمیمی احدی
ایشان که دین بپرون میاینده روغ گوئی چند نزد یک حضرت رسالت پناه صلعم و در کتب معتبره ایشان بچند بن سند از شعبی و مسروق روایت
کرده اند که گفت قاری این مسعود بودیم و قران بر ما میخواند پس مردی بر خواست و پرسید که ای ابا رسول خدا صلعم پرسید که
چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی اینرا از من پرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود
دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و هر از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
که پیوسته امر امت من شایسته است تا بکذرد دوازده خلیفه که همه از قریش شوند و از انس روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود
که پیوسته این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین عوج خواهد آمد یا اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر
روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت یا بنی
الطفیل که دوازده خلیفه شمار و بعد از ان هرج و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که
چند خلیفه خواهند بود از برای حضرت رسول صلعم گفت حضرت را خبر زاده که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای
ایشان نزد من نوشته است یا ملاء می رسول خدام گفتند بکو ما را که و نگفت و ایرا بهضام من بالفاظ مختلفه بکو و روایت کرده اند
در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر و روایت شده است که رسول خدام فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود تا دام
که از ایشان دو کس باقی باشند و از اسحق ابن سلیمان عیسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد و از پدرش عباس که
حضرت رسول صلعم فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کوچه شده عظیمه و حوادث از قریش بهمه از فرزندان
من بدر خواهند آمد خلاصه امر او از دریکشب بصلاح خواهد آورد پس من پدر او از غدل خواهد کرد بعد از انکه بر از جور شده باشد
و در روزهن خواهد ماند تقدیر که خدا خواهد پس مردی از خال پیر و خواهد آمد و جده کلاب ابن حدیث بر خلافت ائمه اثنی عشر است
که از جمیع فرقه اسلام بهیچ فرقه قابل بوجود ابن عدد از خلفا و دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و بوجود است ایشان خلافت
تا خلق باقی باشند نپیوسته مگر فرقه اثنی عشریه از فرقه شیعه پس همه این احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است
مذهب ثابت شده است و همه مذاهب دیگر باطل شده از غرایب بعضیات مخالفان است که بعضی از ایشان خواسته اند که این
حدیث را موافق مذهب خود کرده بگویند که خلفای اثنی عشر همه اول امیر المومنین ع و امام حسن ع و هفت دیگر از ائمه امیه
و بعضی گفته اند که مراد صلحای خلفای ایشان بعد از ان حسنین عبد الله بن زبیر و عمر ابن عبد العزیز و یزید دیگر از بنی عباس تا
وابن و توجیه دور غایه سخافتست زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس فسق و فساد و ضلالت و جهالت پیشه میکردند بکر بودند
مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن بی وجه است و ایضا
ظاهر همه احادیث مضال و استفراق خلافت ایشانست و بعضی صریحست که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی
مذکور است فاذا مضوا ماحت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش موج میاید و نظام عالم بر طرف
میشود و بعضی صریحست که خلافت قریش تا روز قیامت تا قیست پس معلوم شد که این ناوبها فایده برای ایشان نمیکند
و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند و ثمر احادیث ثقلین است و مثل انها که دلالت میکنند و انکه حضرت
رسول صلعم امر نمیا بعث قران و اهل بیت ع نموده و فرموده که اینها از انیکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای
ایشان متعرض شده اند بخلافت احدی از اهل بیت قابل نمیشوند و ائمه اسمعیلیه اگر نباشند فاسق و ملحد اند که در ظاهر
تابع سلاطین شیعه اند و بصنف و فجور و انواع معاصی معروف و هیچ عاقل بجور و امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین
خود منمسک بحبل متین نیستند و اعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوی امامت
انها نمیکند کو نسب ایشان ثابت باشد فایده که عارف باحکام الهی و معانی قران مجید بوده باشند تا انکه صفات باشند مفارقت
ایشان با کتاب و حال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند

و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نمیتوانند که امامت خود را از ائمه خود ثابت کنند و از اجماع منعقد شده است بران بلکه مانند
سایر سلاطین بزور و بغلبه استیلاء پادشاه میشوند و ابرا امامت قایم کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حشر با فرصاف و اسبب
میکشند و ناسزا میکویند با انکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اصرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از بغض ایشان
مانند خوارج اند و همه در احادیث اهل بیت وارد شده است که رند بد بدتر از مخالفان بدتر اکه مخالفان ناشیعیانا عداوه
دارند و با اعداوه نمیکنند و رند بد با اعداوه میکنند میثم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و در فضائل
احمد بن حنبل و خصائص نظری نیز مذکور است که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که خواهد بر دازند خدا نفس و مرا و
مثل نوح من باشد در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود انرا غرس نموده و منزل من است اکن شوی باید که بعد از من و علی
را الحتیا کند و پیروی کند امامان او صیا از فرزندان او زاید سبیکه ایشان عترت من اند از طینت من خلق شده اند و فهم من
و علم مرا حفتهم نصیب و روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که نکذیب ایشان کنند و مبادا من ایشان قطع کنند
و روز قیامت من روی ایشان نکنند خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند چهاری رخشری روایت کرده است که رسول خدام فرمود
که فاطمه بجنت در آید و سرور دل من است و روشنی بهوه دل من اند و شوهرش بوذر دیدم مدنست و امامان از اولاد ش امیدوار و رکاب
منند و بنیمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که جنک ایشان کند و متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید
و جدا شود بدرک اسفل واصل کردد و از ابن باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان بنوا ترا ثابت شد
امر نص مفصل چون خلافت حضرت امیر ع ثابت شد نص بر حضرت بر امام حسن و نص بر امام حسین و هم چنین نص هر یک
بر دیکری ثابت شد و کتب حدیث و تاریخ پر است از ذکر فضایل علیا و محدثان فاضله کرد هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است
و در روضات و کتب حدیث و تاریخ مسطور و معلوم است که ایشان را از اعلی ابن بغیر دانست و حفاظت بوده و نزد اکابر همیشه ملک و
پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و بدانها بت خوف از ایشان ضبط ابن اخبار و آثار و ضبط نموده اند اکر عرض انجا
دنیا بود با بست بخلفا جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف بجاه پادشاه و عزت و حکم باشند با انکه مبدا ایشان از اهل
صلاح و سداد بوده اند و جهات ابت اخبار از ایشان ضبط ابن و اثبات کرده اند و هر که با بن امور و جهات ملاحظه ابن و اثبات نماید البته او را علم حاصل
بلشود بحقیت انها و طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول صلعم و هم بنان حضرات ائمه
معصومین عم متواتر است و هم مقرون باعجاز است چنانچه اکر اسماء و صفات و اباء و امهات هر یک قبل از وجود ایشان خبر داده اند
تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خلفای مهدی او و کنی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین
تا زمان اخص قایم عم مبا شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث شبهه نیست که در اصل ثابت شده است
و شک نیست و انکه هر یک از ائمه ما اعاضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفای که غصب حق ایشان کرده بودند
در علم و صلاح و زهد و ورع و فضایل و مناقب مخالف و موالف همه نفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقایق و
علما و فقهاء با ایشان رجوع مینموده اند و سنی ایشان را احب و منبع میدانسته اند و از ایشان دو حسا بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه
بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان دو حسا بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه
و خاصه مشحون است با نچه از ایات و فضایل و مناقب خصوص حسنین ع زیاده از انست که احصا توان نمود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء ابن عازب و ایت کرده است که گفت بدیم رسول خدا حضرت امام حسن را بر دوش خود
سوار کرده بود و میکفت من اینرا دوست دارم پس خدا و ندا تو او را دوست دار و دوستدار او و ایضا همه از برای ابی و ایت کرده است که
حضرت رسول صلعم دو کوسفند حسنین را داد پس کفت خدا و ندا من اینها را دوست دارم پس تو ایشانرا دوست دار و دوستدار و ایضا در جامع الاصول
از صحیح ترمذی از ابن عباس و ایت کرده است که رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن کفت پسر بنیکو مرکبی پسر
سوار شده ای کودک حضرت فرمود و او نیز بنیکو سواره است و ایضا در صحیح ترمذی از انس و ایت کرده است که از حضرت رسول صلعم پرسیدند
که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر اند فرمود حسنین و میکفت بفاطمه که بطلب پسران مرا نزد من و پسرها و چو میامدند ایشانرا
میبوسید و در بر میکرفت و محبت میفرمود و ایضا در صحیح مذکور است که نزد رسول خدا بودیم که علی را دید که میامد پس فرمود که
با من سخن نکفت و من با انحضرت سخن نکفتم تا رفت بازار بنی قینقاع پس بر کشت تا امد بمنزل فاطمه ع و کفت اینا کودک من اینجا است
یعنی امام حسن پس بدیم که بهر و امد و بسوی انحضرت دوید و دست در کردن یکدیکر او رند پس حضرت رسول صلعم فرمود خدا و ندا من

ابن زاد وست مبدا م پس و ستداد یو او زا ور و ستداد ر هر که دوست دارد او را از صحیح بخاری بهزاد ابن فضموفوا از ابو هریره روایت کرده
که حضرت رسول صلعم خانه فاطمه رسه مرتبه حسنرا طلبید پس امد و در کرمن مبادکش بعضو بدنی بسته بود ند چون حضرت او را دید
دستهارا کشود و او را در بر گرفت و گفت خدا و ندا من او را دوست مبدا م پس تو او را دوست بدار و هر که او را دوست مبدارد
دوستدار پس ابو هریره گفت بعد از انکه من این خبر را از حضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن اعلی ع و ابن الصحیح
تو مبکا از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت خبری بر روی ابهای خود کذاشته است
و جامه بر روی ان پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که حضرت زیر کرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن
و حسین بر روی زانهای او خوابیده اند پس کفت ابنها را دوست میدارم تو نیز ابنها را دوست مبدارم پس تو
ابنها را دوست دار و دوستدار هر که ابنها را دوست دارد و ابضا الصحیح تو مبکی از بعلی ابن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود
که حسین از منست من از حسینم خدایا دوست دار هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطیست از اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول
در شرح ابن حدیث کفته است که سبط فرزندزاد است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان بعضو بوده اند یعنی کویا که یکی از
پیغمبرانست و در نهایه لغت نیز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیر ش کفته است یعنی بمنزله امتیست از امتها و خبر دیکر
و کفته است که در حدیث دیکر و شده که حسن و سبط رسول الله اند پس کفته است یعنی در ظاهر و در قطعه اند از انحضرت
و ابضا الصحیح تو مبکی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا کفت حسن و حسین سیدا ن جوانان اهل بهشتند و ابضا از صحیح
بخاری و مسلم و تو مبکی روایت کرده است که مروی از عبد الله ابن عمر پرسید از خون پشه و کشتن ان در حال احرام ابن عمر کفت از کجائی
کفت از اهل عراقم کفت نظر کنید با ینمرد که سوال میکند از من از خون پشه و ابنشان فرزندان پیغمبر را کشتند شنیدم از رسول خدا که کفت
در حق او و برادر او که ابنشان دو کل بوستان منند در دنیا و کفت که ابنشان دو سبد و مهر و مهربر جوانان اهل بهشت اند و ابضا
از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله ابن شداد ابن هاد لیثی که کفت رسول خدا را در یکی از نمازها که یا ظهر بود یا عصر
زانو بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او زا بر زمین کذاشت و تکبیر نماز کفت و در اثنای نماز بسجده رفت و بسیار طول داد من سر بر داشتم دیدم
ان کودک بر پشت انحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برکشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم کفتند یا رسول
الله بسجده رفتی و بسیار طول دادی تا انکه ما کمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شده فرمود که هیچ نبود و لیکن پسرم بر پشت من
سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و الا خود را بنا بد در بخاری در سنن ابی داود و نسائی از حسین رضی
و روایت کرده است که ابا بکره کفت من و پدرم حضرت رسول را بر منبر حضرت امام حسن در پهلوی بر دو کاهی میکرم بر مردم و کاهی بر او
و میکفت ابن فرزند من سید است شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو کروه عظیم از امت من و ابن الصحیح بخاری و تو مبکی
از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود بر رسول خدا از حسن و حسین و احادیث در فضایل ابنشان زیاده از حد و احصا
و انچه کذشت از نزول ایه مظهره میباهله و غیر انها مد و فضیلت ابنشان کافیست و اکر انها نباشد بحسب و اما من ابنها خصوصا
احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت انحضرت از راه قرابت و بیشتر بودن انکه
مکرر بیان شد هر کاه ابنشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی انحضرت بوده باشند یقین باید کرد که در قرب بر حضرت و در کرامت
امت زیاده باشند مکر امیر المومنین که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و در قضیه ابن احادیث در بسیاری از روایات مذکور است
که ابو بکر و عمر منهما یعنی بدو ابنشان بهتر است از ابنشان لیس احد یخوضهما الا و هو بجانبه امت از جمیع خلق خصوصا از ان مناقفان که در دو
ابنشان بحر منصف خلافت شدند و محض ابنشان از در صواطن منعقده لعنت کرده بود و ابضا کسیکه دوستی او مستلزم محبت خدا باید
باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هر کرا لوده بکناهی نکرده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب ان محض بغض خواهد
بود و ابضا کسیکه ران اختصاص بحضرت رسول صلعم داشته باشد که فرماید که او از منست و من از او هم و تشبیه کرده باشد او را بدر طا
بنی اسرائیل که انبیا او وصیا انبیاء بوده اند احفست بامامت زید بکران و همچنین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل
ابنشان بوهم علی الاطلاق الا ما اخرجه الدلیل زیرا که با نفاق اهل بهشت هم جوانانند و پیر در بهشت نمیباشد و اکر مراد جمعی باشند
کم جوانان از دنیا رفته باشند ان خطاست و زیرا که ابنشان در سن کهولت و شیخوخیت شهید شده اند با انکه نازه مدعا ما ثابت میشود
زیرا که سیمای زیغمبران مانند حضرت یحیی جوان از دنیا رفته است هر کاه افضل باشند از ابنشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای
خلق خواهند بود و اکر کویند ابنشان در سن جوانی بوده اند فرموکه ابنشان بهتر اند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند

ابن زیرا چنین است زیرا که ابنشان در وقت در کذشتن طفولیت بوده اند نه در سن شباب و بتقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هر کاه
ابنشان در سن شباب بجهار است از زمره اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ابنشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرابت نیست
که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابا بکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابا بکر و عمر سیدا پیران اهل
بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد و ان احتمالات دیکر باطل است چنانکه ذا نشی با اینکه این حدیث ضعیف که خود
منفرد اند بنقل ان و از سیر عمر نقل کرده اند که مراد است در این باب جز نفع و بعد او در حضرت امیر ع معرکه هشت مناقات دارد و باید
سید شباب اهل الجنه که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ابضا مناقات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود
روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات اهل بهشتند من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و مهدی ع و اکر کویند مراد انست که ابنشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در اوقت در سن کهولت
بوده اند با انکه بسیار بعید است بعضی با ابنشان نمی بخشد بنوا که دلالت نمیکند بر تفضیل ابنشان بر جمعی که در اوقت در سن
شباب با طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر ع و حسنین ع و مثل ابنست الحدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها
وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافلند از اینکه شهر سقف نمیدارد و ابضا حدیث طوبی از ان صحیح بر ای ان
بزرکوار دلالت بر ثبات فضیلت و منزلت او نمیکند زیرا که انحضرت از اداب و سنن جماعه که در ان تخفیف مطلوب است
تمامیدار بر ای انکه خواهش و بعمل اید که مبادا خاطر مبارکش بر مجد اکر هر یک از اینها بر ای اثبات امامت کافی بنا شد شک
نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه افضلیت که مخصوص ابنشان بوده و اهل عصر ابنشان با ابنشان در ان شریک نبوده اند
بس لحق و اولی خواهند بود با امامت و زیرا که بر ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است **شیعی** عصمتست و بنا بر این شد
که بیرا هین عقلیه و نقلیه بر جمیع ائمه عصمت ثابت کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت همه ائمه که خود میکنند
نیستند پس همه ان مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حقست **طرف چهارم** معجزه است و از هر یک از ائمه ع معجزات بسیار
و احصا صادر شده و در دنیا شایع ابنشان متواتر کردیده بلکه مبالغه نیست متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول
و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوه و دیکران از علمای عامه در کتب خود ابراد نموده اند و انها را
بکرامات نام کرده اند حتی بهدست عوام صفاری حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که بان سفارت و نیابت ابنشان را
مبدانستند پس همه امامیه اجماع است و بیان انست که همه امت متفقند و انکه مذهب خود بیرون نیست از مذاهبی که در دنیا نیست
و ان مذاهب بکرا باطل کردیم بدلیل عدم نقل و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت با نفاق و نیز اکر ابن طوایف قایل
باین امور مذکوره در همه ائمه خود کردند دعوای امامت ابنشان میکنند نه شیعه طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه
و واقفیه زیرا اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس امامتشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص
ابنانست بنصوص متواتره ثابته در وجود و عدد ائمه عشریه و در خصوص ابنشان و ثبوت موت ابنشان باطل است و طرفی
دیکر از برای اثبات امامت ابنشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد
و در انها تامل کند البته هدایه مبابد اول علومی که از ابنشان در دنیا جمیع فرق عالم متفق کرده بدو علومی که هر یک از شیعه
علمای سبکه از انها ممتاز و در جمیع انها در ائمه خاصه جمع شده اند چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علمای همه عصر حضرت امیر ع
اند همه از انحضرت اخذ کرده اند و حضرت از مشکوه نبوت و جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و نفسیر قرآن و علم عربیت
و طب و حکمت و وصایا و اداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر انها و همه را انحضرت نقل کرده اند و کلام او از منبع
دانسته اند و او را اعتراضی بر انها نکشوده اند دیکران را ان عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و هم چنین جمیع ابن علوم
را از ائمه خود تلقی و اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ابنشان شک نکرده است و در زمان حضرت
امام زین العابدین ع چون ملا عین نبی ممه مستولی شده بود ند و کفر عالم را کرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود دعوت
نمیداد اکر سایر علوم کمتر از انحضرت منقول کردیده ادعیه که از ان حضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه
شبیه است و معلوم که با الهام الهی بر زبان مبارکش جاری کردیده باین سبب او را باب اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند
و سایر ادعیه که از ان شکسته چند ان برابر صحیفه از ادعیه انحضرت جمع کرده ام و حفظ اکر او را نمیبودم در طریق مناجات قاصر
الحاجات نمیدانستند و از اب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده انحضرت که کتب خاصه عامه بانها زینت یافته برای ارباب

حال واصحاب ایشان هدود باضت وکمال سر مشیخیست که بیان اکثفا میتوانند نمود وچون در زمان حضرت امام محمد باقر ع وامام جعفر صادق ع
که اواخر زمان بنی امیه واوایل دولت بنی عباس بود ازان دو بزرگوار افاده واستفاده از مسایل حرام وحلال وعلم تفسیر وکلام وقصص
انبیا وسیر ونوادر ملوک عرب وعجم وغیرانها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم زافر وگرفت ومحدثان شیعه در اطراف عالم
منتشر گردیدند وبپوسته در مناظرات ومباحثات بزعمای جمیع فرق غالب بودند وچندان هزار کس از علمای مشهور وحضرت
صادق ع روایت کرده اند واکثر ایشان صاحب مصنف بودند وایشانرا در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان
نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند وابوحنیفه وسایر علما وقضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز وحیران میشدند
رجوع بمحمد بن مسلم وامثال واز اصحاب الحضرت منیمودند ومحمد بن همان کربکی از اصحاب الحضرت بود ودر اطاق المحامل کوفه دکانی
داشت انفاد راز علمای ایشانرا در مناظرات ومباحثات عاجز میکرد که املاء عین اوز اشیطان لطاق میگفتند شیعیانرا
او زامومن الطاق مینامیدند وهشام ابن الحکم ومحمد بن مسلم وزراره وامثال ایشان در فنون علوم و
خصوص هشام بن وعلم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفاء وامرا با علمای مشهور مخالفان مباحثه میکردند
وبرهمه غالب بودند وحضرت امام موسی ع نیز در نشر علوم در ایتمر نبه بود تا انکه هرون ملعون او را حبس کرد وحضرت امام رضا ع
در مدت قلیلی که در خراسان بود انفاد علوم واثار از الحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در ابواب جمع کرده اند وصامون
علمای جمیع ملل را جمع کرد که با الحضرت مناظره کنند شاید عجز الحضرت ظاهر شود وبرهمه غالب آید وصامون اورا با مامت الحضرت کردند
وبدین جهت در امدند وحضرت امام محمد تقی ع در سن نه سالگی امام شد ودر سال اول امامتش بحج رفت واکثر شیعیان از اطراف
بحج امدند که بخدمت الحضرت برسند واکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز امام منی سی هزار مسئله کلامی وغیرانرا بوجهی
جواب فرمود که همه حیران شدند در مجلس مامون با یحیی ابن اکثم وسایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد وهمه علوم شدند واقرار
بفضل وامامت الحضرت نمودند وحضرت امام علی نقی واما حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سرمن
رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند واحادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال اعراب نسبتا از شیعیان
بایشان میرسیدند وجواب انهارا مینوشتند ومسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بوایشان عرض میکردند وقول ایشانرا بر اقوال
سایر فقها خود ترجیح میدادند وکسی بر عوی نمیتوانند کرد که ایشان ابن علوم را از علمای مخالفین یاد گرفته اند
زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علماء مزبور رفته باشند وایضا علوم ایشان مبانی علوم وبیکران
وخصوص ایشان است وهمه علما محتاج بایشان بوده اند وعلم وایشان محتاج باحدی نبوده اند پس معلوم میشود که این علم لدنی بوده است
کرامتی بخدا ورسول بایشان وبسیاری از شیعه که حضرت ایشانرا مخصوص بان کرده اند بنده نامفروع وبیناه امت باشند وایضا از معجزات ایشان که
چنانکه معجز جد ایشان حضرت رسالت ابن بود که علوم اولین وآخرین وعصمت انبیا ومرسلین را بدو وانکه در کتابی نخوانده یا از احدی
نشنوده اورد همچنین معجز امت اجماع کرده اند بوطهارت وعدالت ایشان وهیچ کس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشانا
بکند با فسقی وعیبی بایشان نسبت دهد بان سعیی که دشمنان ایشان از خلفا وامرا وحاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند
وهرگز اظهار عداوت ایشان میکردند کسی را که گمان ولایت ومحبت ایشان باو میبردند ومرتکب میکردند ومحرومیکردند
میگرفتند بلکه در مقام قتل واستیصال او میامدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که نالی بنوشت نسبت بایشان دارند
وشیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند ودعوای صدق ومعجزات وعصمت ومعاصدوزکات از برای ایشان میکنند
حتی انکه غالبان باعتبا غرایب احوال ومحاسن صفات واخبار ومعجزات وسایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد بغیری
بعضی اعتقاد وخدائی در حق ایشان کردند وبابن سبب اغلب اوقات انتشار اقرار بی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی
وخطائی بایشان بدهند تا انکه میبینیم که عادت چنین جاری شده است که کسیکه اندک مرتبه ودرجه ومنالی دارد هم سایر اندرعلم
وباصلاح او زبان دشمنان سالم نمانده البته عیبی چند از برای او واثبات میکنند که قدر او را پست کنند واو را از مرتبه خود بیندازند
پس این از جمله معجزات ایشانست که حضرت دست وزبان دشمنان از ایشان کوتاه کرده ظاهر
میکرد انیده است که کسی یارای تهمتی وافترائی در حق ایشان ندارد سیم انکه جمیع فرق اسلام خواه انها که ایشانرا امام میدانند
ویا خواه که انها را امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت وعدالت وعلو قدر وطهارت ایشان مگر قلیلی از خوارج واشبا ایشان
که از فرق اسلام خارج اند وهمین قول ایشانرا اجتهاد میدانند ودر کتب خود ایشانرا با نهایه تعظیم ذکر

نقل

نقل میکنند ودوران بیچ شکی باقیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب ما قم وکوفه وسایر ائمه بوده اند از اهل عراق وحجاز وخراسان
وفارس وغیر ذلک مانند زراره ومحمد ابن مسلم وابو بصیر وهشام بن وحمران وبکیر وموءمن الطاق وابان ابن تغلب ومعروف
بن عمار وجماعت بسیاکه احصا نمیتوان نمود ودر کتب رجال وفهرستهای علمای شیعه مسطور ند وایشان رؤسای شیعه
بوده اند ومرجع وحدیث وکلام کتابها تصنیف کرده مسایل راجع نموده اند وهریک از ایشانا اتباع وشاگردان بسیار داشته اند
وبپوسته بخلافت ائمه مباهات میکرده اند واحادیث مشتمله بر مدح ایشان را در کتب خود ثبت میکرده اند واز
ایشان روایت مینموده اند ومجموع ازایشان منتشر بنکر دیده اند واختصاص ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص
ابو یوسف وسایر شاگردان بوحنیفه باو واختصاص شاگردان شافعی باو وهمچنین معلوم است سئل نیست که ائمه عمر والی
وافعال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا اینکه اعتقاد ایشان نسبت بائمه حضرت مبنی بر حق بوده است یا نبوده
ومعتقد باطل دروغ میکرده اند وباطل کاشفه اند از اینکه نسبت بائمه حضرت مبنی بر حق بوده است وصدور معجزات از ایشان
وفضل وکثرت محالفان ایشان نیز همه را بر این ثابت میکرد وثابت میکرد که ائمه ایشان باعلم باحوال واقوال ایشان بنزدیک ایشان
نفرستاده اند وکذب وبطلان ایشانرا اظهار میکرده اند همچنانکه شیعه ما مذاهب باطله ابو الخطاب ومغیره ابن شعبه وسایر غلاة واهل ضلال را که
واکذار انشاء الله تعالی مفصل کرده اند مکتوب بقوال واعمال مذاهب باطله ایشان نموده اند پس واجب باشد که ما بالله خود بنزاز اهل ضلال الخواهند بود
که راضی بانها بوده اند وذکوه واخماس ایشان را صول مینمودند وهیچ مسلمی ابرامرا بایشان نسبت نمیدهد واز ایشان چنین نمیگفتند
انکه حضرت وست دشمن را هم محبوب ومحبول بر تعظیم وتبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور وامرای ایشان که نهایه عداوت با ایشان
داشتند تعظیم وتوقیر ایشان مینمودند وانکار جلالت فضل ایشان نمینمودند حتی انکه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المومنین ع نموده بودند
در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز واکرام ایشان حضرت وحسنین ع نهایه مبالغه مینمودند وهم چنین نهایه کوشش میکردند با انکه
در مقام مقاتله ومجادله در امدند باز انکار فضیلت الحضرت نمیکردند وهم متوجه با انکه بنای همکاریش برضا وعناد بود باز انکار
فضیلت منافقین الحضرت نمینمود وبغیر شرکت در قتل عثمان قصدی بالحضرت نسبت نمیداد وهمچنان قانع بود که حضرت امامت او وابرای او
باقی بگذارد واقرار کند بخلافت الحضرت وبیعت کند همکار منافقین قضا بل الحضرت نزاد خطور او مذکور ومیساخت وانکار نمیکرد
وهزیدان قبایح اعمال بازانکار فضل حضرت سید الشهداء نمیکردند وحضرت امام زین العابدین ع را بتعظیم مینمودند وروا نمیدانستند
عهده را سفارشکرد که حرمت الحضرت واهل بیت او را مرعی دارد وبنی مروان بنیز الحضرت نزا نهایه اکرام واعظام مینمودند وهم چنین سایر
خلفای بنی امیه وبنی عباس هریک از ائمه را که در زمان ایشان بودند نهاده از هیچ کس نظاهر دغایه نمیکردند حتی انکه متوکل با
عداوت وغضا وعصبیت حضرت امام علی نقی ع را نهایه بتعظیم مینمود تا انکه همه از مجوس ایشان وبزرگ ایشان بودند نهایه عداوت
داشتند حضع چنین تحیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایه بتعظیم وتبجیل مینمودند وقدرت بر تحیر اهانه نداشتند
ومویدا نیست بحضع تسخیر کرده است خلفای طوایف مختلفه خلق را بزیارت قبور ومقابر ایشان وحتی انکه امر الزام
بعهد با وجود احاطه رشد بلاد منوجه وزیارت ایشان میشوند وحوایج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند وامید اجابه
میدارند وبراورده میشود ودر شدائد بدخیل بنیاه بردن وضان مفقوده ایشان میبرند واماکن میبایند ومخالفان ابن عمالرا نزد قبور
خلفا وائمه کمراعتقاد ارند تحمل نمیاورند وبنیاه بابن ضرایح میبرند وبنی امیه وبنی عباس نیز انکار اکثر عالم از ایشانا
بود واکثر بادشاهان مشرق ومغرب مطیع ایشان بودند واتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه نبودند بنور ایشان صندوس مشرق
شد واکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند وناز که معلوم است کسی غیبت نزاری ایشان نمیکند وبعضی از سادات که نسبت
ایشان بحضرت رسول ص نیز نهایه ایشان نانزه میکنند وظاهرا نهایه علم وزهد وورع وعبادت نسبتا داشته اند ودر حیات ایشان عشر
از اعشار تعظیم ایشان ومنور ایشان نبوای انها نمیکردند واکر قبور بعضی از ایشانرا فی الجمله تعظیم ودعا میکنند با عتبار انتساب بایشان
مثل حضرت معصومه وعبد العظیم پس این از جمله معجزات ایشانست که حضع تسخیر قلوب صنادید عالم بر تعظیم ایشان در حال حیات و
بعد از وفات نموده اند با انکه دواعی وجهات دنیویه با ایشان نبوده ومردم از خلفای جور بسبب احترام واکرام ایشان متضرر
میشدند باز ترک تعظیم واکرام ایشان نمینمودند وخلفای جور سعی نهاکردند مردم را از زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام
حسین ع را که متوکل خواست که جای قبور الحضرت را سایر شهدا را شخم وزراعت کند که موضع قبر مقدس مندرس شود تواند وکاوها
که شخم میبستند چون بجا میرسیدند داخل نمیشدند وکاوها نمیتوانستند را کشند وداخل شدند این جمعی از مشاهد که میدانند وکمانند

چهارم

و قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیگذاشتند ایشان را و مانع شدند مکرر کرده ایشان گفت که ایشان را تیرباران کنند هر که
تیری با نجانب انداخت بر گشت و صاحبش را کشت پس گفت که این صحرا را هموار کنند چون آب بجا پر سید از چهار طرف بلند شد و داخل
حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر همین است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت برود او را بکشند و خانه
آنها را خراب کنند و با مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر از این نیست که حقتعالی خواسته است که فضل ایشان را
عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد و در اکثر سنوات خصوص در روز
سید الشهدا از کور و گوش و شل و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیوة
القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسران مشهور عامه است بخدمت
حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حقتعالی خلقی آفریده است که ایشان را
حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزید ایشان را پیش از آنکه خلق بیافریند
نورهای چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش
خلفا و فقها و ابن عباس و پادشاهان نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود
میدانی که در کجائی در پیش خانه آباده نشسته که حقتعالی در شان ایشان فرموده است فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ
فِیهَا اسْمُهُ تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثال زده است در خانه چند افروخته شده که خدا رخصت داده
و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بلند او باشند و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد
و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشان را تجارت و نه فروختن از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو
اکنون نزد آن خانها نشسته و مائیم آن خانها باده قتاده گفت راست گفتی و الله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانها خانه سنگ
و گل نیست بلکه خانها باده نبوت و امامت و علم و حکمت است و اقتصاد در روایت دیگر معتبره وارد شده است که در ایامی که هشام
عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد امام محمد باقر هجوم آورده اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه
شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست آنکه نور علم از جبین او ساطع است هر قدم که او را حجل کرد چون نزدیک حضرت آمد و نشست
لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض
نشد حضرت در جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت که حقتعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را
در دلهای دشمنان جا داده که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند
ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ **مقصد** در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت
است بدانکه احادیث خروج مهدی خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت او است که البته
که نازل شود در میان شما پسر مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر
اسلام چیزی قبول نکند و چندان مال را افزون کرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهید
بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی
پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است
و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نماند باشد مگر یکروز البته خدا
آن روز را طولانی خواهد کرد تا آنکه بر انگیزد در آن روز مردی را از امت من یا از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین
را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نام
موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا طولانی خواهد کرد آن روز را تا پادشاه شود مردی
از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روزی
باقی نماند مگر یکروز بر انگیزد خدا مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضاً از سنن ابو داود
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است

از ابو سعید خدری که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه
مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو سعید گفت که ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر حادثها
بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال
پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش
پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر نظر کرد روزی به پسر خود حسین پس گفت این پسر من سید
قوم است چنانکه حضرت رسول او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو
در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث
از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت
کرده است که گفت فتم بخدمت حضرت رسول در مرض رحلت که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته میگریست
چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه
گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع کذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر اهل زمین اختیار کرد از آن پدر تو را و او را مبعوث کرد برسالت خود پس بار دیگر مطلع کرد و برگزید شوهر تو را و وحی کرد بسوی
من که تو را بآن نکاح کنم ای فاطمه خدا بما عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد
داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب ترین
ایشان است بسوی خدا و شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدان است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر
تست و از ما است آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو برادر
شوهر تست و از ما است دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بخدائی که مرا
بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی
این امت و ظاهر شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت واقع شود و مردم بعضی بر بعضی
نه بزرگ رحم کند بر کودک و نه کودک تعظیم کند بزرگ را پس خدا بر انگیزد در آنوقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای
ضلالت و دلهای کر غافل را که دیانت و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی
که نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا تو را تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است
و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است بالسویه و بینا ترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کرده ام
که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که برید
خود ملحق گردید **مؤلف گوید** که رسول خدا حضرت مهدی را بحسنین هر دو نسبت داد برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام
حسین است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل حضرت امام حسین است
و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث را طولانی از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت
فرمود که از ما است مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین فرمود که از این بهم خواهد رسید
مهدی این امت و ایضاً ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب
راست روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش
ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و بروایت
جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای
عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او و مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق
شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است و نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که جا
علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود
فوائد و مناقب که الحال در میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره

عاصم صدوق بیخطا و شش حدیث و این باب نقل کرده شده است و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث وارد شده است
در وکالت حضرت مهدی غیبت او و انکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری است و اگر بیخطا بیت معترض باعجاز نبی
نبی اگر خبر داده اند بتر تیب ائمه ما امام دوازدهم و خلفای او کالت حضرت و انکه انحضرت نزاد و غیبت خواهد بود ثانی و زاز زمان او
و انکه انحضرت مخفی صول خواهد شد بنام خصوصیا و جمیع اینها ثابت شده و کتبی که مشتمل بر این اخبار و معلوم مشهور ساتها
بلیش از ظهور ایمها ثابت مصنف شده است پس ابن اخبار و قطع نظر از تواتر از خیلی جهت دیگر افاده علم میتنمایند و بعضا وکالت
انحضرت و اطلاع جمع کثیر از ان وکالت با سعادت و بدیدن جماعه بسیار انحضرت از ثقات اصحاب او و وقت وکالت شریف نا غیبت
کبری و بعد از ان نیز معلوم مستند و کتب معتبره خاصه عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انتهی بقدر حاجت
فصول مهمه و مطالب لسؤال و شواهد النبوه و ابن خلکان و دیگای از مخالفان در کتب خود وکالت انحضرت را باسا حضرت
که شیعه بر و اینکرده اند نقل کرده اند پس چنانکه وکالت باء اطهار انحضرت معلوم مستند و کالت انحضرت نیز معلوم مستند و شیعه
که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای وکالت و طول عمر شریف انحضرت فایده نمیکنند و امور دی که بیان اینهمن قاطعه ثابت
شده باشد بحض استبعاد نفی انها نمیتوانند چنانکه کفار قریش انکار معاینه مینمودند بحض استبعاد که از خواتها نیوسیده و خاک
شده چگونه زنده میتوانند شد بانکه امثال و امم سابقه بسیار واقع شده در احادیث خاصه عامه وارد شده است که انچه در امم
سابقه واقع شده مثل ان در امت ما واقع میشود و از انجمله حضرت ابراهیم چون میخواست تمرود را خبر داده بودند که در دو انبر مانشخصی صحیح
و سپید که در ملک شما از بو هرند و تمرود امر کرده بود که مردان از زنان جدا کنند و بدین حضرت ابراهیم در بنهان نا فادر او مقارن
که انحضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی بنهان بود و موسی بن عمران جزء داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب
هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل دکالت موسی مخفی و اقع شد چنانچه مشهور است و بعد از
انکار فرعون که بخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون بان سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و مبالغه حضرت یعقوب و یوسف
نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حضرت مسیح خواست نوا و اعظم کند سالها بر وجود فرزند خود و
احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت سیوم ائمه جزء داده اند که امام دوازدهم
ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه بیوسته انتظار
وجود و ظهور او را میکشیدند و ایشان سود را طفای این نور میکردند لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری را در سرای
محبوس کرده بودند و پیوسته از حمل و کالت نشر و خبر میکردند و در مقام قطع نسل ایشان کوشیدند حضرت ظاهر قدرت
کامله خود نموده حمل را در انحضرت مستور کرده بودند و کالت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی کرده بود او را بحفظ و حمایت
خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه وکالت نبی زکریا را نیز مستور ساخته بود و بر شیعه ثابت و موالیان و مخالفان ناقاد
و اخبار کالشمس فی نصف النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسما ایشان معرفت و کالت
با سعادت انحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از وکالت نا وفات
امام حسن عسکری جماعه بسیار بخدمت انحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت وکالت انحضرت و در زمن خواتون مادر انحضرت
ظاهر شد زیاده از حد عد و احصا است و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر اینها را نموده ام و تا پنج و کالت
انحضرت انست که در سال دویست و پنجاه و پنج هجری واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه هشت
نیز گفته اند و بنا بر مشهور و مباشا عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف انحضرت
در وقت غیبت بنا بر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنا بر قول دوم چهار سال و بنا بر قول سیم دو سال و مع ذلک
ان معجزات غرایب حالات از انحضرت مشهور و مباشا عامه و خاصه است و غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری انحضرت
جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عراض و ایشان مبذا دند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف انحضرت بیرون میامد
و خمس و نذرها که میبردند از ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسانا و فقرای شیعه ایرسانند
و جمع کثیر از هر ساله موظف بودند و بر سه ست و نیا سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب
انحضرت منصوبند چنانچه مقدار و حالات ایشان را فهرسناده مینویسند و انچه در زمان ایشان گذشته بود خبر میدادند
و موقوف و بیمار بی سایر احوال ایشان را میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور و میامد و در ثبت

غیبت صغری جماعه بسیار از غیر سفرا بخدمت انحضرت رسیدند و مدار این غیبت نفر بیا هفتاد نفر بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای
معروف که همیشه شیعه با ایشان مراجعه میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان ابن سعید اسدی بود که
حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری ایض در عداد وکلا ثابت و موثوق بود و بشیعه مینوشتند که بخدمت او مراجعه کنند و از جانب
ما میکوید و بعد از انکه در رحمت حذا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او کردید بعض امام حسن عسکری و بعض دیدش از جانب
حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان نامه بمحمد نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را
و راضی شدایم بقضای او و دیدو ثوابا سعادت دنیا و آخرت کمایه و بسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق کرداند او را باولیای
و موالی او زیرا که بهوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در انچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ایمه هدی خوشنود
روی او را مسرور کرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حفتم ثواب تراعظیم کرداند و مصیبه بهکونرا کوامت فرماید و مصیبت او بتو و با
هر دو رسیده است و مفارقت و ترا و ما را بتر بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد کرداند و باز کشت و باحزن از جمله
کمال سعادت و انست که حفتم او ری فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او و باشد بعد از او و قایم مقام او باشد
با مر او و ترحم کند بر او و میکویم الحمد لله که نفوس ما ضی اند بمکان تو و انچه خدا در تو و تر و تو مقرر کرداینده است خدا ترا پاری کند و تقویت
کند و اعانه تمام بدو تو بخشد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چند بن تو نیع و فیع از ناحیه مقدسه مشغل بر سفارت او و برای
شیعه بیرون امد و اجماع شیعه بر عدالت و ثبات او منعقد شد و بهوسته در امور با او رجوع میکردند و مخارج از او ظاهر میشد
و کلاها در رفعه شریف کرد مشتمل بر انچه از حضرت امام حسن عسکری و از حضرت صاحب و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه
از او روایت کرده است که کفت بخدا سوکند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در کعبه مشاعر حاضر میشود و مردم را میبیند
و میشناسد و مردم او را میبینند و میشناسند و از او میپرسند که تو صاحب این امر از او میکوید که تو صاحب این امر از پدر خود شنیده بودم که
کعبه چسبیده بود در مستجار و میکفت خدا و ندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیکران روایت
کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که کفت وی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که برا و سلام کنم دیدم تخته در پیش خود کذاشته و قلمتراش
نشانیده کرایاش فرا کی بران نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی ان نقش میمالید کفتم ای سید من این تخته چیست کفت این برا
برای قبر خود میسازم کربوروی ان مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بکذارند کفتم مرا بان تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز
داخل قبر خود میشوم و میکویم فردا در اینجا خواهم بود و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم
کرد و با این تخته دوان قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون امدم امروز محضر او نوشتم و بیوسته منتظر ان بودم تا انکه
در همان روز و از انماه و سالی که کفته بود در بحبوحت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را م کلثوم دختر او و دیکران
نیز بهمین طریق روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او بر حمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات
او شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد ابن متیل را نیز اختصاص
محمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم کمان ان بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر کفت
من در وقت احتضار محمد ابن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میکفتم و سوالها میکردم و حسین ابن روح نزدیا های او
نشسته بود دیدم محمد متوجه من شد و کفت حضرت بمن فرموده است که حسین بن روح وصی خود کنم و او را نایب کزانم پس من برخاستم و دست
حسین را کرفتم و او را بر جای خود نشانیدم و خود رفتم زیر پای های او نشستم و بعد از ان جعفر و خدمت حسین و بخدمات
او قیام مینمود و جماعه بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید
و بهمه کفت کار حضرت صاحب را بدامر نبابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب مامور
شده ام کار او را نایب کنم بعد از من در امور خود با و رجوع کنید پس جمیع شیعه با و رجوع میکردند و زیاده از بیست یکسال
او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بجوی بقیه میکرد که سبب اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت با و داشتند
تا انکه در سنه شعبان سال سیصد و بیست و شش بر یاض رحمت ایزدی خرامید و باسر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد سمری
را وصی و قایم مقام خود کرد نا بنا بت و سفارت و نیابت با و متعلق شد و سر سال امر نیابت با او بود و در بهه شعبان سال
سیصد و بیست و نه بر حمت حق واصل شد و این سال بنا بر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا رحلت
و ابتداء غیبت کبری شده و آثار امامت ظاهر انقطاع کرده بدو ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی ابن

با بویه و ۴ این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد ابن ابو بهم گفته است که ما با مشایخ شیعه فیهم بخدمت علی بن محمد سمری رحمه الله
شدیم او ابتدا کرد خدا رحمت کند علی ابن الحسین ابن بابویه یعنی را که رد ابن سناعته برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ فوت
او را نوشتند بعد از ان بهفته روز نیا بهجده روز تجدید سپهد که علی در همان روزها نساعته برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی ابن بابویه
اینهم را بهمان نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسین ابن احمد مکتب که گفت ما در بغداد
بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرتش صاحب بیرون آورد که
مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی ابن محمد سمری خدا عظیم کرداند اجر برادران تو را در مصیبت فوتت تا شش روز دیگر
خواهی رفت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی خود قایم مقام خود مکن بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع
شد و بعد از ابن ظاهر نمیشوم الا برای احدی مگر بعد از اذن خدای عز و جل بعد از مدتی طولانی و قساوت قلوب مردم پر شود زمین
ستم و زود باشد که از شیعه من کسانی مدعی مشاهده من شوند آگاه باشد هر که قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده
کند کذاب مفتری است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن گفت که ما همه منتظر این فرمان دانوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمتش رفتیم او را در حال احتضار یافتیم
کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که ان بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری اینرا گفت و
بعالم اعلی ارتحال نمود **مؤلف گوید** که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری بخدمت حضرت صاحب رسیده اند و از توقیعات
نشناخته اند بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در اینجا بیت مراد ان باشد که اگر دعوی کنند که در او فوت دیده اند
و نشناخته اند دروغ میگویند و اگر باد عوی مشاهده دعوی انها ثابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما صیحه آسمانی که در دست
و زبان سفرا جاری شده و زیاده از انست که این رساله گنجایش ذکر انها را داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا
ابو علی بغدادی که من بخاری بودم ابن جا و شبیه شمس طالقانی که در بغداد بخدمت روح بدهم در زاویه یک شمس گرفته من نیز
بودن ان خریدم و بانها ضم کردم و نیز حسین برادرم چون انها را کشودیم اشاره کرد بسوی ان شمسی که جزو بوده بودم و گفت ورا
ان شمسی را که عوض گم شده جزو بده و نیز اکرم گم شده بما رسید و دست از ذکر و شمس گم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من نیز
در بغداد دیدم که میرسید و بجل حضرت صاحب کیسه یکی از شیعیان او را از حسین ابن روح نشان داد و گفت من نیز حسین را
بگو من چیزی او را دهام تا بسلیم کنم حسین گفت بخانه او رود و بیند از بغداد دجله تا بگویم که چیزی او را دهی پس از ان رفت و بخانه او رود
بود و در دجله انداخت و برگشت نزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را او در حسین
گفت این حقه اینست که او را دهبودی در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دست دیبا طلا است و حقه نیز یکی کهر دان
دوزانه منضوبست و در حقه کوچک کرانه ئی دارد و در دو انگشتر کهر یکی انگشتر حقیقی است و دیگری فیروزه پس حقه را کشود
و انچه گفته بود در ان حقه بود چون زن انچنان را مشاهده کرد بیهوش شد و چون بهوش آمد از سفر ابهوده اند غیر انچه از نفر یکه بعضی از شیعیان
بانیشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد ابن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم
مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت دوز پیش از وفاتش بانجا حضرت صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت
و کفن و زیرای او فرستاد در ازر بایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود نادر انجا خدمت حضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای او بعبارت نایب میرسیدند
و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده اند از هبری که گفت حضرت صاحب طلب دینارها کردم و مال اجر بلی صرف کردم و بازار
سعادت فاهر نگردیدم تا انکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب اربعه حضرت بود رفتم و مدتی خدمتش کردم تا انکه روزی التماس کردم
که مرا بخدمت حضرت برساند تا کردچون متضرع دیدم گفت فردا اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم کرا و مبالغ دیدجوان خوشرو
و خوشبوئی بالا و هم اهست همیشه بجار و مناجی و راست بین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بان جوان کرا بپرس انکه میخواهی من
من بخدمت او رفتم و انچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدرخانه رسیدند که معروف بنود و اعتنائی بان نداشتم خواست داخل
خانه شود عمروی گفت اگر سؤالی داری بگو کرا و را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم کوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست
کسیکه ناجیز کند تمنا و فقرا را تا انکه ستاره و داسمان بسیاستوند و ملعونست کسیکه تمار با مداد را تاخیر کند تا ستاره
بر طرف شوند یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و طلب دنیای و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مدائن که گفت
تا در فیفای حج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و او را دنیا پوشیده بود که معلوم کردیم انها را

بصد و بخاء دینار و بما دو دینار داد و نعل زرین و پارچه داشت و اثر سفر بر او ظاهر بود پس سائلی از ما سؤال کرد و او را در کردیم و نزد یک ایجوان
رفت و از او سؤال کرد جوان از زین چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد جوان بر خاست و فقا غایب شد نزد ما بدل فهم
و از او پرسیدیم که ایجوان چه چیز بتو داد که اینقدر دعا کردی بما نمود سنگ ریزه طلا فی که مانند بدل نداشت چون وزن کردیم بیست
مثقال بود بر پشت خود گفتم که امام ما و مولای ما زمانه ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سزاوار تر طلا شد پس فهم و در جمع عزم
کردیم و او را نیافتیم پرسیدیم از خیاطی که در دروازه بود ندا از اهل مکه و مدینه که ایمرد کی بود گفتند حواجا نیست علوی هر سال
بحج میاید و قطب زاوندی در ضمایح از حسن مستریق روایت کرده است که گفت در مجلس حسن ابن عبد الله حمدان ناصر الدوله
بودم در اینحا سخن ناحیه حضرت صاحب و غیبت او مذکور شد و من اشتهار منکرم با بن سخنان در اینحال عمو حسین داخل مجلس
شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد تو را داشتم مرا بن باب نا اینکه حکومتم را بمن دادند و روی بکعبه اهل
قم خلیفه عاصی شده بودند و هر جا که می گرفتند او را منکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند و جوانیست
طرف رسیدم بشکار و فتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او فتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در و نهاد نهر و ان شدم و هر چند
پیر فتم و سعت بیشتر میشد و در اینحال سواری پیدا شد بر اسب شهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در روی ان
نمینمود و موزه سرخ بر پا داشت بمن گفت ای حسین مرا میشناسی گفتم بلکه از روی نخفه نام مرا بر زبان گفتم چرا عجب میکنی
بسبب بیشماری ناحیه قم او را و چرا حسن نالزم با صحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب فاد شجاعی بودم گفتم چیزی نمیدانم از سخن
او بلرزید گفتم میکنم ای سید من انچه فرمودی گفت هر گاه بر سی با نچه موضعی که متوجه ان گردیدی و با ساتی بدون مشقت قتال در
داخل شهر شوی و کسب کنی انچه کسب کنی جنس از انها بمستحق برسانی گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت هر وقت بار شد و صلاح و غنا اسب
خود را کرم اینده و روانه شدم و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ و از انسبا طلب کردم و نیافتم ترس و عجب
من زیاده شد برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را بغل کردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و کما ندانستم که زیارت
محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون امدند و گفتند هر که مخالف ما بود و ما نمیدانستیم و بسوی ما امدند ما با او محاربه میکردیم و چون
نوا رمانی و بسوی ما امده مهمان ما و نو مخالفی نیست داخل شهر شو و ندیم شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندیم و اموال
بسیار زیاده از انچه توقع داشتم جمع کردیم پس امرای خلیفه هر یکی را سؤال من حمله بردند و مدتها من نزد خلیفه فرستادند تا انکه مرا
عزل کرده و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و نزدم بدل بدل من مبالغ دند و در انحال محمد
عثمان عمروی امد و از همه مردم کدشت بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد من از انحرکت او بسبب انچشم امد و بیوسته نزدم
مبالغ دند و هیچ نفرمودند و نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بالا و زیاد میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من امد و گفت
مهمان تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب سبب شهبه و نهر میگوید که مرا و فا بوعده خود کردم هم پس انقضه بیادم امد و لرزیدم و گفتم
میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت مینهادم پس بر خواستم و دستش را گرفتم و با خود بیرون بردم و در خزینهای خود را گشودم و خمس را
تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من اورد و خمسش را گرفت و بعد از ان من در امر حضرت صاحب شک نکردم
پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز انقضه را از غم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و بعین کردم امر انحضرت را و شیخ طوسی و دیگران
روایت کرده اند که علی ابن بابویه عریضه بخدمت صاحب فوشت و بحسین روح داد و سؤال کرده بود در ان عریضه که حضرت دعا کند
از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو خدا ترا در این نزدیکی فرزندی میکو کار روزی خواهد
کرد پس در انروزی از کنیزی حقتعم او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار مانده که از جمله انها کتاب من لا
یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من از دعای حضرت قایم عجم رسیده ام
و استاذان او از الحسینین میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق
محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت بخدمت امام حسن عسکری رسیدم خواستم از حضرت سؤال کنم
که ما بعد از او کیرا خواهد بود حضرت پیش از انکه سؤال کنم فرمود کرای احمد خدای عز و جل از روز یکه ادم را خلق کرده است تا حال زمین را
خالی از حجت نکرده است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت زیرا که حجت خدا باشد بر خلق زیرا که او دفع کند بلاها را
از اهل زمین و بسبب او باران از اسمان بفرستند و برکتهای زمین را بیرون اند گفتم یا بن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو
حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون امد و کودکی بر دوشش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله منیمود و گفت ای احمد اینکه

امام بعد از من و اکرمه این بود که نوکرای هستی زر خداوجمهای او باینا بنو میثم و این فرزندام و کنیت و موافقام و کنیت حضرت سوگند
و زمینها را بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد ای احمد مثل او و این امت مثل خضر و مثل ذوالقرنین است بخدا
سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد از و غیبتی که گمراه گردند مگر کسیکه خدا او را ثابت بدارد بر
قول بامامت و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم یا مجرّه و علامتی ظاهر میتوانند شد که خاطر من مطمئن گردد
پس ان کودک بسخن آمد و بلغت فصیح عربی گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام کنندهٔ از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن احمد
گفت که شاد و خوشحال از خدمت حضرت برون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من با بچه
انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذوالقرنین که در ان حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که ان سنت طول غیبت است ای احمد
گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید که بر گردند از دین اکثر انها که قایل بامامت او باشند و باقی نمانند بر اینحق مگر کسی که حق
عهد او را ثابت نماز در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان نوشته باشد و او را موید بروح ایمان گردانیده باشد
ای احمد این از امور غریبهٔ خداست و از سرّهای پنهان او و غیبتی است از غیبتهای او و چون بگیر انچه بتو عطا کردم و پنهان دار
و از جمله شکر کنندگان باش تا در علیین با منی و با شیعهٔ ما از یعقوب منقوس روایت کرده است که گفت روزی بخدمت
حضرت عسکری رفتم بروی تخت نشسته بود و از جانب راست ان حجره بود که پرده بر در کاه ان آویخته بود گفتم ای سید من کیست
صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پسرم او را بر تو چون او را بمن مدد کرد فاطس پیغمبر بود و نفرستاد مبنبا بت هشت ساله باشد یا نه
ساله یا چنین کشاده و روی سفید و دیدکها در رخسان و دستهای قوی و زانوهای پهن و بر خدراست و دیش خالی بود و کاکل بر سر داشت
امام بود روان بدیدن او بر کوار خود نشست حضرت فرمود ای پسر ان کودک بر خاست حضرت فرمود ای کودک فرزند کرامی بر تو نادقت
معلوم کن برای ظهور تو مقرر شده است پس او نظر کرد و از داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن کی در این حجره است داخل شد
و کردیدم هیچ کس را در حجره ندیدم و این سند صحیح از محمد ابن عثمان عمری روایت کرده است که همه گفتند که
حضرت عسکری پسر خود حضرت صاحب را بما نمود و ما او را زیارت کردیم و حمل نقل بر دیم و گفت بایست امام شما بعد از من و خلیفه
من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدا
انحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری از دنیا مفارقت نمود و این روایت کرده است از محمد ابن صالح فنیزی که چون
جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث پدر او را در خود حسن حضرت صاحب از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوقی من میشوی
جعفر صیحه بر ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از ان جعفر بجستجوی او بر آمد و ماموران بنا فت تا انکه حدّه مادر امام حسن بر حجت خدا واصل
شد و صدقات کرده بود که او را در انخانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه متست و باینجا دفن میکنید
حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر انخانه تست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی اسمعیل ابن علی بنوبختی را دیده است
که روایت حضرت صاحب در سامره واقع شده در سال دویست و شصت و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسوی که اسم او
متست و کنیت او کنیت متست لقب او مهدیست و ستجه و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من بفهم بخدمت امام حسن عسکری
در مرضی که از انمرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در اثنای عیادت خادم را گفت که ابو صقیل کی از برای من بجوشان پس خادم دهن
صاحب قدح را او رد بدست ان حضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را
از دست کذاشت و عیادت را گفت داخل بخانه شو و کودکی که در سجده است بنزد من بیاور عیادت گفت چون داخل خانه شدم بدیدم که
کودکی در سجده است انکشتهای سبابه را بسوی اسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را بسبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ
شد گفتم سید من شما را امر میکند که نزد او بیایید پس مادر حضرت امد و دستش را گرفت و بسوی حضرت او در دوید و داخل شد بر پدر خود
سلام کرد ان طفل بزکوار و نکوروی درخشان بود و موها پیش سینه اش بود و دندانها پیش کشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد کریست و گفت
ای سید اهل بیت خود را بمن مده که من بسوی پروردکار خود ضرورم ان طفل قدح ابو صقیل را بر داشت و لبهای خود را بدندان حرکت داد
و با برادر بزرگوار خود داد و چون او را بیاشامید فرمود که مرا از برای نماز مهیا کردانید پس دستمالی او در دهان حضرت انداخت
و حضرت صاحب الخضر نماز او صنوبر او سر و پای انحضرت را مسح کرد پس حضرت صاحب گفتنای فرزند کرامی تو ئی صاحب این وقت و تو ئی
مهدی و تو حجت خدائی در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شدهٔ و تو ئی مرحوم و پسر حسن و تو فرزند حضرت رسوی و تو خاتم
امامان ظاهر و باکرامه و پسر خود را بشارت داد بتوامت ظاهر و نام و کنیت مرا ثابت کرد و این عهد بیست و اند سال پیش از تحمل این حمالی که من بسینه اند

وذر اناعث انحضرت برای مرض جنت انتقال نمود و محمد عثمان عمری روایت کرده است که چون افای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت
امام حسن عسکری یکدینار طلا بمن داد و گفت ده هزار رطل گوشت بفقرا بده من ده هزار رطل گوشت تصدق کردم برخی هاشم
و غیر ایشان گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشند و بسم و ما و بهر کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قایم متولد شد
بدو زانو نشست و انکشتان شهادت بسوی اسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی محمد و اله دیش گفت
گمان کردند ظالمان که حجت خدا بر طرف خواهد شد لکن هیهات سخن کفتن بعد خدا شکی نخواهد بود و این نیز روایت کرده اند
که یکشب بعد از ولادت انحضرت برون امدم و روز دیگر بخدمت انحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من با بچه
در عطسه کردن بلی فرمود اما نشنیدی از زبان ناسه روز و ابو علی خبرزانی از خادم عسکری روایت کرده است که چون حضرت قایم متولد شد
نوری بدید کرا از انحضرت ساطع کردید و اطراف اسمان را روشن کرد و مرغان سفید بدید از اسمان بزیر میامدند و بالهای خود را
بر سر و رو و سایر بدن مبارک انحضرت میمالیدند و از زمین کردند بسوی اسمان چون ابو نوافه را بحضرت عسکری نقل کردیم خندید
و فرمود اینها ملائکه اسمانند فرود امده اند که برای بچه بخدمت حضرت و اینها ماموران او خواهند بود و روقتیکه خروج کند و دشمنی
بر کوار شیخ محمد ابن بابویه می و شیخ طوسی و رکابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از نشبر بن سلیمان بردهٔ فروش که از فرزندان ابو
ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایهٔ ایشان بود و در شهر سر من رای کفت و زی کا فور خادم
حضرت امام علی نقی نزد من امد و مرا طلب نمود چون بخدمت انحضرت رفتم و نشستم فرمود که برو فرزندان انصاری و کابت محبت ما اهل بیت همیشه
در دل شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و بیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من اختیار کردم که تو را و مشرف میکردانم بفضیلتی
که بسبب ان بر شیعیان سبقت کیری بر و کابت تا از برای بنهاء مطلع میکردانم و بجز بدان کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشت بخط فرنکی
و لغت فرنکی و مهر شریف خود را بر ان زد و مکیسه رنجی او داد و کفت در ان دویست بیست اشرفی بود و فرمود که بکیر این نامه و زود او
متوجه بغداد شو و در خاشت خلان دو فرسخی شوبین چون کشتیهای سیران بساحل رسند جمعی از کنیزان را در کشتیها
خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از خوانان عرب خواهی دید که بر سر ایشان ازدحام خواهند شد پس از دور نظر
کن ببر و فرشی که عمر ابن یزید نام دارد و در دستهای مشتریان ظاهر میشود زنهار که از برای مشتریان دیکر فرو نکذاری و فلان صفت دارد و نام
او صاف و زایبانی فرمود و خاصه حریر کنده پوشیده است و با او امتناع خواهد نمود ان کنیزان از نظر کردن مشتریان و دست کذاشتن ایشان
براو و خواهد شنید که از پس پرده صدا زنی بلند کرد که زنهار و ظاهر میشود پس بلند که ای مرد که بدو ای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان
خواهد کفت که من سیصد اشرفی میدهم بعیمت این کنیز و صفت او مرا زاغب کردانید پس ان کنیز بلغت عرب بیان شخص خواهد کفت که اکر بوی
سلیمان ابن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بتو بخشند رغبت نخواهم کرد حال خود را صاحب مکر و بفهم من مده پس ان مرد بر پرده فروش کوید من بر
نوجیز خیان کم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و اخر از فروختن تو خیان نیست پس ان کنیز ک کوید چه چیز تو بخیل میکند و البته تا بدست مشتری
بهم رسد کر دل من با و میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او زاشته باشم پس در اینوقت تو بر فروشنده صاحب کنیز بکو که نامهٔ بابن عمت
که یکی از اشراف بزرکان زوری ملاطفه نوشته است بلغت فرنکی و خط فرنکی و در ان نامه کرم و سخاوت و وفاداری و نیکوزی خود را و صف
کرده است پس ان نامه را بان کنیز بده که بخواند اکر صاحب این نامه را راضی شود من کیلو دیناری بان بزرکوار کرا بن کنیز را از برای او خریده ام
تمام بشر ابن سلیمان کفت انچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و بوده همه بود همه را بعمل اوردم پس چون کنیز نامه نظر کرد بسیار
کریست و کفت مصیبت و ابن بزرکه مرا صاحب این نامه بفروش و سوکندهای عظیم یاد کرد که اکر مرا باین نفروشی خود را هلاک میکنم پس از او
در باب وقت کفتکوی بسیار کردم تا انکه بهمان مبلغ راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر او را دادم و کنیز خندان و شاد شد
و زمام مرکبه کرد و بغداد کوفه بودم و نامچه رسید نامه را امام عسکری ابن او رد و مبیوسید و بر دیدها میمالید و بر روی میکذاشت
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب کفتم که میبوسی نامه را که صاحب تو نیست کنیز کفت ای عاجز کم معرفت بزرکی فرزندان و اوصیای
پیغمبران کوش خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من بلیفکه و خزینه های فرزندان
فیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است از احفاد هم با بری عجیب بالا نکه جدم منصر
خواست که مرا بعقد فرزند خود او رد و در روز عروسی که من سیزده سال بالغ بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری
و عبادایشان سیصد نفر و از صاحبان قلعه و متزلت هفتصد کس و از امراء لشکر و سرداران عسکر و بزرکان سپاه و سرکردکان
قبایل جهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود با نواع جواهر مرصع کرده بودند و ان تخت را بر کوه جمیل

یا بر تعصبه کردند بنها و جلبنیا های خود را بر بلند پنهاها قرار داد و ندویسر اد خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کنیزان بنجها را بر دست
گرفتند که بنجوانند بنها و جلبنیا ها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و دیسر اد در حال افتخ و فریاد
بیهوش شد پس در احال رنگهای کنیزان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بر زبان کنیزان بجدم گفت کرای پادشاه ما را معاف
دار از خنین امری که بسبب آن نحوستها و بی خوبی کرد لالت میکند را بنکه در بین مسیح و وزیر بابل کرد دیس جدم این امور ابقال بلد است
و گفت بعد ما و کنیزان که این تخت را از زیر بگیرند و جلبنیا ها را از بجای خود قرار دهند و حاضر کرد اینده را و این هر کنیزه را و کار
بدبخت را که این خبرها با و تزهیج تمام نا سعادتان بر او رد و دفع نحوستها بن بزاد و بکنند پس چون چنین کردند و ان بزاد در بگوز ابو بالای
تخت بر بند و شروع بخواندن انجیل کرد ندها مخالف و الی و بمور و نحوست بن بزاد و ان بزاد در بابر بود و سر ابنکار را نداشتند
که این را نسخات سر و بست نداز نحوست بن بزاد و پس مردم متفرق شدند و جدم عمامک بجره سر انا نکشت و پرده های خجالت را و انجذ
پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان با در وضه جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کرده اند
که از رفعت بر اسمان سر بلندی میفرود و در و هما نمو ضع بعبه کرده اند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت مسیح با وصیح و ا اماد ش علی و
وجمعی از اماثان فرزندان بزرگوار ایشان وضه را بنور و فلوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال
باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن همدیگر انداختند و پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله امداد ام که بلیکه
فرزند وصی تو شمعون را برای اینفرزند سعادتمند خود خواستگاری نام او اشاره فرمود نیا بر جا مامت و خلافت امام حسن عسکری ع که
تو نام اش را بمن رادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دوجهانی بتو روی او ورده بپوند کن بعم خود را بر جمال
محمد شمعون گفت کردم پس همگی بر ان منبر بر امدند و حضرت مسیح خطبه انشا فرمود نیا حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری ع عقد بستند
و فرزندان حضرت رسالت پناه خواهران کواه شدند پس چون از انخاب سعادتمآب بیدار شدم از بیم کشتن انجا را برای بدی وجد خود
نقل نکردم و این کنیز را بکان زاد رسینه پنهان داشتم و اش محبت ان خود شید فلک امامت و زبرو زد و کانون سینه ام مشتعل
ملشد و سر انا صبر و قرار مرا بیاد فنا میداد تا بحدی که حوردن و اشامیدن بر من حرام شد و هر روز جسم کاهی میشد و بدن میکاهید
و اثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میکردید پس دوستهای طبیبی نیامد مکر انکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و اندو او در دمن را از سوال
نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج در دمن مایوس شد روزی بمن گفت ای نور چشم ایا در خاطر نیچ ارزوئی در دنیا هست که برای تو
بعمل اورم گفتم ای جد من در دهای فراق را بر کز خود نسنجیده ایم اکر شکیجه و ازار را از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند دفع نمائی و
بندها و زنجیرها را از ایشان بکشائی و ایشان را ازادکنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عاصی بخشند پس چون چنین کردم انقلاب صحبتی
از خود ظاهر ساختم و انقلب طعامی نتاول ننمودم پس خوش حال شاد شد و بکر اسیران مسلمانان را عزیز و کرامی داشت پس بعد از چهار
شب خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه ع بدیدن من امده و حضرت مریم ع با هزار کنیز از حور با هشت در خدمت انحضرت میباشند
پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر هشت امام حسن عسکری ع پس من بدامن مبارکش در اویختم و کریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از یکدمی ا با منها نمیدهد پس انحضرت فرمود که فرزندم حکیمه بدیدن تو بیاید و حال انکه بخدا قسم
منها و ربی و بر هند محب نهانی و ابنک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید حذا از دین تو اکر منها داری که حذا و صح
و بیم ع از توخوشنود کردند حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید و بکو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس چون این دو کلمه طیبه بر لفظ بنمودم حضرت سیدة نساء العالمین خوشحال شدند و دلداری فرمود و کفت اکنون منتظر امداد فرزند
باش که من کمر ان و را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و ان دو کلمه طیبه را بر زبان همراه داشتم و انتظار ملاقات کرامی انحضرت میبردم چون
شب بنده در امد و بخواب رفتم خود را دید حال انحضرت ظاهر کرد بدل کفتم بدرستی بعد از انکه دلم را اسیر محبت خود کرده اینک چرا
او مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که در بر امد تا من بزنم تو بتو ملکو انکه مسلمان بود و اکنون که مسلمان شدی هرکز
بزنم تو خواهم بود نا اقرار نمان که حقانیت مادر تو را بظاهر بیکدیکر بسانند و این هجران از ابو صال مبدل کردانند پس از انشب تا حال یکشب
نکذشته است که در هجران مرا بشربت وصال و ا نفرط بدبیشه بن سلیمان کفت که چکونه میتوانم اسیران افتادی کفت مرا خبر داد امام حسن
عسکری ع در شبی از شبها که در وفلان مزرعه جنب لشکری بجنک مسلمانان خواهد مرتبه پس از رعقب ایشان خواهد رفت تو خود را
میان کنیزان و خدمتکاران بیندان بهیئتی که مرا نشناسند و از پی جد خود در و انه شو و از فلان دروازه بیرون خواهد کرد مطلعه لشکر مسلمانان
بنا بوخود در فلان و عطا از اسیر کردند و اخر کار من ان بود که در یک و ناحال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه روم و مریم که در عفت

من بخته و افتادم از نام سوال کرد کفتم نرجس نام دارم کفت این نام کنیزانست بشیر کفت این عجب است که تو از اهل فرنکی و زبان عربی را اینقدر
میدانی کفت که بلی از بسبای مجنبی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا برای پادر زن مرحمی ذاکر زبان عربی و نکر
هر روز میدانست مقرر کرده بود که مرصیح و شام معنا مد و لغت عربی بمن معنا موخت تا اینکه زبانم با بن لغت جاری شد بشیر کو بد که چون
او را بستر من برای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که حیکونه خی سنحا و نعم بتو موده عزت بین اسلام
و ملت بن بضاری و شرف و بزرکواری محمد و اهل بیت او را و کفت حیکونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چنین زنی را که تو بهتر از همکنان
او من پس حضرت فرمود که میخواهی تو را کرامی بدارم کدام یک بهتر است زنرا تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا تو را بشارتی بدهم که شرف بدین لفت
بلکه بشارتی بشرف ابدی دامنخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد تو را بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را
پر از عدل و داد کند بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد کفت این فرزند از کی متولد خواهد امد و فرمود کرا از انکنیز که حضرت رسالت
پناه ص تو را برای او خواستکاری کرد پس از او بیرسید که حضرت مسیح و وصی او شمعون را در اورد ند کفت بعقد کی در اورد ند تو امام حسن ع حضرت
فرمود که ایا او را میشناسی کفت مکر از انشبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی کذشته است که او بدیدن من نیامد
پس حضرت کافور خادم را طلبیده فرمود که برو خواهر حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این کنیز نست که
منکفتم حکیمه خاتون او را در بر کرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای خدر رسول خدا بیرا و را بخانه خود و ابجیا
و سنبلها را با و بنما موز که او زن حضرت امام حسن عسکری ع مادر حضرت صاحب الزمان ع است و مشایخ عظام روی الاحترام محمد
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیرایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبره و انتهی کرده اند
از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری ع بخانه من تشریف اورد ند و نکاه نندی بمن جس خاتون کرد ند پس عرض کردم
که اکر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نکاه او روی محبت بمن ندارد بلکه او را بتزوجی خدا از او فرزندی بهتر
بما خواهد بود و فرزندی که عالم را پر از عدالت کند بعد از انکه پر از جور شده باشد کفتم کریس بفرستم بترسم شما فرمود که او بدیدن شما خواهد امد
بطلب او را بن باب حکیمه خاتون کوید که جامهای خود را بپوشیدم و بخانه او در امام علی نقی ع رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی انکه من
سخنی بکویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و کفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم کفتم ای سید من در ثنای همچون مطلب بحدی
تواند بود که در این امر خصوصت بکنم فرمود که ای عزیز کوار صاحب بر کت خدا میخواست که نژاد در چنین بوادی بشرافت کوزانی و مهر عظیم
از خجر و سعادت بتو کرامت فرماید که تو او اسطه چنین امری کوزانید حکیمه خاتون کفت بزودی بخانه خود برکشتم و زفاف ان معدوف کفتار
را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز ان سعد اکبر را با ان زهره منظر بخانه خود بیشید انور بعینی والد مطهر او بر هم و بعد از چند روز فاقا
مطلع امامت و مغرب عالم بقا عزوبتمود و مناه بروج خلافت امام حسن عسکری ع را مامت جانشین او کردید و من بیوسته بعادت
معهوده و فان بدیدن امام البشر بهر بسیدم پس روزی نرجس خاتون را مدد و کفتای خاتون من بار دار کن تا کفش از نیابت
بهرون کنم کفتم تو ای خاتون و صاحب من و هرکز نکذارم که تو کفش از پای من بکشو مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده
خود میهم چون حضرت امام ع این سخنان از من شنید کفت خدا تو اجزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت انحضرت بنشستم تا وقت عرفی فا
پس صلاة ظهر بکنیز خود کفتم بیا و رجامهای مرا تا برم حضرت فرمود کرای عمه امشب نزد ما باش کردم این شب مولد میشود فرزند کرامی
نرجس خدا که حقتعالی با و فرزندی مرحمت فرماید که او را بعلم و ایمان و هدایت بعد از انکه مرده باشد بشیوع کفر ضلالت کفتم از کی بهم میرسد
ای سید من ان فرزند در من و نرجس هیچ اثر حمل نمیبینم فرمود که از نرجس بهرسند نه از دیکری پس جستم و شکر و بیشتر جسرا مل نظر کردم
هیچکونه اثری نیافتم پس برکشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود کفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مادر روسی
است که ناهنکام و کاه دست هیچ بقیری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نکردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را مشکافت برای
طلب حضرت موسی و حال این فرزند نه این شبیه است بحال موسی و در و ا بیت دیکر است که حضرت فرمود که حمل ما او صیا پیغمبران در شکم
نمیباشد بر پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیاییم بلکه از وان مادران و فرزندان نمیاییم زیرا که نا نوزیانی حضعا نجم و چرا و کافت و بخار
را از ضاد و کرنا پیدا است حکیمه کفت که نزد نرجس رفتم و این احوالرا با و کفتم کفت بخاتون هیچ اثری در خود نمیبینید پس شب دیکر انجا ماندم
و افطار کردم و نزد یک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میکرفتم او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت چیزی زیاده میشد
و در این شب شبهای دیکر نماز خفتن خاستم و نماز شب را کردم و چون نماز و تر بسیدم نرجس خواب بود و هر ساعت خبر میکرفتم
و نماز شب بجا اورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزد یک شدکه در دم شکی بدیدار نوزاد که حضرت فرمود بود

ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود صدا زد فلانکه شک مکن که فرش رسیده است پس دو ابن خال در رهگذر اضطراب مشاهده کردم پس او را دو بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت ناز زاد فلانکه سوء انا انزلناه فی لیلة القدر و ابو او بخوان پس از او برسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد از اینجا موکلهم و فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سوء انا انزلناه شنیدم که ان طفل در شکم با من همراهی میکرد برخواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد فلانکه بغیب مکن از قدرت الهی که هر زمان خارا بحکمت گویا میگرداند و هر ابزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون سخن امام ع تمام شد رحیس از دیدهٔ من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل کردند پس دویدم بسوی امام حسن ع فرمود که هر کرا ی عم او زاد رجای خود خواهی دید چون بر گشتم پرده گشوده شد و در رحبس بفوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که در وبقبله سجده افتاده بزانو ها و انگشتان سبابه را بسوی اسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین و لی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید و فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطاءتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده وفا کن و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و بر کن زمین را بسبب از عدل و داد پس حضرت امام حسن مرا او از داد کرای عم فرزند مرا دیر کرد بسوی من بیا و چون برگشتم او را خسته کوفته و نافه بریده و یا کره بنا قه بر و برزاع را سفش بوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق امد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا نخواهد داد پس حکیمه گفت که چون ان فرزند سعادتمند را بزمین دید بزو کوارش بر دم نظر شهریار ما افتاد و سلام کرد پس حضرت او را از دو بر گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیدهٔ اش مالید و هر دو گوشش بان کرد انید و بر گفت سنت چیل و را ستانید و دست مطهر بر سر انور و مالید و گفتای فرزند سخن بگو بقدرة الهی پس حضرت صاحب استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و ابن ابه کرسه موافق احادیث معتبره در شان انحضرت و اباء بزو کو او ناز لشده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت کذاریم برجماعتی که ایشانرا ستمکاران در زمین ضعیف کرده اند و بگردانیم ایشانرا پیشوایان دین و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین و تمکین دهیم ایشانرا در زمین و بنمایم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از انها فان بخبر احد میرسد که در کشتیم برجمعه حدیث پس حضرت صاحب صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرات ایمه و جمیع امامان فرستاد تا دیدبزو کو او خود پس دو انجا ل ارغوان بسینه از دیدهٔ انحضرت پیدا شدند و بیکی از ایمه غان و اصداز دند که این طفل را برداور و بنگو محافظت نماو هر چهل روز یکبار بنزد ما بیاور مرغ انحضرت را گرفت و بسوی اسمان پرواز کرد و ساعتی مرغان فیل از غفت پیرامون او گرد آمدند و نام های انحضرت را آشکارها میبردم پس زود در بیماری که در انمرض بعالم بقا ارتحال فرمود ندمرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بعد ازین و فرمودند که بغداد نیا زده روز باز جلد سام خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در انوقت غسل دهندا بوالادیان گفت که ای سید هر گاه ابن واقعه هایله رو دهد مرا امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد او من گفتم دیگر علامتی بعرفان او کدام است که هر که بگوید که در همیان چه چیز است امام شماست مصادف حضرت مانع شد مرا که بپرسم کدام همیان پس بیرون آمدم و فامها زا بحلا نمدا بن رسانیدم و جوابها را گرفته و بگشتم و چنانچه فرموده بود در روز یازدهم از حل سامره سدم و صدای بوخر و شیون از خانه منوران امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و او بتعزیت بوفات پدر و بتصاحب مامامت خود مشغول است چون من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فا کی اهلیت امامت دارد و در زمان کریستنها ختم کرشتاب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و بتعزیت آن نجست گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در اینحال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید بدر تو را کفن کرده اند بیا و بر انها نماز کن جعفر بر خواست و شیعیانا او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بودند و نعش کذاشته اند پس جعفر پیش استاد که بر او را طهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی کدام کون پیچیده موی کشاده دندان نمایان از میان صحن خانه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوار تر بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و زبکش متغیر شد و انطفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و انحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی دفن کرده و متوجه من کردید و فرمود کرای بصری جواب نامها زا کرفتی پس بدستم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از انها که حضرت امام حسن فرموده

زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطواست و علانیه و عوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن امام حسین امامت دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حضرت حسین را بر سایر ائمه زاده است و خدا فرزندان حسین را نیاز فرزندان حسن و ایشانرا انحصوص کردانید و امامت حینا بعد حین فرزندان هارون را و او را نیاز فرزندان موسی و مخصوص کردانید ایشانرا بپیغمبری و وصایت هرچند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه وصیت و فرزند فرزندان موسی نا و قیامت ناچار است زمین از حجتی که بشک افتند اهل بطلان و خالص کردند شیعیان کامل تا انکه مرتبه ابن خدا بحتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حجت بعد از و فات عسکری خواهد بود کفتم انجانون من تا از امام حسن فرزند ماند تبسم کرد و کفت هر کاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از و من کفتم بنوکه بعد از حسین امامت دو برادر خواهد بود کفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت انحضرت و غیبت و حیرت نبود حکیمه خانون قصه ولادت را بنحو یکه در حدیث کذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیکر او صیای ایشان هر کاه امام باشند بر حضرات طفلان دیکر نشو و نما میکنند و بکاهه ایشان مانند بکساله دیکر انشد و ایشان در شکم مادر سخن میکویند و قرآن صحیفها خوانند و عبادت پروردکار میکنند و در هنکام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکبار بنزد مادر خود میرفتم و بر زمان مبارک او را میدیدم و از دهان او شیر میخوردم و از انجا که حضرت امام حسن عسکری بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملاقات میفرمایم و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر میدهد و کاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری رفتم تا حکیمه خانون و سؤال کردم از حجت و امام زمان و خبر داد مرا و از انخبر که من دیده ام و اعاده شده است کفت چون شنیدم کفتای عمه جان خدا

بود ظاهر شد و یک علامت نمانده است و بیرون آمدم پس حاجز و شایجعفر کفت برای انکه حجت بر او تمام کنند کفت او امام نیست کفتم
بود اینطفل جعفر کفت والله هر کز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال
امام حسن و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزد یک
رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و کفتند با ما نامه و مالی چند هست بکو که نامها از چه جماعتند و مالها چه مقدار و است
تا تسلیم نمایم جعفر بر خاست و کفت مردم از ما علم غیب میخواهند در اینحال خادم بیرون آمد و جانب حضرت صاحب و کفت
باشما نامه فلانشخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن دویست و چهل اشرفی است و در میان ده اشرفی هست که طلا
روکش کرده اند بجماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و کفتند هر کاه نزاع نوشته است که این نامها و مالها بکدام و اما
رضا نیست و مراد حضرت امام حسن همین همیان بود پس جعفر کذاب قدت نزد معتمد که خلیفه بنا حق آنرا ضمان بود و اینوقایع نقل کرد
و او خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کیر حضرت امام حسن را کرفتند که انطفل را بما نشان داده و انکار کرده و از برای فتح
مظنه ایشان کفت من حمل دارم از حضرت با بن سیب و او را با بن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند صولد شود او را بکشند
نباکاه عبدالله بن یحیی و زیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود رها نکردند و کنیزک از خانه فرار
بخانه خود فرار کشت و شیخ طوسی بروایت دیکر از ریشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا یاد و تفرد بکر طلبد
نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و کفت ابتدا بکذریم بخانه ابی احمد و بکذریم بخانه ابی محمد پس بیاریم و خانه احمد خالی
بما نشان داد و کفت بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس کذر خانه شوید و هر کز در خانه پیاده مشوید
برای من بیاورید چون بخانه حسن رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جانه در دست داشت و میان بسته
کمری در اینخانه هست کفت صاحبش و هیچکونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد چون داخل خانه شدیم خانه دیبا و پرده
و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هر کز از آن بهتر ندیده بودیم که کویا الحال از دست کار کر بدر آماده است و در خانه هیچکس نبود
چون پرده را برداشتیم حجره بزرکی بنظر آمد که کویا در بنای ابی در میان آنحجره ایستاده و در دهنهای آنحجره حصیر بوریا بکسترده است
و بر بالای آنحصیر مردی ایستاده است همکون بن مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچکونه بجانب ما التفات ننمود احمد
ابن عبدالله بادر آنحجره کذاشت که داخل شود و در میان آب عرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست در از کردم و او را بیرون
آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس دفتری بکرا زاده کرد که داخل شود و بحال او بدینمنوال اکذشت پس بیخبر ماند
و زبان بعذر خواهی کشودم و کفتم معذورم بمطلبم از خدا و از تو ای مقرب درکاه خدا و الله که ندانستم که تو در کجا بیم و از حقیقت حال مطلع
نبودم و اکنون توبه میکنم تسبیوی خدا از این کردار و دین بهیچوجه کفتار من نشد و مشغول نماز بودم و ناکاه آهیبتی عظیم در دل بحضرت
و برکشتم و منتظر انتظار ما میکشید و بعد از زمان سفارش کرده بود که هر وقت که بر کردیم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب بسیدند
و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از من با دیکری ملاقات کرده اید و با کسی حرف کفتید کفتم نه پس سوکندهای
عظیم یاد کرد که اکر بشنوم که یک کلمه از اینمواقعه را بدیکری نقل کرده اید هر اینه هر دو را کردن بزنم و ما حکایت را نقل نمودیم و چون خبر من و او رسید
کفت بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که کفت من همراه بودم که سیما غلام جنو
بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب کلاه مرا از خانه بیرون آمد و
بنزد من آمد و دست داشت و بسیما کفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و کفت بعفر کذاب میکفت که اربد و من فرزند
نمانده است که خانه از نشسته ما بر منکر بهم پس از خانه بیرون آمدیم علی ابن فتیر راوی حدیث میکوید که یکی از خادمان خانه
حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آنشخص نقل کرد با او راست کفت کفت مرا حبر داد کفتم یکی از لشکریان خلیفه کفت
هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیکران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود
سعد بن عبدالله را کفت از ثقات اصحاب ما خود بر تجدمت حضرت کفت از مسئله چند میخواست که سؤال کند سعد بن عبد
الله کفت که چون بدر و لشکر ای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت خواست از برای خرید و صرف طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی
داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن هشتاد صد و شصت کیسه زر طلا و نقره بود که هر یکی از شیعیان مبلغی چند
بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال
حسن و جمال و در سر و کاکل بود و نزد آنحضرت کوفی از طلا بود بشکل انار که بنکینهای دیبا و جواهر کران بها مرصع کرده بودند و آنطفل

جزو دوم

از اکابر بصره بجهد بسیار برای آنحضرت فرستاده بود و بدست آنحضرت نامه بود و کتابت مفرموده بود و چون آنطفل مانع پیشدان کوی زا پنهان
کرد طفل از نظر ایشان غیبت فرمود و خود کتابت مفرموده بود چون احمد همیان را کشود و نزد آنحضرت کذاشت بآن طفل فرمود کدام نامها و مالها
شیعیان است بکشا و متصرف شو آنطفل بعینی حضرت صاحب کفت ای مولای من اباجا نماز است که من دست طاهر خود را در آن
بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون او و آنچه در همیان است تا حضرت صاحب حلال و حرام را
از یکدیکر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم نشسته است و شصت و دو
اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فرخته است و چهارده اشرفی قیمت
هفت جامه است که فرخته است و از کرایه دکان سدینا راست حضرت امام حسن فرمود که از است کفنی ای فرزند یکو چیزی
در همیان اینها حرام است تا بیرون نکنند و فرمود که در این همیان یک اشرفی هست که بسکه وی کر بنا برخ فلان دوخته اند و تا ربخش فلان
شش است و نصف شش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقصی هست که یکدانک از هم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است
و وجه حرامش اینست که صاحبش در فلانسال در فلانماه او را از حجولائی کرار همسایکانش بود و مقدار یکمن و نیم ریسمان بود
و مدتی بر این کذشت و دزد انرا ربود و او از حجو لائی شکایت نزد قاضی برد و قاضی او را کرفت و ریسمانی را از یکزار از آن
کدو زبرده بود بهمان وزن دار کرد او را یافتند و فرخت و این دو دینار از قیمت بخانه است و حرام است چون کیسه را احمد کشود
و دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب لا مرفموده بود پیدا شد بر داشت و باقی را تسلیم نمود پس حضرت و دیکر بیرون آمد و حضرت
صاحب فرمود که مال فلانست که در فلان محله قم نهبا شد و بینجاه اشرفی در این صره است و ما دست بر این صره زدن نمیکنیم
پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها فتنه کند میانست که میان او و برزکوانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کمل کرد و کرفت و لهذا
انها در از میانست حضرت امام حسن عسکری فرمود که از است کفنی ایفرزند پس باحمد کفت که این کیسه ها از پدر او و صیت کرده است که
برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا انکه همه را باینحو بتمامی فرمود و سعد ابن عبدالله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت
عسکری فرمود که از نور چشم پرس اینجا نمیخواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی
شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست در
سایر کتب او را نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیکران روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که کفت من با جماعتی
از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و جمعی بقم بودیم و در دست پادشاه آن ملک برکرسیها می نشستیم و همه ثروتمند
و اجمل و زیبور و صحف با خود بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا ثنا میکرد ایم در بین خود و فتوی میدادیم
ایشانرا بجلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند تا پادشاه و عزیزان و رزیر نام حضرت رسول صلعم مذکور ساختیم
و کفتیم آن پیغمبری که در کتابهایتان نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را تا او بیرون
پیش ای همه بر این قرار کرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را بجستجو تمام پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود
داشتم پس دوازده ماه کردیدم تا بترمذ بملک کابلستان رسیدم جماعتی از تجار کابل بر خود زدند و خمسها و اموال را کرفتند
خالم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در اینوقت داود ابن عباس والی بلخ بود و چون خبر من باو رسید
کس از برای طلب من حق از هندیان بیرون آمد و ام و لغة فارسی موختم و مناظره و مباحثه با فقهاء و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود
طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من کفتکو کنند کفتم من از شهر خود بیرون آمدم که طلب تمام و بجستجو کنم پیغمبر را که نام او
و صفات او را در کتب خود خوانده ایم کفتند نام او چیست کفتم محمد کفتند ان پیغمبر است که تو او را طلب همانی من شرایع
دین الخضر تر از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان کفتم من از شهر خود بیرون آمدم که طلب تمام بجستجو کنم و از
طلب منکنم تا نزد یکو پیدا و دیکجا میسر شد تا بروم نزد او و سؤال کنم از او و از علامتها و دلایلها که نزد من هست و در کتب خوانده
اکر ان یافت شد که من طلب کنم ایمان بیاورم با و کفتند او از دنیا رفته است کفتم وصی و خلیفه او کیست کفتند ابو بکر کفتم نامش را
بکو پیدا بن کنیت او چیست کفتم نامش عبدالله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند کفتند نسب پیغمبر خود را بیان
کنید کفتند او هم قریشیست کفتم این ان پیغمبر نیست که من طلب او میکنم انکه من او را طلب میکنم خلیفه او را در او ست و دین
و شرع او ست در نسب و شهر و خواست و بلد و فرزندان او ست و ان پیغمبر را و فرزندی نیست بر روی زمین پیغمبر فرزند
این مردی که خلیفه او ست چون سخنان او را شنید ند برجستند و کفتند ای مرد از شر ما بدر آمده است زا خل

کفر شده است و خونش حلال است من کفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم من از دینی نوینی نمیدانم که دارم بیاهم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهای که خدا بر پیغمبر انش فرستاده است و من از بلاد هندیم و من آمده ام و در بلاد شما نشسته ام از نظر شما کذشته ام از برای طلب و چون بجستجو کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کرده بلد موافق نبود با آنچه من در کتب خوانده ام دست از دین خود برداشته و بدین والی حلب فرستاده و حسین ابن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود طلبیده و کفت با ایشان مناظره کنید حسین کفت اصلحک الله نزد فقهاء و علماء هستند و ایشان ابصر و اعلمند بمناظره اولی کفت چنانچه من میکویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و بخوبی خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او کفتم و بر مطلب من مطلع کردید کفتند ای پیغمبری که طلب میکنی هما نست که ایشان کفته اند اما خلیفه اول غاصب کفته اند ان پیغمبر محمد است پسر عبد الله است پسر عبد المطلب است و وصی او علی است پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دختر زاده محمد اند عالم کفت من کفتم همه پیغمبران اینکه من میخواستم و طلب میکردم پس قدم بخانه او در والی حلب کفتم ای امیر ما قدم ایچه طلب میکردم و آنا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی بمن نیکی و احسان بسیار کرد و با حسین کفت که تفقد احوال او بکن و از او با خبر باش پس من قدم بخانه او و با او انس کرفتم و مسائلی که بدان محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم و من بحسین کفتم نماز و کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی او وارث و خلیفه او است و پیوسته امر خلافت خدا جاری بست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد کفتند امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن او تا حضرت پس همت من مقصور شد بر انکه طلب ناحیه مقدسه او نمایم و نتوانم رسید از وی کفت پس غالم اقامت نمایم و با اصحاب ما صحبت داشته و سال و بست و شصت و چهار روز با اصحاب ما رفت و بسوی بغداد رو با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود و بمذهب حق غالم کفت خوشم نیامد از بعضی اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامرا شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا زوار و فرهنگیان را زیارت کردم و متفکر شدم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم تا کاه مردی نزد من آمد و کفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند از شما مطلع بود و کفتم بلی کفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر معهود بخانه خود برد و بنشانید و رفت و مولای من نشسته است و بلفظ هندی کفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چکونه کذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن جمله نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و با من بزبان کذشته بود همه را خبر داد و چیزها بمن سخنان از بکار امر هندی میفرمود و کفت میخواهی بحج روی با اهل قدم کفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان سال دیکر مرا در سال آینده برو و پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او کذاشته بود و فرمود این خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بهیچ امر مطلع مکردان و او را کفت بعد از ان غالم بر کشت و بحج نرفت بعد از ان قاصدها آمدند و خبر آوردند که خلیفه والی غفیقه بر کشته و مفلوب شد که حصر او را برای این منع فرمود تا از و فتن بسوی حج و در این سال این بخانه خراسان رفت و سال دیکر بحج نرفت و مجاورتها بر کشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا انکه بر حمت خدا واصل کردید و قطب الدین ابو جعفر محمد بن قولویه باسناد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت کرا اول عنبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برکردانند و در جای خود نصب کردند من با مید ملاقات حضرت صاحب الامر و در سال اراده حج کردم و زیارت کردم آنرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را بکسی بفرستند معصوم او امام و فرمان نصب میکند چنانچه مثل این واقعه حضرت در سالی که سنبلاب کعبه را خراب کرد حصر و سوکند او را نصب کردند و در فرمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کردند خواستند بسازند هر کز حجر الاسود را نکذاشتند بر زمین بفرار نکردند تا انکه حضرت امام زین العابدین حجر را بجای خود کذاشت و قرار کرفت همذا در سال صد و چهار حج شدم چون ببغداد رسیدم علت صعبه مرا عارض شد که هر جان خود نرسیدم و نتوانستم بحج روم پس نایبی خود کردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میکفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و مسائلی چند سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را کفتم معصوم من است که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود بکذارد

وجوابش را بکیری و نزد ای همین کار مبفرستم ابن هشام کفت که چون داخل مکه مشرف شدم مبلغی نجدمه کعبه دادم که در رفت کذاشتن حجر را حمایت کنند کردست نتوانم دید که کی حجر را بجای خود میکذارد و از دحام مردم مانع دیکر میشود چون خواستند که حجر را بجای خود کذارند خدمه مراد میان کرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میکذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیکرفت تا انکه جوان خوش روی خوش بوی خوش موی کندم کونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان کرفت و بجای خود نصب کرد و دست ایشان و حرکت نکرد پس خوشحال و خرم برکشتم و در راه بسیار شاد و مسرور بودم و از کمال فرحت نمیدانستم که بر شتر سوارم یا پیاده و از شادی نمیدانستم که بکجا میروم و در منزل اول که فرود آمدم بخواب رفتم و در خواب دیدم که کسی کفت که ای ابن هشام تو کمان کرده که مردی بوده که ترا از نظر من غایب کرد تا انکار زمان مردم پیرون رفت و در نهایت اهستکی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از فضا و کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بمن بده انچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نکشود و فرمود باو بکو هر چه خوفی نیست در اینچه علت غافیت میبایی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیکر خواهد بود چون انچنان را مشاهده کردم کلام معجز نظام مشرا شنیدم خوف عظیمی من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون انچنین را بدین نوع دیدم بعین او زیاده شد و در حیات بودن تا سیصد و شصت و هفت از بحرث در استالا ندک از ری هم رسانیدم و صیت کردم و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر از برای خود کفت و اهتمام تمام در این امور میکردم و مردم باو کفتند از او بستان و ندادی بنقد و بتحویل و اضطرار چرا میکنی کفت ابن همه را کرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل دیکر فیعه بحشت انتقال نمود الحقه الله بمواليه الاطهار في دار القرار و سید علی ابن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامرا بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی قعدة الحرام سال ششصد و سی و هفت صدا حضرت را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از انجمله میفرمود که زنده کردان با بانی و بدار ایشان را در عرصات و با ایشان صاو ملک عاد و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد ابن فارس که کفت من در ری در شهر همدان سنه و همه را سنه نافتم بغیر یک محله که ایشان از ابتدا شیعه بودند و همه شیعه امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مردی از ایشان کفت که اثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود کفت تشیع ما از آنست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم هیچ وقت بود که دو فرزند از صلب او بیاده میاندم چنانکه منزل کرامیدم در بادیه یکی رو بقبله و دیکری پشت بقبله و اول قافله حرکت میکرد و چون آخر قافله میرسید میدانست که چون آخر قافله برسد میداند و شوم چون بخواب رفتم بیدار و نشدم تا انکه کرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله کذشته بود و جاده پیدا نبود و بتوکل روانه شدم اندک زمانی کذشت که رفیقی سبز خرم پر کل و لاله که هرکز چنین مکانی ندیده بودم بخود داخل ان بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون ببدر قصر رسیدم دو خادم سفید بدیدم نشسته اند سلام کردم جواب بمن کوئی کفتند و کفتند بنشین که خداوند عظیم نسبت بتو خواسته است که ترا با تمتوضع اورده است پس یکی از ان خادمها داخل ان قصر شد و بعد از اندک زمانی آمد و کفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرکز چنان خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر دهانه او بخته بود پرده برداشت و کفت داخل شو چون داخل کردیدم جوانرا دیدم کرد میان خانه نشسته است و شمشیر برزانی محانی سر او ایستاده است و بخته است که نزد یکست که سر شمشیر مماس سر او شود و ان جوان مانند ماهی بود که در دریا یکی در خشان باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش بانی جواب فرمود و کفت میدانم برای چه کفتم نزد الله کفت منم قائم آل محمد و منم انکه در آخر زمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بان شمشیر کرد و زمین زیر از اشیی و عدالت خواهم کرد بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بر در افتادم و رو زیر زمین مالیدم کفت چنین مکن و سر بردار و تو فلان مردی از اهل مدینه و از نبلا و جبل کرا و از اهمان میکوبند کفتم بلی راست کفتی ای قای من و مولای من پس کفت میخواهی بر کردی بسوی اهل خود کفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او مرا مرا کرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و باین رسانید اندک زمانی کرامیدم عمارتها و درختها مشاهده مسجدی پیدا شد کفت میدانی و میشناسی این شهر را کفتم نزدیک بشهر ما شهری هست کرانرا اسدابا د میکویند کفت همان است برو با رشد و صلاح این را کفت و نا پیدا شد من داخل اسدابا د شدم و در کیسه حمل با بجاه اشرف بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بان سعادتها که حضرت برای من میسر کرد و ما همه شب در خیر و نعمتیم تا اشرفها در میان ما هست و شیخ طوسی و طبرسی و دیکران بسندها صحیح از محمد بن ابو بهیم ابن مهزیار و بعضی از علما ابن ابراهیم ابن

مولای من مع
معجزه ولی ملک

معجزه ولی ملک

مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد انکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بنی اعمام خود خواهی میسر نیست بیدار شدم فرحناک و خوشحال و بیهوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق براه امد و رفیق چند بهم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم بجستجو بسیار بمودم اثری و خبری از ایشان نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه شدم بجستجو بسیار بمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و بهیوسته میگشتم امید واری نا امیدی مبدل گردید و منفکر بودم نا انکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سوال کنم که مرا بمقصد خویش راهنما کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحت خوشروئی و خوشبوئی را دیدم که طواف میکرد و هر سه شوط یک دور بسته و دیگری را بر هر دوش افکنده و طرف ردای ایشان بر کردن دیگری بسته بود چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او مرحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت میایستاد و قلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی ابن مهزیار را میشناسی گفتم من انم گفت خوش احوال ای ابو الحسن و گفت چه کردی ان علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفتم با منست گفت بیرون آور و بسوی من بیفکن او بدم انگشتری بدو نمودم گفت انرا بگیر و بر دانیت بگیر و بگو یا الله یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حجت ای خدا رحم کند نرا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و پدران امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلبی داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت مطلب خود دیده و او را بسوی تو فرستاده است بر همین منزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که مطلب خود را در انجا خواهی یافت پس ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم انجا نزاد و بلدم چون مرا دید گفت خوش امدی و خوشا حال تو که نزد خصت ملاقات فرزند پس همراه او روانه شدم تا اینکه شب گذشت و چون بیابان عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهجد نماز بگزار پس پیاده شدم و نماز شب بجا اوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را بجا کردم و سلام گفتم و بعد از نماز بسجده رفتم و در بر خاک مالیدم و سوار شدم و سوار شدم تا اینکه بعقبه رفیم گفت نظری کن چیزی می بینی پس نظر کردم بقعه سبز رنگی را دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالا کمال دقت چیزی میبینی چون نظر کردم چیزها را مشاهده کردم که نورانی تمام اسمان و اطراف را روشن کرده بود گفت منتهای ارزوها در انجاست پیاده شو و انرا زیارت کن گفتم نافه را بکی بگذارم گفت ابن حرام است که داخل ان تمیشود مگر ولی خدا و پیرهن را از تن بیرون کن و لی خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمه مطهره منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از ان داخل شو پیرون امد و گفت خوشا حال تو نزا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم انحضرت بر روی تمدی نشسته است و قطع سرخ بر روی نمد افکنده و بر انبتی انی پوست تکیه فرموده است سلام کردم جواب سلام مرا بفرمود و دستی مشاهده کردم نافه مانند مانند چهار ده از طبرش و سفاهت عبرانه بسیار بلند و نرگونا مانند کشاده پیشانی با ابروهای کشیده و بهم پیوسته و چشمهای سیاه کشاده و بینی کشیده و گونهای و هموار و بر نهاده در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند فنا مشک که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی عنبر بوی سیاهی ابرو سرش بود و تا نزدیک بنرگوش و بخنه از پیشانی موزا مایش بود بر ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایه دسکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیا نرا یک یک از من پرسید ند عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایه مشقت و ذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود دوزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود بدرم از من عهد گرفته است که ساکن دشوم از زمین مکر در جائیکه پیغمبر نزول و در انجا جاها باشد تا انکه بر کنار باشم از مکانها اهل ضلال و ممتزلان جهال تا انکه هنگامی که خوف و خصومت فرا رسد که قائم شوم و با من گفتای فرزند خدمتگار اهل بلاد و طبقات عباد را خبر دار باشی که مردم بپیروی او متابعت و حجت خدمتم باو بر خلق تمام باشد ای فرزند کوا می نرا که خدا مهیا کرده است نرا برای نشر خوف و بر انداختن باطل و اعدای دین و اطفای نایره

مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین رود باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود نرا از تنهائی و بدانکه راههای اهل طاعت و اخلاص مابل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی اشیان خود پرواز کنند و ایشان کروهی چند نگهبان و دوست مخالفان ذلیل اند فرزند حقتعم کرامی و عزیز نزد و اهل فنا عتند و چند روز امان مشابعت اهل بلبت نرده اند و استیطان دین از اقرار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت اعدای دین میکنند و خدا ایشان را مخصوص کرده است بانکه صبر نمایند بر انچه مکروه انهاست کرا از مخالفان دین میکشند تا انکه دوازده بدری فاهره کرد ندای فرزند صبر کن بر مصادره و موارد امور خود تا انکه حقتعم اسباب دولت را میسر کرداند و علمهای سیاه را از دوران سفید و فایین حلم و فرهم بوسیله بجولان در ابلد و فوج فوج از اهل اخلاص و مضافات نهایل حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند و حوالی حجر الاسود و ایشان جمع باشند که طینت ایشان پاک باشد از الودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و منعلد باشد و دفع فتنهای مضلین و در انوقت حدا بتو مملکت و دین بیارا بد و صبح حق و خشان کردد و حوزه تو ظلم و طغیان را از اقلیم برانداند و بجهت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین بین باشیانهای خود برکردند و امطار فتح و ظفر بسیا بین ملت را سرسبز و شاداب کرداند پس حضرت فرمود که باید تجدد این مجلس کند تشنه کان بادی در اظهار و تمنای مکر بجهی کرا از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند وزد خدمت انحضرت میاندم و مسایل مشکل از انحضرت سوال نمودم انکاه مرا مرخص فرمود که باهل خود مغاودت نمایم و در روز وداع دیباده ارنجاه هزار درهم با خود داشته باشم بجهت انحضرت برسم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند نپذیرفتند تجاوز خواهد کرد و ناچار است که حضرت اسیتعا کند جمیع مدتهای غیبتهای هم حقتعم بمعرفت باید کرکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهند شد سنتهای پیشینها نرا مطابق انچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن الفضل روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر سست ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت غیبت انحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق بود و ضیا انحضرت بوده است و ان حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور انحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بر بنا و اشتن دیوار و امکه در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پیر فضل ابن امری است از امور غریبه خدا و بر انست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید بتصدیق بانکه افعال او همه منوط بالحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد

و کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من بیعتی نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع آفتابست در وقتیکه غایب کرده باشد آنرا ابرها از دیدها و بدرستیکه من امان و ضمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که شما را نفعی ندارد و تکلف مکنید در امری که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی زود فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که سؤال کرد از رسول خدا که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی مییابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر او را پوشیده باشد **مؤلف گوید** تشبیه بآفتاب ابر اشاره است بچند چیز **اول** آنکه مدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف ایشان بشیعیان ظاهر میگردد و بلاها و ستمها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستارها امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هر گاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد **دویم** آنکه همچنانکه آفتابیکه زیر ابر پوشیده باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آناً فاناً منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند **سیم** آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر آفتابست هر گاه پوشیده بسحاب باشد **چهارم** آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل است **پنجم** آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسیار باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن چشم شمس جمال آنحضرت بسیار باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیاء ایمان بایشان آورده اند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر ایشان از شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند **ششم** آنکه در روز ابر بعضی مردم آفتاب را از فرجها میبینند و بعضی نمیبینند و همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که حضرت قایم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد **هفتم** آنکه آنحضرت و آبا و اجداد او مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کوران باطن فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قایم ع قایم شده باشد انکار آنحضرت کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بیصورتست با آنکه اکثر ائمه عامه در وجود حضرت خضر قایل شده اند و قایل اند در عمر حضرت نوح ع زیاده از هزار سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمن بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال ابن صاید را از زمان حضرت رسول ص تا نزول عیسی از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی ع را تا زمان ظهور مهدی ع قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی ع را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج آن داند و او را امر بخروج

فرماید

فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سؤال بیوجه است زیرا که هر گاه غیبتها طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر گاه فایده که در وجود و غیبت ایشان بود در وجود و غیبت آنحضرت میبود بود و اگر فایده بغیر از این نباشد که شیعیان او در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای عظیم حاصل میشود کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد حق تعالی فرمود که انتظار فرج از حضرت امام زین العابدین منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عز و جل ایشانرا در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما براستی و دعوت کنندگان خلق بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجها است و ایضاً از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند باو حق تعالی ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که انتظار حضرت قایم ع کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم ع با آنحضرت باشد بلکه مثل کسیست که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسیست که در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و از حضرت صادق ع منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بامر ما در آن زمان و کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که حق تعالی ایشانرا ندا کند که ای بندگان ندا کنم
من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شما بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و از شما عفو میکنم گناه را از غیر شما و بشما باران میفرستم و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یابن رسول الله چه چیز است بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبانرا نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است با آنکه از کجا معلوم که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد و جمعی که او را نشناسند چنانچه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج میاید و مردم او را میبینند و نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سنیان اشباه خوکها چرا انکار میکنند این را برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند نزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان راه رود و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر فرشهای ایشان گذارد و او ایشانرا و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند و متکلمان میگویند که بر خدا واجبست که حجت خود را نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست و کرم و اولی خایف گردانیدند و غایب کردند تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتیکه برکات ائمه ع و آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دینی برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت ع را مقرر کرده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از جهت صاحب ع بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت

نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط

مستقیم تمام شد جلد اول از کتاب الفقیر بعون الله الملک

الحق المبین اللهم اغفر لنا و لوالدینا

و کتبه العبد محمد علی

الخوانساری

حق الیقین جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیّت رجعت است
یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه
بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان
از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان
از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع
نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه
دعوای اجماع بر حقیّت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی
و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله
نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسائل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند
و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین
علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت
شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزیکه مبعوث گردانیم از
هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که این آیه در رجعت است
که جمعی از هر امتی فوجی را زنده میکنند و آیه قیامت اینست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشان را
پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیرالمؤمنین و ائمه اند دوم آنکه حق تعالی فرموده است و اذا وقع
القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واقع شود عذاب بر ایشان
یا آنکه وقتیکه نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابة الارض که سخن گوید با ایشان بدرستیکه
مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه علی ع است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد
شد عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که مؤمن است
حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرد که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود
از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای
موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید
که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند
و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی تکلمهم بتشدید خوانده اند
یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبه ها مکرر میفرمود که منم صاحب
عصا و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض
امیرالمؤمنین ع است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد و گفت
شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی است گفتم ما میگوئیم بلکه یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد
و عالم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود دابة الارض را می یابید گفت بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست معویه

گفت میدانی چه نام دارد گفتند الیا گفت الیا چه ترجمه است یعنی علی سیم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد یعنی بدرستیکه آنکه بر تو واجب گردانیده قرائت قرآن را هر آینه ترا برمیگرداند بسوی معاد یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد
شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا چهارم موافق قول خدا و لئن قتلتم فی سبیل الله
او متم لالی الله تحشرون یعنی البته و اگر کشته شوید در راه خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار
که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه علی ع و ذریه اوست هر که ایمان باین داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی هست اگر در
حیوة دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته
شود و ایضا فرموده است در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا
برمیگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول حق تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
یعنی یاد آور وقتی که خدا پیمان گرفت پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق
کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را آیا گفتید یا اقرار کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس
گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه
سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر الصادق روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خواهند
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم
و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر و شیخ حسن بن سلیمان در
کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بدرستیکه
خداوند عالم واحد یکتاست و بی مثل و نظیر است و منفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن
نور نور محمد را و ذریه مرا نیز از آن نور خلق کرده پس مرا آفرید و تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید آن روح را در آن نور
ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت
خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقف بودیم از نور سبز در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب
بود و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلق را
بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان آورند و ما را یاری کنند پس حضرت این
آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری خواهند کرد و بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان
مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم
از برای خدا بآنچه گرفته است از من میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا
و بعد از این در رجعت یاری من خواهند نمود و ما بین مشرق و مغرب همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد
کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولیکه بوده باشد در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس
و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هائیکه خدا ایشان را زنده کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان و صدا
بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند
و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که بایشان داده است
در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عمل شایسته کرده اند
البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده است آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن گرداند
از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت
کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتیکه ایمن
باشند و نترسند از احدی و نبینند کار من و محتاج نباشند بتقیه کردن و کسی و بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی
بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتها و صاحب حملهها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخ
از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا

از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنای خدا و امثال علیای
او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست
تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم آن کوینده
در عراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم
امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و امام سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا و واسطه پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا
و صراط مستقیم پروردگار و روز او وی عدالت و روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که مابین آسمانهاست و منم آنکه
خدا با او حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خدا بر روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها
و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و منم آنکه نسبتهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم
صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کردانیده است ابرها و رعدها و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و
ستارها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بان علمی که خدا بمن سپرده است و با آن
رازها که مخفی بر پیغمبر وحی فرستاده است و آن رازها را اینهان پیغمبر بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه
خود را بمن و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم
و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر
لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت امام جعفر
ششم صادق ع فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن
و زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی
ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که مراد آنست که زنده کردانیدن در رجعت و دیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین آمنوا
هفتم فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی
دنیا و در روزیکه می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشانرا علی بن ابرهیم
و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که یاری در دنیا در رجعت است مکر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران
یاری کرده نشده اند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است
هشتم در این رساله همین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حقتعالی
ابا کرد و فرمود تو را مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباع خود از روز یکه خدا آدم را
خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیرالمؤمنین برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرتست راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد
کرد فرمود بلی هر امامی که در قرنی بوده باشد نیکوکاران و بدکاران زمان او برمیگردند تا حقتعالی مؤمنانرا بر کافران غالب
کرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند چون روز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا میبینم اصحاب
حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت بر گردند و پاهای بعضی در میان فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر
شده باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور بدست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از
عقب برکردد و اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه
مردم خدا را بیکتائی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیرالمؤمنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند
تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز
که حقتعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حساب خلایق با
حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچند سند از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اول
کسیکه در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای

او برروی

او بر روی دیده اش او بیخته شود و از حضرت امام موسی روایت کرده است که بر کردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان
ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشانرا عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشانرا
رنجانیده و آزرده باشند او را برنجانند و اگر کشته باشند بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند بعد از آن
همه در یکشب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برکردند و دشمنان بسختترین عذابهای جهنم برکردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت
امام جعفر صادق ع پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی و جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی و کردانید در شما پیغمبران و کردانید
شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریه او بیند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی
بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت علی بن ابرهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج
با من گفت در قرآن آیه هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و میخواهم ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته
یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان میآورند بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن
یهود و نصاری را میزنند و نظر میکنم که لب و حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید گفت
پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمیماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت
عیسی میآورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و
از کی شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت کرده است و در بیان
در تاویل قول حقتعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند بانچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز
تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها
مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان
خواهد بود چنانچه حقتعالی فرموده است ان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر روایت
کرده است که هر قومی را که حقتعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است و حرام علی قریة اهلکناها انهم
لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده در تاویل این آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که آن مثلی است که خدا زده است برای اهل بیت
رسالت که موجب تسلی آنحضرت کردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشانرا میکشتند
و نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و منع اهل بیت رسول خدا حقتعالی وعده داده
پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب کردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش
غالب کردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم ع را که از اولاد تست از اینها خواهم کرد و او از فراعنه زمان خود او را مستور
خواهم کردانید و در رجعت ایشانرا بر ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهم
که منت گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا
وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کردد و تمکن و اقتدار دهیم ایشانرا در زمین که باطل را براندازند و حق را
ظاهر کردانند و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابابکر و عمر و لشکرهای ایشان و اینها اینند که غصب حق آل محمد کردند ازیشان یعنی از آل محمد
آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشانرا نیز زنده کنند تا انتقام
از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امام حسین در صحرای کربلا
پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن گفت که ای فرزند تو را بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان
در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو
شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حقتعالی بر حضرت ابرهیم برد و سلام کردانید همچنین
آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میآید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق
میافتد تا بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حقتعالی که هرگز بر زمین فرود
نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان

منت گذاشته است از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است
پس حضرت رسول علم خود را بدست مبارک من میدهد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم میدهد پس بعد از آن آنچه خدا
خواهد میمانیم پس حقتعالی بیرون میآورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین
شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی که بیابم بسوزانم
تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین ع
و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعدها که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله درآید
او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو در
روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت
گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی
او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او
دفع نماید و حقتعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه را از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان
در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حقتعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کردند هر آینه
بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان
ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسیکه خواهد احوال اهل خانه خود را بداند او را الهام
کند با آنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا ع پرسید که چه میگوئی
در رجعت فرمود حقست و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرموده که میباشد در این امت آنچه در امم
سابقه بوده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان
من بیرون میآید عیسی ع از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود
که خلفای جور نامی برخود گذاشته اند و خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالبست و هنوز این نام و معنی آن هم
ظاهر نشده است راوی گفت تأویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حقتعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان
را تا یاری کنند او را چنانچه حقتعالی فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا
علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد
بود اینست تأویل امیرالمؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن ابی عیاش گفت رفتم بخانه
ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت
من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند علم
خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد بر وجه
تفسیر شافی و اضح تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا
خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم
کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برگردانید پس از تفسیر دابة الارض پرسیدم حضرت
مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند
گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیرالمؤمنین بگو کیست او فرمود که
صدیق و فاروق این امتست و عالم ربانی و ذو القرنین این امتست باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنستکه خدا در شان او
گفته وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق کرد
او پیغمبر را در وقتیکه همه کافر بودند گفتم یا امیرالمؤمنین نام او را بگو فرمود که گفتم ای ابی الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه ایشان
نزد من بیاورید که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیرالمؤمنین مینامند و جهاد با مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم ببعضی
از آنچه میدانم از تأویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد ص هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل
حق بد و سببیکه امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسند آنها را و اقرار بآنها نمیکنند مگر ملک مقرب

یا پیغمبر

یا پیغمبر مرسلی یا بنده مؤمنی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه
مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشانرا ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبدالله روایت
کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین ع با علم خود خواهد
آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس خدا یاوران او را از اهل کوفه زنده
کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند
که خبر بیرون برد پس خدا ایشانرا برد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند
با رسول خدا ص و او خلیفه باشد بر زمین و سایر ائمه ع عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حقتعالی آشکارا کرده شود
چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حقتعالی به پیغمبرش خواهد داد پادشاهی جمیع
اهل دنیا از روزیکه خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه دولتهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حقتعالی وفا کند بوعده که او را
داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که اول کسیکه بدنیا بر میگردد حضرت امام حسین است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشانرا بکشد مثل
آنکه ایشان کشته اند چنانچه حقتعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ
نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را
زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیره
روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین ع که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست بخدا سوگند که حقتعالی برای
من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و در روایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع
کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود که من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزندم را بعد
از من باقی بدارد و ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حقتعالی بمن عطا کرد که اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب
خود که یکی عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که گویا می بینم عبد
الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه آن در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قائم ما با چهار
هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است از زراره که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردیم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من بآن باشد که در راه
شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در اینوقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
خطب امیرالمؤمنین خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر
قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب و کل عجب آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی
و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجبست که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مردها چند زنده
خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بخدا و بحق آنکه حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده
گویا می بینم ایشانرا که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و بزنند بر سر دشمنان
خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا
مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومیکه غضب کرده است خدا بر ایشان
بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه را بکشد
و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون وقت قیام قائم آل محمد شود در جمادی الآخره و ده روز
از ماه رجب باران ببارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس رویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان
و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آمده اند از جانب جهینه و خاک قبرها از سرهای خود میافشانند و ایضا از مفضل روایت کرده است
که میآید با قائم ع از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد یا پانزده نفر از قوم موسی آنها که حقتعالی فرموده است که
هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری

ومقداد و مالک اشتر پیش رویش حضرت خواهند بود و یاران و حاکمان او خواهند بود و عیسی نیز از آسمان فرود آید
کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که چون قائم ما قیام کند چون قائم آل محمد ما بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه
حضرت قائم ما آنست که بدن بر هنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امام المؤمنین است
برکشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت امام صادق که چون قائم ما خروج کند ندا کند
ملک بنیامیه و او را ندا کند که ابفلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی با و ملحق شو و اگر میخواهی در کوه امد
و نصف خدا با شیعه ما آنجا ناشی پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهور و اکثر زیارات
منقوله خصوصاً از زیارت حضرت امام حسین ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در مزار مفید و مصباح الزائر و سایر
کتب که از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور
الحضرت بمیرد حضرت او را از قبر بیرون آورد و در روز عهد مزبور مذکور است که خدا و ندا کرخا بل شود میان من
و الحضرت مرکی که بر بندگان خود حتم و لازم کرده باشم و مرا از قبر من بیرون آورم تا با رکاب او شمشیر
و نیزه خود را بر هنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کنون را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینمایند و شنیع در مصباح از حضرت
امام جعفر صادق در زیارت بعید حضرت رسول و ائمه روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قابلم بفضل شما
و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر بانچه خدا خواسته است صاحب کامل الزیارات
از حضرت امام جعفر صادق در زیارت دیگر حضرت امام حسین روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری میدهی ما را
شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث کرداند شما را پس تا شما خواهم بود نه با دشمن شما پس من از انها هم کافرم بانچه دارند رجعت
شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیکوبم هیچ چیز را که خدا خواهد نمیتواند بود و در سند صحیح
در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضاً بسند معتبر در زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه روایت
کرده است و در آن زیارت مذکور است که خدا و ندا مبعوث کردان او را در مقام بسند بده که انتقام بکشی یا او را برای بوجود و
بکشی یا او دشمن خود را بدست بکیرد بواو را وعده کرده و بتوئی هر دو رکعت خلعت بهمکنی و کلیدین دو وصف فتح روح مؤمن
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است در حدیث طولانی که در ضمن آن پس روح مؤمن در زیارت میکند آل محمد را در بهشت بهمان صورتی
و میخورد و با ایشان از طعام ایشان و میاشامد با ایشان از شراب ایشان سخن میکوید و در مجالس ایشان حاضر میشود و بسند صحیح
پس خدا او را زنده میکرداند ایشان را پس با او مبایعه کنند بیعت کوناکون هفتاد هزار نفر از اهل بطلان و متحیل
میشوند مخالفان و از اینجهت بود که سوکند خدام بحضرت امیر المؤمنین کفت که وعده کاه ما و شما وادی السلام است بنجف اشرف و
در روایتی که در سرداب غیبت حضرت صاحب باید خواند مذکور است که پروردکارا از تو منوذه مزاحم باطاعت قایم تمام ما
و در خدمت او باشم و او معصیت و اجتناب نمایم و اکر مرا پیش از او بمیرانی پس بکردان مرا ای پروردکار من از آن جماعتی که زنده میکرداند
در رجعت و او را دشاهی میکنند در دولت او و ممکن میکردند در ایام او و در روز بر علم سعادت بپیم او مبتلا شدند و محشور
میشوند در زمره او و در رکاب او و در کتاب فتال و مصباح روایت کرده است که روایتی از حضرت
صاحب پیروان امد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین است بیند غازا بابد بخوانند
در غاز او در سوره انا انجاکه در خواست شان بیشتر کند در مدح حضرت امام حسین پس بفرماید که سید بیتلا است و اعانت کرده شده است
بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و در نکارکردند
مردم با او در برکشتن او و بر کشتن اوصیاء از عترت او و بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکند و خدا و بدجبار
را راضی کرداند و در اخر دعا فرمود که تا بیناه بقبر او و میا و ریم و انتظار برکشتن او میکشیم و کلیدین و عیاشی و شیخ مفید
و سید بن طاوس بسندها خود روایت کرده اند از ابو بصیر که کفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق از تفسیر قول حق
وَاقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ یَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا نمیکرداند انها را که مرده اند
بلکه زنده میکرداند و وعده لازم نیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت در جواب سید ستایش چه میکویند با تو و توجیه میکوئی
در این باب که کفتم مشرکان میکویند و سوکند یاد میکنند که خدا مردها را او در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلال و
زنا بکار و زنا دکمی که این سخن را میکویند بدوزخ میروند از ایشان کرمشرکان سوکند ایشان بخدا بود یا بلدان و عمر تی ابو بصیر کفت فدای

تو شوم بفرما معنی آیه را که حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود خدا اجماعی او شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش
کذاشته مهیای جنک بیاری حضرت بیایند چون این خبر بمجلی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند کویند که فلان و فلان و فلان
از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان با ایشان کویند که ایکروه شیعه حیدر بسیار دروغ میکویید
شما اینزمان دولت شما است و هر دروغی که میخواهید میکوئید نمردند که زنده نشده اند انها و قیامت زنده نخواهند شد
و خصومت و اذا بین ایشان قرار کیرد و ایضاً کلینی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است در تاویل قول
خدا که فَقَصَصْنَا الَّتِی اِلَیْهِ اِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنِ یعنی و حی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که او الفسادی
خواهید کرد در زمین و مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امیر المؤمنین و خیره زدن بران حضرت امام حسن
و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرکی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین فاذا جاء
وعد اولیهما پس هرکاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هرکاه بیاید وعده انتقام خون حسین بعثنا علیکم
عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندکانی را اولی قائم که صاحب باس و قوت عظیم
بودند در جنک پس کردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجایی که خدا ایشان
را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس خواهند کذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مکر انکه
او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا لکم الکرة علیهم
اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو
داشته باشد و بیم نمیکویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین و دولتهای مؤمنان فرا کیرد حضرت
قائم از زمین بیرون آید و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بکذارد و زیارت کرد
او را بعد از وصی مرتکب نمیشود موقف کویند که اکر کسی کوید که حضرت امام حسین را کی غسل داد جواب کوئیم که حضرت
و این نشانه شهید در معرکه بود و لحتیاج بغسل ندارد و ایضاً حضرت کرید بنا بر کرداند حضرت را غسل دهند و نماز
بر او و نافع صور منتهی شود و آیات اکرچه بحسب ظاهر در نشان بنی اسرائیل واقع شده است لیکن چون بحقیقت در امم سابقه واقع شده است
شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حفصی از برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس آشاره است باین و قایع که
در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندها معتبر از امام محمد باقر روایت کرده اند که مردی از اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال کفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه
قائم از ما برود کفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار
خواهد بود تا بنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین است و طلب خون خود و اصحاب خود را
خواهد کرد و انفاذ بکشد و اسیر کند کردم بکویند که اکر این از ذریه پیغمبران بود اینقدر او را نمیکشت پس بعد از انحضرت
سفاح بیرون آید یعنی جناب امیر المؤمنین و کلینی و صفار بسندها بسیار از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین فرمود که خدا شش چیز بمن داده است و از شش مرا کرامی و بلاها و حکم بحق میان خلایق و ختم صاحب جفرها و دولت
صاحب و لدها و ختم صاحب عصا و میسم و ختم ظاهر کرد با مردم سخن خواهد کفت و در بعضی کتب و در کافی در روایت دیکر
از حضرت امام جعفر صادق که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردها را زنده کند و زندها را ایمن کرداند و حقها را بصاحبانش برکرداند
و بر پاها را و دینها را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق که حضرت
خبر داد رسول خود را و میثاق کرد از او با امام حسین پیش از انکه فاطمه با و حامله شود با انکه امامت در نه فرزندان او خواهد بود
نام و زمان امامت این حسین است و در روایت دیکر از حضرت امام جعفر صادق از تفسیر قول خدا
و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا نمیکرداند انها را که مرده اند
بلکه زنده میکرداند و وعده لازم نیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت در جواب سید ستایش چه میکویند با تو و توجیه میکوئی
در این باب که کفتم مشرکان میکویند و سوکند یاد میکنند که خدا مردها را او در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلال و
زنا بکار و زنا دکمی که این سخن را میکویند بدوزخ میروند از ایشان کرمشرکان سوکند ایشان بخدا بود یا بلدان و عمر تی ابو بصیر کفت فدای

نویشتم

پس خدا بشارت داد پیغمبر ش را که اهل بیت تو مالک مهن خواهند شد و بسوی تو مهن برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت
و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردم از وجعت که آیا حق است
بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از حضرت قائم پیرون
خواهد بود با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت
قائم انکشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را غسل و کفن و حنوط خواهند کرد و او را در
مدفون خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از امام جعفر صادق ع که چون قائم ظاهر شود و داخل کوفه
شود حقتعم از دشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد کرد که با یند و دوصد ان اصحاب او و از او و با شند و این فوله
در کامل الزیاره بسند معتبر از هند عجار روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند از اسمعیل که خدا در
قرآن او را صادق الوعد گفته است با اسمعیل پسر ابرهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر خرقیل است که پیغمبر بود و خدا
او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب کردند و پوست سر و روی او را کندند و حقتعم غضب کرد بر ایشان و سلطان
ملک عذاب را بر او و فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم بر سخت ترین عذابها
اگر خواهی اسمعیل گفت کرم را اختیار کنم پس حق تعم باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد
و پیمان کوفتی از برای خود بر پروردگاری و از برای محمد ص بر پیغمبری و از برای وصی او با و ما است خبر ده مرا از خلق خود را با کیم
امت او و نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بعد از پدر شهادت کرامتی با انتقام بکشد از قاتلها
کابن ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو است ای پروردگار من که مرا بر کرامتی بسوی دنیا تا انتقام خود را
بکشم از انها که نسبت بمن این کار کرده اند حق تعم باو وحی کرد که من ترا بر کرامتی بسوی دنیا تا انتقام خود را
کند لهذا او را بحضرت امام حسین بدنیا برخواهد گشت و ایضا از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق ع
عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار زود بگذشت اجلهای شما بیکدیگر با حبتا
عظیمی که خلق شما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما را هم که در زمان نوشته است پنجاه فایده بیان عمل کنیم در مدت چهل
خود چون اینها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در اینوقت حضرت رسول ص بما یک خبر خواهد داد تا ما بیکدیگر
وصیتهای عظیم حقتعم را بما بسپارد و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و دوازده هزار صحیفه نوشته بود در هر یک
چهل خود کند و پنجاه باقی ماند بعد از ان خواهد کرد پس وفات بفتال رسید تا بر خدا و فدا و الجلال شهید شد و از جمله امور یکه باقی
مانده بود که کرده ای از ملائکه از حقتعم رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین آمدند حضرت شهید شده بود حقتعم وحی کرد
بسوی ایشان که ملازم قبر او باشند تا از قبر بیرون آید و جعت کند یاری او بکنند پس گریه کنند بر او و چنانچه از شما فوت شده است
از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و کرات بسیار بر او پس املائکه بر او میگریند و چون او بیرون آید از او و از اصحاب او
بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابرهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند در تاویل
قول حقتعم یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزیکه مبدء زمین حرکت کنند ها و صخره ها میکردند انها کساکن بودند
و از زمی و میها بدانچه در بطن است قی کرده باشد و قرئت حسین بن علی است و از قرئت علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در وجعت
از قبر بیرون میاید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و است تا ویل قول حقتعم لم تکن نصرا نسکنا چنانچه گذشت و حسن
سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از جناب امام جعفر صادق ع که کلا سوف تعلمون یعنی در وجعت ثم کلا سوف تعلمون
یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حقتعم ان نشا ننزل علیهم من السما
آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم منفرستیم بر ایشان از اسمان آیتی پس منکردند گردنهای ایشان از برای آن
آیه ذلیل حضرت فرمود که گردنهای بنی امیه بر ای آن آیت خاضع و ذلیل منکردند و روایت است که علی ابن ابی طالب در هنگام زوال
شمس ظاهر میکرد و نزد غروب آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را و بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی انکه بنی امیه گردیها
از خود را و پهلوی خود را بهان کنند و بخت بسخن آید و فریاد کند که این مرد نیست از بنی امیه انجا بنهان شده است و او را بکشتم
و شیخ حسن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که او از کابو محمد ثبین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر
صادق ع سؤال کردم از تفسیر قول حقتعم ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع نشوند سو

خداوند و امیر المومنین در کوفه در انجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار دروازه داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت
سید علی بن طاوس روایت کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است یکهفت هزار سال اول ص دوم است و هشتاد و
هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد خواهد بود و سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را از ابن بطوز دیده
و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود کونا صیبنم که گریه از نور بگذارند و بر ان نصب کنند
قبه از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین بر ان گریه بنشیند و بر دوران گریه هزار قبه سبز بوده بلد
و مومنان با یند و ان حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حقتعم خطاب کند ایشان را که ایدوستان من از انچه خواهید
از من سؤال کنید بسیار از ان گریه پدید و ذلیل و مظلوم شد بدام و هر حاجت از حاجتهای دنیا و اخرت که از من سؤال
کنید بر ها و دم از برای شما پس خوردن و اشامیدن ایشان از بهشت باشد ایشان گفتند والله که کرامت و بزرگواری عظیم مولف
گوید که حاجتهای دنیا در این حدیث مذکور است دلالت میکند که انچه الحال در وجعت خواهد بود در کتاب احتجاج روایت
کرده است که از ناحیه مقدسه زنار ع پیرون امد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در ان مذکور است که شهادت میدهم
که بوجعت خدا حق و شما پیدا اول تا اخر و انکه رجعت شما حق است و در ان شکی نیست که روز یکه بفع نمیدهد نفسی را ایمان
او کسانیکه تا وقت ظهور او ایمان نیاورده یا کسب کنند در ایمانش خیری را و این نامه بخط صفوان الشعر روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق ع که هر که اقرار بکند بهفت چیز مومن است و از جمله انها ایمان بر جعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا ع
روایت کرده است که هر که اقرار کند بیکتا خدا و اقرار کند بر جعت و بمعتهٔ زنان و حج تمتع و ایمان بنبا و بمعراج و بسوال در قبر
و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعثت و نشور و جزا و حساب پس او مومن است بحق و از اهل
و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث بسیار در این باب دسیار است که اگر ذکر شود در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست
در انکه اصل رجعت الجمله متواتر است و ثابت شده باشد محض استبعاد است و وهم انکار کردن محض بیدینی است و از خصوصیتها که بعضی از روایات
شاذه وارد شده جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیتهای باعث نمیشود که اصلش را انکار کنند
چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیرها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث
ان نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش است که رجعت بعضی از مومنان و بعضی از کافران در صورت
و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین و مشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المومنین و حضرت
امام حسین نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول نیز متواتر است باو تیب بتواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه و معتبره
بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه و سیده است که از غان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این وجهها
معلوم نیست که از باطن او و ظهور او حضرت در یکزمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود
که فرقه نیلب تا مدت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن سلیمان قایل شده است با نکه هر امامی در زمان امامت خود رجعت خواهد
بود و بنده دارد و حضرت صاحب الامر اول کسی است که ظاهر میشود در زمان امامت او و بعد از رجعت ای کرام خود باز از حضرت رجعت
خواهد کرد و باین وجه تاویل کرده است احادیثی را که از ائمه وارد شده اند که امام وی وارده مهدی هست و این قول اگرچه بعید از صواب
نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان و کردن حواله است و این نامه بخط او در رساله اعتقادات گفته است
که اعتقاد ما در رجعت انست که ان حقست و حقتعم فرموده است که آلم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند در زمان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا
چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد
پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود امدند
چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حقتعم بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند مردم استخوانهای
ایشان را در موضوع جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت او را ارمیا
میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی گردانید شهرهای تو را آباد کنند و بندگان تو را ایشان
بهم رسند و تو را عبادت کنند در زمان سایر عبادت کنندگان تو پس حقتعم باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده

کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او ایمان آوردند پس اینجا عمر ایشان بدنیا برگشتند پس با جاهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصهٔ حضرت عزیر وارد شده است که حضرتش او را میراند و بعد از صد سال زنده کرد ایشان بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مردند و حضرتش ذکر کرده است قصهٔ هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه نبینیم پس بسبب ظلم ایشان گفتار بدا بایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چکویم نزد بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را باخود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و معاریت کردند و فرزندان همه سالها پیدا شدند پس باجلهای خود مردند حضرت عیسی بحضرتش خطاب کرد که بنیاد او روحی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردهها را که زنده کردی بان اخیار برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن مردند باجلهای خود و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که در کلام میکند برای انکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدام فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت و نای بغل و پرهای تیر بایکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت قایم ما بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بر منارهٔ شرقی دمشق بعد از مراجعت است زیرا که حضرتش فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از ایشان سابقه را که کلام بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد بعضی محل تامل است و در حدیقهٔ الفلوب و بحار الانوار مذکور است بتحقیق انها و ختم مینالیم اینجا بیکی از احادیث مشهور و مفصل شیخ حسن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ای آقای من مردم انتظار ظهور او میکشند و امید فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان و وقت معلوم معتنی برای خروج حضرتش هست فرمود که حضرتش انا محوده ما از اینکه از برای ظهور او وقتی معین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که ای کرخی سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت و قران مجید فرموده است لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا تاتیکم الا بغتة و در باب قیام حضرت قایم نازل شده است و هر کس برای ظهور ما وقتی معین قرار دهد ما و او در غیب شریک کردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چکونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که بیخبر ظاهر خواهد گردید و ناگاه امرش هویدا گردد و از آسمان منادی ندا کند ندا که حجت شناخته او بر خلق تمام شود بان حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او ست تا انکه مردم نگویند که نام و نسب او را میدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حضرت پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حضرت فرستاده پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند اهل شرک بخدا مانند مجوس و زنادقه و بر یکدیگر فرموده است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا انکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر او در جمیع ملتها و دینها اختلاف زیاد همه دین بدین حق بر گردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکنند چنانچه حضرت فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در وقت تمام عنایت الحضرت با کی مخاطب خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مومنان از جن و امر هنش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان الحضرت که بشیعیان انس برسانند والله ای مفضل کوتاهی بنهم الحضرت نواکر ندارد خل شود و بر همه حضرت رسول که در برو عمامهٔ زرد بر سر داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول صلعم و در دستش عصای الحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و بایمن همهمت بیاید بین رکن و مقام و بر دو طرف پس چون شب در آید و دیده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل صف صف ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل کوبد ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری پس حضرت صاحب دست مبارک کشد و کوبد حمد و سپاس خدا و ندی را سزاست که وعدهٔ ما را راست کرد انید و در همین شب بر ما مهربان شد ناگاه هر جا که هر جباری فرار بکند هم پس همکی مرتد بسیف مرتد کارکنان برای خدا پس بایستند میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ایکروه بزرکوار ان و مخصوصان من انها که حضرتش ایشان را برای یاری من در خبره کرده است بپیش از ظاهر شدن دین من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حضرتش صدای الحضرت تو ابر رساند بایشان و در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر جا که نبوده باشند

پس بشنوند

پس بشنوند همه بیک آواز و همکی متوجه الحضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد الحضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که همه مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مومنان و در ایوانها و جانهای ایشان تابان فرح یابد امامان ندا کنند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون چهل شود سیصد و سیزده من که بعضی از اطراف عالم بخدمت الحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه و هفده دست خود را بکشاید مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس کوبد که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس بجنیان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا بر بیعت او سر افراز کردند ناگاه مردم مکه فوج فوج بر او روند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه چیزها عنده اینها که با او بیعت پس بعضی کوبند که صاحب همان زمانهاست که در اخبار مکه شده پس بعضی کوبند که هیچ باک از اصحابش را نمیشناسید کوبند که نمیشناسیم هیچ باکی مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت را قبل طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش مرصد آفتاب منادی ندا کند باواز بلند که اهل آسمانها و زمینها انبیا شنوند که امیر شما محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت هدا و را تا امام حسن یاد کند امام نامزد هم و دیکر یاد آنرا نمایند و نا حسین بن علی هم با او بیعت نمایند تا هدایت بیابند و مخالفت و نمایند که کمراه میشوند پس اول کسیکه ان ندا را لبیک میکوبند و اجابت میکوبند ملائکه پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای الحضرت اند میکوبند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب کوشی از خلایق نمیماند مکر ان صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون آفتاب شود از مغرب آفتاب شبطان ندا کند که مردم دروغکار شما در وادی لیاس ظاهر شده است و او عثمان عنبسه ست و فرزندان یزید بن معویه با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت مکنید که کمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را انکذیب کنند و دانند که او شبطان است و کوبند که شنیدیم اما نادم و پشیمانیم پس هر صاحب شکی و صاحب نفاقی و کافری که باشد بندای اخر از زاویه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده کوبد که هر که خواهد نظر کند بادم و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد که نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین پس نظر کند بمن و بانچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است بانچه امتها مختلف در آنها شده اند و خبر داده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود و پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت و شیث کوبد که ایشک والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر بنا نشده است و خواند برما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریهٔ موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینستان کتابها بحقوبکه از آسمان نازل شده بود و بتغییر بنا نشده و انچه از مامون شده بود و بنا نرسیده بود همه را برما خواند پس بخواند قرآن را بحقوبکه حضرت رسول صلعم نازل ساخته بی انکه تغییر یافته باشد و بدیل یافته باشد چنانچه در وقرائهای دیکر شده پس در ایام حال شخصی بیاید بخدمت الحضرت کرد و پیش بخدمت پشت کشته باشد و بکوبد که ای سید من منم بشیر و امر کرده مرا ملیکه ارملائکه که بخدمت تو بیایم و تو را ببشارت دهم هلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرتش فرماید که فصهٔ خود را و برادر تو را برای مردم نقل کن بشیر کوبد من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم و اسبهای ما در مسجد مدینه سرکین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیداء رسیدیم که دو خوانده مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیداء اهلاک کردان این کروه ستمکاران را پس در همین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بروی زمین بغیر از من و برادرم و ناکاه ملکی بتر از ما آمد و روهای ما را بپشت کردانید چنانچه میبینید پس با برادرم کفت که ای بنده بیرو بتر دسفیان ملعون در دمشق و او را بتر سان بظاهر شدن مهدی آل محمد و چه رها و او را که لشکر را خفتم در بیداء هلاک کردانیدند و با من کفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی که در مکه و او را بشارت ده هلاک شدن ظالمان تو نیز کن بر دست الحضرت که بنوبه تو از قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر بمالید و بحالت اول بر کردانید الحضرت بیعت کند و در لشکر الحضرت بماند مفضل پرسید ای سید من ملائکه و جن در زمان بر هم ظاهر خواهند شد و مومن کیست و الله

ایمفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مهدی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود
بلی والله ایمفضل و حضرت با انکروه فرود خواهند آمد در روز من هجرت ما بین بخ بخ تا کوفه و وعده اصحابش در اوقوف چهل و شش هزار
ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بر رایت بکر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید
که حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی
از اهل بیت خود را خلیفه کرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد
و ارکانی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکنند و میسازند و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم
خراب میکنند و از اساس اولش بنا میکنند و مسجد کوفه را نیز خراب میکنند و از اساس اولش بنا میکنند و قصر کوفه را نیز خراب
میکنند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ایمفضل بلکه شخصی
از اهل بیت خود را در ایجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ الحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی
مکه معاودت نماید پس بنا بنجدمت الحضرت سر دوزیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم
توبهٔ ما را قبول فرما پس ایشان را بیامرزد و عفو و از ایشان بگذرد و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی گرداند و بیرون
آید و با ران والی را بکشند انگاه با ران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند گریا ایشان بگویند که ما را بر کردند بحق پس هر گه
ایمان بیاورد و او را بخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صدمه
یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ایمولای من خانه حضرت مهدی محل اجتماع مومنان
کجا خواهد بود فرمود که پای تخت حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال
و منبت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش بخف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند
بود فرمود که بلی والله هیچ مومنی نباشد مگر انکه در کوفه باشد بلکه دلش مایل بکوفه باشد و در آن زمان قبهٔ چای خوابیدن یک کوفی
در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه یکبارگی
معدل منصل گردد و حوض سنجاریه و نهر کوبلا از اینجا بکجا کرداند که بیوسته محل امد و شد ملائکه و مومنان باشد و حوض
ان زمین مقدس را بسیار بلند بر پشه کرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا با پسندد بخواند
خدا را هر اینه بیکدعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بگشیدند و فرمودند ایمفضل
بدان بسیکه بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبهٔ معظمه بر کوبلای مفتخر گردید حق سبحانه و تعالی بر کوبلا وحی فرمود که ساکت شو و فخر مکن
بر کوبلا بدرستیکه آن بقعه مبارکی است که در آنجا خاندای ایتا ناالله در شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم
و عیسی را در آنجا جای دادند و در وضوئی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت بشستند و دهانش موضع حنک مریم عیسی
روح الله را در وقت ولادت غسل دادند و خون را در آنجا غسل کردند و آن بهترین بقعه ایست که حضرت یونس از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت
بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است ناظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ایسیدمن حضرت صادق علیه السلام مرا بگریه
متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شوم امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب
شادی مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید بگذارید
خدا بوی این قبر جد من رسول خدا صلی است گوید بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او در فن کرده اند که دو مصاحب و هم حجرهٔ
او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الزمان بخلوتی رود که کسی با او نباشد که در آنجا مدفون باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد عمر ایشان
خلایق ناجدم دفن کرده اند و گاه باشد که در بکری باشد که در آنجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد عمر ایشان
در آنجا مدفون نیست ایشان را برای همین با آنجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول خدا بودند و پدر و دختران آنحضرت بودند پس فرماید که آیا
کسیه هست که او را بر بندیدا ایشان را بشناسد گویند بلی ما صفت ایشان را میشنیدیم اما ندیده ایم فرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد و نداند
ایشان را در آنجا مدفون نمودند که گویند در پس بعد از سه روز امر فرماید که بروند و از خاک قبر بدارند و در ظرفی بریزند پس هر دو را از
بدن نازنین پیرون آورند همان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بدارند و بگشایند و ایشان را بخلوتگاه بشنند
بر درخت خشکی پس برای امتحان خلود و خالد درخت سبز شود و بر او رود و شاخهایش بلند شود پس جبرئیل و ملائکه ایشان
را شنیده اند گویند که ایست والله شرف و بزرگی و مقام و منزلتی که ایشان نزد خدا دارند و چون ایشان بخدمت شوند هر که در دولت

جنة المحبت باشد حاضر شود پس منادی از جانب قائم ندا کند که هر که با این دو مصاحب و دو هم حجرهٔ رسول خدا دوست
میدارد از مکان مردم جدا شود و ببیک جانب بایستد پس خلق و ظاهر شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کنندهٔ ایشان
پس حضرت فرماید برود و دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید پس ایشان جواب گویند که
ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان از نزد خدا مقرب و منزلتی هستند از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امر فرمائی بیزاری
شویم از ایشان و حال انکه گوامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاری جوییم و از هر که
ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان باینان نیاورده و از هر که ایشان را با بن خواری بدار آورده و بر دار کشیده پس حضرت
مهدی امر فرماید تا بدستهای ایشان و زر و ایشان را اهلاک کنند همان دم بفرماید که ان دو ملعون را بزنند و ایشان
را بقتل الهی زنده کرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلم و کفری که از اول عالم تا اخر شده کماهش را بر ایشان
لازم آورد و در روز دین مسلمان فارسی و اشرافی و خون بدر خانهٔ امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین برای سوختن ایشان و هیزم
دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و بیرعنان و یاران او و اسیر کردن ذریهٔ رسول و بر بختن خون آل
محمد در هر وقایعی و هر خونی که بناحق ریخته شد و هر فرجی که مجرم جماع شد و هر هودجی که حواهی که خورده شد و هر کنایهی و ظلمی
و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را با ایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند و بر ایشان اقرار کرده و روز اول
غضب حق خلیفهٔ حق ممکن نشد ایشها نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند
پس ایشان را امر فرماید که از درخت بر کشند و آتشی روشن فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند بادرخت نادر بالا مترجم بلکه
که خاکستر ایشان را بدریا ها باشد مفضل گفت که ایسیدمن این اخر عذابی ایشان خواهد بود فرمود که ههنات ایمفضل والله
که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و صدیقهٔ اکبر امیر المومنین و فاطمهٔ زهراء و حسن مجتبی و حسین شهید نکیر بلا و جمیع ائمه هدی همگی
زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان
ایشان را عذاب خواهند کرد و خنی انکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا هر چه را که خواهد
ایشان را بزند و معذب گرداند پس از انجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در زمان کوفه و نجف مزور و زائر باشد و شش
هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که روحانیان که بوده باشد در آنوقت چگونه خواهد
بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای مغرب و از
علمهای مغرب بکه از نزد یک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده
و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها نادیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان نهضیر
خواهد بود والله که یک وجبی چنان ایران سود بعذاب که گویند دنیا همین است و گویند که خاکها و قصرها بیش نیست
و دخان انش چون العین اندوپسر انش و لدان بحشند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را فشرده است مگر در انشهر
از افراط بخل او رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن انقدر در
تمام دنیا انقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا با بن فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذر در ویشان دهد که انجا را بین انشهر
کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوشروی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باو از مضیع ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد
مضطر بیچاره و اکه از شما یاری میطلبد پس اجابت ندا و از گنجهای خدا در وطالقان چهل هزار نفر مرد از ظلال بلکه
مردی چند مانند پارهای هر برشجاعت و عزم و صلابت بر نابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان
را تا بکوفه در آیند در وقتیکه اکثر زمین از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشوند و باو خبر میرسد که مهدی
و اصحابش بزمین یک کوفه رسیده اند پس اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و به بینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود
میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش انستکه بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت الحضرت را پس حسنی در برابر حضرت
مهدی میایستد و میگوید که ای مرد تو کیستی که بزعم مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول الله و انگشتری
او و بوردوزره او که از افاضل مینیا میدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که بریوع میگفتند و ناقه اش که عضبا میگفتند
و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینیا میدند و براق و کو مصحف امیر المومنین که به تغییر و تبدیل جمع کرده شده
همه را حضرت مهدی حاضر سازد حتی عصای آدم و نوح و زره هود و صالح و مجموعهٔ ابراهیم و صاع یوسف و کحل و نوازوی

شعب و عصا موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و همران جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصا
حضرت رسول صلعم را بر سنگ چقماقی نصب کند در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس چشمه کوثر بدان
اکبر دست خود را از کن کرباتو بیعت کنم ایفرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند
بعبارتی چهل هزار نفر از بلاد بصره که با لشکر او باشند و صحیفه ها در کردن خود بسته باشند الحاکو بند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت
مهدی هر چند اینان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر
چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد رفت تا انکه او را بکیفر رساند در دمشق بر روی صخره بیت المقدس در نجف
پس حضرت امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی
از این رجعت خوشتر نیست پس پیرون آید صلحای اکبر امیر المومنین علی بن ابی طالب و برای او صیه در نجف اشرف نصب کنند
و بکر کنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و کوبا می پیغم فندیلها و چراغها پش را
کر آسمان و زمین زاد و شبی میدهد ذناده از آفتاب تا ماه پس پیرون آید سید اکبر محمد رسول الله با هر کر ایمان آورده باشد
با آنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر کر در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمیعی را که تکذیب آنحضرت
کرده بودند و شک میکردند در حقیت او نار در گفته او میبودند میکفتند ساحر است و کاهر است و دیوانه است و میخواهد شر خود
سخن میکوید و هر که با او جنک کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرساند و هم چنین پرمیکزاند بکبار از آنرا فاضا
الامر و هر که با ری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر کر از ایشان دوری کرده تا انکه پیش از آنحضرت بغداری خواری و بتا مبتلا
کردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه که نزد جمهور ایشان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه
مفضل پرسید که مرا از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول
خدام و امیر المومنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود تا چار است که ایشان جمیع زمین را بکردند حتی پشت کوه قاف و آنچه
در ظلمات است و جمیع دریاها تا انکه هیچ موضعی از زمین نماند مکر انکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا پر نار انند پس فرمود
که کوبا می پیغمبای مفضل امروز را که ما کوه امامان نور جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع
شد از امت جفا کار بعد از وفات آنحضرت و آنچه ما را سایند ند از تکذیب و رد کفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و نهایند
ما بکشتن و بدر کردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردن ما پس حضرت رسالت پناه کریان شود و بفرماید که ایفرزندان من نازل نشده است بشما مکر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شد
بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من کرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان قائمت کردم شهود نداد
و قائم که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر کرفت در حضور مهاجر و انصار و ابی هم بخس خود را بران نداخت و پاره کرد و من
بسوی فرنوا مدم ای پدر و شکایت کردم و ابا بکر و عمر سیصد نفر پیش از آنحضرت بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان انتاق کردند و خلافت را از شوهر
من امیر المومنین غصب کردند پس چون کما مدند که او را بیعت بیرند و او با کروهی بدر خانه ما جمع کردند که اهل بیت
رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ایمر این چه جرات است که بر خدا و رسول میتمانی میخواهی که رسول پیغمبر را از زمین برانداز
عمر کفت که بس کن ایفاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند و علی را بکو بیاید و بیعت کند
و اکونه آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من کفتم خدا و ندا بتو شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو را و میان رفته و انش هم
کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بکذار که خدا پیغمبری و امامت را هرد و بشما
نداده است پس عمر تازیانه زرد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه را من سقط شد و من مرتبا پیاپی
کرد و ابتباه و از رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ کو میتبا مند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که کیسه
بکشایم امیر المومنین تو دید و مرا بسینه خود چسبانید و کفت ایدختر رسول خدا بدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوکند میدهم
تو را که مقنعه از سر بکشائی و سر بآسمان بلند نکنی و الله که اکر یکنیه بلند کنی جبرئیل در زمین و بلند پرنده در هوا نمانند پس بر کشتم
و از آن درد و از شهید شدم پس حضرت امیر المومنین شکایت کند که چند بار شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفته و از
انها بیکه تو مکر و بیعت خلافت مرا از ایشان کوفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و بخانه صبح شد هیچ کس
من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که را موسی کفت که ایفرزند مادر

بدر سیتکه قوم را ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و از اراده چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری
از امت او مثل او نکشیده تا انکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن بر خیزد و کوبدای جد چون خبر
شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد و ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بنجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران
و اهالی مرا بکیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند کردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه
خواندم و مردم را بیعت کردم و ایشان را ایخبار معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی بجواب من نکفت پس در باسمان کردم و کفتم
خداوندا تو کواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو نرسانیدم و امر و نهی کردم تو ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری
تو و من مقصر شدند خداوندا تو ایشان را بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را آواکد اشتم و بخانه مدینه
رواانشدم پس امدند بزیر در و کفتند ایپسر معاویه لشکرها با نبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان
و اطفال بیکناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس کفتم با ایشان جهاد را وفا نیست و جمعی با ایشان فرستادم و کفتم
که نزد معاویه خواهید رفت و بیعت من خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر من ایشان را
خبر داده بودم پس بر خیزد امام شهید حسین بن علی با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا بنیکربلا و شهید شدند پس چون حضرت
رسول نظرش بر او افتد بکرید و جمیع اهل اسماء بکریه آنحضرت کریان شوند و حضرت نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المومنین
و امام حسن و جناب فاطمه رسول صلعم با بسینه حضرت فاطمه را جناب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین شهید نزد پدر بزرگوار
حضرت رسول صلعم او را بسینه خود بچسباند و بکوید فدای تو شوم ایحسین ای نور دیده و روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و دیده ها
راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهداء باشد و از جناب چپ و جعفر طیار و حسن با حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر
امیر المومنین بود ایشان بیا و ند فرزندان و حضرت فاطمه بر ایشان کریان و ظاهر کرد ایشان از جرم ظاهر لفظش ایشان که دیشما
وعده میدادند امروز بعمل میاید هر یکی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد امروز میکند که کاکل
میان او و کاردشت فاصله دوری باشد پس حضرت امام جعفر صادق کریه بسیار کند و شکایت کند از ظلم بنی امیه و بنی عباس
بکرد پس مفضل کریه بسیار کند و کفت ایمولای من چه ثواب دارد کریه بر ایشان حرا فرمود که ثواب عظیم دارد کریه کند
پرسید که دیکر چه خواهد شد و فرمود حضرت فاطمه بر خیزد و کوید خدا و ندا تو فا کن بوعده که با من کرده و ثواب آنها که بر من ظلم کردند
حرم را غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بسیار بکیر پس کرفتار من کردند پس بکوید بر او ملائکه آسمانهای هفت
کانه و خازنان عرش الهی و هر که در دو دنیا است و هر که در دخت الثری است همکی خروش بر آورند پس نماند احدا کر نشنود کان ما و
ستمکاران بر ما و انکه را بخ بودند بسته های نامکر انکه هزار مرتبه دران روز کشته شوند مفضل کوید که عرض کردم که ایمولای
من جمعی از شیعیان ما هستند که قابل نیستند که شما و دشمنان شما و دشمنان شما را در روز رستخیز خواهند شد و فرمود
که مکر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم امروز جهت مکر نشنیده اند ابن ابیرا که ولید بن عقبه
من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب بجعفا است و عذاب بزرکتر عذاب قیامت است پس حضرت
فرمود که پس جمعی از شیعیان ما که در دنیا خدا را نافرمانی کرده اند میکویند که معنی رجعت آنست که زیاد شاهی بما بکرداند و ما را
بر دشاهی کند و ای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما کرفته است تا بما برکرداند و پادشاهی بنبوت و امامت و وصایت
همیشه با ما است امامفضل اکر قائم ما نماند شیعیان ما در قران هزار مرتبه در وصیلت ما سخن نکفته اند ابن ابیرا
کر و بزندان من علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه کریمه که نزد جمهور اهل اسلام است
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود بعد از آن بر خیزد جد ما علی بن الحسین و پدر
امام محمد باقر علیهم السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا از آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس بر خیزد من و شکایت
کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس بر خیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجدش زهر خوردن او را پس بر خیزد
علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس بر خیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون ملعون و عمر او پس بر خیزد
امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس بر خیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتز پس بر خیزد مهدی آخر الزمان هم نالد بجد
حضرت رسول با چامه خون آلود محمد در دو زیکه پاشنه نوزادش را حمل احمر مجروح کردند و در دامان مبارکش کشتند
و بخون آلوده شد و ملائکه بر فریاد و باسند تا بایستند پیش جد امجدش و بکوید مرا و صیف کردی برای مردم و کلاه فرمودی

ونام ونسب کنند مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار وحی من کردند واطاعت من نکردند وگفتند مثل تو نیست نخواهد بود یا گفتند که مرده است واکر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حضرتم مرا رخصت فرمود که بظاهر شوم پس حضرت فرمود بکو الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین وکوید بکو امد باری وفتح الهی وظاهر شد کفته حضرتم وهو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس بخواند تا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر وتتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا مفصل برسید که چه کناه داشت حضرت رسولی که حضرتم میفرماید تا بتو از برای تو الله تعالی آنچه کذشته است از کناهان تو واینچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق فرمود اینها مفصل رسول خدا تا کرد که خداوند کناهان شیعیان ابوادرمن علی ترابی طالب شیعیان فرزندان من کرا وصیای منند کناهان کذشته واینده ایشان را تا روز قیامت بر من نازل کرد ومراد من بیغمبر این نیست بلکه کناهان شیعیان رسولان من کرا پیش حضرتم کناهان شیعیان را برا حضرت تبارک کرد وهمه را برای الحضرت امرزید پس مفصل بسیار کریست وکفت ایسید من اینها فضل خداست برها بر کت شما اما کان ما حضرت فرمود کرا بمفصل این مخصوص تو واست ال تو است از شیعیان خالص وایشان را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا وخضب منبطلند وبهانه بیجو بند پس اعتماد بر این فضیلت نکنند وترک عبادت نکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا کر حضرتم میفرماید که شفاعت نمیکنند مکر از برای کسیکه پسندیده باشد وشفیعا از خشیت الهی برسانند مفصل برسید که این آیه کر حضرت رسولم خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون مکر الحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند ومر فرمود اینها مفصل کر هر غالب شده بود مذهب یهود ونصاری ومجوس وصابئان وغیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی وحضرت رسولم خواهد بود واز اینرو فرمان بعمل خواهد امد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله پس حضرت امام جعفر صادق فرمود پس بر کرد حضرت مهدی بسوی کوفه وحصینجا او هم از اسمان بشکل ملخ او ظلال بر ایشان بیاید چنانکه بر حضرت موسی نازل شد وشمشیر نمایند بر اصحابش کجهای نمیرند از ظلال ونفره وجواهم مفصل پرسید که اکر یکی از شما بمیرد وقبض روح او را مومن در روضه او باشد چکونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی قیام نماید در تمام عالم اکر هر کر بر نکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید وبکوید پس همه را بدر واداز قیام نماید حتی یک کله سیر وبکدانه خرما وانجدیث از این طولانی تر است وما با اینقدر که مناسب بنظام بود اکتفا کردیم

باب پنجم در اثبات معاد است وبیان مقدمات آن وتوابع آن از وقوف مهدی تا انقضای امر عالم ودوران چند فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است

ودوران تمهید مقدمه ضروری است بدانکه پنجه در قرآن مجید واخادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت ومقدمات آن وخصوصیات ولوضاف آن وآنچه بعد از آن احوال خلق بیان منتهی میشود بامور همزاد غان کردن وزاه تاویل دانها نباید کسیکه زیرا که اعظم اسباب الحاد وتضلیل فرق باب اینهاست وتاویل است وعمده اسباب ایمان بغیب انقیاد وتسلیم است چنانچه در اخادیث بسیار از ائمه اطهار منقولست که هر چیز از ما نشنوید بر ما عرضه دارید واکر عقل شما بر آن نرسد بظاهرش اقرار نمایید ودر تاویل انکار مکنید شاید ما کفته باشیم وتکذیب در دقول ما نکنید زیرا که رد قول ما رد قول خدا وندعرش اعلی است وابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که ان اصل وعمده است وبسیاری از احوال موت وقبر هو وقوف بر انست بدانکه معاد در لغت بمعنی عود است اول عود ورجوع شیئ بحالی که از آن منتقل شده باشد وتهم مکان عود بسیم زمان عود ومراد در اینجا عود روح است بجسد برای افعال که در مدت حیوة دنیا کرده است از خیر وشر تا مکان با زمان عود وهمه بیکجا بر میکردد روان روحانی وجسمانی منبا شد وروح انست که روح ذاتی تا نماند بعد از تفارق بدن اکر او سعد باشد بعلوم وکمالات مؤده منتهج کردد ومسرور باشد واکر اشقیا باشد بجهل مرکب وبسیط وصفات مذمومه نبهره کردد این بنشا کرده است معذب ومغموم باشد وفلاسفر بجهن معاد قایلند وبهشت وروضه وثواب وعقاب بابن وتاویل بابن وحالت منتظره نمیکنند ومعاد جسمانی را انسکار این بدانها در قیامت عود کند وفایده نیکو ارواح بایشان متعلق میکردد واکر از اهل ایمان وسعادتند داخل بهشت جسمانی شوند واکر از اهل کفر وشقاوتند داخل جهنم شوند وبدانش جسمانی معذب کردند واین از ضروریات دین اسلام است بلکه از ثقاتی جمیع اهل ملل است وبهود ونصاری بنهایت ثابتند واکثر کتابهای الهی بابن معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است وقابل تاویل نیست چنانچه عامه وخاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسولصلعم ومشت ما نیده در پیش کرد وکفت تو میکوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت کفت که بلی وتو را زنده میکند وداخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلا ونسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد وشک نیست در انکه انکار معاد جسمانی کفر است ومستلزم انکار قرآن مجید وانکار حضرت رسولصلعم وائمه هدی هم هست چنانچه در زیارتی کفته است که اضاف است که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبیصلعم ومیان انکار حشر جسمانی وفلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعاده معدوم را محال میدانند وتمسک بشبهه چند شده اند که هر کدام را شرحی داده شود ودر اینجا قائل کنند میدانند که محض شبهه وتلبیس بلیس است ولهذا بعضی از ایشان کر اثبات این بدعا عاجز شده اند ودر چنین مسئله غامضه که محل انظار وافکار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند وکسیکه باعتبار چنین شبهه دست رد بر دلایل فاطعه کتاب وسنت وکفته خدا وجمیع انبیا وائمه هدی بوده ومعلوم است که چه مقدار وچه رها از اسلام وایمان ویقین دارد یا بکه قول بحشر جسمانی نوقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد وچنانچه بعد از بن بیان خواهد شد انشاء الله تعالی وجمیع کثیر از متکلمین خاصه وعامه ظاهر وقایل شده اند بعینی روح بعد از مفارقت بدن باقیست والذات والام روحانی وجسمانی هر دو را دارد ودر قیامت که ارواح بابدان برمیکردد بهشت یا جهنم مبرهند سعداء در بهشت لذات روحانی وجسمانی هر دو را دارند واشقیاء در جهنم الام روحانی وجسمانی هر دو را دارند ومحقق دوانی در شرح قواعد کفته است که بدلایلی که معاد جسمانی از جمله امور دینیست که واجب است اعتقاد بان ومنکرش کافر است تا معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن والام او بلذات والمهای عقلی تکلیف بعقلی نکرده است باعتقاد بان ومنکر کافر است تا منع بنیست شرعا وعقلا از اثبات ان وتخیل مرتبه وسطی برزخی بعضی از نفسانیین فقط انتهی مولا محسن فیض کفته است اثاقا قائلون بمعاد جسمانی وروحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت وشریعت وکفته اند عقل دلالت کرده است بر انکه سعادات ارواح بمعرفت خدا ومحبت اوست وسعادات اجساد در ادراک محسوسات است وجمع میان این دو سعادت در این دنیا ممکن نیست زیرا که در بدن مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او زاکه مانع شود بسوی چیزی از لذات جسمانی وبا استغراق او در اسبابقای این لذات جسمانیه ممکن نیست او زاکه ملتفت شود بسوی لذات روحانی پس نفس انسانی در این عالم ضعیف اند در درجه ایکه مفارقت کردن از بدنها ممکن واستعداد فوت شود بسوی لذات روحانی پس زاکه ارواح بشری در این عالم ضعیف اند در درجه ایکه مفارقت کردن از بدنها ممکن واستعداد فوت ارتفاع قدس وظهارت کردن قوه ذاتیشان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد وشبهه نیست در اینکه انحالت اعلا درجات کمالات وافضای منازل سعادات است ودر ثانی کفته است که قول بهردو نمر محض جمع بین الرایین است بلکه بهردو نمر قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا وتجات کفته است که اب معاد نفی حشر جسمانی نکرده است صریح کلام او در این مذهب فوای مذاهبست ومنافاتی میان لذات جسمانی وروحانی نیست واخادیث نبزه کالشیر این زاد وچنانچه عبارتش کذشت وغیر ان از خصوص امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت وارد شوند ودر بستان خلد در مساکن ومنازل خود وهر موسی از ایشان بر تخت خود تکیه کند وخدمت کاران بر در او باستند ومیوها او پخته باشد بر سر او وچشمها بر در او بجوشد امد واز زیر قصرها وظرفها جاری شود ومسندها برای او بکسترند ومتکاها مشتمله برای او بکذارند وهر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرانند پیش از انکه از ایشان بطلبد وصورتهای سیاچشم از نقاط بسوی او نظر کنند در این نعمتها بانند انچه خدا خواهد بعد از ان جبارا بایشان نداکند که ایدوستان من واهل طاعت من وساکنان بهشت من در جوار من میخواهید جزء هم شما از انچه بکه بخشیده است از انچه در ان هستید کو بندای پروردکار ما چه چیز هست میدانستند از این نعمتها که ما از او بهم انچه بکه بخشیده است او را نفس ما خواهش میکند ودیده ما لذت میبرد او را ما از او بهم ودر جوار تو پروردکار خود هستیم چون بار دیکر ندا بایشان برسد کو بندای پروردکار ما دیده انچه بخشیده است از انچه خانه از هستیم خضعه فرماید که رضای من وخوشنودی من از شما ومحبت من نسبت بشما اجره وعظیم تر است از انچه در او هستید پس کو بندای پروردکار ما رضای تو فضل تو وخوشنودی تو بر ما روا کردانیده است از برای ما وخاطر ما فان شاد تر است پس حضرت این را خواند که مضمونش اینست که خدا وعده داده است مردان مومن وزنان مومنه را باغستانها وبهشتها که جاری شود در زیر انها نهرها وهمیشه در انها خواهند بود ومسکنها ومنزلهای خوشبو وبکو در جنان عدن ورضا وخوشنودی از جانب خدا بزرکتر است وانهاست فوز عظیم وسعادت بزرک وکلیدی از امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرتم

میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید یعنی من در دنیا بدو شما بگویم که بتان تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که
باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت و خدمت و مناجات او و تحصیل
قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المومنین روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت خدمتی احیا کند خدمت او را در جنت
الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او با اشد آنچه نفس بر او خواهش کند و دیده از آن لذت ببرد و آنچه در وهم طری
خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او و از کرامت میفرماید و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت
رسول روایت کرده است که هیچ یک از نعمتهای اهل بهشت آنست که حور بیان برای ایشان خوانند که میکنند بحسن صوتی که جن و انس
نشنیده باشند اما نه بر وش مضمار شیطان بلکه بتسبیح و تحمید و تقدیس خدمت و بر روایت دیگر فرموده که در بهشت درختی
هست که خدمتگاران درخت وحی میکند که بشنوان بر بندگان من که در دنیا بذکر و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند لذات
صدای بربط و نای را پس صدائی بلند شود از آن درخت بتسبیح و تقدیس پروردگار که خدایی جز او نیست آن صدا نشنیده باشند
و ابن بابویه در رساله اعتقادیه گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تهلیل
و تکبیر خدمتی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردنی و آشامیدنی و میوها و تحفها و حوریان و خدمت ولدان
پیران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و قدرش بآن
متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا از برای آن عبادت کرده است و حضرت امام جعفر صادق فرموده در بهشت که مردم
که خدمتی را عبادت میکنند بر سه صنفند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از بیم آتش پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان
دست و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از برای ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند
او را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت
التذاذ بمأکل و مشارب و مناظر و مناکحست و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزها نیکه مطبوع اند در مقابل سوی الهی
و ادراک میکنند مر ادخود را بنظر رافت بانها و بایشان در بهشت از بشر کسیکه در دنیا بد بینها از اینها و قول کسیکه در بهشت
بشری هست که لذتی نیابد بدیدن و تقدیس خود قول بیست که شاذ است از دین اسلام و ان ماخوذ است از قضای
که میگوید که انها که در دنیا اطاعت خدمتی کرده اند در بهشت مطلقا انگه میشوند بمحبوب و مراد خود و تمنی اشامند و جماع میکنند
و حق تکذیب قول ایشان کرده است با نکه تو غیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چه گونه بخود
این قول میکنند و حال انکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر انکه در این باب
تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست باعمل بحدیث موضوع کرده باشد و مولف گوید که کلام مفید متین است و در
احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جنسانی ملتذ نشوند و تنعم
ملائکه باشند و حدیثی که شاهد او و ده است دلالت بر ملاءمای او نمیکند زیرا که از انکه جمعی از درو و قت عبادت بهشت و روح
منظور نباشد لازم نمیاید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانکه در عبادت خدمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد مع
هذا از نعمتهای آن لذت میبابند بلی ممکن است که لذت جسمانی در روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم
یا انکه ممکن است که ایشان از درو ضمن التذاذ بلذت جنسی التذاذ و روحانی حاصل شود زیرا که التذاذ جسمانیه مرتبت و درجات
میباشد و بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت سیر کنند و مثل جنوانات نعمتهای انرا صرف میکنند
چنانچه بعد نیابلذت میبابند از انکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند
که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذات از نعمتهای بهشت از این جهت می یابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشان را
برای ایشان مهیا کرده است پس از هر کل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام میبابند و از هر فاکهه و طعامی طعم
رحمت می یابند و امید میبابند و هم چنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذتها را میبابد پس بهشت در بهشت است
روحانی و جسمانی قالب بهشت و حابیست هم چنانکه صور عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر ملکات عبادات
پس کسیکه در دنیا بجسد پیروی از عبادات قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی التذاذ نمیبابد و کسیکه در دنیا
روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته است و با اخلاص
و با اخلاص و خشوع و خضوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نخواهد یافت و قدری

از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار انوار نموده ام و ذلک فضل الله علینا و علی لطیفه و هو ولی التوفیق و در باب آنچه
معاد جسمانی اکثر ناس بنفسها بدان اقرار میکنند متکلمین صریح بر این بیان است قال سبحانه و تعالی و ضرب لنا مثلا و نسی
خلقه سبب نزول این آیه شریفه مذکور شده و مخلص آن نبی گفته است در این آیه غرابیب جسمانی هست بعد امکان ذکر میکنیم
پس میگوییم که منکر حشر خود بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکثر ناس محض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند
و اگر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی کفت کی زنده میکند استخوانها
را در حالتیکه رمیم و پوسیده شده است پس این انکار به محض استبعاد بود و خدمتی ابتدا کرد و بابطال استبعاد ابتدا فرمود
و نسی خلقه یعنی آنرا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه منشا بهذه الاجزاء از نسبتا فاقم اعضا مختلفه
از همه صورت و قوام او را برای ایشان مقرر کردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و
عقل یعنی ادراک امور کلیه بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر به محض استبعاد اکتفا میکنند چرا
استبعاد از بر کشتن نطق و عقل بمجل خود نمیکنند که عربست و تخصیص این استخوان را ابتدا کرد از برای آن بود که از خوف
دور تر است و وصف کرده اند او را بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء موجب بعد است
استبعاد است و حقتعالی در رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت خداوندیکه اینها را بر نمیگرداند پس فرمود که از برای
ما مثل میزند یا استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن
غریب خود را و اول خلق او پس بگو کرد زنده میکند اینها را آنخدا ایکه از کتم عدم بوجود آورد در اول نار و او بهتر من خلق کنندگان
و علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگر چه آخرش ناز باستبعاد بر میگردد
و ان برد و وجه است اول انکه بعد از عدم چیزی بانچه نمیاند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حقتعالی
اشاره بجواب این شبهه کرده است با نکه در اول خلق هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آورد هم چنین او را بر میگرداند هر چند
معدوم شده باشد و شبهه دوم آنست که میگویند که کیفیه که اجزای او در مشرقها و مغربها عالم پراکنده شده باشد و بعضی از اینها
در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزاء اغذیه و کوزها و مثل اینها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعید تر آنکه
اگر آدمی دیگر را بخورد اجزاء مأکول جزو بدن آکل بشود و اگر در حشر هر کدام اجزاء در بدن آکل داخل شود بدن مأکول
از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن مأکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس خدمتی برای بطلان این شبهه
مرتبه است و هو بکل خلق علیم و وجه پنجم است که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی هم رسیده و اجزاء فضلیه هست
که از غذا هم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی انسانی بخورد اجزاء اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و
اجزای اصلی آکل انهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و خدمتی بهم عالم است میماند اگر اجزای اصلی
و فضلی هر دو یکدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح را و او را میماند و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح
در آن میکند و هم چنین اجزائیکه در ارتفاع و اصقاع منفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله مجموع جمع میکند پس حق تعالی
رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی اخذ او نداد یکه از درخت تر مرکب مبنا بر آتش
و میزند آتش سوزانندهٔ پر رون میاورد و استاده است با نکه در درخت در بادیه مهیا شده است که یکدیگر را مخ میکوبند
و دیگر برا عقاد میکوبند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکدا از این درخت و با نیکدیگر میکوبند از آنها آتش ظاهر
میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود مگر درخت عناب و اما از این درخت
هیچ عمل میاید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش میابرفروزید و آیا لیس الذی خلق السموات و الارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسیکه آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه
خلق کند مثل اینها را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و اما از ذبحی گفته است که وجه ذکر
درخت سبز انستکه آدمی مرکبست از بدنی که در دنیا میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حیات عنصریست
که در جمیع بدن جاریست و اگر استبعاد میکنند هم رسیدن حرارت و جنوه را در او پس استبعاد میکنند زیرا که بودن
آتش در درختی سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنند خلق جسمش را پس خالق اسمانها
و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق الاستاده است با نکه قدرت او کامل است العلیم اشاره است با نکه

علم او شامل است مؤلف گوید که از جملهٔ آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیهٔ شریفه
افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما باز گشت نمیکنید و میخواهیم که در این آیه قطع نظر از انکه کلام الهی است و ورای شک و زوال نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که بر این آیهٔ قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که خداوند مقدس او عابث و فاعل عبث از او محال است و همه افعال او محکم منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی بآنست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض منتفعی باشد که بایشان عاید گردد و او اکرم از شائبه نقص باشد و منحصر باشد در این نشأه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است باصناف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احباب و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را برای این خلق کنند و این شبیه است بآنکه کوری متحمل زحمات کند بخانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیان از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیرها و چون وارد شود طعامی نبرد او حاضر ساز تدهم لقمهٔ که بردارد چند تا زنبور بر کسش و زبانش بزنند و شمشیر داران در بر او بایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله کنند و پیش از انکه بمحل ابداً وارد کردن بزنند هیچ عاقل ضایقه چنین را نمیپسندد و مدح نمیکند بخلاف انکه خداوند شفقت باو بفرماید و او عده کند که چون این آزارها بکشی بتو انعامات عظیمه سرافراز نمیکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در رحمت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای انکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دوم در دفع شبههای معاد جسمانی و آن موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف نیست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که در جمل قول در این باب هست و انچه اکثر محققین قایل شده اند انست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر و حقیقت که میان ایشان باغایت اتصال و نهایت بهم پیوستگی است که خلقت یکی از طبیعت ملائکه و عالم علویست و خلقت دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثر و عملی است که ان دیگری را نیست و افعال بدن مانند دیدن و شنیدن و پوشیدن و کفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها است با این اعضاء و قوای ظاهره و لذت و المش در حصول و عدم اینها است و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات از کار روح بدن تواند گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه افعال جزئی حسی که از بدن و اعضا او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای انها آلتی چند اند چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس عبارتست از روح و زبان تو همانست و این افعال عمل اوست و این اعضا و قوی همه آلات او و بمنزله مثل کتابت که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است همه اعضا ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیحرکند و بدن جای خود در خوابست و روح برای خود میاساید و مهر و ماه شهر بشهر میگردد و میبیند و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزلهٔ آلت و بعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغست در فانوس و بدن و شبنی همه زجاجست و فانوس پرده ظلمانی که چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را نتوانی دانست و اگر روح بی بدن را مدارک خطه نمائی قدر کمالش را نتوانی شناخت و ان وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغست نه زینت جمالش چراغ ناکر فتار ضعف و ناتوانی است و هبوب باد محتاج بفانوس و مستانه و بیمار ناخیف و رنجور است لحاف و پوشش و وزاره راست و مشعل را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج بپرهیز از نسیم لجاز نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهر نیست در صندوق جوهر را که بر داشتند صندوق فی ذاته از قدر و اعتبار ساقط نمیکنند و در کتاب معارج النبوت روایت کرده است که کسی از حضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخواهد بمیرد خود را در شهری دیگر میبیند در خواب موصوف روح مثل افتابست که در آسمانست و شعاعش در جهان بچمن است و ایضاً در بصائر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روح منزوح نمیشود و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سر پوشی است بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح با این بر میگردد که آیا روح جسم است و نه جسم بلکه مجرد است و عمده انهائی که جسم میدانند و متکلمند بدو قول قایل شده اند یکی انکه عبارتست از این هیکل محسوس

دویم انکه در بدن اجزائی صلبیه است که نا قابلست از اول عمر تا اخر عمر و اجزای فضلیه مبنا شد که زیاد و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است همین اجزای صلبیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر اینست و بعضی از متکلمین این قایل شده اند و بر این قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه بر این معنی که روح انست بلکه اینکه از بدن انسان در حال حیوة و در قبر باقی میماند و در روایات محشور میشود از اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و انها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و انها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمای مشاء و بعضی از فلاسفهٔ اشراق و غزالی و راغب صفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در اخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین و بعضی او صاف اخر بر این گفته اند که او بسببی اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صحیحی در این باب ندیده و اگر بعضی از اخبار و ادعیه اشعار دارد بی با انها هم این معنی ذاتی نشده باشد بعض انها جزم باین قول مینماید و بعضی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب خروج نفس حضرت و ارد شده است ظاهر در آنست که میگویند بر انکه تجرد از صفات مختصهٔ خداست و اکثر اخبار بیت قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بزرخ اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال انها دلالت بر تجسم میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بجسد مثالی و هم چنین اخبار بیت خلو ارواح پیش از اجساد و بودن در برزخ و عرش و امثال انها که دلالت بر جسمیت میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بانبا و بلاغ بعبد که بدون ضرورت از ظاهر بعیدست در باب بانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلعم فرموده که نکام میکنید در ذات چیزی که تکلیف علم انها نشده اید نکرده اند که بسبا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معاد و بنا شبیه بزرخ خدا اگرچنانچه گفته اند که قول بعینه روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بجزء لا یتجزا است بیوجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب محاکمات الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و از نظایر قدس و مجامع و در این بدن از بابت جزاءست در غرفه اقوضوه نور ترش میرسد بجمیع اجزاء بدن و موش پیرون آمدن از بدن و مفارقت او از ان جسم مانند جسم ملائکه و سایر اجسام ستوریه بانهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ مینماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که روزبهی از حضرت امام جعفر صادق سؤالات کرد و بعد از جواب شدن مسئلتا شد از جملهٔ انها پرسید که مرا خبر ده از جزاء که خواموش میشود در وقتی که مرده و بر میگردد که مرده و بر میگردد که چه چیز میشود گفت پس چه میشود گفت ای پسر چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی بزرا که آتش در اجسام منها نشست و اجسام باعیانها فانیند مانند سنگ و آهن پس هر گاه یکی از انها را بر نگردی نتانش در میان انها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ میافروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و صنوع معدوم میشود و میمیرد و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدن سنبیکه آنجا و ندیکه خلوگرده است چنین را در رحم از اب صافی و مرکب کرد انیده است در آن انواع مختلفه از عضاء و غدد و آن را عضاء و غیرها و بعد از موت زنده میکند و بعد فنای آن بر میگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جایکه بدن در آنجاست تا وقتیکه مبعوث شود گفت کیفیت آنکه بر زگشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکاست که از او قبض کرده است تا او از بر میان بسپارند گفت آیا روح بعد از انکه از قالب زایل پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه روح باقیست تا وقتیکه صور بدن در انوقت همه اشیا باطل و فانی میشوند نه چشم میمانند و نه محسوسی پس تمیز نمیکرداند اشیا را مدبر انها چنانچه اول اخلق کرده بود در وقت روح بعد از انکه از قالب زایل میشود یا باقی میماند چنانچه اول اخلق کرده بود و آن در وقت چهار صد سال است که خلق در آن معدوم و فنا میشوند و در ما بین نفخ اول تا نفخ دویم بجز اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تسبیم ایشان میکنند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که متعلق گیرد بروح جوا که در بدن سایر بدن و از قلب صنعت و بخروج روح جوانی متعلق او از بدن بر طرف میشود و بعود بدن باز بامر الهی بتعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسدیت مثالی میکنند ممکن است که چون روح محتاج بالبنی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق باز جسد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی از اعتقاد اند که جسد مثالی در حال حیوة نیز هست و آن باندازهٔ این بدن و در میان آن باخلاج آن است و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند

و در حال جبوه و در بیداری تعلقش بآن بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدنش متثالی بیشتر میشود و بآن بکار عروج نیز توانا میکند و برارواح سفوبه مطلع میکردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشود و الهاماتی ایشان باو میرسد و اکر از نفوس بشریه است فاشیاطین محشور میشوند و بمقتضای این تنزل الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وجهای شبطانی بایشان میرسد و بعد از مرک تعلقش ببدن متثالی زیاده میشود و اکثر تواباش و عقابش باو نیست بلکه محتمل است که نفوس فوقیه مثل نفوس انبیا و اوصیا متصرف در اجساد متثالیه ببشار کنند و اکر چند بن هزار کس در یکوقت بمیرند نزد هر یک حاضر توانند شد و بآن نحو جمع میان اخبار میتوانند شد و بنا بر قول بجرد تردد روح قول بجسد متثالی ضرور است و بدان ان توفیه بعد واخبار و جمع میان انها در غایت اشکال است و اکر جمعی بتوهم کرده اند که قول بآن مستلزم قول بتناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخ بآن اعتبار کافر شد که انکار حشر و ثواب و عقاب میکند و میکویند که روح در این اجساد عنصریه میکردد و از یکی بدیکر میرود و از زندان بعد بعد منتقل میشود تا بیک حیوانی بتعلق میکیرد در این بشاء و نشاء و بکر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان بر پیغمبران ندارند و تکالیف شاقه طبیعیه ندانند و بسبب این عقاید باطله کافر شدند نه بسبب تمسک بحث و بسند معتبر از ائمه عترت منقولست که شیعه در خدمت حضرت امیر المومنین بصحرای نخف فنکر اوادی السلام منکویند حضرت در انجا ایستادند چنانچه کویا با جماعتی صحبت میداشتند فرمودند انقدر کفتم تا بکیر شدم و بر خواستم و مکرر چنین کردم پس در ای خود راجع کردم و کفتم یا امیر المومنین میبینم که در اینجا ایستادی انقدر دکفتی اشارت بصحرا فرمودکه یا مومنان صحبت میداشتم یا ایشان انس میکیرم کفتم یا امیر المومنین ایشان بعد از مرک چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اکر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیکر صحبت میکویند کفتم بدانهای ایشان و اینجا حاضر اند یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ موضع بایشان کردهم نرسد و ایشان را بر هیچ چیز قدرت نباشد مکر بر انچه خدای تعالی بایشان دهد و ایشان را بر هیچ چیز منع نباشد مکر انچه خدای تعالی منع کند و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که کفت بحدمت امام جعفر صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز اند که در درد و عوش میباشند فرمود نه مومن از ان عزیزتر و کرامی تر است که در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنهایشان مثل این بدن که دارند و اینجا از ابو بصیر از حضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد برد رختی نشسته اند و ان یکدیکر احوال میپرسند و اینجا از حضرت روایت کرده است که ارواح مومنان سوال نمودند که در بهشت میباشد بصورت بدن انسان که اکویند یعنی میباشند بسی میکویند فلان است که در دنیا بدیدم و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بوده که کفته شد و اما احوال بدن بدانکه مردم در اتفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت نوعی و صورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میکویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیکر بر هیولی فایض میکردد و محفوظ میماند تا خواجه بصیر بعضی از ذرات کما هیولی العوجا کفت مثل انرا از امور دنیا بفرما فرمود که مثل است که خشتی را خیسکنند و کل کنند و بار دیکر در همان قالب بریزند همانست و میتوان کفت غیر است کفت بلی خلاصه منع کرد اندرا مر ابوجود تو و با این مرا بات حوط و اولی است که تصدیق نمایند آنچه وارد در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت دانسته شده است و ملل ثابت شده است و بثبوت حشر جسمانی و انچه وارد شده است از خصوصیات ان و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در انها که مبنا بر اوهام کردد

فصل سیم

در اثبات بحقیقت مرک و توابع انست و در ان دو مطلب است مطلب اول انکه اقوال و ادله کرد که هر زنده بعد جشنه البته روزی مرک میباشد چنانچه حقیقت مرقوم است و هیچ ممکن را جوهر مجردی نمیباشد و کلیتی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که کفت وقتی بخدمت حضرت امام جعفر صادق که انحضرت را نعره بکویم یا اسمعیل فرزند او پس نوحه کریه بر او و بعد از ان فرمود که جشنه خبر موت بیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت و انهم میتون یعنی بتو نیز هیچ مردم و انها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت که اهل زمین خواهند مرد تا انکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل اسمان میمیرند تا انکه احدی نخواهد ماند مکر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت میاید و نزد جشنه میاید پس خدا از او میپرسد و حال انکه خود بهتر میداند که کی مانده است بیهکوید پیرو در و کار باقی نمانده است مکر ملک و

و بنا بر این اکر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر انها باقی کردد و قدح نمیکند در انکه ان شخص بعینه باقی باشد چنانچه تغیر عامه از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که هر چیز فرزند ادم میپوسد و کهنه میشود مکر استخوان منتهای صلب او که متصل بعقب است و کلیتی بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی و باقی نمیماند کوشتی و نه استخوانی مکر طینتی که از ان مخلوق شده است ان نمیپوسد و باقی نمیماند در قبر مسدود تا مخلوق شود از ان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول باستناع اعاده معدوم بنا بر انکه ذاتشی دلیلی بر ان قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است و اثبات معاد جسمانی اشکالی ندارد خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اکر کسیکه قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بانکه کوییم که در اعادهٔ اشخاص کرد شرع وارد شده است همین بس است که از ان امتناع بعینها محلوق شود خصوصا در وقتی که شبیه باشد بان شخص در وصفان عوارض تشبیهیه که او را بدان بکویند که او فلانست زیرا که مدرک لذات و الام روح است اکر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میکویند که اویی را زنده میکند روح داود میده میشود فلانی نکام پیری همان شخص است هر چند متبدل شود صور و هیئات او و اجزای او بتحلیل و ورود بدل انها بیاید بلکه اکر کسی از اعضای او را قطع کنند باز میکویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اکر حدیدی یا قصابی در جوانی از او ضایع شود در پیری از او استیفا نمیکنند و اکر غلامی در جوانی کناهی کرده باشد او را در پیری ملامت نمیکنند برای ستم کرده است و اینها با اعتبار بقای اجزاء اصلیه است یا با عتبار اینست که کار او بار وح است بهمین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل بحکم بر بعد نیز و میکند و ظلم میشمارد و هم چنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت میکند مکر بر ان که ان شخص بر میکردد بحکم که بحسب عرف بر ان که ان شخص است هم چنانکه ناشد و اطلاق ان شرعی و عرفی و لغوی صحیح بر امثال این روح باقی نیست و الا باید بر قول بعضی که میکویند هر کاه بدن ظرف روح بود بحسب شرع و عرف هر چند قابل بهبولی باشد باید بحکم نظر ان بر ان ظرف بود و در بعضی از ایات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حضرت فرموده است او لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی ایا نیست ان کسیکه اسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر انکه خلق کند مثل ایشانرا و باز فرموده است و بدل میکنم از برای ایشان پوستهای غیر از برای انکه بچشند عذاب را و در اخبار بثبوت عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که کردنکان کاه مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بک و ساده و سرمه کشیده خواهند و از احادیث خاصه و عامه در اخبار شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت امام جعفر صادق سوال کرد از اینکه بدن جلود از غیرها و کفت کاه ان پوست چیست که ان را عذاب میکنند حضرت فرمود ای بر تو ابن همان پوست است و غیر است ابن ابی العوجا کفت مثل انرا از امور دنیا بفرما فرمود که مثل است که خشتی را خیس کنند و کل کنند و بار دیکر در همان قالب بریزند همانست و میتوان کفت غیر است کفت بلی خلاصه منع کرد اندرم را بوجود تو و با این مرا بات حوط و اولی است که تصدیق نمایند آنچه وارد در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت دانسته شده است و ملل ثابت شده است و بثبوت حشر جسمانی و انچه وارد شده است از خصوصیات ان خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در انها که مبنا بر اوهام کردد

فصل سیم

در اثبات بحقیقت مرک و توابع انست و در ان دو مطلب است مطلب اول انکه اقوال و ادله کرد که هر زنده بعد جشنه البته روزی مرک میباشد چنانچه حقیقت مرقوم است و هیچ ممکن را جوهر مجردی نمیباشد و کلیتی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که کفت وقتی بخدمت حضرت امام جعفر صادق که انحضرت را نعره بکویم یا اسمعیل فرزند او پس نوحه کریه بر او و بعد از ان فرمود که جشنه خبر موت بیغمبرش را باو داد و فرمود که انک میت و انهم میتون یعنی بتو نیز هیچ مردم و انها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت که اهل زمین خواهند مرد تا انکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل اسمان میمیرند تا انکه احدی نخواهد ماند مکر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت میاید و نزد جشنه میاید پس خدا از او میپرسد و حال انکه خود بهتر میداند که کی مانده است بیهکوید پیرو در و کار باقی نمانده است مکر ملک و

بکشایند کہ از شہیم و کلہای بہشت ہر او داخل شود و از پیش رویش و از دست راستش و پیش پدر و مادر و برادر و خواہر بکشایند و با او کویند بخواب مانند خوابیدن ذا فادر جملہ خود پس باو کویند بشارت باد تو را بروح و ریحان و جنت نعیم پروردکاری کہ بر تو غضبناک نیست پس تو باو میکوئی محمد ذا دنی با عشتہای بہشت و با ایشان میخورد و از طعامہای ایشان و میاشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میکوید در مجالس ایشان تا وقتیکہ قائم آل محمد ظاہر شود و چون بخشش ظاہر شود و خفتم او زا مبعوث کردانند با ایشان تلبیک کویان و چون کافر زا مرک در رسد تا از رسول خدا صلوات اللہ علیہ و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند تو او پس علی تو زبان بدکوید باو رسول اللہ این پسر من ما اہل بیت بود او زا دشمن داشت و رسول خدا تا زجبرئیل کوید کہ این پسر من خدا و دشمن دار و شمن رسول خدا و اہل بیت او بود و رسول بود او زا دشمن داشت و جبرئیل بملک موت کوید کہ این پسر من خدا و دشمن اہل بیت بود او زا دشمن دار و جانش زا بعنف و شور بکیر پس ملک موت تیز دیک او رود و بکوید بدا بی بنده خدا تا او در وند کانی و بنا کرد چیزہا کہ خود زا از کرد عذاب خدا بدار و بری او ان کرفتہ بر ان پیزا بری کہ خود زا از عذاب الہی بدار و بری کرفتہ بر ابری خود زا از آتش جہنم و ممتنع شده بعصمت کیرنی کوید نہ ملک موت کوید بشارت باد تو را ایزد شمن خدا بعنف و عذاب و او زا آتش جہنم آنجا زا و بشر بسید بری بان رسید کی پس جان و زا بعنف و شور از بدن او میکشد و موکل میکردانند بروح او سیصد شیطان زا کہ ہر یک بان بروی او میباندازند و از روح او مناری قدح چوب او زا بعیر میکذارند در ی زدر ہای جہنم در فراو میکشایند کہ داخل بشود بر او زبانہ و بوی بد جہنم و احادیث در این باب بسیار است باید مجملا بعضی انہا اقرار نمایند و در مقام بحث و نقاص بل انہا نباشد

فصل چہارم در احوال عالم برزخ

باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب عقاب آن و بقای بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچہ سابقا مذکور شد و بسؤال در قبر و منکر و نکیر ہذا نکر برزخ ما بین موت را میکویند تا قیامت و چون میت را در قبر کذارند و ملک میاید و او زا برای سؤال و خفتم روح را باو بر میکرداند و سر تا کمر او زا امیانند و از او سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال دو زاحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر و این بدست و سایر امور برزخ با روح است و تعضیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود

فایدہ اول در بیان بقای روح است در برزخ بدان کہ شکی نیست در بقای بودن روح بعد از مفارقت از بدن و احادیث و اخبار در این باب متواتره مذکور است خفتم میفرماید بلکہ کمان مکن کہ انہا کہ کشته شده اند در راه خدا مرده کانند بلکہ زندکانند نزد پروردکار خود در حالتیکہ روزی داده میشوند و شاد ند با نچہ خدا عطا با ایشان کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان کہ ملحق نشده اند با ایشان و در عقب ایشانند با اینکہ خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در بیان کفار باضع کنندهٔ زکوة فرموده است تا وقتیکہ بیاید احدی از ایشان زا مرک کوید پروردکارا بر کردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچہ کذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستیکہ این کلمه ایست کہ او میکوید و فایده ندارد و در عقب ایشان برزخی هست تا روز قیامت مبعوث شوند و در اخادیث بسیار وارد شده است کہ چون بزیارت قبور ایشان و مزاد ان میروید مطلع میشوند و انس میکیرند و چون بر میکردید وحشت میکنند و کلفتی میبینند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است کہ مؤمن برزیارت اهل خود میاید و میبیند چیزہا کہ دوست میدارد و میشناسد او زا و میبوشانند انچہ زا کہ اهل دارد و کافر برزیارت اهل خود میاید و میبیند انچہ زا نمی خواهد و میپوشانند زا و انچہ زا میخواهد و بعضی در هم جمع میمانند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبره دیکر فرمود کہ هیچ مؤمن و کافری نیست مکر در وقت زوال شمس بر زیارت خود میاید اکر مؤمن میبیند کہ اهل او عمل صالح میکنند خدا زا حمد میکند بر این کہ بر او کواهی میدهند کہ ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت میکردد بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است کہ کفت بحضرت امام موسی عرض کردم کہ زیارت میت بر زیارت اهل خود میاید فرمود بلی کفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بعد از مفارقت خود کفتم بچه صورت میاید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار نشیند و بر ایشان مشرف میشود اکر ایشان زا بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اکر بشر و پریشانی بیند محزون و غمکین میشود و در روایت دیکر فرمود کہ میاید بقدر فضل اهل خود و بعضی هر روز و بعضی هر هفته و در هر ماه و در وقت زوال شمس نا مثل آن بصورت کنجشک یا کوچک تر و یا او ملک میاید و با او میاید با نچه زا عتاد او و او بشر و پریشانی بیند محزون میکردد و با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است کہ از زیارت و دیدار خود مرخص میشود خفتم او ملک زا یا او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان میاید و بر خانه خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان زا میشنود و جمع میان این احادیث زا در کتاب مرآة العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار و دیکر اهل او زیارت میکند حضرت فاطمه

مؤلف کوید

این سه حدیث احتمال بخشم روح و جسد و مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار کہ در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا زا یا ابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر زا با صحاب خود و نمودن حضرت امیر شمع عمر زا و سخن کفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام محمد باقر او امثال اینها کہ در کتاب بحار الانوار و غیران بطرق متعدده روایت شده است بنا این و احتمال احتمال جسد لطیف نیز دارند چنانچہ سابق شرح یافت و سایر متکلمین و محدثین امامیه قائلند کہ بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلیه معاودت مینمایند و ایشان قادر باسمان میروند و بدن حضرت رسول صلی اللہ علیه و آله زا در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بعضی امم بصورت و وضع هر سه احتمال دارد و احادیث بعضی از انها در جسد اصلی ظاهر است و در صحاح اخبار فضل بن شاذان روایت کرده است کہ حضرت امیر المؤمنین در صحرای نجف بر روی سنکی نشسته خواهید فنبر کفت من جامه خود زا در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مکر نه آنکه مؤمنی یا مزاحمه مؤمنی در مجلس مؤمنی و با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته کفت کمتر بود مؤمن زا کہ نشسته کہ بود و خواهد بود و مزاحمه سلیمان نیز در کتاب قاسم بن اصبغ از این حدیث روایت کرده است و در آخر ش زیاده کرده است کہ ای پسر نباته اکر بر بشاشه شود هر او بنور خواهی دید او زا و ارواح مؤمنان زا کہ نشسته اند و بدیدن یکدیکر میروند و با یکدیکر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی بیست و روح هر کافر در برهوت همراه است و ایضا در کتاب شفا و جلاء روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین کہ میکوید روح مؤمن زا در وقت غسل دادن کرایا میخواهی تو زا بر کردانیم بسوی جسدت کہ در آن بودی کوید چه میکنم بلاء و زیانکاری و غم او زا کفتند از حضرت امام علی نقی روایت کرده است کہ خوابیدن بدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد او زا و سر بسیار کہ سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود کہ خدای عزوجل کہ سؤال و استماع بسوی اهل زمان او ایشان زا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او کشتند اکر او نیز اینکنیم او برای ما چه خواهد بود ما آن او نیز ما بیشتر باشیم و عشیرت آن او نیز ما غیر تر باشیم کفت او طاعت میکنند خدا شما زا داخل بهشت میکند و اکر معصیت من میکنند خدا شما زا داخل جهنم میکند کفتند حبت و نار چیست پیغمبر برای ایشان وصف کرد کفتند ملک با نجا میرویم کفت بعد از مردن کفتند ما را می بینیم مردهای خود زا کہ استخوان شده اند و پوسیده اند پس کلیه ایشان با نحضرت شد پس حفتم خواب بر ایشان زد احداث کرد پس مدتی نیز با نحضرت و خبر زادند با نحضرت و بعضی در این باب داشتند پیغمبر کفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند با نچه الزام کرد بر شما او در کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود و هر چند بدنهای شما پوسیده باشد و بعضی از اجزاء بدنهای شما با این نحو معذب خواهند بود تا وقتیکه بدنهای شما مبعوث کرد و محاسبه کند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است کہ کفت با بو بصیر کہ هر کز از شما بر اعتقاد و لایت ما بیمرد و شهید است هر چند در میان رختخواب بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در اخادیث بسیار وارد شده است کہ چون بزیارت قبور ایشان و مزاد ان میروید مطلع میشوند و انس میکیرند و چون بر میکردید وحشت میکنند و کلفتی میبینند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است کہ مؤمن برزیارت اهل خود میاید و میبیند چیزہا کہ دوست میدارد و میشناسد و میبوشانند انچه زا کہ اهل دارد و کافر برزیارت اهل خود میاید و میبیند انچه زا نمی خواهد و میپوشانند زا و انچه زا میخواهد و بعضی در هم جمع میمانند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبره دیکر فرمود کہ هیچ مؤمن و کافری نیست مکر در وقت زوال شمس بر زیارت خود میاید اکر مؤمن میبیند کہ اهل او عمل صالح میکنند خدا زا حمد میکند بر این کہ بر او کواهی میدهند کہ ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت میکردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است کہ کفت بحضرت امام موسی عرض کردم کہ زیارت میت بر زیارت اهل خود میاید فرمود بلی کفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بعد از مفارقت خود کفتم بچه صورت میاید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار نشیند و بر ایشان مشرف میشود اکر ایشان زا بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اکر بشر و پریشانی بیند محزون و غمکین میشود و در روایت دیکر فرمود کہ میاید بقدر فضل اهل خود و بعضی هر روز و بعضی هر هفته و در هر ماه و در وقت زوال شمس نا مثل آن بصورت کنجشک یا کوچک تر و یا او ملک میاید و با او میاید با نچه زا عتاد او و او بشر و پریشانی بیند محزون میکردد و با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است کہ از زیارت و دیدار خود مرخص میشود خفتم او ملک زا یا او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان میاید و بر خانه خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان زا میشنود و جمع میان این احادیث زا در کتاب مرآة العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار و دیکر اهل او زیارت میکند حضرت فاطمه

مؤلف کوید

که ابو بصیر از حضرت صادق سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجرهٔ چند اند در بهشت که میخورند از طعام و میاشامند از شراب
آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه ما را وعده کردهٔ عطا کن و ملحق کن ما را با اول ما و ارواح مشرکان بعد از بس
معذب اند و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما قائم مدار و آنچه وعده دادهٔ ما را بعمل میاور و در و ملحق مکن آن اخر ما را با اول ما پس از آن احتجاج
متوانره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب همیباشد و الحمد فائدهٔ ثانیه در بیان سؤال ضغطه و ثبات
و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سؤال میشود و روح را از برای سؤال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات
دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسی سه چیز را انکار بکند شیعهٔ ما نیست
معراج و سؤال و شفاعت و هم چنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر ضروریست و واکر احبار و او است که برکی منکر است و
دیکری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا
که از برای مؤمنان صورتهای خوب میایند و بشارت میدهند ایشانرا بآنچه امید دارند و نعیم بی انتها و برای کافران و مخالفان مصورت
مهیب میایند و ایشانرا وعید عذاب میکنند و مشهور و میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص
مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و هم چنین کسی را که بعد از تذکر اشتباه بحت و قبر
تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند
بیا برویم تلقین حجت او کرده اند و شیخ شهید گفته است سؤال قبر حقست اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه
در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه تا آنجا که رسول خدا فرموده که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او مرتب کنند پس یکی از شما
نزد قبر او بایستد و بگوید یا فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید و میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید و درست
نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آنرا که بران او را ترک کردی و شهادت بوحدانیت خدا
و رسالت محمد و بانکه پسندیدهٔ خدا از برای خود و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی
و سایر ائمه را امام خود پس منکر و نکیر پس میگیرند و میگویند بنا بما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کرده اند و میگویند که اگر نام مادرش
را ندانند او را بحوا نسبت میدهند و خلاف کرده اند که آیا انبیا و اوصیا از سؤال قبر معافند یا نه و تفکر در این مسئله ضروریست
اگرچه علم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامهٔ خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤالست و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق
گفته است که ارواح بعد از موت جسد از برودتی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب
باقیند و از حضرت صادق پرسیدند از کسیکه میرود از دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که میرود و او مناصح نیست
باشد محضا یا ما محض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از همینکه کذا در دنیا مثال اند در صور و جرا داده میشود باعمال خود تا روز
قیامت و چون حضرت اراده نماید که ایشانرا محشور کرداند در قیامت انشاء میکند جسم و بدنها و ذوات و صور میکرداند روح او را در
بدن اصلی او و محشور میکرداند او را بجزای اعمال او را و افی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی
که مثال آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشند در انجا تا روز قیامت و کافر
منتقل میشود روح او را در جسد او بصورتی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مقام
آنست که حضرت فرموده است در باب مؤمن آل یس مرد باو گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ایکاش قوم من علم بهم میرسانیدند
بامر بدین پروردگار من و بانکه او کرا مرا انها کرد از برای من و بدلیل بر حال کافر انکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده
است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در نامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در سقر بدترین عذابها
و نوع دیگر از سؤال عذاب و ثواب ایشانرا نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق وارد شده است که سؤال قبر روحست
کبدی است که محض ایمان در او نباشد یا محض کفر و بانی خلق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که ابدانیا
و ائمهٔ او و ارواح ایشان با بدنهای ایشان در قبرین باسمان میروند و متنعم اند و بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و نیز
مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول منقولست که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم
او را و هر که صلوات فرستد از دور بر من بمن میرسند و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یکبر بنه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر
صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات ما را بسیار فرستد و هر که خواهد که کم بفرستد
پس بیان کرد انحضرت که بعد از نیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این همیشود و مکرانکه زنده حفتم زنده باشد و هم چنین

ائمه هدی

ائمه هدی سلام کنند بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بر ایشان عرضه شده و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است
و خدا وعده فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ایستاد بر سر
چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در او بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بحقیقتی که شما هم سانه بدرستی بود یافتید از برای
رسول خدا آنرا که وعده کرده بود او را و از خانهٔ خود بیرون کرده بود او را و خود را اندید پس اجتماع کرد بدر بعداوت او و با او جنگ کرد بدر من وعدهٔ
پروردگار خود را حق یافتم پس عمر گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردهایکه جان ایشان رفته است حضرت
فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنوا تر نیستی از انها و نیست میان ایشان و میان انکه ملائکه بگرزهای
آهنی مکرانکه من روی را از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر سوار شد بعد از انقضاء حرب جمل و در بصره و در میان صفهای
کشتگان میگشت ناگاه سید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و
با اهل و فرزندان خود بجنگ حضرت آمده بود و هم کشته شد چون انحضرت او را در میان کشتگان دید هر دو زانو بنشست
پس او را نشانیدند فرمود که ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود وعدهٔ خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوانیدش
او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب حضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا
نمیشنوند فرمود بهمرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها و امثاله
اخبار بسیار که دلالت میکنند بر انکه بعضی از مردها بر میگردند بسوی او و روح او را و از برای تنعم ایشان و عذاب ایشان و این عالم بسیار
در هم گرد بهمرد بلکه بیان تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی قدس سرهما خاصه بسیار او حضرت صادق روایت
کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی
و امثال جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از انحضرت روایت کرده است که سؤال
از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایشان بسنده معتبر از انحضرت روایت کرده است که دو ملک میایند که مستمایند منکر و
نکیر بسوی میت در و قتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیدهای ایشان مثل برق خاطف است میایند
زا میشکافند بر بنیشهای خود و موهای ایشان و بخته کبود چشمان انها زاده میرونند و سؤال میکنند که کیست پروردگار تو و
چیست دین تو اگر مؤمنست میگوید که خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق
این مردی که از میان شما بیرون آمد گوید که آن محمد رسول خدا را از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خدا است
گوید گواهی میدهم که او رسول خدا است پس باو بگویند بخواب خوابیکه در آن خواب پریشانی نباشد و برابر او آنرا کبیتی زاده
میکرزانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک
بآن هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش او باز میدانند که دیدهای او را مس میرخ است چون آن سؤالها از او
میکنند همیگویند نمیدانم پس شیطان را باو میکوبند کوبیدنی که از آن نهاد او در قبرش نرود و نزد او گداخته گردد
بدمدهر گرگیاه از زمین روییده نشود و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا میبیند و با بصد ابر
خضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق گویند انها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمانرا خالص
خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد گفتم پس باقی خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشانرا و امیگذارم
و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم از چه سؤال میکنند گفت از تجنبوا و اما میکند در میان شما است پس از مؤمن میپرسند که
چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید که او امام و رئیس است چون این را گفت میگویند برو خواب خدا در دیده ات خواب راست
بگذارد و در بهشت برای و بگشایند و بپوشند بسیم بهشت بخفه باو میپرسند تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند
که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید نمیدانم او را و میشنیده ام که گفتند و میگویند که هر که کفر خالص در دیده
از جهنم برای او میگشایند و بپوشند حریر جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسنده معتبر از حضرت کاظم روایت کرده است که
سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا پروردگار من است و میگویند پیغمبر تو میگوید محمد
میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه ترا بسنجی این را میگوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا بان و مرا بان
ثابت داشت بان میگویند باو بخواب خوابیکه خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب خوف خدا پس دری از بهشت بروی
او بگشایند که از نسیم بهشت و گیاهای آن باو میرسد پس میگویند پروردگارا روز قیامت را قایم گردان شاید با اهل و مال خود برگردم

واو کافر میپرسند که پروردگار تو کیست میکوید خدا میکویند پیغمبر تو کیست میکوید محمد میکویند دین تو چیست میکوید
اسلام میکویند از کجا دانستی میکوید از مردم شنیدم که میکفتند من کفتم پس کرزی بر او میزنند که اکر جن و انس همه جمع شوند
تاب آن را نداشته باشند پس میکدازد چنانچه قلعی میکدازد پس روح را بر میکردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میکذارند
پس میکویند پروردگار اقیامت را دور کردان مؤلف کوید این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان ستنیان بخدا و رسول
باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر
از سلیمان بن خالد منقولست که کفت از حضرت صادق پرسیدم از آنچه ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند
که ایشان را منکر و نکیر میکویند می آیند نزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود که اکر از اهل شک است
میکوید نمیدانم میشنیدم که مردم میکفتند که رسول خدا هست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل
سموات و زمین میشنوند مکر مکلفان و اکر صاحب یقین است نمیترسد و میکوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد
با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میکردانند و میکویند بخواب و در نهایت استراحت و نیکوئی
و ابن بابویه از حضرت امام رضا روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون
او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و میکویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میکوید
پروردگار من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میکشایند قبر او را بقدر دید او و طعام از برای
او از بهشت می آورند و داخل میکردانند بر او نسیم و کل بهشت را و اینست معنی قول حقتعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان
یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او سوکند میدهد
حاملان جنازه خود را که او را بر کردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میکوید که کاش مرا بازکشتی بود
بدنیا پس از مؤمنان میشدم و میکوید مرا بر کردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه کذاشته ام پس زبانیه جواب
او را میکویند کلا این سخنی است که تو میکوئی و ملکی ایشان را ندا کند که دروغ میکوید اکر بر کردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده
اند از او و چون داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر می آیند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال
کنند از او از پروردگار و دین او و کتاب او و پیغمبر او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب بکوید پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز
از او بترسند پس باز از او سؤال کنند کوید نمیدانم کویند هرکز ندانی و هدایت نیابی و رستکار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم
میکشایند و بعوض نزال که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او مهیا ورند و اینست مراد از قول حقتعالی و اما ان کان من
المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال
از عقاید ایمان میکنند خصوصا امامت ائمه و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا رفتم فرمود که علی بن
ابوحمزه مرد کفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او امام بعد از پدرم کفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که
قبرش پر از آتش شد و در روایت دیکر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه تا همه را کفت تا آنکه بنام من رسید
پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است
که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که
سؤال میکنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اکر جواب کفت نجات یافت و اکر عاجز ماند عذاب میکنند او را
پس مردی کفت که اکر کسی پروردگار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چونست حال او فرمود که مذبذب است نه
از اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا کمراه کرد هرکز نمی یابی از برای او راهی بسوی نجات و کفتند بحضرت رسول خدا که یا نبی الله کیست ولی کفت
ولی شما در این زمان علی و بعد از او وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا با او حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نکویند چنانکه
کمراهان پیش از ایشان کفتند در وقتیکه انبیا ایشان رفتند کفتند پروردکارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت کنیم
آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که نا آکاه از اوصیا بودند تا شناسند پس حقتعالی در جواب
ایشان فرمود بکو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس زود باشد که خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی
راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میکفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن

اوصیا

اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تغییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا اند که بر صراط می ایستند و داخل
بهشت نمیشود مکر کسیکه ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مکر کسیکه ایشان او را شیعه خود
ندانند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را با ایشان شناسایند و کواه کرفته بر ایشان در
وقتیکه پیمانها از ارواح کرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است که و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی در اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و
ایشانند کواهان بر موالیان و دوستان خود و رسول خدا کواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندکان عهد و پیمان کرفته
است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حقتعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر و این یعنی پس چکونه خواهد بود
حال مردم در روز قیامت که بیاوریم از هر امتی کواهی را و بیاوریم ترا کواه بر کواهان در آن روز و خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها
که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان
نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در روضتین و غیر آن روایت کرده اند که چون
فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر کریان بخدمت حضرت رسول آمد حضرت فرمود چرا میکریی
خدا اشک چشمهای ترا کریان نکرداند کفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است و او اولاد خود را کرسنه
میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میکذاشت و مرا روغن میمالید و والله که در خانه ابوطالب یک درخت خرما
بود سبقت میکرد و بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد و از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او
شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میکذاشت و بتانی میرفت
و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر کفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادتین
تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که بر کردند سه مرتبه کفت پسرت پسرت نه جعفر و نه عقیل پسرت علی بن ابیطالب
چون برکشتند مردم کفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیکر نکردی فرمود اما تانی در رفتن
از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر کفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش
خوابیدم از برای آن بود که در حالت حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم کفت وا ضعفاه پس لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد
و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روز قیامت را ذکر کردم و کفتم مردم عریان محشور خواهند
شد کفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور کردد و اما آنکه کفتم پسرت پسرت برای آن بود که دو ملک
آمدند و از او سؤال کردند از پروردکارش کفت خدا پروردکار منست و کفتند کیست پیغمبر تو کفت محمد پیغمبر منست کفتند
کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از آنکه بکوید علی فرزند من پس با و کفتم بکو فرزند تو علی بن ابیطالب پس خدا دیده او را باین روشن
روشن کرد مؤلف کوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و باید مخصوص
کسی باشد که علم بامامت و هم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص معرفان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای جلالت
او و چنانچه از حدیث اشعار میدارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون
می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا قبرش میرسانند چون بقبرش رسید زمین باو
میکوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوکند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود خواهی دید که با تو
چه خواهم کرد پس قبر را از برای او میکشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک که منکر و نکیر و سؤال میکنند
از او که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست دین تو میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد میکویند
کیست امام تو میکوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست کفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بکسترانید و
دری از بهشت بسوی قبرش بکشائید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ما است از برای او بهتر است
پس با او کویند بخواب مانند خواب نوعروس بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اکر کافر باشد ملائکه مشایعت و
کنند تا قبر او و زمین باو کوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود و البته خواهی دید
که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنک میکردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیکر میچسبند پس منکر و نکیر بر او
داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را میفشارند و روح را تا کمر او باز میکردانند و میکویند پروردکار

تو کیست پس او مضطرب میشود میگوید میشنیدم که مردم میگفتند خدا میگویند هر گز ندانی و هم چنین از پیغمبر و امام میپرسند
و همین جواب میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید فرشش را از آتش و بپوشانید او را از جامهای آتش
و بگشایید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدو نوازش برای او از این خالت پس سه مرتبه گوز
آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از فرش پرواز میکند که اگر صرّ آن کوهها را بر کوههای تهامه بزنند همه بره بره میشود و مسلط میگردد
گرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را سخت میگزند و میدرند و شیطان او را نیز واداره میدارد و صدای عذاب او را میشنوند
هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس بدرستیکه میشنوند صدای گفتنهای میشانعث کنندگان خود را و صدای برهم زدن دستها
ایشان را و اینست معنی قول حضرت و یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش است که ثابت میدارد خدا آنها
که ایمان آورده اند بقول واعتقاد ثابت دو قبر گویا و آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد
و اینهم بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هیچ محل قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگویند منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا
منم خانهٔ کرم و بروایت دیگر میگویند منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانهٔ کرم منم خانهٔ فقر منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی
از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بندهٔ مؤمن میگویند بخوش آمدی تو از اهل خود آمدی تا آخر آنچه
در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بینند پس از آن دو مرتبه دیگر
آمدگویندهای او را و او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بندهٔ خدا هرگز تو نیکوتر چیزی ندیده بودم گوید من
اعتقاد نیکم که تو را شتابی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند و حوش را و در آنجا بیکه در بهشت با و نموده بودند بگذارند گویند
بخواب تا دیده روشن پس بپوسته بسیمی از بهشت بچسد او میرسد که لذت و خوشبوئی او را بتا بد تا مبعوث گردد در قیامت
و چون کافر داخل قبر میشود گویند که استخوانهای او را برهم کنند و بازنجال آهن گرز بر او زنند که او را بزمین بکشانند و او در مردی بر خود بالد که هر گز آن صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکرد
و آن اعتقاد خبیثم که تو را شتابی پس روح او را همانجا که با و نموده بودند و از آتش بگذارند و بپوسته نفخه از آتش ببدن برسد و الم و حرارت
آن در جسد خود تا بد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط کرده اند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و کوشش را دوچندان که
اگر یکی از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی او غاله او را بوهیره روایت کرده اند در تفسیر قول حضرت و یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و بقول آخرت در قبر است و در ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از دین
و از نبوی و از قبله و از امام و امام علی است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکنند ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیگویند
در دو قبیکه از امام سؤال میکنند و بعضی از حضرت رسول منقولست که خدا را و ملک هست که ایشان را تا کوبنکر میگویند نازل
میشوند بر میت و سؤال میکنند از پروردگار و پیغمبر و دین و امام او که چه جواب گفت و از اینکه نمیگویند نازل
عاجز شده بلا نکه عذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که سؤال کرده میشود میت در قبر او را بچهار چیز از نماز
و زکوة و حج و دوری او از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت و کنار قبر او را چهار دیگر که هر یکی صد گز باشد پر میشود
که تمام کم و بی از حضرت منقولست که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست او را و زکوة از جانب چپ او را و
ماه در برابر او و مشرف میشوند و صبر بکنار میرود و چون داخل میشوند که سؤال کنند صبر گوید بنماز و زکوة که در پناه بید صاحب
خود را اگر شما عاجز نشوید من او را در پناه خود گرفته ام و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که هر که تقویت کند
شیعهٔ ضعیفی را که حجت بر او ثابت شود او را بر پل صراط ثابت دارد روزی که او را داخل قبر میکنند ملکین میگویند
که بگو پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی و امام من است و کعبه قبلهٔ من است و قرآن سرور و شادی و چراغ
آخرت من است و مردان و زنان مؤمنه برادران و خواهران من اند پس حفنه میگیرد تا بدکه حجت تو را الفا کرده و واجب شده از برای تو عذاب
در جهنم بهشت پس در آن وقت فرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در و دیوار مجالس بسند صحیح از حضرت منقولست که چون مؤمن
بقبر در آید او را داخل میشود در فرش شش صورت که یکی از آنها خوش صورت و خوش هیات تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از تمامی صورتها
پس یکی از جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش روی و یکی در پایین پا و یکی در عقب سر آنکه خوش صورت است
از بالای سر پیش سؤال باعذاب از هر جهت که بیایند او را نگذارد و آنچه ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است
بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را از جزای خیر بهره دار و جانب من صاحب جانب راست میگوید من نماز م صاحب جانب چپ

گوید من

گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین است گوید من رحم
به پدران و مادران پس آنها گویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوشبو تر و خوشروی نزد ما گوید من ولایت آل محمد ام ابن بابویه بسنده معتبر
از علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول امر مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود
که ای فرزندان آدم اجل تو سریع تر از هر چیز هاست بسوی تو و نزدیکتر است که تو زود در نیابد و ملک قبض کند روح تو را و تو را بسوی ضربتی
تنها پس برگردانند بسوی تو روح تو را و بپا بایستند بسوی تو منکر و نکیر برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدستیکه اول چیزیکه
از تو سؤال میکنند از دین تست که بآن اعتقاد داشتی و از کتاب تست که آنرا تلاوت میکردی و از امامیت تست که ولایت او را اختیار
کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال خود که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس علی الخصوص تو را بیکبار
و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال که مؤمن در هر هنگام ربح و غارتی بدین خود و متابعت ائمه صافی دین کرده و موالات
با اولیاء و دوستان خدا کرده حجت تو را تلقین تو میکنند و زبانت را گویا میکند تو را جواب پس جواب را اینگونه میگوئی و بشارت
میدهند تو را در بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوش خوی و استقبال میکنند تو را ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشد
و زبانت مضطرب شود و حجت تو باطل میشود و گور میشود ترا جواب و بشارت میدهند تو را باش و استقبال میکنند تو را ملائکه بنزل
جهنم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث
معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در بدن اصلی است و عام نیست تابع سؤال قبر است کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نمیشاند
و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیهٔ ومن وراءهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امریست بین دنیا و آخرت و ثواب و عقاب پیش از قیامت در قبر
و آخرت و این در میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق فرموده که بخدا سوگند
که همین هم بر شما مکروه برزخ را آماده و فتنه که در قیامت بنا ما باشد ما و اولاد ما از شما شفاعت شما او این نباشد بهره و دیگر ان از حضرت صادق
روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری بر حمت الهی واصل شد حضرت رسول امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند
و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد گاه جانب راست جنازه را میگرفت گاه جانب چپ را چون
بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چیدو فرمود او را بکل و خشت
محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که صدای تم کرا و در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد و کسیکه کاری کند محکم کند پس تا
سعد گفت که ای سعد گور را نا دیده بهشت حضرت فرمود اینها در سعد جزع مکن بر میت و در کار خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد
رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله ترا برای سعد کاری کرده ای که از برای دیگری نکرده ای گفت چون ملائکه بیکفش و رداء دنیا
او میرفتند من تا بین با ایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میکرفتم و گفتند با پنجه نسبت با و عمل
او در دنیا چه فرموده که ضغطه با و رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و در وا را بکر و فر میبود در زبانش غلظتی بود با اهلش
و در کتاب حبش سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد داخل قبر شد حضرت رسول خطاب با او کرد و دستی
بر فرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میکنند چون از اینجا رحلت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر
آنکه فشاری او را در قبر میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول بمرض
وضربهٔ عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او خاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و او را بدیده مبارکش در قبر پنهان
و حضرت بدیده اش را بخاصهٔ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطهٔ قبر
امان دهد و آیهٔ بسند صحیح منقولست که هر بار از حضرت امام رضا سؤال کرده از کسیکه او را بر زمین کشیده باشند یا عذاب قبر
یا و میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق منقولست که حضرت فرمود که
پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست و همی میکند خدا هوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و این نیز از حضرت صادق
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر همان قبر گذشت
و او را عذاب نمیکردند و خفته سؤال را نسبب این کرد و حی کرد یا روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد
و بیتیمی را جای داد و غیبت کردن من او را امر نمیدهم بگرده فرزند او و ایضا از حضرت منقولست که رسول خدا فرمود که ضغطهٔ
قبر از برای مؤمن کفاره ایست از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن بعضی از حدود خدا و ایضا از حضرت منقولست که هر که
بیمرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب

جمعه روز جمعه بمیرد فشار و فتنه و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سؤال کنند در قبر و کوبد بهتر از آن نزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود بغیر از انسان و مسلط کرده اند بر او از خط زاده و بدهای او مانند مس گداخته سرخ باشد و کوبد با و کوبد من بزاد در بقوام و مسلط کرده اند بر او مارها و عقربها و فرش نار بدهند و با و کوبند بخواب بد بزرگ حوال پیش چای او چنان تنگ شود و مانند تنگ سر نیزه در و مبان او هم چنان که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرده اند بر او مارها و عقربهای دیگر او را بدرند تا وقتیکه خدا او را مبعوث کرده اند و او را بدهی حالش از دنیوی قیامت کند و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری که گوسفند میچرانیده و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جایها در آورد تا گاه همه میرسیدند و سیر چرا بهم میایستادند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبرها نیز همین طور میخورند که جمیع مخلوقان مستند او را بایستند و میرسند پس در آنوقت دانستم که بسبب شرع و خوفها آن بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و در بعضی از نسخ صادق روایت کرده که هر که در کوع خود را تمام بعمل آورد و خشوع نیز بود او داخل بهشت میشود و از ابن عباس منقول است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی او برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در بعضی نسخه موثق از حضرت صادق روایت کرده است که عرض عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از حضرت منقول است که روزی از یکی از علمای بنی اسرائیل پرسیدند که در قبر بشناسند و کفنند ما صدای نالهای از عذاب الهی بر نمیخیزد گفت ظاهر آن بوده است که میگویند ما قوت آن نداریم و میگوید نداریم تا بیاید و ما را بعذاب قیامت گرفتار کند و گفت ظاهر آن است که چون از ضغطه قبر که بخلاف بناید فرمود پناه میبرم بخدا از آن چرا بسیار گریه است که گفت از حضرت صادق شنیدم که فرمود چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا مرا بسینه و سر بسوی آسمان بلند کرد و با ناز بدهای خود پیش ربیت میبرم گفت بنادم امد اینجا از امت ملعون برا و واقع شد و وقت کردم از برای او و از خدا فدیه جیم سؤال کردم که او را از من ببخشد و فشار قبر با و نرساند پس گفت خدا و ندا در قبر از من ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلوم شهید را با حضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد پیرون آمد و هفتاد هزار ملک نشیع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه او برای آن بود که استخفاف بول میکرد و احتراز از آن که میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود و مکر آنکه با اهلش بخلق بد سلوک میکرد پس حضرت فرمود که خدا و سعد گفت با و که تو از آنها دور باش بعد حضرت سؤال فرمود ایها در سعد حتم مکن بر خدا که البته او را عذاب قبر خواهد بود پس بسند صحیح از حضرت صادق منقول است که عبد بر بندد بخدمت حضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که صیقل میدهد که هر شیعه ما در بهشت است هر چند گناه کرده باشد حضرت فرمود که راست گفتم بنو و الله که همه در بهشت اند فدای تو شوم نسبت با گناه کبیره هست حضرت فرمود اما در قیامت پس هر شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن و الله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزیکه میمیرید تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن از ضغطه نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر بنشانند روح او را با عالی بدن او برمیگردانند و سؤال میکنند از او و اینچه میداند از خفا بدو حقه چون جواب گفت ندای او میکشایند که داخل بهشت شود و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود همانا بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر نمیکند بر زمینی دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه رفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب نمیکند که من نزادوست تر بودم از پشت من راه میرفتی اکنون که کار بتو نامن است همانا تم کرد با تو چکنم پس کشاده میشود از برای او بقدر اینکه دیده کار کند و جمیع میان اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل کنیم

کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ که هم بر همه مکرانکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر انکه از باب احتیاط و اطمینان خواهند و دعا بجمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسیکه نالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و مقداد ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدید و منافاة با ضغطه خفیفه معاذ اشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعار و بخفیت زهست تا انکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است و برای انکه قابل بر حول بهشت گردد و چنانچه ابتلاهای دنیا از بیخته است تا انکه گوئیم در وصف سلام چنین بود که از برای غیر معصومین بود و جمعی بود و بعد از ان بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این جمع غیر بایست که چه در بعضی اخبار بعد ذار و رود و حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر پرسیدم که چرا بره را چرا نامیت میکنند و برای انکه عذاب حسا او میت دور میشود مادام که زنده است و هر عذاب دیگر و بکشتن میباشد قدر انکه میت را داخل قبر میکنند و موم بر میکردند و دو چرا بره را از برای این فرو زاده اند که در انساعت عذاب نکنند و هر گاه در انوقت نشد انشاء الله بعد از خشک شدن هم بمیشود مؤلف گوید که در توجیه بعید بیف دو احتمال هست اول انکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد و دوم انکه ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هر گاه حضتم در انوقت تفضل کرده و عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهر تر است

فایدهٔ ثالثه در بیان محل روح است و جسد مثالی و دفعات

برزخ و کلینی از حنیه عرخ روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر مؤمنیکه بمیرد در بقعه از بقعها میمانند و او را که ملحق شود بوادی السلام که صحرای نجف شرهست و بدرستیکه ان بقعه ایست از جنت عدن و اینهم منقول است که شخصی بحضرت صادق عرض کرد که برادر من در بغداد است میترسم در انجا بمیرد حضرت فرمود که چه بر او دارد هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر انکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام زاوی گفت گفتند ظاهر وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میکویند و در اخبار دیگر وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و از شراب بهشت میخورند و میباشامند و میگویند بارالها وعده خود را بما عطا فرما و روز قیامت را بر پا کن و آنچه وعده داده عطا کن و آخر ما قال لنا ملحق گردان و هر گاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که با یکدیگر را نمیشناسند و میگویند بلای عظیمی واقع شده و چون اطمینان تام پیدا کنند از مکان خود از آنها و اصحاب خود از او سؤال میکنند او میگوید زنده است امید وار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مدتی با ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند وقت بیا بین و بسوی جهنم و ارواح کفار در اتش معذب اند و بر ارواح بکر عرض میکنند ابتدا از ابراتش جهنم و میگویند بیرود و کنار قیامت را و برای ما بر پا مکن و وعده ما را با عمل صالح ما و ارواح ما را با ما ملحق مگردان و در اخبار باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از امام محمد باقر سؤال کردم که مردم میگویند که فرزندان ما از بهشت پیرون می ایند و این چگونه است و حال انکه اب فرزند از بهشت پیرون می ایند و بسوی ان بهشت پیرون میروند او ارواح مؤمنان بهشتی هستند که انرا خلق کرده است در مغرب و اب فرزند از بهشت پیرون می ایند و بسوی ان بهشت پیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه های ان میخورند و منتعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت پیرون میایند و در هوا ما بین سمان و زمین پرواز میکنند و میروند و چون افتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر ازان میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم اشنا میشوند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا از انتهی هست که در مشرق خلق کرده است انرا برای انکه ارواح کافران در ان سا کن شوند و میخورند از طعام زقوم ان و می اشامند از حمیم ان در هر شب و چون صبح طالع میشود از انجا میروند بوادی که در زمین است و انرا بر هوت میگویند و ارجمع اتشهای دنیا گرم تر است و در انجا میمانند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند چون شام میشود باز با اتش برمیگردانند اینها را و حال ایشان چنانست تا روز قیامت و از بی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و در سنت حضرت رسول افاضلند و مسلمانان گناه کاری چند که بمیرند که اعتقاد با ما نمی ندارند و ولایت ائمه ما را نمیدانند حضرت فرمود که انها در قبرهای خود هستند و بپرون نمی ایند و هر گز از ایشان عمل شا بسته پا واز او عذابی ظاهر نشده باشد در قبرها را هی نمیکشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل

میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند
بامر خدا و همین معامله میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل
قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میکشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است
و از زبانه و شرر و دود و فور از جحیم آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی جحیم جهنم است در آتش
میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که
گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود
از باغستانهای بهشت دنیا که آفتاب و ماه طلوع میکرد و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد علی بن
ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد
و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب
و ماه و بامداد و پسین نمی باشد و ایضا منقولست در تفسیر قول حقتعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فریاد
و فغانی هست و همیشه در آن خواهند بود مادامیکه بوده باشند آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت
و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند اند در بهشت اند همیشه در آن خواهند بود مادام که باشند آسمانها و زمین فرمود
در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت
و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت دنیا و آتش
دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق ع پرسید از تفسیر این آیه که خدا در حق فرعون و اصحاب او
میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود سنیان چه میگویند در این باب راوی گفت میگویند
که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود
فدای تو شوم چگونه است این فرمود که در دنیاست که بامداد و پسین در او میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که
در روزیکه قیامت قایم میشود میگویند که داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی
منقولست که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهند
بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت
امیر المؤمنین ع و حضرت رسول ص فرمودند که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادیست در حضرموت که ارواح
کفار را در آنجا عذاب میکنند ایضا از حضرت صادق ع منقولست که در عقب یمن وادیست که آنرا وادی برهوت میگویند و در وادی
نمیباشد مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر بامداد
و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق منقولست که اعرابی بخدمت حضرت
امام محمد باقر ع آمد حضرت فرمود از کجا می آئی ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادیی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان
دید و در آنجا بودم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح
هر کافری در آنجاست و علی بن ابرهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که گفت مردی آمد بخدمت حضرت رسول ص و گفت یا رسول الله
من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند
در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی
مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را باو بدهم دیدم که مردیست
و زنجیر در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزد قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد
و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین
و سر مشک را بستم و باو ندادم حضرت رسول ص فرمود که آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز
قیامت و در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان منقولست که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت
آن ما بین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد

پس پا را

پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آنرا نمیتوانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره
بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف آن آبی بود میرفت از برف سفیدتر از یکطرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان آنها
شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم
فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون میاید و مجرای آن از کجاست حضرت فرمود که اینها از چشمهائیست که حقتعالی در قرآن فرموده است
که در بهشت می باشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهرها جاری میشود و در کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان
هر درخت حوریه بود و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آئینه بود که هرگز بآن نیکوئی
ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد
که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرده بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آئینه را باو داد و اشاره
فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی
بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در آن ظرف بود گفتم
فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست
که حقتعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای آن
میچرد و از شرابهای آن می آشامند و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشند و از
زقوم آن باو میخورانند و از حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکیر روایت
کرده است که با حضرت صادق ع رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این
چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند
پدرم حسین ع خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون
میاید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت
از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم
که ایشان آنچه کردند بسبب اسبابی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید
و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید
و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند
بر جهنم زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت
نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حقتعالی امر میکند
رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در غرفهای بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است
که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقهای
بهشت بیاورد که بر آن ناقه قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زردتر باشد و بر ناقها حلها و برقعها از سندس و استبرق
بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقها با زینت تمام و حلهای بهشت و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها در سر
ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند
پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان استقبال کنند و تا آسمان
پائین ایشان را مشایعت کنند تا فرود آید بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها
و قریها تا زیارت کند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را از آنچه
نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدیگر موجب اندوه ایشان میگردد و دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند و اموریکه موجب
سرور ایشانست بایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید
فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای بهشت پس برمیگردند چون حضرت اینرا فرمود مردی
از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمنست حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعونی چند در زیر خاک

وروحهای خبیثه چندند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت و آنجا معذبند بقدر عملها و هولناک انها میرسد
ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در دنیا خالی اند بمنزله کهنه که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و بپوسند ایشان بدنها
خایف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روح وی را حنی مینامند تا انکه قیام
قیامت ظاهر شود پس از روحهای خبیث را بسوی بدنهای بلید ایشان برمیگردانند و حصر قائم کردن ایشان را میزنند و میمیرند
بسوی آتش و در قیامت مجتمع میشوند و آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح
مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در زیر اسمانست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت عدن مینباشد و آن
احادیث پیش تر معتبرتر است ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب آنچه مذکور شد البته
اعتقاد باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود آنست که ارواح مؤمنان در بهشت عدن مینباشد و آن
دار و منعم است و اکر محض کفر او معذبست و اکر مستضعف است که قادر بر هیچ حق از باطل ندارد و باحتجاج کما ینبغی بر او تمام نشده
است مانند جمیع کودکان و امثال دیوانکان و بلاد نشنیدکان مینباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند و ندانسته اکر اطلاع دارند میتوانند
ببلادی مدکر بحق و برحق بکنند بلکه بعضی از نخالفین که محبت اهل بیت نداشته باشند و باشیعه عداوتی نداشته باشند
وحیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهند
بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حضرت بعدل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح با ایشان میگردند
در قبرها بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قادر بر فهم خطاب و سؤال و جواب باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی عفا بد
واز بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند وضغطه و فشار قبر فی الجمله هست و سؤال بعضی ساقط میشود و مانند
کسیکه زلفین او کریده باشند وضغطه بهتر از بعضی او مؤمنان ساقط میشود چنانکه کذشت و انها هم در بدن اصلی واقع
میشود و بعد از ان روح بعلیین میکروند و بدن مثالی لطیفی مانند اجساد ملائکه شبیه باجسام اصلیه در صور و شعور و نعم و عذاب
و در ابتدا بدن مینباشد و ممکن است که ارواح را الی حاصل شود بسبب بعضی از امور کرنسبت بدن اصلی واقع میشود ما غبنا
فعلیه که سابق بان داشته است و میدانند بان عود خواهند کرد چنانکه از اخبار ظاهر است و باین وجه اکثر اخباریکه در بیان
ثواب و عقاب قبر و کشادکی و تنکی ان و حرکت روح و طیران او در هوا و امدن او بزیارت اهل خود و بدن ائمه بشکلهای مختلفه
اعدای ایشان با عذاب و سایر انچه در این باب وارد شده است بر همین مذاهب دون تکلف ساخته میشود پس مزار بقبر را کثر جنبا
ان مکانی است که روح در ان مینباشد در عالم برزخ و اکرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار بانقول بتجسم روح بدون اجساد
مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره سیما اوارد شده و مذاهب شرعا و عقلا از اقوال نادر بیست البته قابل بانها شد
و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم میاید باطل است چنانچه ذاسبق و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
بر بطلان ان و معلوم است که این داخل نیست زیرا که اجماع و ضرورت بر بعضی ان قایم شده است و چکونه داخل در ان باشد
و حال انکه قایلان ان شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از منکلمین و محدثین شیخ مفید در جواب مسایل
سروریه کفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه ممتحن میشود کسیکه محض ایمان داشته
نباشد و بغیر این دو صنف از بحال حوض مانند اولاد هم چنین منقولست که قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد
شده است اما عذاب کافر و قبر و نعیم مؤمن در ان پس در اخبار وارد شده است که حوض قیامت میکرد از اند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب
در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و ممتنع میدارد او را از ناروفیامت پس چون در صور پیدمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده
است و خاک و متفرق کردیده است پس برمیکرداند روح را ایمان بدن و حشر میکند او را موقوف امر میکند کرا و را بجنت خلد میبرند
و ابدالا باد در ان ممتنع مینباشد اما ان جسد یکه بان برمیکردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه بعد از بطباع ان مینما ید بد
صورت او را بنکو میکرداند که هرکز پیر نمیشود بان بعد از بطباع و بغیر و امثال کی و سنجیدکی او را در بهشت مینباشد و روح کافر
را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که مقاعد میشود بان و انشئ کرده معذب میکرداند بان تا قیامت پس خدا انشا
میکند جسد را که مفارقت کرده است از ان در قبر برمیکرداند روح را بان و نان بدن معذب میکرداند همیشه و را خرث و جدش
را بیکدیکر ترکیب میکند که فایده نشود فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور
واقع میشود و عمده انها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بان ناطق است و در قصه ذوالقرنین

فرموده است

فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد کفت پس هرکاه بیاید وعده پروردکار من
سد را پاره خواهد کرد و وعده پروردکار من حق است و در جای دیکر فرموده که زمانیکه کشوده شوند یاجوج و ماجوج
یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بیرون آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از خدیفه روایت کرده اند
که رسول خدا فرموده که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است هریک چهارصد طایفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند
از صلب خود نمیبیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلند و صنفی از ایشان طول و عرضشان
مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیکر کوش خود را فراش میکنند و دیکری را لحاف خود
و میمکذرند بفیل و شتر و خوک و سایر حیوانات و هرکه از ایشان میمیرد او را میخورند و هرکه از ایشان بمیرد مقدمه ایشان
در شام خواهد بود و سایقه ایشان در خراسان و طلیعه های مشرق و در دریاچه طبریه میکنند و چون خصوصیات ایشان
در احادیث معتبره وارد نشده است همین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان از زمین بقیامت و سد
ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید دانست و کوش بسخنهای اخبار و شبهه های ایشان نباید کرد و بجنس
خصوصیات انها حاضر و رنیست و فهم ذاته الارض است که سابقا در ذیل حجت مذکور شد ستیم پیرون آمدن آفتاب است از جانب
مغرب چنانچه در صحیح و منصوص است که روزیکه بیاید بعضی از ایمان بی بهره کار تو بی بخشد بعضی ایمان آورده باشد یا کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب از مغرب ذابة
الارض است و دجال و دخان و مهدی و قیامت و عیسی صلوات الله علیه و خروج منفوس است که آیات پروردکار و طلوع شمس است
از مغرب و خروج ذابة الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب
طلوع کند همه کس ایمان می آورد و ایمان بایشان نفعی نبخشد و علی بن ابرهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب
از مغرب طلوع کند هرکه ایمان آورد ایمان باو نفعی نبخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و ان اشاره است
بانکه حفظ فرموده است شوم ثانی لسماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزیکه بیاید و در آسمان دود ظاهر
کرد فرا کیرد مردم را کویند این عذابی است دردناک پروردکار ما عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می آوریم بعد از ان فرموده
است ما اند کی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران کفته اند که دخان
آیه ایست از اشراط قیامت که مرد مرا فرا کیرد و داخل شود در کوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند
کله بریان شود و هر هویدا از ان مثل کاهی برهند و در بین ما نند خانه شود که در ان آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد
از ان برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیکران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت معتبره سیما وارد شده و آنچه
و این بقاصیل دارد ظاهر نمیشود است که بهمین نحو ایمان باید و در روایتی بعضی کفته اند که دخان استاده است و خطی که در زمان
حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در حجاز
ظاهر خواهد شد فصل ششم در بیان نفخ صور است و فنای اشیاء بدانکه ایمان بسیاری از کلابت میکند بنفخ صور
و احادیث بسیاری از طرق خاصه و عامه وارد شده است که خدا اسرافیل را خلق کرده و با او صور عظیمی بزرکی که یک
طرفش در مشرق است طرف دیکر در مغرب از نور یکه او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرکاه
فرمان الهی برسد در صور بدمد چنانچه در حدیث سید الساجدین در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور کردیدها
کشوده و انتظار میکشد از جانب ثور خصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس کاه میباشد از دو زنده میکرداند
بدمیدن در صور مردها را که در قبرها در کرداب اعمال خود اند و حقتعالی در سوره کهف فرموده است که نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم
ایشان را جمع کردنی و در سوره طه فرموده است در روزیکه بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را نابینا در بیدهای کبود و در سوره مؤمنین فرموده
است پس هرکاه بدمانند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است روزیکه بدمند
در صور پس بفزع آیند هرکه در آسمانها و زمین است و کفته اند که از شدت خوف بیهوش میکردند و کفته اند که جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عذرائیل اند که در نفخ صور بیهوش میشوند و در صور فرموده است که انتظار میکشند مکر یک صدای عظیم
را که اهل آسمانها و زمین را فرا کیرد و در حدیث است که میان دو نفخه اول و دوم چهل است و در حدیث دیکر است که میان دو نفخه
کرده اند که قیامت برپا شود در روزیکه دو مرد جامها کشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها نپیچیده باشند که قیامت

فرموده است

حضرت صادق علیه السلام

بعضی از مفسران

چهارم

صور اسرافیل

بر پا شود و مردی لقمه بر داشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه
بسوی اهل خود و خانهای خود بر گردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمانست صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتیکه
در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در حالتیکه هیچ احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردند و وصیتی نمیکنند پس حقتعالی
نفخه دویم را فرموده و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند و گویند
ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کرد از جای خوابگاه ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر
صدائی پس ناگاه همه در یکموضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند
در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور
میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چکار خواهند کرد و در سوره دیگر فرموده است
که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای الهی بعمل میاید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزیکه ندا میکند ندا
کننده از مکانی نزدیک روزیکه میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون میایند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده
میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون میایند مردم بسرعت این حشریست که بر ما آسانست
و در مدثر فرموده است که پس هر گاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات که معلوم
شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمان میمیرند بیکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن
که با آن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند اول نفخه فزع است که میترسند دویم نفخه
صعق است که میمیرند و سیم نفخه قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون میایند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از
دو نفخه نیست و تأویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بیوجه است و منافی
ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است
که از حضرت امام زین العابدین سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند
که یابن رسول الله چگونه میدمند در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه امر میکند خدا اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود میاید
با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که
با صور بزمین میاید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود میاید بحظیره بیت المقدس و
رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد صدا
بیرون میاید از طرفی که جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون میاید از طرفی که جانب آسمانست
پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس خدا میگوید با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و برین
حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج میایند و امر میکند کوهها را که روان شوند چنانچه حقتعالی
فرموده یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد
و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر روی آن زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرده و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول
مرتبه گذاشته بود و استقلال و بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی
که باطراف آسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که جواب بگوید خود جواب خود میگوید از برای
خدای یگانه قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میراندم ایشان را منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و وزیری
و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میمیرانم ایشان را و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا
از طرفیکه بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ
حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست راوی و در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زید نرسی از عبید بن
زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون بمیراند حقتعالی اهل زمین را تأخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را
و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف آن زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر اینحالت میگذارد و مثل آنچه خلق کرده است خلق را
و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنرا پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این
مدتها تا آخر میگذارد پس میمیراند اهل آسمان سیم و همچنین میمیراند تا اهل هر آسمانی را بعد جمیع زمانهای گذشته تا آخر میماند تا آنکه

آسمان هفتم

آسمان هفتم را فرمود که تا آخر میماند بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تا آخر
میماند پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها
تا آخر میفرماید پس میمیراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میکند پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود جواب
میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با خدا ادعا میکردند کجایند متکبران پس خدا ابتدا میکند و خلق میکند
عبید گفت من عرض کردم که چنین خبری میباشد پس بسیار طولانی شمرده اید زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش را که آفریدن خلایق بود زیاده است
یا بر آنها مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکند
بر اینکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور اول هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن مجهول الحال و معارض آیات و اخبار بسیار است تأویل
بود و ظاهر شد که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که بعضی
میکنند که همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بچه فایده است صورتی ندارد زیرا که اینها از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی
هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است که در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع با ایشان بگوید موجب
آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردد و علم بقدرت حقتعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما
فنای اشیاء قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زندها بغیر حقتعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلاف کرده اند
در آنکه آیا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر از
آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و بعد حقتعالی ایشانرا بر میگرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمیشود و روح بالتمام میگردد
متکلمان عامه و امامیه را درین باب اقوال بسیار هست و ذکر آنها فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از اخبار و آیات استدلال
کرده اند و قائلان ببقا ایضا استدلال کرده اند بقول حقتعالی هو الاول و الآخر و کل شیء هالک الا وجهه و کما بدأنا اول خلق نعیده و کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک و قائلان بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهیم
و عزیر و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر متکلمین
عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه
خواجه نصیر در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تأویل میکنند و میگویند بتفریق اجزاء چنانکه در قصه
ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت که حضرت صادق در جواب زندیق
فرمود که روح باقیست تا وقتیکه در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حس میماند و نه محسوس پس باز
میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آنها چهار صد سالست که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور
است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها از امیر المؤمنین بسند متواتر رسیده است مذکور است که اوست فانی کننده اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه
موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از آفریدن عجیب تر بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد
و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای
ایشان و بر گردند و واماندند و اعتراف کنند بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشا و اذعان بضعف کنند از فانی کردن آن و بدرستیکه
حقتعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد
بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر
خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست و وقتیکه ابتدای ایجاد آنها کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناع
نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود
نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت تنهائی که با ایشان انس بگیرد ایشانرا نیافرید و بعد از
آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر بهم رسانیده باشد یا بر او سنگینی و دشوار بوده باشد بقای
آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح
است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده
معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا هر گاه چیزها از کتم عدم بوجود توانند در آیند بعد از

عدم شان ایجاد نتوانند کرد و حال انکار خدا ممکان بدیهی فاسد است و اگر کسی بر جواز شرعی دعوای بداهت کند و استدلا ما اخبار مطلق تجدد
نرسیده است که افادهٔ قطع کند پس واجب و نباید کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت فصل هفتم در بیان اسامی
احوالیست که حضرت خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بعضی از هفتم و از اده و نیا بر ای انکاه عقاب کرده
ایمان آورد و بسبب استبعاد آن ملاحده و شبهه های فلاسفه زایل و از انها نباید داد چنانچه مذکور است و ذکر بعضی اسمانها
مانند بیمیدن نامها و فرموده است هر گاه شوی شود اسمانها و برنگهای مختلف نماید و نارفرموده است که منشق شود اسمان پس
انوز است باشد و فرموده است که وقتی که اسمان از ابخای خود دور کند و نارفرموده که اسمان شکافته شود و در کواکب در هم
متعدده فرموده است که نور شان بر طرف شود و از اسمان فرو ریزند و نور افتاب و ماه بر طرف شود و ماه و افتاب با یکدیگر جمع شوند
و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت اند و از یکدیگر بریزند و مانند زنها هبوا و نده نامیده شوند و زلزله عظیم در زمین بهم
رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در ان نماند و مستطیل شود و فرموده است که وسواس صیکنند از نو
یا محمد از کوهها پس بگو که میکند انها را پروردگار من کند و نمیگذارد زمین را بیابانی مسطوح که نه بلندی در ان نه پستی و نه بلندی و علی
ابو هیثم در تفسیر بسنده معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردمان را جمع و محشور کند امر میکند
که منادی ندا کند پس همه انس و جن زاد ریک چشم زدن در ریک مکان جمع کنند پس اسمان اول را بزمین اورد و در وعد عقب مردم بدارد پس اسمان
دوم را بزمین اورد و در کره بر اسمان اول و است و بهمین ترتیب جمیع اسمانها را بزمین اورد و در وقیامت که خدا فرماید بروم پس ابوجی بزمین اید بدانگونه که هیچ ارضلانکه
منادی ندا کند با بن ابیرنا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
بعضی یکدیگر را جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و یکدیگر را بدانید از اقطار اسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم
او پس حضرت کریبت وی پرسید که در ابتوفت رسول خدا و امیر المومنین و شیعیتا او در کجا ایند فرمود ایشان بر روی تلی چند اند در
خوشبوئی و بر صفها از نور و مردم محزون نیستند و مردم مینترسند و ایشان همیترسند پس اینه خواند که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
ایشانند که هر گز بنا و در حسنه پس از برای و سعت طبقات از ایشان از فزع اکبر ایمن اند پس فرمود و بخدا سوگند که حسنه در ابن ابیطالب و اصحاب
المومنین است و علی بن ابرهیم از خضر روایت کرده است که چون خدا جمع کند خلق را در قیامت شود جمع کند خلق هفتم هفت بند کان را نوار ریک بقعه زمین و وحی مینماید
باسمان اول که فرود بینا ناظر کند در زمست پس فرود می اید اسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و اسمان دوم فرود می اید با دو برابر
جمیع انچه در زمین است و اهل اسمان اول و هم چنین اهل هر اسمانی بزرگی بند با دو برابر سنها بقی پس جن و انس در هفت سرا پرده اند از ملائکه
پس منادی ایشان را ندا میکند بانا پرکه کذشت پس نظر میکنند که از هفت طرف ملائکه با ایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوان
رفت فصل هشتم در بیان حشر وحوش است حشر خلق فرموده است که واذا الوحوش حشرت یعنی هر گاه وحشیان محشور شوند و فرموده است
ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی در زمین
و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتهائی چند امثال شما و از انکه خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد
و تفصیل نکرده ایم و ذکر نموده ایم در قرآن مجید نادر لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور
میان مفسران انست که مراد از حشر وابن هوا به حشور شدن در قیامت است بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست و در انها وشهرت دارد
متکلمین خاصه و عامه انستکه ایشان محشور میشوند فنا ده از مفسران عامه گفته اند که همه چیز محشور حتی مگس فانکه نقاص و ذلک
مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حشر منکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض الهمانیکه بایشان رسیده است
در دنیا بهمرسد و کشته شدن و غیران بنا بند و چون عوض ان الهما بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی بدارد و اگر خواهد فانی میکند
ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که در خدا واجب نیست ما حشر میکنند و حوش را پس قصاص میکند حیوان
شاخ دار را از برای بی شاخ که بر حیوانی شاخ کرده است در دنیا انکاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر ایه اول
گفته اند که حشر حشر میکنند و حوش را که بر حیوانات در دنیا ستم کرده اند و از ارعوض انها بر انها ندهند پس مستحق ان بوند از عوض انها پس انها که میگوید که عوض ما هم است که میگوید
عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را ما هم میدارد و از برای ایشان تفضلا و عاصره وابت کرده اند از ابوهریره که حشر در روز قیامت
که حشر میکند جمیع خلایق را در قیامت از انها هم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد عدالت خدا بمرتبه میرسد در ان روز که حتی بشاخ
از شاخ دار میگیرد پس میگوید بخاک شوید همه خاک میشوند و از اینجهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و در وز میکنند که او خاک شود

و معذب نکرد و از ابوذر روایت کرده اند که کفت من در وزی در خدمت پیغمبر بودم دو بزبر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه
ایشان بر یکدیگر شاخ زدند صحابه کفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند در وشنا ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلیدی در
در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین در خطبه فرمود یا ایها الناس کاهان سه کاهند کاهی که امر زیده میشود و کاهی که امر زیده
نمیشود و کاهی که امیدامر زش برای صاحبش داریم و برا و میترسیم اول کاه بنده ایست که حق خدا و از اده در نیا برای انکاه عقاب کرده
باشد پس خدا از ان حکیم تر و کریم تر است که بنده را در دنیا و عقاب کند و بیم ظلم بند کانست بعضی بر بعضی چون حشم متوجه حساب خلا
شود و شنیده باد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوکند که از من بهنکذر در ستم ستم کننده اکوچه در شبی بر در شبی بزند یا مسیح بر کرک در شبی
بکند و اکوچه بر شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخ را باشد پس اقتضا میکند و حقوق بعضی را از بعضی میکیرد تا انکار احدی را
مظلمهٔ نماند پس ایشان را امر بدر سوی حساب میکند که خدا و از پوشانیده باشد بر بنده خود و در وزی او کرده باشد بر بنده از پس او
خاشع و کریانست برای کناه خود و امیدوار است حمت پروردکار خود زیرا که میداند که او از برای او چنانیم که او از برای خود و امیدوار و از بر
از برای او و حمت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف کوید که کویا این سه قسم در کناه مؤمنانست زیرا که کافران را در دنیا و اخرت هر دو
عقاب مینمایند و خوف سیم بر او و با عتبار احتمال اخلال بشرائط توبه راست و الا بر حضم قبول توبه واجبست و عده که فرموده است
و در احادیث معتبره بسنده معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و رسول خدا صلعم که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر بر ای
و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او او را پی کردند و دختر م فاطمه بر ناقه غضبا نام و علی بن ابی طالب بر ناقهای بهشت و در بعضی از روایات
یحیای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا و در احادیث دیکر ناقع الویکوه و از دشاه است که هر کز ذکوه انعام نزاند هد و بیم حضم او را
در محشر از محشور کرداند که هر صاحب نیشه بیش خود او از بکزد و هر صاحب بیم بر وی او زاه و در و این بابویه بسنده معتبر روایت کرده است
که حضرت رسول ناقه دیکر دارد که او را بر نشسته اند و نام او را بر نشسته است فرموده است صاحب این ناقه بکوه بیده بهشتیان باشد که فرزندی قیامت
این ناقه را او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق منقولست که هر شتری که در سر حج و بر او را بنه بکوهفت حج بر ان بکنند از ان جمله یا بانا
بهشت میبرند و از حضرت رسالت منقولست که بنه کو کرد ایشند و هر او را که سر کب خود شما خواهد بود در صراط و ایشان مرکبند
کرامت اغنیا ان در دنیا است ایشانست در بهشت و از حضرت صادق منقولست که ایشان بهشتیانند و عامه انها را در بهشت بینند و کمان برند که
ناقه صالح و کرک یوسف و کلب اصحاب کهف از بهشتیانست پس از طواهر ایات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور
میشوند و نزاع ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات بر یکدیگر از برای بعضی از فصالح زنده میشوند و بعضی مانند
ناقه صالح و انها که فلکوز شد از داخل بهشت میشوند و انها ثواب مکلفان بر میکرد و محشور شدن جمیع حیوانات و عامه انها کشور
میشوند و ملائکه از داخل بهشت میشوند و شیاطین از داخل جهنم میشوند مکر کرکان و بر بل از ایشان که ایمان اورده باشند چنانچه بعضی از ایات
شاذه ظاهر میشود و عاصیان از داخل جهنم میشوند و مؤمنان مثاب بایمان و اعمال صالحه اما خلاف که ایشان از داخل بهشت میشوند
یا در اعراف میباشند اکثر از استفاده از داخل بهشت میشوند و در جات ایشان بیشتر از اسانست در جات بنی ادم و بعضی کفته اند
ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابرهیم کفته است که ارواح مؤمنان جن که از داخل بهشت میشوند از مؤمنان و فرموده
و لیکن خطبه های بی بیانهاست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در انجا خواهند بود و بعضی این روایت را بر مدعا ثابت
نمیشود و محمل نباید داد است که حضم بمقتضای عدل خود ثواب حاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر ایات انستکه ثواب ایشان نیز
در بهشت باشد خصوصا انانی سوره رحمن که امنت بانعم بهشت بر انس و جان کرده است و این بر دلالت میکند بر خلاف
ان بعضی از مفسران کفته اند در تفسیر قول حضم لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان را پیش از ایشان
نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر انکه ایشان را توانایی هست و زنان حوریان دارند و بعضی کفته اند معنی انست
که خدا با انس و جن هدف نبی یا او مقاربت نکرده است و انچه بعضی هدف نا او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف
در این اولی است فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما و در انکه
اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت همراه و منعم چنانچه حضم فرموده است و الذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم
ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی انها که ایمان اوردند و انهای ایشان در فرع ایمان پدران ملحق شدند بدرجه ایشان
در جه ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بایمن سبب چیزی را و احادیث بسیار و رشده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان
نازل شده است که ایشان را با پدران خود در بهشت میبرند و بعضی کفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از انکه بدرجه

پدران بر سند حضرت ایشان را بدر جبر پدران ملحق میکردانند بسبب ایمان ایشان و پدران ایشان و اینرا از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی
گفته اند هر دو را داخل اند و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا صلعم فرمود که مؤمنان
و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن ابرهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما از حضرت فاطمه
تربیت میکنند و مهد به مهد پدران ایشان و در قیامت کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که قاصر بود در فرندان از عمل
پدران ملحق میکردانند پس ایشان را بدرجهای پدران تا بدیدگاه ایشان روشن کردد و نواده و فرندی از حضرت امام رضا ع روایت کرده که نزویج
میکنند در بهشت حوری را که فرزند نباشد و ورود بدر بهشت بکنم بشما با مهات و دو قیامت مکر میدانید که فرزندان در زیر
عرش رحمن صبیان باشند و استغفار میکنند از برای پدران و محافظت میکنند ایشان را ابرهیم و زینب میکنند ایشان را ساره در کوهی
از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان
بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرده اگر یکی از پدر و مادر و با خویشان مؤمن ایشان مرده است
ما و میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس
حضرت فاطمه با ایشان میدهد و ابن بسند صحیح از حضرت منقول است که حضرت اطفال مؤمنان را بحضرت ابرهیم و ساره میدهد تا غذا
میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانهای او مانند پستانهای کاو و در قصری از مروارید چون وزن قیامت شود ایشان را
جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بدهند بپدران ایشان بدهند پس ایشان پاداشهای ان باشند تا بپدران خود در بهشت
و ابن بسند معتبر منقول است که حضرت صادق ع فرمود که چون حضرت رسول ص
در شب معراج باسمان هفتم رسید و بپیغمبران گذشت و ابن در بعضی از کتب معتبره از حضرت صادق ع منقول است که چون حضرت رسول ص
وچون داخل بهشت شد دید که حضرت ابرهیم در زیر درختی است که پستانهای او مانند پستانهای کاو و اطفال چندان بر ان پستانها
میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون میاید حضرت ابرهیم بر میخیزد و پستانهای او بدهان ایشان میکذارد و پس سلام کرد
بر حضرت رسول ص و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سؤال کرد و فرمود او را در میان امت خود کذاشتم بنکو خلیفه کذاشته
خفتم طاعت او را بر اهل بیت واجب کردانیده است و اینها اطفال شیعیان او بند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد و کفر نعمت ایشان
بکنم و هر چه کذا ایشان میمکنند طعم جمیع میوها و نهرهای بهشت را بایشان داد و مؤلف کوید که ممکن است که بعضی از اطفال حضرت فاطمه
دهند و بعضی را ابرهیم و ساره با اول بحضرت فاطمه دهند و انحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف افتد بعضی کفته اند تابع پدران
در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی کفته اند ایشان بیهشت میروند و بعضی کفته اند حضرت در قیامت معلم خود با ایشان عمل میکند
اکر میداند که اکر ایشان بمانند از اهل سعادت بودند ایشان را ببهشت میبرد و اکر میداند که اکر بمانند از اهل شقاوت میشوند
ایشان را بجهنم میبرد و بعضی کفته اند با اهل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق کفته اند و اکثر کفته اند
که از اهل اعراف خواهند و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد ان است که حضرت در قیامت ایشان را تکلیف بکذر خواهد
کرد بسبب ان تکلیف ایشان را امتحان و معاف خواهد کرد با بند موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در صحا
بسند صحیح علی المشهور منقول است از زراره از حضرت امام محمد باقر ع که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر هیچ کس بر طفل و بر کسیکه
در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها کذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشد و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیکر
مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسبب اوی در هر کدام حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسیکه ابتدا
بعثت مفهمد و هنوز حجت قایم نشده باشد و بالکه کر تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و بهوا نه کر هیچ چیز نفهمد و
مکلف نباشد و کو کنان و دیوانکان و اطفال و مجانین از جماعتیکه معذور باشند و عجب بر ایشان تمام نشده باشد با عقل ایشان
ایشان میا مرزد و بپیغمبر میکوید با ایشان کذرید و کار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شد بر او سرد و سلام
خواهد شد و هر که در زمان بیزه داخل آتش خواهد شد و ابتدا الاخبار دستور صحیح دیکر از زراره منقول است که چون روز
قیامت شود و اطفال را و مردم خرفی را که سن او را در نیافته باشد و چیزی نفهمد و کسیکه در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و بهوا نه و بی
که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میکیرند که در دنیا حجت تمام نشده بود و حضرت بر ایشان حجت تمام میکند بر انکه ملکی را بسوی
ایشان میفرستد تا اخبار بچه در حدیث سابق کذشت و کلینی بسند کالصحیح از هشام منقول است که از حضرت صادق ع سؤال کردند که کسی
که در فترت مرده باشد و کسیکه مجذا بلوغ نرسیده باشد و بهوا نه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی بجهت ایشان

ومیکوید که داخل شوید پس هر که داخل شد بر او بردو سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حضرت میفرماید من شما را تکلیف کردم و
تا فرمانی کردید و ابن بسند مثل این را روایت کرده است و در باب کودک و طفل و کسیکه در فترت بمیرد و ابن کلینی بسند بکر
و در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی میافروزد و امر میکند ایشان را که خود را در ان
اندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادت شقاوت خود را در ان اندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند
که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را با آتش ببرند ابن بابویه میکوید که هنوز علم بر ما
جاری نشده است خدا و ند تبارک و تعالی بدکه من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چکونه اطاعت من میکردید هر کاه پیغمبری
بسوی شما میفرستادم که غیر ما بنا نه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از ظریف عامر از عبد الله بن سلام که کفت
سؤال کردم از رسول خدا ص که ما را عذاب میکند خدا خلق را بجهتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله کفت پس اولاد مشرکین در بهشتند
نادر جهنم فرمود که خدا اولی است با ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند اشیای را که از افلاق میناصند و بدترین آشهای جهنم
است در عذاب پس پیرون میاید از جای خود سیاه و تاریک و پره تار بخرها و غلها پس خدا از ایشان میفرماید که بدهند بر روی خدا بی
و میکوید پس از شدت دیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها بر طرف میشود و در یا خشک میشود و در یا تار میشود و زمانها
خاصله فرسخی میشوند و اطفال پیر میشوند از هول ان در روز قیامت پس حضرت امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در ان اندازند
بینداز ند پس هر که در علم خدا کذشته است که او سعادتمند است خود را در ان میاندازد و بر او سرد و سلام میشود و هر که در علم الهی کذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حضرت امر میکند آتش را که او را
بر باید از برای اینکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خواهد بود در جهنم و احادیث بسیار است در این
باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه کفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میکویند که در روز جزا انکلیف نمیشود
و جواب کفته است که در روز جزای مؤمنان همیشه شقت و در روز جزای کافران جهنم است و ابن تکلیف و غیر از جزا خواهد بود و مؤلف
کوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی از تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره
که حضرت صادق ع فرمود که سزاوار و لایق است بر خدا که بعضی از کفار اهل خلاف را داخل بهشت کند در جواب کفت فدای تو شوم این
چکونه میشود و فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او در وی نفهمد ضامن است و بظاهر دعوای امامت میکند پس هر که روایت
زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات ظاهره از حضرت امیر المؤمنین منقول است در تاویل قول حضرت
بهشت طوبی علیهم و لذان مخلدون بعضی میکویند طوبی درختی است در کوشه بهشت که همیشه شاخه و مقبول که حضرت فرمود
که پسران اهل دنیا بیند که حضرت اندازه هند و کلاهی نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ابن بابویه از احمد بن محمد از اهل بهشت
کرد بیند و از حضرت رسول ص پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشتند پرسیدند که ایشان را فرا میملیشوند
از برای خدمت اهل بهشت شیخ طبرسی در تفسیر خود از ابن ابو وعده بن از ابن ابو روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره منقول است که کفت
کرد از حضرت صادق ع سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند رسول خدا ص از احوال ایشان و در
خدا فارغ است با نچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که بعضی از ایشان بر ذات بدود در باب ایشان سخن میکوید و علم ایشان را
بخدا کذاشته مؤلف کوید که اصل در این باب اینست که ما را بدلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است که خدا با ما در اخبار که حق
غافل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتیکه معذور باشند و عجب بر ایشان تمام نشده باشد با عقل ایشان
ناقص باشد و میزان میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را بدون حجت دیکر کیر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس ما را بتکلیف دیکر
ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است و بعضی از انها را ذکر کردیم و
محیی الدین اعرابی از صوفیه اهل سنت بر این قایل شده است چنانچه بخاطر میاید که در کتاب فتوحات و پیام ابا ایشان را در اعراف جا میدهد
با بهشت میبرد و در رحمت پسیند در بهشت خواهند داشت با بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود با بعضی در بهشت و بعضی در اعراف
خواهند بود پس چنانچه مذهب صحیح و اردشده است علم ایشان را بخدا باید کذاشت و بنا باید داشت که انچه مقتضای عدل است خواهد شد
با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اکر خدمت اهل بهشت کنند و بهتری
نخواهد بود که در شوار باشد بلکه مثل دخواهند بود از ان چنانچه ملائکه لذتی نمیابند از خدمات مرجوعه با ایشان
والله یعلم

در بیان اینکه ستمکاران و ظالمان در بهشت نیستند و بیان مسلمانان و رحمتیه میزان و در قیامت

مجید در مواضع متعدده وارد شده است و سؤال اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن وسنجیدن اعمال در روز قیامت حقست پس هر کس سنگین باشد نورهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد نورهای آن پس ایشانند آنها که زیان کرده اند بجهانهای خود از بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در رسوم مؤمنان نیز در یک باب مضمون فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس برما پیمانه ریم از برای ایشان وزنی از ادر رسوره انبیاء فرموده است و میکذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال و بقدر سنجیدن حبه باشد آنرا حاضر آوریم در میزان عمل او و ما کافی هستیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز حقست و ثقل موازین را فرموده است و انکار آن بالکلیه کفر است تا در معنی آن خلاف هست مفسرین و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب خواهد کرد زبانه دارد و گفته عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در یک کفه دیگر و اینجا عدد نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزنی نمیدارند و قائم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحائف اعمال را میسنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول را میخ وزن میکنند در روز قیامت و فرمود صحیفه ها را در میکنند و بنا بر این باید حق صحیفه ها را در خود اعمال وزن قرار دهند و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصوتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بر بخشم اعمال قابلند و میگویند باعتبار اختلاف بشر ان انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رویا باب شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل ایشان دور است و با معاد بیکدیگر اهل اسلام قابل اند و موافقت ندارد و نیز اگر ایشان بخود همین بدن قابلند و با خلاف بشان قابل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنستکه حقیقت مناسب آن افعال و اعمال و اخلاق را در خواهر چیزهای چندی خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین کرده بدلیل نامذهب کسیکه موافق است که معاد از در عالم مثال و خیال و اجسام مثالیه قابل باشند و ابیض خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن کرا نها از برای هر کس یک ترازوست با آنکه ترازوی هر یک جداست و بر تقدیر آنکه هر کس را یک ترازوست با باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدد است و چون خصوص این شقوق معلوم نیست امکان اجمالی هر دو باب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند با نکه میزان کتاب اعمال است و معاد بر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت میباشد اگر آن شخص قرار بعدالت حوض داد و چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اکرا عتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت که خود جنبهی چند دارد اوزیری و سنجیدنی و باین وجه آنرا ظاهر گردی من چیز قرار کرد بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید بایشست آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم منقولست که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کیسه محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد استبار ندانند و ثقل خفت آنها را ندانند و خدا هیچ چیز مخفی از او نیست پرسید که پس چیز معنی دارد میزان را فرمود که مراد عدلست پرسید که معنی دارد آنکه میفرماید که هر کسنگین شود میزان او فرمود هر کس راجح شود عمل خیر و کلیتی و این بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده است که از حضرت صادق پرسید از قول خدای تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فرمود که موازین انبیا و اوصیاند و شیخ مفید گفته است که میزان بعد دلیل میان اعمالست و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر شخصی را صاحبش بستاندن و این معنی ندارد که جسمی بر نهیده اند که دو کفه تا را نوعهای مانند نوعهای دنیا که هر یک را وزنی و کفه نا شته باشد و اعمال را در آنجا بکذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد اینست که هر چیز ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم را شته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدر نش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل را شته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریه او موازین اند مراد اینستکه ایشان بعدل میان اعمال حکم میکنند و در آن باب بعدل و ثواب و در مخاوف عقاب میکوشند فلان فرزند من و میزان فلانست و مراد اینستکه نظر او بسنجیدن حفظ درحسنات و خوف از آن فرموده است مراد اینستکه او را بر اعمالش نازدارند و هر کرا چنین کنند از تبعات آنها خلاص میشود و هر کرا خدا عفو کند از او فایز میشود بخیر و کسیکه سنگین باشد موازین او کرا استحقاق و ثوابش داده باشد ایشان رستکاران اند و هر کرا سبک باشد موازینش یا نکه ظاهر باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکارهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلیغ عرب نازل شده است حقیقت و مجاز نزد کرشایع است و در لغت ایشان مؤلف کویند که باین وجوه عقلیه و اشتغال

وهمچنین دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است تا چون روایات در این باب معارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان کذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حسنات و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجبست در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب است و بعضی زیاده فرموده است که از برای ایشان سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ما ست بازکشت ایشان و بر ما ست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنم آنها را که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از رسولان سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایات دیکر و شنیدن شیر کوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خدا را مشغول میکند حساب احدی از حساب دیکری چنانچه مشغول نمیکند او را خواندن احدی از خواندن دیکری و این بابویه در رساله اعتقادیه کفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنستکه آنها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میکذارد و پس حساب انبیا و ائمه را خود میکنند و هر پیغمبری حساب اوصیا خود را میکند و اولیاء متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی کواه است بر انبیا و رسل و ایشان کواهانند بر اوصیا و ائمه کواهانند بر مردم چنانچه حقتعالی فرموده است تا بوده باشد رسول کواه بر شما و بوده باشید شما کواهان بر مردم و نازل فرموده است پس چکونه خواهد بود حال ایشان در وقتیکه بیا و بریم از هر امتی کواهی و بیاوریم ترا کواه بر آنها و فرموده است و نتلوه شاهد منه و شاهد حضرت امیر المؤمنین است و حضرت صادق فرمود که موازین انبیاء و اوصیا اند و بعضی از خلق بحساب بهشت میروند و سؤال بهمه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین یعنی از ایشان سؤال میکنند و اما غیر ایشان پس سؤال نمیکنند مکر از کسیکه او را حسنه کند زیرا که حقتعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از کناه او نه از انسی و نه جنی از شیعه ما آدم و ائمه غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر کرا حساب میکنند او معذبست اکرچه بطول نیانجامد و موقوف قیامت باشد و نجات نمیابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مکر برحمت خدا و حقتعالی خطاب میکند بندکانش را اول ایشان و آخرین بحساب اعمال ایشان بیکحظه و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنوند و از دیکری را نمیشنوند و کمان میکند که او را مخاطبست و بس نه دیکری و مشغول نمیکرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یکساعات از ساعات دنیا و پر میشود میزان از برای هر کس نامه کردار او که در دنیا کرده است و نامه اعمال او را بدست راستش میدهند و نامه اعمال بعضی را بدست چپ و از پشت کمر و بعضی را از بالای سر و بعضی را از زیر پا و جمعی را از خلف پشت و بعضی را از جلو و جمیع جوارح ایشان و کرههای ایشان و خواهند کفت بپوستهای خود که چرا کواهی داده بر ما کویند بسخن آوردما را آنخدائی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او ست بازکشت شما تمام شد کلام صادق و جمیع مبنیان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت صادق از پدرش از حضرت سجاد از پدرش علی بن الحسین روایت کرده است که او نیز از ائمه اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و بر هوا نها کشاده نمیشود و اینها فوج بفوج بحساب نمیرسند و نصب موازین و نشر دواوین نیز برای اهل اسلام مبنی باشد و علی بن ابرهیم و این بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که در وقتیکه بنده از پیش حضرت و جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کنند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او با جوانی او که در چه چیز کهنه کرده و از مال او که از کجا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود و بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر هول از اهوال هشت باشند یکی فقر و دیکری غنی و در دنیا پس فقیر کوید پروردکارا از برای چه مرا باز میداری بمعرفت تو شم که میدانی کروه بندکان تو حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق بوزیران واجب شده باشد و از آن باز پرسیده باشم و دوزخی مرا ببند کشان و میدانی بعد از این بمن نخواهی کذشت مکر آنچه مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میکوید بنده من بکذارید او را داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا انقدر عرفا از او بخواهی شود که اکر همه اشرار بنیا شان کافی باشد انها را پس او را داخل بهشت شود و آن فقیر باو کوید که چیز چند را حساب کرده کوید طول حساب بپوسته چیزی بعد از چیزی از نقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا انکه مرا بجهت خود فروکرفت و ملحق نمود بتو به کاران تو کیستند کوید من ان و فقیر کرد او تو بودی در محشر کوید بفضل بهشت تر ا عنایت داده است که من ترا نشناختم و در کتاب خدا چنین سعید و ثابت کرده است که مردی بخدمت حشر تا فرا رسد و کفت باین رسول الله من کتابی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من کران است

و نیز از ابن جلیل بن صیدانم که از ایشو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک
از گناهانش مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را که او نیز مستور
دارد که موجب یاد خجلت او نگردد پس گوید به سیئات که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم
حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرمود
که مؤمن گناهکار را بر امی آورند در روز قیامت و در مقام حساب بازمیدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب
او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند و چون اقرار بگناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را
بحسنات و ظاهر گردانید آنها را برای مردم چون به بینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند که او را به بهشت برند
و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران شیعیان ما است و در عیون اخبار الرضا منقولست که رسول خدا فرمود که حق تعالی
حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد و او را بیحساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار معتبر منقولست
که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت
امیر المؤمنین با محمد بن ابی بکر با اهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با و عطا فرماید
و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود برای آنها
که اعمال نیکو کرده اند و این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمؤمنان
داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را آن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای
نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را
بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که ما از
میدانند بنده در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را و حق تعالی
میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملهای او حق تعالی شر او را بخیر بر طرف میکند و او را
داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی آن زیادتی او را ثواب زیادتی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک
کرده است یعنی شیعه است پس عفا بدش و رستگاری است خدا او را امید مرحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند بر او و بعفو خود و شیخ
طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است ما از خدا
سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از ایشان است و آنچه حق ما است با ایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم
ان علینا حسابهم و در بصائر از حضرت صادق منقولست که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا میآیم در قیامت و با من است
کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود عیاشی روایت
کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند
از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و دیگران بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند
که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آن حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج
خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا منقولست که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه حاضر
بودند گفتند که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم سرد و آب سرد مراد است و آن
از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف آنها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام
خوشبوی نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب
شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن
بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزیکه او برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است
ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و از نعیم گفته
زیرا اگر بنده هرگاه وفا بآن بکند از او میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از بزرگوار خود از حضرت
امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود یا علی بدرستیکه اول چیزیکه سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خدا و
آنکه محمد رسول او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام

از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید باینها از امیر و بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پابرهنه و بیریش و بیعیب بر زمینی که در
روز اول خلق شده بودند در یک صحرا برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بنمایند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند
که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولیست از هولهای
قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و
بدنهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آسمان پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم
خداوندیکه جز من خداوندی نیست و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمها را
بحسنات مبدل میکنم و بر بخشندهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش
بر بخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بر یکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای
شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگیرند و ظالمان را نمیدانند و طلب مظلمهای خود را از ایشان میکنند و مدتها
بر اینحال میمانند پس حال ایشان شدید میشود و عرق ایشان بسیار میشود و بروایت دیگر عرق ایشان تا دهانهای ایشان میرسد و فریاد
و فغان ایشان بسیار میشود و بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا
کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمها
را بر یکدیگر ببخشید و از این عقبه بگذرید و اگر نمی بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میشوند که مظلمها را میبخشند با امید
آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن
بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بنما و بیاراید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان و در نظر ایشان
جلوه دهد پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند
که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر اینها عفو کنند و خلاص کنند و قلیلی بمانند
که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمی شود کسیکه مظلمه احدی از مسلمانان در ذمه او باشد تا آنکه این مظلمه را در روز حساب
از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها
برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است
و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز از کافر
خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که میاندازد از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را
عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابیکه بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان از او هست پس آنمرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد
مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل
الشرایع منقولست که در روز قیامت صاحب قرض میاید و شکایت میکند که اگر او را می افزایند بر حسنات مظلوم پس پرسید که اگر ظالم حسنات
نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه مظلوم بقدر آن میگیرند آن قرض دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد
گناهان صاحب قرض را بر او گذارند مؤلف گوید که از اخبار و آیات معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است
و خصوصیات آنها که از که سؤال و حساب میکنند و کی را بیحساب ببهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب
مینمایند چیزی را اعتقاد باید نمود که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که
از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی
احادیث گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است میشود که عامل آن
بیحساب داخل بهشت شود و آنچه در باب بیحساب ببهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات خواهد بود و حسنات نسبت بغیر ایشان
محمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب
کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروری باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور
ضروری باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروع و زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را
در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده

کمر عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره منقولست که نیکو کنید کفنهای مردهای
خود را که ایشان با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل
ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خواهد بود حضرت از برای مزید اطمینان باشد

فصل یازدهم
در بیان سؤال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامها بدست راست و چپ بعضی از احوال و اهوال قیامت حق تعالی میفرماید روزیکه جمع کند خدا رسولان
را و فرماید که چون بود اجابت شما که کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس
ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر
خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غائب نبودیم از کردههای ایشان و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتیکه بیاوریم از هر امتی
گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزیکه بر انگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان
و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشانست عذابی
عظیم روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان با آنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست
راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از
رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه
کردند با اوصیا ما و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی
این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند
بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی باز دارند و خدا با ایشان
خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند ندائی کند که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله سید قرشی عربی را بطلبند و او را بجانب راست عرش
الهی باز دارند پس صاحب شما امام شما علی بن ابی طالب را بطلبند پس بیاید و در جانب چپ رسول خدا بایستد پس امت و ذریه آنحضرت
را بطلبند و در جانب چپ حضرت امیر المؤمنین باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان
بطلبند و در جانب چپ عرش الهی بایستند پس اول کسی را که از برای سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در
صورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودم از وحیهای من قلم گوید بلی ای پروردگار من
تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که کی گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا
آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان تا با قلم
بایستد پس حق تعالی بفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و او را
رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه در آن
نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل
فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
آنچه بمن رسیده بود از امر تو و اداء رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسیکه
رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر فرمود که پس اول
کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچ کس را در آن روز
قرب منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را
برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل
آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و حکمت و علم تو و وحیها را او رد بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی
بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی
بسوی من از کتاب و حکمت تو و علم و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین حضرت گوید پروردگارا تو شاهدی
از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای
آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا
و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود

در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کرده بودی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان
کند اموری را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان
ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وصی من و وزیر من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که
نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه کردم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او
بکنند امت تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب را بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود
و ترا نصب کرد در حیات خود که ایشان را نشانه راه هدایت باشی و آیا بعد از او قائم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد
وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کرده بود در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف
کردانیدند در امت خود و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر کردانیده بودی و موخر کردانیدند کسی را که مقدم
کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس بعلی گویند که آیا بعد از
خود در امت محمد حجتی و خلیفهٔ در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار
من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب کرده اند
از او بکنند و همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازت
حجت ایشان بکند و اینست وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او
بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد
تا بیاید بنزد محمد و او بر روی تلی باشد از مشک و علی با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی
چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبیده بر تبلیغ
رسالت حضرت گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرده حضرت صادق فرمود که پس جعفر طیار و حمزه
رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی در کجاست حضرت فرمود که شأن و منزلت
علی از آن بزرگتر است که او را گواهی بپرسند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن
حضرت رسول و اوصیا او و از عیاشی منقولست از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب
کنند ترازوها را و حاضر کردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است
در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای
عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این بر دو امت محمد نازل شده است و در هر قرنی از این امت
امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی گواه بر اهل زمان خود
می باشد و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات مییابد و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند
صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله
بالغه بر خلق حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی
و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر
روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که هر یک از شما که اصلی از اصلهای شیعه در محله میباشد خدا حجت میکند او را بر هم
سایگان او پس بایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید
پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی و وقتیکه صحیفهها منتشر و پهن
شود علی بن ابرهیم گفته است که مراد صحیفههای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت
شود بهر کس نامهٔ او را بدستش بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کردههای او را از نگاه کردن و سخن گفتن
و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحویکه گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره
را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم
سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان

وروبدهای ایشان وپوستهای ایشان باپخر میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده است ازحضرت صادق که مراد ازپوستها فرجهای
ایشانست واین آیه نازل شده است درحق ایشان عیبکه عرض میکنند برایشان اعمال ایشانرا پس ایشان انکار میکنند ومیگویند
ما هیچ ازاین کارها نکرده ایم پس گواهی میدهد هند برایشان ملائکه که نوشته اند برایشان اعمال ایشانرا حضرت فرمود پس کافران بی
گویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند وشهادت میدهند ازبرای تو بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینکارها را نکرده ایم چنانچه
حق تعالی میفرماید روزیکه خدا مبعوث میکند ایشانرا پس سوگند یاد میکنند ازبرای او چنانچه امروز سوگند یاد میکنند
ازبرای شما واینها جاهایند که غضب حق حضرت امیرالمومنین ع کرده اند پس روایت حق تعالی مهر میزند برزبانهای ایشان واعضا
وجوارح ایشان تبعض ما بیند پس گواهی میدهد هند کوش باانچه شنیده است وزبانها بیکه خدا حرام کرده است وبدها شهادت میدهد هند
باانچه نظر کرده است او بسوی چیزها بیکه خدا حرام کرده است ودستها گواهی میدهد هند باانچه سعی
کرده اند بسوی حرام وفرج گواهی میدهد هند باانچه مرتکب شده است ازحرام پس چون ختم زبان ایشانرا گویا میکنند ومیگویند بفرجهای خود
که چرا گواهی دادید برما انها درجواب میگویند که گویا کرده ما را انخدا وندی که هر چیزرا گویا گردانیده واوخلق کرده است شما را
اول مرتبه وبسوی او برگردید ومیشنوا نشیدید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد برشما گوش شما وفرویدهای شما وفرجهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری ازان چیزها که میکنید وکلینی بسند معتبر ازحضرت باقر روایت کرده است
که جوارح مومن گواهی میدهد هند بلکه شهادت برکسی میدهد هند که وعده عذاب براو کرده شده باشد وعیاشی روایت کرده است که مردی
بخدمت حضرت امیرالمومنین آمد ودعوای تناقض درایات قرآن مجید میکرد ازان جمله گفت که درفلان موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر
کسیکه رخصت دهد اورا خدای رحمن وحرف حقی بگوید ودرجای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم
وایضا میفرماید که زنکفیر میکنند بعضی ازایشان بعضی را ولعن میکنند بعضی ازایشان بعضی را ودرجای دیگر فخاصمها هل جهنم را میفرماید
ودرجای دیگر میفرماید هر دسته ای ازایشان میگذاریم ودستها وپاهای ایشان گواهی میدهند بانها هم بنفیض یکدیگر اند حضرت
فرمود که اینها دریک موطن بنیت که بنفیض یکدیگر باشند بلکه درمواطن متعدده روز قیامت که مقدار شش هزار سال است پس خدا
جمع میکند اینها را درایک موطن که یکدیگر را میشناسند واستغفار میکنند بعضی ازایشان ازبرای بعضی واینها گروهی اند که ظاهر
شده است ازایشان اطاعت رسولان واتباع ایشان ومعاونت کرده اند برنهی وتقوی ودارد نیا ومعاونت کرده اند برظلم وعدوان ومنکران وظالمان را
لعنت میکنند بعضی ازایشان بعضی را ونکفیر یکدیگر میکنند ودرموطن دیگر بعضی ازبعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روز یکدیگر را
ازبرادر وماد وپدر وخود وپس ازان خود دیگر نزد اکرمعاونت برظلم وعدوان درد نیا کرده باشد پس جمع میشوند درموطن
دیگر ودرانجا میگویند اکران صدا هاظاهر گردد ازبرای اهل دنیا هرآینه غافل گردانند جمیع خلایق را ازمقاتش خود وگویند ازکجا قادر شدید که
خدا خواهد پس مهر میزند برزبانهای ایشان وبسخن درمیایند
پس میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم وافترا نمیکنند بگرهای خود پس مهر میزنند بردهنهای ایشان وبسخن درمیایند وبدستهای
وپاها وپوستهای ایشانرا وشهادت میدهند هند برمعصیتهائی که ازایشان ظاهر شده است پس مهر میزند برزبانهای ایشان برهیدا ندپس میگویند
بپوستها ودستها وپاها که چرا گواهی دادید برما میگویند که گویا کرده ما را انکسیکه هر چیزرا گویا گردانیده است پس چون ختم میشوند درموطنی
که بسخن درمیایند درآن جمیع خلایق را پس سخن نمیگویند تا بخدا احدی مگر کسیکه او را رخصت دهد خدا وند رحمن وسخن حقی بگوید
پس سوگند نزد ما نیاز میدا وند وازایشان سوال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک
علی هؤلاء شهیدا وحضرت رسول هم گواهی خواهد بود برشهدا وشهدا پیغمبرانند وجمع میشوند درموطن دیگر ودرانجا مخاصمه
نابکار میکنند وحق تعالی حق ظالم را ازمظلوم میگیرد واین دعوان عدالت بحضرتست وازاینها هم پرسش ازحساب پس چون
شروع کند درحساب مشغول شود هرکس بحال خود وبیکدیگر نپردازد وسوال نمیکنم ازخدا برکت انروز را ودرعلل الشرایع روایت
کرده است که ازحضرت صادق ع پرسیدند که ازاوصی خود را درکجا وضع بکند جبرائیل نازد حضرت فرمود که دو
مواضع متفرقه زیرا که ایمکانها شهادت میدهند برای ودروقیامت وکلینی بسند صحیح ازحضرت روایت کرده است که چون بنده
توبه بصوح بکند حفظه اورا دوست دارند پس مستور میکرداند کنامهان اورا درد نیا واخرت داوی پرسید که چگونه مستور میکرداند فرمود که فراموش
میکرداند ازخاطره وناصره وملک که برا وموکل اند باینکه براو نویسند وبرکناهان او وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید براو کناهان اورا و

وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کمان کنند براو انچه کرده است بروی شما ازکناهان پس چون بمقام حشر اندرآید هیچ چیز نباشد که براو گواهی دهد
بکناهی واخادیث دیگر است که قران مجید ودروقیامت شهادت میدهد وشفاعت میکند ازبرای کسیکه قرانرا طلاوت کرده وعمل بان نموده
تا انکه اورا باعلای درجات بهشت وابن بابویه ازانحضرت روایت کرده است که ما ایم گواهان برشیعیان وشیعیان ما گواهانند برهردم وبرتمامی
شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند وعقاب میکنند واخادیث دیگر است که هر روز که میاید خدا میفرماید که ای بنده من تو امروز
روزی تازه وبرتو گواهم پس درسخن هرکه بگو وکار خیر بکن تا گواهی بدهم ازبرای تو بخدا سوگند یاد میکنم که بعد ازاین مرا نخواهی دید وشب چهارم ابن بابویه
میکند وابضا ازانحضرت منقولست که مومن را درروز قیامت نامه کشوده میدهند که درآن نوشته است که این کتاب خدا وند عزیز حکیم بملت
فلانرا داخل بهشت کرداینید ودرتفسیر امام حسن عسکری مذکوراست که حضرت رسول فرمود که چنانچه خدای عزوجل امر کرده است شما را که
احتیاط کنید ازبرای جانهای خود ودینهای خود ومالهای خود که گواهان عدول برخود بگیرید هم چنین احتیاط کرده است بر بندگان
وازبرای ایشان بانکه گواهان ازبرای ایشان کوفته است عملا نکه چندرا ایشان گواه وموکل گردانیده است که حفظ وضبط میکنند
انچه ازاوصادر میشود ازاعمال واقوال وانکاه که برنهای وهم چنین بعضهای دیگر بر روی انها طاعت ومعصیت میکنند گواهانند
ازبرای او وبرا وشهادت میدهند وروزها ومالها گواهانند ازبرای او وکاتبان اعمال او گواهانند براو وچه
بسا کسیکه درقیامت سعادتمند شود بگواهی اینها ازبرای او وچه بسا کسی درقیامت شقی ومعذب گردد بگواهی اینها برا و بدستیکه خدای
درروز قیامت مبعوث میکرداند همه بندگان خود را وبکیفیت خود را درکجا صرف کرده اند درهمه نفوذ میکند وصکداعی را هم میشنوند وحشر
میکنند شبها وروزها ومالها وسالها وبقعهای زمین را پس کسیکه عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند ازبرای او اعضا وجوارح
او وبقعهای زمین ودرهای آسمان که اعمال مومنان را نهابا لامیرد وخلاف کرده اند بعضی گفته اند که حق تعالی درروز قیامت ایشانرا عقل وشعور
موکل اندروزانها ساکن اند وبعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست وبعضی گفته اند که حق تعالی درروز قیامت ایشانرا عقل وشعور
والة نطق میدهد وبعضی گفته اند مثل ازبرای ایشان خلق میکند واولی واحوط است که بگوئیم مجملا ایمان بانها وندند وتفکر درحقیقت
وکیفیت اینها نکنیم زیرا که ازکرده ونبیوده بیان میفرمودند وبعقل ناقص ما نمیکذاشتند والله یقول الحق وهو یهدی السبیل

فصل دوازدهم در بیان حوض وشفاعت وسایر منازل حضرت سالت واهل بیت وسنت وقیامت بدانکه
اخادیث عامه وخاصه ودرهریک ازاینها متواتر است بلکه ازضروریات دین اند وایمان بانها واجبست خصوصا حوض کوثر وشفاعت
اکبر وقلیلی ازاخبار وآثار دراین مسائل ذکر مینمائیم واکثر اعتماد وجثوه القلوب ایزاد شده است وکلینی وابن بابویه وعلی بن ابرهیم

وسایر محدثین بسندهای صحیح معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را
سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن
اسب نجیب عربی و پایه‌های بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی
از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند از در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان انها مثل ماه باشد
مانند ماه در میان سایر ستارگان پس نماند از نور پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه او است پس منادی
ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده
باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من رود و لوای علم من در دستش باشد و آن لوای حمد
است و بر آن لوا نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند که اینها دو ملکند
که ما اینها را نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون با علای درجات منبر
در آیم علی یکپایه از من پستتر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا
حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب منست محمد
و این ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت رسول
فرمود که هیچکس نماند در آن روز در مشهد قیامت از آنها که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد
و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود
و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید نزد
من و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی که گرامی بر پروردگار
تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس گوید بگیر یا محمد من گویم قبول
کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده اینها را ببرادرم علی پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و
بر میگردد پس مالک خازن جهنم می آید و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است نگاه تو و قبیح
روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود
و او راست حمد و ستایش بر آنچه بر من انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بان بده اینها را ببرادرم علی پس مالک کلیدها را بعلی میدهد
و بر میگردد پس علی می آید بکلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش بدست بگیرد در وقتیکه صدای زبانه‌اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت
رسیده باشد و شراره‌هایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی گوید که قرار گیر ای جهنم
ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس بدرستیکه جهنم
در آنروز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب
چپ برد اگر قسمت کننده بهشت و دوزخ است و در روایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد را طلبند
و حله گلرنگی باو پوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم را طلبند و حله سفیدی باو پوشانند و از جانب چپ عرش
باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین را طلبند و حله گلرنگی باو پوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسمعیل را
طلبند و حله سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن را طلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب
راست حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس حضرت امام حسین را طلبند حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن باز دارند و همچنین سایر
ائمه را طلبند و حله‌های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را طلبند و در برابر ایشان باز دارند
پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان او و شیعیان او بی حساب داخل بهشت شوند پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزة و افق
اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و او علی است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو
جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند ذریه تو که فلان و فلان اند و جمیع ائمه را نام
برد و نیکو شیعیان اند شیعیان تو و امامان بعد از تو و دوستان محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریه او ایشانند فایزان و رستگاران
پس امر کنند که همه را به بهشت برند چنانکه حق فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بتحقیق
و در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر بر آن منبر بالا رود و از جانب راست

اومدح

او ملکی باشد ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد ندا کند که ای گروه خلایق
این علی بن ابی طالب داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و از عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار
پایه داشته باشد علی بیاید لوای حمد بر دست و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که او شیعه اوست داخل بهشت کند
و هر که را شیعه او نباشد داخل جهنم کند تفسیر این در کتاب خدا هست که میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان
علی است و امامان از ذریه او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه در تفسیر قول حق القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است
یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که این چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی
جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده است عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که هر کس ترا ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من باین وعده
چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من دهد
و بگوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بطلبم و یک درجه از من پستتر بایستد لوای حمد را بدست او بدهم
پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک
خازن جهنم بیاید و بگوید که این آن مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریه خود را و دشمنان
امت خود را در جهنم پس اینها را بگیرم و در دامن علی میگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را این است
معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا گویم بر خدا ثنائی که احدی
پیش از من نکرده باشد پس ثنا گویم بر ملائکه مقربین پس ثنا گویم بر انبیا و مرسلین پس ثنا گویم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا
کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشید
دیده‌های خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و حله سبزی پوشیده باشد هفتاد هزار حوریه بر دور
او باشند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست
گوید که این برادر منست که امت پدرت او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بنمودم
آنچه امت تو نسبت بجگر گوشه تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و
فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد
شود اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را باندوه نمی آورد
ترس بزرگ روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش کند نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آبا طاهرین او
روایت کرده اند که رسول خدا فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد
شقه است که هر شقه از آن بزرگتر است از آفتاب و ماه و در علل و عیون از حضرت امام رضا از آبا طاهرین او روایت کرده که رسول خدا بعلی گفت که تو اول کسی
بود که داخل بهشت شود و حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در
دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا میبینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از
او است از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس منقولست که رسول خدا فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال
و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارنده حجت من است عذاب نمیکنم کسیرا
که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسیرا که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول
فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از ماه و آفتاب است و من بر کرسی از کرسیهای
رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت
برداشتن آن علم را دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است پس غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را قوتی کرامت فرماید
مثل قوت جبرئیل و نوری مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب
اهل بهشت است هر آینه علی را مثل آن صدا میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل میآشامد علی و شیعیان او نزد خدا مرتبه
ای دارند که اولین و آخرین رشک میبرند و در تفسیر عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که یوم ندعو کل اناس
بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر را با اصحابش و امام حسن و امام حسین

بااصحاب ایشان وهمراهان با اهل زمانش طلب بند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند بسوی
بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آنوقت آنها که از اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان
از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند سید بن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند که رسول فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد
میشوند بر پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس من برخیزم و دست او را بگیرم چون دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش
مضطرب گردد و هر کس با او شریک باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت کردید در دو چیز بزرگ که میان شما گذاشتم گویند اما ثقل بزرگ
یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را میبرند تشنه لب
بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من تابع او باشند
و ایشانند مبهرجون بوده نشنید که نقطه را کم کرده اند فرمود بلکه دین ما فاسد کرده اند حق و کس باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای
دنیا و راضی میشوند از برای دنیا سخن و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دست حب ایشان را بگیرم رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش
بطپد و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند ثقل اکبر را تکذیب کردیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم
پس گویم شما نیز بجانب شمال روید با یاران خود و روید پس ایشان تشنه و برهنه باشند باروهای سیاه بر کردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان
و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد بگذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار
کس باشد از امت من و حال نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قاید روسفیدان و سفیدان او دست او را بگیرم روی او و اصحابش
سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند ثقل بزرگ را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت کردیم با شما
و قتال کردیم پس گویم بیایید بیاشامید پس شربتی از آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و رویهای بعضی از ایشان
مانند ماه شب بدر و بعضی مانند ستاره درخشان خواهد بود و ابن بابویه نقل کرده از حضرت امیر و مفضل روایت کرده که رسول خدا چنین فرمود خود فرموده است
انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتابست و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی
گفته اند کثرت اصحاب و اتباع امتست و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت و مشهور میان مفسران آنست که نهر و حوض کوثر است و احادیث متواتره
از طرق عامه و خاصه بر این مضمون وارد شده و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون سوره نازل شد رسول خدا بر منبر بالا رفت و
خواند چون از منبر فرود آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبهها است از مروارید
و یاقوت وارد شوند بر آن نهر مرغان سبز چند که گردنهای آنها مانند گردنهای شتران باشد گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکو است آن مرغان فرمود میخواهید خبر
دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی خدا و از حضرت صادق مرویست که نهریست
در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پسر ابراهیم و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من بمن آن نهر خیر بسیار دارد و آن حوضیست که امت من وارد میشوند بر آن
در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارههای آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من برانند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو نمیدانی
که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند و ابن بابویه و مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر مرویست که چون روز
قیامت شود خدا جمع کند مردم اولین و آخرین را در یک زمین عریان و پابرهنه پس بایستند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها
بر این حال بمانند چنانچه حق فرموده است خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای آهسته پس منادی ندا کند از عرش که کجاست پیغمبر امی
محمد بن عبدالله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله و صنعا باشد پس حضرت امیر طلب کنند در پهلوی
آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را
بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس خدا ملکی را بفرستد سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه
نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس خدا فرماید که ایشان را بتو
بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بهر که دوست میداشتند و ایشان را در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت
ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود که چه بسیار مرد و زن که در آن روز گریان شوند ندا کنند یا محمد پس در آن روز هر که اعتقاد
ما اهل بیت داشته باشد او از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض وارد شود و جمیع این مشایخ بسندها از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت
امیر از رسول سؤال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزهاش
زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبوتر است پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر
زد و گفت یا علی این نهر از من است و از تو و دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت است که رسول خدا فرمود که خدا نهری از زبرجد در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر

عرش است

عرش است و بر آن هزار و هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش زعفران است و سنگ ریزهاش مروارید و یاقوت است و زمینش مشک سفید
تر است و این نهر است از برای من و امت من و اینهمه چیز اشاره باینست قول خدا انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا
منقولست که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا شفاعت مرا
باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته
است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق منقولست که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت
پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابیطالب بدرستیکه او ساقی حوض منست در روزی که از آن دشمنان خود را براند و
دوستان خود را سیراب گرداند هر که از دست او آب ننوشد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که از آن یکشربت بیاشامد هرگز تشنه نخواهد شد و هرگز بدبخت نخواهد شد
و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت امیر فرمود که من در قیامت با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسیکه اراده
داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی باشد و برای اهل مودت ما پس سعی کنید و
سبقت نمایید بر یکدیگر در ملاقات ما نزد حوض بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود را و هر که یکشربت از آن بیاشامد
هرگز بعد از آن تشنه نشود و حوض ما مملو است و در آن دو نهر جاری از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین برکنارهایش زعفران
روییده است و سنگ ریزهاش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر منقولست که فرمود [illegible]
خواهم کرد از حوض رسول خدا دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابوایوب انصاری مرویست که وارد میشوند بر حوض
من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه صحیح باشد نیتهای ایشان و تسلیم کنند که ان باشند وصی مرا
بعد از من که علی است و آنها که بایشان داده باشند امید هستند انجه بایشان کرده بدشواری منکر بود علی دور میکند و خوض کسیکه از شیعیان
او نیست چنانچه عرب صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که منم بهتر و سید انبیاء و
مرسلین و بهتر از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبرانند و مرسلند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند
و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباع بیشتر دارم
در روز قیامت مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصری شام و صنعای یمن است و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه
من بر حوض من در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند و کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی دوستان
خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در
دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی او کند فردا من او را
نبینم و او مرا نبیند و از پیش من برانند او را بجانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابونعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک
مرویست که رسول خدا فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهریست در بهشت که عرض و طول او ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز
تشنه نمیشود و هر که از آن وضو بسازد هرگز ژولیده مو نمیشود و نمی آشامد از آن کسیکه پیمان مرا بشکند و نه کسیکه اهل بیت مرا بکشد از حضرت رسول مرویست
که علی هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر
از مسمع کردین منقولست که حضرت صادق فرمود که کسیکه دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن فرحی که هرگز از دل او
بیرون نرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدستیکه ما بر او وارد شویم تا آنکه با و میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد
از آنجا بدیگر جا برود و هر که از آن یکشربت بیاشامد هرگز تشنه نشود بعد از آن و تعب نکشد هرگز و آن سرد کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل
دارد و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و صاف تر است از آب دیده و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت بیرون میآید و میگذرد بنهرهای بهشت همه
میگذرد بر روی سنگ ریزه مروارید و یاقوت جاری میشود در آن قدحهای زیاده از عدد ستارههای آسمانست و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس
کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و انواع جواهر است و کسیکه از آن بیاشامد بر روی او هر بوی خوشی میگشاید تا آنکه میگوید که چه بودی اگر مرا در همین موضع
میگذاشتند و من بدل این چیزی دیگر نمیخواهم که من تو از آنها خواهم بود که از آن حوض سیراب میشود و هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاکر
بنظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را بفضل محبت و متابعت ما از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت
امیر موکل است و در دست او عصائیست از چوب درخت عوسج و دور میکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید که من شهادتین میگفتم
داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید اما ببیکه میگویی او از من بیزار است حضرت فرماید که برو
بسوی آن کسیکه او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی و از او سؤال کن که ترا شفاعت کند چون او بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش همیشه کویا

هلاک شدم از تشنگی فرمان بده خدا تشنگی تو از یاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که تر زبان باید و حال انکه دیگران تر زبان حوض پیغمبر باشند امد فرمود از برای انکه او ورع نموده است از بسیاری از اعمال منجر و چون ما اهلبیت نزد او مذکور میشویم ناسزا نمیگفت و ما را نمیشنود چیزی چند انکه عمر او مرا نتها جرات میشنود از کشاخی نسبت بما اما انها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما دارد باشد بلکه از برای سعی در عبادات باطل خود و دین داری خود و از برای انچه مشغول کرده است نفس خود را بان از یاد کردن مردم دلش منافق است و دینش سلام نصب عداوت اهل بیت است و منابعت شمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر و عثمان بر همه کس پس باین اسباب نزد حوض میاید و محروم میگردد و دین داری خود را بای انچه مشغول کرده است نفس خود را بان از یاد بدانکه خلاقی نیست میان مسلمان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا ص از در قیامت شفاعت از برای امت خود بکند از برای جمیع امتها خواهد بود و خلاف فکر هست در انستکه ایا شفاعت از برای طاعت یا در بی منافع است از برای مومنان که مستحق ثواب باشند و بس نه از برای سقاط عقاب از گناه کاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد انست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و معتزله از اعتقاد انستکه شفاعت مخصوص فهم اولست بعضی در زیادی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند هم چنانکه بر خدا واجب است که وفا کند وعده ثواب را واجبست که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط ان فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت ان برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهراء و ائمه هدی بر خصت بحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا ص روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر امت خود و در خصایص عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر پیغمبری دعائی کرده و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در روز قیامت و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا منقولست که رسول خدا ص فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد شفاعت مرا باو نرسانند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند و ای کفت حضرت امام رضا گفتم پس چیست معنی قول خدا تعالی که یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برکسیکه خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب بر کیفیتی که او بر طریقه او باشند و از برای عمار از اهل بیت ظاهر بن او و از برای صالحان و مومنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناه کاران را و مویداست انچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسالت صلعم روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت خواهد کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مومنان که مکر شفاعت کنند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب النار شده باشند و ایاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و در بهشای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حفظهم فرموده است که مالک شفاعت نیست مگر کسیکه نزد خدا عهدی کرفته باشد و اکثر مفسرین کفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی کفته اند یعنی شفاعت نمیکند مگر کسیکه خدا او را در حصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء اند و اوصیا و صلحاء و شهدا و علماء و مومنان چنانکه در اخبار وارد شده است که مراد و صیتی است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بحدیکه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در ایات متعدده وارد شده که کبیره شفاعت نمیکند مکر بر حصت خدا بر دو قول پیغمبرشان که میکفتند که ما عبادت نمیکنیم برای انکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه کفت بر رسول خدا که ای پدر بزرکوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر کفت ای فاطمه نزد در بهشت در طوبی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود کفت ای پدر بزرکوار اکر نیابم ترا در انجا نه بینم در کجا بجویم فرمود در نزد حوض کوثر و روضه که امت خود را از برای اهل کبایر از امت خود انجا نیابم فرمود در نزد صراط که من ایستاده باشم و کویم پروردکارا سلامت بکذار امت مرا کفت اکر در انجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود کفت اکر ترا در انجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در روضه که منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابرهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که کفت سوال کردم از حضرت صادق ع از شفاعت خصم رسول خدا ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت بجام کنند مر او را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس کویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بکویند شفاعت

کن از برای ما نزد پروردکار خود و کویند ندانی که ابی خطیئه هست در وی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح چون بنزد نوح اینها را نزد پیغمبر بعد از خود فرستند و هم چنین هر پیغمبری حواله به پیغمبری بعد از خود کند تا بحضرت عیسی رسد او کوید با من بیائید و بیرید ایشان را نزد محمد چون بنزد حضرت روند کویند بیائید با من تا ببریم ایشان را بسوی در وازه بهشت و ببدر کاه رحمت بسجده در اید و بسجده در مانند تا انکه ندا از جناب حضرت باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و انچه خواهی بطلب تا عطا کنم اینست معنی انچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در اخبار ما و بشارت المصطفی ان حضرت صاحب فرموده است که میرود روز قیامت شود حضرت جمع کند اولین و اخرین را در یک زمین پس ناکاه یکی از ایشان را فرا کیرد که همه نالیه و فغان اینند کویند پروردکارا بکتاب ما این ظلمت را پس دور کردانند کویند که روی بنوازیم که روشن کند پس اهل محشر کویند که انها پیغمبران خدایند فدا از جناب حضرت عزت اند که ایشان پیغمبران هستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندارند که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهدا اند ندارند که شهدا ان نیستند کویند که پس کیستند ندارند با ایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید شما چون پرسند کویند ما ایم ذریه رسول الله ما ایم اولاد علی ولی الله ما ایم مخصوص بکرامت خدا ما ایم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جناب حضرت عزت جل جلاله باید که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان رد کرده نشود علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیکردند بخدا سوکند که شما بما ملحق میکردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوکند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد اسحاق از جناب چلبی و بهشتی از جانب راست و بس و دستان خود را داخل بهشت میکنند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر کرا انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را و سوال قبر را و شفاعت را و علی بن ابرهیم بسند صحیح از حضرت صادق ع بزرکوارش روایت کرده است که بخدا سوکند که ما نسبتها شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد نا انکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند کویند انچه خفتم فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندکان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازکشتی در دنیا میبودیم پس میبودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر ع امد و کفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهند و مغرور میکردانند و میکویند شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بهمرتبه غضبناک شد که ردایش متغیر شد فرمود وای بر تو ای ابو ایمن با ما امغرور کرداست بنکه شکم و فرج خود را از حرام باز داشته و اکر به بینی فرعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد ای بر تو ما شفاعت میباشد از برای کسیکه مستوجب جهنم شده باشد بعد از ان فرمود که احدی از اولین و اخرین نخواهد بود مکر انکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسالت شفاعت خواهد بود و قیامت خود و ما را شفاعت خواهد بود در شیعیان خود و ما را شفاعتی خواهد بود و در اهالی خود و مومنی میباشد که شفاعت نکند و مثل و بعضی مصرکه اعظم قیامت باید عرشها دهد و مومن شفاعت میکند حتی ابرای خادم خود میکویند پروردکارا او خوشحالی میکرد مرا در دنیا و کرمانکاه داشته است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که هشت هشتی دارد از دین و از بیغمبران و صدیقان داخل بهشتند و از بیت شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیا و محبان ما داخل میشوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کم و کویم پروردکارا سالم بدار و سلامت بکذران شیعیان و دوستان و یاوران ما و هر که ولایت و محبت ما را داشته باشد پس ناکاه از میان عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیا قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیا او کسیکه محبت من داشته باشد و یاوری من کرده باشد و یار شمنان من جنک کرده باشد بکردار یا کفتار در هفتاد هزار کس از همسایکان و خویشان خود و دیکر دیکر سایر مسلمانان از ان داخل شوند از انها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهلبیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما بیند مرد بزرکی را از اشنایان داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون برابر کند کوید ای پدان مرد در دنیا نیکی بتو میکردم حاجت ترا برمیاوردم اپا الفرد جزائی برای من نزد تست پس مومن بملکی کوید که برا و موکل کردیده است که دست از او بردارد پس خدا امر کند ملائکه را که امان دهند مومن را از نار و او را رها کنند و ایضا بسند معتبر از حضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند برای دوست خویش خود مکر انکه ناصبی باشد و اکر جمیع ملائکه مقربان و پیغمبران مرسلین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نکردد و در علل الشرایع از حضرت رسالت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حضرت حساب بازدارند بعابد کویند برو بسوی بهشت و بعالم کویند بایست و شفاعت کن فردا مرا بنا دب نیکی که ایشان را کرده و بروایت دیکر عابد را میکویند که بنا بود که تو مرا بودی تو اما همت تو مقصور خود بود

بود بروبسوی بهشت و عالم را گویند که تو همه بر همه ایت بندگان خدا گاشتی باید و هر که از علم تو منتفع شده او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت
و فرات بن احنف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر بن عبد الله انصاری بخدمت حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت
حادثه خود و فاطمه که هر گاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبرداد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت
شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس خطیب بخواند که خطبه بخوانم
پس خطبه بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی علی بن ابیطالب
منبری فی نور یکدانه و منبر او بلندتر از منبرهای انبیا باشد پس خطیب بخواند که خطبه بخواند که هیچ یک
از اوصیا مثل آن را نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیاء مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای ایشان منبرها از نور و بر سر دو فرزند
زاده ام و دو کل بوستان من در ایام حیوه من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از انبیا و مرسلین
مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه
دختر مزاحم کجاست کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس خطیب فرماید که ای اهل محشر فروتر بزرگواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند یکانه ما راست پس خطیب گوید ای اهل محشر من بزرگوارتر از برای محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین اقرار داده ام ای اهل محشر سرها بر آرند و دیده ها بایشان بندند که فاطمه بسوی بهشت بخرامد پس جبرئیل نافه بیاورد و دامنهای
بهشت که بر پنابر او پوشانیده باشند و مهار شتر او بدست او باشد و جهاز شتر از نور جان باشد پس او را بخوانانند در پیش روی او حضرت و هزار
سوار شود و هفتصد صد هزار ملک در اطراف او باشند و بر روند و صد هزار ملک که از جانب چپ و روند و صد هزار ملک از جانب راست
بر بالهای خود بر کرانند تا او را بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب خود فرماید حفصه فرماید دختر حبیب من سبب التفات
چیست گوید پروردگارا میخواستم فرزندان و ذریه من بسوی بهشت شود حفصه فرماید که ای دختر حبیب من بر گرد بسوی محشر و نظر کن هر کس دردل
او محبت تو یا محبت ذریه تو باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در انروز
بر چندان از محشر شیعیان او دوستان خود را نجات دهد که احدی از اولین و آخرین را چنان نجات نداده باشد پس چون شیعیان اهل بیت
ایشان افکنند که روی بعقب کردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست در حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را
شفیع کردانیدم و در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم فرزندان و ذریه ما نزد ما شود پس ندا رسد که ای دوستان من بر گردید
نظر کنید و هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا اب اده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا عنیت کسی را از شما دوست دارد
از برای محبت حضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت کردانید پس حضرت فرمود والله باقی نماند در محشر مگر شاک کننده یا کافری یا
منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم روند اکثر چنانکه خدا فرموده است خمانا من شافعین و لا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا
برمیگشتیم پس میبوسند بسیاری از مؤمنان حضرت فرمود بهمانات همه را طلب کردند هر گز نخواهد شد و دروغ میگویند اگر بدنیا برگردند
عود خواهند کرد بدان اعمالی که ایشانرا از آن منع کرده اند و کلمه لیست بسند معتبر از عبد الحمید از ابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بحضرت
امام محمد باقر که من هیچ باک ندارم که همه حسنات را بعمل نیاورده باشم از ترک میکنند زیاده از کارهای نیکو حضرت فرمود که سبحان الله و بسیار
عظیم قصد را بزرگ این و مرتکب آن هم بگیرند که از این بد تر است گفتم بلی فرمود که سبب عذاب او ترک برای فاکند از این بد تر است
و هر بنده که تر داو مذکور شوند اهل بهشت سؤال و اوزقت کنند از برای دیدار کردگار ایشان ملائکه دست بر دیشان و بمالند و همه کناها فشر بریزند و شود مگر
انکه کناهی از او شمار شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبولست برای او و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از
برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من از دنیا با من زیست و شفاعت میکند از برای او پس حضرت
میفرماید که من پروردگار کرام و سزاوار است که مکافات دهم از جانب تو پس خدای تعالی همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد
و گفته شود مؤمن را که شفاعت بسی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش دو یک عشری از اعشار آنها را داشته
باشد فصل پنجم در بیان صراط است بدانکه از جمله خرد و ریاضات دین که ایمان بان نیاورد و در صراط است و آن جسریست که بر روی
جهنم میکشند و ناکسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در اخبار بسیار معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مویار یکتر است و از شمشیر برنده تر
و از آتش گرم تر است و مؤمنان خالص در نهایت استی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات میابند و بعضی
از عقبات آن بجهنم میافتند و آن در اخرت همتا صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت ائمه
معصومین از ذریه اوست و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از نهان عقبه از صراط اخرت میلغزد و صراط

مستقیم

سر فصل

مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن جسر جهنم است
و میان مرد و جمیع خلایق واقع میشود و چنانچه مذکور شد و وارد شده است و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر
انکه وارد جهنم است بر پرورد کار خود حتم و لازمست و قضا شده است و صراط در وجه دیگر همان خداوند است پس هر که ایشانرا در دنیا
شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراط طی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی چون روز
قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذارد هیچ کس که بهشت تو یا او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط
بمعنی طریق است و باین سبب لقب امیر المؤمنین و ائمه را ذریه او را صراط مینامند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است که طریق بسوی
بهشت در روز قیامت همانا جسریست که مردم میان میگذرند و آنست صراط که مردم از جانب راست آن مجال ایستادن امیر المؤمنین و
از جانب چپ آن ندا از جانب خدا بهر دو میرسد که بینداز بدوزخ هر کافر و معاند را و در اخبار معتبره از حضرت صادق روایت
کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طریقه بعضی چندین قسم و صراط بار یکتر است از مو و از دم شمشیر تیز تر و بعضی میگذرند مثل
برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان از آتش میگذرد
و بعضی را میگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد و جئ یومئذ بجهنم یعنی
بیاورند در روز قیامت جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که در روح الامین مرا خبر داد که چون خدای خلق اولین و آخرین را
در صحرای محشر جمع کند بیاورند جهنم را با هفتاد هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در هر مهار شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم
شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حضرت مرد مرا تا خیر کرده است از برای شفاعت امت هر آینه همه را هلاک کند پس کوهی و دریائی نماند از هر دو بیک کار و بد کار پس نماند هیچ بنده از بندگان
خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند و نفسی نفسی بعضی بر ورد کار نفس مرا و جان مرا بخان داده و نوای پیغمبر خدا آنکه که
امتی امتی و از برای امت خود دعا کند پس صراط بر روی آن بگذارند اموی را یکی و از شمشیر برنده تر و از آن سه نظره داشته باشد بر یک
نظره امانت باشد و نظره صله رحم و بر دیگر نماز باشد و بر سیم عدالت بر ورد کار عالمیان بعدل حکم بر مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد تا گر قطع رحم و خیانت در اموال فردم کرده باشند
از این عقبه بمنکذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه گر نجات یافتند نماز ایشانرا نگاه میدارد و از این عقبه نجات
یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره بآیه شماره است ان ربک لبالمرصاد یعنی بدستیکه
پروردگار تو بر سر راه است قادر یکین کاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بکیاش لغزیده بپای دیگر خود را
نگاه میدارد و ملائکه بر دو طرف ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که بخداوند جلیم بردبار پناه مبرید و عفو کنون بفضل خود و سالم بدارد و
بسلامت بگذراند ایشانرا و مردم میریزند و آتش مانند شب یوه پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت
خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکند خداوند را که نجات داد امر از تو بعد از آنکه ناامید شده بود مرا همت و فضل
خود بدستیکه پروردگار ما امرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد
و عدالهی در ظلمهای دیگر باقی در رحق الناس و دو نیست که مراد از صله رحم رعایت آل محمد و از امانت عدم خیانت
در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه اول که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر انکه
گوئیم اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار متقول
که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که ان راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط در دنیا و صراط آخرت
صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجبست هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است
و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری در تفسیر صراط
مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم در دنیا استکه غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در
دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر از این در معانی الاخبار از
حضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که ان قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمهٔ احدی نمیگذرد و در معانی الاخبار
از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حضرتش فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش
سه هزار سال است که هزار سال بالا میروند و هزار سال بزانو و هزار سال بر خار و خسک و هزار سال بر عقربها و عقربهای آتشین میروند و هزار سال بالا میروند و همن

اول کسیرا خواهم بود که ان عقبه را قطع کند و دوم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچ کس از ان عقبه ایمن شفت قطع نمیکند مگر محمد و علی بن ابیطالب و اهل بیت او و ابن در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این یوم لا یخزی النبی کفتند است یعنی عذاب نمیکند محمد را و الذین امنوا معه یعنی عذاب نمیکند انهارا که با او ایمان اورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی و روشنی دهد بر صراط برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس بود ایشان رو دار پیش روی ایشان و از جنب ست ایشان و ایشان از عقب ان شتابند پس اهل بیت محمد فرا محمد یکدیگر شده و کروه بر صراط کذرند مانند برق جهنده پس کروه دیکر مانند باد کذرند و کروه دیکر مثل دو بدن اسب کروه دیکر مثل رفتار پیاده و کروه دیکر پیکها دست و پا و کروه دیکر مانند اطفال حود را بزیر پا کشند و خدا صراط را برای مؤمنان عریض میکرداند و از برای کناه کاران باریک میکرداند بقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میکویند ای پروردکار ما تمام کردان از برای ما نور ما را تا بکذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میکذرد در دنیا هود جی از زعفر سبز فاطمه را او با شد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در کردو او هفتاد هزار حور پیرو روند مانند برق نند و شیح در مجالس از نظر ع عامر از انس روایت کرده است که در سئوال خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نکذرند بر ان ملکی که ناصه رخصتی داشته باشد که در ان ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره بایشان قول حفنعم که وقفوهم انهم مسئولون یعنی و باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا صلعم روایت کرده است که چون حفنعم جمع خلایق را مبعوث کرداند منادی پیرو ردکار ما ندا کند که ایکروه خلایق بیستید دیدها حود را تا فاطمه دختر پیغمبر که سیده زنان عالمیان است از صراط بکذرد پس همه خلایق دیده ها ی حود را بر هم کذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و ظاهر ان از اولاد ایشان که محرم انحضرت اند و چون داخل بهشت شوند جامه انحضرت کشیده باشد بر روی صراط یک طرفش در دست انحضرت باشد و بهشت و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردکار ما ندا کند که ایدوستان فاطمه هر یک چنک در دیسته از ریسمانهای جامه سیده زنان عالمیان پس نمانند کسیرا از دوستان فاطمه مکر انکه بچسبد بتاری از نارها ان تا انکه زیاده از سیصد هزار مقام چنک در انجامه کرده هر قبائی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند برکت انحضرت از اتش جهنم و کاینیه لبسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که حساب کنند نفسهای حود را پیش از انکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میماند چنانچه حفنعم فرموده است که در روزیکه مقدار ان پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید کفته است که اعتقاد ما در عقبا اینکه برزاه محشر است نسئلکه هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسند که مسمی باسم واجب است کر تقصیر در ان واجب کرده است و از در ان عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در ان واجب او میکنند اکر بیرون امد از عهده ان بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد بار همی از حفنعم که او را در ان باید نجات میدهد از ان و میرسد بعقبه دیکر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیکر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از انچه او در صاحب اسم ان عقبه تقصیر کرده است پس اکر از هر بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار نعیم پس جایکه میباید که هرکز مرک در ان نمیباشد و سعادتی میباید که هرکز شقاوت و تعب با او نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهداء و صالحان از بندکان خدا و اکر او را در عقبه مکس کنند و طلب کنند از او حقی را که در ان تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیاید او را از جانب حفنعم میلعزد از ان عقبه فرو میرود در جهنم پناه میبرد بخدا از ان و این عقبات همه بر صراط است و اسم یکعقبه از انها ولایت همه خلایق نزد ان عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او اکر انسان بان کرده است نجات میباید و میکذرد و اکر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است و قفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد حفنعم میفرماید بعزت و جلال خود سوکند یاد میکنم که از من نمیکذرد ظالمی و اسم یکعقبه رحم است اسم دیکری امانت است و اسم دیکری نماز است و باسم هر فرضی یا امری باهیی عقبه هست که بنده را از ان عقبه باز میدارند و ان فرض سؤال میکنند فصل چهار دهم در حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان بهشت و دوزخ چنانست که در صریح ایات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسیکه مطلقا انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند انهارا مانند فلاسفه بیشتر کافر است و فلاسفه در این باب و طایفه ندارل اشراقیانند که قایلند بعالم امثال و ایشان ظاهرا قایلند بهشت و دوزخ و ایخه در شرع وارد شده است از نفاصیل انها امانه در این بدن جسمانی و نه انکه ان بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالی است فوق مثبا عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در ان بامنه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان

خواهد

خواهد بود و این مخالف صریح ایات و اخبار بیشمار است و از اعجب عجیب است اکر کویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب کوئیم که دو فرق است اولا انکه انچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود بدن نیست و محشر و مستلزم رد ایات و اخبار صریح حشر جسمانی نیست دویم انکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثالی است که میکویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بان جسم تعلق میکیرد و ناویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و هیچ مشابهتی ندارد که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع انچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل میکنند بلذات روحانیه که بدون روح و امیدی باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات معقوله حود که در این نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت و همین است و الحاکه جاهلند و این علوم و کمالات تحصیل نکرده اند و الم و حسرتی ندارند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تن بدن بوده و در تکدر و ان عالم طبیعت فرو رفته بوده اند از لذات ان لذت و این الم کما ینبغی نمیکردند و بعد از مفارقت بدن اینها برا و ظاهر میکردد و چون اکثر ایشان عوام بوده اند و خبر از لذات و الام روحانی نداشته اند رکیب لهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و الام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سئیات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از ان لذات و خائبه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال انها و از الام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشیاء انها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدا و معاد تصریح باین مطلب نموده و در شفا از رئیس علماء اسلام معاصر ما حواله بصاحب شریعت نموده و کسیکه اندک شعوری و ندرتی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود و جمعیکه اعتقاد باصول ایشان دارند در عصر ما در بمعاشرت مسلمانان کرفتار شده اند از ترس ظاهر و کاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاکردان و خواص خود خلوت میکنند میکویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و باینمان ظاهری قناعت کرده اند بر ضونکم بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان باین عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذورند مرا که کسیکه قابل باشد که واحد صادر نمیشود از واحد و مکر واحد و کوید هر حادثی مسبوق باست بماده و کوید اینچه فرش ثابت شد عرش محالست عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم داند انواع متوالده را قدیم داند اعاده معدوم را محال داند و افلاک را منفصل میکرداند و فاصله در میان انها قابل باشد و خرق والتیام را در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چکونه از عقاب منیوان کرد بانکه خلاف علی مختار است و انچه خواهد میتوان کرد و عالم و ادم حادثند و بمحشر جسمانی و انکه بهشت و دوزخ اسمانست و مشتمل است بر حور و قصور و اینهمه و مساکن و اشجار و انهار و انکه اسمانها شق میشوند و میکافند و کواکب بزمین میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و انکه ملائکه اجسامند و بالهادارند و اسمانها مملو ند از ایشان و بزمین می ایند و بالا میروند و انکه حضرت رسول صلعم بمعراج رفت و عیسی و ادریس باسمان رفتند و همچنین بدجالی و رمجرات انبیاء و اوصیا از شق قمر و احیای موات و رد شمس و طلوع ان از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت معتاد و جاری شدن نهرهای عظیم از سنک کوچک و فرو بردن عصای موسی جوارهای چوب و ریسمانها و امثال انها اسر معلوم شد که اعتقاد باصل حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند و یا ایشانرا العیاذ بالله از بابت ارباب حیل و معجزات دانند که در تمام عمر همه ایشان بر این بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بهم مردم نمایند و هدایت ایشان از این فرقه ضاله متوقع نباشند و از همه غریبتر انستکه جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب انبان باز و مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میکویند و کسیرا از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در ایند و کسیکه رد و انکار این عقاید باطله از جهات مکرره شبهات بر عوام القا میکنند که شاید بترویج عقاید باطله خود توانند موفق شد و طعن میکنند بر کسیکه بر ابواب این عقاید لعن کند و فحش میکنند که ما از جمله لا یعنیان نیستیم پروا دون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسیکه انکار کند کافر است اما متکلمان خلاف کرده اند در انکه بهشت و دوزخ ایا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را عقاد انستکه موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم انهارا خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند و از و بعید است و ایات بسیار صریحه دلالت بر وجود انها در حال نزول قرآن مثل اعدت للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر انکه حضرت رسول صلعم داخل بهشت شد و جهنم را بانحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت ادم را بهشت خلد

میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا از اخبار بهشت و جهنم زیاد بود در شبی که معراج نمود از آسمانها بر زبان خود عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را انکذب حضرت رسول کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حفظه فرموده هفده جهنم است یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی ایشان جهنمی که تکذیب مینمایند میان آتش و حمیم آب جوشان میگردند و حمیم که در حرارت نهایت سیدهٔ است گاه باشد که آتش میشوند و گاه حمیم و رسول خدا فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و حوزدم پس آن نطفه شد و صلب من بچکید بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم خاملة شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و ظاهر است که هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه را میبویم و علی بن ابو طالب روایت کرده است که لیلة المعراج که بهشت و دوزخ مخلوق شده اند از سدرة المنتهی میگذشتم حفظه فرمود که سدرة المنتهی درختی است جنانی که ماوای مومنان است و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نزد آنجاست و دلیل بر آنکه بهشت هنوز در آسمان است آنستکه در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنستکه فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنم ایشان را بدور جهنم بدور زانوزده و معنی حول جهنم در آیه آنست که بهشت دایره نمیباشد و دوران فلک نمیباشد و اعتقاد باینها از نعمت نباید است که بهشت دایره نباشد و سلامتست در دوران فلک نمیباشد باجماع امت و آن موتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق و همچنین تکلم ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمیچشند در آن فلک مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و در بهشت پیری و ناتوانی و کوری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و در آن فقر و احتیاج و فاقه و ناداری نیست هر چه نفس خواهش کند و دیده ها از آن لذت برد در آن موجود است و دار خلود است هر کز از این بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس با چنه خضوع با و عطا کرده است راضی است از روی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی کفنداند اهل مرتبه اعلی بدیدهٔ اهل مرتبهٔ ادنی نمیایند و ایشان بمرتبهٔ اعلی نمیروند که مبادا مرتبهٔ اهل در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبهٔ خود راضی کرده باشد که از رو و خواهش مرتبهٔ دیگر نکنند و ایضاً چنانچه بعضی از مردم مطعوماتی نمیخورند که ما میخوریم و آن لذیذ نمیدانند ترجیح نمیدهند و درجات خبیثه و اشعال باطله را بر مراتب عالیه اختیار نمیکنند ممکن است در آن نشاه نیز هر یک مرتبهٔ خود را بهتر از مرتبهٔ دیگران داند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است ولهم فیها ما تشتهیه الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف نمیباشد اما در روایات معتبره وارد شده است که اهل درجهٔ سافله بدرجهٔ عالیه نمیروند بدیگر آنکه ایشان را ملول و غایط و کثافت نمیباشد و بعنوان عرق خشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز حور بآن وارد نمیباشد حیض و نفاس و امتخاضه و کلاوت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و دیگر اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و شوی بهشت آفتاب و ماه و انجم نیست و بپوسته مانند هوا باین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و تمامی در آنجا باین تفسیر کرده اند و شراب نیا مستی و بول و قی و صداع نمیدارد و لغو و بخش و دشنام در آنجا نمیباشد هیچیک از این اندارد و لذت شراب را باضافه غیر متناهی دارد و چون در دنیا شراب مبوه و کباب و ملاقی خیاب لذیذ نمیباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوریان طلعتان زیبا خوش مزه تمامتر و وصف مجلس بهشت باین ایشان ثمره است که بر کرسیها بافته از مفتول [illegible] بر جواهر نشسته باشند که بر انها زاده مروی بروی یکدیگر کرده و بزرگواران ایشان غلامان و امردان کوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین کرانبوش کردن آنها صداع بهم نمیرساند و عقلشان زایل نکرده و مویها از برای مزه هر مویه زاکه اختیار کنند و کوشت کباب از هر مرغ که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندام سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته زاده از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب هرزه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن لغتی یا کذبی نباشد مگر سلام و تحیه که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این درجهای جنت و بندهای سزا با یک قصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای عبث ایشان طاعت و بندگی مجلس عیش ایشان از هیچ شایانی بآنی فرموده و بعوض عمل ناقص که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات افزوده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف بعمل آمده چه نعمتهای جسمی و روحانی در بهشت جاودان از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب شده فالملک لله الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضاً باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفها

باید اورد و تفکر نفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما برندارد و بایات و اخبار اوزعا نماید بهمانها یکدیگر منطبق میتواند شد بنوعی که هر گاه کواکب فرو رزند و اسمانها در هم پیچیده شود و عرش بر زمین خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که از لفظ الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم زا بلند میکردانند و ظاهر میباشد چنانچه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که دنیا هاوزه بین هم آتش میشوند و صراط زا بر زگوان نصب میکنند و راهی مشوم مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی بمشوی بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و اوصیا و مومنان خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیا زا در آنجا خواهند گذاشت و عرش زا بروشنی که حکما گفته اند فلکی مرا زا نباید دانست بلکه جسمی است اعظم از همهٔ اجسام و مربعست و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سالست با اینها موافقت و مکان امریست موهوم و تابع ممکن است و چنانچه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید هم چنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکانها بهم میرسد و مکانها بر طرف میشود و حکم موقوف اجسامهم میرساند و استحالة این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیر یکه محال باشد ممکن است که حضرت جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسیکه دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبنی بر شهادت و اهوا بست بردارد همهٔ اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در آنها چنانچه گفتیم ضرور نیست و از عان اجمالی کافیست والله الموفق للخیر و الصواب و الیه المرجع و المآب فصل یا نوزدهم در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد باینها الا نعمت باید دانست که بهشت دایره نباشد و سلامتست در دوران فلک نمیباشد باجماع امت و آن موتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق و همچنین تکلم ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمیچشند در آن فلک مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و در بهشت پیری و ناتوانی و کوری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و در آن فقر و احتیاج و فاقه و ناداری نیست هر چه نفس خواهش کند و دیده ها از آن لذت برد در آن موجود است و دار خلود است هر کز از این بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس با چنه خضوع با و عطا کرده است راضی است از روی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی کفنداند اهل مرتبه اعلی بدیدهٔ اهل مرتبهٔ ادنی نمیایند و ایشان بمرتبهٔ اعلی نمیروند که مبادا مرتبهٔ اهل در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبهٔ خود راضی کرده باشد که از رو و خواهش مرتبهٔ دیگر نکنند و ایضاً چنانچه بعضی از مردم مطعوماتی نمیخورند که ما میخوریم و آن لذیذ نمیدانند ترجیح نمیدهند و درجات خبیثه و اشعال باطله را بر مراتب عالیه اختیار نمیکنند ممکن است در آن نشاه نیز هر یک مرتبهٔ خود را بهتر از مرتبهٔ دیگران داند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است ولهم فیها ما تشتهیه الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف نمیباشد اما در روایات معتبره وارد شده است که اهل درجهٔ سافله بدرجهٔ عالیه نمیروند بدیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافت نمیباشد و بعنوان عرق خشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز حور بآن وارد نمیباشد حیض و نفاس و امتخاضه و کلاوت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و دیگر اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و شوی بهشت آفتاب و ماه و انجم نیست و بپوسته مانند هوا باین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و تمامی در آنجا باین تفسیر کرده اند و شراب نیا مستی و بول و قی و صداع نمیدارد و لغو و بخش و دشنام در آنجا نمیباشد هیچیک از این اندارد و لذت شراب را باضافه غیر متناهی دارد و چون در دنیا شراب مبوه و کباب و ملاقی خیاب لذیذ نمیباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوریان طلعتان زیبا خوش مزه تمامتر و وصف مجلس بهشت باین ایشان ثمره است که بر کرسیها بافته از مفتول [illegible] بر جواهر نشسته باشند که بر انها زاده مروی بروی یکدیگر کرده و بزرگواران ایشان غلامان و امردان کوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین کرانبوش کردن آنها صداع بهم نمیرساند و عقلشان زایل نکرده و مویها از برای مزه هر مویه زاکه اختیار کنند و کوشت کباب از هر مرغ که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندام سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته زاده از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب هرزه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن لغتی یا کذبی نباشد مگر سلام و تحیه که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این درجهای جنت و بندهای سزا با یک قصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای عبث ایشان طاعت و بندگی مجلس عیش ایشان از هیچ شایانی بآنی فرموده و بعوض عمل ناقص که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات افزوده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف بعمل آمده چه نعمتهای جسمی و روحانی در بهشت جاودان از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب شده فالملک لله الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضاً باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفها

باید اورد

زیرا که التذاذ از سیر نهرها و کلها و سیرها در غرفه بهشت صعب تر فرود در دنیا احتیاج بنزول و دشواری آن و اهل بهشت احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند باسانی فرو شوند تا مدورو نیست که نهرهای بهشت بی خنه که در زمین بکنند بلند بشوند بقدر پنجه میخواهند در بسیار منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشود و این نابوبه در فقیه و امالی از عبد الله بن علی و ایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا رسیدم و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و ملاط خشت از بوی خوش تر از کافور و سنگریزه های آن از لؤلؤ و یاقوت و گنبدهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چیست گفت درهای آن مختلف است باب لؤلؤ از یاقوت سرخ است گفتم طلقه آتش چیست گفت باب الضیر دروکیست و یک لنگ است خلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و در و مصراع است و ما بین این در و مصراع یا نضد لشاد هست و از آخر و شبی و نالهٔ هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن نیاورد و اما باب بلاء از یاقوت زرد است و بان مصراع است و چهل تا کم است کسیکه از این در داخل شود و اما در برزخ پس داخل بهشت شوند از آن بندگان شایستهٔ خدا که اهل زهد و ورعند و رغبت کنند کانند نیکو خداوانس گیرند کانند با و چون داخل بهشت شوند در کشتیها مینشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب حیوان و کشتیها از یاقوت است و اینجا کشتی را بان حرکت میدهند از مرد است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامهای سبز نه و در آنها نور بی هست از پرورد گار عالمیان و ایشان نرد و طرف آن مهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة الماو بست گفتم آیا در وسط آن بهشت بهشتی دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتها است و حصاش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش زمرد و یاقوت است گفتم در میان آن بهشت و آن بهشت فردوس و آن حصاش از نور است و عرفهایش از نور پرورد گار عالمیان است و خفتم صیفی دارد بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوش روها و گفتند اند ایشان زنان دنیا هستند و بطهارت از حور بان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند غنا و خوانندگی میکنند بصدای چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند و گویند ما ایم که ابدیم و نمیرانیم ما ایم قائمت کنندگان که هرگز حرکت نمیکنیم ما ایم خیرات حسان و ما ایم شوهران کرام چون خود تا این سخنان دنیا در جواب ایشان گویند ما ایم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید ما ایم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید ما ایم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و ما ایم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق کنند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که هر گاه مرد مؤمنی زن مؤمنهٔ داشته باشد و هر دو بهم بروند داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که خدا حاکه عادلست اگر مرد افضل از زن مرد را مخیر میکنند اگر خواهد او گر دد از زنان او بخواهد بود و اگر زن از مرد بهتر باشد زن را مخیر میکنند اگر زن مرد را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او بخواهد بود و حضرت فرمود که بهشت یک بهشت نیست چند تا است بعضی از زنان او بخواهد بود و اگر نخواست شوهر او بخواهد بود و حضرت فرمود که بهشت یک بهشت نیست و میگویند بهشت یکدرجه است بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت مؤمن داخل بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را نمیتواند که آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد که نیست تواست بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبهٔ اوست ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات نمایند بروی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضاً روایت کرده است که علاء ابن سباب بامحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هر گاه که میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند میگویند چون میشود که ایشان باد و مثان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا منبعر باید و من و تو نهاجنان و الله که ایشان باد و مثان خدا در یک مکان در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت که ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میشوند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمود نه والله اگر مؤمن میشوند داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن نابوبه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که ملقب در دروازهٔ بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا او بخته است چون مخالفت بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصر از فی شام از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان نعناست که در شکم مادر میخورد از آنچه مادر شکم میخورد و غائط ندارد و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صلعم داخل بهشت شد در یکی چند عمارتی دید خشت آن از طلا است و یک خشت آن از نقره و گاهی دست باز میدارند پرسید که چیست گفتند گفتن مؤمنست سبحان الله و

الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هر گاه میگویند ما ایم و هر گاه دست بر میدارند ما دست بر میداریم و عیاشی و ابن نابوبه و دیگران بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسولست و هیچ مؤمنی نیست مگر اندکی در خانهٔ او شاخی هست از آن درخت و خواهش چیزی در خاطر آن خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای آن حاضر میکند و اگر سوار شتری در زیر سایهٔ آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از زیر آن پرواز کند تا از زیری تمام آن سفید شود ببالای درخت نرسد و ابن نابوبه از حضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلهای بیرون میاید از زیر آن انسان بار بین و بجام و بال دار بیرون میاید که سر کین و بول ندارند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس حوری که از ایشان پست تر نیست میگوید ای پرورد کار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو با این مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و باد شمنان من جهاد میکردند و می نوشیدند و قصد نمیکردند و مجل نمیروزیدند و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که در بهشت غرفهٔ چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و هر که را سد سلام کند و نماز کند در شب بی خفتگان نیکمردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی روایت کرده است که امام سلم از حضرت رسول پرسید که زنی دو شوهر کرده است و هر دو داخل بهشت میشوند از آن کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود ای امام سلم روایت شوهر میدهند که خوش خلق تر باشد و سلم کسی را اهلش طیب تر باشد ای امام سلم حسن خلق خوبی دنیا و آخرت برده است و علی بن ابو هم از حضرت صادق و باسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانهٔ امیر المؤمنین است و در خانه هر شیعهٔ شاخی از شاخهای آن هست و هر مرکبی از آن اعلی زاسایه میکند و فرمود که حضرت رسول صلعم فاطمه را میبوسید عایشه زاید آمد و گفت زن شوهر دار را چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بدرخت طوبی برد و از میوهٔ آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا نزا الهی کرد در بهشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هر گاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق کردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار سال راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب قدر اینست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب او نقدر نرد و باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب شهر و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقهٔ اول شود از نعمتهای از زنان و خدمتکاران و میوها و نهرها در نظر او در آید و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد کرد و حمد و شکر منعم خویش بجای میاورد پس کوبند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حدیقهٔ دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند به بیند که در حدیقهٔ اول ندیده باشد کوید پرورد کارا ابتر از بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید ابتر آنکه بدهم باز دیگر را خواهش نمائی کوید همین بس است مرا و دیگر ارزوئی نمیکنم چون داخل حدیقهٔ سوم شود مسرور شاد دلی و مضاعف کردد و شکر خضوع را بکند پس در اخبار جنة الخلد در ری از جنة الخلد در وی و بکسنا بند و اضعاف آنچه پیشتر در اخبار دیده بود مشاهده نماید و کوید تو راست حمدای پرورد کار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت کذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر کوید کفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده کردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن درختهای روئیده است هر کاه مؤمن بیکی از آنها بکذرد و او را خوش آید از یکی در دیکری برود باید کفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمن هفت هزار درخت را کوه و بیجاه هزار زن تثبیه بدهند و هفتاد زن از حور العین کفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمن هفت هزار باکره فرمود بلی هر طرف که بنزد ایشان برود باکره یابند کفت فدای تو شوم آنچه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نور آن بهشت که شعاع یک ان از بیست هفتاد حله در خشان باشد و بر و ایت دیکر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جکر او اینه مؤمن باشد و جکر مؤمن اینهٔ او باشد کفت فدای تو شوم آیا حور با نر اسخنی هست که با ان تکلم نماید فرمود بلی سخنی که با نها بنر حلاوت و غنج و دلال خواسته کنند بصدائی دلربا که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند کویند انکه ما ایم خالدات که هرکز نمیمیریم ما ایم ناعمات که هرکز از رده نشویم ما ایم اقامت کنندکان که هرکز از بهشت بیرون نیائیم ما ایم خشنودان که هرکز بخشم نیائیم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسیکه ما از برای خلق شده ایم ما ایم انهاکه اکر یکی از ما در دنیا اسمان بیاویزد دونان دیدها را خیره کند و بر و ایت دیکر اکر یکی از ما در دنیا اسمان و زمین باو نداز د مستغنی کردانند ایشان را از بوزافتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق که هفتم هیچ خلقی بنا فریده مکر آنکه از برای او خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی

ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم پس منادی ندا کند که دو جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند و با ایشان
نمایند و بگویند که اینها منازل شماست که اکو معتقد خلاف امر کردید اما دخول این منازل میتوانید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد با اهل
بهشت در انروز و از شادی هلاک شوند که ان عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل
خود در بهشت پس چون نظر کنند با ایشان نمایند منازل ایشانرا و نعمتهای بیرا که در نجا از برای ایشان مقرر کرده اند و بگویند اینها منازل
شماست که اکو اطاعت خدا میکردید داخل اینمنازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد با بهشت رانروز اهل جهنم از حزن بمیرند پس
منازل اهل جهنم را با اهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم بمیراث میدهند و ایشت معنی قول حفظهم اولئک
هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در انجا خواهند بود و علی
بن ابرهیم گفته است که بحسب ظاهر روایت کرده است که بهیچ حسنه نیست مگر انکه خدا برای ان ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب
که از بهر او ان عظیم نیست بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیداند یعنی هیچ نفسی ایچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائیکه موجب
روشنی چشم ایشانست از برای جزای ایچه میکردند پس حضرت فرمودند بدرستیکه خدا را توانائی هست و میداند که ان مومن خود در هر روز جمعه
چون روز جمعه شود خفظهم بفرستند بسوی مومن ملکی با خلعت حلهٔ چون ملک بدروازهٔ بهشت رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که
داخل بهشت شوم پس دربانان بنزد مومن بروند و بگویند رسولی و رکار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مومن
با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای فای ما بحق الخداوند یکه بهشت را از برای تو مباح کرده اینده است چیزی از برای تو نیکو تر از
این نمیدانیم که بر تو دکار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از ان حلها را بر گیرند و دیگر بر ابرو دوش فکنند و بر هر چه کدر زدار
نور ان حلها روشن شود تا بوعدهٔ گاه لقای الهی برسد چون در انجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند خفظهم
فرمایند که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع منفعتها را از شما برداشته ایشان گویند چه چیز بهتر مینوانست بود
از انچه بما عطا کرده پس از جانب حق ندا باینان رسد که مضاعف کردانیدم انچه را باینها عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای
ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میکردد و ایشت معنی قول حفظهم فرموده است لدینا مزید و بدرستیکه شب جمعه شبی است نورانی
و روشن و روز شر و ریشت پر زانشب و روز بسیاری بگرید بتسبیح و تهلیل و ثنای خدا و صلوات بر محمد و ال محمد بسیار بفرستند پس چون
مومن بر گردد بهر چیزی که بنگرد از نور او روشن شود تا بزنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح کرده است برای ما
بهشت را که هرگز نوای باین منکوئی این ساعت ندیده ایم اکو بیند این بسبب نست که نظر کرده ام بنور پروردکار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر نکنید
نمیزنند و حایض نمیشوند نکبر و خود ستائی نمیکنند و او بی کفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از شما چیزی که شرم میکنم از ان فرمود سؤال
کن کفت یا در بهشت غذا و سرد میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت رخی هست که مرمیکند خفظهم بادهای بهشت را که بوزند پس از اندرخت
صدگاه چندان ظاهر بیشود که هرگز خلایق نمان خوشبی سازی و نغمه نشنیده باشند پس رخصت فرمود این عوض نیست از برای کسیکه در دنیا از ترس
خدا لذت شنیدن غنا کرده باشد و او بی کفت کفتم زیاده بفرما فرمود خفظهم بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده از انا شاهده ننموده است
و مخلوقی بر ان مطلع نکردیده است میکشاید انرا پروردکار در هر صباح و میفرماید بادها را بزیاده کن نسیم را زیاده کن تا بهیم را بدرستیکه خفظهم بفرماید تا دلها
تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسندهٔ معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که از حضرت رسول سؤال کردند از تفسیر
قول حفظهم یوم یحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزیکه محشور کردانیم متقیان را و پیرهیزکاران را بسوی خدا و ندان من کرو فی حضرت فرمودند یا علی این
کروه نیستند مکر سواران و ایشان مردانی چند ند که از معاصی خدا پرهیز کاری کردند پس خداوند ایشت ایشانرا مخصوص کردانیده اعمال
ایشانرا بسندیده و ایشانرا متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندیکه حبه را شکافته و کیاه بیرون او رد و روحها را خلق کرده ایشان از قبرها
بیرون میایند و ملائکه استقبال ایشان مینمایند بناقه چندان ناقهای عزتی که بران جمازهای ظاهر بسته باشند مکللا بیرو و از یاقوت و حلها
الها از استبرق و سندس بهشت باشد از ناقه از خوانی و پرواز کنند ان ناقها تا ایشان بسکی محشر نا بهر مردی از ایشان هزار ملک رو نداز پیش رو و
از جانب راست و از جانب چپ و ایشانرا در عرصهٔ محشر بزرکان بهشت میرود رخی هست که هر یکی از ان هزار کرسی اساس کرده و در جانب
راست و در تحت چشمهٔ هست یا لکننده و یا کیزه کننده هر یک از ایشان بنکهتر زان بیاشامند پس پاک کند خفظهم بان دلهای ایشانرا از حسد
بر بزرکان موکجا و از دلها ایشان و ایشت معنی قول خفظهم و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی شرابا طهور را یعنی بیاشامانند ایشان شرابی پاک کننده از ان چشمه
پاک کننده پس میروند بسوی چشمهٔ دیکر از جانب چپ و ان را عین الحیوة میکویند یعنی چشمهٔ زندکانی پس غسل میکنند در ان و از اعین الحیوة میکویند یعنی چشمهٔ زندکانی پس بنهر
هر کز پس ایشانرا باز میدارند بر پیش روی عرش و حال انکه سالم کردیده اند از نا هها و بیماریها و دردها و از سرها و کویند که هر کز بیمار نمیشوند

بر خداوند خطاب کنند بما لذکه کفته اند که با ایشانند که حشر کننده و سنان مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلاعتها باز میدارند که سبقت کرفته است رضا
من از ایشان و واجب کردیده است رحمت من از برای ایشان و چکونه نخواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میکویند ایشانرا ملائکه
بسوی بهشت چون بدروازهٔ بهشت رسند ملائکه حلقهٔ در بزنند از ان صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حورها کویند که زینهار سنان برای دوستان خود بدد
قصرهای جنان مهنا کردانیده ان صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیکر را با مدن ایشان و کویند امد بسوی ما و دوستان
خدا پس در بهشت را برای ایشان بکشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بایشان زنان از حوریان و ادمیها و کویند مرحبا بشما و خوش امدید
چه بسیار باشد بدبود شوی ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین کویند پس علی از رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حفظهم
غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفها ست بر بسیار که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را بار سول الله حشر فرمود
که ما علی خدا این غرفها را بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید یاقوت و زبرجد و سقفهای انها از ظل است و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه
هزار دروازه از ظل او بر هر دری ملکی موکل است و دوران غرفها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی از انرا بالای بعضی فکنده از حور و دیبا و انواعی
مختلف و مبتنی الهارا پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و ایشت معنی قول حفظهم و فرش مرفوعة و چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در
بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بکذارند و پیوشانند بر او حلهای ظل او نقره و در اکلیل بر تاج یاقوت و مروارید یافته باشند و پیوشانند او را هفتاد حله بر نکهای کوناکون و نوعهای مختلف فاخره بظل او نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه خفظهم فرموده است که
زینت میکنند ایشانرا بدانست بخها از ظل او مروارید و پیوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت و مجرکت
ابد از شادی و چون قرار بکیرد ولی خدا در بهشت بمنازل خود در خصت طلبد بر او ملکی که موکل است بهشتهای او کفته میکوید
پادکوید او را کرامتهای خدا پس کویند باو غذا متکاران مومن از کنیزان و غلامان که باش در رجای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر
تخت خود و زوجهٔ حوریهٔ سیاه چشم او مهیای مضاجعت او کردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ کردد پس زوجهٔ حوریهٔ او از خیمه
خود بیرون خرامد و بجانب او دوان کردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت مروارید و زبرجد فاخره
باشند و بمشک و عنبر نان کرده باشند و بر سر ش تاج کرامت کذاشته باشند و در پاها ایش نعلهای طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید
و میدان نعلها از یاقوت سرخ پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد بر بخیزد بسوی او از روی شوق ان حوریه بکوید ای ولی خدا امروز روز
تعب و مشقت نیست بر مخیز من از قوام و توانی پس مقدار پانصد سال از سالهای دنیا معاوضه کنند که هیچیک از دیکری ملول نشوند
پس مومن نظر کند بکردن حوریه و ران قلادهٔ از یاقوت سرخ بسته و در میانش لوحی باشد که بران نوشته باشند نوای ولی خدا جلیت میتی
و منم حوراء حبیبهٔ تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملان بفرستد برای
تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه با و چون با ول در بجای رود کاهها بهشتهای ان بوسند کویند بملکی که موکلست بران در که رخصت بطلب
از برای ما بر ولی خداوند چنین و چنان ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک کوید باشید تا من بجانب بکویم تا ولی خدا را اعلام
کند و میان ملک و حاجب باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملک زایر در کار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از
او رخصت خول میطلبند حاجب کوید که بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او باز در چهٔ خود خلوت کرده است
و میان حاجب و ولی خدا در باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشانرا اعلام
کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا امده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در
ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدا بخدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و صف زده هزار در دو هشتم
باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس در بانان درها بکشایند و بر هر در ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک سالت خداوند جبار
را بر سانند و ایشت معنی قول حفظهم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درکهای عزت فرشته و میکویند
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد در سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب صبر کردید در دنیا پس
میکوید اخر خانه ایشت این خانه شما حضرت فرمود که اشاره با بهشت فوق حفظهم و از ان ثمرات بعضها و ملکا کبیرا یعنی اکر بدهند بانها خواهی
دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرک فرمود که این ایرا اشاره است با پچه ولی خدا در ان هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه
رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بر رخصت داخل میشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که هر نهاجاری بیشود از زیر قصرهای ایشان و میوها
نزدیکست بایشان چنانچه حفظهم فرموده است و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک باشد بایشان سایهٔ درختان
ان بهشتها و اسان کرده باشند چیدن میوهٔ ان درختها را انسان کردنی چنانچه کفتند که اکر بر خیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اکر

بنشیند شاخها سر بر او رند تا مستقر بر انها بر سد اگر بخواهد فرو تر اید حضرت فرمود که چنان ساشوچیند میوها بر ایشان کد از بسکه اسا
و نزدیک باشند بایشان مؤمن هر نوع انمیوها که خواهش کند بدهان خود بچیند و دفیکه نگیده کرده باشد و انواع میوها با و خطاب کنند
کرای ولی خدا مر انخور دیش از انکه از انخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر انکه او را جنتهای بسیار است بعضی دار دست کرده و بعضی دار
دست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد انچه نفس او در ان رغبت خواهش میکند برای
او حاضر میشاند بدون انکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با زنان خود و بدیدار یکدیگر میروند و تنعم میکنند و ظل ممدود یعنی
در هوایی مانند طلوع صبح تا طلوع افتاب و ازان میگویند هفتاد روز هیچ از حور بان ندارد و چهار زن از ادمیان و مؤمن
یکساعت با حور به میباشد و یکساعت با امهه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بر یکدیگر
و کاهی تکیه بر تخت کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد و بخدمتکاران خود کد این چه شعاع بود کد مرا کرفت شاید جناب مقدس
الهی متوجه من کردیده است و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران باو کویند کد جناب حضرتعالی از انمقدس مراست کد این انوار شعشعه
بانوار او باشد بلکد این نور از حور بهشتی زنان تو کد هنوز بر تو نتابیده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی شتابان بتو و محبت
ملاقات تو بر او غالب شده است چون تو را بیند کد بر تخت خود تکیه کرده نشسته کرد بستوی تو از شوق تو و انشعاعیکد بر تو بدید و نور یکد شواطع
کرد از سفیدی و لطافت و صفا و ضیاء ذات الهای او بود پس ولی خدا فرماید کد رحمت خدا بر تو باد بسوی من پس میاد رت کند بسوی او هزار
غلام و هزار کنیز برای انکد او را بشارت دهند کد ولی خدا از خواسته پس از خیمه بیرون اید و هفتاد حله بر و شیده باشد بر نکهای مختلف بافته طلا
و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر کرد انیده بمشک و مغز سان یاسای و از زیر هفتاد حله نمایان باشد طول قامتش هفتاد ذراع باشد
و عرض ما بین دو شانهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نماید خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره و مملو از مروارید
یاقوت و زبرجد بر او نثار کنند پس سلطانا بایک دیگر معانقه کنند کد بهیچیک از املاک حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر فرمود
مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت النعیم و جنت الماوی و خدا از بهشتهای دیگر هست کد محفوف اند باین بهشتها از برای مؤمن
مهیا شد از بهشتها انچه دوست دارد و خواهش نماید در انها بهر نحو کد خواهد و هر کاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش نسنکد بکوید
سبحانک اللهم چون اینرا بکوید مبادرت کنند بسوی او انچه خواسته باشد انکه طلب کند از ایشان یا امر بان کند از برای او میاورند
و دعوتهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت باینان سلام است کد بر ایشان میکنند و اخر دعوتهم ان الحمد لله
رب العالمین فرمود کد یعنی هر کاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و اشامیدن خدا را شکر میکنند و میکویند کد الحمد لله رب
العالمین اما قول خدمتکاران اول طعم زقوم معلوم یعنی خدمتکاران میدانند انچه ایشان میخواهند میاورند برای دوستان خدا پیش از انکد ایشان
سؤال کنند فواکه و لهم ما یدعون یعنی هیچ چیز از بهشت خواهش نمیکنند مکر انکد ایشان از انها میاورند و ابن بابویه در خصال بطریق مخالفین
از جابر روایت کرده است کد رسول خدا صلعم فرمود کد بر در بهشت نوشته شده است پیش از انکد خدا خلق کند اسمانها و زمین را بدو هزار سال لا
اله الا الله محمد رسول الله علی الحوض رسول الله و ابیطم از حضرت صادق ع روایت کرده است کد رسول خدا صلعم فرمود کد چون خدمتکار بهشت را خلق کرد
خشتی از زر از انرا از نقره قرار داد و دیوار انها را بزبرجد و سقفش را از زبرجد سبز و زمینش را از مروارید و خاکش
زعفران و مشک ناب پس باو کفت سخن بکو کفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرکز نو امرا نیست و فنوجی که همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی
قایم نیستی سعادتمند کسیست کد داخل من شود پس پروردکار عزت و جلال فرمود کد سوکند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت
خود کد داخل تو نمیشود کسیکه مداومت بشراب کند و بیوسته مست باشد کواز غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دوبت و نه زنا دان ظالمان و
نه مخنث و نه کفن مزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه ارکان و قضاو قدر خدمتکار کند با کسیکه بجبر قبایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است کد فرموده که بخدا سوکند کد خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزیکه خدمتکار خلق کرده
است تا روز قیامت و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزیکه افریده است تا مؤلف کوید کد انحدیث منافات ندارد با انکه
ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در اتش دنیا زیرا کد مراد بمؤمنین و کافرین در انحدیث اعم از بنی ادم و غیر
بنی ادم است از خلقیکه پیش از خلق ادم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد امد و ایضا ممکنست کد بهشت و نار دنیا مراد باشد و خدمتکار منفرد باید
کد روز بیکد بجهنم زاکد اباو بشارتی و کوید کد از یاران هست علی بن ابو هم و حسین بن سعید روایت کرده اند کد خدمتکار جهنم زاوعده داده بتو
کد او را پر کند چون در قیامت کافران و عاصیان بر شود خدمتکار بر سبیل تفریع و مزاح باید کد اباو بشارتی او بر سبیل اذعان کند کد اباجای بادبی
هست یعنی پر شده پس بهشت کوید پروردکارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا بتو وعده کردی کد بر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس خدمتکار در اروز

خلقی بیافریند کد پر کنند بایشان بهشت پس حضرت صادق ع فرمود خوشا حال ایشان کد عمها و کودهای بیاز اندیدند و ایضا علی بن ابرهیم روایت
کرده است کد حضرت امام زین العابدین ع فرمود کد بر تو باد بتقوا زیرا کد خدمتکار خلق کرد بهشت را بید و درخت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و
بجای کل مشک اخشه نها را پر از مشک کرد و خاکش زعفران است و ریکش مروارید است و درجات ان بعدد ایات قرآن کرد اینند پس کسیکد قرآن
بخواند باو کویند بخوان و بالا رو پس در رجه او از هر کس بلند تر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت
کرده است کد زندیقی کد بر بحث حضرت صادق ع مسلمان شد از انحضرت پرسید کد میکویند اهل بهشت کوشتهای از ایشان میوه از درخت
جدا کنند و تناول نمایند همان میوه بعینه در درخت بر میکردد و حضرت فرمود چنین است و مثال ان در دنیا چراغ است کد کو صد هزار چراغ
از او روشن کنند از روشنایی چیزی کم نمیشود کفت شما میکویید کد ایشان بخورند و میاشامند و محتاج بقضا حاجت نمیشوند فرمود بلی
از برای انکد فضای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکد از بدن ایشان بعرق خشبو دفع میشود کفت چون میشود کد حوری هر چند
شوهر او بزرا و بخورد و او را باکره میباید فرمود زیرا کد او از طینت طیبه خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و افتی باو نمیرسد
نمیشود و در سوزاخش چیزی بغیر لذت شوهر داخل نمیشود و بخصوص و امثال انها سات لوده نمیشود پس جماع میکند و چیزیده است نیز
کد غیر از جلیل شوهر چیزی داخل نمیشود دران و بیرون نمیرود کفت میکویند کد او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساق او از عقب ان
حله بوست و کوشت استخوان میبینند و مو دیلی چنانکد احکاز شما در بهی دار د تراب صاف میبینند هر چند عمق ان یکنیزه باشد کفت
چکونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم ان و حال انکد هیچیک از ایشان نیست کد فرزند نیاورد یا بکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت
نبینند شک نخواهد کرد کد البته در جهنم است پس چکونه کوارا میشود بنعیم بهشت بر کسیکد دوست او در جهنم معذبست حضرت فرمود
بعضی از اهل علم کفته اند کد خدا چنین میکند کد ایشان فراموش میکنند انها را و بعضی کفته اند انظار قرب و مرتبه ایشان میکنند و امید
دارند کد انها در اعراف باشند مؤلف کوید کد مراد حضرت در جواب شاید باعتبار اصوفهم سایل باشد و قطع نظر از روایت
میتواند بود کد در ان نشاکد اعراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص کردد و ازین جهت
کینه و نا ایشان عداوت بهمرسانند از عذاب انها متلذذ شوند هم چنانکد در دنیا بنزدیک دوستان خدا قطع محبت او دشمنان خدا کرده
بودند و نا ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند لذا ازان میبرند و خفتم فرموده است تمنای فوزی را کد
ایمان اورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسیکد دشمنی کنند با خدا و رسول او هر چند بوده باشد پدران ایشان یا فرزندان
ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان یا عشیره یوم نفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه یعنی در الجمله شهادت برایند عاید
و میتواند بود کد وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشد و اند وجه را کد موافق فهم او بوده از دیکو ان ظل
فرموده باشد و الله یعلم و علی بن ابو هم روایت کرده است از حضرت رسول ص کد فرمود کد چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم
کد اصل ان در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مکر انکد در انجا شاخی از شاخهای او هست و اغلب اوراق سبدها هست کد
مملو از حلهای بهشت است زنند سی و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد است و در هر سبد صد هزار حله کد هیچ حله شبیه
بدیکری نباشد بر نکهای مختلف و اینها جامهای اهل بهشت است و وسط ان درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت کد بفلک
عرض جمیع اسمانها و زمین است مهیا شده است از برای انها کد ایمان اورده اند بخدا و رسولان او و سوارد شند و کد در سایه ان صد
سال بتاز د او را قطع نمیکند با یستی کد خفتم فرموده است و ظل ممدود یا اینش میوهای اهل بهشت است و طعام ایشان کد در خانهای
ایشان او بخته است در هر ز کد صد رنک و صد نوع از میوه باشد از انچه دیده اند در دنیا و از انچه نشنیده اند در هیچ میوه از اکه بچینند بجای ان مثل ان بروید چنانکد احکاز شما در بهی دار د تراب صاف میبینند هر چند عمق ان یکنیزه باشد کفت
کد منفجر از ان شود نهرها چهار کانه نهرها از اب کد متغیر نشده باشد و نهرها از شیر کد طعم ان متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین
و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات دیکر است کد در زفاف حضرت فاطمه جبرئیل و میکائیل با چند
هزار ملک حاضر شدند در بهشت و خفتم امر کرد در خت طوبی را کد شاخ کود بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید
و یاقوت و عطر بهشت و خفتم عطا کرد طوبی را در بهر حضرت فاطمه و او را در خانه علی فرا فرا د و عبا شبی بسند معتبر از ابو بصیر روایت
کرده است کد کفت بحضرت صادق ع عرض کردم کد فدای تو شوم مردمی هستند از اصحاب ما صاحب ورع و دیر هیز کار دست و منقاد اهل
بیت اند است نماز شب میکنند و با انحال مبتلا شده است بحب لهو و باطل و غنا و خوانندکی حضرت فرمود با انحالات او را ما نع
میشود از انکد نماز ها را در اول وقت فضیلت بجای اورد و از روزه داشتن و از عبادت بیاران و حضور جنازه های مؤمنان و زیارت

روزی در خدمت حضرت امام رضا بودیم ضحیل روز عید بود مذکور شد بعضی زحاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز
عید بردر آسمان مشهود است از زمین و بدان سبب که خدا را در وی وصف اعلا و صفتی هست که بکشت ان از نفر است و بکشت ان از ملا
و در ان صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکستان از مشک و عنبر است و در ان چهار نهر است نهری
از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دو ران مضر در ختان هست از انواع میوها و بر ان مضر یاد ختان مرغان هستند
کبد لهای انها از مرواریدست و بالهای انها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صدا های خوش و چون روز عید بر شود و ارد شوند
بسوی ان مضر اهل اسمانها و تسبیح و تقدیس و تهلیل حفظ کنند و ان مرغان بر از کنند و در ان اب فرو روند و در ان مشک
و عنبر غلطند پس چون ملائکه جمع شوند بر دار کنند و ان عطرها بر ایشان بفشانند و در ان روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی
بر ایشان افشانده بیکدیگر همی رسند و چون اخر ان روز شود ندا از جانب حفظ عم بایشان رسد که بر گردید بسوی منزلهای خود بتحقیق
کرامتی کردید بدار خطا و لغزش تا سال اینده و در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی و کلینی از حضرت رسول صلوات روایت کرده است
که هر که لا اله الا الله بگوید عرض منبماند از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت ان در مشک سفید باشد ماننده بستان
دختران باکره و هر یک از انها که شکافته شود هفتاد حلل از منبا بیرون اید در ما الی ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا کرفت و داخل بهشت کرد و بر تحق از تختهای بهشت نشاندند و میوه بدست من دادند ان به
بدنیم شد و ان میان ان به حوریه بیرون امد که مژه های دیده ها مانند سینه کوسفند بود پس کفت السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد من کنم تو کیستی خدا مرا رحمت کند کفت منم زاضبه مرضیه خداوند جبار مرا از سر نوع خلق
کرده است سفل من از مشک است و اعلای من از کافور و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند با اب زندکانی پس خداوند جبار کفت باش
بهمسر سید م افریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب خصال از حضرت باقر روایت کرده است که خدا
منفرماید داخل بهشت شوید برحمت و نجات یابید از انش بعفو من و ضمنت کنید بهشت را در مقابل خود باعمال خود بعزت خودم سوکند که نازل
منکردانم شما را در خانه خلود و ارکرامت چون داخل بهشت شوید بر طول حضرت ادم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت
عیسی سی و سه سال و بر زبان محمد صلعم بالغت عربی و بصوت حضرت یوسف در حسن و جمال و بوزان روحهای شما ساطع باشد و بر دل
حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از الحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم
منان فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسیکه بترسد از قیام خدا یعنی مقام مجازات بندکان دو بهشت است و ازا
حضرت فرمود که مراد کسیست که اورا عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر اورد مقام خدای خود را بحساب و ثواب
و عقاب و ترک کند ان را از برای خدا پس این به در شان اوست پس انها دو بهشت اند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من
دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیکر هست که پست تر اند از انها و در فضیلت نه بحسب
نزدیکی مکان و بنها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیکری جنت الماوی و در این چهار بهشت نعمتهاست در بسیاری مانند
برک درختان و سنارکها از اسمان و بزان چهار بهشت حصانهای هست که خالق کرده است همه که طولش بانضد سال راهست و در ختی از ان
طلا و در ختی از نقره و در ختی از مروارید و در ختی از یاقوت و در منبا در ختها مشک و زعفرانست و کنکرهای ان از نوردیست که منبد در ختند
و از غایت صفا و جلا ادمی در وی خود را در دیوار ان مبیند و در انجا هشت در بهشت در هر دری و مصراع دارد که عرض انها یکسال
راهست بدر و بدان اسب بجنبی و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنک بر نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و انچه خارو و کنند
مشک است و سنک ریزه اش در و یاقوت و کرسیها ان از مروارید و یاقوت است و انچه حفظ فرموده است که علی بهر رموضوع بعضی
کرسیها بافته نشده باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها از بجای که منبا فند از مروارید و یاقوت بافته باشند و جلها یا ابریشمی
ان کرسیها زده باشند و جلها از مروارید و یاقوت باشد اما از پرسیدک تر از حریر هزم مرو بران کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه
از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و ایضا معنی قول حفظ و فرش مرفوعة و انکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت
فرمود که مراد بارائک کرسیها بافته است که جلها بران نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا فرمود که غرفهای بهشت بدرون انکه
رخنه در زمین بهم رسد بروی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و کل نهر بهشت بسیا
خوشبو است و ریکش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اکر
ضیافت کند جمیع اهل انها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر اینه فرا کیرد همه را در خود دلی و اشامیدی و در زبورها و حلها و هیچ کر نشود

برادران مؤمن کفت نه مانع نمیشود انحالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسه های شیطانست و انشاء امر زیاده میشود
از برای او پس فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان ادم را در رمانا بعث لذات و شهوات نفسانی و رحلال و هم در حرام پس حضرت
را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان ادم را و در رطبع این صنف ملائکه لذات و شهوات نبی ادم را قرار داد که عیب نکنند بر
مؤمنان چون انحالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرکاه پروردکار بر اوردند و کفتند ای پروردکار ما عفو کن از ما و درکذر
از تقصیرها و بر کردان ما را بانحالتی که ما را از برای انخلق کرده و ما را مجبور بر ان ساخته که میتر سیم مبادا های عظیم کرفتار شویم پس حفظ
انحالت از ایشان برداشت پس چون روز قیامت شود اهل بهشت از اهل بهشت شوند ملائکه خصت بطلبند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و کویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد
بسبب انکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سیدبن طاوس بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که در
روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعیکه داخل بهشت شده اند و بر او فکد شده اند کویند کیستید شما و از
کجا داخل شدید کویند بما کاری مدار ما کو وهی بودیم که خدا ما را نهان عبادت کرده بود یم که کسی بر ما مطلع نشده بود حفظ ما را نهان داخل
بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی روایت کرده است که بدرم کفت در بهشت طوبی هست که انرا اخضر مینامند و در کنار ش در ختی
راست در سفندگ هست که در ان هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و ال محمد و در جانب چپش در زردی هست
که در ان هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و ایضا اسند کا الصحیح روایت کرده است از جمیل که کفت
پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حفظ فهن خیرات حسان فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند کفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود
حوران مخدره مستوره اند که در خیمه ها در روباه یاقوت و مرجان منبا شند و هر خیمه چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده
که در پایان ایشانند و بهر دوری که از اینطی از حضای عز ذکره بایشان مبرسد تا ایشان را فی حد خدا بایشان مؤمنانرا روایت کرده
اند که از الحضرت پرسیدند که چه معنی دارد انکه مردم بیکدیکر میکویند که خدا جزای خیر حضرت فرمود خیر است نهر است در ک
بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون منبا ید و میان نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو رو کنار ان نهر
دختران هست از زمین روییده اند هر یکی اکه بکنند دیکری بجای ان میروید ان دختران باسم ان نهر مسمی شده اند دختران حسانا ایشانند
پس هر کاه شخصی بدیکری کوید جزاک الله خیرا مراد انست که خدا مهیا کرده است که ازبرای برکزیدکان خلق خود و فرمود خبر اسم نهر است در ک
از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا سؤال کردند از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت
منیفرماید حضرت فرمود که بناهای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریکشان از مروارید
و در و یاقوت و خاکشان زعفران است و در صحن هر قصری از قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب
و نهری از شیر و نهری از اب و هر نهری از انها بهر طرف میرود و طرف هر نهری از نهرها چهار هزار است یکقطعه در سفید که در ان درختی
و فصلی نیست حفظ کفته است باشید بهمرسیده اند از اندرونشان بیرون و از بیرونشان اندرون منبا ید و در هر خیمه کرسی باشد که
دانه نشان کرده باشند بیاقوت و یاهائش زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد
حله زرد بوده باشد و مغرسانها پیش از زبرجد سبز و یاقوت و حلی و حلها چنان نماید که شراب خفاد در شیشه سفید و هر حوری هفتاد کنیز و باشد
باشد هر کنیزی در دست دیکر مجمره داشته باشد که ان کیسوران بان بخور کند و از انجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار و لیکن بقدر
خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات در هر دیجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حفظ عطا کنند او را
بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که ما بین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد نه فوق دو درجه هر درجه شهری
در انشهر قصری باشد از یکجوهر که در ان قصلی نباشد و در هر شهر و سهرها از خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها
و حوریان و متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و لباسها و اشجار و زیورها و حلها انقدر باشد که مخلوقی وصف انها نتواند کرد و چون
از قبر بیرون اید از هر سوی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش او و از جانب راست و از جانب چپ
او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ
باشد و اندرونش زبرجد سبز و در ان از اصناف انچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی اشتر کوبندای ولی خدا
مبارک این چیست کویند نه شما کیستید کویند که ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روز یکه ان تهلیلات را میخواندی و این
شهر و انچه در ان هست ثواب تو است بر ان تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که کفت

از نعمتهای او وابیض از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است وکنکرهایش از زبرجد سبز وخوشهایش از مروارید سفید وبرگهایش از حلههای سبز ورطبش سفیدتر از نقره وشیرین تر از عسل ونرم تر از مسکه ودر میانش دانه نباشد ودرازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد از بالای نرکهای تا پایین خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد وچهارزان بکریدن ساعت عوضش بروید چنانچه بخورد واشاره بایشست قول حقتعالی که لا ممنوعة ولا ممنوع وهر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد وموی تر انارش بقدر دلوهای بزرگ وشاخهای ایشان ازطلا باشد ومجمرهای ایشان از دود ومروارید وایضا از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت امرد وساده اند ومودر بدن ایشان نیست مخلوق میشوند سرمه کشیده ومتاج واکلیل برسر وطوقی در گردن ودست بنج وانگشتر در دست نرم ونا عم ولطیف وفرهه ومکرم وبهر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن واشامیدن وجماع کردن ولذت طعام چاشت در شب چهل سال در کام او نماید وخداوند غفور قادر بر برروکهای ایشان نور وبدنهای ایشان حریر پوشانند سفید رنگ ودر وزیور وسبز جامه بوده باشند نه باشند که هرگز نمیرند وبیداری باشند که هرگز نخوابند وغی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند وفرحناک باشند که هرگز محزون نگردند وخندان باشند که هرگز نگریند وپیوسته کرامی باشند وهرگز خوار نگردند وبهکو طبع باشند که هرگز رویش نکشند وپیوسته منعم وشاد باشند وبلذت خورند وهرگز کوسنه نگردند وسیراب کردند وهرگز تشنه نگردند وجامه پوشیده باشند وهرگز عریان نباشند وسوار شوند وبزیارت یکدیگر روند وسلام کنند بر ایشان پسران کم پیوسته در نهایت حسن وجمال باشند وابریقهای نقره وظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشند ودر خدمت ایشان باشند وبر کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی الها وبحبت وسلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان رسد بدانکه ایمان واختیار در خصوص صفات بهشت ونعم آن از حبر بحریر ونقره بر یکدیگر پیوسته ایجاد در این رساله ابراد نموده ایم از برای اهل سعادت وایمان کافی است واکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است وبعضی ذکر در کتاب عین الحیوة ودر این رساله جنت ذکر ابراد نموده ایم رزقنا الله وسایر المؤمنین الوصول لیها والی الیقین بها بمحمد وآله الطاهرین **فصل ثامن در بیان بعضی از صفات وخصوصیات جهنم وعقوبات آنست** اعاذنا الله وسایر المؤمنین منها بمحمد وآله شفعا یوم الدین حقتعالی فرموده است بتر رسید وبپرهیزید از آتشی که آتش او روزان مرده است واکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریتست وبعضی گفته اند تنها است که با عابدان الها بجهنم میبرند واباب در باب محل بودن کفار در جهنم بسیار است فرموده است بدرستیکه الها که کافر باشند وبمیرند در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا وملائکه وجمیع مردم وخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمیباید از ایشان عذاب در مواضع متعدده فرموده است که نابغان ومتبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین خود وبمیرد واکافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا واخرت ایشان اصحاب آتشند وزان همیشه خواهند بود وفرموده است نها که مالهای یتیمان را بمخورند بظلم میخورند در شکم خود مکر آتش را وبزودی خواهند فرخت آتشی واز حضرت باقر منقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند مکروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند که یا رسول الله کیستند انها حضرت این آیه را خواندند که یعنی خورندگان مال یتیمان وفرموده است که هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالیکه همیشه در آنخواهد بود وفرموده است بدرستیکه منافقان در درک پائین تر آتشند مفسران گفته اند جهنم را طبقات ودرکات است چنانکه بهشت را درجات است ومنافق در پست ترین طبقات جهنم است وفرموده است انها که کافر شده اند واکر از ایشان باشد جمیع انچه در زمین است ومثل او انچیزها ان داشته باشد بفدای خود بدهد از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان واز برای ایشانست عذاب دردناک ودر آنند همیشه خواهند که بیرون روند از آتش وبیرون نخواهند رفت از آن واز برای ایشانست عذابی مقیم ودائم وفرموده است که از برای ایشانست شراب جوشیده وعذابی دردناک بسبب کفر ایشان وفرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن وانس را وفرموده است بدرستیکه از برای کافر است عذاب آتش وفرموده است الها که کیخ میکنند ظالمان را وانفاق نمیکنند در راه خدا پس ایشان را وعده بعذاب الیم در روزیکه سرخ میکنند انرا در آتش جهنم پس داغ میکنند بها پیشانیهای ایشان را وپهلوهای ایشان را وپشتهای ایشان را وبایشان میکویند اینست انچه کیخ کردید برای نفسهای خود پس بچشید مزه انچه را که کیخ میکردید وفرموده است وعده داده است خدا مردان وزنان منافق را وکافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشان را ولعنت کرده است ایشان را واز برای ایشانست عذاب مقیم وفرموده است پس بکویند الها ما را کرستم کرده اند ما را بچشانید عذاب را ایها جزا داده میشوید مکر انچه کسب کرده اید وفرموده است که خائب وناامید است هر جبار معاند واز عقب او ست جهنم وبا وسیراب شاما نند از اب حدید یعنی چرک ودیم جرعه جرعه میاشامد بجهد ونمیتواند

فرو برد واستمار ان از هر مکان وهر جهت بسوی او میاید ونمیمرد که از این شدتها خلاص شود واز عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق فرموده که صدیدخون وچرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود که دنکش دنان است ومزه اش مزه صدید واز حضرت رسول واز حضرت صادق روایت کرده اند که انرا در دیک دنیا دمی وزند وکرا هت دارد چون پیش روی او زند روی بریان شود وپوست سر روی پیش بیفتد وچون بیاشامد جمیع امعا او را پاره کند تا از دبر بیرون آید وحضرت صادق فرموده که مانند ریزی از چرک وزیم از هر طرف بیرون آید وانقدر بکریند که جدولها وهرها در کرد ایشان پیدا شود پس آب بدیدها بطرف شود وبخوری جاری کرد وانمقدار بکریند که کشتیها در آب در آید ایشان جاری توان کرد وفرموده است جهنم وعده کاه ایشانست وانرا هفت درست واز برای هر دری از ایشان جزوی متمیز شده هست از حضرت امیرالمومنین روایت کرده اند که جهنم را هفت درست یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی وپائین تر از همه جهنم است وبر بالای ان لظی وبالای ان حطمه وبالای ان سقر وبالای ان جحیم وبالای ان سعیر وبالای ان هاویه وبعضی گفته اند پائین تر از همه جهنم است وبر بالای ان لظی وبالای ان حطمه وبالای ان سقر وبالای ان سعیر وبالای ان هاویه است وفرموده است پس انها که کافر شده اند از این عباس روایت کرده اند که در کاه اول جهنم دویم سعیر وسیم سقر وچهارم جحیم وپنجم لظی وششم حطمه وهفتم هاویه است وبعضی گفته اند انتهی هفت درکه بالای ان جای اهل توحید است که معذب میشوند در ان بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون میاورند ایشان را واز دویم محل هود وسیم محل نصاری وچهارم صابئون وپنجم مجوس وششم مشرکان عرب وهفتم که درک الاسفل است محل منافقین است وفرموده است که انها عتیکه کافر شدند ومنع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بسبب انکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها وعقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند واز ابن عباس روایت کرده اند که مراد ذهری چند است از مس کداخته که ایشان را بان عذاب میکنند وبعضی گفته اند تنها مراد مانند فیلها وشتران وعقربها مانند استرهای سیاه وفرموده است پس بچشید پروردکار نوبحشو میکردانیم ایشان را وشیاطین را پس حاضر میکردانیم ایشان را در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمن طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما دانا تریم بانها که سزاوارتریم بسوختن در جهنم وهیچیک از شما نیست مکر وارد جهنم میشود بر پروردکار تو حتم ولازمست پس نجات میدهیم انهارا که پرهیزکار بوده اند ومیکذاریم ظالمان را بدو زانو در آمده در جهنم وخلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن هم چنانکه در حق کفار میکوید فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشان را در جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است وجمیع خلق داخل جهنم میشوند وبر مومنان برد وسلام است چنانچه بر ابرهیم شده از برای کافران عذاب لازم است وایضا مضمون نوزا از ابن عباس وجابر روایت کرده اند وفرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افزون از زیاده میکردانیم وفرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق ان یعنی سرایرده های ان بعضی گفته اند سرادق دیوار پست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود زبانه آتش است که پیش از دخول در جهنم بایشان میرسد یا کنایه ایست از احاطه آتش از همه جانب بایشان واکر استغاثه کنند از تشنکی آشامانیده میشوند بایکه مانند مهل یعنی مس کداخته یا مانند دردی زیت یا چرک ودیم وخون کرمکها ایشان را بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان وبد متکائیست جهنم از برای ایشان وفرموده است پس انها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامهای از آتش کفنها از برای ایشان جامهای از مس کداخته سرخ شده مانند آتش میپوشانند در میبرند از بالای سر ایشان اب جوشان که کداخته میشود بان انچه در شکمهای ایشان است وپوستهای ایشان واز برای ایشان کرزهاست از آهن وهر کاه خواهند بیرون اینداز آتش بسبب غم وکرفتکی نفس بر کردانند ایشان را از آتش وکویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده را وروایت کرده اند از رسول خدا که کرزی چند بر سر ایشان زنند که اکر یکی از انها را بر روی زمین بیاورند جن وانس خواهند که انرا از زمین بردارند نتوانند بردارند وانصار روایت کرده اند که آتش بر بالا افکند چون بالای طبقات جهنم رسند کرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد سال راه فرود روند در یکساعت ایشان فرار نداشته باشند ودر روایت دیکر از حضرت صادق منقولست که این بیان در شان بنی امیه است که آتش ایشان را فرو کیرد چنانچه جامه اد بهم او میکیرد پس لب پائین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد وچون خواهند بیرون اینند عمودهای اهن بر سر ایشان بکویند که بقعر جهنم بر کردند وفرموده است انها که سبک کنار است ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار جان خود شده اند در جهنم مخلد خواهند بود زیانها آتش بر روی ایشان میپوزد وروکهای ایشان قیمه کردیده کفتند که دانند که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا وپایین در هم کشیده

در میان آسمان و زمین بیاویزند تا اهل دنیا از بوی بدان هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیاورد خشم و خشم و سوی جبرئیل هر دو بگریزند
پس خوف نعم ملک را فرو نشاند و سوی ایشان گردد و گوید شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن میکردانم از آنکه گناهی بکنید که
مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه که جبرئیل بجهنم نزدیک میشود پس خشم شانه بر خود میکند از ترس اهل آتش عظمت
جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل هشت عظمت هشت و نیم انرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند
تا خود را بینی الای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گوزهای آهن بر کتف ایشان میکوبند تا بقعر جهنم میروند پس ایشانرا
ایشانرا نفیر میدهند و پوست از روی بدن ایشان میپوشانند که عذاب را ایشان بیشتر یابند پس خشم یا بو بصیر گفت که آنچه گفتی از آن چیست
گفت بس است و کافیست مرا و بسنده معتبر از عبرین ثابت صفولست که خشم امام محمد باقر فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند
وکر کان از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چیزکان داری یعنی بکر و بهمی کر ایشان را مانند شده اند از عذاب بخاف یابند عذاب ایشان
هر کز بسر نمیشود و در میان آتش تشنه و کرسنه باشند و کران و کنکان و کوزان باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نا امید
و غضب کرده بر ایشان و زبانهای آتش بدنهای ایشان را میسوزاند و پوستهای ایشان را میگدازد و استخوانهای ایشان را میسوزاند
و از قوم جهنم بعوض طعام خورند و بقدر الهای آتش بدنهای ایشان را در ند و کرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار
شدید بایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان بحم میکنند و بر روی ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها
ایشانرا مقید میدارند گوید غای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و بایشان خطاب میرسد که بجهنم بروند و در آن خشم
امام جعفر صادق فرمود که جهنم را هفت راسته در یکدیگر فرعون و هامان و قارون و اگر کنا بر از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند
و از یکدیگر بیچاره تر داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن شریک نیست و یکدیگر را سرزنش میکنند و یکدیگر را لعنت
و یکدیگر را باب هاویه است که هر که از آن در آتش داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند ایشان را بطبقه بالای جهنم میاندازد
پس هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابدالآباد در جهنم حال ایشان اینست و یکدیگر را از آنکه دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که
یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در نزد کرمی و شدتش از همه بیشتر است و بسنده معتبر صفولست که از خشم صادق علیه السلام
از معنی قول خدا در آیت جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است در هر خانه هفتاد هزار بیت و در هر بیت هفتاد سبوی زهر است
و جمیع اهل جهنم را بر این درجه کذارد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یکجزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد
مرتبه از آب خاموش کرده اند و باز آنرا فرو خته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستیکه جهنم را در روز قیامت
بصحرای محشر خواهند آورد که صراط بر روی آن بکذارند پس جهنم فریاد بر دارد و بکوید که مقربین و انبیا مرسلین از بیم آن در روی
استغاثه نمایند و در حدیث دیگر منقولست که غشاوه آتش جهنم که در آن سیصد بهوی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه
چهل زاویه است و در هر زاویه مارهایست و در شکم هر مار عقربی سیصد بهوی عقربی سیصد بهوی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها
زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همکان کافیست و در حدیث دیگر منقولست که در رکاب جهنم هفت زبانه است و آن چیزیست که اهل
آنرا بر بهشتیان میفرستند تا نافه میدان را در کند و مراغ ایشان مانند پلک صیحه شود و مرتبه دیم لظی است که خشم در وصف آن میفرماید که سبیا
کشنده است پانصد رشته از آتش کرد آنرا تا پوست سر ایشان را بجانب جوزه بکشند کسی را کرد پشت کرده بحق و در رکاب نیاورده او مغبون مطلق و جمیع
کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سوم سقر است که خشم در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است
کرنا قی بهمکذارد پوست و کوشت و عروق و اعصاب عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز خدا آن اجزا را با زمیکرداند و آتش در شت همیشه
و باز میسوزاند و اتشی است بسیاسیا کشنده پوست کافران را ناظاهر هو بداست برای ایشان و بران موکلند نوزده ملک با نوزده
نوع ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم کو با شتران زرد سیاه که بر هوا میپرند و هر کز از دان افکنند
او را در هم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح از او مفارقت نمیکند و چون مانند سرمه ریزه شده اند خشم ایشان را بجانب اول برمیکرداند
و طبقه پنجم هاویه است که هر که از آن در آتش میافتد ما بهرس چون مالک بفریاد ما بهرس نمیرسد و ظرف از آتش بر میکرد که نهاد
از چرک و خون و عرق کذار بدنهای ایشان جاری میشود مانند سم کذاخته و با ایشان میخورانند پس چون بنزدیک دهان ایشان می آورند بشت
و کوشت روی ایشان در آن بهر میفتد از شدت حرارت آن چنانکه خشم میفرماید که برای شم کاران ماده کرده ایم انشیرا که احاطه کنند بایشان
سرابره های آن و اکر استغاثه نمایند از تشنکی بفریاد ایشان بهر رسند با بیکه مانند مس کذاخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند
روی ایشانرا بد شراب بیشت مهل از برای ایشان و بد تکیه کاهیست آتش از برای ایشان و هر کز از دوزخیان هیچ فریاد رسی نیابند و آتش فرو

دود و هر چند که بوشش بسوزد و منقطع بدل آن بپوشد بکر بدنش بروید و باندطبقه ششم سعیر است که در آن سیصد هزار پرده از آتش است
و در هر پرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتشست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا
مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه خشم خانه و نیم میفرماید که ما مهیا کرده
ایم برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که خلود نامیده شده است و جهنم که در وازه آن میکشایند جهنم
مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقه هاست از جهنم و صعودا کوهیست از مس در میان جهنم و اما ماروخانه ایست از مس کذاخته که در روی
انکوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از خشم امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادیی هست که از اسفر مهیا کنند
کرازا نرو ذکر خدا خالی کرده است نفس نکشیده است و اکر خدا از آن خشم فرشته که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد همه اهل جهنم و در کی
نمیماند است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارتی که در آنجا خدا در آنها از برای اهلش مهیا فرموده است
از عذاب خود و در آنوادیی کوهیست که جمیع اهل آنوادی به پناه میبرند از کرمی مجذاو بغض و کثافت انکوه و عفنها که خدا از برای اهلش در آنجا
مقرر فرموده است در آنکوه دره ایست که اهل انکوه بخدا استعاذه میبرند از کرمی و کند و کثافت اندره و عذابهای آن و در آن دره چاهیست
که اهل اندره از کرمی و نعفن و فداوت و عذاب شدید بخدا پناه میبرند و در آنچاه مارهایست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و نعفن و کثافت
انمار و از بخ خدا در پناه های آن قرار داده است بخدا استعاذه میبرند و در شکم انمار هفت صندوق است که آنها جای بیچ کست از امتهای
کذشته و هوکس از این امت و آن بیچ کس فابیل است که برادر خود هابیل را کشت ممرود است که با ابرهیم منازعه کرد که کفت من میمیرانم و زنده
میکردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد و هیچ دانست که هیچ را کراه کرد و مجوس است که نصاری را کمراه کرد و از این امت واعراب بدکه ایشان
بخدا نها و دندیعنی ابوبکر و عمر و انحضرت ابیالمومنین منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نعنها در دنیا آتش زده اند و پاهای ایشان
زنجیر کرده اند و دستهای ایشان از در کردن قل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس کذاخته پوشانیده اند و جمیعا از آتش برای ایشان
بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی که کرفتار اند که کرمیش بنها در رسیده و در وهای جهنم زابر وی ایشان بسته اند پس هر کز از آن وهاها
نمیکشایند و هر کز نسیمی برایشان داخل نمیشود و هر کز عفنی از ایشان بر طرف نمیشود و عذاب ایشان همیشه
تازه است خانه ایشان قابو نمیشود و بسنده معتبر از نضر صفاوع منقولست که در جهنم چاهیست که اهل جهنم از آن استعاذه میبرند و بخای هر منکر چنانچه
همیشه در اینجا بخواهید بود و بسنده معتبر از نضر صفاوع منقولست که در جهنم وادیی هست که اهل جهنم از آن استعاذه میبرند و بخای هر منکر چنانچه
مغاند است هر شیطان متمرد و هر منکری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد و آل او داشته باشد و هر که کبر در جهنم غلبه
از بکران سبکر باشد که مرکبیست که در وهای از آتش باشد و فعل از آتش دهای او باشد و بسته غلبه از آتش باشد که از شدت حرارت
مغز سرها شان مانند دیک در جوش باشد و کمان کنند که اهل جهنم از شدت عذابش سخت تر است حال انکه عذاب او از همه سهلتر باشد در حدیث دیکر
وارد شده که فلوچاهایست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارتان استعاذه میبرند از خدا طلب عفو کند چون بخشیده شود بخشم از سوی
و در آنجا صندوقهایست از آتش که اهل آنجا از کرمی حرارت استعاذه میبرند و آن تابوتیست که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند
و شش کس از این امت اما ششنفر اول پیراهن است که ابراهیم را در خود اکشت و ممرود کرد ابرهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که کوسالهٔ پرستیدن
خود کرد و انکه بکه هبل را بعد از پیغمبر ایشان کمراه کرد و انکه بکه نضاری را بعد از پیغمبر ایشان کمراه کرد و اما شش کس اخر ابوبکر و عمر و عثمان
و معویه و سرکرده خوارج هروان و ابن ملجم است و انحضرت منقولست که فرمود که در این صندوقها در وفرزنا زنباده باشند یکی از اهل جهنم
نصر یکشد و از آن بایشان برسد هر آینه مسجد و مرکب را نست بسوزند و فرمود که در جهنم ماری هست بکند یکی از نیشهای کرد
کز کسیرا چهل فرسخ باچهل سال روان بیماند و عقربهایست بدرشتی استرکه از کزیدن آنها نیز بقدار نیم دقیقه نمیماند و از عبدالله بن عباس منقولست
که جهنم را هفت دروازه است هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد
هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر مار ده ستر و زهر است و بینهای انمارها
مثابه نخلهای طوله بیست میباشد بتر بیک چشم بهم زدنی و میکرفه پلک چشمها و لبهای او و اجمیع پوست و کوشت را از استخوانها جدا میسازد
چون میکزد زهر از آن مار در نهرهای دنیا جاری میشود مانند سم کذاخته و با ایشان میخورانند پس چون بنزدیک دهان ایشان می آورند
از خلهایشان میافتد و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از خزانه خدا ندا کند که ای اهل هشت ای اهل دوزخ اکر شما بصبوری از صبوریهای
خواهید شناخت او را کر استغاثه نمایند بدترین بنا و بدترین مرکب را بصبوری کوسفند سیاه سفید کوزمیا هشت و دوزخ بدانند و کویند بایشان کرمه
بلندیا این مرکب پس از آن بیچ نمایند و فریاد بر ای اهل هشت همیشه بهشت خواهید بود و شما را مرکب نیابیست ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید

بود و شما را مرگ نخواهد بود این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است یا محمد بترسان ایشانرا از روز حسرت و ندامت و روزیکه کار هر کس منقضی
شود و بپایان رسیده باشد و حال آنکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود مراد این روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان دهد که
همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود ندهد و امید شان منقطع گردد و در ثواب
الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا فرمود چهار کسند که اهل جهنم بآن آزاری که دارند از عذاب ایشان و کسی را زادند او را هر بیست
که او بخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعای و روده‌های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و ریم جاریست و دیگری گوشت بدن خود را
میخورد پس سؤال کنند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب و ما را آزار میکند گویند او مرده است که در گردنش مال
مردم بوده و چیزی نداشت که ادای قرض او کنند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول هر جای بدنش که میرسید و آنکه چرک و خون از دهانش
جاریست تتبع عیبهای مردم میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت بدن خود را میخورد غیبت مسلمانان میکرد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت
کرده که رسول خدا فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد از جبرئیل پرسیدم گفت این صدا سنگیست که هفتاد سالست که
از کنار جهنم انداخته‌اند و این ساعت در قعر جهنم قرار گرفت پس حضرت رسالت نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفتم با او
رفتم تا داخل آسمان هفتم شدم و هر ملکی که مرا میدید سلام میکرد و میخندید و مرحبا میگفت تا آنکه ملاقات کردم ملکی را که از او عظیم‌تر ندیده
بودم در نهایت خشم و غضب پس او نیز بر من سلام کرد و مرحبا گفت اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه دیدم از او ندیدم گفتم
ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت سزاوار است که از او بترسی و همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است و
هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاد است و خدا باو انتقام
خواهد کشید از ایشان و اگر پیش از تو خندیده بود بهر یکی بتو میخندید پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی که در آسمانها داری و همه اطاعت تو میکنند چنانکه
خدا فرموده است مطاع ثم امین آیا امر میکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بنما بمحمد ص آتش جهنم را مالک برداشت پرده را گشود و یک در
از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک
پرده را برگرداند پس جبرئیل بمالک گفت که پرده را برگردان پس مالک خطاب کرد باتش که برگرد برگردید و ابن بابویه نیز مضمون آخر را بسند موثق
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا بیرون تشریف بردند لب آنحضرت بخنده گشوده
نشد و ابن بابویه علیه الرحمة از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که آتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت
با امیری و قاری کلام الله و صاحب مال با امیر گوید که ای آنکسیکه حق تعالی ترا بسلطنت و امارت کرامت کرده بود و عدالت نکردی پس
میرباید چنانچه مرغ دانه بچیند و امیر را برباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آنکسیکه قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی
در خلوتها پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آنکسیکه خدا دنیا بسیار گشاده و فراوان بتو داده بود و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت
اضعاف ثوابش عوض بدهد و بخل کردی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که آتش جهنم بر کافران عذابست
و بر خازنان جهنم رحمتست یعنی از آن لذت مییابند و ایشانرا نمیسوزاند و حضرت امیرالمؤمنین ع در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است
که قعرش بعیداست و حرارتش شدیداست و شرابش صدیداست و عذابش تازه و جدیداست و مقامع و گرزهایش از حدیداست و عذابش سست
نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهل او شنیده نمیشود و حق فرموده که اصحاب بهشت در روز
قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون کشند اهل جهنم بسوی جهنم
پیش از آنکه داخل جهنم شوند در کنار جهنم باستقبال ایشان بیاید بایشان گویند مهلتی که داخل شوید و این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند
که آن بهشتست چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است
و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه‌ها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل خود کنند در وسط روز و اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان
نیکوتر است فرمود و قول حق مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشانرا با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان
از روی گداخته است چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشانرا از آتش و فرموده در باب زناکار و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت
امام محمد باقر ع فرموده که اثام رودیست از روی گداخته در پیش آن رود سنگستانی از آتش و آنها جای کسیست که غیر خدا را پرستیده باشد
یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر میگویند
چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و اینست معنی قول حق کلما خبت زدناهم سعیرا علی بن ابراهیم روایت کرده است
که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپایین جهنم برسند جهنم نفسی بکشد ایشانرا بالا اندازد پس گرزهای آتش ایشانرا

زنند

زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده‌اند از حضرت صادق ع که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که رخصت بدهد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس
کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که خشم بآن عذاب
کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقرب و مار عذاب میکند گروهی را که میگفتند اینها را خدا خلق
نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل شدند تا آنکه بچشانند بایشان عذاب آنچیزیرا که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده که در جهنم کوهی هست که آنرا صعد میگویند و در صعد وادی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب
میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد میایند و اینجاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت
امام موسی مرویست که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی
خانه از گل در میان آتش بنا کرد که او را از حرارت جهنم نگاه دارد و روزی او را از جای دیگر میرساند و میگویند باو اینها همه بسبب مدارا و نیکی است
که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالم و جباری بود و
در مقام آزار آن مؤمن بود آن مؤمن از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جای داد و رفق و مدارا باو نمود و او را ضیافت
میکرد چون وقت مرگ آن مشرک شد حق تعالی وحی نمود باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت مسکنی بود ترا در آنجا ساکن میکردم و لیکن
بهشت حرام است بر کسیکه با شرک بمیرد و لیکن ای آتش او را آزار مده و او را بترسان اما آزاری باو نرسان و روزی او را از دو طرف روز از برای او
بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارد با آیاتی که گذشت
که دلالت میکرد بر آنکه کافران همه مخلدند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمییابد زیرا اگر بودن در جهنم عذابست ایشانرا هرچند آزار بایشان نرسانند
و در حدیث دویم تخفیف و اوجاع آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمییابد و ممکن است که این احادیث مخصص آیات بوده باشد
و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده‌اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان باسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند
پس حق تعالی گوید که ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید ندا کند ایشانرا که ای گروه منافقان باینجا بیائید و بالا
آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن در رسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان
ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند گویند از این در بیرون روید بسوی بهشت پس هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند
باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزءون و اینست
معنی قول حق تعالی الله یستهزء بهم و یمدهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری ع در تفسیر این فرموده که اما استهزاء خدا
بایشان در آخرت آنستکه چون داخل گرداند منافقان و معاندان علی را در جهنم گرداند و لعنت و مذلتشان و عذاب کند ایشانرا بانواع عذاب و حبس
نعمتهای بهشت و عقوبتهای فراوان در هدهد مؤمنان را که منافقان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد ص برگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف
گرداند بر ایشان که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند بایشان منافقان گرفتاریهای خود را و اینها از عجایب نعمتها و بدایع عقوبتها پس لذت
و شادی ایشان بشماتتیکه بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست بنعم ایشان در بهشتهای پر درخت ایشان پس مؤمنان
آنکافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا
و بعضی در میان چنگالهای درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه‌های زبانیه اند که عمودها و گرزها بر ایشان
میکوبند و عذاب و نکال ایشانرا شدید میگردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند و برو میکشند ایشانرا در میان آنها و بعضی را زبانیه
زجر میکنند و غسلین و غساق را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند
مؤمنانرا که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند که بعضی در فرشهای
نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفه‌های بساتین و منتزهای آن سیر میکنند و حوریان
و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و
ملائکه خداوند جلیل میایند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب و تحفه و هدایا و میگویند سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند مؤمنان که مشرف گردیده اند بر کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان
ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده‌اید بیائید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق
شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای

بشارت کشاده بینند کمار کنند کرانده های بسوی جهنم کشوده است و مینوشانند باندرها رسید پس شروع کنند در شناکردن در دریاها ی جهنم و بایشتر
دوزخیان بنه روند و کریزند و الفاظ از پی ایشان دوند و بایشان رسند و عمودها و کرزها و ناریانها بر ایشان زنند و بپوشه بایشان بخورند و انواع
ابن عفو یا از کشتار و مینیکه کمان کنند کربان رها رسیده اند بینند کر در هوا بر روی ایشان بسته است زبانه عمودها بر ایشان زنند سرنگون بجهنم
جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشتها و مجالس خوبرایشان خندند و استهزا و سخره بر ایشان کنند اشاره بایشست الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون
الذین امنوا من الکفار و یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در زبانوزنها کافران مجنبد بلدو بر کرسیها نشسته بسوی
ایشان نظر میکنند و خندند و خوش میشوند و تعجب خشم بانوه و فرموده است و اما اهل هشت پس ایشان از جفت بکنند بانجر احسان و اما اهل
جهنم هریک از ایشان از جفت میکنند با شیطان کر او را کمراه کرده است و خشم فرموده است فاندذتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب
و تولی یعنی بترسانیدم شما را از آتشی کر بپوسته او زخنه است و زبانه میکشد ملازمان آتش نیست مکر شقی ترین مردم انکس کر تکذیب کرد پیغمبر ما را و
و پشت کرد ایمنده و علی بن ابو طلحه از خشم صافات فرمود پیش از ابن آیه کرد و جهنم را دیدی هست و زان وادی انشی هست کر بیشتر دزبان آتش و ملازم
آن نمیباشد مکر شقی ترین مردم کر عمر است تکذیب کرد رسول خدا را و روی بطاعت او و کتاب او و قبول نکرد بعد از ان فرمود کر اشقا هم الذی
یصلی النار الکبری پس تر است آتش ابن زادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید اینست انکر شیخ مفید در کتاب اختصاص از خشم صافات فرموده است
کر خشم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کر روز بدر من نفهم بیشتر کوه فرود پیش روی من میرفت ناکاه ابلیس پیدا شد کفتم ص باو عجوبه بکمراه شقی هستی نرکفت
جوابم امیر المؤمنین مخذا سوکند احدی بقتل کمتر از خدم و از خذلان خدای عزوجل و مثلها قالت بسوء بدل سینکه چون سر از بر زمین فرشتا خذا
بیسا نخطابی کر کردم چون با شما چنان دستبدم ندا کردم کر الهی و سیدی کمان ندارم کر ارض شقی تر خلقی از بنده باشی خوی و خوی فرود تر سوی من کر بلکه
افزون از بنده ام خلقی زا کر از تو شقی تر است بزود بسوی مالک خازن جهنم تا صور او زا و جای او زا بتو بنمایدر دهنم بسوی مالک و کفتم خدا و ندتر اسلام
میرساند و میفرماید کر من بنمای کیوی زا کر ارض شقی تر است مالک مر از برد بسوی جهنم و سر بپوش یا لای جهنم زا بر داشت ابلیس سر بپوشانید و من کمان
کردم کر مر او مالک را خواهد خود و مالک با کفت کر ساکن شو تا کی شوتا کی پس مر از بر بطبقه دوم آتش برد و امداز ان سر بالا برد و کرم تر پس کفت ساکن
شو تا کی شد و هم چنین بهر مرتبه کر مر بر تر سانید بقوی تر و کرم تر و دوزناتر طبقه هفتم مر از انتها زان پیر دزناتر طبقه کر دم کر مر او مالک را کر
ایشان خدا از بنده است خواهد سوخت پس دست دیدها خود کذاشتم و کفتم ایمالک امر کن او زا کر سرد و سالم شود تا من بتوانم مر مالک کفت تو نخواهی
مرد تا وقت معلوم پس صور دوم مر دیدم کر دور کردن ایشان تخم های آتش بود و ایشان از انجا بت بالا آویخته بودند و بر سر انها کرهای آهنی بودند و کرزهای آتش
بودند و کرزها ی آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند کفتم ایمالک اینها کیستند کفت مکر نخواندی بخدا و شاعرش نوشته بودند و من نیز
بودم کر خدا بر شاعرش دو هزار سال پیش از انکه دنیا زا با آدم زا خلق کند نوشته بود لا الا الله محمد رسول الله صابد و مضرند بعلی اینها
دوقسم ایشان و دو شم کنند و ایشانند بعضی ابو بکر و عمر و کلیدزد رجهنم بهر طوکه از خشم صافات فرموده است کر کفر دکها بخدا بر سیم و بعضی
از جمله اینها کافر چیره است انکار کنند پروردکاری خدا زا و کویند کر پروردکاری نیست و بهشت و آتش نیز نیست و بنقلو و ظاهر قرآن
و قرائت کر ایشان زا در هر مرتبه میکویند و ستایش از کتاب هدایت و خشم فرموده است و ایشان را قرار کاه جهنم و دست قدرت اونست کر او فطرة از دو قوم زا بر کوه هما و دین بر بزند هر اینه فرود آیند طبقه هفتم دین ظاهر قرآن اینها و زد پس چکونه خواهد بود حال
کسیکه ران طعامش باشد بجوی انخدا و ندیکه جانم در قبضه قدرت او است کر یکقطره از نصلین زا بر کوهها ی دین بر بزند هر اینه فرود آیند بر طبقه
دین ظاهر قرآن اینها و زد پس چکونه خواهد بود حال کسیکه ران آتش باشد بجوی انخدا و ندیکه جانم بدست قدرت او است کر یکی زمقامع کر خدا فرموده
بر کوهها دین بکذارند هر اینه فرود آیند تا بابن طبقه هفتم دین ظاهر قرآن نرسند باشد پس چکونه خواهد بود حال کسیکه ایشان را بر او بکویند
در جهنم و ایشان از کتاب مذکور مؤید است کر چون ابن آیه نازل شد کر بدر سیکه جهنم وعده کاه جمیع ایشانست و زبانی دن هفت در است و زبرای هر دری
از انها حصه مقرر قسمی زبرای کافران و عاصیان هست حصه دوم کر بسی کر بر شد بدو اصحاب انحصه زبرای کر هزار و کر بسند تا اینست کر جبرئیل
چه خبر آورد و است تو انستند از انحصه سوال کردو انحصه چون فاطمه زا میبیند شاد میکرد پدر کی از صحابه ترف نجانه فاطمه کر انحصه تو انبیا و دو دیدند
کر او در جوی و در پیش کر است شیر خبر میکنند و میکویند و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر انحصه و حال حصه سوم کر بسی بود و کر پیش او زا نفله نمود
حصه فاطمه بر خاست و چادر کهنه بر خود پیچید کر دوازده موضع از او صفه کرده بود چون نظر سلمان بر ان چادر افتاد کریست و کفت و احزنا
فیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم بسندس و حریر پوشند و فاطمه دختر محمد صلعم کر بهترین خلقست چنین جامه پوشد چون فاطمه بخانه پدر بزرکوار
خود آمد کفت یا رسول الله سلمان مرا نصیحت میکند از لباس من بخوی انخدا و ندیکه تو را بر سالت بخلق فرستاده است کر نیست من و عیال را مکر پوست
کوسفندی کر شبها در زیر سر ما زند و روزها بر ان علف میخورد و چون بمیرد از پوست میشوانم دلو زبرخود بسازیم و بالش زیر سر ما از پوسنست کر لیف خرما در دنیا

پر کرده ایم پس حضرت در سوم فرمود یا سلمان دختر من در دنیا کرسنکی خواهد بود کر پیش از همه کس بهشت میرود پس فاطمه کفت ای پدر بزرکوار چه چیز باعث
کر تو شد حضرت فرمود جبرئیل بن و ابر زا او در حضرت فاطمه ابر و ابر زا شنید بر روی مرا فتاد و کفت وای بر کسیکه ذاخل جهنم شود پس سلمان کفت
کاش من کوسفندی بودم و مرا نمیکشتند و کوشت مرا نمیخوردند و ذکر جهنم زا نمیشنیدم ابوذر کفت چه بودی اکر ما در مرا نمی زائید و نام جهنم زا نمی شنید
عمار کفت و یکاکه من عبی بودم و در دنیا با نها پرا زنمیکردم و مرا من حساب و عقاب نبود و نام جهنم زا نمیشنیدم و حضرت امیر علیه السلام فرمود کاش من
مرا نمیزائیدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم زا نمیشنیدم پس حضرت امیر علیه السلام دست بر سر کذاشت و میکریست و میکفت وای از سفر دراز و کمی
توشه در سفر قیامت و دنیا آتش میکردند و بعذابهای آتش کوشت ایشان از میدادند بعضی چندان که کبی بعبادتی ایشان نمیرسند و مجروح
چندان که کبی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیر چندان که کبی سعی در رهای ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میاشامند
و در دنیا طبقا از جهنم میخوردند و بعذابهای آتش میپوشند و بعذابها ی غلها و زنجیرها مقرون میکردند آنان در
احادیث و قصاص جهنم و شداید عقوبات آن نسبت است بهمین قدر در دنیا سالک الکفا نمیتوانم و اکر تمام در بحار الانوار ایراد کرده ام حضرت جمیع مؤمنان
از خواب غفلت بیدار و او بیهوشی ضلالت کرفتار ندبحمد و آله الطاهرین فصل هفتم در بیان اعراف حضرت فرموده و ندا کنندا اهل هشت
اشتر ذکر ما با نیم بخر ما را و عده داده بود از ثوابها پرورد کار ما کر خوبوی پس با ما فایده شما از پرورد کار شما از عقوبتها
کر خوبوی و بدبوی پس آن بکویند مؤید بقوی یعنی ندا کنند منادی در میان ایشان کر هر دو کروه بشنوند کر لعنت خدا بر ظالمان است کر منع میکردند مردم
از راه خدا و از مخالج مینمودند بر دین و ایشان باخرت و قیامت کافر بودند را خادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است کر مؤذنی
کر در قیامت ابن اذان را خواهد کر حضرت امیر خواهد بود و ابن عباس مرویست کر علی دار درکتاب خدا نامها هست کر مردم نمیدانند یکی مؤذنست
کر در ابن آیه وارد شده است و ندا خواهد کر دکر لعنت خدا بر ستمکاران بادست کر تکذیب کردند بولایت امامت من و استخفاف کردند بحق من پس
فرموده است کر میان ایشان و دوزخ حجابی خواهد بود کفته اند کر ان اعراف است کر حضرت امیر علیه السلام فرموده است کر در اعراف مردانی چند هستند کر
میشناسند هر یکرا بسیما ایشان و ندا کنند اصحاب هشت را کر سلام بر شما باد و داخل نشده اند هنوز از ایشان طمع دارند کر داخل شوند و چون
دیده ایشان کر دیده شود بسوی اصحاب آتش کویند ای پروردکار ما مکردان ما را با کروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را کر شناسند بسیما
بسیما ایشان کویند فائده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال را و استکبار شما و کبری کر در قبول حق بر اهل حق میکردید با انها بوند کر نه شما
میخوردید کر دست خدا با نها نخواهد رسید پس با نها کویند داخل بشوید در بهشت خوفی و بیمی بر شما و اندوهناک نخواهید شد انجا بهشت رحمت
ظاهر لفظ با نات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی کر در ان هستند و مشهور انست کر اعراف حصاریست میان بهشت و جهنم چنانچه
در جای دیکر مذکور شده است کر میان بهشت و جهنم سوری خواهد بود کر دری دارد و ظاهرش اندرحمتست کر جانب بهشت باشد و باطنش از قبل انعذاب
کر طرف جهنم باشد و بعضی کفته اند اعراف کنکرها و بالای رحصاها است و بعضی کفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایشان خدا اقوامی در اعراف
کر دانیده باشند بعضی کفته اند کر وهیند کر حسنات ایشان بر ابر است و حسنات ایشان زیاده است از انکر بجهنم روند و کناهان ایشان
مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در اینموضع کذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان تا بانچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکند و بعضی
کفته اند ملائکه اند بصورت مردان کر اهل بهشت و جهنم را میشناسند خازنان بهشت و جهنم هردو هستند یا حافظان اعمال اند کر کواهند در روز
بر هم و بعضی کفته اند شهکاران بهترین مومنانند و بقولی از ابن عباس روایت کرده است کر اعراف موضع بلندیست بصراط کر علی و جعفر و حمزه و عباس
در انجا میباشند دوستان خود را میشناسند بسیمیکه دوستان خود را در انجا دیده اند و اما ایشان را از تمام واردشده است کر میشناسیم هر کسیرا بسیما او و هر کر مان را میشناسد ما را میشناسیم پس او را داخل بهشت میکنیم و هر کر شیعه ما نیست ما او را بسیمایش
داخل جهنم میکنیم و در روایات دیکر وارد شده است کر اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون کر امر الله و فا شیعه کر حسنات و سیئات
ایشانه برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار انست کر اصحاب اعراف کر خدا و رسول خدا و ائمه خواهند بود کر مؤمنان حقیقی از اول
مرتبه رو انر بهشت میکردانند و صراط میکذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فقرا شیعه مستضعفان
کر بعذاب ابن مذکور نخواهند شد انها اهل اعراف اند کر ایشان موقوف میدانند را عراف و اخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت اهل بیت و داخل
بهشت میشوند و بعضی از ایشان کر قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هردو محتملست چنانکه از
یا بوبه در رساله عقائد کفته است کر اما از اعراف انستکه حصاریست میان بهشت و جهنم و بر ان مردانی چند هستند کر هر کسرا میشناسند
بسیمای ایشان و از ایشان در سوخدا و اوصیا و بندکان او داخل بهشت میشوند میکر کسیکه ایشان را اشناسد و ایشان او را اشناسند داخل جهنم میشوند و میکر
کسیکه ایشان را نشناسند و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله میتوانند در اعراف بخواهند بود یا عذاب بخواهند کرد خدا ایشان را یا بتوبه خواهد کرد بر ایشان

غامه

یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند حصاریست در میان
اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست میان بهشت و دوزخ و احادیث در این باب فی الجمله گذشت و روز قیامت شود در اعراف خواهند بود
رسول خدا و حضرت امیر و امامان از ذریت او و ایشانند آنها که خدا فرموده و علی الاعراف رجال و حق تعالی با ایشان شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم
را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت
شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق طایفه هستند که توسم میکنند
خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند پس بسیمای آنها ایشانرا میشناسند و حضرت امیر فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم ...
باحوال مردم بفراستست و از حضرت باقر منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده که حق تعالی ساکن میگرداند در اعراف طایفه
از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده و برای ایشان شفاعت
میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و حضرت امیر و ائمه و بعضی گفته اند که اعراف مسکن
طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشانرا در اینمکان ساکن میگرداند و عوض صدمه
ایشانرا از المها که در دنیا بایشان رسیده است میدهد چندی که بهشت است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت ...
و اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد و احادیث در این باب وارد شده و حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و
ایستادند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان
چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده از حضرت صادق ع که اعراف تلی چند است میان بهشت و جهنم و در آنجا بازمیدارند هر پیغمبری
و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود هم چنانکه میایستد سرکرده با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت
رفته اند پس خلیفه خدا و هر پیغمبر میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیش از شما به بهشت
رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت
نشده اند و لیکن طمع دارند و امید دارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی آنها داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خدا ایشانرا
داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام ع و نظر میکنند اینگناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا ما را با گروه ستمکاران ...
میکنند اصحاب اعراف که پیغمبر و خلفای ایشان باشند که از جانب خدا با ایشان میگویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و نه اندوهناک خواهید
شد و ایضا طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت در خدمت امیر ع بودم عبدالله بن الکوا آمد و از حضرت تفسیر این آیه را
سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مائیم در روز قیامت بازداشته میان بهشت و جهنم و هر که ما را یاری کرده است
میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم ...
بسیماهم یعنی ائمه را اینکه بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای
عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست میان بهشت و جهنم و رجال ائمه اند که میایستند
بر اعراف با بعضی از شیعیان خود و مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند با این شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی
برادران خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه با ایشان ملحق گردند پس ائمه با ایشان میگویند
که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه آنجماعتی را که ایشانرا
بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنمند و گویند که فایده نبخشید شما را آنچه جمع کردید در دنیا از اموال و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب
حق ما کردید پس گویند با آنها که اینها شیعیان و برادران ما اند که شما سوگند یاد میکردید در دنیا که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس
ائمه بشیعیان گناهکار خود گویند که داخل شوید در بهشت و خوفی بر شما نیست و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است ندا کنند اصحاب النار اصحاب بهشت را که بریزید
بر ما از آب یا از آنچه حق تعالی روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو
و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز فراموش میکنیم ایشانرا چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات
ما را انکار میکردند **فصل پنجم** در بیان جماعتیکه داخل جهنم میشوند و جمعیکه در آنجا مخلد میباشند و جمعیکه نمیباشند بدانکه خلافی
نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شد خواه بی عذاب و خواه بعد از عذاب بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست
میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و اما ...
در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار و البته داخل بهشت میشوند و گذشت که آیا داخل جهنم میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت

با ایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در
زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست
در آنکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام
و هر که صاحب این دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسیکه تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک
رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسیکه ترک اینها کند کافر نیست و کسیکه ترک اینها را حلال داند کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر عملی از او
صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا محرمات الهی باشد عمدا مثل آنکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن زند یا حق تعالی
ناملایمی بگوید یا انبیا را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را خراب کند یا عمدا در آن
بول کند و غایط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول الله و ائمه ع استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین را استخفاف کند قولا
یا فعلا مثل آنکه العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا بیکی از عبادات
که ضروری دین باشد استهزاء و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار
کفر باشد ظاهر کند مثل آنکه زنار ببندد یا بقصد پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات
دین مذکور خواهد شد اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات
دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنمند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناصب آنست با ائمه میگویند مانند خارجیان
عثمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشانرا خالق عالم دانند بنابر بعضی از احادیث
و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع منقولست که غسل
مکن در آب چاهیکه در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصب میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا بدرستیکه
حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر از سگ است و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان
نیز کافر و مخلد در آتشند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چندند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود
نیز دارند و از برای تعصب و اغراض دنیوی انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت پدران و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق
و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض
باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چندند که ضعیف العقلند یا باعتبار
ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمانهای فترت یا جاهلیتند و اهل
باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بآنها شد اما جماعت دوم مشهور میان
علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان بلکه حال ایشان معلوم میشود چنانچه حق تعالی
فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی این جماعت شاید خدا عفو کند
ایشانرا و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چندند که حیله بسوی کفر نمییابند که داخل
کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمییابند و ایشان اطفالند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند که هر
کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده که هر که اختلاف مذاهب را
دانست و فهمید او مستضعف نیست و از حضرت فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشانرا تا امر خدا در باب ایشان معلوم
شود یا عذاب میکند ایشانرا یا توبه ایشانرا قبول میکند و ایشانرا مرجون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چندند
که از شرک و بت پرستی برآمده اند و ایمان را بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در محاسن از
زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او ده برابر آن است آیا این در باب کسی هست
که شیعه نباشد فرمود نه مخصوص مؤمنانست گفتم کسیکه نماز کند و روزه بدارد و اجتناب از محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و عارف نباشد
و نه ناصبی فرمود که خدا ایشانرا به بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام
حسن رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم
و سلام کردم نشستم نزدیک دری که پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظرم آمد مانند پاره ماه و نزدیک به چهار
سال مینمایست و اشتباه باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم من حیران شدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و با

اوکه سوال کنی کرد اخل بهشت نمیشوم کو کسیکه مثل تو غارو و شیعه باشد کفتم بلی والله و برای همین امده ام فرمود که چنین باشد کم کسیکه داخل
بهشت خواهد شد بخدا سوکند کرد همی داخل بهشت میشوند که ایشانرا خفته میکوبند کفتم ایسید من کیستند انها فرمود که وهابی اند که
محبتی که بعلی دارند هشم بحق او و یاری میکنند و میدانند چیست حق او و فضل او و اما اجماعه اول که منعصبا نحالفانند در باب ایشان خلاف
بعضی کفته اند که ایشان در دنیا و اخرت هردو حکم کافرانرا دارند و بحس اند و در اخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی و جمعی با بن قبا بلند اکثر علمای
امامیه را اعتقاد انست که در دنیا حکم اسلام برایشان جاریست و در اخرت مخلد در جهنم اند و بعضی کفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر
اینند اما داخل بهشت نمیشوند و اعراف خواهند بود و قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف
و علامه حلی در شرح با قوت کفته است اما انها که میکوبند که نصب خلافه مقرر حضرت امیر نشده است اکثر اصحابنا امامیه اند که ایشان کافرانند و بعضی
کفته اند که ایشان فاسقند انها که قائلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان و اخرت اکثر کفته اند که ایشان مخلد ند در جهنم و
بعضی کفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول نادر است زیرا که مصنف و او قائل شده است که ایشان مخلد ند در جهنم و
شوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و انکه ایشان مخلد در نارانند و اعمال ایشان مقبول نیست و ثواب ندارند
و خاصه متواتر است و قول با ینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند و داخل بهشت میشوند و لیست در انها نه ند و قائل بان معلوم نیست و این در میان
متاخرین متکلمین هم رسیده است که خبر از اخبار و اقوال قدمای اخبار ند این با بویه در رساله اعتقادیه کفته است که هر که در عدد امامان
کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را بغیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول صلعم فرموده است که هر که انکار کند امامان
علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده و هر که انکار پیغمبر من کند انکار پروردکار خدا کرده و کفته است اعتقاد ما در حق کسیکه انکار امامت
امیر المومنین ع و امامان بعد از او کند همزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باره کسیکه اقرار دارد بامامت امیر المومنین ع
و انکار کند یکی از امامان بعد از او در همزله کسیست که انکار پیغمبری همه پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق ع فرموده که منکر اخر ما
مثل منکر اول ماست حضرت رسول ع فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر ع است و اخر ایشان قایم ع است اطاعت ایشان
اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق ع فرموده که هر که شک کند
در کفر دشمنان ما و سلم کند کان بزرما کافراست و اعتقاد ما در انها که با علی جنک کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند
با من قتال کرده و هر که با علی جنک کند با من جنک کرده است و سخن حضرت در حق علی و فاطمه و
حسنین که من جنکم با هر که با ایشان جنک کند و صلح با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در باره ثلثه که پیش از بیعت جور بندا دنبهای چهار
کانه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معویه و زنان چهارکانه یعنی عایشه و حفصه هند ام الحکم و ارجمیع اشیاع و اتباع ایشان و انکه ایشان ابدی
خلق خدا بند و انکه تمام بیشوا فرار بخدا و رسول و ائمه مکوبه بیزار ای زدشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب لمسائل کفته است که اتفاق کرده اند
امامیه بر انکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده باینده است فرض اطاعت ایشان پس او کافر و کرا هشت
و مستحق خلود در جهنم است در موضع دیکر فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه اصحابند عنها هم کافرند و بر امام کافرند است که امامرا
توبه بفرماید در وقتیکه ممکن باشد بعد از انکه ایشانرا بدین حق بخوانند و حجتها بر ایشان تمام کند اکر توبه کنند و بدعتهای خود را
راست بیاینده بقول کند الا ایشانرا نکشد تا زمانی که مرتد نداز ایمان و هر که از ایشان بیمرد بر اعتقاد مذهب او از اهل جهنم اند و سید مرتضی
در شافی و شیخ طوسی در تلخیص کفته اند که ما امامیه ثابتست که هر که بجنک کند با حضرت امیر ع او کافراست و دلیل بر این اجماع فرقه محقه
امامیه است بر این و اجماع ایشان حجتست و ایضا میدانیم که هر که با حضرت جنک کند منکر امامت و خواهد بود و انکار امامت و کفراست
هم چنانکه انکار نبوت کفراست برا که مدلیت هردو در باب یکیست پس استدلال کرده اند باحادیث نبیا در باب و شیخ
در الدین در رساله حقا بق الایمان نیز سخن بدینها در این باب کفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی ضد اند و ایضا از اخبار دیکر
باب ظاهر میشود انستکه غیر مستضعفین از مخالفان در احکام اخرت حکم کفار دارند و در حجتم بیرون و تمیانند و در دنیا نیز حکم کفار دارند مکر
بچند جا که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قایم غالب خواهد امد شیعه را زاعماش و مواصلت و معاملات با مخالفان در
خواهد شاه و اینده و لهذا باطل اکثر احکام اسلام را برایشان جاری میکردانند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان
بکنند و نیجا ایشانرا حلال زادند و نخترا زایشان بخواهند میراث بایشان بدهند و ایشان بدیکران و سایر احکام اسلام را برایشان جاری
کنند تا بر شیعه کار تنک نشود در دولت ایشان و بخصوص صاحب ظاهر شود حکم بتیر ستانرا بر ایشان جاری کنند و در همه احکام مثل
سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید شیخ شهید ثانی با بن تصریح کرده اند و با بن و جمیع مشایخ ما همه احادیث میشود و ایضا ممکن است که بکویم

که چون در زمان شیعه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قایم چون حق ظاهر و بحد اکمل ممجزان
باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه
و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا ص که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد میرد مه خواهد بود بمرک جاهلیت و از حضرت صادق ع پرسیدند
از فضیل بحدیث فرمود که یعنی هر که کمان بحق او و یاری میکنند و میدانند چیست حق او و فضل او و اما اجماعه اول که منعصبا نحالفانند در باب ایشان خلاف
بعضی کفته اند که ایشان در دنیا و اخرت هردو حکم کافرانرا دارند و بحس اند و در اخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی و جمعی با بن قبا بلند اکثر علمای
امامیه را اعتقاد انست که در دنیا حکم اسلام برایشان جاریست و در اخرت مخلد در جهنم اند و بعضی کفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر
اینند اما داخل بهشت نمیشوند و اعراف خواهند بود و قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف
و علامه حلی در شرح با قوت کفته است اما انها که میکوبند که نصب خلافه مقرر حضرت امیر نشده است اکثر اصحابنا امامیه اند که ایشان کافرانند بعضی
کفته اند که ایشان فاسقند انها که قائلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان و اخرت اکثر کفته اند که ایشان مخلد ند در جهنم و
بعضی کفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول نادر است زیرا که مصنف و او قائل شده است که ایشان مخلد ند در جهنم و
شوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و انکه ایشان مخلد در نارانند و اعمال ایشان مقبول نیست و ثواب ندارند
و خاصه متواتر است و قول با ینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند و داخل بهشت میشوند و لیست در انها نه ند و قائل بان معلوم نیست و این در میان
متاخرین متکلمین هم رسیده است که خبر از اخبار و اقوال قدمای اخبار ند این با بویه در رساله اعتقادیه کفته است که هر که در عدد امامان
کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را بغیر اهلش قایل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول صلعم فرموده است که هر که انکار کند امامان
علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردکار خدا کرده و کفته است اعتقاد ما در حق کسیکه انکار امامت
امیر المومنین ع و امامان بعد از او کند همزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باره کسیکه اقرار دارد بامامت امیر المومنین ع
و انکار کند یکی از امامان بعد از او در همزله کسیست که انکار همه پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق ع فرموده که منکر اخر ما
مثل منکر اول ماست حضرت رسول ع فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر ع است و اخر ایشان قایم ع است اطاعت ایشان
اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق ع فرموده که هر که شک کند
در کفر دشمنان ما و سلم کنند کان بزرما کافراست و اعتقاد ما در انها که با علی جنک کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند
با من قتال کرده و هر که با علی جنک کند با من جنک کرده است و سخن حضرت در حق علی و فاطمه و
حسنین که من جنکم با هر که با ایشان جنک کند و صلح با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در باره ثلثه که پیش از بیعت جور بندا دنبهای چهار
کانه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معویه و زنان چهارکانه یعنی عایشه و حفصه هند ام الحکم و ارجمیع اشیاع و اتباع ایشان و انکه ایشان ابدی
خلق خدا بند و انکه تمام بیشوا فرار بخدا و رسول و ائمه مکوبه بیزار ای زدشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب لمسائل کفته است که اتفاق کرده اند
امامیه بر انکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده باینده است فرض اطاعت ایشان پس او کافر و کرا هشت
و مستحق خلود در جهنم است در موضع دیکر فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه اصحابند عنها هم کافرند و بر امام کافرند است که امامرا
توبه بفرماید در وقتیکه ممکن باشد بعد از انکه ایشانرا بدین حق بخوانند و حجتها بر ایشان تمام کند اکر توبه کنند و بدعتهای خود را
راست بیاینده بقول کند الا ایشانرا نکشد تا زمانی که مرتد نداز ایمان و هر که از ایشان بیمرد بر اعتقاد مذهب او از اهل جهنم اند و سید مرتضی
در شافی و شیخ طوسی در تلخیص کفته اند که ما امامیه ثابتست که هر که بجنک کند با حضرت امیر ع او کافراست و دلیل بر این اجماع فرقه محقه
امامیه است بر این و اجماع ایشان حجتست و ایضا میدانیم که هر که با حضرت جنک کند منکر امامت و خواهد بود و انکار امامت و کفراست
هم چنانکه انکار نبوت کفراست برا که مدلیت هردو در باب یکیست پس استدلال کرده اند باحادیث نبیا در باب و شیخ
در الدین در رساله حقا بق الایمان نیز سخن بدینها در این باب کفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی ضد اند و ایضا از اخبار دیکر
باب ظاهر میشود انستکه غیر مستضعفین از مخالفان در احکام اخرت حکم کفار دارند و در حجتم بیرون و تمیانند و در دنیا نیز حکم کفار دارند مکر
بچند جا که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قایم غالب خواهد امد شیعه را زاعماش و مواصلت و معاملات با مخالفان در
خواهد شاه و اینده و لهذا باطل اکثر احکام اسلام را برایشان جاری میکردانند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان
بکنند و نیجا ایشانرا حلال زادند و نخترا زایشان بخواهند میراث بایشان بدهند و ایشان بدیکران و سایر احکام اسلام را برایشان جاری
کنند تا بر شیعه کار تنک نشود در دولت ایشان و بخصوص صاحب ظاهر شود حکم بتیر ستانرا بر ایشان جاری کنند و در همه احکام مثل
سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید شیخ شهید ثانی با بن تصریح کرده اند و با بن و جمیع مشایخ ما همه احادیث میشود و ایضا ممکن است که بکویم

البته باکثر ایشان ملحوق خواهد شد چنانکه گذشت واما انکه بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا انکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان نادر دنیا است یا نادر وقت مردن یا نادر قبر یا نادر محشر و اخاریث در این باب اختلاف و الهام بیشتر اوقات دروغ و باسباب این اختلاف و الهام است که شیعه جران بر اکثر کتاب کاهبر و معاصی نمانند و معتزله از اهل سنت ظاهرا عتقاد انت کرا اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و اخبار و رقی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه پسند کا الصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که مخلد در جهنم نخواهد بود و احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسیکه اجتناب از کاهان کبیره کرده باشد از مؤمنان و از کاهان صغیره سؤال نمیکنند حضرتم میفرماید بلا اگر اجتناب کنید از کبایر که نهی کرده اند شما را از ان تکفیر میکنیم و میانرم کاهان شما را و داخل منیکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی کرامی تا و نبی گفت با ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داده مرا پدرم از پدران از علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکو کاران پس بایشان زاه اعتراضی نیست احتیاج بشفاعت ندارند و نبی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد حال انکه خدای میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرتش فرمود هیچ مؤمنی نیست کرا از ارتکاب کاهی بکند مگر انکه پشیمانی بر فعل و پشیمان میشود از ان و حضرتش فرمود که بست پشیمانی از برای توبه فرمود که هر که شاد کند او را احسنا و او را زنده کند او را کاهان او پس او مؤمن است پس کسیکه پشیمان نشود از کاهی که مرتکب و میکرد پس او مؤمن نیست از برای او شفاعت فی جب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حضرتش میفرماید که نیست در قیامت ظالمتر از و و سپس و نه شفیعی که سخن او را شنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا رسول الله بچه چیز مؤمن نیست کیسکه پشیمان نشود بر کاهی که مرتکب آن کرده حضرتش فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از کاهان را ناچار بعلم یقین کرا و را و عید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر انچه کرده است و هر کاه پشیمان شود نائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر کاه نادم بران نباشد مصر خواهد بود و مصر امرتد یعنی میشود برای انکه مؤمن نیست و با و رنکرده است عفو بر کسیکه مرتکب شده است و اکر ایمان بعفو نباشد البته پشیمان میشود بر انچه مرتکب شده است بسبب کاهان خود چون میداند عاقبت انرا در قبر و قیامت و در مقابر عسکری مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کرا بیست کرا بان ضرر نمیکند چیزی از سنبات هر چند بزرک باشد مکر انکه بالهلش میرساند از نظر کاهان بعضی از عذاب و آخرت تا انکه بجان بیابد از ان بشفاعت موالی طیبین و محبت علی علیه السلام و مخالفته انحضرت سپر ایست که نفع نمیکند بان هیچ چیز مکر انچه نفع میشوند بدو در دنیا بسبب طاعتهای خود بعضی و صحتی و فراخی روزی و چون داخل آخرت میشوند بغیر عذاب چیزهای از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود که بیشتر اهل محشر نخواهد دید مکر دو وقتیکه از برای زیادتی حسرت و منزل او زیاد بیشتر باو بنمایند که اکر هو من میبود و موالات علی صلوات الله علیه شی جای نو انچنان نمیبود و کسیکه ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و اتقیا و نماید و دشمنان او را انس بچشم خود نخواهد دید مکر دو وقتیکه جای او را در جهنم باو مینمایند و میکویند اکر شیعه و موالی علی نبود کجای تو انچنان میبود مکر انکه کاه بسیار داشته او را در جهنم عذاب کنند انقدر کاه ناک شود و مثل انکه ادم چرکین بکجا خود را در حمام انچنان پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون میاید حضرتش در سوم فرمود که از خدا بترسید ایکروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در دنیا تا بتوانید و رفعت و جنات بهشت کهنند انا داخل جهنم میشود احدی از محبان علی و فرمود که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بسیار بر زنان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بنا بدعوت قیامت کثیف و چرک الوده و بحر پس کو بند یا و محمد و علی کرد چرکین و بخبثی و صلاحیت فاقد نیکان و معانقه حور یا و مصاحبت علما نکه مقرب ان خدای مکرانکه را پاک کنند از ان کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و بعضی از کاهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شدائد بایشان میرسد بسبب بعضی از کاهان ایشان پس ائمه بعضی از برکزیدکان شیعیان خود را میفرستند که بر بعضی بایستند و بایشان را از موقف مردم چنانچه مرغ دانه را برچیند و داخل بهشت میکردانند و بعضی کاهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بسبب اهوال و نوایب کمتر از پاداشهای ان و عذاب ایشان بایشان میرسد و بانها که در دنیا بایشان میرسد تا انکه او را در قبر کذارند ظاهر و مطهر و بعضی هستند که مرتبه ایشان میشود و کاهی بر ایشان مانده اشتباهان کنند نوا

بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان شود و اکر کاهی نماند نمیدانی بعد از ترک بایشان برسد کفاره میشود و اکر بیشتر و عظیمتر باشد و طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان را در سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و کاهشان عظیمتر است و اینها عترا شیعه ما نمیدانند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میکویند و نیست شیعه ما مکر کسیکه پرهیزکار و متقی باشد و افتد کند بما در اعمال ما و این بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود بخدا سوکند که دوستای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوکند که پیکر نخواهند دید و بوی بهشت را نخواهند بویید مکر کسیکه از حق کذشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان ما و از ایشان و از کسیکه فرا نشست فرمود در سوره رحمن که میفرماید بلکه انس و نیکه انس و نه جان یعنی سؤال کرده نمیشود از کناه او از شما شیعیان نه از دیکری و نبی گفت منکر در مصحف ما نیست حضرتش فرمود بخدا سوکند که بود و عثمان انداخت و اکر نباشد باید عقاب خدا از هر خلوه بر طرف شود و کلینی بسند موثوق از مسمع روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام فرمود اصحاب تو چه حال دارند که فهم تمار تهستیان بدتر بیم از هود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرتش انکیر فرمود بود چکونه اینرا انکاشتم در نشست و فرمود چه کفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوکند و نفرستاد شما را داخل جهنم نمیشوند و الله بکی بدر داخل نمیشود و الله که شما اینها را ابن بابه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشانرا از اشرار و بدتر بن مردم میشمردیم پس فرمود که سبب اشتباه شما در جهنم طلب میکنند و بکی از شما در دنیا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیکران بسندهای خود روایت کرده اند فرات ابن ابو نهیم و قایم کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا فرمود یا علی در روز قیامت تو بدور من متوسل میشوی و من بخدا و فرزندان تو بدور تو و شیعیان تو بدور تو دیت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و نازنان حور یا خود در ساز کیرید حضرتش فرمود که نیکو مالک که بکشاد درهای جهنم را تا نظر کنند و شادمان من بسوی انچه تفضیل داده ام ایشانرا بر دشمنان ایشان پس بکشایند در دنیای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شما را بینند کویند یا مالک یا طاعم نار بی برای ما کر خدا لتخفیف دهد عذاب را از برای ما تا نبینیم ما نیز مالک کوید بخدا سوکند که مرا نکذاشتند که شما را نبینم و بشناسم و لکن شما را بشناسید و بیائید بسوی من که در کدام جهنم را نظر کنم اهل بهشت را نظر کنند و ایشانرا از اسناد بکی از اهل جهنم بکی از اهل بهشت را نداد کنند کرا با تو کرسه نبود بی و من ترا اسیر کردم و دینکری بدینکری بی کوبد کرا با سر تو پنهان نداشتم و هم چنین هر کرا از ایشان حقی بر بکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او بشفاعت یاد کند پس هم کویند بانها کریس ما را از خدا بطلبید که شما بخشد پس انها دعا کنند و خدا انها را بخشد و داخل بهشت شوند پس ایشانرا در بهشت علامت کنند و ایشانرا جهنمیان کویند پس انها کویند بانها که شفاعت ایشان کردند شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام زایل برداشته شود و در بهشت جائی بما بدهد پس ایشان دعا کنند و خدا انها را بیامرزد و انها اهل بهشت کردند و ان نام زا فراموش کنند و ما وای در بهشت و برای ایشان قرار کنند و حسین ابن سعید در کتاب هذا بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده که کفت سؤال کردم و حضرتش فرمود که پدرم میکفت که از جهنم بیرون میاورند پس ایشانرا امیاورند بسوی چشمه نزدیک در دروازه بهشت که انرا عین الحیوة میکویند پس از ان بچشمه میرسند پس ایشان میرهند مانند کسیکه کاه میرهد و بشت پوست و موی ایشان میروید و بسند دیکر مفضل کفت از حضرتش سؤال کردم از حال کسیکه داخل جهنم میشود پس او را بیرون میاورند و داخل بهشت میکنند فرمود اکر خواهی ترا خبر دهم بانچه بدیدم در ابن باب میکفت میفرمود که مرا چند زا بیرون میاورند بعد از انکه زغال سوخته شده باشند پس میرهند ایشانرا بسوی چشمه که نزدیک در دروازه بهشت است و از انجا میکویند و ان ابرا ایشان میرهند پس کوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایشان بسند موثوق از حضرتش باقوم مرسلین کجا عتی میشوند در اتش فانیکه مانند زغال میشوند پس شفاعت ایشان را در دنیا بایند پس میرهند ایشانرا از بسوی چشمه که از عرق اهل بهشت بر ان میاید پس غسل میکنند در ان پس میرهند کوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برکردانیده میشوند از ایشان کثافت اثر سوختکی اتش و داخل بهشت میشوند در بهشت ایشانرا جهنمیان میکویند پس هم صدا بلند میکنند که خدایا ما را مبارک دار بر این نامرا پس از ایشان برداشته میشود پس حضرتش فرمود که شما علما بهشت در جهنم خواهند بود و ایشانرا شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیکر از عمران منقولست که کفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سفیان میکوید محب بکنهاه بجنایتی که کرده و عرض میکنند که خدایا جنایتی را از اتش بدر نخواهد اورد و ایشانرا از ابا و دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد بلند حضرتش فرمود که ابا بحی خواهند فرمود که جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم اتشی پست تر از اتشی میباشد ابا نها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوکند که میباشد بهشتی و دوزخی نزدیک میباشد من میتوانم از دیوار مخالفان سخن بکویم و قیتیکه قایم ظاهر میشود پیش از کفار ابتداء بستیا خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اینحدیث را از حضرتش نقولست و ایضا در کتاب هذا بسند صحیح از ابان دوایت کرده است که امام صادق علیه السلام کفت که داخل جهنم

میشوند بگناهان خود بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر منقولست که آخر کسیکه از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام می
گویند و در جهنم عمرها ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان **مؤلف گوید** که از این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون
میروند و داخل بهشت میشوند محتملست که فساق شیعه را اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه
روایت کرده است در اخبار امام رضا از برای مامون نوشته است در محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را وحال آنکه او را وعده
بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را وحال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش میشوند
و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب
فضائل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما
بهشتست و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که فرمود که مردی شما را
دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که
چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق عرض
کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب از گروهی که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشانرا امانت و راستگوئی و وفا
هست و از گروهی که ولایت شما دارند و امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس درست نشست و رو بمن آورد غضبناک و فرمود که دینی نیست
برای کسیکه عبادت کند خدا را با ولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسیکه عبادت خدا کند با ولایت
امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حقتعالی را الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشانرا از تاریکیهای گناهان بسوی
نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلیرا که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شده اند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشانرا از نور بسوی
ظلمتها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمیرا که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان
از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب کرد از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود
و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت
هر امام جایری که از جانب خدا نیست هرچند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد
کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هرچند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بدرستیکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هرچند در اعمال خود نیکو
کار و پرهیزکار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هرچند در اعمال
خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود ما متوجه حساب شیعیان
خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم
از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و در گذریم و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول بعلی گفت
بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی
روایت کرده اند از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرمود دوست دارید ما اهل بیت را که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را
دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندیکه جانم بدست قدرت اوست که نفع نمیبخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق
ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده از حضرت امام علی نقی که رسول خدا گفت یا علی جناب اقدس الهی مرا ندا کرد و شیعیان ترا و دوستان
شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت رسول خدا که حقتعالی میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و
پیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که هیچ آتش
کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه
آتش کرده و راوی گفت در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر
این کفاره گناهانش نشد جان کندن بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن دو قسمند اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده است

و اعمال ایمانرا همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس در زمره
با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و در آخرت شفاعت میکند دیگرانرا و احتیاج
بشفاعت دیگری ندارد دوم مؤمنی میباشد که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از دمیدن باد
گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و هر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آنست که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد و محتاج بشفاعت است
و عاقبتش بخیر است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسیکه
بمیرد بر تشیع که او از اهل بهشت است بدرستیکه حقتعالی میفرماید بر من لازمست که نجات دهم مؤمنانرا و شیخ مفید در مجالس از حضرت
صادق روایت کرده است که روزی حضرت رسول در سفر سواره بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه
از سبب آن سؤال کردند فرمود که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حقتعالی شکر چون سر
برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم
چون سر برداشتم گفت هر که ایشانرا دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسیرا که ایشانرا
دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت
صادق بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد
حضرت فرمود عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسیکه بدتر از این مرد است و آنکسیست که نصب عداوت ما کند
پست‌ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای
هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد گردید و آن برادر تو از دنیا بیرون نرود تا توبه کند یا مبتلا
کند خدا او را بدردی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما
بر راه راستند و در خیرند پدرم بسیار میگفت که دوست دار دوست آل محمد را هرچند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را
هرچند روزها روزه بدارد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که حقتعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را
در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهاردهم و خوفهای
ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک
باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقهها که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده
باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرمتر از برای کرامتی که حقتعالی داده و بر ایشان نیکو جامهای سفید پوشیده باشند
مانند شیر و نعلهای آنها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشد و ناف آنها از نور باشد و مهار آنها از طلا باشد و کلاه
بلند از یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال
روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا
با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد بود فرمود بلی گفتم هرچند زنا کند
و هرچند دزدی کند بسیار اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان
کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرموده که مس نمیکند آتش جهنم کسی را
که بمیرد بر این اعتقاد یعنی ولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این
باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه
بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر با جابر گفت ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه دعوی
تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسیکه پرهیز کند از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر
نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن
احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرضداران و یتیمان و راستگوئی و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی
و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله احدی را از شیعه را با این صفات نمی بینیم حضرت فرمود ای جابر
راههای باطل را مرو بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه
حضرت رسول بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و در متابعت سنت او نکند از محبت او فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید

در بیان تعریف شیعه

و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی
ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی
خدا مگر بطاعت او و با ما برائت بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست ولی ماست و هر که عاصی
خداست دشمن ماست بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست
شیعه جعفر مگر کسیکه عفیف باشد شکم و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرده از برای خالق خود
و امید ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفر اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی
در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر ع در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با او ملحق شدند ایستاد
و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و گفت چرا
نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رو باشند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری
گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از
بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر ع منقولست که شیعه ما نیست مگر کسیکه اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر
از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسیکه بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن
شیعه ما کسیست که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت با او داده شود پس با و داده شده
است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امامست و اجتناب کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن
از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان
کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول ص فرمود که زنا کننده در وقتیکه زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتیکه دزدی میکند مؤمن
نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم کسیکه مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را
از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان خواهد بود یا عذابش آمدی و انقطاعی خواهد
بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آن را حلال داند بیرون میبرد او را از دین اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین
عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناهست که کرده است و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر
از آمرزد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد منافق است
هر چند روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسیکه چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف
وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد بسیار است
و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها آنستکه ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته
مردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجا غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و از جمله گناهان
کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم میشود و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین
که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دردی بدست تو داده اند که اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید که چون مرض خود را بیابی خوف
و یا آنکه خداوند کار تو فرموده است ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل کرده ترا و مغرور ساخته ترا بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده
و تقدیر امور تو کرده و بهترین صورتها مصور کرده ترا است و در هیچ حال از نعمتها خالی نبوده و تفکر کنید در آیات و اخبار که متضمن تهدید
و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی ع که شفاعت روز جزا میکنی تفکر کن اگر با عتاب نمی
میکرد چرا آن شفیعان خود در شبها و روزها از خوف خشم میلرزیده اند و پیوسته آه جان سوز از سینه حقیقت در خشیه میکشیده اند
و نهرها از آب دیده خود بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و اینها شفاعت نوع ایمانست و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب
تر است و اینچه مبانی که این ایمان ناقص تو بسالوس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ
ایمان از سالوس شیطانی مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر قفلها و بندها
آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق سیئه پاسبانان آن صندوق و دزد ایمان که شیطان
است در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تو اندوخته از جواهر حقایق ایمان برباید تا آنکه شک دزد

شبهه هم را باطل کرده اند و تو یک یک از پاسبانان را بر مینمایی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میگشایی که شفاعت شفیعان
مرا کافیست و بخواب غفلت و فتنه و مستی شهوات و لذات فانیه که بر بدن و وسواس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را
که خازنان دربند از خود رمانده و شب و روز از ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات
شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز با ایشان میکردند وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار
و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته یا شیئی از آن تو به مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سر
ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گوئی فایده نکند و شفعای تو همه خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو
همه بر طرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمری نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه میدانی که از
ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد ماند حضرت صادق ع فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین
نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده
دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود نیز از برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از
هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه با اینها مغرور میشوند
و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب معنی بسیار دارد و چنانکه بعد از این ان شاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی
وارد شده است آن و معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیان کاری حسرت منحصر در عذاب و عقوبتست و حرمان
از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس نیست از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات
در مراتع بهشت چریدن بس نیست و برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث
بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد و آن بهترین احوالست و اگر خوفیست که موری و سوء ظن بخشم و کرم او گردد دوا میبرد دعا و در عمل
سست کرده از جمله گناهان کبیره است اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار
و نزدیک بآن غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معنی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام اینها بدانکه
خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی
آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوبست و بس یا از افعال جوارحست و بس یا از هر دو است
اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول بآن قایل شده است لیکن در معنی
تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلبست بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امریست
است که ثابت میشود باختیار و تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب
حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده
پس اگر بعلم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم
می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت محمد ص داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه
در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوییست هویدا پس فرموده است و جحدوا
بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بودند بآنها نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی
ایشان آنچه را که میدانستند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانچه مشروطست بآنکه
فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه ذکر شد مگر آنکه گوییم مراد از تصدیق
آنستکه باور داشته باشد در دل و بر خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حال ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد
یا تلفظ بشهادتین تنهاست و این مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید مؤمنست هر چند در دل انکار
کند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده
اند و لیکن بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا امر دیگر جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه
و مستحبه و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از
واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد
پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از قدما و بسیاری از احادیث عامه و خاصه

برانیدکه لازم میکند واز بعضی ایمان که در وصفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود وایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است
واقرار بزبان وعمل بارکان واعضاء وجوارح وبرخصوص اینضموا خادیث بسیار وارد شده است وشیخ مفید بابن قابل شده است
بانکه عبارتست از اعتقاد بدل واقرار بزبان وایشان مذهب خوارجند نصیر است دو مجرند پس در این باب هفت مذهب است و ستة منها
که علمای امامیه بران قایل شده اند وبعضی از ایمان واخبار دلالت میکنند وبعضی بر هفتم وبعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر
نیز میکنند وجمع میان انها بیکی از چند وجه میتوان کرد وجه اول انکه قایل شویم بانکه ایمان در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند
اول عقاید حقه است بانمازهای کبایر وعمل فرایض که از انها داخل کمالهای کبیره است مانند نماز وزکوة وصوم وحج وجهاد وامثال اینها
واینمعنی از بسیاری از اخبار صحیحه ومعتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه افعل جمیع واجبات وترک جمیع محرمات واین نیز از بعضی اخبار
ظاهر میشود ستیم هیچ یک از عقاید حقه بر دو جه کمال بافعل واجبات وسنن نبویه وترک محرمات ومکروهات چهارم محض عقاید ضروریه
بانعدام انکار انها بانها باقرار انها بانعدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد واکثر اخادیث دلالت بر معنی اول میکنند چنانکه از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه منقولست که اصحاب ما موصنند ونه کافر بلکه محل شفاعتند ومسلما نانند ودر اخادیث خاصه بسیار وارد شده است که نار از اکلة
کافر است ومانع الزکوة وتارک حج کافر ند وزانی در وقت زنا مومن نیست وشارب الخمر در وقت شرب خمور مومن نیست ودر وقت
دزدی مومن نیست وانکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند وچون فارغ میشود یا توبه میکند یا بازگشت میکند وثمره کبیره
ایمان مرتب میشود عدم استحقاق مذلت والهانت وعقوبت وعذابست در دنیا واخرت نیز اگر کسیکه اجتناب کند از کبایر کفارات
صغیره او مکفر است ومغفور است بنص قران دویم عقاید حقه است بافعل جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از اخادیث سلب ایمان
شده است از جمیعکه مرتکب هر کبیره باشند از کفارات نا ترک غیر فریضه باشد از واجبات وثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان وحشر
باصدیقانست بانضاعف مثوبات ورفع درجات ستیم عقاید حقه است بانچنین هر وجه کمال وفعل واجبات ومستحبات وترک جمیع
محرمات ومکروهات وانضاف بصفات حسنه وتهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مومن ومتقی وصفات شیعتنا انات سوف
مؤمنان وعمران وارد شده است واین ایمان مخصوص انبیا واوصیا است چنانکه در اخبار بسیار در تفسیر مؤمن ومؤمنین یا امیر المؤمنین
وائمه ظاهر شده است ودر تفسیر قول حق تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون بعضی ایمان بحق او وفدا کرد ایشان بخدا مکر انکه
ایشان مشرک اند اخادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب قدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد
کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر کرد انیدکا نکشتر از انگشت بانگشت وثمره این ایمان انهاست که از برای انبیا واوصیا وارد شده است
از درجات کمال ومقرب نزد خدا وشفاعت کبری والهامات حقه ومرایی که عقل از ادراک انها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است
بدون اعمال مطلقا وثمره که بران مرتب میشود دو دنیا امان یافتن است در جان ومال وعرض از کشته شدن واخذ اموال واسیر شدن
والهانه ومذلت مکر انکه فعلی از اوصادر شود که مستحق کشتن باشد بانکردن بانغیر کردن ودر اخرت بانکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله
کو بدرجه قبول نرسد واو را از عذاب نجاة دهد کو مستحق ثواب نباشد بانباشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد ومحل درجتین
نباشد وبنابرانکه دخول مطلق داخل جهنم نشود کو در بوزخ وقیامت عفو بنابرانکه واردشود بنابرانکه داخل فی قولین اما البته محل درجهنم نباشد
ومستحق عفو وشفاعت نباشد در قیامت واکثر متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق کرده اند بانافراد ظاهری بانشرط عدم انکار اندکی
عناد چنانچه از بسیاری از اخبار مستفاد میشود وبعضی بانکه فعلی که موجب اندکار او بانشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد
ودر کفری که قایل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار ومشرکین ومنافقین ومستبان وسایر فرق شیعه زیدیه
وفطحیه وواقفیه وکیسانیه وناوسیه وهر کدام شیعه اثنا عشریه نیز اگر ایشان محل درجهنمند چنانچه سابقا مذکور شد بانحکم انسکه
تکلم بشهادتین بکنند وانکار امری که ضروری دین اسلام است ظاهرا نکنند وفعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود
واگر در دل اعتقاد بانها نداشته باشد وهر چند اعتقاد بهمه ائمه نداشته باشد واظهار ان هم نکنند وثمره این ایمان بنابر مشهور انست که
جان ومالش محفوظ باشد واو را نکاح توانکرد ومستحق مهر ان مسلمانان باشد وظاهر احکام سایر مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور
اما در اخرت هیچ بهره ندارد وهیچ عمل از اعمال او مقبول نیست ومثل سایر کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است ومنافقان در این ایمان
داخلند وبنابر جمیع میان اخبار میتواند شد ودر هر مقام مناسب انمقام بیکی از انمعانی محمول خواهد شد وحمد وبیهما انسکه
ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال وبانبوجه جمع میان بعضی از اخبار میتواند شد اما بدون انضمام
ناوجه اول چندان اعتقادی نمی بخشد وجه سیم انسکه ایمان محض عقاید حقه باشد واینچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال در شرط

اعمال در شرط

اعمال وترک مناهی واخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد ومراتب کمال ایمان بسیار است واخبار واخبار مختلفه محمول بر این مراتب است
واکثر علمای امامیه بر اینوجه میان اخبار واخبار جمع کرده اند وبانوجه اگرچه نزدیکست بوجه ثانی اما حمل بر وجه اول انسب بالبواسطه
وجه چهارم را نستند کو ثیم ایمان اصل اعتقاد است واعتقاد وایمان در نزاید میباشد و با اعمال وطاعات کامل میکردد تا بمرتبه بیغیر
میرسد وبغیر از مراتب بسیار دارد وهر مرتبه از مراتب ایمان وبغیر که دنیکی چند وشواهد بسیار از اعمال وعبادات دارد مثل انکه
شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید وبگوید بشهری موجه است وبا بخانه میباید البته از خود در نفس او هم میرساند تا
چندان اعتنا نمیکند هر چند خبر باو میرسد وقرائن بر او بیشتر ظاهر میشود خوف وهراس او بیشتر میشود وبتدریج رفع او بیشتر میشود
امید تا انکه بحدی میرسد که شهر را از دور میبیند در این وقت بدنیا بانه میرسد ومیگریزد بلکه از بانها بلند خود را بزیر میاندازد وهمچنین
در مراتب ایمان بثواب وعقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست وخوفش از امور یکه موجب عقابست
زیاده میکردد پس معلوم شد که اعمال شواهد اثار وایمانند چنانکه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول فرمود که ایمان
بازاریست خود دارد وهر وقت درست نمیشود ایمان انستکه خالص وصاف باشد در دل واعمال تصدیق او از کنند وکواهی بحصول ان در دل
بدهند بدانکه چنانکه حیات تکلم وبینائی وشنوائی ظاهری بکوش وچشم سر است همچنین
وشنوائی دعا وخانی بچشم وکوش دلست کسیکه حیات ایمانی ندارد مرده است واز مرده بدتر است چنانکه حضرت در حق کافران فرموده اند
که ایشان مرده اند وزنده نیستند وفرموده است در حق ایشان که کران اند ولا نمیشنوند وکور انند پس نمی بینند وتعقل نمیکنند وچنین فرموده است
در حق ایشان که دیلهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیلهای دلهائی که در سینهای ایشانست کور است واین بسیار است که حیات عبادت
از امریست که منشا علم وقدرت باشد واثار بران مرتب شود وحیات ظاهری منشا علوم محسوسه میشود که در دو دوزه دنیای فانی
بکار او میاید وحیاتی که بعلم ومعرفت حاصل میشود ابد الاباد باقیست واثارش معنویست موجب معرفت وقرب الهیست وچشم وکوش دل را
میکشاید والهامات ربانی وبکوش جانش میرسد واشیاء را بنور خدائی میبیند که المومن ینظر بنور الله ان فی ذلک لایات للمتوسمین وبنور
باملائکه ربانی همراز است ودر مهمان مقربان حضرتند مهمان از است واین بدن بمنزله خانه ایست که در وزنهاد از واز فوتی در مشاعر وجوارح اعمال
دل نمیرسد وچون روزنها ساطع میشود هر چند پرتو پرنور تر میشود انوار واثارش در وزنها وروزنهای بیشتر
ظاهر میکردد وبدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست ودر یکی بر نفس ناطقه انسانی وبدانکه حیات
بدن آدمی روح حیوانیست وروح حیوانی بخار لطیفیست که حامل شعور حرکت ومنبعش قلبست واز قلب بدماغ منصاعد میشود واز انجا
بواسطه عروق وبجمیع اعضاء وجوارح سرایت میکند ونفس ناطقه چون کمالات واستعدادات او موقوف بر بدن واین بانچنانکه
بانکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند ولا بجهتی که بر حیات بدنست ومنشاء ادراکات جزئیه است که روح
حیوانیست تعلق میکیرد وچون منبع ان قلبست بقلب اراده از اعضاء نیکوئی تعلق میکیرد لهذا تغیرات نفس در اکثر اوقات واخبار بقلب
واقع شده است ومداد وصلاح وفساد بدن بانبمعنی است وهر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم وسایر کمالات باین بدن وجمیع اعضا
وجوارح سرایت میکند وچندانکه ان صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدن هر چند اراده اش در قلب
صنوبری بجمیع بدن بیشتر میرسد بقوه اعضا وجوارح بیشتر میشود مانند چشم که هر قدر ها از ان جدا کرده باشند هر چند اثر در چشم بیشتر میرسد
قدرها معذور تر میباشد قدرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میکردد وبکاری میشود وشاعر بدن روان میشود وفساد
حقیقی در بخشنده وروزیها جسمانی وروحانی دخولیت واحتیاج هر یک از انها فهمیده میشود واین هر دو چشمه از دنیای فانی انها هی بیوسته
جاریست اما بنده راضی وراست که شود نیای الهی صوانع جریان را از این قدرها زایل کردانند وخس وخاشاک موانع فاسده جسمانی را که از اخلاط
بدن بهم میرسند وکل وکلای شیطانی وشهوات نفسانی از انها زایل کردانند انهار از اعین الحیاة جسمانی وروحانی بر وفق مدعا
بنا بقاعده جاری کردد چنانکه از رسول خدا صلعم منقولست که در دامن پاره کوشیده هست که هر کاه ان سالم وصحیح باشد سایر بدن صحیح است
وهر کاه ان بیمار وفاسد باشد سایر بدن بیمار وفاسد است قال الله تعالی وبرانیدکه فرموده که هر کاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه
است وهر کاه خبیث است تمام خبیث است وازخصوصیات بافرعنمقولست که در لفظ ابرسه صنمند بکدل سرنکونست وهیچ خبر وازنجا نمیکند
واندل کافر است وبکدل اشتکه خبر وشر هر دو در ان مهیا بدهر یک موثر است بر دل غالب میکردد وبکدلیست که کشاده است ودر انچه از
انوار الهی وروشن است که پیوسته نور از ان ساطع است وهر کز نور شر بر طرف نمیشود واندل مومنست وازخصوصیات صادقیه منقولست که زلزله
قلب وتبدل او مثل زلزله اماست بسایر خلق بینی که جمیع اعضاء وجوارح بدن لشکرهای دلند وهمه از جانب او متحرکند ومدد میرساند هند

ازاحوالان وهرچه دل ازاده میکند فرمان اورا قبول میکند هم چنین امام نمیزلهٔ جان عالمست و باید بخوبی باید اورا طاعت کنند و تابع او باشند
وحضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم نباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را باینها می بیند و دو چشم دردل
اوست که امور آخرت خود را باینها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میکند تا امور غائبه را باینها ببیند و عیبهای
خود را باینها می بیند و اگر کسی شبهی و بد غائبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل اوه و گوش است و خ ایمان
در یک گوشش خبرات و طاعات را میدهند و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هرگاه بنده بگوش غالب
شده مثل بان میکنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل هیچ چیز را فاسد نمیکند را مانند گناه بد سینه که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی
که گناه بر آن غالب میشود و از اسر نگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از حضرت صادق منقولست که حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود
که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک تا دمن موجب قساوت و سنگینی دلست و از حضرت امیر علیه السلام منقولست که ترک یاد خدا نمیشود مگر سبب
قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیار دنیا کناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش نداردا این نداریم پس باید
بحقیقی معلوم شد که اصل ایمان اینست قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلفه دارد و بهر مرتبه قلبی از اعمال و اخلاق حسنه مرتب میشود و اینها
آثار آن ایمان و شواهد حصول اند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار و متواتره میشود اگر دو دسته اینها چند معجزه دیگر ضرور است اول آنکه خلاف
کما با ایمان قابل زیادتی و نقصان هست خانه واکثر متکلمین گفته اند ایمان عبادتی است یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان است
و بعضی این خلاف را نزاع در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند تمام اعمال را جزو ایمان میدانند معلومست که بنابر مذهب اشاعره زیادتی
زیادتی یکی اعمال کم میشود و اینها که ایمان را اعتقاد بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار یکه دلالت بر زیادتی و نقصان
میکند تاویل میکنند که مراد بزیادتی کمال ایمان و بنقصان کمال نیست و بنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد گویند بوجه دوم اصل یقین در ایمان زیادتی
و نقصان بهم نمیرسد چنانکه حقیقت دو فقره اینست که سوال کرد از بعضی که چگونه زنده میکنی مردها را و جواب شنید که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بسوی ایشان تا بان نماز یا
میکرد ایمان ایشان و نماز فرموده است زیاد شد ایشانرا ایمان با ایمان و از این باب لایاد زیاد و نقصان نیست و اخبار بسیار است و اینهم معلوم
که ایمان و یقین امثال مامثل یقین رسول خدا و ائمه نیست و حضرت امیر فرموده اگر پرده کشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد معلوم است
که این معنی مخصوص الخضرت است و امثال او و از حضرت صادق منقولست که روزی جناب رسول خدا در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد
بسوی جوانی که او را حادثه نوین مالک مینامیدند دید که سرش از بستر بی بهره بالا و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و
چشمها بش در سرش فرو رفته است از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که هر چیزی را حقیقتی
کنند حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست که مرا بیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار و بروزها مرا تشنه
بلیم عرش خدا و ندگر بهر اکه برای حساب نصب کرده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که نعمتهای بیکدیگر
ایشان در بهشت و بر کرسیها نشسته نگیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت مینمایند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و
فریاد میکنند و گویا ناله و فریاد از جهنم در گوش من است پس حضرت با صحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور
کرده است پس بخانه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من کرداند حضرت دعا نمود و بعد از چند
روز حضرت او را بجهاد فرستاد بخانه خود و بعد از نه نفر او شهید شد و این اخبار که دلالت میکند بر اینکه طالب بسیار است دوم در اجزاء ایمان قبلی است خواجه نصیر در قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوجود خدا و ذات او
و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق بپیغمبران و تصدیق بامامت ائمه بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات
دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروریات دین موجب کفر است مگر آنکه از اول داخل تصدیق بثبوت آنها نبوده
کما انکار آن مستلزم انکار نبوتست هم چنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها از اینجهت کفر شمرده اند و حق اینست که آنچه
انضروریات دین اسلام است ایمان بآن واجبست و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع
بر ضروریات دین اسلام هم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معتبر آنست که معتقد باشد بآنها ایمان حاصل میشود پس اصل است
اصل اول معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت بآنست بآنکه خدا و ند عالمیان موجود است و اول و ابدی است و واجب
الوجود بالذات است بمعنی وجود او مقتضای ذات قدیم او ست و انکه محتاج بعللی نباشد و انکر تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او

ومنزه داند او را از انچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند
خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدیت و بعضی
ادراک و صدق را انداخته اند و بجای انها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت ازلیت گفته اند علامه در شرح تجرید
کلامیه اش گفته است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق و قدم تضمنا
معدل و حکیم خداست و عدل نیست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده خود در
امور یکه بخود واجب کرده است و حکمت نیست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه صحکمست سیم تصدیق
بنبوت محمد است و بجمیع انچه الخضرت آورده است تفصیلا در انچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در انچه اجمالا معلوم باشد
و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه الخضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف فاقد باشد
برعلم انها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل انچه الخضرت آورده است و در شرایع از برای عمل بان و امثال تفصیل انچه جزء آورده است از حوال عبد
و معاد و مثل تکلیف بعینا زات و سوال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامها اعمال
و سایر امور یکه بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صحه آورده است بانها تصدیق بتفصیل انها معتبر است و در تحقیق ایمان جمعی
از علما تصریح کرده اند بانکه تصدیق بانها مفصلا معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر است که تصدیق بانها اجمالا کافی نباشد
با بعضی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر ان خبر داده است حق است بحیثیتی که هروقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات انها تفصیلی
تصدیق بان نماید موهم است هرچند هنوز بر تفاصیل انچه نرسیده باشد و مویدا اینست انکه اکثر مردم را در صدر اول علم باین تفاصیل
نبود بلکه بعد از ان بتدریج مطلع میشدند بانکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا و قتیکه بر همه انها مطلع شوند حکم
بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست هم چنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول الحال
معتبر باشد لازم میاید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدورند و این بعید است از رحمت خدا و ند عزیز حکیم بلی علم بانها از مکملات ایمانست و گاه
هست که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیانها و دوری از شبهه های گمراه کنندگان و داخل نکردن ایشان در دین
داخل نیست دران پس این سبب دیگر است از برای محرومان از اینجهت که ایمان موقوف بران و انها معتبر است در تحقیق
ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و انکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر انبیا از احکام پیغمبر
و شرایط ان از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است در و نیست که تصدیق بوجه اجمالی کافی باشد **مؤلف گوید** که اگر چنین ظاهر
است که در حکم بایمان کسیکه غیر ایمان با صلح خمسه تفصیلا و بسا برما جاهلیتی اجمالا کافی باشد اما شرطست که منکر ضروریات
دین اسلام نشود زیرا که کسیکه در زمان مسلمانان نشو و نما کرده باشد بیشتر و کمتر از انها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه مبارک
رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل بانها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از الغای براهین اگر عنود نکرد مرتد خواهد بود
چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صو این اصل
مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست
که تصدیق بکنند با نکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در و اوامر و نواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض
از حکم بامامت ایشان همین است و امامت تصدیق بانکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات نقیصه و انکه ایشان بعض
خدا منصوبند نه باختیار مردم و انکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بانچه صلاح امتست در راستی از امور معاش ایشان و معاد
ایشان و انکه علم ایشان از برای احدی نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسیکه هوا و هوس نفس سخن نمیگفت و انچه میگفت
وحی الهی بود و هر امامی از امامان سابق اخذ کرده است تا نفس قدسی که ایشان داشتند و بعضی از علوم لدنیه بود که از جانب حضرت بر ایشان
ظاهر میشد تا بجهان تدریجی که موجب یقین ایشان میگردید هم چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملک با ایشان
بود که هرچیز را بان محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و انکه هیچ عصری خالی از نبی یا ایشان نمی باشد
و الا زمین با اهلش فرو رفته و انکه بتمام شدن ایشان تمام میشود روزگار بر ایشان نمیباشد و اخر ایشان مهدی است و او زنده است
و بجواب انجا بعد خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد تا در تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب
اطاعت ایشان کافیست او وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بانکه اینجا نه دلالت بر امامت ایشان
میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر را کفا کنیم

در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از ازواج نبی که در اعتقاد و عصمت ایشان نداشتند بلکه ایشانرا علمای نیکوکار میدانستند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه حکم باایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و اباکا فهمیدند هر شخصی را که امامان کذشته را امامان حود میدانند هر چند امامت بالفعل امام زمان خود را ندانند ظاهر اینستکه کافی نباشد و در بسیاری از کتب و احادیث دیکر رجال دوازده امام ثابت هست که دلالت میکند بر این و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمیع است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف کوید که حکم علامی که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرفه وفقیر درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی نیست بواکر ثبات ارتصفات ائمه هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه معصومین از افراد نموده اند و این بنا ضروری بین امامیه است که کر ایشان منکر باشد حقست و از جانب خدا و حضرت رسول میکوید و اکر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیکری چکونه ثابت میکنند پس هم چنانکه انکار ضروری دین اسلام منتضی تکذیب سولست و او میرا از اسلام بیرون میبرد هم چنین انکار هر ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و او میرا از تشیع بلکه میبرد پس کسیکه انکار احادیث دوازده امام را بنحوی متعرف کند چون انکار ضروری دین شیعه است از تشیع بلکه میبرد لهذا از رشحات کر شیعه امامیه نیست کسیکه متعرف را اهل ندانند و هم چنین عصمت ائمه و انکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و انکه حضرت قایم عج زنده است و ظاهر خواهد شد و انکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و انکه علم الیقین بجمیع علوم کرامت بانها محل اجتماع و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس تا بکار انکار اینها منتضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که علمای متبحر اخبار ظاهر باشند و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضروری نرسیده باشد انکار انها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن کفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بر بدن جسد انها بعد از موت باسمان و امثال اینها و اینچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بعضی از ایشان قابل نبوده اند او کاه ممکن است که در وقت ضرورتی باشد و اینهم اکر انها را امر بکند بر ردیا بجملی عنی واداده شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علی ما اشهر از اکثر اوبل کرده اند و اکر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است که از بعضی از ایشان صادر شده باشد و مغفور بتوبه و عفو کریم رد شده باشد و اکر انها را امر بکند بر ردحق غیر ممکن است این همه اخبار وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه ع با بسیاری از مردم از برای مصالح حضور و تقیه سلوک نیکو میکرده اند و اینرا در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد کفته اعتقاد بفقهرا بجا تفصیل است باینکه اکر امامت دوازده امام را با بعضی از ائمه بعد از معصوم شنیده است با بسیار متواتر یا در سیده است و اجبست که اعتقاد کند والا اعتقاد با ائمه بعد ما لازم نخواهد بود و قد سهوا اکر ذهن طالب بثبات اسدالله امامت حضرت امیر ع مجتهد نباشد از ضروریات دین شیعه امامیه است پس مفروض است که ایمان و اسلام منتضی انکار ضروری دین اسلام است و فلان اسفار انکار ان کرده اند و بعضی کفته اند ضروری نیست که هر مردم معاند و ایمانیه را بدکافر بدانند و ترتیب اشکال منطقیه نوانند کرد و مرتفع شبهات کفته و مخالفان قائل باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهات کفار و مخالفان توانند کرد و در بعضی از کتب خلوی بر همین است که کفر بدکافر بدانند چنانکه حق اصولیه را بدانند و در توان دلائل و جوه صانع و توحید و سایر اصول لهذا با بعضی الفاظ نموده مرویست که حضرت رسول از اعرابی پرسید که خدا را چکونه شناخته و بچه دلیل دانسته کفت پشکل شتر را دیدم که دلالت میکند بر شتری و اثر راه و رفتن بر پای را که میبینم میدانم که راهی را پیموده است و اسمان با ابروشن است و کوهها و دریاها که دلالت بر خدای و ندر جهنم و بهشت و نار و جنت و سایر امور غیبیه میکند باید دانست که ائمه ع بر این طریقه سلوک نکرده اند و اخبار وارده از ایشان بر خلاف این است و اینها را بر تقیه و مصلحت حمل باید کرد و اینها از ضروریات دین است که هر کس از ایشان انکار کند کافر است و اینرا باظهار عقاید کذائی نتوان از بعضی از ظاهر بینان امر بموده اند و بتقلید و بحسن ظن ایمان ایشان کامل میشد باستماع اینان و استعمال ظاهرات ائمه بر سبیل تقلید و بدلیل و برهان علم الیقین بر سانند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشارا از بی نیاز کنند لهذا میبینم که بعضی از عباد و زهاد کرمانشاهان این علوم ظاهر کرده اند بعین الیقین ایشان کامل از آب در آمده اند و علمای اکثر عجم جوار اصرار متروک و ستیها کرده اند و اقرار ایمان و یقین در اعمال انها ظاهر نیست از ایشان و هر چند انها را ایشان را بعلو نیشوا و اقرار علم و تحصیل ترغیب و تحریص کرده اند و بعضی از ایشان کرمانشاهان میشوند و لوازم آن و عبارات کرانبها که دلالت بر ایمان و یقین دارد از ایشان ظاهر میشود و بعضی از ایشان کرمانشاهان میکویند که ما ایمان و یقین داریم و لوازم ایمان و یقین را نمیکنند بر انکه انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است اظهار ایشان کرمانشاهان میشود که علم حضوری است و بر نفس الامر ثابت باشد با ممکنست که کافر بشود بنا بر اکثر متکلمین غائله و خاصه را اعتقاد است که ممکنست که زایل شود بلکه واقع است و ظاهر نیست الی زوال ایمان و کفر انرا بر این میکنند چنانکه در وقوع است انها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هر کز مقبول نمیشود و توبه ایشان و ایمان ایشان و اینها را ندارند و اینها و فرموده است ایکه در همکی ایمان خود بدلیل اکراه کتاب باینان داده شده است بر همکی زایل شده است که بعد از ایمان شما کافر شدند و بازفرموده است الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و بانفرموده بانها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم و بعد از ایمان باب بابان بسته است و بسته شدن باب توبه و جمعی از متکلمین شیعه ذکر کرده اند که ایمان حقیقی زایل نمیشود اند ذکر از جمعی شاهد میشود که شاید از انست که پیشتر ایمانی نداشته باشند بوده اند یا ایمان باینان بحض طن بوده و بر تقدیر یقین مرتبه یقین نرسیده بوده و یا نحو که ممکن است که ایمان بر امکان باطل وقوع کفر بعد از ایمان عمل کرده اند بر ایمان بنحو یقینی چنانکه حق دوستان بعضی کفته است که ایمان او دند بدلهای ایشان و ایمان انها و ورده و لطفهای ایشان و احکام خاصه کرامتهای مرتد واقع شده آنهای کیست که منصف باشد و نظاهر شرع بار نداورد که نمیکند را نشاید و نفس الامر مرتد شده است کاه باشد و اصل کافر بوده باشد و عمل بظاهر باقرار و حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هنک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت و شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت باین امور نکند چنین کفته اند بعضی از محققین متاخرین و جناب سید مرتضی و ابن بابویه از اصحاب و اخبار دلالت بر محض این وجوه عقلیه و استبعاد آن و همچنانکه اصول ثابت است که کافر بالفعل مؤمن شود اکر کسی را در حصول ایمان شرط ذکر نکند ممکن است که بعضی کمان کنند که بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بطریق سیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع انها نداشته باشد زایل کرده باشد باطن بعضی از و بعضی از جناب سید کفته اند که اکر کسی کوید که ما بشما کنیم که زوال یقین واقعی نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مثل سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب کوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسیکه منصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن است پس اکر این افعال از او صادر شود دلیل بر انست که زان یقین منصف بوده و در وقوع خود کاذب بوده و حق انستکه اکر یقین کامل باشد که محصول معتبر انست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال او یقین محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اکر بحض عدم بحجت احتمال نقیض نباشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد زوال او یقینهم و صدور آن افعال هم و از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است و در تفسیر قوله حق تقاته مستقر و مشروح کرایمان بر دو قسم است یک قسم ایمان است که مستقر و ثابت است کوهها زایل میشوند و دیکر ایمانیست که بر وی بعرضه و غاوبر سیده اند اکر کر خدا خواهد تمام میکند و اکر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن یعیم روایت کرده که بحضرت صادق عرض کردم که چرا چنین میشود انا بوکر مرتبه

تقلید واقع شده است و ایضا حق نعم فرموده است نیستند مؤمنان مکر انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول پس ان ثبات و شان نکرده اند و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق بقلب در ایمان و قابلان اکتفاء بظن و تقلید استدلال کرده اند و صدر اسلام متعارف بوده است که در اوائل طال الفای دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفاء باظهار اسلام و تکلم بکلمتین میبوده اند و ایضا لازم میاید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از صلحا تا بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک شکیک متزلزل میشوند و در نیست که ایمانها غیر داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی کفته اند ضرر و نیست که فقهرا مردم معاند و ایمانیه را بدکافر بدانند و ترتیب اشکال منطقیه نوانند کرد و مرتفع شبهات کفار و مخالفان فاند باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهات کفار و مخالفان نوانند کرد و در بعضی از کتب خلوی بر همین است که کافر بدکافر بدانند چنانکه حق اصولیه را بدانند و در توان دلائل و جوه صانع و توحید و سایر اصول لهذا با بعضی الفاظ نموده مرویست که حضرت رسول از اعرابی پرسید که خدا را چکونه شناخته و بچه دلیل دانسته کفت پشکل شتر را دیدم که دلالت میکند بر شتری و اثر راه و رفتن بر پای را که میبینم میدانم که راهی را پیموده است و اسمان با ابروشن است و کوهها و دریاها که دلالت بر خدای و ندر جهنم و بهشت و نار و جنت و سایر امور غیبیه میکند باید دانست که ائمه ع بر این طریقه سلوک نکرده اند و اخبار وارده از ایشان بر خلاف این است و اینها را بر تقیه و مصلحت حمل باید کرد و اینها از ضروریات دین است که هر کس از ایشان انکار کند کافر است و اینرا باظهار عقاید کذائی نتوان از بعضی از ظاهر بینان امر بموده اند و بتقلید و بحسن ظن ایمان ایشان کامل میشد باستماع اینان و استعمال ظاهرات ائمه بر سبیل تقلید و بدلیل و برهان علم الیقین بر سانند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشارا از بی نیاز کنند لهذا میبینم که بعضی از عباد و زهاد کرمانشاهان این علوم ظاهر کرده اند بعین الیقین ایشان کامل از آب در آمده اند و علمای اکثر عجم جوار اصرار متروک و ستیها کرده اند و اقرار ایمان و یقین در اعمال انها ظاهر نیست از ایشان و هر چند انها را ایشان را بعلو نیشوا و اقرار علم و تحصیل ترغیب و تحریص کرده اند و بعضی از ایشان کرمانشاهان میشوند و بین معلوم میشود که علم حضوری ایشان نیست و لوازم آن و عبارات کرانبها که دلالت بر ایمان و یقین دارد از ایشان ظاهر میشود و بعضی از ایشان کرمانشاهان میکویند که ما ایمان و یقین داریم و لوازم ایمان و یقین را نمیکنند بر انکه انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است اظهار ایشان کرمانشاهان میشود که علم حضوری است و بر نفس الامر ثابت باشد با ممکنست که کافر بشود بنا بر اکثر متکلمین غائله و خاصه را اعتقاد است که ممکنست که زایل شود بلکه واقع است و ظاهر نیست الی زوال ایمان و بر این میکنند چنانکه در وقوع است انها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هر کز مقبول نمیشود و توبه ایشان و ایمان ایشان و اینها را ندارند و اینها و فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و بانفرموده بانها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم و بعد از ایمان باب بابان بسته است و بسته شدن باب توبه و جمعی از متکلمین شیعه ذکر کرده اند که ایمان حقیقی زایل نمیشود اند ذکر از جمعی شاهد میشود که شاید از انست که پیشتر ایمانی نداشته باشند بوده اند یا ایمان باینان بحض طن بوده و بر تقدیر یقین مرتبه یقین نرسیده بوده و یا نحو که ممکن است که ایمان بر امکان باطل وقوع کفر بعد از ایمان عمل کرده اند بر ایمان بنحو یقینی چنانکه حق دوستان بعضی کفته است که ایمان او دند بدلهای ایشان و ایمان انها و ورده و لطفهای ایشان و احکام خاصه کرامتهای مرتد واقع شده آنهای کیست که منصف باشد و نظاهر شرع بار نداورد که نمیکند را نشاید و نفس الامر مرتد شده است کاه باشد و اصل کافر بوده باشد و عمل بظاهر باقرار و حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هنک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت و شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت باین امور نکند چنین کفته اند بعضی از محققین متاخرین و جناب سید مرتضی و ابن بابویه از اصحاب و اخبار دلالت بر محض این وجوه عقلیه و استبعاد آن و همچنانکه اصول ثابت است که کافر بالفعل مؤمن شود اکر کسی را در حصول ایمان شرط ذکر نکند ممکن است که بعضی کمان کنند که بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بطریق سیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع انها نداشته باشد زایل کرده باشد باطن بعضی از و بعضی از جناب سید کفته اند که اکر کسی کوید که ما بشما کنیم که زوال یقین واقعی نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مثل سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب کوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسیکه منصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن است پس اکر این افعال از او صادر شود دلیل بر انست که زان یقین منصف بوده و در وقوع خود کاذب بوده و حق انستکه اکر یقین کامل باشد که محصول معتبر انست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال او یقینهم محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اکر بحض عدم بحجت احتمال نقیض نباشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد زوال او یقینهم و صدور آن افعال هم و از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است و در تفسیر قوله حق تقاته مستقر و مشروح کرایمان بر دو قسم است یک قسم ایمان است که مستقر و ثابت است کوهها زایل میشوند و دیکر ایمانیست که بر وی بعرضه و غاوبر سیده اند اکر کر خدا خواهد تمام میکند و اکر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن یعیم روایت کرده که بحضرت صادق عرض کردم که چرا چنین میشود انا بوکر مرتبه

نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حصر فرموده است و نخواهد است مر مر را
بسوی ایمان مر بسوی کفر و نمیخواهد احدیرا بسوی کفر پس هر کرا ایمان او نزد خدا ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیکند و از خدای عزوجل
کردند و حال آنکه نفسهای ایشان بقین بدان داشتند پس ممکن شد از ندادن روزوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امر بکر شارع حکم بکفر او شده
نزد ان فعل مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امام و الفاظ صحبت و رفاقت و استخفاف بکعبه و امثال آن ششم در بیان معنی کفر و ایمان و خدا
متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسیکه شانش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر یک
کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور کفر ایمان اصل معقابل حقیقی دارد اما مبنای ثمراتش
عدم خلود در جهنم است کفر یا خلال یکی از نقابل یا خاصل میشود خواه بشان دانها باشد یا نباشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا انکار در اصل آنها بخاطر شان
خطور نکرده باشد و چون سابقا ذات ایشان بحسب ما هیات نقابل بحسب مشروطست بانکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان
که مذهب ما مامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و مقابلکه مستلزم خروج از دین باشد یا ذاتی و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه یا سجده
بت یا صلیب یا بسبّ نبی یا برای اظهار استهزا کفر پس بفعل آنها نیز کافر میشود و از ایمان بکلمه شهادتین و اظهار اسلام
واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را یا اقرار یا امر یا فعل خود بخروج
از اسلام یا بعضی از انواع کفر خواه باظهار و عقیده باشد کالهشاران مثل کالهشاران یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند پرستش بتها یا انکار
چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزیکه نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امر یکه دلالت کند بر کفر هر چند مانند سجده کردن بافتاب یا بت
و انداختن مصحف کریم را در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه یا اظهار استخفاف بآن و امثال حکم مرتد شهری
میان علما آنستکه مرتد بر دو قسم است فطری و ملی و فطری آنستکه متولد از دو اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام
یکی از پدر و مادر او و حکم او آنستکه اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از وجه میشود و عده وفات میدارد
و مالش میان ورثه اش قسمت میکنند این حکم او و ست ظاهرا و در باطن خدا فیما بینست میان جمعی گمراه شده اند اما خلافست در آنکه
میان او و خدا یا توبه او مقبولست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که توبه اش مقبولست نزد اگر شکی نیست که او مکلف باسلام است هر گاه توبه او
صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود و پس بنا بر این اگر کسیکه مطلع شود بر ارتداد او یا مطلع شود بر قتل او و بنا شده توبه او
میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو برنمیگردد و اما بعد از عده گفته اند که میتواند از او بعقد بکر
خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا توبه اش مقبول
نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این مخالست که خود برخود کرده است و ملی آنستکه بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن
مرتد شود و بنا بر اموافق مشهور در جبر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند
و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در قذف و بابی در شاه است و بعضی گفته اند حدی ندارد و تا احتمال میدهند
که برگردد او را امهلت میدهند و بعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند و این احکام در دنیا بر مرتد است و زنا از او بعد از مرتد شدن حاکم مؤبد
میکنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده نباشد و در وقت هر نماز او را امر میدهند که مسلمان شود و این چنین از علمای ما قایل شده اند که مرتد بالکفسم
است خواه ملی باشد و خواه فطری و از تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند او را قبول میکنند و الا او را امر میکنند و اکثر ستیان بآن قایل شده اند
از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه محمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند انها را و صنف فرد ذکر شود
نفرکاهی میکوینند کفلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضروری دین است کرد را بنهقام بعضی مذکور شود بدانکه ضروری دین هر گاه بنحوی باشد که هر کس در دین همو نبه رسیده باشد که هر کس در این دین داخل نباشد ذاتا مکرا نادر بی که زاده فان دین در آمده نباشد نادر بلاد بعیده او نیز از اسلام
نشو و نما کرده باشد ذاتها یا او نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از نها و مشتمل بودن آنها بر رکوع
و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی او صوخفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز در اظهار
فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و نا قض بودن بول و غائط و ریح و ضو و انبنا بر اظهر و واجب بودن نا ناج بودن غسل
اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله در دوازده ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق
معتاد و جماع کردن در قبل زن در روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام
و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری
و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی در چند جا عت و نماز ها فی الجمله در چند مقدری بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت

ابوجهل

ابوجهل و اخواب و مانند جمعی از منافقان صحابه کرام بر حضرت امیر در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده اند و از بزای حب تبا انکار کرده اند
پس بر تقدیر اشتراط بقین و جزم در ایمان شکی نیست در انکه مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار
کردند و حال آنکه نفسهای ایشان بقین بان داشتند پس ممکن شد از ندادن روزوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امر بکر شارع حکم بحصول کفر فرموده است
نزد ان فعل مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امام و الفاظ صحبت و رفاقت و استخفاف بکعبه و امثال آن ششم در بیان معنی کفر و ایمان و خدا
متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسیکه شانش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر یک
کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور کفر ایمان اصل معقابل حقیقی دارد اما مبنای ثمراتش
عدم خلود در جهنم است کفر یا خلال یکی از نقابل یا خاصل میشود خواه بشان دانها باشد یا نباشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا انکار در اصل آنها بخاطر شان
خطور نکرده باشد و چون سابقا ذات ایشان بحسب ما هیات نقابل بحسب مشروطست بانکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان
که مذهب ما مامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و مقابلکه مستلزم خروج از دین باشد یا ذاتی و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه یا سجده
بت یا صلیب یا بسبّ نبی یا برای اظهار استهزا کفر پس بفعل آنها نیز کافر میشود و از ایمان بکلمه شهادتین و اظهار اسلام
واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را یا اقرار یا امر یا فعل خود بخروج
از اسلام یا بعضی از انواع کفر خواه باظهار و عقیده باشد کالهشاران مثل کالهشاران یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند پرستش بتها یا انکار
چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزیکه نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امر یکه دلالت کند بر کفر هر چند مانند سجده کردن بافتاب یا بت
و انداختن مصحف کریم را در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه یا اظهار استخفاف بآن و امثال حکم مرتد شهری
میان علما آنستکه مرتد بر دو قسم است فطری و ملی و فطری آنستکه متولد از دو اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام
یکی از پدر و مادر او و حکم او آنستکه اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از وجه میشود و عده وفات میدارد
و مالش میان ورثه اش قسمت میکنند این حکم او و ست ظاهرا و در باطن خدا فیما بینست میان جمعی گمراه شده اند اما خلافست در آنکه
میان او و خدا یا توبه او مقبولست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که توبه اش مقبولست نزد اگر شکی نیست که او مکلف باسلام است هر گاه توبه او
صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود و پس بنا بر این اگر کسیکه مطلع شود بر ارتداد او یا مطلع شود بر قتل او و بنا شده توبه او
میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو برنمیگردد و اما بعد از عده گفته اند که میتواند از او بعقد بکر
خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند بنا او و خدا توبه اش مقبول
نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این مخالست که خود برخود کرده است و ملی آنستکه بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن
مرتد شود و بنا بر اموافق مشهور در جبر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند
و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در قذف و بابی در شاه است و بعضی گفته اند حدی ندارد و تا احتمال میدهند
که برگردد او را امهلت میدهند و بعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند و این احکام در دنیا بر مرتد است و زنا از او بعد از مرتد شدن حاکم مؤبد
میکنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده نباشد و در وقت هر نماز او را امر میکنند که مسلمان شود و این چنین از علمای ما قایل شده اند که مرتد بالکفسم
است خواه ملی باشد و خواه فطری و از تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند او را قبول میکنند و الا او را امر میکنند و اکثر ستیان بآن قایل شده اند
از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه محمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند انها را و صنف فرد ذکر شود
نفرکاهی میکوینند کفلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضروری دین است کرد را بنهقام بعضی مذکور شود بدانکه ضروری دین هر گاه بنحوی باشد که هر کس در دین همو نبه رسیده باشد که هر کس در این دین داخل نباشد ذاتا مکرا نادر بی که زاده فان دین در آمده نباشد نادر بلاد بعیده او نیز از اسلام
نشو و نما کرده باشد ذاتها یا او نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از نها و مشتمل بودن آنها بر رکوع
و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی او صوخفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز در اظهار
فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و نا قض بودن بول و غائط و ریح و ضو و انبنا بر اظهر و واجب بودن نا ناج بودن غسل
اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله در دوازده ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق
معتاد و جماع کردن در قبل زن در روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام
و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری
و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی در چند جا عت و نماز ها فی الجمله در چند مقدری بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت

واستکوه که ضرر نرساند و بدی رو بعهده نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر بر هم اگر روی شهوت بنا بر اظهر و حرام
بودن شراب انگور نه بوزه و شراب های کم از غیر انگور و میکرند حرمة انتهاء حرمة ربی در دین اسلام نیست و نزاکه ستیان بعضی حلال میدانند اما در
نیست که ضروری دین شیعه نباشد و حرمة خوردن کوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمة نکاح مادران و خواهران و دختران و دختر های
برادر و دختر های خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمیع محرمات بالنسب و الرضاع و المصاهرة فی الجمله بنا بر اظهر و حرمة سوء قرض فی الجمله بنا بر احتمال و حرمة ظلم و خوردن مال
مردم بیجهة شرعی و حرمة کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهة با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سبب بلکه
غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمال و رجحان سلام و جواب دادن بر احتمال قوی و راجح بودن بینکی با بد و مادون و مرجوح بودن عقوق ایشان
بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و انکه ارث احوا ستمال میت ارث غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر
احتمالی و انکه تصدق و خیرات میت نفع می بخشد بنا بر اظهر و انکه روزه مجزا و رجحان دارد و انکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق باعث
نفرتی میشود و انکه بدون از نامحرم باید بپوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعون اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره
و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و انکه زنج حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمة دزدی و زنا بمسلمانان و حقیقت قرآن
مجید و منزل بودن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا حوائج و مواصب کافر ند کر انکار
ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین و عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر انها از امور یکه متوان و معلوم باشد زیاده عامه
مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروری است و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه
اثنا عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب حضرت حق تعالی و حضرت رسول بنا بر اظهر و انکار
امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد کرد بید و وجوب بیزاری از
ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و پسر و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس کردن و عوای خلافت و امامت بناحق کرده اند بلکه خلفای سه پسین و
دائمه مناخرین بدیه که صریحا دعوی امامت کرده اند و لعن و برائة از ظلمه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد
و سنان ابن انس و هر که با حضرت امیر و حسین جنگ کرده است و توبا و معلوم نشده است و بیزاری از جمیع ایشان عموما و اعتقاد
بجنی بسلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصا خواص ائمه عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و کفتن علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح
پاها در وضوء و جهان از بالا بر پایین شستن اعضاء وضوء بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و امین کفتن در نماز و عدم استحباب
الصلوة خیر من النوم در اذان و بر جهان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب تاریخ
بنور رسول خدا و ائمه و تعظیم و تعبیر انها بلکه استحباب تاریخ بنور صادقان شیعه و خویشان و افاریب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمة کوشت
سک و سایر سباع و حشرات مانند کربه و مار و موش و امثال انها بنا بر احتمال اظهر و حرمة وطی مخادم بالغ نکوچک بر احتمالی بلکه عدم
قول بجواز مطلقا و عدم سقوط شدن عبادات واجبه از جمله فرضیات دین اسلام متوان شمرد مجملا هر چه ظهور بیشتر دارد در دین ایمان و مذهب
اثنا عشریه نزدیکتر باشد که هر که در دین داخل باشد از نار فرضیات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن
دین است و اکر چه در کلام اکثر علمای ما تصریح بان نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین بر ایشان لازم میاید و احتیاط
بیشتر داده شده است کسانیکه ایمان بر جمیع فائده نداشته باشد و منکر ما احلال الله و دشمن بائمه اثنا عشر بکفر و عمر و اخوات ابی بکر
و سایر غلاة و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که کمتر از ایشان بیزاری بجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتب تحقیق
الا معصوما احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در باب اول و دوم و دوازدهم و در کتاب بحار الانوار و زیاده بر آن اخبار و نمونه ام و حصر امام رضا
در سه رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است و نمونه که مجمل و خالص ایمان است که کواهی بدهد بر آنکه خدا یکانه است و شریک ندارد
واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و هم با و محتاجند و او قائم بذات خود است و هم چیزها و قائم است و هم چیز و هم چیز
خواهد بود و عالم است و هیچ چیز جاهل نیست و باشد قادر بیست که هر که عاجز نمیشود و بی نیاز بیست که هر که محتاج نمیشود و غالب است که هر که مغلوب نمیکند
او نیست هم چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و واحد است مقصود خلق در عبادات و دعاء او امید داشتن و ترسیدن و محمد بنده او
و امین او و بر کزیده او است از خلق او و بهتر هر رسل است و خاتم پیغمبران است و پیغمبر بعد از او نیست و نعبر هذه بلیست ملازم و شریعت او تا هر چه از خدا
خبر داده است حق است و واجب است تصدیق او و بجمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق نوح کاب و کرشتاسب و از هیچ
طرف باطل باو نیاید و در هیچ زمانی نباشد از خانب خدا و ندجکیم و کواهیست بر هم کاها خدا و حق است و فاعله نا بخا تمام شریعت او باید امیدوار بود بحکم و مثل شاید
و خاص و عام و قدیم و جدید تا سنخ و مدرج و نضها و خبرهای آن و با آنکه قادر نیست بر آنکه مثل امر ایها و دو کواهی بر آنکه دلیل و راه نمائی بعد از او و حجت بر خلق تمام

نمایند بر عامه مسلمانان و سخن کوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر و وصی و خلیفه و ولی و کسیکه او بمنزله هرون است از موسی و او علی است
کرامیه هومنانست و امام منتظر است و کشاننده شیعیان دست و پا سفید نحو است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان است
و بعد از او ائمه از اولاد پاک شهر دنا حضرت صاحب و مهدی شهادت ده از برای ایشان بوصیت و امامت و انکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا
بر خلق در هر عصری و زمانی و انکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا و قبیله همه خلق بهشت و زمین و هر چه در زمین است بخاطر ایشان
برسد و کواهی بدهد که هر که مخالفت ایشان کند کمراه و کمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است و انکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن کوینده اند
از جانب حضرت رسول که همه را و ایشانرا نشناسد بمرک جاهلیت و کفر مرده است و انکار ایشان بدعت و ربع و عفت و زنا است کوئی و صلاح
و استقامه بر حق و سعی در عبادت و ورد امانه کردن بنیکوکاری و بدکرداری و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار
بردن فرج آل محمد و بصبر بنیکوئی با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرض شستن یا هامسح پاها هر یک یکبار شستن و صوا مکروه یا
غایط با باد یا خواب یا جنابة و انکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده و ترک فریضه کتاب خدا کرده است پس غسلها واجب
سنت زایمان فرموده و نمازهای پنجاه و یک رکعت او فرموده نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و پنجا برابر است
و نماز نمیتوان کرد در بیوت زندکان و جایز نیست که بکویند در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است
چون اینرا کفتی سلام را کفته و قصر نماز در کشت فرسخ و زیاده است و همکاه قصر میکند زود و زیاده از ینمیباید افطار کرد و کسیکه در سفر روزه
را افطار نکند او معذور نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجبست در نمازهای پنجکانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کوید
مخالفت پیغمبر کرده و میت را از زیا باین قبر نیاید بر قرآن و کفر دشم الله در جمیع نمازها سنت است و بعد از ان احکام زکوة مال
و زکوة فطره او احکام حایض و مستحاضه و افهو و دو روزه ماه و مضان فریضه است و روزه را نباید بر دیکر ماه یا بدکدانست هم در روزه داشتن و
هم در افطار کردن و نماز سنت جایز نیست که بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ظلالتی در آتش است و بعد از انکه
بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرموده که جایز نیست حج مکر بعنوان تمتع و حج قران و افراد بحی که عامه میکنند نمیباشد مکر از برای
اهل مکه و جمیع که در ان حوالی باشند و پیش از میقات احرام بتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت
مال خود شهید است و نقیه در بلاد تقیه واجبست و منهیکه از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود کناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت
که سنیها میکنند صحیح نیست و حضار امیر فرموده که زنها نخواهند زنانیکه سنیان سه طلاق در یک مجلس میکویند که انها شوهر دار نباشد و زیاده
از چهار زن از اد از عقد دائم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او واجب است در هر موطن که نام انحضرت مذکور شود و در
وقت عطسه کردن و دویدن باد هنا یا کشتن حیوانات و غیر انها و دوستی دوستان حضرت و اجبست و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان
و از پیشوایان ایشان واجبست بنیکی یاد و مادر واجبست هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت
خدا جایز نیست زیرا که اطاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و ندکیه حیوانی که در شکم حیوان دیکر باشد بذبح کردن مادر است و
حلال است کوشت بز او زده باشد و واجبست حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب سنیان بکفتن شهر در میراث میکنند
بدعتی مخالف قرآنست و با فرزند پدر و مادر احد میراث نمیبرد مکر زن و شوهر و کسیکه خدا از برای ایشان در قرآن سهمی قرار کرده
است اولی و احق است در میراث از کسیکه سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است زدن خدا نیست و
مولود خواه دختر باشد خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید کذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن ان موی طلا و نقره تصدق
باید کرد و ختنه سنت و اجبست از برای پسران و از برای دختر باعث کرامتی کردیدن ایشانست نزد شوهران و خفتم تکلیف نمیکنند نفسی
را مکر بقدر وسع و اسانی او و افعال بندکان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین بعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا
نیست فعل بنده است و خدا افریننده با تقدیر کننده هم چیز است و مجبر قائل شدن که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض
قائل شدن که با ایشان کذاشته است هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیکناه را بعوض کناه دار عذاب نمیکند و نمیتواند بکناه بد
عقاب نمیکند چنانکه فرموده است محال نمیشود کناه کاری دیکری را و نیست انچه برای دعی مکر انچه سعی کند و حقتعم را هست که عفو کند از
کناه و تفضل کند ثواب را بانه از روی استحقاق و منزه است از انکه جور کند و واجب نمیکردانند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را کراه
میکند و معصیت میبافکند و اختیار نمیکنند از برای پیغمبری و بر نمیکزینند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا او
و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکنند مکر انکه معصوم باشد از کناه و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمن
مسلمانست و هر مسلمان نیست مؤمن و در مؤمن نیست دروغ و نمیکند دزدی میکند و زنا کننده مؤمن نیست دروغ نمیکند

الها که گناه کبیره میکنند که مستوجب جهنم میکردند مسلمانند نه مؤمنند و نه کافر و خداوند داخل جهنم نمیکند مؤمنیرا و حال انکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمیاورد کافر را و حال انکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمیامرزد شرک بخود را و میامرزد هر چه کمتر از آنست زیرای هر که خواهد و کناهکاران اهل توحید را داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است زیرای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمانست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر بدنها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان اداء فرائض است که خداوند فرمان واجب کرده است و اجتناب از جمیع کناهان کبیره و آن معرفتیست بدل و اقرار بزبان و عملیست باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاورد بعذاب قبر و نکیرین و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بپرا ذی از انها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشانرا از خانه بیرون اورند و بنای ستم بر ایشان کذاشتند و لعنه هست بپیغمبر خدا و بپرا ذی از انها که بیعت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت حضرت رسول را دریدند و روی حضرت را از خانه بیرون اوردند و با حضرت امیر جنک کردند و شیعیانرا و از کشتند و انها که بجور و ظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو عاص و اتباع ایشان و بپرا ذی از انکه بنیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند و بپرا ذی از انها شیاع که با حضرت امیر جنک کردند و ایضاً منها جران از اهل فضل و صلاح را از منافقین کشتند و بپرا ذی از انها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل کلابت و وغوا رج که حضرت در شان ایشان فرموده است انها که کمراه و باطل شدند سعی ایشان در زندکانی دنیا و ایشان کمان میکنند که کار خوب کرده اند ایشانند که کافر شدند بایات پروردکار خود یعنی بولایت حضرت امیر کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و اما حبی ندا شتند پس حبط شد اعمال ایشان بر بنا نمیداریم از برای ایشان میزانرا حضرت فرموده که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بپرا ذی نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قبایلان جورند اول ایشان و اخر ایشان یعنی هر که بغیر خود عوا ی امامت کرده است و بپرا ذی از اشیاء پی کنند کان نافه صالح از اشقیای اولین و اخرین که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجبست ولایت و محبت انها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغیر و تبدیل در دین خدا نکرده اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهاشم و سهل بن حنیف و عباده ابن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه و ابو سعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع و پیروان ایشان و انها که بهدایه ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انکور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست کند کمش نیز حرامست و مضطر شراب بمقدور ضرورت اکر او را میکشد و حرام بودن هر حیوان صاحب پنجه از درندکان و هر صاحب چنکالی از مرغان و حرام بودن سیر که از نجاست و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که ان کشتن نفسیست که خدا حرام کرده است الزنا و زنا دادن و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و کریختن از جنک و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و کوشت خوک و انچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت انها در صورتیست که مضطر نباشد و خوردن ربا بعد از انکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش کفتن عفیفه و لواط و کواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در اخرت و در دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و از کتاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و ستم در دروغ بر امر کذشته و حابس حقوق مسلمانان باقی ماند و بر اه و در دروغ و نکیر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت در حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنک کردن با دوستان خدا و اصرار بر کناهان و ایضاً ابن بابویه در کتاب خصال اکثر اینها را مضمونا اخذ کرده سند را اعشر روایت کرده است که حضرت صادق فرموده که اینها بیست از برای کسیکه متمسک شود بانها و ازاده کند خدا هدایت کند او را و بعد از ان اکثر اینها را مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر انها فرموده که ثمان نکند و پوست میته هر چند هفتاد دبا هی کنند و در افتتاح ثمان نکویند تعجل ک و وزر از که بقبر برند بعرض زجانب لحد برند و مربع کنند و خرد نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب و بپرا ذی از دشمنان ایشان واجبست و انها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب از حضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند حق شوهر او را و قصد کردند که خانه او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت کذاشتند و بغیر ستمهای بی سود دادند و بپرا ذی از ظلمه و وزیر و معویه و اصحاب ایشان و واجبست از جمله بپرا ذی از قاتل حضرت امیر و جمیع قاتلان ائمه و واجبست از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان و واجبست جابر انصاری و عبد الله ابن الصامت و ابن عباس کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنان و نه کافران و شفاعت جایز است زیرای ایشان و از برای مستضعفان هر کاه پسندد خداوند ایشانرا و در کتاب اوائل کر شهر شراح مجلد از ذکر کرده است و چون بیحدیث معتبر مسند از ذوه معصوم بزرکوار اء در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در اینرساله ایراد نمودیم هفتم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند بمحصیل یقین بمعارف ادله دلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف

بمعارف بعضی کفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف و بر اکر شرطست در تکلیف کسیکه قادر باشد بر انچه مکلف بان شده است و نمیرسد بان و عمر ان بکند پس قبل از این حال تکلیف ان محال است و بعد از ان مکلف میشود بان خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکنست چند بین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکنست چند سال بعد از ان نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مزاج ادراک مردم در قوه و ضعف و بعضی از فقها کفته اند وقت تکلیف بمعارف همانوقت تکلیف بنماز است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف و پیش از امتثال باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده اند که پسر ده ساله کی اکر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند کذا خادیث دلیل بر انها وارد شده است از صبی نابالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود کی از اثبات باضعف عقل ایشان بعد از ده سالکی مکلف باشند و ذکر کرده اند که عقل ایشان کامل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در انکه مکلف در وقتیکه شروع بنظر و فکر است چون معارف حمسه نظریست یا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین کفته است که این سبب اشکال است بنهج اکه لازم میاید که حکم کنیم بکفر هم کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفتست و باید که اکر در این وقت بمعرفت مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدل خدا و بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می اید و تکلیف ما لا یطاق مکر انکه کوئیم این نوع از کفر ضایعش معذب نیست و کوئیم اجماعیست که کافر مخلد در جهنم است در باب کافر بیت نه در باب کافر و اکر کسی کوید که هر کاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت باشد بنا بر انکه واسطه نیست منا این بود و شوی پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود در جواب کوئیم که ممکنست داخل شدن او در بهشت تفضل باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او کذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش اینست که چنین کسیرا نه حکم بایمان میتوان کرد نه حکم بکفر او حقیقت در رمدت نظر و فکر بلکه بلیعت باید و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال و زیرا که تمامی بر او محقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او با قیست بر الحاق او بمالی بلکه در که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام نشد کلام شهید ثانی و نزد فقیر حق است چنانکه را نسبی که مرا بایمان مخلدست و هر کسی در حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است خداوند میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها حفتم تکلیف نمیکند نفسیرا مکر انکه قابلیت انرا باو داده است و برخی و عباشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و همزه طیار و ابو بکر حضرمی روایت کرده اند که حضرت صادق فرموده که بنویسید از قول ما و اعتقاد ما انست که خداوند حجت میکیرد بر بندکان بانچه بایشان داده است و شناسانیده است پس کسیرا که خدا بایشان داده است و شناسانیده است سزاوار است که ایمان بیاورد و کتاب براو نازل کرده است و در ان کتاب امر و نهی کرده است بنماز و روزه و فرموده اکر بخواب برود بر شما حرجی نیست چون بیدار شود قضا کند و در روز اکر نیما روشود بیدار افطار کند بعد از صحت قضا کند و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان اسان کرده است و در روایتی خدا را بر ما حجتی هست و خدا را در ان مشیتی هست و من نمیکویم که بر ایشان کذاشته است و هر چه خواهد میتواند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضیرا بتوفیقات خاصه و بعضیرا بخود واکیدا بر ایشان تکلیف کرده است بمکر از و معذب خواهد کرد ایشانرا و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است ولیکن مرحوم دوانی نیست که بر ایشان خیری نیست که بر ایشان واجب نیست چنانکه فرموده است در رباب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر انها که نمییابند انچه خرج کنند خرجی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اخذ از ذی خدا مرتبه و رحیم است و نه بر انها که چون نزد تو میایند که ایشانرا سواری بکنی تو میکوئی من نمییابم چیزی که شما را بر ان سوار کنم بر میکردند و اب ای دیده های ایشان میریزد پس خدا از انها هم تکلیف را برداشت چون خرجی نمییابند و بر ایشان شوری بود و بر ذی و دیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که خدا حجت نمیکیرد بر مردم مکر بانچه بایشان داده است و شناسانیده است و ایضاً بسندها معتبر از انحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حضرت که سبوده است که خدا حاکم کند بکرا هی کرد هی بعد از انکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان انچه باید از ان بپرهیزند حضرت فرموده یعنی بشناساند بایشان انچه باعث خوشودی اوست تا باعث سخط و غضب او نشود و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقوها یعنی بیان کرد از برای هر نفسی انچه باید کرد تا باید ترک بکند و ایضاً فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرموده یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است ما قوم ثمود و اهدیت کردیم پس ایشان کوریرا بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیکر فرموده که هیچ کس نیست مکر انکه حجتی بر او وارد میشود نزد او ظاهر میکردند خواه قبول نکند و خواه قبول کند و کلینی روایت کرده است که از انحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرموده کار خداست سید کاظم در ان عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده است که عبد الاعلی از انحضرت پرسید که ایا در روم انبی و صالحی

فرا داده اند که بمعرفت بدان التوان پی برد و نه بر کنه آن رسید که ایشانرا بتکلیف بمعرفت کرده اند و نه بر خدا واجب است که تکلیف نکند فهمین او کند
خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بوسع و اشاره تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر و نحو آنست که شش چیز
که مردم مراد ازان کار و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر و نحو آنست که خدا ازاینست بر خلق که
بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشانرا بشناساند و بعد ازان خدا را بر همه خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کند و ایضا
از انحضرت پرسیدند که کسی بکبیره چیزی را نداند بر او و چیزی هست و نحو آنست که بر او و نه بر کبیره که انچه خدا عمل ش را از بندگان محجوب کرده اینده
است بر ایشان در ان تکلیفی نیست و در این باب بروایت دیگران بسندها صحیح و ایز کرده اند از انحضرت که رسول خدا صلعم و نحو آنست که کبیره را شناسند از امت
من نه چیز را خطا و فراموشی را و انچه ایشانرا بر ان اکراه کنند و انچه طاقت ان ندا شته باشند و انچه مضطر باشند بان و حسد
فال بد و تفکر در وسوسها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در رسالها
کتب خود ایراد نموده ام اما مجمل آن معلوم است که تا حقیقت چیزی را بکسی نشناساند و در ان باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک ان عقاب نمیکند
و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم آنست که کسیرا بداند و مسلمانند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب خود را نفس و جاگزده
است و اول بلوغ الطبیعتا دارد بدین خود و این نیز چند بن قسم است اول انکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید بطنی
بهمرسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانکه سابقا مذکور شد و سیم انکه در اینمدت بتدریج دلایل اجمالیه
بر گوش او خورده است و اول بلوغ باطن او ترتیب بعلم از روی دلایل بهمرسانیده است و نیز بنظر خود اولی کافیست و اگر طالب یقین باشند
هر دو بطاعت و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و بپیوسته بتضرع و ابتهال ذکر یم ذوالجلال طلب نمایند نور
بر نور ایمان ایشان در تزاید خواهد بود تا انکه باعلا مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر نقصیری در این ابواب بکنند اگر
فتنه مضله بایشان عارض نشود که ایشانرا از دین بر گرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه خواهند بود و اگر والعیاذ
بالله از دین بر گردند بتقصیر خود شان خواهد بود و اما جمعیکه در بلاد اهل خلاف میباشند اگر بتقصیر بگذارند طالب حق شوند بتقصیر
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته مشمول شده بالطاف خفیه و وسیله از برای هدایت ایشان بر محل تکلیف میسازد و ایشانرا هدایت میکند و اگر
نکنند ایشانرا معذور میدارد چنانکه گذشت و اگر بنای لجوج و عناد را بر تعصب گذارند و گوش بحق نشنوند گمان نرود که در دین خود بمانند معذور
خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان واضح بهمرسانیده باشند داخل مرجون لامر الله باشند اما
جمعیکه مشغول نظر باشند و مستحق بر حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر شود شک نیست که ایشانرا
معذور دارند و اگر بپیشگاه عز برسند بر حمت نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد
و محل تردید انست که حضرتی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و واجب بر ایشان تمام نکند عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور
نیست بلکه اجمالا که گفته شد بهمین قدر که مذکور شد اکتفا توان نمود **فصل پانزدهم** در بیان انواع کبائر است و نوبرا زانها و در ان دو
مرصد است مرصد اول در بیان کبائر است بدانکه مشهور علمای خاصه و عامه انست که کبائر هفت است اول کبیره دوم صغیره
و کبیره است بدانچه شیخ طوسی و بعضی از علما گفته اند که کبائر همه کبیره اند بدلیل انکه همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر کبائر
اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت است مثل پوست پیاز و جنبه که صغیره است نسبت بر نا و کبیره است نسبت بنظر بنا محرم شوی
و این قول انسب بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بدلیل انکه صغیره در احادیث وارد شده است چنانچه حضرت فرموده
است که اگر اجتناب کنید کبائر کنا هانرا که نهی کرده ایم شما را از ان تکفیر میکنیم و می بخشیم کنا هان شما را و بانفرموده است انها که اجتناب میکنند
از کبائر گناه و از فواحش یعنی کنا هان بسیار قبیح بار سوا کننده که موجب حد باشد مگر الم یعنی صغیره در احادیث وارد شده است که کبائر گناه
را از عدالت بیرون میبرد و صغیره را اگر اصرار بر ان نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد انها از انکه گناه صغیره بمنبا شد ان باشد
که گناه را حقیر نمیباید شمرد و مصیبت خدا کبیر صغیر و خطیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرگ است بلی بعض کنا هان بذاته و بعضی
نسبت ببعضی خود موجب میشود که گناه بردو قسم است یکی کبیره است که دارتکاب ان بدون توبه از همه از عدالت بیرون میبرد و مستحق
عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معاصی ایمان نیز زایل میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر ان از عدالت بیرون
نمیبرد و اگر اجتناب از کنا هان کبیره بکنند ارتکاب انها مغفور و بعفو است و خداوند بفضل خود انها را هم بخشد و بر انها نیز مقتضا و عده موعود عقاب
نمیفرماید مشهور میان علما انست که اصرار بر کناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید گفته که اصرار بانست که حکم بر فعل صغیره بعد از وقوع شد

ازان اما کسیکه صغیره بکند و در خاطرش نگذرد که توبه و نخواهد کرد بر فعل ان ظاهرش انست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه
کفاره ان باشد چنانکه در اخبار وارد شده است اینکلام شهید بود و بعضی گفته اند اگر صغیره بکند و بعد از او عزم بر صغیره دیگر داشته باشد
باز اصرار بعمل میاید و بعضی گفته اند همینکه صغیره بکند و بعد از ان توبه نکند اصرار بعمل میاید و بنا بر این فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود
و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند
که هر گاه از انها اصرار بعمل میاید و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر انکه بسیار کردن گناه هر چند از یکنوع نباشد بمنزله شی که از ارتکاب ان کناه زاده
از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او زاید شود بی توبه مرتکب شود توبه قادح در عدالت او میشود و گمان فقیر انست که محض عزم بر صغیره بعد از
فعل ان اصرار نیست بلکه اصرار بادامه و مداومت بر یک گناه نکوار است بدون توبه یا بانجام مرتکب صغایر شدن بمنزله شی که شعر باشد بی عشائی
او بشرع دین و در بابین ان ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر را فقهای علماء و اخبار اختلاف بسیار است در ان بعضی گفته اند هر گناه نیست
که حقیقه در قرآن مجید و عید عقاب بر ان کرده باشد و بعضی گفته اند که شارع حد بر ان مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در ان شده باشد یا بعضی
و بعضی گفته اند که هر گناه نیست که کردن ان مشعر بر بی عتنائی فاعل ان باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناه نیست که مرتکب ان مستحق لعن شده باشد
باشد و بعضی گفته اند که هر گناه نیست که در قرآن یاد رسنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که انها
هفت است اول شرک بخدا ست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد و هم قتل ادمیست بناحق سیم سحر که فتن بزن عفیفه چهارم اکل مال
یتیم است یعنی تصرف در ان بغیر حق پنجم زنا است ششم کوچیدن از جنگ و اجبست هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده گناه ذیکر بر انها افزوده اند
لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و اشاعه فاحشه در کعبه معظمه و دزدی بعد از اسلام و راه زنی شدن و اعرابی شدن
بعد از هجرت و نا امید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهار ده گناه دیکر را اضافه کرده اند خوردن مردار و خون و گوشت
خوک و گوشت حیوانیکه بغیر نام خدا کشته باشند و غیر ذبح شده و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن کردن و اعانت ظالمان بر ظلم و
حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال الوداع حرام کردن خیانت در مال مردم کردن و مشغول لهو باطل بودن و طنبور
و نای و امثال انها و اصرار بر کناهان و در حدیث صحیح از امام رضا علیه السلام منقول است که ابن عباس پرسید که کبایر هفت
گفت بهفتصد نزدیکست از هفت و انچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول کنا هی چند که در قرآن مجید و عید آتش جهنم
بر ان شده باشد یا لهذا بدیعظیم بر ان شده باشد که متضمن عقاب باشد یا نه اینقول اخیر را بعضی گفته اند که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز
و روزه و حج و زکوة دوم انکه در قرآن مجید یا سنت متواتره و عید نار گفته اند که مستلزم عقاب باشد بر ان شده باشد و بعضی لعن بر
فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند اگر احادیث صحیحه نیز و عید و تهدید شده باشد اخل است و قول اولی اظهر است
و قول اخیر هم خوب است در حدیث صحیح عمر بن عبید انها بخصوص وارد شده است شراب و نا امید از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا
و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و مخاصمت کفتن پدر و مادر و خوردن مال یتیم بغیر حق و مخاصمت کفتن و کریختن از جنگ و
خوردن سود و جادو کردن قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و
ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیکر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن با عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم
کردن و از مجموع اخبار انچه وعید نار یا لهذا بدیعظیم یا لعن در ان وارد شده است و هیب هشتاد و اند فقهای بعضی ان نقلها نیز نقل انها را
جمع کرده است و انهاست که در انچه در حدیث صحیح مذکور شد کنا هانرا بعضی خبر ادن از بن و زنا و لواط و زدی و اظهار روزه ماه رمضان و اخراج
از سال امن خلاعه بدون عذر و اشاعه بدین هر سست کنندگه و بیعت امام را شکستن و باد به نشین شدن بعد از هجرت و شاید در ان نیز زمان
رفتن ببلادی باشد که در انجا عالمی نباشد مسایل دین خود را اخذ نتوان کرد و دزدی بستن بر خدا و رسول و ائمه و غیبت و بعضی گفته اند
ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی اب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه بغیر ظلم در انها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو و مویز بغیر
حق و خوردن مینه و سایر نجاسات و قرض کردن در حرام و اصرار بر کناهان صغیره و امر بهیدیها و نهی از نیکیها و دروغ کفتن و خلف وعده
شنا بر تولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان و ازار بودن بی سبب و زدن کنیز و غلام زیاده بر حدی که مستحق ان باشند
و منع اب مباح از کسیکه مستحق ان باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و غصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان
و غرور دادن مسلمانان بودن و مؤمنانرا حقیر شمردن و مجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنا

زادن ایشان و کمان بدبردن با ایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس و خصوصا مجالس شرب خمر بنصوص و بدعة دروبن و با اهل بدعت هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از مسکرات اخر محل اشکال است کبیره بودن انها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن ان خلاف است و احادیث بسیار دلالة میکند بر حرمت غنا و نهی دن ان و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تجرید اواز است و در صحاح که موجب سرور کردن باشد و شهوانی است که فرقی نیست میانا انکه در دعا و قران و ذکر باشد یا غیر اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدیرا که از برای شدت و قوت شر غربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بر وش نوحه غربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدا زدن برای کسی که غنا کند در عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا مجوز کرده اند نوحه زنان را در مراثیها اگر دروغ نگویند و استثناء اینها بنظر غالی از قوة نیست چون احادیث معتبره بنظر در اینها وارد شده است و این اوز بس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالة بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که صوت اواز کسی خوش بیاید و حرمت غنا بر ان نباشد و هم چنین کاهست که قران و دعا بانحوی میخوانند که در جمیع ظاهر حزن ندارد و موجب حزن مستمع نمیشود و ان صوت حسن دارد و احادیثی که در باب تحزین قران و صوت حسن وارد شده است ممکنست که محمول بر این باشد که بانحو صحیح بانر جمیع و غنا دران وارد شده است محمول بر نفی است زیرا که بعضی از علمای متاخرین و صوفیه ایشان غنا را در قران و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و فعلا فرقی نیست میانا علمای شیعه در حرمت استعمال لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی سیخ را در عرسی و ختنه کردن بجوز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار هم حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و نخم بازی و کردکان بازی و هر چه در ان کرو بند باشد مکروه شمرده اند بازی و اسب دوانی و اشتر و اسفرنج دوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و دندقها که نهی انها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و ارنعه عشر حرام است بتا کوفتن و باد دادن و بازی کردن انها هر چند کرو بندند و ظاهر جمعی انستکه نخم بازی و کردکان بازی و قاب باز باز چنین است که بدون کرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اینجا انستکه بازی نرد و شطرنج کبیره است و بحیز بعید جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه با اینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن ان کفر است و بازی ان شرکست و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت کبیره هلاک کننده است و کسیکه بازی میکند و دست رد میانا ان گذارد چنانست که دست رد میانا گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر بان کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسیکه نظر کنند بان در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در انحالت در کناه مساوی اند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا کند و این قدر کافی باعث حسرت و ندامت در قیامت و زهار هم نشینی مکن با کسیکه معروف است باین بازی کران زجا لیست که اهل النار در هر نهاعت منتظر غضب الهی اند ما مکرود و بدان و سنک بکردن انداختن و چیزها سنکین بکر و بردا شتن و بلند کردن و کشتی بکر و دادن و کشتی کرفتن و بحوکان بازی کردن و امثال اینها اگر نکرو بتک باشد حرامست و اگر نیکرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکلست مخصوصا اگر غرض ورزش غلبه بر خصم باشد و در خصوص کشتی کرفتن احادیث وارد شده است که دلالة بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی کرفتن حسنین در حضور حضرت رسول و تحریض کردن انحضرت و جبرئیل هر یک از ایشان بکی را استدلال بر استحباب ان نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده بحرمت انکشتر بازی و استعلام انکه در دست من چیست یا طاق و جوکان بازی و نفتند و کمان و کاوله بکر و انداختن و بنک یا ایستادن و بکپا ایستادن و مکث در زیر اب کردن خواه عوضی در کرو قرار داده باشند یا نبوده باشند و کشتی کرفتن و کبوتر بازی همه اینها و دور فرستادن و کبوتر بازی اگر عوضی قرار ندادند یا باشند نزد و اشکالی کرده است و نکاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه ها جایز است بکرو فرستادن اگر عوض باشد شهریه حرام است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و بیرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن در دیدن کبوتر دیکران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشهها و ظرف همسایکان و امثال اینها باشد چنانکه در اینزمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بکرو بجنبانداختن خواه عوض قرار کنند و خواه نه بعضی مطلقا اغراض بر خیل بکدیکر کردن حرام دانسته اند و علامه کفته است خالی نیست از انکه حرامست مدح کردن کسیکه مستحق مدح نباشد و مذمه کردن کسیکه مستحق مدح باشد و هم چنین تعریف حسن زن مومنه که شناسد و تعریف حسن پسران ساده و مزلف مطلقا خواه معین باشد و خواه غیر معین و خواه شناسد و خواه نشناسد و خواه در نثر و مدح حسن زنان حرائی مجوز کرده اند و خالی از نیست در هر سه صورت که هیچست یا اصوب نیست یا سخنیست که تکلم کنند بان یا بنویسند یا عملی بکنند که تا فریبی بکنند و دیکر کسی یا دل او یا عقل او بدون انکه بظاهر بها شتران

کردند و بعضی از جمله سحر شهرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل کردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن اظهار بر کودکی یا زنی و سخن کفتن بزبان او و اکر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهر از قبیل نکاه نباشد و شهید کفته است که از جمله سحر است نهر نجات و طلسمات و خلافی نیست زانکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا کبیره است تمامیا دیکر فتن را بعضی بجوز کرده اند انرا بقصد عمل کردن بلکه از برای انکه احتراز از ان بکند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهائی الدین کفته است که چون حضرت رسول انکشتهای از انکشتهای میانا کشن اب جاری شد احتمال سحر دادند و اکر انکشتان ابیکدیکر بچسبانند و میخوابانند احتمال سحر داشت و حواست که معجزات نبیا از ان واضح تر است که احتمال سحر در انها رود و فرقها انست که چند قطره اب بیرون آید زانکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا اهفتاد خروار عصا و ریسمانرا ابلع کند و بعد از حضرت رسول معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب لامر انشم بجوی نخواهد بود که کسیرا در ان شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که حمل مکن اما مفید و اکثر اینحمل بر احمل کرده اند که بقران و ذکر و دعا حمل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسیکه حلال داند سحر را واجبست کشتن او و ایضا خالی نیست از انکه حرام است کهانه و کفته اند کهان علمیست که موجب اطاعت بعضی از جن کردد و خبرهائی از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق منقولست که هر که کهانت کند یا کهانه نکشند از برای او و بیزار است از دین محمد و ایضا خالی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و از انحمال عزیمه است که معرکه کیران بجلد دستی کاری چند میکنند که عزیمه مینامند و سبکش نزد اکثر مردم مخفی است و ذکر کنیا خالی از فسق نیست و اصلی دارد یا نه و اکر اصلی نداشته باشد یا غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردنست و فریب دادن مردم و هم انها حرامست و اکر ممکن باشد که اصلی و شائبه باشد ظن غالب نیست که در انها کسی عهده بداند و محفوظ ابنیا و اوصیا خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصا حکم بحرمه مشکل است مکر انکه متضمن مفاسدی باشد که ضرر یا شائبه شیخ شهید کفته احوط و اولی اجتناب انهمه انهاست و ایضا خالی از نیست در حرمه قیافه دان مستند شدن بعلامتی که از شکلهیت در ترکیب و صوت که بسبب ان ملحق کردانند بعضی از مردم را بعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه بحقی مذکور شد ساز ندهثل انکه بسبب اکه ضرر عاثابت باشد بغیره دهند یا محرم را نامحرم کردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیکر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا رذیله او مانند لوم و بخل و شجاعت و جبن و دراز کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و کوشت خوک و ساهر مسکرات مانند بوزه و نبیذ و فروختن سک بغیر سک شکاری و کلب و زراعت و باغ و مشهور انستکه فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرامست و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن انوقتست که رو غنی که نجس شده باشد مشهور انستکه جایز است از برای سوزانیدن در چراغ و در زیر اسمان ظاهرا در زیر سقف نیز نتوان سوخت و داخل صابون و امثال انتوان کرد و در دنبه و پیه که از میته اخذ کرده باشند مشهور انستکه مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در امور یکه طهارت در انها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران انها را عبادت سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صور حضرت مریم و عیسی و فروختن و خریدن انهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای دف و نقاره و آلات قمار مانند طرنج و نرد و کبخفه اکر از برای استعمال حرام خرند و اکر انتفاع حلالی از ان متصور باشد بان هیئتی که هست و شتری از برای ان منفعت حلالی جزد اکثر مجوز کرده اند و بعضی قید کرده اند که دران صور حرام است که شکستنش فهمیده نشود و اکر شکستنش فهمیده نشود و امر انشکسته باشد و بفروشد برای انکه مشتری انرا بشکند و در ضعف حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانة مشتری نباشد میتواند فروخت و بعضی کفته اند تا انرا از هیئت خود نیندازد نمیتواند فروخت و در فروختن ظرف طلا و نقره بین خلافست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنکست بدشمنان دین در وقتیکه جنک در انشته باشد با مسلمانان یا متیقنا مطلقا حرام دانسته اند و هم چنین کفته اند حرام است فروختن اسلحه برادران در ایمان و در زمان از برای این امور یا مطلقا و هم چنین مشهور میانا علما انستکه حرام است فروختن انکور را برای شراب کردن یعنی مذکور شود که در این کار میکیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا الات قمار و اکر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این مجرد مشهور کراهتست و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلافست در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سباع محرمات و ایضا خلافست در فروختن مسوخ مانند میمون و فیل و درندکان مانند شیر و پلنک و اشهر جواز است خصوصا جوارح شکار کننده مانند بور و چرخ و عقاب و مشهور میانا علما جواز بیع کربه است و بعضی دعوای اجماع بر ان کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندکانست مانند پوست شیر و پلنک و این لبراجح کفته است تمن کربه را نصدق باید کرد و تصرف در بکر نمیتوان کرد و مستند این نهی

نیست و ابن جنید گفته است نمی‌خوانان غیر ماکول اللحم را مانند سوسمار و درندگان در خوردن و اشامیدن صرف نمی‌باید کرد و مستند او بنحوی نیز
معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه‌دار است که اگر وشنی بر یکطرف آن بنمایند سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد
و یا جدا و باشد و ظاهر اختیا معتبره افتند حرمت مخصوص حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه‌دار باشد پس صورتها که بر دیوارها و فرشها
نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت رخت و کل و گیاه و بناها که سایه‌دار نباشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام نمیدانند کو
سایه ندا شته باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است و صورتان
صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکبرا موثر تام دانستن چنانکه بعضی از علما قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن با نکه اوضاع فلکی را
تاثیر الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در بر و دت اکثر علما فتوی میدهند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است
که چنین و چنان کند فلان بهمرسد فلان امر در زمان حادث شود یا آنکه خلق علامتی برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و
شهید گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار دلالت دارد و جواب
طاوس و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و اینجا مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود از اینکه اوضاع آنها علامات
حادثه حوادث هستند و کامل این علم مخصوص بانبیا و اوصیا است و این پادشاه علم اثبات باموریست و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند
و باین سبب و اسبابی دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در آنها و حکم کردن بحادثات حوادث بسبب آنها و تعلیم و تعلم این علم
را حرام کرده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق میفرماید
فرموده که کتابهای حوادث سوزان و اما معادن و نجوم کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست را ندارند مگر در این باب
بنور علم ناقصه دارند و خدا قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست آنها را مبدل کرداند بسعادت و بترک آنها و اعتماد
بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و توسل و ضعف لوکل سعد از امر الحس کرداند لهذا در رفع مخاوف و دفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا
فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و وقاف و سفر و بعضی از امور که باحتراز بودن آن مرور عقرب در کواکبها نموده اند و گمان نشود
انستکه این نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه مخاذات ستارگان چنانچه مدار عرب بر آن بوده و هست در میان عرب معجمی
و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص
و عوام در آن یکسان باشند و در این زمان ستارهای عقرب بیرج قوس منتقل شده است و اما علم هیات افلاک و کیفیت حرکات
الهامی دانستکه حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث بر اطلاع بر عرایب حکمه و عظمت قدرت خلق میشود و خوانستکه
اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است و اکثر مسایل آن چیزهاست که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی
حیران مانده اند و از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند و اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خدا و ندیگر نمیدانند آنها را خلق کرده
است و انبیا و اوصیا که را بآن وحی و الهام نموده است و یکی را بر دیگری فضیلتی نیست اما قبل از آنکه شهر مزبور باطلاع بر قبله و اوقات صلوة
و غیر آن تمیز نموده باشد نجوم آن مفید است که امارات و فال مثل آنها حرام است با اعتقاد مطابقت آنها با واقع آنها نیز اگر علم غیب مخصوص
خداست اگر بر سبیل فال نیک شود و گویند باکی نیست زیرا که در رسول خدا فال نیک را دوست میداشت و ظهر بعضی فال بد را کراهت داشت
مؤلف گوید که احوط انستکه رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را مضمون نشمارند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن عراف وارد شده است
و اینجماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند نه آنکه منجمند و اکثر علما گفته اند حرام است بعضی مطلقا و بعضی در صورتی
از کتاب شیخ حر بن محبوب از هشیم روایت کرده است که کفت بحضرت صادق عرض کردم که نزد ما مردی هست که ادعا میکند که خبر میدهد
کسی را که مال او را دزدیده است یا مانند آن از چیزهای مخفی حضرت فرمود که گردن او را بزن اگر ساحری باکاهنی یا کاذبی که تصدیق
او کند و الخ میباید پس تحقیق کرد که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است عشقی که مخفی باشد مانند اظهار عشق کردن و
مشاطگی که برای زن شوهردار کردن مرد باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مرد را لباس زنان پوشیدن و خود را زنی زینتی که مخصوص زنان باشد زینت
کردن مانند دسمه بر ابرو و کذا شستن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنرا پوشیدن لباسی
که مخصوص مردان نباشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت انها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنرا بدینار و سرمه و شبه آن
و این نیز خالی از اشکال نیست و احوط انستکه اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباس مخصوص ایشان تا آنکه از حضرت صادق
منقول است که خضع وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و نشبه نشوند
بشکل و شمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه نهاد شهن منند و اکثر علما گفته اند حجامت نیست اجرت گرفتن برا عمال واجبه مانند غسل

دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت کرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات
گفته اند مزد متوان گرفت و اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته اند و همچنین اجرت بر پیشنمازی و قضا و حکم میان
مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند و وزیری در اذن مؤذن و پیشنماز و قاضی از بیت المال و همچنین اکر وقفی بر این جماعت کرده باشند
میتوانند گرفت و مشهور انستکه جایز نیست اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستکاری و بر طلاق و همچنین علما گفته اند که جایز نیست فروختن
و خریدن قرآن مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط انستکه جلد و غلاف را نفروشند و با قرآن
بدهند و نهی از احادیث بسیار مؤید این و وارد شده است و از جمله انها روایتیست که کفته از حضرت صادق شنیدم که فروش مصحفها را مکروه
کرد فروختن انها حرام است پرسید چه میفرمائی در خریدن انها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و ورق نها را مخر و بر آنچه بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام
خواهد بود و زشت بر انکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیحی از حضرت منقولست که فرمود بزنم مصحف را دوست نمیدارم از انکه بفروشم
و اینحدیث دلالت بر کراهت میکند و بر اجرت کرفتن مکاسب مشهور کراهت بعضی با شرط حرام میدانند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط
انستکه ابدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قرآن بکیرد از نامه و خمس و عشر و جزو و امثال اینها یا قیمه
مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما انستکه قدری از قرآن مجید را که یاد
گرفتن آن واجبست اجره گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده از آن را اجرت گرفتن برای تعلیم مکروهست و اکر اول شرط کنند کراهت شدید
و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط انستکه شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند
و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و منهی وارد انستکه اجرت
است اجره گرفتن بر نالاوت قرآن که ثواب نرا از برای مرده یا زنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل بر انکه شرط کرده
باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای و حکم کند یا از برای خصم
او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر انکه محق
باشد و دانند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و محق او ضایع میشود و در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرا فعه کردن نزد حکام جور کسیکه
اهلیت حکم ندا شته باشد حرامست مگر انکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در
اینصورت تجویز مرافعه بسوی او کرده اند و احوط انستکه تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر تجویز نیاز از برای
او حکم کند باید میکرد برا و حرام است و مصحف را بطلا و نقره یا نقوشان مکروهست و بعضی حرام دانسته اند و کفته اند اذا نزا مکروهست و بعضی
حرام دانسته اند عشر از بطلا نوشتن چنانکه بیاید و توقف از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق که مردی هست که عشر مصحفها را
بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت آن ندارد ا نمرد گفت بن معاش هست حضرت فرمود که از برای خدا ترک کن خدا و سیله از برای
روزی تو خواهد ساخت و بسندی دیگر از محمد بن اسحاق منقولست که کفت عرض کردم بر حضرت صادق فرا نیز که صد هزار درهم
بود ند در اخرش یکسوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد بهیچ چیز از امکنوشتن سزا نیز بطلا و فرمود خوشنود نباید کرد بنویسند قرآن را
مکر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتند حصر اهیر نه نوشتن عثمان و اینحدیث دلالت میکند بر انکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا
بدنباشد و ابو الصلاح زینت نمودن قرآن را حرام دانسته است و مشهور میان علما انستکه طلاکاری کردن مسجد حرامست بعضی مطلقا و بعضی
کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن
حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانه ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور و انستکه حرام نیست مانند
عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق کرده اند معاشرت و اعانه ایشان وارد شده است و محتمل است
که محمول بر مخالفان مذهب باشد و خضع فرموده است کون میکنند بسوی الهام که ستم کرده اند پس مس میکنند شما را الا تش جهنم و شما را بغیر
از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی کفته اند راضی بظلم ایشان در این اینه
مشرکانند و بعضی کفته اند مراد دخول با دیشانست در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت
از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیر خواهی و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از
جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان بهیچ وجه نباید بود و احوط انستکه بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایا ایشان یا دفع ضرر
از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما انستکه حرام است نوشتن و حفظ کردن کتب ضلال
و یاد دادن و یاد کرفتن آن مانند نوبختی و الجبل و کتب اهل ضلال و بدعه مانند کتاب سنیان و سایر مخالفان در کتب حکماء و صوفیه و ملاحده

مکر از برای نقض و باطل کردن باحجت کردن بر ایشان با اخذ کلمات عقلا از الهام یا تقیه و مشهور میان علما انست که بخواهد یاد شاهان و حکام بعد از خراج
از زعایا میکیرند از ایشان میتوان حریص و قبول همه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از انکه ایشان از زعایا کرفته باشند
و اکثر کفته اند اکر اینکس در محل جایز است کرفتن و در این شواشکالی هست و پیدا کر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال
او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ میتواند نیز برداشت کر نفقه او را ندهد و اکر ما فوق نفقه بحال کم شرع ممکن باشد در این صورت
احوط انست که بدون مرافعه نکیرد و اکثر کفته اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق میتوانند کرد اکر او نهی نکند و
زیاده نکنند که ضرر باو رساند و اکر مال او را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا بدهد شهر انست که اکر خود احتیاج داشته باشد
و موصوفان صفقه باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطی که زیاد از دیکران بر ندارد و در بعضی از روایات
منع وارد شده است و احوط انست که ناطقان ندا شته باشد بر ندارد را ما بعیال خود میتوانند دادا کر فی در بر نفقه ایشان نباشد و
مشهور میان علما انست که خصوکردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کان کلوا اند خاتن را حرام دانسته اند
مطلقا و بعضی کفته اند اکر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است سخنوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال ان از ساختن
و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه ان مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما نصریح بحرمت ان کرده اند خواندن
و شنیدن قصها ئیست که همه انها در وغ است مانند قصه حمزه و افسانهای معلوم الکذب یا بعضی از انها که معلوم الکذب ست مانند روایات
موضوعه مخالفان که مشتمل است بر خطبه ابی بکر و عمر و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا اکرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر
علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مکر انکه غرض رد و ابطال انها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن انها چنانکه ابوه
سماعون للکذب بر ان دلالت دارد یا بر بعضی از نقاسیر و ابو الصلاح در کافی کفته است که حرام است روضه و از جمله در وغ است صحبت داشتن
شب بقصها قصه خوانان که جنکهای در وغ اخر اعی در انقل میکنند یا بر جنکهای واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع کفته
است حرام است شب نشینی کردن بذکر در وغ و قصها اخر اعی و قصها ئی که در وغها بر انها زیاده کرده اند و بقصها ئی مکروه و هست
برای انکه مانع بیداری اخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خانه حضرت صادق مذکور شدند
فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشیع میکنند بر ما و کفته است باز از بعضی از شیوخ ما که کفته است کوشش در ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که کوشش اندازد بسوی سخن کوئی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اکر ان سخن کو از جانب خدا
سخن کوید خدا را پرستیده است و اکر از جانب شیطان سخن کوید شیطان را پرستیده است و نیاز از انحضرت پرسیدند از قول خدا و ند که شیطا
پیروی ایشان میکنند مکر انها حضرت فرمود که مراد از شعر قصه خوانانند و احوط انستکه قصها یام کفر و جاهلیت و یا دشاهان عجم را نخوانند
هر چند راست باشد مکر از برای مصلحت یا فائده دین زیرا که خدعه فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الخ ابو بصیر
از مردم کسی هست که مخرد حدیث باطلی را از انکه مرد مرا از راه خدا غافل کرداند و با یات قرآن استهزا کنند انها را از برای ایشان عذابی هست خوار
کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که ابن پدر نشا نضر بن الحارث نازل شد که او بحارث میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان
عجم را میخواند و میاورد از برای قریش نقل میکرد و میکفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار
و اکاسره و یاد شاهان عجم پس خوش میامد انها را و استماع انها و ترک میکردند شنیدن قرآن را اینرا از کلیبی و او از کرده اند و کلینی و شیخ طوسی
بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر قصه خوانانرا دید که در مسجد قصه میخواند نازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون
کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که چون بر بینید مردی را که در روز جمعه حدیث خلقیت
و کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اکرچه بسند نباشد و بره باشد و خواندن شعری که مشتمل بر در وغ و لغوی نباشد مجوز است و بسا خواندن و شنیدن
ان مکروه هست مثل مداحی ماه رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم و هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکی که مملو
از جهل و بیم باشد بهتر است از انکه مملو از شعر باشد و منقولست که هر کس که بکتبی از شعر در روز جمعه بخواند بهره ان در ان روز و زنها نداشت و از حضرت
رسالت صلعم منقولست که شعر از شیطانست اما از انحضرت روایت کرده اند که از جمله حکمتست شعر و از حضرت امیر علیه السلام و از حضرت امام رضا و سایر ائمه شعر
فقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بان میفهموده اند و احادیث بسیار در تواب فضل در مدح حضرت رسالت پناه و ائمه و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام
وارد شده است و خلافی نیست در انکه شعری که مشتمل بر هجو مومنی نباشد نا بغیر حق و در نعت حسن پیغمبر حرام است و اکر
چند اخبر سخنی هست که کفته اند اکر بغیر حق در زن خود یا کنیز خود و شعر باشد در غیر شعر کفته اند اکر چیز حرام نیست و بعضی کفته اند اکر چیز حرام نیست اما جایز
منافی مروت است از عدالة بیرون میبرد لیکن اشتراط مروت در عدالة کفته اند در عدالة ثابت نیست و شعر یکه مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم

کذبست

کذبست کر حمل بر مجوز مبالغه نوا نکرد حرام نیست و اکر نتوانکرد بعضی کفته اند که داخل کذبست و حرام است و بعضی کفته اند که کذب از برای تشفی حرا
است که باعث ان میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشاء میکرد و اینطور بعید از
حق نیست ما اکر مضمن مدح ظالم باشد و مشتمل بر ظلم و فسق و اغرای ایشان بر انها باشد و نزدیکست که از این جمله حرام باشد و از جمله محرمات حسد
و بغض و عداوت مومنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا چون اینها امور قلبیه اند فا اظهار نکنند معلوم نیست و خلاف عدالة ثابت
نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و همچنین کمان بدیهومنانست اظهار شر حرا
است و اکر اصلش حرام باشد خرج لازم میاید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مومنان از جمله معاصی شمرده اند چنانچه
احادیث بسیار بان دلالت میکند اما ظاهرا محمول است بر انکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله
محرماتست تجسس عیوب مومنان و اخبار و آیات بسیار در نهی و مذمت ان وارد شده است و ابهت مشترک شدن بر خانه مسلمانان و یا از رخنها و روزنها
نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اکر او را منع کنند و ممنوع نشود چیزی بر او نیزند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما باید که تا منع بکمتر
ممکن باشد زیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنک با کفار و حال ضرورت که جامه دیکر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد
حرام نیست و اکر حریر مخلوط نباشد یا بقدر چهار انکشت نباشد و بعضی بقدر یک انکشت کفته اند و احوط انستکه بر رو
نیندازد و اکر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا بر مرد از احوط است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر مجوز کرده اند اما شراب
مست کننده یا دشان اشامانیدن حرام است بلا خلافی نیست و در انکه حرام است خوردن و اشامیدن ظروف طلا و نقره و مشهور انستکه مطلا استعمال
انها حرام است و از برای غیر استعمال نکاه داشتن خلافست و احوط ترکست و نقره کیکه استعمال کنند مانند سرمه شیشه و زیور و حلقه نقره
و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرف یکه بعضش نقره باشد مشهور انستکه جایز است اکثر کفته اند که از موضع نقره اجتناب میکنند یا
کوده بعضی جوز کرده اند و نیست کردن شیشه و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط انستکه زین و لجام از طلا و نقره
نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اکر نقره زاروکش کرده باشند که جدا نتوانکرد باکی نیست و اکر جدا نتوانکرد سوزانیدن و در سرمه دان
و ظرفهای کوچک که از برای غالیه میکنند خلافست و مثل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و بسیاری شاهد مشتهر را بقتاد یل طلا و
نقره زینت کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و سر قبلها نها و میانها و نعلبکیها طلا و نقره اشکال
هست و احوط اجتنابست خصوصا از نعلبکی که در زمان احتمال حرمه بیشتر است و لوحهای طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در خبری که بدلها
میکذارند اکر طلا و نقره باشد احوط است و نهی و صدوقها ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست از همه اینها و اکر ما کول و مشروبرا
از ظرف طلا بظرفهای دیکر بر کردانند و بخورند ان طعام حرام نیست و زنانرا تحلیه بطلا و نقره جایزاست و در ظرف حکم مردان دارند و از
جمله محرمات نظر کردن مرد است بروی شهوتی بروی زن اجنبی بیشتر از شاه بلکه مرلف نیز و این خلافی نیست ظاهرا علما و اضحا حرامست بوسیدن ابشان
بشهوت و از رسیدن خدا منقولست که زنها حذر کنید از پسران ساده اوراق و یا دشاهان که فتنه ایشان بنزاست از فتنه دختران و در خبا
وفرمود که هر که پسر را بشهوت ببوسد متمتع در قیامت جامی از اتش بر سر او کنند و منقولست که هر که پسر را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را
جمیع ملائکه استماع و زمین و مهیا کند خدا از برای او جهنم را بد مصیریست جهنم از برای او و اکر از روی لذت و شهوت نباشد مردیدن مرد را
میتواند دید بغیر عورتین و زن بر بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن
بعورت مرد و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از محرم اکر بالغ باشد یا صبیه ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصها
و حلقه دبر در زن فرج پیش و پس است و بعضی کفته اند عورت مرد و زن از ناف تا زانو و بعضی کفته اند از ناف تا نصف ساق و قول اشهر
اولست و بعضی کفته اند زنان کافر نامحرم مثل زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و او تمام بدن شوهر را میتواند
دید حتی عورت و هم چنین کنیز تمام بدن اقارا میتواند دید و اقا تمام بدن او را میتواند دید اکر شوهر ندارد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید
غیر عورت مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرم کسیست که بر او حرام شده باشد بازا بحکم دارد و هر موضعی را نظر میتواند کرد بغیر تهوت لمس
نیز میتواند کرد و صاحب جامع کفته است مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم رو و او دست تا او و مرد بستر او ساقها و بازو و ها را از برای انکه خدعه
مواضع زینت از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینتست و خلافی نیست در انکه زن محرم را بغیر رو و دست نمیتواند دید بعضی و زه
خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و بعضی خلافی نیست در انکه رو و دستهای نامحرم را بالذت و شهوت جایز نیست و بدون شهوت
بعضی کفته اند جایز است با کراهت و بعضی کفته اند حرام است مطلقا و بعضی کفته اند بدون نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اولی خالی از
قوتی نیست و اخبار بر ان دلالت دارد و بر نظر کردن غلام نابالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرمتست اکر خصی نباشد و در خواجه سرایان

کرده‌اند ذکر و خصیها الخ از برده‌اند خلاف است بعضی گفته‌اند ما لکه خود را مینواند بده خالی از قوتی نیست و بعضی گفته‌اند غیر ها لکه خود را نیز مینواند
دید و بعضی گفته‌اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار لا لدلالت دو قول میکند خصوصا اول و از این قول چند فرد از المثلثه
کرده‌اند اول کسیکه خواهد زنهار الخ جایز است نظر کردن برادر و دست و بعضی گفته‌اند بر مو و گردن او نیز مینواند نظر کرد و دوا با
دارد و هم چنین زن مینواند نظر کند بسوی مرد یکه اراده تزویج او دارد دوم کنیزیکه خواهد مجرد جایز است نظر کردن بدست و رو و مو و ساير
بدن بغیر عورت خلافست و احوط است که بدون تحلیل الی نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و مو کفار کردد
اما نند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت مینوان کرد و چنانچه
در اعضا سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده‌اند بعضی منع کرده‌اند و جواز اقویست پنجم نظر کردن بدختران کوچک
و زنان پیر بیست که مظنه شهوت نباشد علی المشهور ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن قضا و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت
حذر عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در وضوء غیر مهر خلافی نیست که خود را از او بپوشاند واجب نیست و در نابالغ مهر
خلافست احوط آنستکه ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان محرم و زنان غیر و دست خود را از او بپوشاند و مشهور میان اعلی آنستکه
زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی ران و بعضی بر و دست استثنا کرده‌اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعضا رسید و ائمه زنان
بمجالس مردان میامده‌اند و در نمازها حاضر میشده‌اند از برای حوائج بنابراین مهر فرقی ندارد و اینان را منع نمیکرده‌اند و در شنیدن صدای زنان خلافست
بعضی گفته‌اند مطلقا حرام است و بعضی بالتفاوت و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنستکه زیاده از قدر حاجت سخن نگویند و نشنوند
ظهر آنستکه زن در پس دیوار بتواند سخن بگوید و از روی عشوه ناز و صدای خوش بنده سخن نگوید و در روایتی بر زن خلافست بعضی حرام دانسته
و اشهر آنست که حرام است کوران بیابند تا منی بیابد و اگر بدست تا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود یا زنی کند تا
منی بیابد جایز نیست و مجرد یکدیگر جایز نیست و در باب ذکر خود بدست و وجه کنیز خود تا منی بیابد خلافست و هم چنین در مالیدن ذکر
بغیر دست زن و جه کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده‌اند و اشهر آنستکه اینها حرام نیست خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نشاری کردن
عروسها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنستکه خود زن از آن جایز است مکر آنکه قهرمانه باشد که صاحبش راضی نیست گفته‌اند
بر داشتن از آن جایز نیست مکر آنکه قهرمانه باشد که صاحبش راضی نیست گفته‌اند بر داشتن از آن جایز نیست مکر آنکه او صانع کار نصب یا هلاکه
بر دارند یا قرابن باشد که از برای بر داشتن رضا میدهد و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل
خلافست و بعضی از علما حرام دانسته‌اند مهر از فرج زنیکه او را بعقد دائم خواسته باشند بدون رخصت و پیرون رفتن و بعضی مکروه دانسته‌اند
و بعضی گفته‌اند اگر چنین کند بیست نطفه زاده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سالکی وطی در فرج حرام است و ترک وطی زن که بعقد
دائم در حبالة او باشد زیاده از چهار ماه بعذر مکروه نیست و حرام است بر مرد هر زنیکه خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن
نیز مثل اینها از مردان حرام و از رضاع نیز حرام است و بشرطیکه شرایط محقق شود مانند مادر رضاعی خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی او
و دختر خواهر رضاعی و اگر کسی پیش از بعقد دائم وطی کند حرام میشود بر پدر او و او را وطی نکنند ان زن حرام میشود بر پدر او همیشه و بر فرزندان و دختران
زن حرام مؤبد میشود اما مادر دائمی عقد او است و دختر او میتواند خواست اگر از مادر جدا شود و میتواند خواست دختر او را و مادر و زن بمحض عقد
بدون وطی خلافست و شهرت قوی است که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در زمان واحد
بعقد خود نمیتوان داشت خواه خواهر پدری یا خواهر مادری و پدری و خواه خواهر مادری خواه بعقد دائم و خواه بمتعه اگر عقد کنند یک
خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست مکر در متعه که حدیث صحیحی دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده‌اند و مشهور آنستکه دختر خواهر او را بر زن
و دختر او را بعد از عقد از زن نمیتوان خواست مکر برضا او و بعضی سطح جایز دانسته‌اند و احتیاط اولی است و فروع اینمسئله بسیار است و اینها
که مذکور شد در وطی صحیح ست و زنا نیکه بعد از عقد یکدیگر واقع نشود باعث حرمت نمیشود مثل انکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند
مادر حرام نمیشود و در زنا نیکه پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته‌اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته‌اند مطلقا باعث حرمت نمیشود
و این قویست و بعضی گفته‌اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مرد یکه کنیز را مالک شود و دست برادر او یا
پدر او بدان کنیز رسیده باشد که صاحب کنیز نداند که او کرده است و بعضی گفته‌اند که کنیز را مالک شود و دست برادر او یا پدر او بدان کنیز رسیده باشد
نا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بان نمیتواند کرد و بعضی گفته‌اند که کنیز را بدیگری فروخته و حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته‌اند و مشهور
آنستکه حرام نمیشود و احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد و اکثر علما گفته‌اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این
احکام حکم نسبی دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع میتوان کرد که هر دو را او وطی کند تا او در ملک او ست و وطی یکی بر او حرام است و

کسیکه

کسیکه زنهار را عقد کند و عالم باشد بعدة و انکه عقد در عدة حرام است زن بر او حرام مؤبد میشود و هر گز بر او حلال نیست و اگر عدة را ندانند
یا ندانند حرام بودن عقد در عدة را ندانند یا بهیچیک دانند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل
است و بعقد بکر او را میتوانند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عدة رجعی و عدة بائن و عدة وفات و عدة شبهه و میان عقد دائم و منقطع و در
مدت استبراء کنیز خلافست و اظهر آنستکه در آن جاری نیست و اکثر علما گفته‌اند که کسیکه زن شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد در عدة دارد
در جمیع احکام که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است کسیکه زنا کند باز بر زن شوهر دار و
یا در عدة رجعیه باشد مشهور است که حرام مؤبد میشود بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عدة بائنه و وفات باعث نمیشود و حرمة او کر زنا
کند باز بر زنی که شوهر ندانسته باشد و در عدة رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته‌اند تا توبه نکند زن
بر او حلال نیست و روایات بر آن وارد شده است که توبه او را امتحان کند باندکه او را بخواندن بان حرام میکند پیشه میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند
معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر محل اشکال کرده‌اند و اظهر خلافست در نکاح زنانیکه مشهور بزنا و اشهر کرا هلست و بعضی حرام میدانند و احوط
اجتنابست و اگر زن کسی را العیاذ بالله زنا کند مشهور آنستکه حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته‌اند که با صرار ان زن بر شوهر
حرام میشود و اگر کسی لواط کند با پسر یکه بعضی از ذکور از او بشود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر ان فعل پیش از نکاح
اتفاق باشد و اگر بعد از نکاح اتفاق باشد مشهور آنستکه حرام نمیشود و مشهور آنستکه این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد و اولاد مثل مادر مادر و پسر مادر
بدر و هم چنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هر چند پایین روند خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر بر سایر با و اولاد خواهر نمیکند
و مشهور آنستکه بر مفعول چیزی حرام نمیشود و گفته‌اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و مستحبی ندارد و مشهور آنستکه محرم مرکاه
عقد کند نیز ادر حال احرام و دانند که حرام است زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته‌اند اگر جاهل باشد محرمة نیز حرام میشود و بعضی گفته‌اند اگر عالم
باشد مطلقا حرام میشود خواه مدخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و از اد بعقد دائم چهار زن مینواند خواست و دو کنیز بعقد
دائم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و در از اد تواند خواست زیاده بر چهار از او اجایز نیست خواستن و متعه ملک یمین هر چه خواهد میتواند
کرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز و در از اد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنابر قولی که مالک شود و زنیرا
که سه طلاق بکوید محلل در شمار دو نباید حرام است و نه طلاق عدی که بکوید حرام مؤبد میشود و زنیرا که شوهر زبان لعان کند حرام مؤبد میشود
و از جمله احکام عدل میان زنان است که واجب است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی در مدتی که زیاده از چهار ماه و زیاده
و احکام آن بسیار است و از جمله الفاظ لعان است که بشهادت نامزد و جزء خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت
و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که
بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود کثیری دارد مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن
و نذر کردن و یا خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد الفاظ و تحقق شرایط الفاظ مخالف کردن حرام است و حنث و صدق و اصرار بر او ارث جایز نیست
و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات نیز هم چنین
حلال کوشت حرام کوشت بسیار است و در محرمات نیز خلاف بسیار است رجحان ناقه اول خوبیکه از نیچه پیر و میباید نیز هم در رکها میماند و انچه
در میاندر کها میماند یا کشت و در حلال بودن ان خلاف کرده‌اند و سیم سیر است خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم خلافی
نیست چهارم خصیها است و از آن نیز بخلاف نقل کرده‌اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل کرده‌اند باعتبار خباثت ششم شاخ است بعضی محل
اجماع بر طرف شود دیگر را میتواند خواست مکر در متعه که حدیث صحیحی دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده‌اند و مشهور آنستکه دختر خواهر او را بر زن
و دختر او را بعد از عقد اول زن میتوان خواست مکر برضا او و بعضی سطح جایز دانسته‌اند و احتیاط اولی است و فروع اینمسئله بسیار است و اینها
که مذکور شد در وطی صحیح ست و زنا نیکه بعد از عقد یکدیگر واقع نشود باعث حرمت نمیشود مثل انکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند
مادر حرام نمیشود و در زنا نیکه پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته‌اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته‌اند مطلقا باعث حرمت نمیشود
و این قویست و بعضی گفته‌اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مرد یکه کنیز را مالک شود و دست برادر او یا
پدر او بدان کنیز رسیده باشد که صاحب کنیز نداند که او کرده است و بعضی گفته‌اند که کنیز را بدیگری فروخته و حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته‌اند و مشهور
آنستکه حرام نمیشود و احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد و اکثر علما گفته‌اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این
احکام حکم نسبی دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع میتوان کرد که هر دو را او وطی کند تا او در ملک او ست و وطی یکی بر او حرام است و

کسیکه

شود اگر رخصت بدهند والا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است برای شما و خدا بکردهای شما داناتر است بر شما باکی نیست و گناهی نیست که داخل شوید در خانهای که محل سکنای مخصوص مردم نیست فائده باطها و متاعی کاروان سراها که در آنها تمتع برای شما است و مناعی برای فوز و خان گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان نمیکنید و دور نیست که در این دو آیه خانهای اکثر مردم که قرار این اذن در دخول در آنها باشد این حکم را نداشته باشد و بگویند معتبر از حضرت صادق منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبه اول میشنود و دیگر حذف میکند سیم اگر خواهند رخصت نمیدهند پس اگر رخصت نطلبید برمیگردد و بگویند صحیح از آن حضرت منقول است که استیناس که خفتم فرموده بر زدن نعل و سلام کردن است علی بن ابراهیم از آن حضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که در رخصت طلبیدن در کار نیست هر حمام هاست و کاروان سراها و امثالها در آنها باید رخصت اهل مضمون شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که در شوخانهای که در آن کنیزان هستند مرد داخل شوند مگر زنان نامحرم مگر برخصت اولیاء ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که نباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه زید خود شود و زید هر گاه خواهد داخل خانه پسر خود شود در کار نیست که رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبم شاید مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبید که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و زا خوبی فاش من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آن حضرت که نباید رخصت طلبید دختر خواهرش اگر شوهر نداشته باشد و در حدیث دیگر فرموده که کسیکه بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خالهاش و نه رسانی محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خدا است باز حفتم فرموده است که اباکرده مومنان باید که در رخصت طلبیدن از شما آنها که بنده و ملک پدران شما نیستند و آنها که نرسیده اند از شما یعنی نرسیده اند از ازدان سه گرد شبانه روز که شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتیکه جامهای خود را میکذارید که خواب و تنها شوید و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه است که خود را مستور نمیدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر اذن برای بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر آشنا میدارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات او خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از ازدان پس باید رخصت طلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبید تا آنها که پیش از آنها بوده اند از بالغان از اول در رسالها و اوقات این مضبوط یا ثابت است که در این باب وارد شده است و احکام و فوائد بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علماء متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکنند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فوائد آنها بیاید نیز مذکور ساخت و آنکه حفتم فرموده وام کرده است مثالیست که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از مثالیست کثیر بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزان اند و احادیث ما نافی این امر میکنند و خلاف ظاهر اینها نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث ضعیف زراره مصرح بحسب و زان که مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامانی و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح بحسب و این ممکنست نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا با نفسه و قیم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد اقلا در حق میان ایشان و اداء باشد و مؤید قول اینجماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان از محرم میدانند سیم آنکه تکلیف و ابتلای ایشان است که ایشان را ممتحن میدارد این بکند و آنکه فرموده است که باکی بر ایشان و بر شما نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل اختیاریست و تکلیف انتخابی است با ایشان میباشد و اولا ظاهرست و بر هر تقدیر مراد صوم میباشد که تمتع بیابند و بدو عورت و غیر عورت کنند چهارم گفته اند مخصوص این اوقات ثلثه را برای استکه در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه و قیلوله است که از خواب برمیخیزند سر را میکشایند و لباس خانه شب بجامه روز میکنند و هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامها و هم چنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع منکره اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که میباید خادم نوچون بحد بلوغ برسد رخصت طلبد در سه وقت عورت هر کنیز خانه او در میان خانه خود نباشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت طلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند بیم طواف علیکم تاکید و تعلیل است از برای اگر در غیر این سه وقت رخصت کردن ضرر ایشان در کار نیست بر آنکه چون شما از ایشان احتیاج دارید ایشان از شما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه سلام و جواب سلام است حفتم تحیتم بحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هر گاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بمثل آنکه تحیت کنند خدا بر همه چیز حسابکننده و شاهد است و از برای بیان مفاد

این آیه بخصوص چنانکه مطلب خود را است اول خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلامست و اکثر مفسران و لغویان چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید انرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلامست بهر سلام و دعا و اکرامی اشامل است چنانکه بسیار معتبر از حضرت امیر منقولست که اگر یکی از شما عطسه بکند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و برحمکم پس حضرت استشهاد باین نموده و این شهرت دارد که حضرت امام حسن بکنیزی که از برای آن حضرت او را از اداکرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین ادب کرده است که چون تحیت کنند ما را بهتر از آن تحیت کنیم یا همان را رد کنیم و این را بر آن اضافه کرده است و این بهتر از آن کل از اداکردن است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که در جواب کتابت جایز است مانند در سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از عیاشی روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مومن باشد و در صورت که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند بگوئید السلام علیکم در جواب بگوئید وعلیکم السلام و رحمة الله و برکاته زیرا که تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند بگوئید علیکم و بعضی گفته اند که هر دو از برای مسلمانست و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود السلام علیکم و رحمة الله دیگری آمد و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاد کردی و برای سیم یاد نکردی فرمود سیم چیزی از تحیت را برای من نگذاشت من او را برا و رد کردم و بالجمله سلام ابتدا داخل تحیت است و جواب واجبست و تحیتها قولی بگرا حوط استکه در غیر اینها از جواب بگویند چنانچه نمازهای فعلی مذکور خواهد شد اشد دوم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجبست و آن علامه گفته است اگر علیکم السلام بگوید جوابش واجب نیست بلکه اگر این سلام است مموه یا بهتست نکرده عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام پس انکه جواب تو نمیگوید علیک السلام و هم چنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر این ادریس استکه در همه اینها و امثال اینها در سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینهاست و وجوب در اظهر است سیم خلافست انکرا یا جاهل است در غیر اینها از بگوید در جواب علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در نذکره اینست اگر سلام کننده یک کس نباشد علیک السلام و اگر او را نشنید زود بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است که در وس بنگرید بهر سند و هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا آنجا کلام علامه بود و این در پیش و جمعی در اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب کافی نیست و این اقوی و اظهر است چنانکه در رساله ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق منقولست که اگر مسلمانی از شما سلام علیکم و اگر کافری سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنستکه رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر این و اخبار معتبره و اخبار بسیاری که در دلالت میکنند بر آنکه اگر سلام کننده مومن باشد رد باحسن واجبست از طرق عامه است و محل اعتماد نیست سیم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس بر دیگری از نه بگوئید شرط بعضی و امامیه شرطست که اگر جواب میگوید داخل نباشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر عرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران قطعا میشود و مکروهست کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص کرداند بعضی را بلکه باید بعضی را بطریق مخصوص سلام بر همه باشد و خلافست در انکه بر ذکران صبیی ممیز را رد دیگران قطعا میشود یا نه احوط استکه اکتفا نکند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست در ظاهر او وجوبست ششم مشهور استکه وجوب فوریست و کسیکه تاخیر کند کناه کار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند تا زمانی که حقوق ناداکنند هفتم گفته اند اگر عالما و اجبست جواب ابسلام کننده بشنود اند زعجز حال تمام به تحیت فهماند اگر کر نباشد و تقلید کرا که کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بزرگ باید اشاره با حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و لیکن معتبر از حضرت صادق منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که سلام کردم و من نشنیدم شاید سلام کرده باشد و باید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسیکه رد سلام میکند بلند بگوید تا بگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر نداند که چگونه رد سلام کند بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت یا بر او عرضه دارد و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب در بعد از آن ترجیح داده است که اگر نداند بشنود واجبست جواب در وضوء ذکر واجب نیست و کلام او مبین است و بعد از آن گفته است که اگر بخیر مردم عادت کرده اند در هنگام برخواستن از مجالس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست تمت سخن مولف گوید که از کلام اعلام ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب ندارد و جهی در نظر ندارم الا استدلال حضرت صادق که روایت کرده است که حضرت رسول صلعم هر گاه مجلسی از مجالس خود برخاست باید که وداع کند یاران خود را بالسلام اگر بعد از رفتن او در حق چیزی شروع کند شیطان او خواهد بود در ثواب آن و اگر در لغو باطلی شروع کند کناهش بر او خواهد بود

ومدهاج الانوار از حش وسالت روایت کرده است که اگر کسی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند باید از سلام و گویا باعتبار
این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا بانها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال بان احتیاط توان کرد و مجرد
ایراد استدلال بر وجوب نمی توان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر انکه صدای زن عورت است و اکثر متاخرین
توقف کرده اند بنا بر انکه ذاتی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن گو اهتی دارد چنانکه
کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میکفتند و
حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و گو اهتی دارد انکه بر زن جوان سلام کند و میفرماید و بیشتر سم خوش ابدا بر اصدای او و پس داخل شوکتا
بر من زیاده از انچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت اینرا از برای تعلیم زنان میکرده اند و بنا بر قول جمعیکه سلام بر اجنبیه را حرام
میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی نا بینا و اظهر و جوب است و جمیع این صورتها خلاف است که ابتدا کند
سلام بر اهل قریه میتوان کرد بنا بر اکثر علماء که گفته اند جایز است و خلافی میان ایشان نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی
ثابت باشد جزم بحرمت مشکلست و علی ای حال احتیاط باید بعقیده ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت حتی بعضی کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج
روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که مرد اخبر دهد زنی را که محتاج شوهر بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت
فرمود بلی دعای تو نفعی باو نمیرساند و بعضی بسند حسن کالصحیح نیز باین مضمون روایت کرده است و علامه گفته که سلام نباید کرد بر اهل
قریه ابتدا و اگر سلام بر ذمی بعنی کافر نیکند و امان باشد یا کسیکه او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب او بگویند نه
سلام بانکه بگویند هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا بتو کند صباح ترا ظال الله تفالک یعنی دراز
کرداند خدا تعالی ثنای ترا و اگر رد سلام بکنند بگویند علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقولست که رسول
خدا صلعم فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگویید علیک السلام و اگر اهل ذمه سلام کنند بگویید علیک و بسنده موثق بکرا از حضرت صادق
منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که ابتدا میکنند اهل کتاب را بسلام و اگر سلام کنند بر شما بگویید و علیکم و بسنده موثق بکرا و نشنه باشد بگویید
علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث
ذیکه در این باب بسیار است مکروه در حال حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم بواو و بدون واو و هر دو جایز است و
بعضی از عامه باو اوجب تر کرده اند و اما سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند احوط ترکست و اما جواب ایشان
بیکی از این جوابها که مذکور شد واجبست خلافست و احوط انستکه ترک نکنند و اغتنار ات غیر سلام را علامه گفته است در اختلاف بداد ام
و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا که بحضرت صادق گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود بگو رزقه الله و عافاه و هداه
فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد فلانی روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که ملاقات میکنم با و
و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه میکند دست را بشوید و
ضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با و مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما این را
حمل کرده اند بر انکه بر طوبت باشد و بر خاک مالیده باشد و احتمال دارد انکه بپوست باشد و احتمال دارد که ابتدا بسلام نکرده باشد و بنا بر قول جمعیکه سلام بر اجنبیه را حرام میدانند
بسیار وارد شده است که نباید بر سر راه کجا بیش دکانها نشست و از حضرت صادق روایت شده است که ابتدا بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت
امیر منقولست که در سلام هفتاد حسنه هست شصت حسنه برای ابتدا کننده است و یکحسنه از برای جواب گوینده است و از
حضرت رسول منقولست که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و این
با بو بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که افشای سلام انستکه بخیل نورزد بسلام باحدی از
مسلمانان و از حضرت صادق منقولست که از جمله تواضع انستکه سلام کنید بر هر که ملاقات کنید و از حضرت رسول صلعم منقولست که چون
ملاقات کنید بر یکدیگر بگویید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرموده که از جمله
حق مسلمانان بر مسلمان انستکه سلام بر او کند هر گاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که مسلمان میگفت
که افشا کنید سلام خدا را بدو سنیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام میکنید و احادیث در افشای سلام بسیار
است و در بعضی از انها استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در فقه الرضا از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر گذشت
و اشاره رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که سه کسند که سلام بر ایشان سلام نباید کرد یکی
با جنازه راه رود و دیگر کسیکه بنماز جمعه میرود و دیگر کسیکه در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق روایت کرده که رسول خدا نهی کرد از انکه سلام کند

بر چهار کس بر مست در کلام مبتلی و کسیکه صنوفها میشاوکسیکه بول میکند و بر کسیکه بر تخت چهاره خانه قرار میکند و من زیاده میکنم
پنجم را نهی میکنم از انکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید
کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر خلاط باشد و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود بخنث بر زنان عفیفه
گوید و بر انها که بخوش طبعی مادران بکدیگر را فحش میدهند و ایضا از حضرت امیر روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست
سلام کردن بر ایشان یهودی و نصاری و انها که نرد و شطرنج بازی میکنند و انها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و انها که نماز را
بکدیگر دشنام میدهند بازی و شعر و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه کبوتر ان و نه
بر بت پرستان و نیز بر انها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نشطرنج بازند و بر مخنث و بر شاعری که فحش بر زن محصنه میکوید و نیز بر
نماز گذار در حال نماز زیرا که نماز گذارنده نمیتواند سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجبست نه بر کسیکه سوگند خورد و نه بر کسیکه
بر خلاط نشسته باشد و نه بر کسیکه در حمام باشد و نه بر کسیکه علانیه فسق کند و باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار است و در
بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و در اوپان اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بسیار در
روایت شده و بعضی از اعتقاد انستکه کسیکه در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه نماز جوابش واجب نیست و باین
احادیث تخصیص آیه کریمه میتوان کرد و اگر سلام کند مستلم جوابش واجبست و نهی از سلام بر انجماعت محمول بر کراهت ناشد یا
کراهت در بعضی از بعضی اقل قریب آنست چنانکه ملا احمد اردبیلی هم رو احتمال داده است و گو اهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتیست
که لنبات نباشد و بعضی از ائمه در حمام سلام کرده اند و مشهور انستکه سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث خلافی
دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تنزیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسیکه نرد و شطرنج بازی کند و
کسیکه غنا و خوانندگی کند و کسیکه از روی لهو و لعب کبوتر پرواند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر ندیدم و دور نیست که اگر
بعضی از این منکرات سلام کردن موجب باشد که ترک منکر نکنند نهی از سلام شامل کردانند از قیام بواجب که رد کردن باشد واجب فوری نیست و
علت هر دو ضعیف اند در اداب سلام مستحب است که سلام را بخطاب جمع بگویند چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد رد کننده و بیکه عطسه کند میگویند یرحمکم الله هر چند با او
غیر نباشد و مردی که بر مرده سلام کند میگویند السلام علیکم و مرد یکه دعا از برای مرده میکنند میگویند غافرکم الله هر چند یکی باشد بر اکه
با و غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیرها هستند و میباید قصد همه بکنند با ان که میباید که سلام بر هوشمند نماز رد قصد شود یا
کند و اول ظاهرست و اشعار دارد بانکه بر زن نباید سلام بتخطاب مذکور واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب
است و بسنده یکی از حضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم ان باعث حسنات است و کسیکه بگوید سلام علیکم و رحمة الله
و برکاته سی حسنات است و نباید زیاده بر این سلام کند و از برای جواب گوینده زیاده بکذارد و در جواب زیاده از قول معتبر نگویند چنانکه کاتبه
بسنده صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر گذشت برجماعتی از بنی ایشان سلام کردند علیک السلام و رحمة
الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمودند و نمیدانند از برای ما از اجر ملائکه گفته اند نباید ما را بر همان ایشان گفتند و رحمة الله و برکاته
علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته و ظاهر اینست که بر پیاده و خود بر بزرگ تر و اسب سوار بر استر
سوار هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل بر مجلسی شود باید سلام کند بر اهل مجالس اگر هر یک از انها متفرق باشند چنانست که عکس کنند نه جایز است که
بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلعم سلام منکرد بر اطفال دوازده هم خصوصا فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی اهلکم تحیة من
عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه داخل شوید در خانه چند بر انفس خود تحیتی از خدا که از برای شما مقرر کرده است تا
برکت نیابد و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شوند بدانکه خلافست در تفسیر این آیه کریمه اول ان که مراد سلام بر اهل انخانه است
گو یا ایشان بمنزله جان شما ند از اینجا ست لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد
بود یعنی بر و شر جا هلیت صبا الخیر و مثل الخیر و انعم صباحا اشاره بنهی مکوید و سلام بکنید کران تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است
و موجب برکت و طیب قلوبست چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول چون نزد انحضرت میامدند میگفتند
انعم صباحا و انعم مسائا و این تحیت اهل جا هلیت بود پس تبدیل فرمود باذا جاء احدکم فلیسلم بما امر الله تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه بیاید نزد تو یکی

میکویند تو ابرا بچه محبت نکرده است تو ایشان خدایس حضرش فرمود ایشان که خدا بدل کرده است از برای ما بهتر ابر بحثیتی که هفت اند این
وان تحیت اهل بهشت است بکویند السلام علیکم و تیم انکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و این نا بوسه در دهان الاخبار از حضرت
نا قرر وایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه خود در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او بکویند نه سلام
بر انفس شما و در صحیح البیان اینه ضمون را از حضرت صادق روایت کرده است سیم انکه مراد سلام بر خود است و وقتیکه کسی در خانه نباشد
با نکه بکوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی ابراهیم و تفسیر روایت کرده است رنفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود
اکر کسی در ان خانه نباشد سلام کند بر ایشان و اکر نباشد بکوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی کفته
اند اکر کسی در انباشد بکوید السلام علیکم و رحمة الله و قصد کند و ملک که با او میباشد در کفتن آمین قصد عتبر از حضرش امیر روایت
کرده است که هرکاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بکوید السلام علیکم و اکر او را اهلی نباشد بکوید السلام
علینا من ربنا و هرکاه برادر مومن تو بکوید حیاک الله بالسلام بکو حیانا الله بالسلام و اعلی منه المقام و از حضرت رسول منقول است
که هرکاه احدی از امت مرا ملاقات کند سلام کن بر او و اکر تو را ندید از شو و هرکاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خوانه
تو نسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد از انستکه چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر و جوهست
و مویدات ما جادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از این باشد که سلام کنید بر خود از جانب
خدا با نکه بکوید سلام بر ما و از جانب پروردکار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت ناقر است سیزدهم خلاف نیست میان علما
اما منهیه که هرکاه کسی در نماز باشد و دیکری بر او سلام کند واجب نیست بر او که تلفظ کند بر رد سلام و خلاف هست در انکه اکر تلفظ نکند
او باطل شود یا نه بعضی کفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی کفته اند اکر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد مبطل
میشود والا فلا و بعضی تفاصیل دیکر کفته اند در نجارد کو کرده ام و حکم مبطلان مشکلست و احوط اعاده است اکر چه جواب بکویند
مطلقا و ظاهرا فوریتی که در رد سلام معتبر است احتمال کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نکویند پس اکر سلام در اثنای کلمه
یا کلامی واقع شود تمام کردن انکلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد و چهاردهم مشهور میان علما انستکه اکر سلام کند کسی بر او در نماز
بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل ان باشد و جایز نیست جواب بعلیکم السلام و ابن در پس کفته است بطرفظ از الفاظ
سلام که جواب بکویند خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اکر بجای علیکم علیک بکوید رحصور نزد است و اکر سلام کننده
وعلیکم السلام بکوید بعضی کفته اند جواب واجب نیست مکر انکه در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در ابن
مسئله تردد کرده است اکر جایز باشد جواب یا واجبست یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب یا
متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیح دلالت میکند بر انکه جواب بمثل اولی است هرچند معارض نیز دارد
و قول بتخییر خالی از قوتی نیست یازدهم اکثر تحیات در غیر حال صلوة بکویند مانند شب بخیرست و صباح الخیر و انعم
صباحا و امثال انها خلافست که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر انستکه جواب بکویند یا بمثل یا بعبارات نیکوتر یا بسلام نه بکر
نظر بعمومات و بعضی از اخبار و اکر سلام در جواب بکوید احوط انستکه بحیثیت کوینده جواب سلام بکوید و باین سبب بغیر سلام جواب
کفتن مفسده اش کمتر است کرچه متابعت سنت در ان بهشتر است و ابن عباس را اکسی نبیند بکوید که در نماز باشد اشکال عظیم نیز
میشود خصوصا اکر بقاریء بکوید یا با لحن بکوید مثل سلام ایلیک و سلام تعلیک و امثال انها و ابن در پس محقق کفته اند جایز نیست
او را جواب کفتن و محقق کفته است اکر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از ان و صلا
کفته اکر سلام کوینده سلام علیکم بکوید رد کند مثل ان را و نکوید علیک السلام از برای انکه عکس قرار نیست و حضرت صادق
در جواب کسیکه پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم منکوید علیکم السلام از برای انکه تمام
بر حضرت رسول سلام کرد در نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه کفته است که اکر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اکر نام
تحیتی برده است جایز است در فهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و اکر نام تحیتی نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او
اکر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف در وا جب ندانسته اند و مسئله در کفایت اشکالست و جواز رد بقصد
دعا خالی از قوتی نیست و اکر جواب بتحیت عمری و سلام صحیح بکوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط انستکه اکر چنین
بلهمه کوید اعاده کرد و اعاده نماز بکند خواه جواب بکوید و خواه نکوید شانزدهم اکر برکسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور انستکه جواب
میباید بلند بکوید که بر او بشنوانید در نماز واجب نیست در ظاهر مانند غیر نماز باید بر او بشنوانید یا اشاره کند که او بفهمد که

جواب

جواب او کفته است و احتیاط بکه دلالت بر عدم جواز نمیکند شاید مجمول بر تقیه باشد چنانکه شهید علیه الرحمة در ذکری کفته
و نیز اکه مشهور میان عامه انستکه جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره کفته است که اکر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند
سلام را اهشتم میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد از ضرر مخالفان نیز خالص شده باشد هفدهم اکر دیکری جواب
سلام بکوید او در نماز باشد اتیانش جایز است که او نیز جواب بکوید یا منفست یا جایز نیست بعضی کفته اند جایز نیست مکر بقصد
دعا چنانکه کذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن از دراین مسئله بسط دادیم برای بنکه در اکثر اوقات در می محتاج باحکام
ان میباشد و اکثر علما متعرض ان نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از متقدمان داده اند که ابر کوینده شامل عهد بوده باشد اکر بعضی از
احکام ان نیز مذکور شود منافات ندارد و میباید دانست که کسیکه چیزی بکسی بخشد یا عوض میکند یا مطلق میکذارد یا شرط عدم عوض میکند
قول بعید و نادر است و تفصیلش انستکه کسیکه چیزی بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میکذارد
اکر شرط عدم عوض کرده باشد عقد و هبه جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اکر شرط عوض کرده باشد یا بداند بان شرط عمل
کند پس اکر تعیین عوض کرده لازم میشود پس اکر قبول کند همینکه شرط شده است او واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند
کرد و الا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر انستکه لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هرچند منهب عوض را دهد
و اکر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اکر بر بضا یکدیکر منافی نکنند لازم میشود و اکر انافی نکنند ظاهر انست
که بر منهب لازم باشد مثل انکه بخشیده است یا فروخته است و ابن قسم را اکر اداده لزوم هبه اشته باشد و اما قسم موهب در وقت قبض و هبه عتبار دارد
یا قبض ان در وقت اداء عوض خلافست و اصح خلافست که بر منهب واجبست و فای بشرط یا مخالفت ان و در رد و عین و وضع این
مسئله بسیار است و مشهور میان علما انستکه حرامست و بعضی بر بشه و بعضی بر نجاست و مس کتابت قرآن برای محدث خلاف
حرامست جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مسلمانها خلاف و انبیاء را نیز حرام دانسته اند و حرامت است بیشتر از خواندن چنانکه سوره که
سجده واجب دارد و بعاض انها و حرامت است داخل شدن انها در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و مکث کردن در مساجد کذشتن
چیزی در انها و احوط انستکه نجاست و حایض داخل شاهد متعرض نشوند و مس کتابت قرآن و ائمه علیهم السلام خلاف
احوط انستکه مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز نزدیک بلوغ جزمی و خیانتی نکردن و از ار کردن جایز نیست
و بعضی کفته اند حرامت تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد
تادیب بیشان پنج تازیانه است باشش تازیانه و در روایت دیکر تادیب طفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است
که هرکه بر بنده مملوک کبر بقدر حد بعضی انکه موجب حد از او واضح شده باشد بنده را کفاره نیست بغیر از انکه کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی
انستکه ابتر او اجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد و تازیانه و شیخ یحیی بن سعید
در جامع کفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت خول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو
حرامست و صید بحر مطلقا بر محرم حرامست و هر نجیسی حرام است خواه بالاصالة بحیثی بخس شده باشد و هر مجبون و مرکبی که حرام در ان داخل
کرده باشند حرام است و فروختن بر بنده ی مظلوم و ستم عظیم کردن از ایشان با قدرت واجبست اکر قادر بر یاری نباشد بعضی کفته اند لا
بودن در انموضع حرام است و جایز نیست خواب در موضع نقل کردن و کوش دادن بسخن جمعی که در انجا نشسته باشند و در بعضی
از روایات وارد شده است که در بنکده و موضعی نشسته باشد که کوم شده باشد تا سه روز نشود مکر در انجا نشیند و اکثر عمل بر کراهت
کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال و تجارتها مانند امر بقبیح و نهی از حسن و شهادت منکران از برای
غیر انکار و مدح کسیکه مستحق مذمت باشد و بر عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل الات لهو الات قمار و ساختن بت و جلب با و شراب های
حرام و الات انها و ترکیب کردن دواهای محرم و سم و قاتل و نکاه داشتن درندکان و سباع موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن
حیوانیکه در شرع ذبح ان وارد نشده است و اذار دادن انها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعذیب کردن از انتفاعاتیکه شارع از انها
مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلان بیت کردن مساجد و مصاحف و ساختن
معابد یهود و نصاری و اشکده و غیر انها از معابد اهل ضلال و کمان کاولو اندا ختن و جمع کردن مبنی اهل فسق از برای تجوز و اعانت کردن
فاعلان قبایح و ظالمان و منقلبان بر بلاد بغیر حق خواه بکفتار یا بکردار یا بزاد و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قادح
در ادله اهل ایمان میکند بدون انکه جواب کوید و بعضی انها کفته و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس

هو و محرمات و فتوی دادن بچیزی که حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و باد دادن و یاد کردن اعمال سحر و ارادهٔ امور مغیبه و کراهت
داشتن از امور واجبه و محرمش ثابت شده قیمت ان و مزد عمل ان و مزد یاد دادن و یاد کردن و حفظ کردن ان و جائز کردن ان
و یاری بران بقول یا بفعل یا برای عوض کردن از ان همه حرام است و هم چنین حرام است اجرت کردن بر تعلیم مغانی و شرایع و
کیفیت عبادات و فتوی دادن باانها و جاری کردن احکام و تعلیم قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و
تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن ایشان اجرت برانها همه حرام است و هم چنین اجرت بر جمعا کفار و بر امر بمعروف
و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن بر انها حرام است و حرامست لواطه کردن و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن
در لحاف و وطی جمیع بهائم و ظلمت بهائم منع کردن بد است و حرامست ناو مقدمات ان از زدن و دور کردن و بو میدن ایشان و سخن
گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرامست وطی حایض و نفسا ناپاک شوند و وطی مستحاضه ناخوش را نشوید و وزنیرا کرده ها
کرده باشد تا کفاره بدهد و زنیرا که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء ان بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرم تا او
محل شود و روزه ندارد تا افطار کند و کنیز یکه خریده باشد و تا بیک حرامست دهم چنین زنیرا که خشی گفته باشد و ان زن کنیز باکره باشد
و بعد از ان محرمها است و رضاع و مصاهره و ذکر کرده امت با بعضها زمکرو تقها و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ابراد نمودیم و لیکن
در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف چون او زیاده از دیگران و عمل بقول او قائلیا باحتیاط اولیست
کلام او را در اینمقام ابراد نمودیم و انچه در باب محرمات بر ان نمودیم خلیلی است از کثیر و جزایست از بسیار و کبیر و تکالیف خفیفه در هر باب و هر جا
بسیار است و استقصا ابعاد و مجلدات بسیار میشود و مثل در صلوة با انکه استقصا نکرده اند هزار واجب را ذکر کرده اند ترک هر واجبی
حرامست اکر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب بسه هزار مسئله از مقدمات و یات و احکام صلوة تقریبا ابراد نموده اند باشرایط
و مقدمات ان و هر واجبی در محل خود بجا اوردن و واجبست ترک ان حرام است اکر موجب ترک ان حرامست و هر مستحبی را اکر انکار استحبابا
ان کنند یا بعنوان وجوب بعمل اورند بدعت حرامست و هم چنین صور و کوه و اعتکاف و حج و جمعا چندین هزار حکم بانها متعلق
است که اخلال بانها یا انکار انها حرام است و هم چنین تکالیفی که ادمی را حوال مختلفه لازم میشود مثل انکه چون داخل خانه شود
در معاشرت با اهل خانه تکالیفی بسیار و ازاغراض منشود از نفقه و کسوه دادن بدن و فا در و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان
بلند حرف نزدن و اوف بر روی ایشان نکردن و اکر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال انها و با فرزندان
از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بحدیث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین بر نماز و صل
و اجبا و ترک محرمات و تعلیم احکام و اداب نمودن و احکام و صنایع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و باز و جبران نفقه و کسوه
دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بحدیث باایشان اذیت نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر جا شب یکشب
و هر جا ماه یک بار جماع کردن و سایر حقوق که بعضی از انرا ذکر نموده ایم و اکر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور مابین زن و با اولاد و
کنیز مدارا نمودن و تکالیف شاقه بایشان نمودن و ایشانرا کرسنه و برهنه نکذاشتن و امثال انها و هم چنین رعایت حقوق سایر خدمه
و ملازمان و حق همسایکان را رعایت کردن و کرسنه ایشانرا سیر کردن و منع ما عون از ایشان نکردن مانند قرض نان و نمک و امثال
انها اکر ضرر و بات ایشان در بر نداشتن و ظرف فرش در وقت ضرورت بایشان دادن اکثر انها داخل ما عونست و حضنع میفرماید
و ای بر ای نماز کذارند کانیست که از نماز خود غافلند الهاکه در حیات باو منع نمیکنند و منع نمیکنند ما عون را و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که ما عون فرومایه ایست که میدهی و معروف بنیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ما عونست نکوه را و بی کفت غافل مباش
دارم که در هر کاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را میشکنند و فاسد میکنند تو از برما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هر کاه چنین
باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق جوار است که در خانه نکاه میدارند و اجبست کاو اب باو بدهند و زیاده از طاقت شان
بار نکنند و بعدت نزنند و ایذی وارد نشده است که حضنع زنیرا عذاب کرد در باب کربه که او را حابس کرد نا از کرسنکی و تشنکی مرد و حقوق
خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجبست بعضها کفتیم و بیکی از خانه بیرون رود در معاشرت درست و دشمن و کافر و مسلمان
و اشنا و بیکانه در مجالس و راه رفتن و غیر ذلک خصوصی بسیار هست که احادیث انها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق و رحم و مصاحبان
و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و اداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان
و بخشن کردن عیوب ایشان و افشا کردن انها و لهنت کردن و افترا بستن بر ایشان و کمان بد بردن بایشان و غصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله
بغیر حق و بجبر و خیلا در پوشش و رفتار و کفتار و دل تنک شدن و سفاهت و بیحیی کردن و دشنام دادن و خشن کفتن و بی سبب شرعی کسی را

زدن و بی خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و کمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و ازاحت بودن
بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال انها که بر هر یک هفده یدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف
و نهی از منکر و حب فی الله و بغض لله و غضب کردن از برای خدا و ملاهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و نهی از معاصی
و کیفیت سلوک با اهل ذمه و کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و
امرای ظلمه کردن خود را و بهلکه نیفکندن و خائن را مخون نوشمرد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا کوزکردن امثال انها اکر دانند کار کر
نیفتد خواهد شد و باین فعل التخصر کشته خواهد شد خلاف شرع است و کواهی ناحق از برای تقیه مبنوان داد اکر باعث قتل کسی نشود
و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مومن دیکر جایز است و در هر ضرر و نقص ممکن باشد باید تو بر کند مثل انکه مال مومنی نزد مومنی تلف
و ظالمی خواهد بعنف غصب کند او سوکند یاد کند که مال نزد من نیست و قسم کند که مالیکه بتو یا باو داده نزد من نیست و تقیه از کفتن کلمه
کفر هم جایز است چنانکه عمار کرد و حضنع عذر او را در قرآن مجید فرستاد و هم چنین در سنت حضرت رسول و ائمه جایز است و از بعضی از اخبار
ظاهر میشود که مباشد و مقتضای جمع بین الاخبار انستکه مخیر باشد مبنا انکه تقیه نکند در نامسرا کفتن با ایشان و کشتن را بر خود بکذارد
چنانکه مادر و پدر عمار کردند و مبنا انکه تقیه نکند و نامسرا بکوید چنانکه عمار کرد و استقامه باید کرد بحضنع که ادمی را چنین بلیه مبتلا نکند
و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه واشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در سیر بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد
و شهر بجوا است در هر دو احادیث انها و بلاد کرده اند و اکر و محضر باشد و حرام اکثر علما بجوز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد
شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و در وعیدکه در ان مصلحت عظیمی باشد جایز است باو زیاده اکر ممکن باشد و اکر مصلحتی
سهلی باشد مثل انکه شغلی دارد و جمعی میایند و او را باز میدارند میکوید بکوید در خانه نیست و موضع مخصوصی را هشد منکند خلاف از احکام
نیست و اکر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سوال منکنند و فیما مضی هم
ستر و ضع شخصی که در جنک سخنی بکوید که مراد او معنی دیکر باشد و حکم معنی دیکر نباشد و هم کند با شخصیکه خواهد صلاح میان دو کس بکند و هر یک
غیر انچه دیکری کفته است بکوید و کسیکه وعده با اهل خود بکند و وفا نکند و هم چنانکه در وقع از برای صلاح خویست و کسیکه متضمن افشا
میان مومنان باشد جایز نیست کفتن و در خلف وعده مشهور میان علما انستکه مکروه هست مکر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد
و اتیان باخبار دلالت میکند بر عدم جواز مکر انکه بعد از وعده انتم کفته باشد یا وفا بان متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را
در شرح اصول کافی و در بحار ابراد نموده ام و از جمله امور واجبه بین اربی از اهل بدعت شش اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان
ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصا و اجتناب و منا هی در اینرساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حال تا حوال تکالیف بسیار بر ذمه
هست و ترک هر یک از انها معصیتی است بزرکی و حرامی و ظاهر است که ادمی در هر حال خیر و رستکاری و احکام مواریث که اموال میت را بعد
در میان ورثه قسمت کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدیع و آثار زشت و فیما مضی و فیما امرم کذاشت و احکام
در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدیع و آثار زشت و فیما مضی و فیما امرم کذاشت و احکام

دعنا باو سبوع رغایت و قصاص و دیات حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیفند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب بیشتر در بنیا حلال و
حرام خدا و ندعلام است که تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصا نمیتوان کرد و غرض در اینمقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی
از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و تعبیر هتعانتر
بجناب اقدس الهی بیشتر بیهوشتر آدمی بتوبه و انابه محتاجست و مغرور باعمال ناقص خود نباید شد حقتعم منیرها بیدا نها که
منقول بر همه کار اند که هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشانرا عارض کردد متذکر و خبردار میکردند پس ایشان بینا میکردند و این
احکام نسبت بانبیا و اوصیا انکار دشده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری کردانند و هرکه مخالفت
نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان اخبار احکام دین
منبهین و نایبان ائمه اند بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه
در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هرکه حکم ما را رد کند حکم حقتعم را رد
کرده است ان در مرتبه شرک بخدا است مقصد دویم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و کناهانی که از آنها توبه باید کرد و در وجو
طلب توبه بودن آن چند مطلبست مطلب اول در بیان وجوب توبه است و کناهانیکه از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب
توبه از کناهان فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع کناهان توبه واجبست که از کناهیکه مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از
کبایر صغایر مکفر است یا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجبست تا بنا بر اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی نیست اما الحق
آنست که آدمی همیشه باید که در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درکاه الهی که برای مکروهی و ترک
اولی سالها تضرع و استغفار و انابه منیه نمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا اثر کناه نه محض عقوبت اخروی است بلکه
کناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میکرداند و از استحقاق لطایف خاص الهی محروم میکرداند و سلب توفیق طاعات
از او میکند و باعث استیلای شیطان و جرات بر کبایر میکردد و ایضا سهل شمردن کناه موجب اصرار میکردد و اصرار بر صغیره
کبیره است بلکه بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیویه کردد چنانکه حقتعم فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شما
است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق فرمود که بترسید از کناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود
پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنستکه آدمی کناهی میکند و میکوید خوشحال من اگر غیر این کناهی نداشته باشم و از حضرت امام
محمد باقر منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل کناه بدرستیکه کسیکه مرتکب کناهی میکردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل
او را اسیر نکوید میکرداند که حقتعم در قرآن فرموده نکیرید و روی او از خدا بر کردد و متوجه دنیای فانی کردد و ایضا فرمود که هیچ رکی نمی جهد
و ریلی بسنک نمیاید و بیماری عارض نمیشود مکر بسبب کناهیکه آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و
ایضا فرمود که کناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی کناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میکردد و فرمود که هیچ نعمتی خدا
بکسی نمیدهد که آنرا از او سلب کند مکر بکناهیکه از او صادر شود و از حضرت باقر منقولست که هر بنده مومنی در دل او نقطه سفیدی
هست چون کناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اکر توبه کرد محو میشود و اکر کناه میکند آن سیاهی زیاد میشود تا آنکه تمام سفیدی را میپوشاند
و بعد از آن بسوی خیر بر نمیکردد و حقتعم فرموده است که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون پس ظاهر شد که توبه از صغایر نیز باید کرد و اهم
آنست که از واجبات تو به [illegible] خلاف هست باید که [illegible] نادم از برای آنست که ترک توبه
از آن واجبست [illegible] در بعضی
نظر [illegible] و اولی آنست که از هر کناه که بیاد آورد توبه نماید و اجبست باید که باشد تا بعضی محل
باشد معلوم نیست که کدام کناه باشد که عقوبت آن سخت باشد [illegible] و ممکن است که هر کناه بخشیده باشد
انشاء الله و اگر کسی بعد از آنکه توبه کرده باشد کناه [illegible] بر آن توبه شکست [illegible]
مرتبه توبه بخشی توبه خواهد بود و همان توبه سابقه [illegible]
نیست [illegible] توبه از بعضی کناهان [illegible] صحیح است که از بعضی کناهان توبه کند [illegible]
جمیع [illegible] توبه نکند و بعضی [illegible]
و مخلدن [illegible] توبه کند [illegible]
کرده [illegible] کناهان الشهادت

د توبه کند تا اینکه آن ناست که تعجیل کاواست خصوصاً وقتیکه تفصیل بخاطرش نباشد شرط مطلب سیم در معنی توبه است و شرایط آن بعضی کفته اند
توبه از پشیمانی از کناهانی است که از آن کناه بیزار بود و بر آن نیت و نباید که در حال آن کناه و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب
آن را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی کفته اند این عزم لازم پشیمانی است و بعضی آن داخل در احادیث بسیار وارد شده است که
کافیست ندم و پشیمانی در آن توبه و بعضی از محققین کفته اند که توبه حاصل نمیشود مکر بسه چیز اول دانستن ضرر کناهان دوم آنکه آنها
حایلند میان بنده و محبوب پس آنکه هرکاه آکاه شد از این معنی پشیمان میشود و بر کذشته و عزم میکند بر ترک آن در آینده و بعضی کفته اند که
میکوید که نادم بودن بر آن است که نادم شود از کناهان بر آن ترک کردن کناهان و عزم بر آنکه بعد از این بر آنها نکردد و بعضی کفته اند
سه چیز اول علم است بضرر کناه دوم ندامت سیم عزم بر ترک در حال و آینده و تدارک آنچه فوت شده است [illegible]
بکذشته که آنچه قابل تدارک باشد از حقوق الهی و حقوق مردم [illegible]
کافی است و پشیمانی از کناه و عزم بر ترک آن اثر است ترتب حاصل میشود که اینها اسم توبه را اطلاق میکنند
عبارات بیشتر علما در بیان شرایط توبه مختلف است و بنابر آنچه [illegible] باید که توبه از برای خدا باشد و شرط بر آن باشد
بعضی از علما کفته اند که توبه بتحصیل آنها محقق میشود [illegible]
نیست و کلام بر بطلان این مذهب بسیار است [illegible]
ما لا یطاق است و در کافی روایت معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب بخورد [illegible]
بکام او بر ساند و ممکن است که از تفصیل اینها باشد و مقصود از این مطلب چهارم در بیان انواع کناهان
است که از آنها توبه میکند اکثر متکلمین و فقها [illegible] کناهان که از آنها توبه باید کرد اکر حق الله باشد
حق مردم را [illegible] باشد
مالی [illegible] واجبست [illegible]
مالیه خدا مانند زکاة [illegible] و کفاره و امثال آن [illegible]
و بنابر اکثر [illegible] توبه از آنکه کاه و حقوق [illegible]
خدا را برای مکلف [illegible] توبه و اظهار [illegible]
او میشود و اما بانا کناهان [illegible] و او را ساقط میشود [illegible]
حقتعم از آن کرم [illegible] رسول و آل او [illegible]
از حضرت [illegible] میان بنده و خدا [illegible] بوده [illegible]
او کسی [illegible] باشد [illegible]
بندکان است خدا را درو [illegible]
و توبه روزی [illegible] بر سانید [illegible]
مر لقعه [illegible]
زکوة و و فطره [illegible] و بنا بر این که [illegible]
واجب است [illegible]
او میا [illegible] باشد واجب است [illegible]
بهم [illegible] مقام شخص [illegible]
با بوارث [illegible] بوده باشد [illegible]
کسیکه [illegible] طلب
و بعضی [illegible]
عازم [illegible]
و اکر [illegible]
ازو [illegible] کامل کرده اند و اکر کسیکه

که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل انکه بگوید بپسر مقتول که من پدر تو را کشتم اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر
میخواهی عفو کن و هم چنین اگر عفو از کسیرا برید باشد تواند او را بارث و برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد
مثل حد قذف اگر شخص که قذف باو کرده است عالم باشد باین که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند
و اگر نداند خلاف است که واجب است اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیقت آن شخص و مسافط تمکین میکند یا نه که او را ساقط کند و خواجه نصیر
علماء اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت و وحشت و موجب عداوت میگردد و میشود اگر مجملا ابراء ذمه
از او تواند طلبید و هم چنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله باز وجوب کیفر ان نیز چون حق الناس در ان هست این حکم دارد و اگر
غیبت کرده باشد ان نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که از توبه رسیده اند که کفاره غیبت چیست
فرمود استغفار کنی برای انکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر انکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه
نصیر و بعضی گفته است که واجبست عذر بخواهد از انکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است
که اگر غیبت باین شخص رسیده است باید عذر از او طلبد تا بری شود و اگر باو نرسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است
لازم نیست حلیت از او طلبد زیرا که الی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر انکه هرگز
عود بان نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علامی نیست
بغیر انکه از او حلیت بطلبد و اگر باو نرسیده است طلب مرزش کند از خدا از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت وجه
وارد شده است یکی انکه کفاره غیبت استغفار کنی از برای او و دیگر انکه از هر کس نزد کسیکه مظلمه بوده باشد در عوض او باید
کار او حلیت بطلبد پیش از انکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته
باشد از گناهان صاحب حق برگناهان او بیفزایند و راجح میاد وحدیث استغفار را حمل کنیم بر انکه باو رسیده باشد و عوض او باید
باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر انکه باو رسیده باشد و دستش باو نرسد و بداند که خلاف است و از انکه تبیان
باین امور شرطست در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بان گناه توبه محقق میشود والها و اجتنابذیکر نه مشهور و مبنا علما
قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند اگر نکند بترک توبه معاقب نخواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط
باشد در ابن خوط است مطلب بحثی در بیان وقت توبه است خلافی نیست در انکه توبه واجب فوریست و بنا بخبر ان اثم میکرد در زیرا که
گناهان بمنزله سموم قاتله اند هم چنانکه در سموم باید مداوا کند پیش از انکه او را اهلاک کند هم چنین واجبست بر کسیکه گناه کند که مبادرت
نماید بتوبه پیش از انکه او را اهلاک کند پس تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از ان نیز باید توبه کند و اگر تاخیر توبه نزدیک گناه برای او
حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطر بحث بالا میرود تا انکه میرسد در قدر یکساعت اگر بشصت دقیقه برسد نیز فتحت کنیم انقدر جمع
میشود که محاسبا ما اطهر از حساب او عاجز میشوند و چون در کمتر از هم نیز توبه میتوان کرد اگر بوثانیه و ثالثه و رابعه فتحت کنیم بغیر حقتعالی کسی
حساب او را نمیتوان کرد چه جای انکه روز و ماه و سال را برابر نها فتحت کنیم و چه جای انکه گناهان غیر متناهی را برابر این نسبت فتحت کنیم پس معلوم
شد که هم چنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی گفته اند که کسیکه بتسویف
و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقتی بگرمی اندازد و امیدوار است میاد و خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکلست که از دیگری سالم
گردد اول انکه اجل کر بیاید و او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و دوم انکه شاید توبه مستدرکرده بر سد وقت انکه حقتعالی فرموده است حیل بینهم و بین
ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میانچه میخواستند و طلب مهلت بکروز و یکساعت کنند باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر زنرا
مهلتی نیست چنانکه حقتعالی فرموده است پیش از انکه بیاید احدکم از شما المرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل تزدیکی بعضی از
مفسرین گفته اند که مختصر دوهنگامیکه بر ورده از پیش دیده او بوده باشد شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز تا عذر از خود بخواهم و توبه کنم و توشه بردارم از عمل صالح ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز تمامانده است گوید یکساعت تاخیر
کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه بر او روی و بیندند در عرض عرض در خلوق او پیدا شود و چون عرقها یاس و حسرت و نا امیدی بنوشد
بر ضایع کردن عمر خود و بسیار باشد که در این احوال و اضطرار بحوال شیطان ایمان شق نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک و هم انستکه
ظلمهای معاملات و مناکحات و مجتمع کرده بهم نیز بر سر و چون بر سد تا بال محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیری در دل و بهم میرسد
هم چنانکه از نفس دمی تاریکی در اینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد بر دل چنانکه مجاز نفوس او را اینه مکرر بر اینه باید چند
چرک میکیرد و چون مدتی بر این حال بماند و از اجلال اندکی بحرش فرو میرد و او را فاسد میکرداند که دیگر قابل جلا نیست هم چنین دل

ادمی چون از گناه دست بدارد و ان بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از ان قابل علاج نیست چنانکه حقتعالی فرموده
است طبع الله علی قلوبهم و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا انکه بحدی میرسد که او امر شریعت
در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش از ایمان میکرداند بدانکه اخر وقت قبول توبه و قبیست که جزم بمرگ
بهم رساند و معاینه امور اخرت بکند یا انکه ملک موت بالینه یا جای خود را در بهشت یا در جهنم بیابد و نیز بهم رساند یا رسول خدا و ائمه را که وقت مرگ
حاضر میشوند و شاهد نماید و در این وقت ایمان مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای
انهاکه اعمال سیئه میکنند تا وقتیکه مرگ بیکی از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه انهاکه میمیرند بر حالت کفر ایشانرا مهیا
کرده ایم از عذاب الیم برای ایشان عذابی در دناک و از حضرت صادق منقولست که مراد بحضور موت انستکه معاینه امور اخرت بکند و
از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند ما دام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود
و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت ببندگان انستکه امر کرده است قابض ارواح را که اندک اندک در نزع
روح بانگشت پاها و بدن بیچ و تابی بیابد تا پسینه برسد و بعد از ان بحلق برسد تا انکه در این مهلت مدت تواند بود او را بسوی
خداوند خود برگرداند و صدق توبه و انابه بکند پیش از انکه معاینه امور اخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مرحوم حلیت بطلبد و یاد خدا
بکند و در وحشی که مفارقت کند یاد خداوند کرده باشد و گوید که حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در انکه اگر عزم
بر عدم عود بسوی گناه دارد و فوتی بکند که قدرت بر عود بسوی ان گناه نداشته باشد مثل انکه کسی زنا کرد و بعد از ان ذکوا و ابرید ندیس
توبه کرد و عزم کرد که دیگر بر زنا عود نکند اگر فوت مزبور را بهم رساند یا توبه او مقبولست یا نه اکثر گفته اند مقبولست و قول نادری هست
که مقبول نیست و بحسب وهم چنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت خلاف شده قبل توبه و مشهور انستکه توبه او مقبولست و از
بعضی از ایات کریمه اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتیکه
در یافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری
که عذاب را دیدی و حال انکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افسدکنندگان در زمین فرموده است که چرا ایمان نیاورد اهل قریه که ایمان ایشان
پس نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب بایشان عذاب خوار کننده
را از دنیا برخوردار نمودیم ایشانرا تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه پسندیده معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا
پرسیدند که چه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال انکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیکانکی و حضرت فرمود از برای انکه ایمان آورد در وقتی
که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حقتعالی است در کذشتکان و ایندکان حقتعالی فرموده است
فلما رأوا بأسنا قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان
آوردیم بخدا بتنهائی و کافر شدیم بانها که با خدا شریک میکردیم پس نبود انکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است
که روز که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع ندهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود بخیری
عمل خیری را و هم چنین فرعون چون غرق او را در یافت ظاهرا ایمان آورد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری و پیش از این نافرمانی
داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و از مفسدان در زمین بدعوای خدائی و کمراهی کردن مردم و شم کردن بر بنی اسرائیل ابتدا کرده بودی
صاف از روایت کرده است که البته در زمین امامی حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بدانند و مردم را بسوی خدا بخوانند و منقطع نمیکردد
حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میکردد و نفع نمیبخشد ایمان کسیکه پیشتر
ایمان نیاورده باشد و ان کروه بدترین خلق خواهند بود در ایشانند انها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در نفسیر امام مذکور است که عزرائیل
امد و زنزد رسول خدا صلعم و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میکرد حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزندادم و بسته نمیشود
تا طلوع کند افتاب از طرف مغرب ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب ان انستکه پشیمان کردد از کذشته و عزم کند بر عدم فعل
در اینده و بالاتر از ان تجدید بکند در حضور پیغمبر ان و صد تقاضاست چنانچه در نهج البلاغه از حضرت روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر گفت استغفر
الله حضرت فرمود مادرت بر عزایت نوشینند مبدا استغفار چیست استغفار درجه علیین است و ان اسمیست که بر شش معنی واقع میشود
اول پشیمانی از کذشته است دوم عزم بر انکه هرگز بعود بان نکند سوم انکه اداکنی بسوی مخلوقین حق ایشانرا تا انکه وقت مردن پاک نا شوی
حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم انکه قضا کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق تعالی را ادا کنی بنحو انکه قضا کنی بسوی کوشتی
که در بدن تو بحرام روئیده است ان را بکدازی بحزن و اندوه تا پوست تو با استخوانهای تو بچسبد کوشت تازه در میان بروید ششم انکه

ثمره میکرداند و روح اینکس را امکدر میشد و علاوه انکه رحمت از اینکس مهاند و ثمره از ترحمات خاصه شخصی محروم میکرداند اگر زنی
بخانه دراید و ملتها انخانه را منصرف شوی یا مستی در سرای معمور داخل شود و صاحب خوانه در خواب باشد یا شمنی مدت یکی
در خانه اباد ابی مشغول خرابی باشد بمحض انکه ان زن یا ان مست یا ان دشمن را از خانه بدر کنند بجلبه اباد این بدر نمی باند تا مدتها
در مقام اصلاح و تعمیر ان سرا بدر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و شاعها در دیده را عوض نگیرد بجالت اول بر نمیگردد و هم
چنین در زد شهوات نفسانی و دشمنهای مانند شیطان و مشیه مثل خواهش کناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و عائله
ایمان و اعمال صالحه را بایند پیوسته در خرابی کوشنده صاحب خوانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه
بلند خراب و ویران و اسباب خوانه بغارت رفته و ظروف و الات شکسته و خانهای فرش بدد و دمعاصی تیره کرده بمحض انکه نادم و
پشیمان کرد دینیره و تیره و شمشیره و ناله استغفار و استغاثه بملک غفار در دغارت کر از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه
در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد تکی این خانه ویران اباد ان میکرد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند خانه را اباد ان کند
وشاعهای دریده اعمال صالحه را عوض بکیرد و تیرکیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان از خزانه ایمان
مسدود کرداند انوقت توانند بحالت اولی برکردد بلکه بهتر از اول توانند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایانند ز برای
ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چند ان کریه اند حضرت آدم ع سیصد سال کریست تا انکه در روی مبارکش رخهای اب پیدا شد
و سیصد تا توبه اش مقبول شد حضرت داود ع انقدر کریست که کیاه از اب پیدا شد و اتش بار میکشید که انکیاه پخت توبه کامل
انیست و در اینمقام سخن بسیار است و اینرساله کنجایش ان ندارد اما هفتم در بیان شروط قبول توبه است خلافی نیست میان علمای ملت
در انکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلافست در انکه با عقل بر خدا واجب است حتی انکه اکر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد شد
یا انکه تفضلی است که حقتعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست که نسبت بهر عبادی باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر
حقتعالی واجبست که عمل بوعده خود بنمایند معتزله بر اول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی
و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر در تجرید بر این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق است
که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود کناهان تمام عمر را ببامرزد
و در ام سابقه نیز چنین نبود چنانکه در عبادة عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده
اند که تا عصور ایشان کناه کرده اند نمیرسیدند و توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین ع میفرماید که حمد
میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم از امکه از فضل و اکرامش شماریم از فضلهای او و مکر این توبه را هم از نعمت او
نمیشماریم که خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرک خواهد بود چنین نبوده است طریقه خداوند توبه ز برای
امتهای که پیش از ما بوده اند نماز و دعای یکروزه و توبه استثنا الهی اکر یکروز بسوی تو ناله کنند و بکریند چشمهای من و انقدر فغان و ناله کنم که
صدایم قطع شود و با بشم بعبادت تا پاره پاره شود یا اعضایم در رکوع کنم ز برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم ز برای تو تا
حدقهای من بزیر کده خاک ریخته شود و ایام عمر خود را بصوم بسر برم و شبها را تا صبح بیدار باشم تا اخر روز کار خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا
زبانم مانده شود و نفس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم با این اعمال محو یک کناه از کناهان خود را اکر خواهی
امر نمیدهد مرا در وقتیکه مشیوم و معذبم توشوم و بغفو خواهی کرد از من در همه کا میکه مستحق عفو تو کردم لیس این هرکز واجب نخواهد
شد از برای من باستحقاق و نه من اهل ان خواهم شد بر سبیل وجوب بهر اکر جزای من در اول معصیتی که از من کردم اتش جهنم بود و این
مضامین در اداعیه اخیر ایست بسیار امت هشتم بر بنا امور نیست که حقتعالی بر انها مواخذه نمیفرماید و وعده عفو از انها فرموده و ان چند
چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری در می نباشد چنانکه کلینی از محمد بن عمر ان روایت کرده است که از حضرت صادق ع
پرسیدم از وسوسه هرچند بسیار شوم حضرت فرمود کناهی بر تو نیست چون چنین شود بکو لا الله الا الله و بسند حسن کالصحیح
روایت کرده است که جبل بن درّاج بامضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی میکذرد حضرت فرمود بکو لا الله الا الله جبل کفت هر وقت
چنین امری ز خاطر من خطور کرد و لا الله الا الله کفتم هر طرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر ع که در
امد نزد رسول خدا ص و کفت یا رسول الله منافق شدم حضرت فرمود بچه سبب کفت منافق نشدم اکر منافق نشده بودی بزدمن می امدی که
اعلام کنی کمان کنم که شیطان خاص یعنی شیطانی امده است بنزد تو پس بدیده است که کی تو را خلق کرده است کفته خدا پس بو کفته است که کی
خدا را خلق کرده است همین کفت وسوسه بحق الخداوندیکه تو را بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما امد از راه

بحسان بچشم خود الم طاعت را انقدر که یاد چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از ان بکوی استغفر الله و از حضرت صادق ع منقولست
که کسیکه مقیم است بر کناه و استغفار میکند از ان مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیکران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که هر که توبه کند پیش از مرکش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود بیکماه بیسال است هر که توبه
کند پیش از مرکش بیک هفته خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یک هفته بیک سال است هر که توبه کند پیش از مرکش بیکروز خدا قبول
میکند توبه او را پس فرمود که بیکروز بیسال است هر که توبه کند پیش از انکه معاینه امور اخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر
علما باینحدیث را حمل بر تنجیز کرده اند باینکه تنجیز پیش از غلغرغره است و کان تقدیر انست که این اشاره است باختلاف مراتب
توبه بر انکه توبه کامل انست که اقلا یکسال پیش از مرک توبه کند و تدارک ما فات و اصلاح احوال خود را در یکسال بکند اکر این بیست
تشود بیکماه و هم چنین تا انکه در اخر اقل مراتب اجرای توبه را بیان فرموده در مصباح اشاره بعبارت حضرت صادق ع روایت کرده اند
توبه بر سه نهج است که خداوند بر ای بندکان اورده است و بخشایش و وسیله ایست میان خداوند بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را
بر توبه بر دو هر فرد از بندکان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است ز برتبه قرب و وصال و توبه اصفیا
و برکزیدکان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه عوام از کناهان است و هریک از انها معنی و عملیست در اصل توبه و
دمنتهای اعراض و شرحش بطول میانجامد اما توبه عوام انستکه با طن خود زار با بر حسرت بشوید و پیوسته معترف بخجالت خود باشد تا ندامت
بر کن شته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف باشد و کناه خود را صغیر نشمارد کبر موجب کسل و سستی او کردد و پیوسته متلفت و
کریان باشد بر انچه فوت شده است از اوامر طاعت خدا و حابس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند
بتوبه و نکاه بدارد و او را از عود بسوی کناهان کذشته و نفس سرکش خود را هموار و روا هوار کند در بیداد عبادت و انجه از عبادات او
فوت شده است از قضا کند مظالم مردم را باداشان برکند از مصاحبت بدان دوری اختیار کند شبها را بعبادت بیدار و بامداد و روزها بسیر و روزه
تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا با رغبت بخواهد و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد و در رشد و زیادت باشد
و بعد از انکه از درجه توابین بنفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث کناهان است و موجب فزودن ثواب اعمال او و موقعت در جنان او و
خدا صفت فرماید که خدا میداند انها را اکر راست کفتند و میداند دروغ کویان را از حضرت رسول ص منقولست که توبه کننده هرکاه از توبه
بر کردد و اعاده کناه نکند مانند کسیست که کناه نکرده است و حضرت صادق ع فرموده است که توبه کننده از کناه مانند کسیست که
کناه نکرده است و از حضرت رسول ص منقولست که توبه کننده از کناه مانند کسیست که کناه ندارد و از حضرت امیر ع منقولست که
توبه بر سه وجه است یکی انکه کذشته را قضا کند و نماز های فضا را بکند تواضع و فروتنی کند در میان خلق و تواضع و فروتنی
کند در میان خلق و بغض خود را از شهوات باز دارد و کردن خود را با ریک کرداند بر سیهای روزی روزها و رنک خود را زرد کند بجای
دیبا کرک شب و شکم خود را الاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس اتش جهنم و استخوانهای خود را بکذارد از شوق بهشت و دلش
و دلش نرم کردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بنفکر در اجل این است اثر توبه و حضرت رسول ص پرسید که میدانید کیست ثابت
کفتند نه حضرت فرمود کسیکه توبه کند و خصما را راضی نکند ثابت نیست کسیکه توبه کند و عبادت را زیاد کند ثابت نیست کسیکه توبه کند
و رفیقان خود را نفریبد هد ثابت نیست کسیکه توبه کند و بالش خود را از مجلس خود را نفریبد هد تا ثابت نیست کسیکه توبه کند دل خود را
فراخ نکرداند و اندوهای خود را کوتاه نکرداند و زبان خود را از لغو نکاه ندارد ثابت نیست کسیکه توبه کند و زیاده از قوته خود را
تاجر نفرستد ثابت نیست هرکاه بر این خصلتها مستقیم بماند و توبه کار باشد و توبه او مقبول است و حقتعالی فرموده است بکروهیله
ایمان آورید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و از حضرت صادق ع منقولست که توبه نصوح انستکه آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر
و در روایت دیکر فرمود که ان توبه نیست که بعد از ان عود بر کناه نکند راوی کفت کدام بلد از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا در قرآن
از بندکانش کسی را که او فقها غاوض شود و کناه کند بعد از ان توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که کناهان موجب
هرکاه توبه کرد امید میشود که بعد از توبه کار را از سر کیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی کفت اکر بعد از توبه استغفار باز عود کرد در کناه
و باز توبه کرد چون است فرمود که کار ان زاری که پشیمان شود بر کناهان خود و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی کفت اکر مکرر کناه کند
و توبه کند استغفار کند باز امید میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بر امرزش و خدا امرزنده
و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از بندکان را از رحمت خدا و بعضی کفته اند توبه بر سه وجه است قبول میکند توبه را و عفو میکند از بندکان را
توبه ایست که صاحبش را بضجت کند و نکذارد که عود کند بان و بعضی کفته اند توبه ایست که دیکران را بضجت کند که مثل از ایعمل او زند
و بعضی کفته اند ان استکه خالص از برای خدا باشد و بعضی کفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل بر اندازد و ظلمت کناهان
که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند و بر اکه اثر کناه نه محض استحقاق عقاب است که پشیمانی بر طرف شود بلکه دلیل و میل

اعمال وکناهان بر شما غالب نشده از این راه امید است که شما از کمراه کنندهٔ از راه دین بلغزانند هر گهرا از انجا لت وده هد خدا را بیکانکی
یاد کنند و بسند حسن کالصحیح از مخمد مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلعم فرموده که این
والله مخصص ایمان است و بهمین سند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد
از چیزها بیکه در خواطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که کروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امور چند که در
خاطرهایشان در میآید که کویا دایشانرا از جای بلند بزیر اندازد یا ایشانرا پاره پاره کند اجابت نسبت بسوی ایشان از انکه تکلم بان
کنند حضرت فرمود که آیا این را در نفس خود یابید کفتند بلی فرمود بخدا و ند بکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست که این صریح
ومحض ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بکویید امنا بالله و رسوله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بعد ایمان اورديم بخدا و رسول او وما انفی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مکر بخدا مؤلف کوید در انکه این محض و صریح ایمان است
چند وجه کفته اند اول انستکه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد انستکه این خوفیکه تو داری که چرا چنین امری
بخاطر تو خطور کرده است وهمین سبب کردیده باشی از محض ایمان است که مؤمن نبوده بر او نمیکردی از خطور این و بدتر از این در
خاطر تو دوم انکه این محض ایمان است که این خیالات باطله را در خاطر میکند تا بی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین
شوی سوم انستکه در حدیث سابق کذشت که چون شیطان مایوس شده است از انکه شما را باین وساوس از بیت میرهاند پس
سبب انجالت محض ایمان است و معنی اول که از امام ع منقولست هیچ ربطی بمراد نیست و در امر بتوحید از برای دفع انخیالات چند وجه کفته اند
اول انکه مبادا مراد او از دا انخیالات زیاده بر این باشد و بتوحید خارج شوی تا انکه باین کلمه طیبه از دنیا برود دوم انکه نفی میکند
انچه را در خاطر او فشانده است از انکه الهی جز او نیست سیم انکه این کلمه طیبه شیطان را میراند
و دفع وسواس را کوینده او میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند مخصوص را چهارم انکه افادهٔ آن میکند که سلسلهٔ ممکنات بانی
منتهی میکردد پس او را موجد نباشد پنجم انکه کسیکه منصف بصحیح متقاعد کمال باشد منصف بمحالیت و احتیاج نمیتواند بود
دوم معصیتی که اورا در انخیالات زیاده بر این نیست و در امر بتوحید از برای دفع انخیالات چند وجه کفته اند
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت آدم کفت پروردکارا مسلط کردانیدی بر من شیطان را و انرا مانند خون در رکهای من جاری کردانیدی
از برای من چیزی قرار نداده که از شر او در امان باشم و از برای تو قرار دادم انرا که هر که از ذریت تو قصد کناهی
بکند بر او نوشته نمیشود و هر که قصد کند که حسنه بکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اکر بعمل آورده حسنه از برای او نوشته میشود
کفت پروردکارا زیاد کن کفت از برای تو قرار دادم که هر کناهی بکند و استغفار بکند کناه او را بر من ملزم کفت پروردکارا زیاد کن
فرمود تو بر او را از برای ایشان پهن کرده ام تا جان بکلو رسد کفت پروردکارا بس است مرا و بس است هیچ از حضرت صادق منقولست که
چهار خصلتست که حقتعالی مقرر فرموده که کسیکه با و جوانها مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است و ان خصلتها اینها است
کسیکه قصد کند که حسنه را بعمل آورد اکر عمل نیاورده بنیت اول حسنه از برای او مینویسند اکر بعمل آورده حسنه از
برای او مینویسند و اکر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اکر نکند هیچ کناه بر او نوشته نمیشود و اکر بکند کفته شد که یک سیئه
ملکی که مینویسد حسنات است و در جانب ثبات و محو میکوید بملکی که مینویسد سیئات است و در جانب جبران که تعجیل مکن شاید بعد از این حسنه بکند که او را محو کند زیرا که حقتعالی فرموده که
بکند او بکوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال والاکرام و اتوب الیه بر او کتابی
نوشته نمیشود و اکر هفت ساعت بکذرد و حسنه بعد از ان نکند و استغفار نکند صاحب حسنات بسیئات میکوید بنویس کناه را
بر این شیخ محروم مؤلف کوید که شاید بطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار با عتبار انکه اکمل افراد است مذکور شده باشد
و ایضا سند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی سؤال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ اویند
"اعلم بما یسرون" چه میکویند در جواب فرمود که بنده از ارادهٔ فعل ان میفهماید حضرت فرمود که بوی کثیف که محل فضلات است و بوی چیزهای خبیث
مثل پکیدن کفتن نزد فرمود که بنده هر کاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون میآید ملک راست بملک چپ میکوید
که باش کهتر تا باو کاری نیست و قصد حسنه کرد پس اکر از زبان او قلم او ثبت و اثبات نکند مداد و ست پس مرا و نویسید بدانکه حق
تعالی فرموده است ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله على كل شيء قدير یعنی اکر ظاهر کنید
انچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید از شما حساب میکند شما را خدا بان پس میامرزد از برای هر که بخواهد و عذاب میکند هر که را بخواهد

هیچ چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف احادیثی که در این مطلب و مطالب سابق کذشت زیرا که دلالت میکند بر انکه هر چه
در دل می حاصل میشود خدا بر ان محاسبه میفرماید و کرنخواهد هر آینه مؤاخذه میکند و این شامل وسوسها و ارادهٔ
ست و ممکنست باین روش جمع کنیم که عفو از انها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعه یا عفو میکند و
بعذاب مؤاخذه میکند اکرچه باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست بر اکه بعموم شامل خطورانی هست که اختیاری دمی
ت شیخ طبرسی کفته است که جمعی کفته اند که این آیه منسوخ است بقول حقتعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب حدیث
ی نقل کرده اند و باید نخ صحیح نیست زیرا که تکلیف امر یکه در وسع و طاقت دمی نباشد جایز نیست و قبیحست عقلا پس چکونه میتوان
حقتعالی تکلیف کند و بعد از ان نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بان متعلق توانند شد از اعتقادات و افعال
و چند که از ما مستور است اما انچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که در اختیار دمی خطور میکند داخل در این نیست
دل غفل و بکفته حضرت رسول صلعم که عفو کرده اند از این امت انچه فراموش کنند و انچه در خاطرها بکذرانند تا نکویند یا
خطور میکند دمی را بان و عقد قلب نخواهند بر ان میکنند یا انکه میتوانند با و جود ان از ان نکاه دارد پس ان از جمله افعال قلبی است و خدا جزا
میدهد او را بر ان چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم زامیدهد نه جزای فعل ان معصیت که هنوز نکرده است تخلف
از عزم بر طاعت که حقتعالی بر ان عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانکه در اخبار امده که کسیکه انتظار نماز میکشد در نماز است بعینه تواب
نماز را دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست بر بندکان تمام کرده است کلام شیخ طبرسی و از جمله آیاتیکه دلالت دارد
بر مؤاخذه بر افعال قلوب قوله تعالی ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك كان عنه مسؤولا یعنی پیروی مکن
چیزی را که علم بان نداری بدرستیکه کوش و چشم و دل همه اینها مسئول کرده میشوند و باز فرموده است مؤاخذه نمیکند شما را بسوکندهای لغو
که بر زبان شما جاری میشود ولیکن مؤاخذه میکند شما را بانچه عقد دل بر ان کرده اید و در جای دیکر فرموده است ولیکن مؤاخذه میکند
شما را بانچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه مینماید و باز فرموده است و من
یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی دل نسبت داده است از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که اشاره بدل نمود و فرمود
تقوی و پرهیزکاری در انجاست و حقتعالی فرموده است انهار اکه دوست میدارند امور قبیحه فاش کردد در موءمنان و محبت کار دست
و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که موجب عذاب و عقاب الهی است از افعال قلوبست پس چون میتوانند بود که مؤاخذه
بر انها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخباکفته است و تحقیق این است که افعال قلوب بر چند قسمست اول انستکه محض خطور
بال باشد و دمی در ان اختیاری نباشد و ان قسم و لست که مذکور شد و خللی در نیست در انکه بر ان عقابی مرتب نمیشود و محل تکلیف نیست
دوم شهوتی و خواهش نفس و بهم میرسد اما از اراده ان افعال بدان نظر میکند بپیشرفت بدون قصد عاشق او میشود اما از اراده معصیتی
از در و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا از اراده شده است که نظر اول برای نسبت بعضی اکر اختیار نظرش بر او تعقید
و نظر ثانی بر تو است یا نکند یا بکند یا از روی قصد و شهوت نظر کند یا ان نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اکر مبنی بر اختیاری
باشد نیست که معاقب باشد هر چند در اخری اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند
از شقی و فرمود که دنیا چند نکه از یاد خدا غافل شده اند و خدا را بان نکاه دارد پس ان از جمله افعال قلبی است و خدا جزا
و محو شهوت و قلب باعتبار الوث از شهوت و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در انفعل نصوص میکند و حکم میکند که با بد انفعل بعمل بد پس
اراده در نفس حادث میشود و فوری میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف و نهی مانع او از فعل نمیکردد و حصول عزم کاهست بعد از تردد
و تفکر و سبب میشود تا عزم و مجزوم کردد پس اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید بانکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا با
بهم رسد کدان فعل را و منعدم کردد و این را امتا تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل
ظاهر اینستکه بر ان نیز عقابی نیست بعضی کفته اند اکر اختیار باشد معاقبست و اکر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اکر اراده
بعزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عاصی و طایع باز ظاهر اجتناب انست که او را مؤاخذه بان عزم نیست و بعضی از
علماء بتفصیل قایل شده اند که اکر از برای ترس خدا و عقوبت و زجر از ترک فعل کند و نادم شود از ان قصدکه کرده بود حسنه از برای او نوشته
میشود و ان حسنه مکفر سیئه عزم بر فعلست اکر ترک فعل از برای عاصی دیکر باشد و از ترس خدا نباشد یک کناه بر او نوشته میشود و
بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بر دلیلی که از حضرت رسول صلعم منقولست که چون بنده از ارادهٔ معصیت

کنند ملائکه گویند پرورد کارا این بنده تو میخواهد کناهی بکند خفتم مینویسد اگر بعمل او را دیدند بنویسند بمثل ان و
کند حسنه بنویسند زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و بایستی از انحضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مگر بنیاد
خود و گفته اند ما نمیدانیم که کسیکه در شب عزم کند که در صبح مسلمانرا بکشد یا زنا یا زنی بکند و در ان شب بمیرد مصر بر گناه مرده
و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب انستکه حضرت رسول فرموده که هر گاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول
هر دو در آتشند گفتند یا نبی الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای انکه از اراده قتل برادری کرده است مؤلف گوید این اخبار از طرق خاصه
وارد شده است و معارضه با ان اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر بر تسلیم جهت اول ممکنست که نوشتن حسنه موقوف باشد بر اینکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه حدیث دوم مجاست و صریح نیست و شاید که گفته است
اول سخن است و ممنوعست و حدیث ممکنست که مراد اراده بان افعال باشد ان شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل
خود شدن و انها که قابل شده اند که معاقب میشوند و میکوینند که بعزم بر سیئه معاقب میشوند بر اصل فعل پس اگر بعمل او را دیدند سیئه دیگر بر اصل
فعل مترتب میشود و چهارم افعال قلوبست که انرا عفو امید باطله و شک و راجو عفو امید و در ان شکی نیست که بانها معاقبت نمیشود
مانند حقد حسد و عداوت مؤمنان و سوظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت مینامند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار
دلالت میکند بر انکه اظهار انها معصیت است نه اصل انها و این از انست که بشر بعد سهله و عدم حرج در دین و ظاهر انستکه عدم
مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص بمومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند
که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان
گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین انستکه اراده معصیت و عزم بر ان حرامست اما حفتم بفضل خود انها را بخشیده است
و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره و عزم بر ان حرام است اما حفتم انهارا امی مرد پس البته خواجه نصیر در تجرید گفته است
که ارادهٔ قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در ذاویل قول حفتم از همت
طائفتان منکم ان تفشلا و الله ولیهما گفته است که مراد انست که قتل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه انکه عزم بر ان کردند بعد از ان گفته
است اراده معصیت و عزم بر ان معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است
و شیخ شهید در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابرا و نه فنا دامنی دائما مادام که مرتکب ان نشود و ان از جمله چیزها نیست
که ثابت شده است در اخبار که حفتم عفو فرموده است پس گفته است اگر نیت بکند و مرتکب نشود امید است که معصیت نباشد و اخلاق
بر او ظاهر شود یا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزله انستکه معصیت نکرده
و بس نیت معصیت بدون فعل ان مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر انکه همّ حرمت شریعت کرده است و جرات بر معاصی
نموده است و حال انکه بعضی از اصحاب ما گفته اند اگر مباحی را بنیاشامد مثلا شراب مسکر و شبیه بان عمل حرامی کرده خواهد بود
و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه بر انضمام فعل جوارح و خلل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است اول انکه زن با
در خانه دیگری بنیاید گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از ان معلوم کرد که زوجه یا امه او بوده است و هم انکه زوجه خود را
وطی کند گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که ظاهر است سیم انکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملک اوست و بجیر بگیرد
و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده چهارم انکه کوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم انکه شخصی را
بکشد گمان کند که محقون او بوده پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا انجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله
حشویه گمان کرده اند اینکه نماز کند و جامه بگمان انکه حریر است یا مغصوب است و عالم مجلس بوده باشد که نماز در ان باطل است پس بعد از نماز ظاهر شود
که حریر است و مغصوبست یا مباحست و نزد دکرده است در انکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی انست که نزد دکند و اینکه نماز در
باطل است بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد نداند و سیم در دنیا سابقه ندارد که حفتم بر انها مؤاخذه نمیفرماید
و بغفلت از او صادر شود مثل انکه اراده کرد که نهری بجانب خود بکند از برادر می خود و او از کشت یا محرج کرد و خطاب که مفتی در
مسئله یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در ان کرده باشد و تقصیر نکرده باشد و تقصیر نکرده باشد و تقصیر
در ان نکرده باشد ظاهر انها کناهی بر فاعل اینها نیست تا مؤاخذه نشود در بعضی هست و در اول دیت کازم میشود بر عاقله و هم چنین اگر
در خواب کسی را بکشد کناهی بر او نیست بلکه دیت کازم میشود در مال او و یا بر عاقله است خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب

بعضی

بعضی گفته اند مطلقا ضامنست و بیت در مال خود و بعضی گفته اند که اگر از کسیکه معالجه او میکند ابراء ذمه او بکند ضمان از او ساقط
میشود و دوم فراموشیست یعنی عقابی نیست بر کسیکه از روی فراموشی عادهٔ نماز را ترک کند و در ترک بعضی از افعال یا فعل
بعضی از سجده سهو لازم میشود و سیم آنچه اند و ظاهر شن انستکه جاهل مطلقا معذور باشد و ایات و اخبار بسیار بر ان دلالت
دارد و بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل موارد حکم خاصه باین قابل شده اند مثل تمام کسیکه
جاهل باشد بخاستن خود یا موضع سجود که مشهور انستکه اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و هم چنین کسیکه
جاهل باشد بقصیت مکان یا جامه و در ان نماز کند یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفاء و در مواضع انها ترک کند و کاح در
عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه عقاب باشد اکثر تقصیرات کرده باشد
ظاهر شن عموست در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت ان نداشته باشند چنانکه حفتم فرموده
است رب ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پرورد کار ما بار مکن بر ما چیزیکه طاقتی نیست ما را بان بعضی گفته اند مراد تکلیف مالا
یطاقست و هر چند بر خدا فتح است و محالست که از حفتم واقع شود ممکنست در عاکردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عدم ابقاء
و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حفتم ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر انستکه مراد تکالیف شاقه است
که در امم سابقه بود و در این امت حفتم ایشان کرده اند و در اینجا حدیث ظاهر است بمعنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بان خواه
او نزد خدا باشد مثل خوردن مردار و نه مثل خوف هلاک باشد و اشامیدن شراب و اظهار کلمه کفر در حال اضطرار و اشامیدن شراب در حالیکه لقمه در کلوش
بند شده باشد و مانع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر در ان شده باشد بنا بر مشهور و میتوان علما و اخبار بسیار وارد شده
است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا در شراب هر گاه بچشم کشیدن او در حدیث وارد شده است که هر گاه میلی از مسکر بچشم کشد حفتم
میلی از اتش جهنم بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حفتم در بیع حرام و در شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی مسکر
مطلق جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی
جایز نیست خوردن میته در وقت اضطرار بلکه سایر محرمات بر اگر حفتم فرموده است فی اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر گاه
مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست در بعضی از ذوات و اقع شده است که باغی
کسیست که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقهٔ عیال و عادی در ذات و اکثر گفته اند که بعد سد موی میخورد نه قدر
که سیر شود ششم چیزیست که او را بران اکراه کنند و در احکام تفصیلات چیزهایکه بر اکراه حلال میشود و هفتم طیره است و ان عبارتست
از تاثر نفس بقبایحی که شنیده مثل انکه در میان عرب نطفه میکرده اند در وقتیکه بسفری میرفته اند مدیر عنی یا شکاری که از جانب امت و پیدا شود
و فعال خوبی میکرده از او اگر از جانب چپ بدن پیدا شان بیاید در میان عجم یا نر شاه یست که اگر بسفری یا مقصدی بر سند و جنازه یا کشته
بر سر راه خود ببینند بفال بد میگیرند و انکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول انکه مراد رفع
مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی از چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او منتزع شود خدا برای ان مؤاخذه
نمینماید دوم کفاره اش انستکه توکل کند بر خدا و امتصا امر کند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کرد بکند و اعتنا نماید و سیم
انستکه مراد دفع تاثیر ان باشد و این امت ببرکت اخبار بایشان رسیده است از رسوخ خدا صوا مر از عدم اعتنای بان و توکل بر خدا و ادای
وادکاری که در روایت کرده اند از برای دفع ضرر ان و چهارم انکه مراد بر رفع ان منع از ان باشد و عدم جواز از چنانکه صاحب فعالیه و اکثر عامه فهمیده اند
و اینمعنی از اخبار بسیار بعید و معنی اول اظهرست و احادیث در باب تاثیر طیره مختلفست و مقتضای جمع میان انها انستکه اگر توکل او
ضعیف باشد و نفس ان متاثر باشد ممکنست تاثیر کند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا نکند تاثیر نمیکند هشتم وسوسه
و تفکر در خالیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که سه چیز است که نجات نیافته از انها پیغمبر و هر که نیست نزد او است
تفکر در خلق و طیره و حسد مگر انکه مؤمن بکار و نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر بر این فقره نیز چند احتمال دارد اول انکه
مراد وسوسه شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب امور مشاهده میشود از افعال و اقوال
ایشان و حفتم بران مؤاخذه نمیفرماید یا بر اگر رفع ان غالبا از نفس ممکن نیست لیکن واجبست بر او که در باین گمان حکم نکند و اظهار
نماید و عمل بموجب ان نکند یا نکند قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هر چیز ظن و گمان

کن تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغ
ترین سخنهاست دویم آنستکه مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیا و آنکه خدا را کی
آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجا است و مثل اینها از اموریکه اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه
در وسوسه گذشت یا آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق
ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموریکه کم
کسی از اینها خالی میباشد و اینها معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حقتعالی بهم نرسد
و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفة یعنی مادامیکه تکلم نکند بلب و در اینمقام معنی اول ظاهرتر مینماید نهم
حسد است مادام که ظاهر بکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است
و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر
خلق موجب حرج است و ممکنست که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی
چون بر حقتعالی قبیح است و صدورش از او محالست شاید مراد اختصاص مجموع این حصول باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی
مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا
اولیست بقبول عذر و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند
و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب است
تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده است که حقتعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند
که مینویسند گناهی بر بنده مؤمن در وقت دلتنگی و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت
حضرت صادق ع بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری صادر شود در حد غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند بآن
حضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و از او مؤاخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که
اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانکه فرموده است لا یکلف
الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقتست و حضرت صادق ع فرمود که
بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر شب و روز
پنج نماز و در سالی سی روز روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند خاتمه
در بیان خاتمه احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است از امام محمد باقر ع که گفت بتحقیق
که خدا خلق کرده است در زمین از روزیکه زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از
ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری یا عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد
ذریت او را نه از او و الله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزیکه بهشت را خلق کرده و خالی نبوده است جهنم از ارواح
کافران از روزیکه جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان
بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی
نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگری می آفریند که او را
بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده
که خدا فرموده است روزیکه بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا مانده شدیم و بتنگ آمدیم از خلق اول
بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقتی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دویم فرمود که چون حقتعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند اهل
بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر از این عالم و خلق تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی میپرستند
و از برای ایشان خلق میکند زمین را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی را بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان
باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک و تعالی هزار هزار
عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخرین عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و

متکلمان

اند و منافاة با ادله عقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما تجدید نرسیده که مورث
ور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع
یل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنم و در مرتبه تجویز و احتمال
ب حق الیقین در آخر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت و چون باستعجال
در تراکم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران آنکه بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید
و ترمیم اصول مندرسه امامیه که سالهاست آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض
از آنها نموده اند و اصول معتزله را قدوه خویش ساخته دست از آیات کریمه و
اخبار متواتره برداشته اند در این رساله حسب المقدور
ایراد نموده ام شکر آنرا بکفران مبدل ننمایند
و گاهی بطلب غفران و دعای خیر
یاد نمایند الحمد لله رب
العالمین والصلوة
علی محمد و آله
الطاهرین

بسعی و اهتمام عالی حضرت آقا حسین و آقا عباس خلفان مرحمت مآب حاجی محمد خوانساری صورت
اتمام پذیرفت در شهور سنه ۱۲۷۴